



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

توپخانه دوربرد

روزشمار عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م گروه ۳۳ توپخانه
سال ۱۳۵۹، دشت آزادگان

نویسنده : سرهنگ توپخانه ستاد علی اکبر اصلانی

سرشناسه	: اصلانی، علی اکبر، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: توپخانه دوربرد: روزشمار عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م گروه ۳۳ توپخانه، سال ۱۳۵۹، دشت آزادگان/ نویسنده علی اکبر اصلانی.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۵۱۲ص: مصور.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۱۱-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: نمایه .
موضوع	: ایران. ارتش -- توپخانه
موضوع	: ایران. ارتش -- توپخانه -- مشق و تاکتیک
موضوع	: Artesh -- Artillery -- Drills and tactics Iran
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷
موضوع	: توپخانه
رده بندی کنگره	: الف/ ۹ت۶ UF107۱۳۹۴
رده بندی دیویی	: ۶۲۳/۴۱۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۱۲۵۸۳۷

توپخانه دوربرد

نویسنده: سرهنگ علی اکبر اصلانی

نوبت/ سال چاپ: اول/ ۱۳۹۵

شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۱۱-۲

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز - تهران

مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نامبر ۲۲۴۸۸۶۵۰ - صندوق پستی ۱۷۱ - ۱۹۵۶۵

قیمت:

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» محفوظ است.

از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که
توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم
از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این
گنجینه تمام‌نشده را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.
امام خمینی (ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است. آیا
خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال
جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه بکند.
مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

تقدیم به:

- شهدای عزیز در هشت سال دفاع مقدس که پایداری و مقاومت در مقابل تهاجم بیگانه را برای تمام مسلمین جهان سرمشق قرار دادند؛
- پدران، مادران، همسران و فرزندان شهدا و مفقودین جنگ تحمیلی؛
- مرحوم پدر و مادرم و تمامی پدران و مادران و همسران و فرزندان ایثارگران، آزادگان و جانبازان جنگ تحمیلی؛
- تمامی همزمانم در گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م و دیگر گردان‌های گروه ۳۳ توپخانه که تا پایان جنگ تحمیلی شجاعانه در برابر دشمنان ایستادگی کردند؛
- رزمندگان قهرمان تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی در دشت آزادگان استان خوزستان که مردانه به قلب حوادث تاختند و مرگ را به بازی گرفتند؛
- همزمانم در نیروهای مسلح خصوصاً رزمندگان ژاندارمری سوسنگرد و بستان، رزمندگان سپاه پاسداران حمیدیه، سوسنگرد، بستان و سپاهیان سایر نقاط کشور و رزمندگان گروه شهید دکتر چمران اعزامی به دشت آزادگان، بسیجیان و تمامی مدافعان جان بر کف که جای پای آنان در حوادث مختلف این اثر مشاهده می‌شود.

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دست آوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آن‌ها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳، با تصویب حضرت امام خامنه‌ای و بنیان‌گذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهد علی صیادشیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا سال ۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیزت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۷۸ تا سال ۹۴ تعداد ۱۲۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع ۸ سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فراهی ارتش جمهوری اسلامی ایران به اجرا در آمده و تا زمان نگارش این کتاب بیش از ۲۰ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد.

هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۸ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را در ساعات فوق برنامه طی نموده که تا زمان چاپ این کتاب بیش از ۲۰۰ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند. از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا سال ۹۴ تعداد ۲۳۲۵ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند. از بهمن سال ۱۳۹۳ تا کنون نیز، تعداد ۵۰ هزار نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهد علی صیادشیرازی»

همکاران

سر تیپ ستاد ناصر آراسته

سر تیپ ستاد سید حسام هاشمی

بررسی اولیه و نهایی کتاب

بررسی اولیه و نهایی کتاب

سر تیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا

سر تیپ ۲ حمید شکیبا

آماده سازی، ویرایش تخصصی، نمایه، نشر

بررسی محتوایی

کارمند حامد خدمتی

صفحه آرایی، طرح جلد

سخنی درباره این کتاب

سلام علیکم؛

یکی از غفلت‌هایی که ناخودآگاه و گاه آگاهانه توسط گویندگان و نویسندگان، درباره هشت سال جنگ تحمیلی و دفاع مقدس معمول گردیده و ادامه هم دارد، آن است که در مدت سال ۵۹ تا کنون، آنچه گفته و یا نوشته شده درباره کلیات بوده و از جزئیات غفلت شده است. در حالی که در هر نتیجه‌گیری و بررسی، باید جزئیات را شناخت تا بتوان نتیجه کلی گرفت. اصلاً اجزاء هستند که کلیات را تشکیل می‌دهند. کلیات بدون اجزاء، اصلاً وجود خارجی نمی‌تواند داشته باشند. و باز یکی دیگر از مشکلات عمده ما آن است که اکثر قریب به اتفاق جامعه، کمتر به مطالعه می‌پردازند و حوصله و یا وقت مناسب صرف مطالعه نمی‌کنند.

می‌توان گفت کتاب «توپخانه دوربرد» از کتاب‌هایی است که بر خلاف بیش از ۹۰ درصد کتاب‌های جنگ، وارد جزئیات شده، از قبضه توپ و سرباز خدمه آن تا رده لشکر و بعضی وقت‌ها بالاتر حرف زده، اما بیشترین سنگینی کتاب در پایین‌دستها و افراد اجرا کننده و یا رزمنده میدان اصلی نبرد بوده و درباره آن بحث می‌کند.

با خواندن این کتاب، خواننده متوجه خیلی از ریزه‌کاری‌های میدان نبرد می‌شود که قبلاً یا نمی‌دانسته و یا چنین واضح به آن آگاهی نداشته. بعد از مطالعه درمی‌یابد که صحنه جنگ به آن شکل که در فیلم‌ها و رسانه‌ها ارائه می‌شود نبوده و چیزی فراتر از این حرف‌ها بوده است. به نظر می‌آید، نویسنده محترم هوشمندانه در روزهای حادثه وقایع‌نگاری کرده، تا امروز توانسته حتی اسم سربازها را هم در کتاب بیاورد و میزان اثرگذاری هر کدام از اسامی را که در کتاب از آنان نام برده، بیان کند.

افسوس خواهیم خورد اگر این کتاب در جامعه نظامیان خوانده نشود. در حالی که نظامیان به واسطه شغل و وظایفی که دارند، باید چنین کتاب‌هایی را برای کسب دانش و تجربه بیشتر و به کارگیری درس‌های آن، در مدیریت شغلی خود در هر رده‌ای که باشند، «واو» به «واو» بخوانند، خلاصه‌برداری کنند، زیر جملات انتخابی خط بکشند، بعضی صفحات را برای بهره‌برداری‌های بعدی حاشیه‌نویسی کنند. به نظر می‌رسد باید اراده‌ای در مجموعه نیروهای مسلح برای ایجاد و توسعه چنین کاری ایجاد شود تا این قبیل کتاب‌ها توسط نظامیان به دقت مطالعه شود و سپس دیگر افراد جامعه جهت شناخت نیروهای مسلح و چگونگی دفاع از کشور، به این کتاب‌ها مراجعه نمایند. خدا کند تعداد زیادی بخوانند تا بدانند «چگونه می‌جنگیدیم».

سرتیپ ۲ ستاد صادقی‌گویا

فهرست

- ۱۵ تشکر و قدردانی
- ۱۶ معرفی نویسنده
- ۱۷ پیشگفتار
- ۲۱ مقدمه
- ۲۵ فصل یکم: اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م به دشت آزادگان
- ۲۶ دستور نیروی زمینی برای اعزام یک آتشبار از گردان ۳۳۸ توپخانه ۱۷۵ م م به خوزستان
- ۲۷ آماده شدن و اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از تهران به استان خوزستان
- ۲۸ نفرات انتخابی آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م جهت اعزام به استان خوزستان
- ۳۰ پنجشنبه ۲۷ شهریور ۵۹: حرکت آتشبار یکم از تهران به استان خوزستان
- ۳۲ جمعه ۲۸ شهریور ۵۹: ورود آتشبار یکم به شهر اندیمشک
- ۳۴ شنبه ۲۹ شهریور ۵۹: ورود آتشبار یکم به اهواز
- ۳۷ فصل دوم: بررسی وضعیت جبهه میانی استان خوزستان
- ۳۸ جنبه‌های نظامی منطقه بستان
- ۴۰ چگونگی استقرار و گسترش تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در منطقه عمومی بستان
- ۴۲ استقرار یگان‌های تیپ ۳ زرهی در منطقه بستان و حوادث پاسگاه‌های مرزی همراه با پیام‌های مبادله شده
- ۴۴ اقدامات مردم و مسئولان منطقه و تیپ ۳ زرهی در مقابله با تهاجم نیروهای متجاوز و پیام‌های مبادله شده
- ۵۱ فصل سوم: چگونگی ورود آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م به منطقه بستان
- ۵۲ یکشنبه ۳۰ شهریور ۵۹: حرکت آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از پادگان اهواز به منطقه بستان
- ۵۹ دوشنبه ۳۱ شهریور ۵۹: ورود آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م به منطقه بستان و اجرای انواع آتش‌های پدافندی

فصل چهارم: آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان

- ۶۵ دوشنبه ۳۱ شهریور ۵۹: شروع نبردهای خونین و پیشروی نیروهای متجاوز در منطقه بستان
- ۶۶ سه شنبه یکم مهر ۵۹: تلاش نفرات آتشبار یکم برای سد نمودن پیشروی نیروهای متجاوز در منطقه بستان
- ۷۰ اظهار نظر فرماندهان سایر نیروها در خصوص عملکرد آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه
- ۷۷ چهارشنبه دوم مهر ۵۹: ممانعت مدافعان از ورود نیروهای دشمن به شهر بستان
- ۸۰ پنجشنبه سوم مهر ۵۹: عقب‌نشینی نیروهای تیپ ۳ زرهی به ارتفاعات الله اکبر
- ۹۰

فصل پنجم: سقوط شهر بستان

- ۱۰۵ جمعه چهارم مهر ۵۹: پیشروی نیروهای دشمن به سمت ارتفاعات الله اکبر
- ۱۰۶ تلاش آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه برای پدافند از ارتفاعات الله اکبر
- ۱۱۷ اظهار نظر مردم سوسنگرد در خصوص عملکرد آتشبار یکم در روز چهارم مهر ۵۹
- ۱۱۷ پیام‌های مبادله شده در خصوص شرایط تیپ ۳ زرهی در ارتفاعات الله اکبر در روز چهارم مهر ۵۹
- ۱۲۹ جمعه چهارم مهر ۵۹: سقوط شهر بستان

فصل ششم: اشغال ارتفاعات الله اکبر توسط دشمن

- ۱۳۴ شنبه پنجم مهر ۵۹: عقب‌نشینی تیپ ۳ زرهی به پادگان دشت آزادگان و اشغال ارتفاعات الله اکبر توسط دشمن
- ۱۵۷ یکشنبه ششم مهر ۵۹: استقرار آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در پادگان دشت آزادگان

فصل هفتم: پیشروی نیروهای دشمن به سوی شهرهای سوسنگرد و حمیدیه

- ۱۷۰ دوشنبه هفتم مهر ۵۹: نقش آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در دفاع و بیرون راندن دشمن از شهر حمیدیه
- ۱۷۰ پیام‌های مبادله شده در روز هفتم مهر ۵۹
- ۱۷۳ سه شنبه هشتم مهر ۵۹: وضعیت یگان‌های تیپ ۳ زرهی و منطقه دشت آزادگان
- ۱۷۳ پیام‌های مبادله شده در روز هشتم مهر ۵۹
- ۱۸۴ چهارشنبه نهم مهر ۵۹: انهدام نیروهای دشمن در شهر حمیدیه
- ۱۸۸ پیام‌های مبادله شده در روز نهم مهر ۵۹
- ۱۹۱ پنجشنبه دهم مهر ۵۹: تصرف ارتفاعات الله اکبر توسط تیپ ۳ زرهی و گروه رزمی ۱۴۸ پیاده

- ۱۹۱ پیام‌های مبادله شده در روز دهم مهر ۵۹
- ۱۹۴ جمعه ۱۱ مهر ۵۹: استقرار تیپ ۳ زرهی و گروه رزمی ۱۴۸ پیاده در ارتفاعات الله اکبر
- ۱۹۴ پیام‌های مبادله شده در روز یازدهم مهر ۵۹

فصل هشتم: بازسازی گردان ۳۸۸ توپخانه جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان

- ۱۹۸ جمعه ۱۱ مهر ۵۹: تلاش فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه جهت بازسازی تجهیزات گردان برای ادامه جنگ
- ۱۹۹ شنبه ۱۲ مهر ۵۹: تلاش نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه برای پدافند از منطقه دشت آزادگان
- ۲۰۱ حوادث روزهای یکشنبه سیزدهم تا چهارشنبه شانزدهم مهر ۵۹ و پیام‌های مبادله شده در خصوص پدافند از منطقه

فصل نهم: محاصره شهر سوسنگرد

- ۲۱۱ تلاش دشمن برای اشغال سوسنگرد
- ۲۱۲ پنجشنبه ۱۷ مهر ۵۹: پیشروی نیروهای دشمن تا غرب سوسنگرد و ورود تعدادی مزدور به شهر
- ۲۱۶ اظهار نظر سایر نیروها در خصوص عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه

فصل دهم: اشغال شهر سوسنگرد و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام

- ۲۲۵ جمعه ۱۸ مهر ۵۹: وضعیت نیروهای خودی و دشمن و پیام‌های مبادله شده
- ۲۳۶ آخرین وضعیت سوسنگرد در روز ۱۸ مهر
- ۲۳۷ تلاش فرماندهان و مسئولان برای آزادسازی شهر سوسنگرد در روز ۱۸ مهر ۵۹
- ۲۳۸ اظهار نظر فرماندهان سایر نیروها در خصوص وضعیت منطقه
- ۲۳۹ شنبه ۱۹ مهر ۵۹: نقش گردان ۳۸۸ توپخانه در آزادسازی شهر سوسنگرد

فصل یازدهم: پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهر ماه

- ۲۴۶ یکشنبه ۲۰ مهر ۵۹: نقش گردان ۳۸۸ توپخانه بعد از آزادسازی سوسنگرد و پدافند از منطقه
- ۲۴۷ پیشروی مجدد دشمن به سمت شهر بستان، ارتفاعات الله اکبر و شهر سوسنگرد
- ۲۴۷ اظهار نظر سایر نیروها در خصوص عملکرد یگان‌های توپخانه
- ۲۴۸ سقوط مجدد شهر بستان
- ۲۴۸ حوادث روزهای دوشنبه ۲۱ و سه شنبه ۲۲ مهر ۵۹ و پیام‌های مبادله شده
- ۲۵۳ اظهار نظر سایر نیروها در خصوص عملکرد یگان‌های توپخانه در روز ۲۳ مهر ۵۹

- ۲۵۴ پیام‌های مبادله شده در روزهای چهارشنبه ۲۳ و پنجشنبه ۲۴ مهر ۵۹
- ۲۶۲ اظهار نظر مردم شهر سوسنگرد و سایر نیروها در خصوص عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه
- ۲۶۵ پیام‌های مبادله شده در روز شنبه ۲۶ مهر ۵۹
- ۲۶۶ اظهار نظر مردم منطقه و سایر نیروها در خصوص عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه در روز ۲۶ مهر ۵۹
- ۲۷۵ روز یکشنبه ۲۷ مهر ۵۹: پیشروی دشمن در شمال و جنوب رودخانه کرخه به سمت سوسنگرد، عقب‌نشینی تیپ ۳ زرهی از ارتفاعات الله اکبر و پیام‌های مبادله شده تا ۳۰ مهر
- ۲۷۷ اظهار نظر سایر نیروها در خصوص عملکرد توپخانه در روزهای ۲۷ و ۲۸ مهر ۵۹
- ۲۸۴ اظهار نظر سایر نیروها در خصوص عملکرد توپخانه در روز ۲۹ مهر ۵۹
- ۲۹۷ حوادث روزهای پنجشنبه یکم الی دوشنبه نوزدهم آبان ۵۹: عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه و آخرین وضعیت تیپ ۳ زرهی
- ۳۰۲ جمعه دوم آبان ۵۹: انتصاب سرهنگ زرهی الماسی به فرماندهی تیپ ۳ زرهی
- ۳۰۲ اظهار نظر سایر نیروها در خصوص عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه

۳۲۹ فصل دوازدهم: محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ۵۹

- ۳۳۰ سه‌شنبه بیستم آبان ۵۹: محاصره مجدد شهر سوسنگرد
- ۳۴۰ پنجشنبه ۲۲ آبان ۵۹: آغاز حملات نیروهای دشمن به شهر سوسنگرد
- ۳۴۳ جمعه ۲۳ آبان ۵۹: آخرین تحولات و وضعیت منطقه سوسنگرد
- ۳۴۷ شنبه ۲۴ آبان ۵۹: وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه سوسنگرد
- ۳۴۸ یکشنبه ۲۵ آبان ۵۹: آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه سوسنگرد
- ۳۵۰ دوشنبه ۲۶ آبان ۵۹: تهاجم رزمندگان اسلام و شکستن حلقه محاصره سوسنگرد
- ۳۵۶ آخرین وضعیت سوسنگرد در روز دوشنبه ۲۶ آبان ۵۹

۳۸۳ فصل سیزدهم: عملیات پدافندی سوسنگرد در آبان و آذر ۵۹

- ۳۸۴ نقش گردان ۳۸۸ توپخانه در آزادسازی و پدافند از شهر سوسنگرد
- ۳۸۷ حوادث روزهای پنجشنبه ۲۹ و پنجشنبه ۳۰ آبان ۵۹
- ۳۸۸ حوادث آذر ماه ۵۹: تلاش گردان ۳۸۸ برای پدافند از منطقه دشت آزادگان
- ۴۰۶ حوادث روزهای دوشنبه یکم الی سه‌شنبه نهم دیماه ۵۹: استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه در شرق ارتفاعات الله اکبر
- ۴۰۸ اظهار نظر رئیس رکن ۳ گردان ۳۸۸ توپخانه از نحوه به کارگیری یگان‌های توپخانه در اوایل جنگ

۴۱۱ فصل چهاردهم: اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از اندیمشک به دشت آزادگان

۴۱۲ چهارشنبه دهم دیماه ۵۹: ورود آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از اندیمشک به دشت آزادگان

۴۲۷ فصل پانزدهم: عملیات نصر

۴۲۸ چگونگی طرح ریزی عملیات نصر

۴۳۱ حدود منطقه عملیاتی نصر

۴۳۱ وضعیت نیروهای دشمن در منطقه عملیاتی نصر

۴۳۱ وضعیت نیروهای خودی و نحوه عمل آنان در مراحل مختلف عملیات

۴۳۶ دوشنبه ۱۵ دیماه ۵۹: آغاز عملیات نصر

۴۳۹ جابه‌جایی آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از شرق ارتفاعات الله اکبر به روستای جلیزی

۴۴۴ سه‌شنبه ۱۶ و چهارشنبه ۱۷ دیماه ۵۹: شدت گرفتن درگیری‌ها در منطقه عملیات نصر

۴۵۴ پنجشنبه ۱۸ دیماه ۵۹: عقب‌نشینی یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی به مواضع اولیه خود

۴۵۹ فصل شانزدهم: استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه در مواضع پدافندی شرق ارتفاعات الله اکبر

۴۶۰ استقرار کامل گردان ۳۸۸ توپخانه در منطقه پدافندی تیپ ۳ زرهی

۴۶۲ حوادث روزهای جمعه ۱۹ الی یکشنبه ۲۱ دیماه ۵۹ و آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه

۴۶۵ حوادث روزهای یکشنبه ۲۱ الی سه‌شنبه ۳۰ دیماه ۵۹ در شمال و جنوب رودخانه کرخه

۴۶۹ حوادث و اتفاقات بهممن و اسفند ۵۹ در شرق ارتفاعات الله اکبر

۴۷۳ حوادث روزهای دوشنبه ۱۳ الی دوشنبه ۲۰ بهممن ۵۹ در شرق ارتفاعات الله اکبر

۴۷۹ حوادث روزهای ۲۶ و ۲۷ اسفند در شرق ارتفاعات الله اکبر و حضور فرمانده نیروی زمینی در گردان ۳۸۸ توپخانه

۴۸۷ حوادث روزهای ۲۷ و ۲۸ اسفند در مواضع پدافندی شرق ارتفاعات الله اکبر

۴۹۳ منابع

۴۹۵ نمایه

۵۰۵ نقشه‌ها و تصاویر

تشکر و قدردانی

- ۱- نخستین کسانی که باید از آنان تقدیر و تشکر به عمل آورم، رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم گروه ۳۳ توپخانه هستند که با ایثار، فداکاری و تلاش شبانه‌روزی خود در صحنه‌های مختلف جنگ در دشت آزادگان در سال ۵۹، مردانه در برابر هجوم دشمن ایستادگی کردند و افتخارات بزرگی را در تاریخ میهن اسلامی آفریدند و با همکاری‌های فراوان، با ارائه‌های خود از آن دوران من را در تدوین این اثر یاری نمودند.
- ۲- تقدیر و تشکر از زحمات شبانه‌روزی دیگر هم‌رزمانم در لشکر ۱۶ زرهی و لشکر ۹۲ زرهی خصوصاً تیپ ۳ زرهی، گردان ۳۱۸ توپخانه، آتشبار ۱۳۰ مم گردان ۳۳۳ توپخانه و ۱۷۵ مم گردان ۳۸۷ توپخانه گروه ۲۲ توپخانه، خلبانان شجاع نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران و تمامی هم‌رزمانم در نیروهای مسلح و مدافعان و نیروهای مردمی جان بر کف در دشت آزادگان که در دفاع از حریم میهن اسلامی شجاعانه جنگیدند و حماسه‌های بسیاری آفریدند و ردپای آنان در حوادث مختلف این اثر مشاهده می‌شود.
- ۳- شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی، بنیانگذار هیئت معارف جنگ که شرایط مناسبی برای انتشار خاطرات فرماندهان و رزمندگان و هم‌زمان هشت سال دفاع مقدس را فراهم آورده است.
- ۴- امیر سرتیپ سید حسام هاشمی، جانشین محترم هیئت معارف جنگ به واسطه صحبت‌های تشویق‌آمیز و صمیمانه در تهیه این اثر.
- ۵- امیر سرتیپ ۲ صادقی‌گویا به واسطه راهنمایی‌ها و همکاری در تنظیم و چاپ کتاب
- ۶- امیر سرتیپ ۲ شکیبا به واسطه همکاری صمیمانه در مراحل تنظیم کتاب.
- ۷- امیر سرتیپ ۲ آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه به واسطه راهنمایی‌ها و همکاری‌های تشویق‌آمیز و صمیمانه در مراحل مختلف تدوین خاطرات.
- ۸- امیر سرتیپ ۲ مهدی دامغانیان به واسطه همکاری صمیمانه و ارائه‌های روزانه خود برای کیفی‌تر شدن این اثر.
- ۸- همسر و فرزندانم که در طول سال‌های دفاع مقدس تمام نگرانی‌ها و رنج‌های زندگی را به واسطه مسئولیت‌ها و دوری اینجانب از آنان، متحمل شدند. همچنین در طی مراحل تدوین این اثر، زحمات را با شکیبایی تحمل نموده و مشوق اینجانب شدند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم.

معرفی نویسنده:



سرهنگ ستاد علی اکبر اصلانی در سال ۱۳۳۵ در شهرستان اهواز در یک خانواده نظامی متولد و دوران ابتدایی را در تهران و اسلام آباد غرب و دوره تحصیلات دبیرستان را در دبیرستان ذوقی در چهارراه عباسی تهران به اتمام رساند. در سال ۱۳۵۴ به دانشکده افسری وارد و در سال ۱۳۵۷ با درجه ستواندومی از دانشکده افسری نیروی زمینی، فارغ التحصیل گردیده است. نامبرده علاوه بر دوره مقدماتی و عالی توپخانه، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره های عرضی مانند ش.م.ه در مرکز پیاده شیراز، دوره زبان انگلیسی را در مرکز زبان های خارجی در طول خدمت طی نموده است.

سرهنگ علی اکبر اصلانی پس از فارغ التحصیلی و طی دوره مقدماتی توپخانه در مشاغل دیده بان توپخانه، معاون فرمانده آتشبار، فرمانده آتشبار، افسر رابط توپخانه، رئیس رکن ۳ گردان توپخانه، معاون فرمانده گردان توپخانه و فرمانده گردان توپخانه در گروه ۳۳ توپخانه خدمت نموده است. ضمناً خدمت وی در تمامی مشاغل فوق در مناطق عملیاتی در دوران جنگ تحمیلی بوده است. وی قریب به ۱۰۰ ماه در مناطق عملیاتی جنوب و غرب کشور حضور فعال داشته و آخرین شغل ایشان معاون طرح و عملیات پرسنلی در اداره یکم ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران بوده است. در سال ۱۳۸۲ به افتخار بازنشستگی نائل گردید.

پیشگفتار

من در تاریخ ۵۹/۶/۳۰ به همراه هم‌رزمانم در گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م گروه ۳۳ توپخانه و با آغاز تهاجم ارتش عراق به ایران و شروع جنگ تحمیلی اولین یگان نظامی بودیم که از تهران وارد دشت آزادگان در استان خوزستان شدیم. به عنوان مدافعان سرسخت آن منطقه، حوادث و اتفاقات رنج‌آور بسیاری را شاهد و ناظر بوده و برای دفاع از منطقه و مردم عزیز آن دیار، به همراه هم‌رزمان شجاعم، عاشقانه تا مرز شهادت با دشمن کاملاً مسلح و آماده، جنگیدیم. بسیاری از هم‌رزمان عزیزم، در این راه مقدس، در گرمای شدید و روی شن‌های داغ دشت آزادگان، غرق به خون، از ما جدا شدند و به فیض شهادت نائل آمدند.

شهر بستان توسط دشمن اشغال و مردم شهر، شامل زنان، کودکان و سالخوردگان آواره شده و کوچ کردند. مردان و جوانان شهر بستان، سوسنگرد و حمیدیه و حتی تعدادی از زنان نیز به جمع مدافعان پیوسته و مردانه جنگیدند. من و هم‌رزمانم در آن روزهای فراموش نشدنی، قسم یاد کردیم، تا منطقه را از لوٹ وجود متجاوزین پاک و دشت آزادگان را تبدیل به گورستان متجاوزین نماییم.

در جنگ آرزوهای زیادی داشتیم که شبانه روز به آن‌ها می‌اندیشیدیم و زمانی آرزوهای مان به پایان می‌رسید که کشورمان دوباره شکوه می‌یافت و آن‌هم بیرون راندن متجاوزین از خاک کشورمان بود تا مردم عزیزمان در امنیت کامل به زندگی خود ادامه می‌دادند. بالاخره با صبر و استقامت، تلاش و ایثار و رشادت‌های هم‌رزمانم، توانستیم به یاری خداوند، طی عملیاتی بزرگ و به یادماندنی در تاریخ کشورمان، به نام عملیات طریق‌القدس شهر بستان را آزاد و به مام میهن بازگردانیم.

سال ۱۳۷۹ در سال روز آزادسازی شهر بستان، به همراه جمعی از فرماندهان لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی و گروه ۳۳ توپخانه به سرپرستی امیر سرتیپ حسام هاشمی، توسط مسئولان لشکر ۹۲ زرهی و استان خوزستان و شهر بستان به منطقه خوزستان دعوت شدیم. در جمع فرماندهان، امیر سرتیپ بازنشسته لطفی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی،

امیر سرتیپ^۲ بازنشسته غلامرضا علمی معاون فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه، امیر سرتیپ^۲ بازنشسته علی احمدیان فرمانده گردان ۳۷۲ کاتیوشا، سرهنگ حسین باهر فرمانده آتشبار گردان ۳۴۳ توپخانه، به‌عنوان فرماندهان گروه ۳۳ توپخانه و تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران نیز حضور داشتند. وقتی که در مسیر اهواز به بستان حرکت می‌کردیم، با دیدن شهرهای حمیدیه، سوسنگرد، روستای دهلاویه و پل سابله و مناظر شمال و جنوب رودخانه کرخه اشک در چشمانم جاری بود. دیدن آن مناظر من را به یاد آن روزهای پرتالتهاب می‌انداخت و صحنه‌های جنگ برایم تداعی می‌شد. یاد شهدا، یاد مجروحین، یاد پیرمردان و پیرزنان، زنان و کودکان آواره، یاد آن همه ایثار و فداکاری، مرتباً در خاطر من نقش می‌بست و آزارم می‌داد. زیرا در کوچه‌های خاطراتم صدای پای عزیزترین دوستان و هم‌زمانم در جبهه که به شهادت رسیده بودند، در گوشم طنین‌انداز می‌شد.

در بین راه در اتوبوس، جوانی در کنارم نشسته بود و به‌طور متوالی از من در مورد منطقه و شرایط جنگ در آن زمان سؤال می‌کرد. سئوالات او من را به فکر فرو برد. نامش را پرسیدم. گفت، من صفوی هستم. متوجه شدم، فرزند شهید صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک تیپ ۳ زرهی است. او را در آغوش گرفتم و در حالی که هر دو اشک در چشمانمان جاری بود، به او گفتم، پدرت افسر شجاع و مرد بزرگی بود. از رشادت‌های پدرش در منطقه دشت آزادگان، آنچه را که می‌دانستم به او گفتم. فرزند شهید صفوی با شنیدن حرف‌های من گفت: با شنیدن حرف‌های شما در مورد پدرم، دیگر برای او اشک نمی‌ریزم، به او افتخار می‌کردم، اما اکنون که متوجه شدم، او چقدر شجاع و فداکار بوده است، بیشتر به او افتخار می‌کنم، زیرا وی افتخار ملت و تاریخ کشورمان، بوده و خواهد بود.

وقتی وارد شهر بستان شدیم، دیگر نمی‌توانستم خودم را کنترل کنم. مردم شهر در انتظار ما بودند و جمعیت مرتباً از پیاده‌روها به خیابان هجوم می‌آوردند و می‌خواستند ما را ببینند. در قسمت ورودی شهر دختر بچه‌ای با دست گلی زیبا به نمایندگی از مردم شهر به پیشوا آمد. آن دختر با نوایی بسیار دلنشین و سرشار از احساسات، گزارش جالب و تکان‌دهنده‌ای را به فرماندهان فاتح شهر بستان ارائه نمود و به همگی، خیر مقدم و

خوش آمد گفت. سپس توسط چند فروند از بالگردهای هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران گل باران شدیم. در آن لحظات چنان احساسات بر من غلبه کرده بود که پاهایم می‌لرزید و قلبم از سینه جاکن می‌شد. خبرنگاری که متوجه شرایط روحی من در آن لحظه شده بود از من پرسید، جناب سرهنگ در حال حاضر چه احساسی دارید؟ گفتم، احساس می‌کنم، تمام خستگی آن روزهای سخت و زجرآور از وجودم درآمده است، زیرا وقتی مردم شهر را شاد و سرحال می‌بینم، به یاد آن دوران سخت می‌افتم. هر چند من به عنوان نماینده فاتحان این شهر لایق نیستم. زیرا فاتحان اصلی به شهادت رسیده‌اند و اکنون در کنار ما نیستند، اما ناظر بر اعمال ما بوده و از امنیت شهر و مردم شاد هستند. من نیز از اعماق وجودم به خاطر مردم که در آرامش هستند، بسیار خوشحالم. بعد از آن در جایگاه مخصوص قرار گرفتیم و در برابر ابراز احساسات مردم شهر قرار گرفته و تانک‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی از مقابل ما در حالی که توسط بالگردها گلباران می‌شدیم، رژه رفتند. از همان روز تصمیم گرفتم، خاطرات خودم و هم‌زمانم را که به صورت دست‌نویس و روزانه از آن ایام به یادگار مانده است، استفاده کرده و آن‌ها را به رشته تحریر درآورم. در این راستا فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م گروه ۳۳ توپخانه سرتیپ^۲ بازنشسته زین‌العابدین آجوری حامی و مشوق اصلی من در تحریر این اثر بود. هم‌چنین هم‌زمان عزیزم که نام آن‌ها و رد پایشان در این نگارش مشاهده می‌شود، کمک شایانی به من نموده‌اند، که از همگی آنان سپاسگزارم.

سرهنگ توپخانه علی اکبر اصلانی

دوران جنگ دورانی بود که شاید دیگر در زمان ما تکرار نشود و زمینه عملی برای پرورش انسان‌های والا، آبدیده و جامع بوجود نیاید. البته امیدوارم هیچ‌گاه آن دوران تکرار نشود. از آن دوران گمنام‌ترین فرماندهان و نفرات برای مردم و ارتش ناشناخته مانده‌اند و تاکنون از آن‌ها یادی نشده است، رزمندگان و خاطرات آنان تاریخ شفاهی دوران جنگ هستند که عده‌ای از آنان در جبهه‌ها و یا بعد از جنگ با مرگشان خاطرات بسیاری را با خود دفن کردند. آنها خیلی خوب می‌توانستند وقایع و حوادث صحنه‌های نبرد را آن گونه که بوده و از نزدیک مشاهده کرده‌اند را بگویند. خاطرات بسیاری تدوین شده است که کافی نیست و هنوز ناگفته‌های بسیاری باقی مانده است. شاید تنها مرجع و سند واقعی تاریخ جنگ رزمندگان هستند که سکوت کردند. متأسفانه بعد از جنگ هم کسی به سراغ آنان نرفت و نتوانستند آن نگین‌های درخشنده را آن گونه که شایسته است محافظت نمایند. به همین جهت بسیاری از ناگفته‌های جنگ هنوز هم در سینه آن رزمندگان پرسابقه در جبهه‌های جنگ که در قید حیات هستند، همچون گنجینه‌ای گرانبها ثبت و ضبط می‌باشد. شایسته است برای آن‌ها جایگاه ویژه‌ای قائل شد و برای جبران بسیاری از کاستی‌ها تلاش نمود تا از خاطرات آن‌ها ارتش و کارکنان جوان ارتش و مردم کشورمان در آینده از آن‌ها بهره‌مند شوند.

یکی از نیازهای اساسی افسران جوان خاطرات فرماندهان مؤثر جنگ در دوران دفاع مقدس می‌باشد. اساسی‌ترین نیازهای فرهنگی جامعه ارتش نیاز به آگاهی از میراث گرانبهایی است که فرماندهان و نیروهای حماسه‌ساز ارتش در دوران دفاع مقدس بر جای نهاده‌اند. باید کارکنان جوان ارتش و مردم بدانند، که فرماندهان و رزمندگان ارتش در شرایط جنگ چگونه می‌زیسته‌اند و هر یک از آنان چه نقشی در بیرون راندن ارتش بعثی از خاک کشور عزیزمان داشته‌اند. چگونه از این مرز و بوم در سخت‌ترین شرایط جانانه و مردانه دفاع کرده‌اند. باید بدانیم شرایط ارتش در جنگ و در گذشته چگونه بوده و در حال چطور است و آن رشادت‌ها، فداکاری‌ها و... در آینده ارتش چه تأثیری خواهد گذاشت؟ آگاهی از این امور می‌تواند بسیاری از نقایص و ضعف‌ها را برطرف نماید.

به واسطه اهمیت موضوع، سال‌هاست تصمیم گرفته‌ام رویدادها و وقایع دوران جنگ را نگارش نمایم. بالاخره با تشویق و با هماهنگی دوستان و هم‌زمانم، خصوصاً فرماندهی گردان ۳۸۸ گروه ۳۳ توپخانه، بعد از دوران بازنشستگی با جمع‌آوری خاطرات و رویدادهای مهم شروع به نوشتن کردم.

تکیه‌گاه من از آن سال‌ها نوشتن است. پس باید بنویسم، می‌نویسم آنچه را که با پوست و استخوانم لمس کرده‌ام و آن را بر کاغذ جاری می‌کنم. نوشته‌های من حکایت سرگذشت غم‌انگیز مردانی است که در دشت‌های لم‌یزرع خوزستان بسیاری از داشته‌هایشان را حذف کردند و مردانه با دشمن خود جنگیدند. حکایت آن‌ها، حکایت سختی‌ها و زیبایی‌ها، تلاش‌ها، موفقیت‌ها و ناکامی‌هاست. هنگام نوشتن وقایع، احساس می‌کردم لحظه به لحظه در کنار هم‌زمانم در میدان جنگ هستم.

گاهی ساعت‌ها فکر می‌کردم تا برای فداکاری هم‌زمانم جملاتی فراخور حال آن‌ها و آن زمان پیدا کنم. من سعی می‌کنم با تمام احساسی که در وجودم موج می‌زند جملاتم را به پایان برسانم، اما از روزی که شروع به نوشتن کردم، دلم گرفت، دلم برای آن مردان تاریخ‌ساز تنگ شد، برای مردانی که ناجوانمردانه به شهادت رسیدند، برایشان گریه کردم. نمی‌دانم برای کدامشان بیشتر گریه کردم، اشک‌هایم را نمی‌توانستم بنویسم، اشک‌هایم روی کاغذ می‌غلطید، ولی سعی می‌کردم احساساتم را کنترل و حقایق را روی کاغذ بیاورم. فکر می‌کنم حاصل کار من می‌تواند برای خوانندگان جالب و برانگیزنده باشد. خصوصاً فرماندهان جوان یگان‌های توپخانه ارتش که وظیفه دارند پشتیبانی آتش یگان‌های مانوری را در جنگ و شرایط بحرانی به‌عهده داشته باشند و می‌بایست نفرات خود را در سخت‌ترین شرایط فرماندهی، کنترل و هدایت نمایند.

شاید بعضی‌ها بگویند این مطالب هرچند که مهم باشند، متعلق به صفحات تاریخ‌اند و مربوط به موقعیت‌های حادی است که امروزه ارزشی ندارند و فقط وقت‌گیر است. وقتی انسان به نیمه دوم عمر خود می‌رسد یادآوری برخی خاطرات خاص، آنقدر مهم جلوه می‌کنند که گویی انسان هرگز نمی‌تواند آن‌ها را کنار بزند و یا بی‌اعتنا بگذرد. در چنین شرایطی است که انسان به این باور می‌رسد که شاید خاطرات گذشته کلیدهایی هستند که آدمی می‌تواند درهای بسته روح خود را به کمک آن‌ها بگشاید. ما، در آن زمان در زندگی خود آزمون‌های زیادی را گذرانده و بسیار آبدیده شده بودیم. خبر شهادت هم‌زمانمان را مردانه می‌پذیرفتیم و دم بر نمی‌آوردیم. ما نباید اجازه دهیم فداکاری‌های عده‌ای جان بر کف همانند اسراری از جنگ در عمق تاریخ مدفون شوند. بنابراین مطالعه مطالب عنوان شده، مربوط به دوران جنگ در زمینه مشکلات و سختی‌هایی که همواره به شکل‌های مختلف در کنار ما نظامیان هستند، می‌تواند ایمان، معرفت، استقامت، همدردی و درک بیشتر برای‌مان به ارمغان بیاورد. لذا سعی نموده‌ام با بیان موضوعات ضروری و خاطره‌ها و اندیشه‌های غنی هم‌زمانم گنجینه‌ای گرانبها به یادگار بگذارم.

اکثر مردم می‌دانند که بیشترین درگیری‌ها و تنش‌ها مربوط به ماه‌های اول جنگ است. به گفته یکی از امرای عزیز رزمنده ارتش، ماه‌های اول جنگ یکی از درخشان‌ترین برهه در تاریخ کشورمان می‌باشد که بایستی شرح آن را با طلا نوشت و یاد آن دلیر مردان را گرامی داشت.

تلاش من نیز این است که از حماسه‌های آن ستاره‌های درخشان و بازماندگانشان در جبهه میانی استان خوزستان، در دشت آزادگان خصوصاً از شمال رودخانه کرخه، خاطراتی را از هم‌زمانم تدوین و بازگو نمایم و تلاش یگان‌های قهرمان نیروی زمینی ارتش را در آن منطقه حیاتی با کمک و یاری هم‌زمانم، حتی‌المقدور به صورت روزشمار ثبت نمایم.

از تمامی هم‌زمانم پوزش می‌طلبم اگر نتوانسته‌ام مطالب مطرح شده را احیاناً به درستی بیان نمایم. همچنین از دیگر هم‌زمانم در نیروهای مسلح که سعی نموده‌ام گریزی به خاطرات و یادداشت‌های آن‌ها جهت بهتر عنوان کردن صحنه عملیات از آنان استفاده نمایم. منظور من فقط و فقط بهتر توصیف کردن رشادت‌ها، دلاوری‌ها و ... رزمندگان بوده که امیدوارم توانسته باشم به‌عنوان هم‌سنگری فداکار به این مهم دست یافته و فرهنگ زیبای جبهه را به همگان معرفی نمایم. پس با هم می‌خوانیم قصه زیبای جنگ را، قصه مردانی که خود را فدا کردند و رفتند تا ما و آیندگان برای همیشه تاریخ، با سرافرازی و افتخار زندگی کنیم.

فصل یکم

**اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م
به دشت آزادگان**

دستور نیروی زمینی برای اعزام یک آتشبار از گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م.م به خوزستان
از ابتدای سال ۵۹ تهدیدات عراق در مرزها روز به روز افزایش می‌یافت. ارتش عراق مرتباً به پاسگاه‌های مرزی ایران تعرض می‌نمود. کم‌کم ناقوس جنگ به صدا در می‌آمد و همه متوجه شده بودند که جریانات و حوادث ناگواری اتفاق خواهد افتاد.

پس از تجاوزات پراکنده عراق به پاسگاه‌های مرزی ایران دستور جزء به جزء شماره ۱ نزاچا در مورخه ۵۹/۶/۲۰ به شرح زیر به گروه ۳۳ ابلاغ گردید:

۱- یک آتشبار کاتیوشا زیر امر تیپ ۸۴ پیاده قرار دهید.

۲- یک آتشبار کاتیوشا زیر امر لشکر ۹۲ زرهی

۳- یک آتشبار ۶ توپه از گردان ۳۸۸ توپخانه زیر امر لشکر ۹۲ زرهی

۴- در انتخاب و اشغال مواضع یگان‌های یاد شده با لشکر ۹۲ و تیپ ۸۴ هماهنگی نمایید.

(پدافند هوایی گردان ۳۸۸ توپخانه را گردان ۳۲۵ با ۶ قبضه توپ پدافند هوایی، گردان ۳۷۲

توپخانه را گردان ۳۳۵ با ۴ قبضه توپ به عهده گرفتند)

گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م.م دارای استخوان‌بندی قوی و سابقه بسیار درخشانی در بین یگان‌های توپخانه نیروی زمینی ارتش داشت، زیرا در سال ۱۳۵۳ در منطقه سردشت با توپ‌های ۱۷۵ م.م خود با عراق درگیر جنگ شده و عملکرد بسیار خوبی را از خود به نمایش گذاشته بود. ضمناً نفرات گردان در آبان و آذرماه سال ۱۳۵۸ در همان منطقه که در پادگان سردشت مستقر بودند، با توپ ۱۰۵ م.م لشکر ۲۸ پیاده با عناصر ضدانقلاب و اشرار درگیر شده بودند و از نظر تجربه عملیاتی در سطح بسیار خوبی قرار داشتند. افسران و درجه‌داران نیز از دانش نظامی خوبی برخوردار بودند که می‌توانست در هر عملیاتی به روند و جریان عملیات گردان کمک زیادی نماید. علی‌رغم اینکه در دوران انقلاب اسلامی صدماتی را متحمل و کاستی‌هایی نیز داشت، اما سازمان و ساختار عملیاتی گردان با تلاش افسران و درجه‌داران متعهد حفظ شده بود.

۱. جنگ‌افزار توپخانه وسیله‌ای است که مهمات را به صورت منحنی یا تیر مستقیم پرتاب کرده و بر روی هدف هدایت می‌نماید. توپ‌ها از نظر کالیبر به توپخانه‌های سبک، متوسط، سنگین و خیلی سنگین تقسیم می‌شوند. توپ ۱۷۵ م.م در طبقه‌بندی توپخانه‌های سنگین قرار دارد. توپ‌ها از نظر ترابری نیز به کششی و خودکشی و محمول هوایی تقسیم‌بندی می‌شوند و چون توپ‌های ۱۷۵ م.م شنی‌دار هستند جزء توپخانه‌های خودکشی محسوب می‌شوند و دارای قدرت آتش زیاد هستند. این توپ‌ها به گروه‌های توپخانه اختصاص داده شده بودند. (گروه ۱۱، ۲۲ و ۳۳ توپخانه)

آماده شدن و اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از تهران به استان خوزستان

مسئولیت فرماندهی گردان را سرگرد زین العابدین آجوری به عهده داشت. ایشان چند ماه قبل از جنگ به سمت فرماندهی گردان منصوب شده بود که از همان ابتدای فرماندهی خود در گردان، به علت تجربه خدمتی خود در این گردان، به تعمیر و نگهداری توپ‌ها، وسایل و همچنین آموزش، اهمیت زیادی قائل بودند. حتی برای آموزش بهتر نفرات گردان، با تلاش بسیار و هماهنگی‌های لازم، کلیه آتشبارهای گردان را در مرداد ماه ۵۹ به میدان تیر توپخانه علی‌آباد قم اعزام و تیراندازی‌هایی را در قالب تیراندازی سالیانه انجام دادیم که برای آمادگی و ارتقاء آموزش نفرات گردان بسیار مفید بودند. من در آن زمان، آموزش‌های بسیاری را از افسران و درجه‌داران قدیمی گردان دریافت کردم و آنچه را که نمی‌دانستم و دانستن آن‌ها برایم ضروری بود، از افسران و درجه‌داران باتجربه گردان فرا گرفتم، که در دوران جنگ تحمیلی واقعاً از آن‌ها بهره بردم. ضمناً در مردادماه کلیه توپ‌های گردان بنا به درخواست فرمانده گردان، کالیبرسنجی^۱ و بروسکپی^۲ گردیدند و لوله توپ‌هایی که از رده خارج و یا دارای مشکلاتی بودند توسط اکیپی به ریاست سرهنگ کاویانی در پادگان تعویض گردیدند که حتی در آن شرایط و جو سیاسی نسبت به تعویض لوله‌های توپ توضیحاتی از رده‌های بالا می‌خواستند که پاسخ داده شد: احتمال درگیری و جنگ می‌رود، ضمن اینکه تجهیزات گردان متعلق به بیت‌المال است و می‌بایستی حتی در زمان صلح هم از هر نظر آماده باشد. به هر جهت با زحمات کلیه نفرات گردان، توپ‌های گردان از هر جهت برای عملیات احتمالی آماده شده بودند.

در آن زمان، من با درجه ستواندومی، فرمانده آتشبار یکم، ستوانیکم عباس مجیدی صالحی فرمانده آتشبار دوم و ستوانیکم حسین اعتمادی فرمانده آتشبار سوم بود. آتشبارهای گردان ۱۷۵ میلی‌متری، هر کدام دارای ۴ قبضه توپ بودند. در راستای اجرای فرمان صادره از نزاجا و سرعت در اجرای دستور، همچنین شرایط بحرانی کشور و به دلیل کسورات نیروی انسانی و تجهیزاتی، نفرات

۱. برای بررسی وضعیت لوله و جلوگیری از ایجاد حادثه از دستگاه‌هایی به نام کالیبرسنج (پولیور گیج) و بروسکوپ (دوربین مخصوص بازدید داخل لوله) استفاده می‌شود.

کالیبرسنج وسیله‌ای است که کالیبر موجود در لوله جنگ‌افزار را اندازه گرفته، با لوله نو مقایسه نموده و میزان فرسایش لوله را نشان داده تا باقیمانده عمر لوله مشخص گردد.

۲. بروسکوپ دستگاهی است که به وسیله دوربین و قطعات لازم دیگر می‌تواند داخل لوله را به روشنی نشان داده و هرگونه وضعیت غیر استاندارد ایجاد شده (ترک موئی، برآمدگی یا فرورفتگی خان، سوختگی جان لوله و ...) را مشخص نماید.

آتشبار یکم و آتشبار دوم گردان با هم ادغام شدند و ۶ عراده از بهترین توپ‌های گردان که لوله‌ها و دیگر سیستم آنها کاملاً سالم بودند انتخاب، و یک آتشبار به فرماندهی ستوانیکم عباس صالحی تشکیل گردید. چون ستوان عباس صالحی از من ارشدتر بود، من به‌عنوان معاون ایشان و ستوانسوم غلامرضا مجیری تهرانی، کمک معاون آتشبار، و ستوانبار سوم الماس بازیاران به‌عنوان سرگروهبان، کادر فرماندهی آتشبار یکم را تشکیل و شروع به کار نمودیم تا هرچه سریع‌تر با اعلام آمادگی، به منطقه جنوب حرکت نماییم. در اجرای فرمان نیروی زمینی جهت اعزام آتشبار به خوزستان، از تاریخ ۵۹/۶/۲۰ الی ۵۹/۶/۲۵ پیش‌بینی‌های لازم در سطح گردان انجام گرفت و نفرات زیر برای اعزام به منطقه در قالب آتشبار یکم و ستاد گردان سازماندهی شدند که حدوداً نیمی از نفرات گردان^۱ را تشکیل می‌دادند.

نفرات انتخابی آتشبار^۲ یکم و ستاد گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م جهت اعزام به منطقه

عملیاتی خوزستان

سرگرد زین‌العابدین آجوری؛ فرمانده گردان	استوار حبیب‌الله لطفی؛ رئیس توپ
سروان حسین خواجوی؛ رئیس رکن ۳	استوار محمد جندقی؛ رئیس توپ
سروان مهدی دامغانیان؛ رئیس رکن ۱	گروهبانیکم بهروز رستمی؛ رئیس توپ
ستواندوم حاجلی؛ افسر مخابرات	گروهبانیکم هدایت خزایی؛ رئیس توپ
ستوانیکم حسن طالبی؛ رئیس رکن ۲	استوار علی اصغر انصاری؛ رئیس توپ
ستوانیکم جمال کریم؛ دیده‌بان	گروهبانیکم فریرز شیخانی؛ رئیس توپ
ستواندوم عیسی مختاری‌نسب؛ دیده‌بان	استوار محمد تقی نژاد؛ راننده توپ
ستوانیکم اشرفی؛ افسر رابط	گروهبانیکم عقیل قاسمی؛ راننده توپ
ستواندوم وظیفه روئین فر؛ دیده‌بان	گروهبانیکم اصغر اکبری فعال؛ راننده توپ
ستوانسوم غفور عظیم‌زاده؛ افسر مهمات	گروهبانیکم اصغر رحمانی جو؛ راننده توپ
ستواندوم وظیفه بزازان؛ دیده‌بان	گروهبانیکم اسماعیل بزرگی؛ راننده توپ
ستوانسوم علی نفیسی‌پور؛ معاون افسر مهمات	گروهبانیکم محمود میرکبیری؛ راننده توپ

۱. گردان توپخانه، یگانی است که از ۴ آتشبار تشکیل شده و به اختصار به آن «گد» هم می‌گویند.

۲. آتشبار یگانی است معادل یک گروهان که جنگ‌افزار آن توپ می‌باشد (۴ تا ۶ قبضه توپ)

گروهبانیکم سعیدی؛ مأمور از کرمان، راننده توپ	ستواندوم داود صادقی؛ افسر موتوری
گروهبانیکم محمد شهبازی؛ راننده خودرو چرخدار	ستوانیکم عباس صالحی؛ فرمانده آتشبار
گروهبان شهسواری؛ رکن ۴	ستواندوم علی اکبر اصلانی؛ معاون فرمانده آتشبار
استوار محمد دهحقی؛ راننده جرتقیل چرخدار	ستوانسوم غلامرضا مجیری تهرانی؛ کمک معاون آتشبار
گروهبانیکم محسن یحیایی؛ راننده خودرو شنی‌دار	ستوایار سوم الماس بازیاران؛ سرگروهبان آتشبار
گروهبانیکم سعید بدرقه؛ راننده مهمات‌بر	استوار داود محمودزاده؛ رئیس رسد مخابرات آتشبار
گروهبانیکم حسن رضایی؛ راننده مهمات‌بر	گروهبانیکم اکبر شیبانی؛ اسلحه‌دار
استوار فیروز ابوطالب‌پور؛ رکن چهارم، مسئول تدارکات	گروهباندوم نبی‌الله قوی؛ هدایت آتش
استوار اسدالله بیات احمدی؛ رکن چهارم، مسئول تدارکات	گروهبانیکم اصغر رحمان‌زاده؛ راننده مهمات‌بر
گروهبان کامل نجف‌نژاد؛ رکن چهارم، مسئول تدارکات	گروهبانیکم امین سبز علی‌گل؛ راننده مهات‌بر
گروهبانیکم سلامی؛ راننده خودرو سوخت	گروهبانیکم توکلی؛ راننده مهمات‌بر
گروهبانیکم رضا زودخیزی؛ تعمیرکار خودرو چرخدار	گروهبانیکم علی چهره‌نما؛ راننده مهمات‌بر
گروهبانیکم احمد حق‌پناه؛ تعمیرکار توپ	دانش‌آموز صدیقی؛ راننده مهمات‌بر
کارمند امیری؛ آشپز	گروهبانیکم احمدی؛ راننده مهمات‌بر
سرباز پیمانی بوستان سرا؛ آشپز	استوار ابوالفضل رنجبر؛ راننده مهمات‌بر
گروهبانیکم محمود مسیحایی؛ هدایت آتش گردان	گروهبانیکم فریدون حیدری؛ راننده پست فرماندهی
گروهبانیکم محسن کلانتری؛ هدایت آتش گردان	گروهبانیکم محبی؛ راننده پست فرماندهی هدایت آتش
استوار اصغر هفت‌لنگی؛ انباردار	گروهبانیکم حسن حاجوی؛ راننده خودرو چرخدار
استوار اشرفی؛ متصدی مهمات	گروهبانیکم مجید غنی‌پور؛ راننده خودرو چرخدار
استوار حساری؛ راننده خودرو	گروهبانیکم اسدالله برم؛ راننده جرتقیل شنی‌دار
استوار موسی اسلامی؛ راننده خودرو چرخدار	گروهبانیکم خداداد نوروزی راننده خودرو چرخدار
استوار نوروزی؛ مخابرات (بی‌سیم ۱۰۶ تلگرافچی)	گروهبانیکم قهرمانلو؛ راننده تانکر سوخت
استوار محمد زمانی؛ مخابرات (بی‌سیم ۱۰۶ تلگرافچی)	گروهبانیکم ناصر قمالقی؛ راننده خودرو چرخدار
استوار تقی حقیقی؛ مخابرات (بی‌سیم)	گروهبانیکم ترابی؛ راننده خودرو چرخدار
استوار محمد طوسی؛ مخابرات (بی‌سیم)	استوار محمد شکورزاده؛ رئیس ارتباطات بی‌سیم

لازم به یادآوری است که راننده توپ به عنوان معاون رئیس توپ انجام وظیفه می‌نمود و در غیاب رئیس توپ به عنوان رئیس توپ، خدمه توپ را هدایت و کنترل می‌کرد. رئیس رکن ۴ گردان سروان انوشیروان خدادوست در سری دوم گردان با آتشبار سوم گردان به منطقه اعزام گردید و به جای ایشان افسران و درجه‌داران رکن ۴ انجام وظیفه می‌کردند.

نفرات پدافند هوایی

سروان داریوش کاوه‌ئی	فرمانده آتشبار پدافند ^۱
ستوان محمود صحت	فرمانده دسته پدافند
استوار حسینی	رئیس توپ پدافند
استوار خیاطی	رئیس توپ پدافند
استوار محمدی	معاون رئیس توپ
گروهبان یکم محمدحسین ذوقی	معاون رئیس توپ

وقایع روز پنجشنبه بیست و هفتم شهریورماه و حرکت آتشبار یکم به خوزستان

بعد از سازماندهی آتشبار، صبح روز پنجشنبه مورخه ۵۹/۶/۲۷ از پادگان به طرف سکوی نظامی دپو (شهریار) جهت حرکت به جنوب اعزام شدیم. در سکوی نظامی قبل از سوار شدن به قطار، فرمانده گروه ۳۳ توپخانه^۲، سرهنگ مهدی صدری (سرتیپ ۲ بازنشسته) برای نفرات سخنرانی نمودند. ایشان قول دادند، قبل از ۳ ماه حتماً ما را تعویض خواهد کرد و به شرافت سربازی خود قسم یاد کرد! واقعاً از آینده جنگ بی‌اطلاع بود. شاید کمتر کسی می‌توانست پیش‌بینی نماید ۸ سال و یا بیشتر، این جنگ ادامه خواهد یافت. همه در فکر و نگران بودند، چهره‌های نگران را می‌دیدم، نگرانی در چهره همه نفرات آشکار بود. جنگ چیز خوبی نیست، و سختی‌ها و رنج‌های خود را دارد ولی کسی که به جنگ می‌رود، واقعاً قابل احترام است و شایسته است، برای او احترام قائل شد. زیرا از همه چیز خود می‌گذرد و

۱. ابتدا سروان داریوش کاوه‌ئی به‌عنوان فرمانده آتشبار پدافند هوایی به منطقه اعزام شد، سپس ستوانیکم مهدی انصاری جایگزین وی گردید.

۲. یگان‌های توپخانه عبارتند از: آتشبار، گردان، توپخانه لشکر و گروه توپخانه. توپخانه لشکری یگانی است که از ۴ تا ۶ گردان تشکیل گردیده و معادل یک تیپ می‌باشد. گروه توپخانه هم یگانی است بزرگتر از توپخانه لشکر که از لحاظ بُرد و کالیبر سلاح‌ها بیشتر است و تحت فرماندهی مستقیم فرمانده نیروی زمینی برای تقویت آتش مناطق می‌باشد.

اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م به دشت آزادگان ۳۱/

برای میهن، دین و تعلقات خود به دفاع از کشورش می‌رود، به سرنوشتی نامعلوم! ما شغلی را انتخاب کرده بودیم که آکنده از خطر و پر از بیم بود. فقط عشق بود که ما را به این مسیر می‌کشاند.

یک نظامی به‌عنوان رزمنده، جوانی خود را برای به دست آوردن هدف از دست خواهد داد، این یک فرآیند بی بازگشت است. یک رزمنده جز جان خود چیزی برای از دست دادن ندارد که آن را نیز فراموش می‌کند.

بالاخره بعد از سوار شدن نفرات، قطار از سکوی نظامی پادگان دپوی شهپیار به طرف خوزستان حرکت نمود. فرمانده گروه ۳۳ توپخانه و همراهانش، با دعای خیر ما را بدرقه کردند. ما به راه افتادیم، نه سبک، بلکه سنگین، سنگین از بار مسئولیتی که خداوند و مردم بر دوشمان نهاده بودند. یاد دارم در بین راه که مسیر را طی می‌کردیم، مردم شهر تهران و اطراف شهر، برای ما دست تکان می‌دادند و ابراز احساسات می‌کردند. آن‌ها هم چهره خندانی نداشتند. برای ما دعا می‌کردند. نگران بودند، نگران آینده‌ای که اصلاً مشخص نبود. بعد از اینکه از تهران خارج شدیم، در کوپه‌های قطار با دوستان و هم‌زمان شروع به صحبت کردیم. تمام تجهیزات ما شامل توپ‌ها و خودروها، مهمات‌برها، همه و همه روی قطار بارگیری شده بودند. واقعاً نحوه حرکت ما خطرناک بود، زیرا با یک حمله هوایی دشمن، ممکن بود تمامی تجهیزات و نفرات یگان از بین بروند. این خود یک بی‌تجربگی مسئولان و شاید هم به‌علت عجله و اضطراب در اعزام یگان بود که به خیر گذشت.

این دومین مأموریت جنگی من در این گردان بود^۱. اما تعدادی هم برای اولین بار بود. در آن روز به علت هیجان و التهابی که داشتیم در راه خواب به چشمانمان نمی‌آمد، در مجموع نگران بودیم، نگران کشور، نگران آینده، نگران خانواده و....

سرنوشت ما این چنین بود. خداوند ما را لایق دانسته بود تا وارد عرصه‌ای شویم که آیندگان بتوانند به ما افتخار کنند. خیلی‌ها لایق جبهه نبودند، من به سربازانم می‌گفتم، دفاع از کشور لیاقت و سعادت می‌خواهد. سعی کنید لایق اسم سرباز باشید. کدام اجبار و کدام احساس، می‌تواند انسان را تا مرز کشته شدن بکشاند؟ ما با عشق تمام به‌سوی سرنوشتی نامعلوم حرکت می‌کردیم که انتهایش با عملکرد خوب و رشادت و ایثار نفرات، عزت و سربلندی کشور را به همراه داشت.

ما از ازل با وطن پیمان خونین بسته‌ایم جان ما تنها گروگان بر سر پیمان ماست

۱. اولین مأموریت من در این گردان در آبان و آذرماه سال ۵۸ در منطقه سردشت به مدت ۲ ماه بوده که شرح آن در کتاب "افسر توپخانه در مأموریت کردستان"، انتشارات ایران سبز، در سال ۱۳۹۳ توسط هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی انتشار یافته است.

جمعه ۲۸ شهریورماه و ورود آتشبار به شهر اندیمشک

روز جمعه ۵۹/۶/۲۸ وارد اندیمشک شدیم و در آنجا توقف کردیم. در ایستگاه اندیمشک از نفرات آتشبار آمار گرفته شد، تذکرات و سفارشات و دستورات لازم به نفرات، توسط فرمانده آتشبار ستوانیکم عباس صالحی داده شد. چهره فرمانده آتشبار، در ایستگاه اندیمشک خیلی نگرانم می‌کرد، خیلی مصمم بود، ولی مسئولیت بسیار سنگینی به عهده داشت. نمی‌دانستم آیا او می‌تواند آن مسئولیت مهم را انجام دهد یا نه؟ هرچند به کارایی او اعتماد داشتیم، ولی دوستی عمیق من با او موجب شد، تلاشم را دو چندان کنم و به او در انجام کارها کمک زیادی می‌کردم. البته عزم استوار او به من قوت قلب می‌بخشید و مرا مصمم‌تر می‌ساخت. واقعاً بعضی از فرماندهان با رفتارشان به زیردستان درس‌های زیادی می‌دهند که می‌تواند برای همیشه آنان را تبدیل به افرادی توانمند و کارآمد نماید.

مردم در آنجا از دیدن ما خوشحال بودند. ما به عنوان اولین نیروهایی بودیم که به منطقه وارد می‌شدیم. تازه واردهایی که حامل روحیه بودند و مردم با دیدن ما و عزم راسخ ما و عظمت توپ‌های گردان ۱۷۵ م و دیگر تجهیزاتمان که به صورت کاملاً آماده و به حالت رزمی آرایش داشتند، به وجد آمده و احساس غرور می‌کردند. در آنجا منتظر ماندیم، مردم و مسئولان شهر منطقه که سایه شوم جنگ را حس می‌کردند، تقاضا داشتند ما در آنجا پیاده شده و در منطقه غرب اندیمشک و دزفول وارد عمل شویم. اجازه خروج از ایستگاه راه‌آهن اندیمشک را به ما نمی‌دادند. بعد از ساعت‌ها توقف و مذاکره با رئیس ایستگاه راه‌آهن اندیمشک، اجازه خروج ستون از ایستگاه اندیمشک به اهواز داده نشد، لذا برای تعیین تکلیف و کسب دستور از مقامات مسئول، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی و استاندار خوزستان، ستون به سکوی نظامی ایستگاه راه‌آهن هدایت و به صورت بالاتکلیف متوقف گردید.

در سکوی نظامی ایستگاه راه‌آهن اندیمشک بالاتکلیف مانده بودیم. دیزل قطار را از ستون قطار جدا و از خط خارج نمودند. راننده دیزل قطار اظهار داشت، تابع فرامین رئیس ایستگاه راه‌آهن می‌باشد و از کس دیگری دستور نمی‌گیرد. مسئولان ایستگاه راه‌آهن دائماً با مسئولان راه‌آهن تهران و اهواز تماس می‌گرفتند و اظهار می‌نمودند، ستون به مقصد اهواز بارنامه دریافت نموده است، لیکن افراد غیرمسئول اصرار دارند، ستون در ایستگاه اندیمشک پیاده شود و اظهار می‌دارند، اندیمشک و دزفول در خطر است و باید ستون توپخانه تهران در منطقه اندیمشک به کار گرفته شود. هیچ یک از مکالمه کنندگان تلفنی بین اندیمشک و تهران را نمی‌شناختیم. مردم نیز آشفته و عصبانی در دفتر رئیس

اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م به دشت آزادگان ۳۳/

ایستگاه راه‌آهن و بیرون از ایستگاه ازدحام کرده بودند. واقعاً وضعیت خطرناکی برای نفرات آتشبار و تجهیزا‌تش در ایستگاه به وجود آمده بود. هر لحظه امکان بمباران هوایی دشمن متصور بود که در صورت وقوع آن، آتشبار بدون وارد شدن به میدان نبرد منهدم می‌شد. واقعاً برخورد عده‌ای در آن زمان غیر مسئولانه و گاهی هم آزار دهنده بود و ممکن بود به خاطر احساس مسئولیت وظیفه‌شناسی مان و از اجرای نظمی که داشتیم به تنگ آمده و واکنش‌های خوبی را از خودمان بروز نمی‌دادیم. اما در درون خود فرو رفته بودیم و سعی می‌کردیم با صبر و تحمل آن شرایط را پشت سر بگذاریم.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۶/۲۸ می‌گوید:

ساعت ۱۰۰۰ روز ۵۹/۶/۲۸ با توجه به مأموریت دریافتی و ممانعت عده‌ای از حرکت قطار به شهر اهواز، مسئولیت ستون گردان را به سروان مهدی دامغانیان واگذار و با یک دستگاه خودروی لندروور به همراه سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ گردان، از طریق جاده آسفالت‌ته اندیمشک به سمت اهواز حرکت کردیم. مردم را در بین راه در هفت‌تپه، شوش، عبدالخان و ورودی شهر اهواز در پلیس راه نگران و مضطرب می‌دیدیم.

ساعت ۱۳۰۰ به ستاد لشکر ۹۲ زرهی در اهواز رسیدیم. به اتاق جنگ لشکر هدایت شدیم. تعدادی تلفن نظامی قورباغه‌ای و نقشه روی دیوارهای اتاق نصب شده بود. روی کالک، مواضع استقرار نیروهای خودی و دشمن و پاسگاه‌های مرزی مشخص شده بود، که عمدتاً نیروهای جان برکف ژاندارمری بودند. در اتاق جنگ فقط یک نفر با درجه استوار دومی که مشغول پاسخگویی به تلفن‌ها بود حضور داشت. در هر تماس تلفنی شنیده می‌شد، فلان پاسگاه ژاندارمری در مرز سقوط کرد. ایشان هم خط قرمزی روی محل پاسگاه روی نقشه می‌کشید. بعد از سلام و علیک به اطلاع ایشان رساندیم که از تهران با قطار جهت پشتیبانی و تقویت آتش یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی مأموریت یافته‌ایم و در حال حاضر اجازه خروج ستون گردان از اندیمشک به اهواز را نمی‌دهند. ایشان اظهار داشتند، مقامات استانداری و لشکر از امروز صبح در حال مذاکره هستند، تا هرچه سریع‌تر نسبت به جابه‌جایی گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ میلی‌متری از ایستگاه راه‌آهن اندیمشک به اهواز اقدام نمایند و در ادامه صحبت‌هایش گفت، فرمانده لشکر و سایر مقامات لشکری جهت بازدید و هماهنگی‌های لازم به خطوط مقدم جنگ در خرمشهر و مناطق پرخطر که مورد تهدید دشمن است رفته‌اند و برای شور ستادی و هماهنگی‌های لازم در پایان روز همگی در اتاق جنگ خواهند بود.

ساعت ۱۸۰۰ با فرمانده توپخانه لشکر، جناب سرهنگ آخوندزاده و سرهنگ پورمهران معاون ایشان که از مناطق عملیاتی بازگشته بودند ملاقات کردیم. ماجرا را برای ایشان توضیح

دادیم. از من پرسیدند، یگان شما در حال حاضر کجاست؟ پاسخ دادم. ایشان اظهار داشتند، امشب در مورد یگان شما تصمیم نهایی گرفته خواهد شد. در ساعت ۲۳۰۰ بالاخره در شور ستادی با توجه به شرایط منطقه، خطرات و تهدیدات دشمن بر مبنای اطلاعات دریافتی، مقامات لشکری و کشوری استان خوزستان تصمیم نهایی را گرفته و اعلام داشتند، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ میلی متری، در پشتیبانی آتش از یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی در منطقه دشت آزادگان بکار گرفته شود. بعد از مشخص شدن مأموریت گردان ساعت ۲۴۱۰ دقیقه ۵۹/۶/۲۹ با چراغ خاموش، ستاد لشکر ۹۲ زرهی را به همراه سروان حسین خواجوی ترک و به سمت اندیمشک به راه افتادیم و اوایل صبح به یگان مان در ایستگاه راه‌آهن اندیمشک ملحق شدیم.

شنبه بیست و نهم شهریورماه، ورود آتشبار به اهواز

بالاخره با رفع مشکلات، ساعت ۰۸۰۰ صبح روز ۱۳۵۹/۰۶/۲۹ قطار حامل نفرات و تجهیزات گردان، به سوی اهواز حرکت نمود. همان روز ساعت ۱۳۳۰ به سکوی نظامی اهواز رسیدیم. تجهیزات و وسایل را از قطار تخلیه نمودیم و در محوطه توپخانه لشکری در پادگان لشکر ۹۲ زرهی اهواز مستقر شدیم. تجهیزات را پراکنده کردیم، فرمانده گردان سرگرد آجوری تأکید زیادی در پراکندگی تجهیزات داشت و مرتب به نفرات تذکر می‌داد و اشاره به بمباران هوایی دشمن می‌نمود و از این جهت بسیار نگران بود.

تاریخ ۱۳۵۹/۰۶/۲۹ در پادگان اهواز حضور داشتیم و شب را در پادگان گذرانیدیم. هماهنگی‌های لازم از طریق لشکر و توپخانه لشکر ۹۲ زرهی با فرمانده گردان به عمل آمد. وضعیت منطقه هم بحرانی اعلام شده بود. در آن زمان متوجه شدم، وضعیت پادگان دژ خرمشهر و نوار مرزی در خرمشهر بسیار ناگوار است و دشمن فعالیت‌های چشمگیری را در آن مناطق نموده است. فکر می‌کردم ما را به آن منطقه اعزام خواهند کرد. مسئولان استان و فرمانده لشکر ۹۲ زرهی مردد بودند که از وجود ما در کدام محور استفاده نمایند. دیگر شیبور جنگ به صدا درآمده بود، در پادگان اهواز فرماندهان واقعاً نگران اوضاع بودند، چند ماهی بود که به آن‌ها فشار روحی و روانی وارد آمده و در استرس بودند. اما با دیدن یگان آماده ما و اراده نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم بسیار خوشحال شدند. بالاخره مأموریت را به فرمانده گردان ابلاغ کردند و آماده عزیمت به سمت منطقه بستان شدیم.

ناگفته نماند وقتی در تاریخ ۱۳۵۹/۰۶/۲۹ به پادگان اهواز رسیدیم، فرمانده گردان سرگرد آجوری به همراه سروان خواجوی رئیس رکن ۳ به اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی رفتند. در آن زمان سرپرست لشکر ۹۲ سرهنگ ملک نژاد بود که فرمانده گردان و رئیس رکن ۳ گردان را روی نقشه

اعزام آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م به دشت آزادگان ۳۵/

توجیه و آن‌ها نقشه‌های مناطق شمال و جنوب کرخه و کلاً منطقه دشت آزادگان را دریافت نمودند. وضعیت منطقه و شرایط یگان‌ها اصلاً مناسب نبود، فرمانده گردان با کمک رئیس رکن سوم محل استقرار آتشبار را روی نقشه دشت آزادگان انتخاب و پس از هماهنگی‌های لازم و ملاقات با سرهنگ آخوندزاده فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی قرار شد، صبح روز شنبه ۱۳۵۹/۰۶/۳۰ به سمت دشت آزادگان و شهر بستان حرکت کنیم.

دلیل اینکه گردان ۳۸۸ توپخانه به جبهه میانی استان خوزستان اعزام گردید، این بود که محور بستان به اهواز خطرناکترین معبر بود و از طرفی تیپ ۳ زرهی مرتباً درخواست یک یگان توپخانه دوربرد را می‌نمود تا بتواند آتش‌های سنگین دشمن را در منطقه نوار مرزی و پاسگاه‌های سوبله و صفریه، تنگ چزابه و شهر بستان را خنثی نماید، از طرفی توان مقابله با نیروهای دشمن را در آن شرایط نداشت و نیاز به آتش توپخانه دوربرد و با قدرت را هر لحظه بیشتر احساس می‌کردند.



ستوان اصلی، ستونیار بازیاران

فصل دوم

بررسی وضعیت جبهه میانی استان خوزستان

جنبه‌های نظامی منطقه بستان

بارزترین ارزش نظامی جبهه میانی استان خوزستان یعنی منطقه بستان، وجود محورهای حلفائیه، چزابه، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز می‌باشد. در یک‌سر این معبر اهواز، مرکز خوزستان، به فاصله ۹۰ کیلومتری از مرز قرار دارد. با استفاده از این محور، عراق می‌توانست این شهر را از سمت غرب مورد تهدید قرار دهد، متقابلاً شهر حلفائیه مرکز استان عماره عراق در آن سر دیگر این معبر و در فاصله ۴۰ کیلومتری از مرز ایران قرار دارد و دستیابی ایران به حلفائیه موجب قطع محور بغداد، عماره، بصره می‌شد که از دیدگاه تاکتیکی و استراتژیکی عراق را دچار محظورات شدید و خطرناک می‌نمود.

اگر مبدأ محور یاد شده را حلفائیه در نظر بگیریم، پس از ۴۰ کیلومتر به پاسگاه مرزی شیب عراق رسیده که در مقابل آن پاسگاه مرزی ایران به نام سوبله قرار دارد. پس از طی ۱۵ کیلومتر از این پاسگاه، محور مزبور به شمال بستان می‌رسد. در فاصله میانی بین سوبله تا شهر بستان به علت وجود تپه ماهورهای رملی شمالی و سواحل مردابی هورالعظیم در جنوب، عرض معبر تنگ شده که این نقطه به نام تنگه چزابه معروف است. عرض تنگه چزابه در فصول مختلف به سبب پر آبی یا کم آبی هورالعظیم، بین دو تا کمتر از یک کیلومتر متغیر می‌باشد.

محور یاد شده پس از رسیدن به شهر بستان، به دو شاخه تقسیم می‌شود. یک شاخه در امتداد کرانه شمالی کرخه و دیگری، از طریق پل بستان روی کرخه، در کناره جاده جنوبی رودخانه امتداد می‌یابد.

هر دو محور شمالی و جنوبی در حمیدیه به هم متصل شده و به صورت یک محور واحد تا اهواز ادامه می‌یابد. در امتداد محور شمالی هیچ شهر بزرگ یا کوچکی وجود نداشته، ولی دهکده‌های متعددی در کناره رودخانه وجود دارند. در این محور و در فاصله ۲۰ کیلومتری شرق بستان تپه‌های الله اکبر، با ارتفاعی نزدیک به ۲۰۰ متر، که دارای دید و تیر عالی روی محورهای شمالی و حتی قسمتی از محور جنوبی بوده و قابلیت‌های یک موضع پدافندی عالی را دارا می‌باشد قرار دارد. پس از تپه‌های الله اکبر تا پادگان دشت آزادگان چندین تپه دیگر با ارتفاع نزدیک به ۷۰ متر وجود دارند که می‌توانند به صورت مواضع تأخیری مورد استفاده قرار گیرند.

محور شمال کرخه در انتهای مسیر خود، با استفاده از یک پل فلزی که روی رودخانه کرخه، در مقابل پادگان دشت آزادگان قرار گرفته است، با حمیدیه ارتباط برقرار می‌کند. در محور جنوبی رودخانه کرخه، شهرهای بستان، سوسنگرد و حمیدیه قرار گرفته‌اند. در ادبیات نظامی در مباحث

تاکتیکی، شهرها برای حرکت نیروها، حداقل تا رده لشکر، مانع محسوب می‌شوند زیرا باعث کندی حرکت و تجزیه نیروهای مانوری می‌گردند. اما از دیدگاه عملیاتی و استراتژیکی تصرف شهرها می‌تواند، امتیازات سیاسی، نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی زیادی را برای نیروهای فاتح به وجود آورد، به خصوص اگر شهر دارای ویژگی‌های خاص هم باشد. مثلاً مراکز صنعتی یا بندری، یا مراکز استان‌ها و... ارزش امتیازات به دست آمده را بالا می‌برند. خلاصه، آنکه اگر چه شهرها در مانور تاکتیکی نیروهای تک کننده، یک مانع محسوب می‌شوند، اما در طرح کلی یک عملیات ممکن است یک عارضه حساس باشند. مثلاً در همین منطقه دشت آزادگان، شهر بستان و به خصوص شهر سوسنگرد، که مرکز فرمانداری دشت آزادگان محسوب می‌گردید، با آن ادعای وحدت قومیت عرب، که صدام حسین به راه انداخته بود، باتوجه به عرب زبان بودن مردم این منطقه و پاره‌ای آداب و سنن عربی که دارند، تصرف این شهرها می‌توانست از سوی رژیم بغداد به عنوان آزادسازی یک منطقه عربی تبلیغ گردد. از آن گذشته افکار عمومی مردم کشورهای دیگر درگیر جنگ، چندان آشنایی به عوارض حساس و کلیدی زمین در مناطق عملیاتی، مانند ارتفاعات یا تنگه‌ها و امثال آن‌ها، نداشته و نه ارزش آن‌ها را در درگیری‌های عملیاتی می‌دانند و نه غالباً نامی از آن‌ها به گوششان خورده است ولی در عوض با نام شهرها آشنایی دارند و فتح یک شهر یا از دست دادن آن در نظر آنان حکم پیروزی یا شکست نیروهای نظامی را داشته و آن را عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ می‌دانند، لذا حکومت‌ها و گردانندگان جنگ به این مسائل توجه خاصی دارند. علاوه بر آن ممکن است شهری از نظر ویژگی‌های خاص و امتیازات نظامی، سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی که برای نیروهای فاتح به وجود می‌آورد، قطعاً یک برگ برنده در دست دیپلمات‌ها در میز مذاکرات و چانه‌زنی‌های سیاسی برای کسب امتیازات به حساب آمده و لذا یک عارضه حساس به زبان نظامی تعریف می‌شود. با توجه به آنچه گذشت، شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه، به ویژه شهر سوسنگرد، عوارض حساس محور جنوبی و تپه‌های الله اکبر، عارضه حساس محور شمالی، محسوب می‌شوند. تنگ چزابه و پل‌های روی رودخانه کرخه در بستان، سوسنگرد، حمیدیه، نیز عارضه حساس محسوب می‌شوند. موانع منطقه، رودخانه کرخه و انشعابات آن، مرداب هورالعظیم و مناطق رملی شمالی کرخه و دامنه میشداغ هستند.^۱

۱. سرتیپ ۲ مسعود بختیاری؛ *عملیات طریق‌القدس و آزادسازی بستان، آذرماه ۱۳۶۰*، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۳-۲۱

چگونگی استقرار و گسترش تیپ ۳^۱ لشکر ۹۲ زرهی در منطقه عمومی بستان

تیپ ۳ زرهی با نیروهای خود در ۲۱ شهریورماه از پادگان دشت آزادگان حرکت و فردای آن روز استقرار خود را مواضع پدافندی تپه‌های الله اکبر پایان داده و یک گروهان تقویت شده را نیز با مأموریت نیروی پوششی و مراقبتی در کناره شمالی کرخه‌کور گسترش داد.

با توجه به استعداد موجود، تیپ ۳ زرهی حداکثر توان خود را در خطرناک‌ترین معبر به کار گرفته بود، که از نظر پدافندی امری منطقی و به جا بود.

اما با شدت یافتن درگیری‌ها در پاسگاه‌های مرزی سوبله و صفریه، یگان‌های تیپ ۳ زرهی بنا به تقاضای ژاندارمری و دستورات ابلاغی، به ناچار و اجباراً مناطق مناسب پدافندی تنگ چزابه و ارتفاعات الله اکبر را رها کرده و به صورت تجزیه شده و گروهانی به تقویت پاسگاه‌های مرزی سوبله و صفریه وارد عمل شد و بین دو پاسگاه یاد شده، یعنی در عرض تقریباً ۱۱ کیلومتر گسترش یافتند. معنی نظامی این اقدام این بود که یگان‌های تیپ ۳ زرهی به صورت یک نیروی تأمینی و پوششی در خط مرز درآمده و گسترش یافتند. در حالی که در پشت و عقب آن‌ها هیچ نیرویی در مواضع اصلی پدافندی یعنی ارتفاعات الله اکبر و تنگ چزابه وجود نداشت. وضعیت فوق برای یگانی که بیش از حد استاندارد و قابل قبول گسترش یافته و عقبه‌ی مطمئنی هم ندارد، می‌تواند فاجعه آفرین باشد. علی‌الخصوص در مقابل دشمنی که از قبل آمادگی‌های لازم را کسب نموده، طرح‌های لازم و هماهنگی‌های بایسته را انجام داده و از آمادگی ۱۰۰ درصد نیز برخوردار بوده است. به هر جهت تیپ ۳ زرهی در مقابل لشکر ۹ زرهی عراق، که حداقل ۳ برابر آن نیرو در اختیار داشت می‌بایست ایستادگی می‌نمود که با معادلات و برآوردهای نظامی به هیچ عنوان قابل قبول نیست و در صورت درگیر شدن در یک رزم قطعی، نتیجه‌ای جز شکست را که بیشتر به یک فاجعه شبیه است، تجربه نخواهد کرد. کما اینکه این چنین هم شد. نکته بسیار مهم این که در طرح‌های قبلی ارتش مشاهده شد که تمامی پیش‌بینی‌ها و طرح‌ها درست بوده و استقرار تیپ ۳ زرهی در آن منطقه تا چه اندازه منطقی و با بررسی‌های دقیقی صورت گرفته بود. زیرا هر چهار عامل اصلی مؤثر در عملیات یعنی، مأموریت، زمین، استعداد خودی و استعداد دشمن تقریباً همانی بود که برآورد شده بود. لذا بر اساس طرح قبلی عناصر تیپ ۳ زرهی مواضع پیش‌بینی شده قبلی را اشغال کردند اما متأسفانه با شرایط به

۱. تیپ یگانی است عملیاتی که از ۳ تا ۵ گردان تشکیل می‌گردد و به اختصار آن را «تی» هم می‌گویند.

وجود آمده برای تیپ ۳ در آن زمان، یگان‌های آن در وضعیت مناسبی قرار نداشتند و چنانچه آمادگی رزمی تیپ و سیستم فرماندهی و کنترل آن مطلوب بود، مطمئناً وضعیت به گونه دیگری رقم می‌خورد. مشکل عمده تیپ ۳ زرهی این بود که تیپ با همان سازمان پادگانی خود یعنی ۲ گردان تانک، ۲ گردان مکانیزه، یک گردان توپخانه و عناصر پشتیبانی رزمی و خدمات رزمی دیگر که برای این تیپ مشخص شده بود وارد عمل گردید. اما استعداد رزمی موجود یگان‌های تیپ کمتر از ۵۰ درصد بود در حقیقت تیپ ۳ زرهی به جای ۴ گردان رزمی حدود ۲ گردان داشت که از نظر کمی و کیفی نیز در سطح بالایی نبودند و از ۱۰۶ دستگاه تانک کمتر از ۵۰ دستگاه حاضر به کار بود که وضع خدمه آن‌ها نیز مطلوب نبود. ضمن این که خدمه ۵۰ درصد تانک‌های حاضر به کار نیز تکمیل نبودند، لذا تیپ مجبور بود به جای به کار بردن سازمان گروه رزمی گردان و حتی به جای تیم گروهانی به صورت دسته‌های تقویت شده سازمان رزمی بدهد که اسامی آن‌ها را گروهان و گردان می‌نامیدند. این مشکلات قطعاً در عملیات تیپ ۳ تأثیرگذار بود که متأسفانه از دید بسیاری پنهان مانده بود و توقعی که از تیپ ۳ زرهی داشتند بر اساس سازمان صد در صد بود که منطقی به نظر نمی‌رسید. از طرفی مقدمات لشکر ۹۲ زرهی هم به گونه‌ای نبود تا بتواند تیپ ۳ را تقویت نماید، زیرا لشکر^۱ می‌بایست در ۴ منطقه از اندیمشک تا خرمشهر با دشمن رویارویی می‌کرد.

به هر جهت با تشدید درگیری‌های مرزی تیپ ۳ زرهی در منطقه گسترش می‌یابد و عناصر تیپ ۳ زرهی از بدو استقرارشان در تپه‌های الله اکبر و بستان و تنگ چزابه با دشمن متجاوز درگیر شده و روز به روز وضعیت بحرانی‌تر می‌شود.

آنچه که مربوط به آغاز جنگ در پاسگاه‌های مرزی دشت آزادگان و نحوه درگیری و عملکرد نیروها است، سعی نموده‌ام مختصر اشاره‌ای نمایم، تا شرایط حضور نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م به منطقه و مؤثر بودن نقش آن‌ها در نبردها و سد نمودن پیشروی دشمن در شمال و جنوب رودخانه کرخه و سختی‌هایی را که نفرات گردان متحمل شده‌اند، بیشتر قابل احساس و درک باشد. در ثانی به واسطه این که تمامی عملیات‌های گردان ۳۸۸ توپخانه در منطقه دشت آزادگان به همراه یگان‌های تیپ ۳ زرهی بوده، لذا حوادث و اتفاقات روی داده برای تیپ ۳ زرهی، در شمال رودخانه کرخه، در پاسگاه‌های مرزی، تنگ چزابه، شهر بستان، ارتفاعات الله اکبر و شهرهای سوسنگرد و حمیدیه در

۱. لشکر یگانی است که از ۳ تیپ و سایر پشتیبانی‌ها تشکیل می‌گردد و به اختصار آن را «ل» هم می‌گویند.

جنوب کرخه، گردان ۳۸۸ توپخانه را نیز درگیر می‌نمود. زیرا کلیه یگان‌های تیپ ۳ زرهی و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه که در تقویت آتش گردان ۳۱۸ توپخانه قرار داشت، عملیات مشترکی را علیه دشمن در شمال و جنوب رودخانه کرخه انجام می‌دادند که همه یگان‌ها از نحوه عملکرد یکدیگر متأثر می‌شدند. این عملیات‌ها، برای عملیات‌های دیگر نیروهای درگیر در جنوب رودخانه کرخه مانند نیروهای ژاندارمری، سپاه پاسداران، گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی نیز بسیار مؤثر بود.

استقرار یگان‌های تیپ ۳ زرهی در منطقه بستان و حوادث پاسگاه‌های مرزی همراه با پیام‌های مبادله شده:

دستور اشغال مواضع تپه‌های الله اکبر با توجه به شرایط منطقه از طریق لشکر ۹۲ زرهی به تیپ ۳ زرهی به شرح زیر در تاریخ ۵۹/۶/۲۱ ابلاغ می‌گردد. در همان تاریخ از طریق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران به گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم نیز ابلاغ می‌گردد که یک آتشبار ۶ تپه را برای اعزام به منطقه جنوب کشور آماده نماید.

شماره: ۱۸۷۰-۴۸-۲۰۱

تاریخ: ۵۹/۶/۲۱

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی

به: ف تیپ ۳ زرهی

موضوع: اشغال مواضع

به محض رویت این دستور مواضع خود را در تپه‌های الله اکبر اشغال کنید. دسته مخابرات جلویی از گردان مخابرات زیر امر آن تیپ قرار داده شده و گردان توپخانه در کمک مستقیم آن تیپ می‌باشد.^۱

سرهنگ ستاد ملک‌نژاد

اولین ستون تیپ ۳ زرهی، یک گردان پیاده مکانیزه بوده که در ساعت ۲۱۰۰ شب ۵۹/۶/۲۱ از پادگان دشت آزادگان به سوی ارتفاعات الله اکبر عزیمت می‌نماید و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی در ساعت ۰۶۰۰ روز ۵۹/۶/۲۲ حرکت و در ساعت ۱۰۰۰ صبح وارد منطقه عمل تیپ می‌گردد که مراتب طی نامه شماره ۳۰-۱-۴۸-۲۰۱-۵۹/۶/۲۲ از طریق فرمانده توپخانه

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۶۱، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

بررسی وضعیت جبهه میانی استان خوزستان / ۴۳

لشکری سرهنگ آخوندزاده به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی اعلام گردیده است. با توجه به دستور فرمانده لشکر، تیپ ۳ زرهی کلیه یگان‌های سازمانی و زیر امر خود را در ارتفاعات الله اکبر مستقر می‌نماید. از روز دوشنبه مورخه ۵۹/۶/۲۴ به مرور درگیری‌های مرزی آغاز و دشمن ناجوانمردانه اقدام به حمله به پاسگاه‌های مرزی و مردم بی‌دفاع منطقه در روستاها و شهر بستان می‌نماید. گزارش‌های زیر بیانگر آغاز درگیری‌ها در آن زمان می‌باشد.

از: تیپ ۳ زرهی شماره: ۲۰۱-۲۸-۲۰۱
به: ف لشکر ۹۲ زرهی تاریخ: ۵۹/۶/۲۴
موضوع: تبادل آتش شدید

از ساعت ۱۲۰۰ روز جاری تا ساعت ۱۴۳۰ این یگان زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفته است و یگان‌های این تیپ به آتش شدید دشمن پاسخ داده و موفق شده اند تانک‌های متجاوز را به عقب برانند و تعداد ۸ دستگاه تانک دشمن را منهدم کرده است. با وجود این که ۲/۵ ساعت زیر آتش شدید دشمن بوده‌ایم و درخواست پشتیبانی هوایی نموده‌ایم، نیروی هوایی هیچ‌گونه پاسخی به ما نداده است. این یگان تا این ساعت بدون تلفات بوده و تلفات سنگینی به دشمن وارد آورده است.^۱

ف تیپ ۳

از: تیپ ۳ زرهی شماره: ۲۳۹۵
به: ف لشکر ۹۲ زرهی تاریخ: ۵۹/۶/۲۵
موضوع: درگیری نیروهای عراق و ایران
نیروهای عراق و ایران در پاسگاه فکه و سمیده درگیر شده‌اند. تیپ در حال آماده باش می‌باشد.^۲

ف تیپ ۳ زرهی

از: تیپ ۳ زرهی شماره: ۲۴۱۵
به: ف لشکر ۹۲ زرهی تاریخ: ۵۹/۶/۲۵
موضوع: درخواست کمک ژاندارمری سوسنگرد
بنا به گزارش رادیویی هنگ ژاندارمری سوسنگرد، نیروهای پاسگاه رشیدیه و طاوسیبه به شدت درگیر شده و تقاضای کمک را دارند.^۳

ف تیپ ۳ زرهی

۱. همان، ص ۵۴

۲. همان، ص ۵۵

۳. همان، ص ۵۵

با توجه به شدت یافتن درگیری‌ها در پاسگاه‌های مرزی و درخواست کمک هنگ ژاندارمری سوسنگرد و دیگر نیروها که به صورت پراکنده با دشمن درگیر بودند، تیپ ۳ زرهی به حمایت و کمک آن نیروها در پاسگاه‌های مرزی می‌شتابد که از همان زمان نیروهای تیپ ۳ زرهی نیز پراکنده شده و تمرکز مناسب در مناطق حساس را هم چون تنگ چزابه از دست می‌دهد، با پراکنده شدن گروهان‌های گردان‌های تیپ، کنترل و فرماندهی آن‌ها نیز در آن شرایط بحرانی مشکل‌تر شده و وضعیت تیپ هر لحظه بدتر می‌شود و نیروهای تیپ ۳ زرهی در خط مرز به صورت نیروی پوشش از پاسگاه سوبله تا صفریه گسترش می‌یابند.

در روز سه‌شنبه ۲۵ شهریورماه همزمان با آغاز عملیات جنگی دشمن در پاسگاه سوبله، جنگ نیز در پاسگاه‌های دیگر مرزی شروع می‌شود.

اقدامات مردم و مسئولان منطقه دشت آزادگان و تیپ ۳ زرهی در مقابله با تهاجم نیروهای متجاوز و پیام‌های مبادله شده

با شدت گرفتن درگیری‌ها در پاسگاه‌های مرزی از روز ۲۵ شهریورماه، فرماندار سوسنگرد، شهید سلطانی باتوجه به شرایط موجود، مردم شهر بستان را برای حمایت و پشتیبانی از نیروهای پاسگاه‌های مرزی آماده می‌کرد و حتی برای رساندن غذا و آب برای مدافعان تلاش می‌نماید. اما رفته‌رفته از قدرت دفاعی مدافعان مرزی به واسطه آتش شدید دشمن کاسته می‌شود و اکثر نیروها به شهادت رسیده و یا مجروح می‌شوند. آن حوادث ناگوار در حالی رخ می‌دهد که مدافعین ایرانی در شکل نیروهای مختلف، یارای مقابله با دشمن کاملاً مسلح را نداشتند و با تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند. نکته دیگر این که جاده ارتباطی بستان به پاسگاه‌های مرزی نیز به شدت زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفته و کمک‌رسانی و حتی تخلیه مجروحین نیز با مشکلاتی انجام می‌گرفت و حرکات در جاده بسیار سخت و بعضاً غیرممکن بود. در آن شرایط نیروهای درگیر در پاسگاه‌های مرزی مرتباً درخواست نیروی کمکی از یگان‌های ارتش را می‌نمودند که حق هم داشتند، اما تیپ ۳ زرهی با درخواست‌های موجود و متعدد، یگان‌هایش که از آمادگی رزمی مناسبی هم برخوردار نبودند، پراکنده نموده و تمرکز خود را در خطوط اصلی و مهم از دست داده و شرایط هر لحظه در منطقه سخت‌تر و بحرانی‌تر می‌شود که پیام‌های زیر گویای این مطلب است.

بررسی وضعیت جبهه میانی استان خوزستان / ۴۵

شماره: ۵۶ سیار

تاریخ: ۵۹/۶/۲۶

از: تیپ ۳ زرهی

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: استقرار و حرکت یگان‌ها

بنا به دستور لشکر، یک گروهان پیاده تقویت شده با ۷ دستگاه تانک در سوبله ۲ دستگاه نفربر و یک قبضه توپ در سوبله مستقر، ضمناً گروهان تانک از منطقه الله اکبر به طرف سوبله در حرکت است. مراتب جهت اطلاع به عرض می‌رسد.^۱

ف تیپ ۳ زرهی

ملاحظه می‌شود که با حرکت یگان‌های تیپ ۳ زرهی از ارتفاعات الله اکبر عملاً بهترین منطقه را تیپ ۳ زرهی ترک و یگان‌هایش را به خطوط مرزی اعزام می‌نماید و عقبه تیپ به مرور تخلیه شده و دیگر اطمینانی به یگان‌های عقب به عنوان احتیاط نیست.

در روز چهارشنبه ۵۹/۶/۲۶ فرمانده ژاندارمری شهر بستان پیامی را به شرح زیر به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی ارسال می‌نماید که نشان از وخامت اوضاع در منطقه مرزی بستان در آن روز می‌باشد.

شماره: ۵۰۹-۰۱-۲-۹۶

تاریخ: ۵۹/۶/۲۶

از: ۳۰۷-۳

به: ف لشکر ۹۲ زرهی اهواز (۳ و ۲)

پیرو شماره ۵۰۹-۰۱-۲-۹۵ - ۵۹/۶/۲۶

موضوع: درگیری

گزارش بعدی حاکی است ساعت ۱۲۰۰ ارتباط پاسگاه سوبله قطع و کلیه نیروها شدیداً درگیر هستند.

سرهنگ ستاد رضوی

۱- گردان چیفتن با پشتیبانی آتش گردان توپخانه ۱۵۵ مم با قدرت هرچه تمام‌تر و با رشادت ارتش جمهوری اسلامی مواضع دشمن و همچنین پاسگاه سوبله را با خاک یکسان و دشمن با دادن تلفات سنگین حدود ۱۴ کیلومتر در خاک خود عقب‌نشینی کرده است.

۲- تعدادی از تانک‌های دشمن منهدم ولی به علت از بین رفتن سنگرهای دشمن تعداد دقیق آن‌ها مشخص نگردیده است.

۳- تیپ ۳ زرهی درخواست یک آتشبار ۸ اینچ را نموده است، در صورت امکان ظرف امشب به منطقه عملیات سوبله اعزام دارند.

۴- تلفات نیروهای خودی از ارتش در روز جاری یک نفر سرباز شهید و یک نفر درجه‌دار مجروح از ژاندارمری.

۵- ارتش ایران در منطقه صفریه و طاوسییه با سلاح توپخانه آتش نموده، برتری با نیروهای خودی است و دشمن از این منطقه نبرد در حال عقب‌نشینی می‌باشد.^۱

از: تیپ ۳
به: ف ل ۹۲ زرهی
موضوع: درگیری با دشمن در فکه

هنگ ژاندارمری سوسنگرد واحد مستقر در فکه که با دشمن درگیر است تقاضای یک گروهان تانک نموده است.^۲
ف تیپ ۳ زرهی

منطقه فکه جزء منطقه عمل تیپ ۳ زرهی نبود و در آن منطقه تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی مستقر و عملیات تأخیری را انجام می‌داد.

از: تیپ ۳
به: ف ل ۹۲ زرهی
موضوع: نیروهای پاسگاه سوبله و صفریه

گروهان پیاده تقویت شده با تانک در پاسگاه صفریه به تیراندازی دشمن پاسخ شدید داده، ضمناً یک گروهان تانک در سوبله مستقر می‌باشد.^۳

ف تیپ ۳

یگان‌های زرهی و پیاده تیپ ۳ زرهی با توجه به شرایط به وجود آمده در پاسگاه‌های مرزی همان‌طور که قبلاً اشاره شد، بنا به دستور به صورت پراکنده تانک‌ها و نفرات خود را به پاسگاه‌های مرزی اعزام می‌نماید. اما توان آن‌ها به اندازه‌ای نبوده که بتوانند در برابر هجوم نیروهای دشمن مقابله نمایند.

۱. همان، ص ۵۷

۲. همان، ص ۵۸

۳. همان، ص ۵۸

بررسی وضعیت جبهه میانی استان خوزستان / ۴۷

شماره: ۱۳

تاریخ: ۵۹ / ۶ / ۲۷

از: تیپ ۳ زرهی

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: درخواست توپخانه دورزن

تقاضای فوری واگذاری یک گردان توپخانه دورزن را دارم، در غیر این صورت با توجه به امکاناتی که دشمن در

اختیار دارد ادامه پدافند مقدور نیست.^۱

ف تیپ ۳ زرهی

با شدت یافتن درگیری‌ها در منطقه و کمبود توپخانه دوربرد برای هدف قرار دادن نیروهای دشمن در عمق منطقه نبرد و مختل نمودن جابه‌جایی‌های دشمن در عقبه آن‌ها در منطقه، بعد از این پیام تیپ ۳ زرهی، نیاز به اعزام گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ میلی‌متری که در این تاریخ از تهران به سوی استان خوزستان حرکت نموده بود بیشتر قوت می‌گیرد، شاید دلیل اصلی اعزام گردان به منطقه بستان، که از مقدمات بالایی از نظر برد زیاد برخوردار بوده، جلوگیری از پیشروی سریع دشمن و پشتیبانی از تمامی نیروها در آن منطقه، خصوصاً پاسگاه‌های مرزی کشور بوده است.

با شدت یافتن مجدد درگیری‌ها و افزایش تلفات رزمندگان اسلام در پاسگاه‌های مرزی مجدداً

سرپرست تیپ ۳ زرهی درخواست یک یگان توپخانه با برد بلند را می‌نماید.

شماره: ۲۰

تاریخ: ۵۹ / ۶ / ۲۸

از: تیپ ۳ زرهی

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: درخواست توپخانه برد بلند

مقاومت برای این تیپ بدون آتش توپخانه برد بلند امکان پذیر نیست.^۲

ف تیپ ۳ زرهی

۱. همان، ص ۵۸

۲. همان، ص ۶۰

لشکر ۹۲ زرهی طی پیام زیر به سرپرست تیپ ۳ زرهی اعلام می‌دارد که یک دسته آتشبار ۱۷۵م به آن تیپ اختصاص یافته است.

از: لشکر ۹۲ زرهی
به: فرماندهی تیپ ۳ زرهی
موضوع: اعزام یک دسته آتشبار ۱۷۵ م
یک دسته آتشبار ۱۷۵ م از گردان ۳۷۵ اصفهان به آن تیپ اختصاص داده شده که ظرف امروز ملحق می‌گردد.^۱
سرهنگ ستاد ملک نژاد

این پیام لشکر در خصوص واگذاری گردان ۳۸۸ توپخانه به تیپ ۳ زرهی بوده است که اشتباهاً از آتشبار گردان ۳۷۵ توپخانه اصفهان نام برده شده است. در صورتی که در آن روز گردان ۳۸۸ توپخانه با ۶ قبضه توپ وارد اهواز شده بود و ما به عنوان نفرات آن گردان تمامی کارها و هماهنگی‌ها را انجام داده بودیم تا به منطقه بستان اعزام شویم. تنها یگان توپخانه ۱۷۵ م که در آن زمان به منطقه تیپ ۳ زرهی اختصاص یافته بود، فقط گردان ۳۸۸ توپخانه گروه ۳۳ توپخانه تهران بود. به دلیل اشتباه بودن پیام لشکر ۹۲ زرهی در مورد اعزام آتشبار گردان ۳۷۵ توپخانه اصفهان به منطقه بستان، در خاطرات بسیاری از رزمندگان و هم‌چنین فرمانده ژاندارمری سوسنگرد، جناب سرهنگ افضلیان هم مشاهده می‌شود که از یگان توپخانه سنگین اصفهان نام برده شده که اشتباه می‌باشد.^۲
با تشدید حملات توپخانه و هم‌چنین فعالیت هواپیماهای دشمن، مجدداً فرمانده تیپ ۳ زرهی طی پیام زیر از لشکر ۹۲ زرهی درخواست توپخانه با برد بلند می‌نماید.

از: تیپ ۳ زرهی
به: ف لشکر ۹۲ زرهی
شماره: ۲۵
تاریخ: ۵۹/۶/۲۹
بازگشت به ۶۷۴۷-۲۸-۵۹ و ۲۴۷۳-۴۸-۲۰۱- رکن سوم

موضوع: تشدید فعالیت‌ها هوایی و توپخانه دشمن
دشمن از زرباطیه و سوبله دفع شده و پاسگاه‌های یاد شده تحکیم گردیده ولی تا واگذاری گردان توپخانه با برد بلند به علت تشدید فعالیت هوایی و توپخانه دشمن برخوردی چند برابر خواهد شد، زیرا تا ۵۹/۶/۲۸ تیپ، دو شهید و پنج مجروح داشته است.^۳

ف تیپ ۳ زرهی

۱. همان ص ۶۰

۲. حمید طُرفی؛ دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، انتشارات نسیم حیات، ۱۳۸۴

۳. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۶۱، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

شماره: ۲۳

تاریخ: ۵۹/۶/۲۹

از: تیپ ۳

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: وضعیت تیپ در ۵۹/۶/۲۸

وضعیت تیپ در ۵۹/۶/۲۸ به شرح زیر است:

۱- تلفات یک نفر درجه‌دار شهید و یک نفر مجروح در صفریه.

۲- برتری آتش با دشمن.

۳- روحیه پرسنل خوب است.

۴- نیاز شدید به سلاح ضد هوایی و توپخانه دور برد.

۵- نیاز به بلدوزر جهت تهیه مواضع تانک‌ها.

۶- نیاز به مین ضد تانک و ضد نفر در بعضی معابر و اطراف پاسگاه‌ها.

۷- احتیاج به پزشک و پزشک‌یار جهت کمک‌های اولیه.

۸- پاسگاه فرماندهی در بستان.^۱

ف تیپ ۳

از: تیپ ۳

به: ف ل

تاریخ: ۵۹/۶/۳۰

موضوع: سقوط پاسگاه سوبله و وضعیت خودی

۱- پاسگاه سوبله و تعدادی از تانک‌ها و مهمات توسط نیروهای مهاجم منهدم و تعدادی نامشخص از پرسنل نیز

مجروح و شهید شده‌اند وعده‌ای نیز در تپه‌های شوروان فرار کرده‌اند.

۲- پاسگاه صفریه نیز که به موجب دستور جهت کمک به یگان مستقر در سوبله آماده بود مورد تک مهاجم قرار

گرفته و تعدادی تانک و نفربر منهدم و فرمانده گروهان فوق هم اکنون با من ارتباط رادیویی دارد و محل آن‌ها

مشخص نیست که به منظور جلوگیری از نابودی پرسنل و وسایل، دستور داده شد یک یا دوخیز به عقب رفته تا

موقعیت بهتری به دست آورند تا پس از ایجاد برتری هوایی و آتش پشتیبانی، مجدداً ترمیم شود.

۳- تیپ با یگان‌های موجود در تلاش متشکل نمودن یک یگان جهت اجرای یک تک جهت استفاده از

موقعیت می‌باشد.^۲

سرپرست تیپ: سرگرد صفوی

۱. همان، ص ۶۱

۲. همان، ص ۶۶

پیام‌های ارسالی توسط تیپ ۳ زرهی کاملاً وخیم بودن اوضاع را در آن زمان مشخص می‌نماید زیرا درگیری‌ها در پاسگاه‌های مرزی به اوج خود می‌رسد و یگان‌های تیپ ۳ زرهی به همراه نیروهای ژاندارمری و سپاه و دیگر مدافعان با تمامی تلاشی که انجام می‌دهند، قادر به سد نمودن پیشروی دشمن نمی‌شوند. در تاریخ ۵۹/۶/۲۹ سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک و سرپرست تیپ ۳ زرهی در پی اشغال پاسگاه‌های مرزی با ۶ دستگاه تانک و ۲ دستگاه نفربر در تنگه چزابه مستقر می‌شود تا در تنگه بتواند از پیشروی دشمن ممانعت به عمل آورد. اما به دلیل کمبود نیرو و عدم تمرکز نیروها و هماهنگ نبودن تلاش‌ها نمی‌تواند موفقیتی را کسب نماید.

وضع منطقه بستان بسیار بحرانی‌تر از آن بود که نیروهای مدافع در آن شرایط و با توجه به کمبود نیرو و امکانات، بتوانند جلوی پیشروی دشمن را سد نمایند. در چنین شرایط بغرنج و بسیار حیاتی برای کشور و نیروهای مدافع و از همه مهم‌تر مردم بی‌گناه منطقه، گردان ۳۸۸ توپخانه گروه ۳۳ توپخانه، عازم منطقه‌ای می‌شد که همه و همه چشم انتظار شلیک و غرش توپ‌های گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م بودند تا روحیه رزمندگان مدافع مستقر در مرز و مردم منطقه احیا شده تا بتوانند با دلگرمی بیشتری در برابر هجوم نیروهای دشمن ایستادگی نمایند.

فصل سوم

چگونگی ورود آتشبار یکم

گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م به منطقه بستان

یکشنبه ۳۰ شهریور ۵۹: حرکت آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از پادگان اهواز به منطقه بستان

اخبار دریافتی از مناطق مرزی کشور و به شهادت رسیدن مدافعین و مردم منطقه را در پادگان اهواز می‌شنیدیم و بسیار متأثر شده و برای کمک و یاری رساندن به هم‌میهنان و هم‌زمان مان در منطقه بستان بی‌تابی می‌کردیم، و هر لحظه نگرانی‌های مان بیشتر و بیشتر می‌شد.

صبح روز ۵۹/۶/۳۰ در پادگان اهواز بعد از این که همه نفرات مهمات دریافت کردند، آخرین هماهنگی‌ها به عمل آمد، توپ‌ها و مهمات برها روی کفی تریلی‌ها بارگیری، تیربارها روی مهمات برها نصب، و ستون بزرگی تشکیل گردید، خیلی با عظمت، با آرایش جنگی، و پس از انجام رژه در میدان صبحگاه توپخانه لشکری که فرمانده توپخانه لشکری جناب سرهنگ آخوندزاده و معاون ایشان سرهنگ پورمهران و جمعی از نیروها حضور داشتند، با نظم خاصی به مقصد دشت آزادگان به راه افتادیم. پیشاپیش ستون، ستوانیار دوم لطفی جمعی لشکر ۹۲ زرهی، به عنوان راهنما حضور داشت. مردانی مصمم با اراده‌ای بسیار قوی، جهت مقابله با دشمن به سوی منطقه بستان حرکت می‌نمودیم. منطقه‌ای که به هیچ وجه آشنا نبودیم، حتی فرصت آشنایی با منطقه را هم نداشتیم. همان‌طور که اشاره نمودم اخباری که از خطوط مرزی در پادگان دریافت کردیم، بسیار ناراحت کننده بود. همین امر ما را مصمم می‌ساخت تا به یاری هم‌وطنان و عزیزانی که تنها مانده بودند، و منتظر کمک و یاری ما بودند، با روحیه‌ای مضاعف بشتابیم.

ستون گردان شامل توپ‌ها، مهمات برها، خودروها و دیگر وسایل و تجهیزات، شکوه و ابهت خاصی را داشت، که صحنه جنگ را برای مردم منطقه، که بسیار نگران بودند، ترسیم می‌کرد. مردم شاهد و ناظر آن عظمت بودند، و به همین خاطر به وجد آمده، و احترام و اعتبار خاصی برای مان قایل بودند. در مسیر حرکت، مردم با دیدن ما شاد شده و برای ما دست تکان می‌دادند و ابراز احساسات می‌کردند وعده‌ای هم اشک می‌ریختند. مردم روستاهای بین راه برای ما اسپند دود می‌کردند و خوش آمد گویی می‌گفتند. از دیدن ما خیلی خوشحال بودند، ما نیز به ابراز احساسات آنها پاسخ می‌دادیم. در آن لحظات دعا می‌کردم، خدایا، مارا در برابر این مردم رو سفیدکن و عاقبت مان را ختم به خیرگردان، تا شرمنده این مردم نباشیم. در فاصله بین اهواز و حمیدیه یکی از تریلی‌ها که نفربر پست فرماندهی روی آن بود، به علت بی‌احتیاطی راننده که از نزدیکی سیم برق عبور نمود، سیم برق

به آنتن پست فرماندهی برخورد نمود و گروهبان فریدون حیدری راننده پست فرماندهی به زمین پرتاب و نقش به زمین شد و به شدت از ناحیه سر آسیب دید، که از همان جا به بیمارستان اهواز اعزام گردید. در بین راه حوالی شهر حمیدیه، تیربارهای کالیبر ۵۰ را که روی مهمات برها برای درگیری با هواپیماهای دشمن مستقر شده بودند آزمایش کردیم، تیراندازی نموده و آنها را چک کرده و پس از اطمینان و رفع مشکلات آنها، به راه افتادیم و ظهر به پادگان دشت آزادگان رسیدیم. این پادگان مربوط به تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی بود. در پادگان دشت آزادگان توقف نموده و ناهار را در آن جا صرف نمودیم. تجهیزات آشپزخانه و نفرات آشپز را قبلاً به شهر بستان اعزام نموده بودیم تا در آنجا مستقر شوند. بعد از صرف ناهار در پادگان، آخرین هماهنگی‌ها به عمل آمد و بعد از ظهر به سمت بستان حرکت کردیم، در مدخل خروجی پادگان به هنگام عبور از روی پل احدائی به روی رودخانه کرخه، به علت تناژ بالای مازهای حامل توپ‌های ۱۷۵ مم و تجهیزات شنی‌دار، عبور غیر ممکن بود. لذا با پیاده کردن توپ‌ها و دیگر تجهیزات از روی مازها، و عبور تک تک آنها از روی پل مهندسی، در آن سوی رودخانه مجدداً بارگیری و ستون به مقصد مواضع تعیین شده در حوالی بستان حرکت نمود. در میسر از روستاهای جلیزی، سگور و ارتفاعات الله اکبر عبور نمودیم.

حرکت ما از روی یک جاده خاکی بود که پادگان دشت آزادگان را به ارتفاعات الله اکبر و نهایتاً بستان وصل می‌نمود. در بین راه به علت نا مساعد بودن زمین و رملی بودن منطقه، مازهای توپ‌کش در رمل گیر می‌کردند، و تحرک ما را کند می‌کرد. عمده تلاش ما در راه اندازی تریلی‌های توپ‌کش (ماز) به سمت جلو بود، چندین مرتبه توپ‌ها را از آنها پیاده و سوار کردیم، تا تریلی‌ها بتوانند به راه خود ادامه دهند. در بین راه مرتباً با مشکلات جدیدی روبه‌رو می‌شدیم، منطقه هم کاملاً برای ما نا آشنا بود. تعدادی از راننده تریلی‌ها هم سعی داشتند، توپ‌ها را خیلی سریع پیاده کنند و بازگردند و اظهار می‌داشتند مسیر حرکت برای تریلی‌ها مناسب نیست.

همچنان به حرکت خود ادامه می‌دادیم، حرکت ما همانند حرکت برای اخذ تماس^۱ با دشمن بود، نمی‌دانستیم نیروهای خودی و دشمن در کجا مستقر شده‌اند، همه چیز نامعلوم و نامشخص بود، واقعاً خسته شده بودیم. در صورتی که یگان توپخانه در حرکت برای اخذ تماس شرایط خاص خود را دارد، اما در اصل مأموریت یگان ما پشتیبانی از عناصر تأمینی بود که یکی از مشکل‌ترین

۱. یک نوع عملیات آفندی است که برای کشف استقرار دشمن و اجرای مانور علیه آن به منظور فرار گرفتن در یک وضعیت تاکتیکی برتر انجام می‌گیرد.

مأموریت‌های توپخانه، پشتیبانی آتش از نیروهای تأمین است، پشتیبانی آتش از نیروها در این گونه عملیات‌ها، مانند عملیات پدافندی است. با کمی تغییرات، به علاوه در سازمان برای رزم، از توپخانه‌ها با کالیبرهای مختلف استفاده می‌شود. ضمن این که به تحرک یکسان و هم‌پا بودن با یگان‌های مانوری نیز توجه خاصی می‌گردد.

از تاریخ ۵۹/۰۶/۲۷ تا به آن روز درگیر بودیم، به صورت آماده باش و در حرکت. بالاخره در بین راه ساعت ۲۰:۳۰ به افسری با درجه سروانی به نام افشار که گویا رئیس رکن ۲ تیپ ۳ زرهی بود برخورد کردیم. که با چراغ خودروی جیب خود علامت می‌داد و تقاضای کمک می‌کرد. ایشان افسر زرهی و جمعی تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی بود، که کاملاً به هم ریخته و آشفته به نظر می‌رسید، سراپای وجودش را غم و دلهره فرا گرفته بود. از شدت ناراحتی و مشاهده صحنه‌های دلخراش دست و پایش می‌لرزید، فرمانده گردان سرگرد آجوری با ایشان ملاقات کردند و دستور دادند، ستون متوقف شود. برابر دستور فرمانده گردان، ستون بین ده سگور و ارتفاعات الله اکبر متوقف شد. سروان افشار اظهار داشت، تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی و دیگر نیروها در حوالی پاسگاه‌های مرزی فکه، سوبله و صفریه با حملات شدید ارتش عراق تلفات زیادی را متحمل شده و وسایل و تجهیزات بسیاری از تیپ ۳ زرهی منهدم و تعداد زیادی از نفرات شهید و یا اسیر شده‌اند. نیروهای ارتش عراق بسیار زیاد هستند، شما می‌توانید از همین محل دشمن را زیر آتش بگیرید.

ابتدا قرار شد از همان محل که مستقر شده بودیم تیر اندازی کنیم و دشمن را زیر آتش توپخانه بگیریم. ما آماده تیراندازی شدیم ولی چون استقرار نیروهای خودی در خط مشخص نبود و اطلاعاتی هم از آنها نداشتیم، لذا به علت عدم اطلاع از استقرار نیروهای خودی، سروان افشار هم مردد شد، که مبدا نیروهای خودی را زیر آتش بگیریم، بنابراین از خواسته خود منصرف شد.

واقعاً اگر سروان افشار می‌توانست موقعیت نیروهای تیپ ۳ زرهی را مشخص نماید، قادر بودیم با آتش توپخانه خود تلفاتی را به دشمن وارد نماییم. البته به علت پراکندگی یگان‌های تیپ ۳ زرهی مستقر در پاسگاه‌های مرزی و آن سوی تنگ چزابه، مشخص نبودن محل دقیق آنها و دیگر نیروهای رزمنده، واقعاً برای سروان افشار هم تعیین محل دقیق نیروهای خودی و دشمن مشکل بود.

۱. واژه پشتیبانی در مورد رابطه توپخانه با نیروی مانوری به کار برده می‌شود، یعنی توپخانه با آتش خود، یگان‌های مانوری را در اجرای مأموریت کمک می‌کند.

فرمانده گردان سرگرد آجوری تصمیم گرفت، با سروان افشار و یک درجه‌دار که آن هم از نفرات تیپ ۳ زرهی و کاملاً به منطقه آشنا بود به همراه ستوانیار دوم لطفی (نماینده لشکر ۹۲ زرهی که به عنوان راهنما با گردان توپخانه بود) برای شناسایی منطقه و تماس با یگان‌های تیپ ۳ زرهی به جلو حرکت کنند. لذا دستور داد نفرات آتشبار در همان محل موضع بگیرند و آماده دستور جهت حرکت باشند، و به رئیس رکن ۳ گردان سروان حسین خواجوی دستور دادند «آماده باشید تا با بی‌سیم، زمان حرکت آتشبار را اطلاع بدهم، و در ادامه گفت: حتماً از جلو راهنما خواهیم فرستاد و با راهنما به محل آتی حرکت کنید»

فرمانده گردان به همراه سروان افشار و درجه‌دار تیپ ۳ زرهی ساعت ۲۱:۰۰ به سمت جلو یعنی غرب ارتفاعات الله اکبر حرکت کردند.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز ۵۹/۶/۳۰ می‌گوید:

بعد از جدا شدن از نفرات گردان به مقصد قرارگاه تیپ ۳ زرهی حرکت کردیم. ساعت ۲۲:۰۰ آن شب به مواضع تیپ ۳ رسیدیم. جاده بسیار تاریک و منطقه برایم عجیب و ناآشنا بود، زیرا نمی‌دانستم به کجا می‌روم، گه‌گاهی به نقشه نگاه می‌کردم، جای مشخصی در تاریکی شب، معلوم نبود تا محل خود را در زمین مشخص نمایم. در یکی دو نقطه در مسیر نیروهای تیپ ۳ زرهی به ما ایست و ما را متوقف کردند، که با گرفتن کارت شناسایی از سروان افشار اجازه حرکت به ما داده شد.

سروان افشار در بین راه از ما جدا شد و به یگان خود پیوست. من به همراه آن درجه‌دار که به عنوان راهنما انجام وظیفه می‌کرد به حرکت خود ادامه دادیم. به یک نفربر پست فرماندهی رسیدیم که متعلق به فرمانده گردان ۲۹۳ تانک^۱ تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، سرگرد صفوی بود. پس از احوال‌پرسی خودم را معرفی کردم و از اوضاع و شرایط منطقه جویا شدم.

بسیار ناراحت و عصبی به نظر می‌رسید. ایشان گفتند، شرایط منطقه بسیار بحرانی است. به دلیل حملات ارتش عراق در شبانه روز گذشته اکثر فرماندهان و نفرات تیپ ۳ زرهی کشته و بسیاری نیز به اسارت درآمده‌اند. (تیپ ۳ زرهی در آن زمان فرمانده نداشت و سرگرد صفوی ضمن اداره یگان تحت امر خود، فردی تاثیرگذار در عملیات‌های تیپ ۳ زرهی بود. البته ایشان در آن زمان بحرانی سرپرست تیپ ۳ زرهی یا یگان‌های موجود در منطقه بود). در آن زمان بسیار تشنه و گرسنه بودم. در آن جا یک قاچ هندوانه با کمی نان آوردند خوردم. در پاسگاه فرمانده گردان

۱. گردان تانک یگانی است که تجهیزات و جنگ‌افزار آن زرهی است.

۲۹۳ تانک تیپ ۳ زرهی توجیه شدم، شنیدنی‌های ناگوار را شنیدم، اخبار و اطلاعات بسیار تکان دهنده و تلخ بود، ولی سریع به وسیله راهنمایی از تیپ ۳ زرهی، به سمت محل تجمع گردان ۲۸۸ توپخانه بازگشتم.

فرمانده گردان حدود ساعت ۲۴۰۰ به جمع ما پیوست، دستور داد که به طرف بستان حرکت کنیم. اصلاً اطلاعی از اطراف خود نداشتیم، من به همراه ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی به رانندگی سرباز شیخی، با خودروی جیب گاز ۶۹ در حال حرکت بودیم. در تاریکی شب به حرکت خود ادامه می‌دادیم. تمام ستون با چراغ‌های خاموش، فقط به جلو حرکت می‌کردیم، گه‌گاهی هم چرتی در خودرو می‌زدیم، واقعاً خسته بودیم، بی‌خوابی بی‌برنامگی، بی‌اطلاعی و کم‌کم روح ما را خسته می‌کرد. از این بابت رنج می‌بردیم و خیلی نگران و هراسناک بودیم. بلا تکلیفی در آن دشت نامأنوس برای نفرات واقعاً مشکل آفرین بود. سرگردانی، گرسنگی، تشنگی، سردردهای ناشی از خستگی و بیابان بی‌انتهای و احتمال وجود دشمنان و خرابکارانی که در کمین نشسته‌اند و در پی یافتن راهی برای وارد کردن ضربه‌اند، افکارمان را به خود جلب و نگرانی ما را بیشتر می‌کرد. ناامیدی از رسیدن به مقصد، نخستین اعتراض نفرات بود. در اتاق خودروی جیب گاز ۶۹، انواع و اقسام صداها به گوش می‌رسید، صداها ناهنجار زنده، جاده‌ای که ما در آن حرکت می‌کردیم، نمی‌دانم مربوط به چه سال و زمانی بود. جاده شنی و متروکه‌ای بود که سالیان زیادی به آن توجهی نشده بود. در تاریکی شب جاده هم دیده نمی‌شد، مرتب به بیرون از ماشین خم می‌شدم، وزش باد گرم و برخورد ذرات شن و خاک، چشم‌ها، بینی و گونه‌هایم را می‌سوزاند.

آب قمقمه هم داغ بود، یک جرعه آب داغ قمقمه را که بدبو هم بود، سرکشیدم تا لااقل لب‌هایم در اثر خشکی و گرما، ترک و شکاف بر ندارد.

غرق در افکار گوناگونی بودم که خدایا، این چه سرنوشت و مأموریتی است؟

در بیابانی این چنین برهوت و خشک، بدون هیچ‌گونه امکانات اولیه و هماهنگی‌های لازم!! چرخ‌های تریلی‌ها و دیگر خودروها، مرتب روی شن‌ها بوکسوات می‌کردند، و همچنان شن و خاک به سر و رویمان می‌ریخت. هر چه جلوتر می‌رفتیم، تصورات غلط، نگرانی و هراسمان بیشتر و بیشتر می‌شد.

ما در زندگی شخصی و نظامی خود بارها با خطر روبرو شده بودیم و ترس واقعی را خوب می‌شناختیم. اما هراسی که آن شب داشتیم هراسی بود که زاده آن موقعیت خاص بود، ترسی خود جوش و ناگهانی، ترس از اصابت گلوله‌های افراد ناشناس در یک جاده متروک و رملی، ترس از گرفتار شدن و درگیری با گروه‌های چریکی که در پی غنیمت گرفتن و ضربه زدن و جنگ و خونریزی بودند و از تپه‌های اطراف ممکن بود سرازیر شده و ما را از مأموریت اصلی مان بازدارند.

البته ما آموخته بودیم، با این‌گونه ترس‌ها کنار بیاییم و زندگی کنیم. ولی برای سربازان جوان غیر عادی به نظر می‌رسید. ما به خوبی می‌دانستیم که چه خطرهایی در کمین ما است، با این وجود لحظه‌ای هم در تصمیم خود برای رفتن به سوی دشمن درنگ نداشتیم. می‌دانستیم این راه قربانی می‌طلبد، ولی چاره‌ای نداشتیم. می‌بایست از آموخته‌های چندین ساله خود در ارتش کمک گرفته و برای هر مشکلی راه حلی پیدا می‌کردیم. باید هر طوری که شده رفتار خود را معقول و حرکاتمان را مهار می‌کردیم، آن شب آسمان پر از ستاره بود، باد لکه‌های ابر را از کنار قرص ماه عبور می‌داد، منظره زیبایی بود. اما در عین زیبایی آن شب پر ستاره، ما نگران بودیم و از آن زیبایی لذتی نمی‌بردیم. نگران از سرنوشت و عاقبت جنگ، جنگی که غیر از ویرانی و از بین رفتن بهترین‌ها ثمره دیگری نداشت. اما ما خوشبختانه فرمانده‌ای داشتیم، که صحیح را از غلط بسیار خوب تشخیص می‌داد و فردی بسیار مصمم و جدی بود، و توانایی رساندن یگان را به مقصد داشت.

داشتن چنین اعتقاد و باوری به فرمانده باعث دلگرمی نفرات می‌شد و آن چه را که در دل داشتند، و موجب نگرانی آنان می‌شد، بیرون ریخته و به مأموریت خطیر خود ادامه می‌دادند.

در مقابل ما، نیروهای بسیاری از دشمن صف‌آرایی کرده بودند که می‌بایست در برابر آنان از میهن خود دفاع و ایستادگی می‌کردیم. نیروهای دشمن در آن زمان در برابر تیپ ۳ زرهی و آتشبار ما که تازه وارد بودیم به شرح زیر بودند.

لشکر ۹ زرهی از سپاه ۳ ارتش عراق شامل دو تیپ زرهی به شماره‌های ۴۳ و ۳۵ و یک تیپ مکانیزه به شماره ۱۴، قرارگاه تاکتیکی این لشکر در شرق حلفائیه، و قرارگاه اصلی آن در شمال شرقی عماره، دایر گردیده بود.

لشکر مذکور دارای ۵ گردان توپخانه صحرايي، یک گردان پدافند هوایی، یک گردان شناسایی^۱، یک گردان کماندویی^۲، و از سایر پشتیبانی‌های لازم نیز برخوردار بود. حرکت تدریجی این لشکر، در منطقه شیب به سمت چپ بود و از تاریخ ۱۳۵۹/۰۶/۲۸ با نیروهای موجود در پاسگاه‌های مرزی، شامل دلاورمردان ژاندارمری، نیروهای مردمی و هم‌چنین نیروهای مکانیزه تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ درگیر بوده و در بعد از ظهر روز ۱۳۵۹/۰۶/۳۰ نیروهای آن لشکر پاسگاه‌های صفریه و سوبله را به تصرف خود درآورده بودند.

واقعاً ایستادگی در برابر آن همه نیرو و تجهیزات، نیاز به معجزه داشت که یگان‌های موجود در منطقه لشکر ۹۲ زرهی و توپخانه‌های موجود که فقط گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م‌م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ میلی‌متری بودند، به خوبی انجام دادند.

یگان‌های مانوری تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ در منطقه، شامل گردان‌های ۲۹۳ و ۲۶۱ تانک، گردان ۱۰۰ پیاده مکانیزه^۳ گردان ۱۴۵ پیاده^۴ و ۲۲۱ سوار زرهی^۵ بودند. گردان‌هایی که کامل نبودند و تلفات عمده‌ای را نیز در چند روز گذشته تحمل نموده بودند. ضمن این که تیپ ۳ زرهی فرمانده هم نداشت.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات روز ۵۹/۶/۳۰ می‌گوید:

وقتی به هواوز رسیدیم، درپادگان لشکر ۹۲ زرهی مستقر شدیم. بعد از استقرار در پادگان، فرصتی کرده به شهر رفته، حالت شهر اصلاً معمولی به نظر نمی‌رسید. اخبار ناگواری دریافت کردم، که نگرانی مرا بیشتر می‌کرد. بعد از هماهنگی‌های لازم با توپخانه لشکری، برابر دستور در تاریخ ۵۹/۶/۳۰ به طرف شهر بستان حرکت کردیم.

به منطقه‌ای می‌رفتیم که اصلاً امنیت نداشت، در حال حرکت هم از هجوم هواپیماهای دشمن در امان نبودیم. در آن روز در مسیر حرکت مان از شهر حمیدیه به طرف پادگان دشت آزادگان رفتیم. بعد از صرف ناهار در پادگان به طرف مرز عراق از طریق بیابان‌های دشت آزادگان به راه افتادیم. در راه اخبار ناگواری را دریافت می‌کردیم، همه نگران بودند. زیرا اصلاً به

۱. یگانی است معادل یک گردان پیاده با وسایل و امکانات مخصوص شناسایی
۲. گردانی پیاده است که تعلیمات خاصی را طی کرده است.
۳. گردانی پیاده است که وسیله تاکتیکی آن نفربر می‌باشد.
۴. گردان پیاده یگانی است که گروهان‌های آن پیاده هستند.
۵. یگانی است معادل یک گردان تانک با وسایل و امکانات مخصوص شناسایی.

چگونگی ورود آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ... ۵۹/

منطقه آشنایی نداشتیم، عوارض زمین برای ما ناآشنا بود، قبلاً هم به شناسایی نرفته بودیم. همه این مسائل، اضطراب و نگرانی ما را بیشتر می‌کرد، سرگردان بودیم، ستون گردان به خاک سست و رمل‌های بیابان نشست. هوا تاریک شده بود، مجبور بودیم با کمک جرثقیل‌های یگان پیشروی کنیم، مرتب می‌بایست خودروها، و تریلی‌ها را که توپ‌ها را حمل می‌کردند، از رمل‌ها بیرون کشیده و به حرکت خود ادامه دهیم. در حین حرکت به یکی از افسران تیپ ۳ زرهی به نام سروان افشار برخورد کردیم، که واقعاً توصیف وضعیت روحی و روانی آن برایم مشکل است.

فرمانده گردان برای شناسایی منطقه با آن افسر به جلو رفت. بعد از جدا شدن ایشان از ما هرچقدر تلاش کردیم، نتوانستیم با وی تماس بگیریم، و از وضعیت وی کاملاً بی‌خبر بودیم. تردید و شک به اضطراب و نگرانی ما می‌افزود. بعد از مدتی بالاخره تماس ما با فرمانده گردان برقرار شد، که کمی آرامش به ما دست داد ولی واقعاً شب پرتها و خسته کننده‌ای را گذرانندیم. آن روز و شب برایم خیلی طولانی گذشت. خصوصاً وقتی که چهره افراد را مشاهده می‌کردم، در می‌یافتم که از نظر روحی وضع مناسبی ندارند، و بسیار خسته به نظر می‌رسیدند. که البته طبیعی بود، زیرا چند روز را بدون استراحت سپری کرده بودند.

بالاخره دستور حرکت توسط فرمانده گردان صادر شد، بعد از مدتی حرکت در تاریکی شب به مقصد رسیدیم. واقعاً قادر به بیان جزئیات نیستیم. ولی چقدر سخت و تلخ گذشت، تا این که به موضع انتخابی رسیدیم، هوا سرد شده بود، شاید هم روحیه من باعث شده بود که سردی را احساس کنم. همان‌طور که روزها از عرق ریختن کلافه می‌شدیم، شب‌های سردی را نیز پیش رو داشتیم و تجربه می‌کردیم.

دوشنبه ۳۱ شهریور ۵۹: ورود آتشبار یکم گردان ۳۸۸ به منطقه بستان و اجرای انواع

آتش‌های پدافندی

بالاخره در ساعات ۰۲:۳۰ بامداد ۵۹/۰۶/۳۱ به محل مورد نظر یعنی به موضع انتخابی فرمانده گردان، در شمال رودخانه کرخه بین روستای جابر همدان و شهر بستان، موضع اصلی و موضع تیر رسیدیم. ما آن شب کاملاً در جلو قرار گرفتیم تا بتوانیم از حداکثر برد توپ‌هایمان استفاده کنیم. هرچند یگان‌های توپخانه قادرند از هرگونه عملیات پدافندی پشتیبانی نمایند، اما اجرای آن نیاز به قواعد و اصولی دارد که فرماندهان می‌بایست به آن‌ها توجه نمایند. متأسفانه با قرار گرفتن آتشبار ما در منطقه تیپ ۳ زرهی در آن شرایط حساس، بسیاری از قواعد و اصول رعایت نشده بود. مثلاً هیچ‌گونه هماهنگی و یا طرح‌ریزی آتش توسط گردان کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی انجام نشده بود و

برای اجرای آتش‌های حفاظتی به واسطه عدم اطلاعات کافی و پراکنده بودن نیروها مشکل داشتیم که به دلیل مشخص نبودن مواضع یگان‌های مانوری به اجرای آتش‌های دوربرد اکتفا و گلوله باران پاسگاه‌های مرزی دشمن و همچنین نقاطی را که سرگرد صفوی سرپرست تیپ ۳ زرهی اعلام می‌نمود تیراندازی می‌کردیم.

با استقرار همه توپ‌ها در موضع اصلی، سریع محل توپ‌ها را برابر دستور فرمانده آتشبار ستوانیکم عباس صالحی مشخص و آتشبار را روانه کردم. حدوداً گرای روانه شدن آتشبار بین ۴۵۰۰-۴۰۰۰ میلیم بود، یعنی غرب منطقه بستان.

بعد از روانه شدن آتشبار، توپ مبنای آتشبار که رئیس توپ آن گروه‌بانیکم بهروز رستمی بود، اولین گلوله را با خرج کامل پر کرده، و بعد از این که اعلام آمادگی نمودند، دستور آتش را با صدای بلند اعلام کردم. (توپ سوم آتش) معمولاً توپ مبنای آتشبار از نفرات ورزیده و با قدرت جسمی خوب انتخاب و سازماندهی می‌شوند. خدمه توپ سوم آتشبار در آن زمان عبارت بودند از:

رئیس توپ	گروه‌بانیکم رستمی
معاون رئیس توپ	گروه‌بانیکم علی اصغر اکبری فعال
راننده خودرو چرخدار مهمات‌بر	گروه‌بانیکم مجید غنی‌پور
راننده مهمات‌بر	گروه‌بانیکم حسن رضایی

سربازان خدمه: جمشید موسوی، محمد اصلی شریف، قاسم محمدی، ناصر مرسوقی، حسین صادقی، علی دلفانی، حسین گل محمدی، علی دولت‌مندان، داود کندیری.

سرباز دولت‌مندان و دلفانی اهل استان لرستان و شهر خرم‌آباد بودند و بسیار ورزیده و بلند قامت بودند. آنها به تنهایی و خیلی راحت گلوله‌های ۱۷۵ مم را جابه‌جا می‌کردند که همه سربازان از ورزیدگی آنان در تعجب بودند. سربازان ورزیده در آماده شدن توپ و تیراندازی‌ها در مواضع مختلف بسیار تأثیر گذار بودند. وقتی توپ سوم آماده شد، ابتدا با آن توپ تعداد ۱۱ گلوله به سوی پاسگاه‌های مرزی شلیک کردیم، سپس بقیه توپ‌های آتشبار آماده تیراندازی شدند. با ۶ قبضه توپ ۱۷۵ مم، نیروهای دشمن مستقر در پاسگاه‌های مرزی عراق را زیر آتش گرفتیم. شلیک اولین گلوله‌هایمان به سمت پاسگاه سوبله بود، مرتباً با صدای بلند فریاد می‌زدیم آتشبار آتش، آتشبار آتش.....

نیمه شب مورخه ۵۹/۶/۳۱ صدای غرش توپ‌های گردان ۳۸۸ توپخانه در دشت آزادگان و بستان به صدا درآمد. در همان لحظات اولیه اندام دشمن را به لرزه انداخت. عراق نکرده باشم، گردان ۳۸۸ توپخانه یکی از بهترین یگان‌های ارتش در آن زمان بود. با نفراتی کار آزموده و متخصص، بسیار قوی و دارای فرماندهی عالی و کم نظیر.

افراد زمانی خوب می‌جنگند و از خود گذشتگی دارند، که اولاً فرماندهان خوبی داشته باشند و در ثانی خود را جزئی از یک واحد خوب احساس و محسوب کنند، در آن صورت به بهترین نحو خواهند جنگید. واحد خوب به منزله خانه و خانواده‌ی نظامی فرد است، یک واحد خوب مسائلی به افراد می‌آموزد که به نظر می‌رسد، خیلی از دانشگاه‌ها قادر به انجام آن نباشند. خوشبختانه گردان ۳۸۸ توپخانه دارای چنین ویژگی‌هایی بود.

صدای شلیک توپ‌های آتشبار، پیام‌آور روحیه‌ای تازه برای نیروهای تیپ ۳ زرهی زخم خورده و دیگر نیروهای مدافع و مردم بستان بود. بازماندگان تیپ ۳ زرهی و مدافعان غیور سپاه پاسداران و نیروهای مردمی در منطقه به وجد آمده بودند. زیرا حامیانشان را در کنار خود احساس می‌کردند. روحیه جنگی تازه‌ای به پیکره تیپ ۳ زرهی و دیگر نیروهای مدافع و مردم شهر بستان و روستاهای اطراف آن تزریق شد، افسران، درجه‌داران و سربازان تیپ ۳ زرهی و همه نیروهای موجود دیگر می‌دانستند، تنها نیستند و هم‌زمانشان در یک قدمی آنان عملیات تدافعی آنان را تا آخرین نفس حمایت می‌کنند. آن شب تمامی مواضع احتمالی دشمن در منطقه فکه - سوبله - صفریه را مورد هجوم گلوله‌های ۶۷ کیلویی ۱۷۵ مم قرار دادیم، تا اولین درس برای ارتش عراق در آن منطقه رقم بخورد.

حدوداً ۲ ساعت با نواخت تیر بالا، مواضع نیروهای ارتش عراق را زیر آتش گرفتیم. و بیش از ۲۰۰ گلوله تیراندازی نمودیم. رفته رفته هوا روشن شد و وضعیت منطقه برایمان مشخص گردید. اطراف خودمان را با کنجکاوای هر چه بیشتر نگاه می‌کردیم. باید به آن منطقه آشنا می‌شدیم.

در جلو و نزدیکی موضع ما، گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم استقرار داشت. آن گردان، گردان کمک مستقیم^۱ تیپ ۳ زرهی، به فرماندهی سرگرد ابراهیمی بود. آنها هم با حضور ما در منطقه تیپ ۳ زرهی خوشحال شدند. زیرا ما دو یگان توپخانه می‌توانستیم، با کمک به یکدیگر و اعمال نفوذ

۱. توپخانه کمک مستقیم، یگان توپخانه‌ای است که مستقیماً پشتیبانی رزمی یک یگان تاکتیکی را به عهده دارد.

خود، توسط قدرت آتشی که داشتیم، تأثیرات زیادی را در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی و منطقه دشت آزادگان بگذاریم.

حدود ساعت ۱۰۰۰ روز ۱۳۵۹/۰۶/۳۱ فرمانده گردان سرگرد آجوری سعی کرد با افسران و فرماندهان گردان‌های تیپ ۳ زرهی ملاقات نماید تا حضور خود و یگان توانمند و با اقتدارش را در منطقه اعلام نماید. هر چند گلوله‌های شلیک شده شب قبل، حضور گردان را برای همه مشخص کرده بود. مع الوصف هماهنگی‌های لازم جهت اعزام دیده‌بان‌های گردان به یگان‌های مانوری را می‌بایست انجام می‌داد. واقعاً وضعیت گردان‌های مانوری تیپ ۳ زرهی اعم از پیاده و تانک ناگوار بودند. به علت تلفات سنگینی که به آنها وارد شده بود، وضع روحی مناسبی نداشتند. ضمن این که مدت‌ها در مرز درگیر بودند و نیاز به تجدید قوا داشتند.

برابر اطلاعات واصله و قرائن و شواهد، در آن زمان دشمن قصد داشت، از طریق تنگ چزابه و جاده‌های مرزی و از داخل هورالعظیم و در منطقه جفیر، در جنوب رودخانه کرخه کور، با بهره‌گیری از ۲ لشکر پیاده و مکانیزه به شهر بستان حمله و آن را تصرف نماید، و در جنوب کرخه پس از تصرف شهر بستان و ادامه پیشروی خود شهر سوسنگرد را نیز به تصرف درآورد. در شمال رودخانه کرخه نیز با تصرف ارتفاعات الله اکبر، پادگان نظامی دشت آزادگان، پادگان تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ را تصرف تا پیشروی خود را به سمت اهواز تسهیل نماید.

سروان مهدی دامغانیان رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۶/۳۱ می‌گوید:

بالاخره پس از آن راهپیمایی طولانی و رسیدن به موضع جدید و روانه شدن توپ‌های آتشبار، نیمه‌های شب ۵۹/۶/۳۱، تیراندازی توپ‌های آتشبار شروع شد، نگرانی به بیش از حد رسید، زیرا محل دشمن نامشخص بود. فقط براساس اظهارات افسران تیپ ۳ زرهی و با اطلاعات کسب شده از آنان تیراندازی می‌کردیم.

تیراندازی آتشبار تا صبح روز ۵۹/۶/۳۱ ادامه داشت، ساعت ۰۴:۳۰ به من گفتند: شام حاضر است! گفتم بگوئید صبحانه حاضر است. شام خیلی سرد و مخلوطی از گرد و غبار بود، که بنده خدا مسئول غذای آتشبار، کلی در بیابان برهوت و ناشناس گشته بود تا محل استقرار ما را پیدا کند، که آن هم داستان خود را دارد.

چگونگی ورود آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ... ۶۳/

ترجیح دادم به جای آن که چیزی بخورم حداقل دو ساعت بخوابم، گرچه خوابم نمی‌برد، ولی خودم را با افکارم مشغول نمودم. ساعت ۰۷:۳۰ صبح ستواندوم حاجعلی افسر مخابرات گردان من را صدا زد، دراز کشیده بودم ولی خواب نبودم. وسایل خودم را جمع کردم، هنوز کارم تمام نشده بود که جنگنده‌های عراقی در آسمان منطقه مشاهده شدند، قلبم فرو ریخت، زیرا برای نفرات و تجهیزات گردان اصلاً سنگر نداشتیم. همه در بیابان پراکنده بودیم، که خوشبختانه بعد از مدتی هواپیماها از آسمان منطقه خارج شدند. ساعت ۰۹:۰۰ صبح صبحانه را با یک لقمه نان خشک و چای صرف کردیم. البته از روز قبل تا آن ساعت فقط یک چای نوشیده بودم.

در ساعت ۱۱:۳۰ توسط یگان‌های تیپ ۳ زرهی درخواست آتش شد. تمامی هم‌زمانم در آتشبار تیر با شوق و شدت زیاد، تا ساعت ۱۸:۰۰ عصر روی دشمن آتش گشودند. در این اثنا جنگنده‌های دشمن که به نظر هواپیماهای شناسایی بودند، به مواضع ما نزدیک شدند. همگی نگران بودیم زیرا تنها راه از بین بردن یگان ما، توسط جنگنده‌ها و بمب افکن‌های دشمن بود، ولی با تیراندازی مداوم توپ‌های ۲۳ مم پدافند هوایی آتشبار، جنگنده‌های عراقی از منطقه متواری شدند.

تا ساعت ۲۳:۰۰ آن شب نگرانی در ما وجود داشت. از آن ساعت به بعد تیراندازی وحشتناکی به صورت شلیک گردانی روی مواضع ما آغاز شد و به شدت زیر آتش قرار گرفتیم. آن شب ستوانیکم جمال کریم به عنوان دیده‌بان آتشبار تعیین شد و من به عنوان افسر رابط علاوه بر شغل سازمانی‌ام که رئیس رکن یکم گردان بود، تعیین و قرار شد صبح زود به محلی که بعداً مشخص می‌شد، اعزام شوم.

جنگنده‌های عراقی مواضع ما را شناسایی کرده بودند، که به همین دلیل آن شب تا صبح نگران بودیم، ولی اقدامات لازم را جهت حمله جنگنده‌ها انجام دادیم. خیلی خسته بودم، سعی کردم شب را بخوابم تا برای روز بعد انرژی لازم را داشته باشم.

زمانی که آتشبار یکم گردان ۳۸۸ در نیمه شب ۵۹/۶/۳۱ در موضع خود حوالی بستان مستقر گردیده بود، دشمن صبح روز قبل یعنی صبح روز ۵۹/۶/۳۰ حمله زرهی خود را به پاسگاه‌های ایرانی فکه و سوبله آغاز و تقریباً ۵ پاسگاه را به اشغال خود درآورده بود. در چنین شرایطی ما به عنوان مدافعینی مصمم، نباید از نبرد خود مأیوس می‌شدیم و به هر قیمتی که شده می‌بایست در نبرد با دشمن مؤثر واقع شده و به پیروزی می‌رسیدیم. اما با مشکلات بسیاری روبه‌رو بودیم که در اجرای بهتر مأموریتمان تأثیرگذار بود.

در آن روزهای اول جنگ هیچ گونه سنگری نداشتیم. هر کجا که موضع می‌گرفتیم، سنگر انفرادی حفر می‌کردیم تا از اصابت ترکش گلوله و بمباران‌های هوایی درامان باشیم. در آن زمان، روزها و شبها سنگر و محل استراحت ما زمین صاف دشت آزادگان بود. هیچ گونه پوششی برای توپها و خودروها وجود نداشت. اگر می‌خواستیم استراحت کنیم در گرمای آن دشت در سایه خودروها در بیابان سوزان دراز می‌کشیدیم تا لحظاتی استراحت نمائیم. عدم وجود سنگر باعث می‌شد، هواپیماهای دشمن خیلی سریع یگان ما را شناسایی و بمباران نمایند. جالب این که تجهیزات انفرادی کافی هم جهت حفر سنگرهای انفرادی در اختیار نداشتیم، وانرژی لازم را هم با توجه به درگیری‌های بسیار شدید و عدم استراحت کافی، برای دیگر کارها نداشتیم.



ستوان صالحی، ستوان اصلانی، استوار ترابی، سرباز شیخی، سرباز مردانی

فصل چهارم

آغاز جنگ و

پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان

دوشنبه ۳۱ شهریور ۵۹: شروع نبردهای خونین و پیشروی نیروهای متجاوز در منطقه بستان

روز ۱۳۵۹/۰۶/۳۱ عراق حمله سراسری خود را به ایران آغاز نمود. در همین روز در ساعت ۱۱:۰۰ برابر اعلام رسانه‌های عراقی، صدام رئیس جمهور عراق در حالی که از نیروهای جیش‌الشعبی، مستقر در پادگان بعقوبه بازدید می‌نمود و ملک حسین پادشاه کشور اردن نیز در کنار وی قرار داشت، با شلیک یک گلوله از یک تانک تی ۶۲ روسی به سوی مرز ایران، آغاز حمله سراسری و همه جانبه عراق علیه ایران را از راه زمین، هوا و دریا اعلام نمود. و در همین زمان بود که هواپیماهای عراقی که از قبل آماده پرواز بودند، از پایگاه‌های مربوطه به سوی فرودگاه‌های ایران پرواز نمودند.

در آن روز ما به شدت با یگان‌های عراق درگیر شده بودیم. یگان‌های لشکر ۹ زرهی عراق در پی مقاصد خود و تصرف اهداف از پیش تعیین شده به راه افتاده بود، و گلوله تانک‌های عراق مرتباً به مواضع ما اصابت می‌کرد. جناب سروان عباس صالحی فرمانده آتشبار به توپ‌ها سرکشی می‌کرد و لحظه‌ای از نفرات آتشبار غافل نمی‌شد. در حال تحکیم مواضع خود بودیم، اما هیچ‌گونه تجهیزات مهندسی در اختیار نداشتیم. با توجه به شرایط زمین منطقه که کاملاً مسطح بود، توپ‌ها را در دشت و زمین باز گسترش و آرایش داده بودیم. تبادل آتش بین طرفین به شدت اجرا می‌شد و هر لحظه امکان اصابت ترکش گلوله‌های تانک، توپ و خمپاره دشمن به نفرات آتشبار متصور بود که از این بابت نگران بودیم.

صبح روز ۵۹/۶/۳۱ از این که توانسته بودیم به محض حضورمان در منطقه خیلی سریع آتش سنگین آتشبار خود را روی دشمن اجرا و تلفاتی را به آنها وارد نماییم خوشحال و خرسند بودیم، اما نگرانی را در چهره همه می‌توانستم ببینم، نه به خاطر ترس و یا به شهادت رسیدن، بلکه به خاطر از دست دادن خاک کشورمان و هم چنین نگرانی از مردم منطقه که زیر گلوله‌های توپ و تانک و خمپاره و انواع بمب‌ها قرار داشتند و ما بمباران‌ها و گلوله باران‌ها را می‌دیدیم و می‌خواستیم به هر نحوی که شده با عملکرد خوبمان مؤثر باشیم.

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۶۷/

پیام زیر که از تیپ ۳ زرهی به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی ارسال شده، بیانگر وضعیت روز ۵۹/۶/۳۱ منطقه می‌باشد.

از: تیپ ۳ زرهی

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: اشغال سوبله توسط دشمن

۱- به دنبال درگیری ساعت ۱۷:۳۰ مورخه ۵۹/۶/۳۱ و اشغال سوبله، توپخانه دشمن با اجرای آتش شدید یگان خودی را زمین‌گیر کرده و محاصره نموده به طوری که خبرهای واصله از نیروهایی که توانسته‌اند از محل بگریزند حاکی است تعداد زیادی تانک خودی با مهمات مربوطه معدوم و منهدم گردیده و احتمالاً تعدادی از پرسنل نیز شهید یا زخمی شده‌اند.

۲- یگان مستقر در صفریه نیز که بنا به دستور مأموریت داشت به کمک پرسنل محاصره شده در سوبله برود، بلافاصله پس از حرکت توسط دشمن و توپخانه‌اش محاصره شد. در نتیجه تعدادی تانک منهدم و از فرمانده آن یگان، معاون او و تلفات احتمالی، اطلاع دقیقی در دست نیست. مراتب استحضاراً به‌عرض می‌رسد. لذا تقاضای کمک به استعداد یک گردان تقویت شده تانک به منظور جلوگیری از پیشروی دشمن و تصرف بستان و سوسنگرد را دارم.^۱
سرگرد صفوی

نیمه‌های شب ۳۱ شهریور ماه بود که پاسگاه‌های مرزی ایرانی توسط دشمن زیر بارانی از انواع گلوله‌ها قرار گرفتند. شب را با تمام دلهره‌اش با اجرای تیراندازی‌های مداوم گذرانیدیم. صبح روز ۳۱ شهریور سال ۵۹، آسمان منطقه بستان از بالگرد و هواپیماهای دشمن پر شده بود. برابر گزارش‌های دریافتی، سربازان دشمن تمام تپه‌ها و دشت مشرف بر بستان را اشغال کرده بودند و در حین حرکت، توپخانه‌های سنگین دشمن از آنها حمایت می‌کردند. بالگردهای رزمی دشمن، هر جنبنده‌ای را با موشک‌های خود هدف قرار می‌دادند. نیروهای ما با یأس و ناامیدی تلاش می‌کردند تا هر چه سریع‌تر خود را به شهر بستان رسانده و در محل مناسبی به دفاع بپردازند. اما علی‌رغم خستگی فراوان، روحیه جنگیدن را تا آن زمان از دست نداده بودند.

دشمن با همه امکانات جنگی خود روی نیروهای خودی آتش می‌ریخت. انفجار گلوله‌های تانک و توپخانه دشمن، عرصه را بر مدافعین تنگ کرده و توان مقاومت را از آنان گرفته بودند.

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۶۶، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

مدافعین برای استقرار در مواضع مناسب عقب‌نشینی می‌کردند، لیکن کجا می‌توانستند بروند و چگونه باید می‌جنگیدند؟ زیرا تمامی منطقه زیر آتش دشمن قرار گرفته بود. از صبح زود بالگردها و جنگنده‌های دشمن فعالیت‌های جنگی زیادی را آغاز کرده بودند، هیچ جایی بدون بمباران باقی نمانده بود. عده‌ای از نیروهای خودی در جریان عقب‌نشینی، توسط پیاده نظام و جنگنده‌های دشمن به شهادت رسیدند. تانک‌های دشمن هر لحظه به نیروهای خودی نزدیک‌تر می‌شدند و آنان را هدف گلوله‌های مستقیم خود قرار می‌دادند. از آسمان باران بمب و موشک و انواع گلوله تانک و توپخانه می‌بارید. دیگر تپه‌ای نبود که رزمندگان بتوانند از آن برای حرکات به عقب و سنگر گرفتن استفاده نمایند. دشمن بدون وقفه تیراندازی می‌کرد و منطقه را به جهنم تبدیل کرده بود. واقعاً لحظه‌های سختی بود. برای پیشگیری از آن حوادث تلخ، چه کسانی می‌توانستند کمک کنند که نکردند؟ جوانان کشور خونشان مظلومانه ریخته می‌شد. در آن لحظات بهترین جوانان کشور از میان می‌رفتند و اجسادشان هم روی رمل‌های دشت آزادگان ترک می‌شد. هر کدام از آن رزمندگان در حال عقب‌نشینی با یک دنیایی از غم و اندوه به حرکت خود ادامه می‌دادند لیکن نتوانستند جلوی پیشروی دشمن را بگیرند. در آن زمان حساس همه چشم به عملکرد توپخانه‌ها داشتند و امید داشتند گلوله‌ای از توپخانه خودی، بتواند کارساز باشد تا نجات یابند. با درک آن لحظات سخت رزمندگان و مردم منطقه، سربازان و درجه‌داران آتشبار با نیروی تمام و تلاشی مضاعف، گلوله‌ها را به پای توپ‌ها می‌آوردند و بی‌وقفه به سمت دشمن شلیک می‌کردند. در جنگ‌های امروزی واحدهای تاکتیکی، رزمی در منطقه نبرد پراکنده می‌شوند تا بدین وسیله از اثرات آتش دشمن در امان بمانند. این پراکندگی خطوط جبهه‌ها نتیجه‌ای جز جداسازی سربازان و دیگر رزمندگان و قطع روابط گروه‌ها با یکدیگر به دنبال نداشته که به تبع آن کاهش روحیه را در بر خواهد داشت. این مشکل بیشتر ویژه پیاده نظام می‌باشد. کسانی که شاهد و ناظر آتش دشمن بر روی یگان‌های پیاده بوده‌اند می‌گویند، پس از شروع آتش‌های سنگین، سربازان پراکنده شده و بدین ترتیب افراد به خود متکی می‌شوند. در این حالت نفرات پیاده از سلاح‌هایشان کمتر استفاده می‌نمایند که احتمالاً این‌گونه برخوردها ناشی از ترس می‌باشد. زیرا که می‌ترسند آتش دشمن را به سوی خود جلب نمایند. باید توجه داشت که اساس ترس با قطع کانال‌های اطلاعاتی بیش از پیش شدیدتر می‌گردد. در این صورت رزمندگان به شیوه‌های مختلفی واکنش نشان می‌دهند. بنابراین فرماندهان نایستی به گونه‌ای عمل نمایند که نیروهای‌شان در میدان رزم پراکنده شوند. زیرا هر آینه ممکن است اتفاقات ناگواری رقم خورده و یگان را به نابودی

سوق دهند که متأسفانه نیروهای خودی در آن زمان، این نحوه عمل را در پاسگاه‌های مرزی و در عمق میدان نبرد و در داخل خاک کشور به دلیل شرایط خاص آن زمان اجرا نمودند.

در مورد روحیه نبرد در چنین شرایطی اعتقاد بر این است که محرک‌های اصلی آن میزان اعتقاد به رزم می‌باشد، در صورتی که ممکن است مربوط به نظم و انضباط و یا برتری در جبهه‌ها به واسطه برتری تجهیزاتی و نیروی انسانی شکل گیرد و یا بر اثر موفقیت‌های به دست آمده در عملیات‌ها بروز نماید. این برتری، تفوق یک یگان به یگان دیگر را در جنگ نمایان می‌سازد. کما اینکه بیشترین گلايه‌های رزمندگان ژاندارمری و سپاه و ارتش در پاسگاه‌های مرزی و سپس در حین عقب‌نشینی، مربوط به نداشتن تجهیزات کافی و نیروهای متخصص بوده است. و زمانی روحیه نبرد را از دست داده‌اند که دشمن نسبت به آنان برتری داشته و رزمندگان این برتری را احساس نموده‌اند.

یکی دیگر از مولفه‌هایی که سربازان را به استقامت و پایداری در شرایط مرگبار و خطرناک وادار می‌نماید، بیشتر به خاطر همبستگی و هم‌دردی نسبت به هم‌رزمان خودشان می‌باشد. زیرا سربازان نسبت به هم‌رزمان‌شان وفاداری شدیدی داشته و برای آنان تا پای مرگ جانفشانی می‌نمایند. همان‌طور که ما در آتشبار برای هم‌رزمان‌مان در خطوط مقدم از جان مایه می‌گذاشتیم تا آنان را نجات دهیم. این تجربه‌ها برای فرماندهان به مرور در حین خدمت حاصل می‌شود. لذا فرماندهان زبده و توانا نیروهایشان را در شرایطی قرار نمی‌دهند تا اولاً جان آنان به خطر افتاده و در ثانی موجودیت یگان هم به مخاطره افتد و هیچ‌گونه موفقیتی هم به دست نیابند. یک فرمانده توانا شایسته است نیروهایش را در زمان و مکان مناسبی به کار گیرد تا بتواند مأموریتش را با حداقل تلفات به اتمام برساند.

هدف من از عنوان نمودن مطالب فوق و بازگو نمودن چگونگی درگیری در پاسگاه‌های مرزی و نحوه سقوط آنان، اولاً به این منظور است که می‌خواهم وضعیت و شرایط نامطلوب و حاد و بحرانی آن زمان را بیشتر مشخص نمایم. در ثانی در آن شرایط سخت و دشوار که همه نیروها نیاز به پشتیبانی آتش توپخانه داشتند، توانسته باشم نحوه عملکرد و مسئولیت سنگین گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م و نقش آن را در سد نمودن پیشروی دشمن و حمایت شبانه روزی از تمامی رزمندگان منطقه که نقطه اتکا و امیدشان بعد از خداوند متعال، از نظر عملیاتی به این یگان قدرتمند توپخانه بود، بیشتر روشن و مشخص کرده باشم. زیرا اگر این یگان در آن شرایط بحرانی در منطقه حضور

نداشت و شجاعت و ایثارگری‌های نفرات زبده و متخصص و هم‌چنین فرماندهی قوی آن نبود، مطمئناً سرنوشت دشت آزادگان به گونه دیگری رقم می‌خورد که شاید جبران ناپذیر بود.

علاوه بر منطقه بستان، در منطقه شمالی و جنوبی بستان یعنی جبهه شمالی و جنوبی استان خوزستان نیز در آن زمان، شرایط بسیار دشوار و ناامیدکننده بود. زیرا در منطقه سرزمینی لشکر ۹۲ زرهی تا ساعت ۲۰:۰۰ روز ۵۹/۶/۳۰ در منطقه غرب رودخانه کرخه (غرب دزفول)، در شمال منطقه‌ای که ما مستقر بودیم، نیروهای متجاوز از ارتفاعات حمزین به سوی رودخانه چم‌سری حرکت و در سواحل غربی رودخانه دویرج از چم‌هندی تا نهر عنبر مستقر گردیده بودند.

در بعد از ظهر روز ۵۹/۶/۳۰ یگان‌های لشکر ۵ زرهی دشمن در منطقه طلائیه (جبهه جنوبی استان خوزستان) با نیروهای خودی درگیر شده که دشمن منطقه حفاری چاه‌های نفت طلائیه را اشغال نموده بود. این اتفاقات و اخباری که از آخرین وضعیت دیگر مناطق دریافت می‌شد، در روحیه رزمندگان منطقه دشت آزادگان نیز تأثیرگذار بود. در آن وضعیت ناگوار ما می‌بایست مراقب پشت سر و جناحین خود نیز بودیم تا محاصره نشویم.

سه‌شنبه یکم مهر ۵۹: تلاش نفرات آتشبار یکم برای سد نمودن پیشروی نیروهای متجاوز در منطقه بستان

از آغاز روشنایی روز اول مهرماه جنگ همه جانبه زمینی آغاز گردید. نیروهای دشمن با اجرای آتش‌های سنگین توپخانه و سایر جنگ افزارها، کلیه نقاط مرزی را زیر آتش گرفتند و یگان‌های زرهی و پیاده مکانیزه دشمن وارد خاک ایران شدند و به سمت هدف‌های پیش‌بینی شده حرکت و پیش‌روی نمودند. به علت ضعف در سیستم فرماندهی و تجزیه شدن قدرت رزمی تیپ ۳ زرهی و برتری توان رزمی دشمن، نیروهای متجاوز موفق شدند، ضربات سختی را به عناصر تیپ ۳ زرهی وارد و آنها را وادار به عقب‌نشینی نمایند. لذا پاسگاه‌های مرزی به تصرف دشمن درآمد و دشمن بر جاده‌های مرزی که پاسگاه‌های سوبله و صفریه را در دشت شمال غرب بستان به هم مرتبط می‌ساخت، مسلط شده و به سوی تنگ چزابه در حال حرکت و پیشروی بود. تصرف تنگ چزابه یعنی تاختن به سوی شهر بستان و تصرف آن بود. در آن روز تمامی نیروها خصوصاً گردان ۲۹۳ تانک به فرماندهی سرگرد صفوی تلاش می‌کردند از تنگ چزابه دفاع نمایند و نگذارند دشمن از تنگه عبور

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۷۱

نماید. گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه بی‌وقفه روی تنگ چزابه و آن سوی تنگه اجرای آتش می‌کردند تا از پیشروی دشمن جلوگیری نمایند.

صبح روز ۵۹/۷/۱ شهر بستان یکباره در برابر جهنمی از آتش قرار گرفت. دشمن از زمین و هوا به جان مردم بی‌گناه افتاده بود و صدها تن از کودکان و زنان و سالمندان را به شهادت رساند و شهر را ویران نمود. کودکانی که مادران‌شان را از دست داده بودند، ناله می‌کردند و مادران فرزند از دست داده نیز شیون و فریاد سرداده بودند. هواپیماهای دشمن و بالگردهای رزمی آن مرتب در آسمان شهر بستان به پرواز در می‌آمدند و همه‌جا را بمباران و موشک‌باران می‌نمودند و سعی می‌کردند به هر نحوی که شده مقاومت‌های مدافعین را در هم بشکنند. از هوا و زمین گلوله و آتش می‌بارید. آتش پر حجم دشمن، ارسال تدارکات را برای مدافعین غیر ممکن ساخته بود و نیروهای مدافع کم‌کم احساس می‌کردند که دیگر توان مقاومت و دفاع را ندارند. متأسفانه به علت شرایط موجود، نیروهای مدافع اصلاً انسجام نداشتند و هرگروهی برای خود می‌جنگید و فقط دشمن را هدف قرار می‌دادند. در چنین شرایطی چاره‌ای جز عقب‌نشینی نبود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۱ در منطقه بستان می‌گوید:

به من اطلاع داده شد در این روز جلسه‌ای با حضور فرماندار سوسنگرد آقای سلطانی و افسر رابط تیپ ۳ زرهی مستقر در منطقه، فرمانده ژاندارمری، نماینده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نماینده جنگ‌های نامنظم گروه دکتر چمران و مسئولان شهر بستان برگزار می‌شود.

در جلسه شرکت نمودم، برابر اطلاعات دریافت شده در آن زمان، دشمن از مرزهای کشور عبور کرده بود. مقرر شد آمادگی عملیات تأخیری در محور شمال و جنوب رودخانه کرخه را داشته باشید. زیرا شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه در جنوب رودخانه و ارتفاعات الله اکبر در شمال رودخانه، از اهداف دشمن است. ضمناً اعلام شد، روز قبل (۵۹/۶/۳۱) حوالی ظهر دشمن با به پرواز در آوردن ۱۹۲ فروند جنگنده و بمب افکن برای انهدام مراکز اصلی و حیاتی کشور دست به کار شده و قصد جداسازی استان خوزستان را از پیکره میهن ایران دارد که می‌خواهد آن را در طول یک هفته عملی نماید.

در جلسه بودیم که غرش هواپیماها و توپخانه‌های دشمن و صدای انفجار بمب و گلوله‌های توپخانه، موجی از نگرانی را به وجود آورد و از آغاز جلسه بیش از ۱۵ دقیقه نگذشته بود که به علت شرایط بد شهر بستان و منطقه، ختم جلسه اعلام و همگی به دنبال کارهایشان رفتند.

در بین راه بودم که نگرانی از چهره‌های مردم منطقه کاملاً برابم مشهود بود. مردم در حال تخلیه شهر، سواره و پیاده در جاده‌ها به سمت شهر حمیدیه در حرکت بودند. ازدحام زیادی از مردم و احتشام در طول جاده به چشم می‌خورد. مادران، فرزندان خود را به پشت بسته و شیون کودکان همچنان دلها را آزرده می‌کرد. زیرا مشاهده چهره دردآلود آنان واقعاً آسان نبود. چهره آنان در اثر هراس و وحشت و رنج به گونه‌ای بود که غم و اندوهشان با فریادهایی که می‌کشیدند، از قلب آنان زبانه می‌کشید. چهره‌هایشان هم به واسطه دود و گرد و غبار ناشی از بمباران‌ها و گلوله‌باران‌های پیاپی دشمن، تیره شده بود و می‌توانستیم عمق درد و رنج آنان را متوجه شویم.

کشورهایی که می‌خواهند قوی شوند و یا قوی می‌شوند، دشمنان‌شان سعی در له کردن و نابودی آنان را دارند که از دید عده‌ای، قبل از جنگ پوشیده مانده بود.

عده‌ای نمی‌توانستند بجنگند و اعلان جنگ دهند اما توانسته بودند با بی‌تجربگی و بی‌تدبیری باعث کشیده شدن جنگ به خاک کشورمان و عدم مقابله مناسب نیروهای ارتش و دیگر نیروها با دشمن گردند. واقعاً ما در آن لحظات باید به مردمانی که در روستاها و شهرهای دشت آزادگان زندگی می‌کردند و مرتب در مورد جنگ از ما سؤال می‌نمودند چه می‌گفتیم؟ چه پاسخی در برابر آن همه مشقات ناشی از آوارگی می‌بایست به آنها می‌دادیم؟

ما سفیران حکومت کشورمان بودیم که برای تأمین امنیت آنان به آن منطقه رفته بودیم و در کنار آنان روزهای سختی را سپری می‌کردیم. تأمین امنیت آنان و مسئولیت سنگین آن برابمان رنج آور بود. برای ما که مدافعین آنان بودیم و از نزدیک شاهد و ناظر زندگی فلاکت بارشان بودیم و کاری هم برای ابتدایی‌ترین نیازهایشان نمی‌توانستیم انجام دهیم، بسیار سخت و از نظر روحی و روانی مشکل‌آفرین بود. اما بدون تسلط بر خود نمی‌توانستیم فاتح باشیم. ما در رویدادها و آن چه که رخ داده بود، نقشی نداشتیم اما در این که چگونه آنها را تعبیر کنیم و بتوانیم اوضاع منطقه را به نفع خودمان تغییر دهیم، نقش داشتیم و مؤثر بودیم و به همین منظور تلاش می‌کردیم.

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۷۳/

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه با توجه به شرایط بحرانی منطقه و آنچه را که عیناً مشاهده می‌کرد و به دلیل اهمیت انسجام نیروها و تلاش هماهنگ برای انهدام نیروهای دشمن و احساس مسئولیتی که داشت، در عصر روز ۵۹/۷/۱ وضعیت نیروها و شرایط منطقه را تلفنی به اطلاع فرمانده لشکر می‌رساند و در روز بعد، پیام زیر را به فرمانده لشکر مخابره می‌نماید.

شماره: ۴۶۹-۴۸-۲۰۱

از: گردان ۳۸۸ توپخانه (-)

تاریخ: ۵۹/۷/۲

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: هماهنگی

همان طوری که در ساعت ۱۸:۰۰ روز ۵۹/۷/۱ تلفنی با لشکر از بستان تماس حاصل کردم، هیچ‌گونه هماهنگی در این عملیات وجود ندارد. با توجه به این که یگان قادر است هر لحظه آتش در منطقه اجرا نماید، ولی به علت نبودن یگان‌های در خط، اجرای این آتش‌ها بی‌ثمر است. مستدعی است در این مورد لشکر به منظور هماهنگی عملیات، هر چه زودتر اقدام سریع مبذول و نتیجه را ابلاغ و اکثر یگان‌های تیپ مواضع خود را ترک و در پشت توپخانه به فاصله ۳ کیلومتر مستقر شده‌اند.^۱

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه (-): سرگرد ستاد آجوری

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه خیلی سریع پی به وخامت اوضاع در منطقه بستان برده بود و می‌دانست چنانچه تلاش نیروها متمرکز، کنترل و فرماندهی نشوند اوضاع بدتر هم خواهد شد. هر چند فرمانده گردان با اعزام دیده‌بانی ورزیده به نام ستوانیکم جمال کریم، سعی کرد مشکلات را تا حدودی مرتفع نماید اما کافی نبود.

درگیری توپخانه بین طرفین به شدت ادامه داشت. گردان‌های رزمی تیپ ۳ زرهی و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م^۲ خودکشی کمک مستقیم تیپ با توجه به فشار دشمن در محدوده پاسگاه‌های فکه، سوبله و تنگ چزابه که از مرز عبور نموده بودند، با استعداد کمتر از ۵۰ درصدی نیروی انسانی و لجستیکی، هم‌چنان مقاوم در مقابل لشکر ۹ زرهی دشمن عملیات تأخیری و عقب روی را به مواضع از پیش تعیین شده گام به گام با دستورات فرماندهان رده بالا اجرا می‌نمودند. شهدا و مجروحانی را نیز در

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۶۸، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲
۲. هویتر ۱۵۵ م خودکشی جزء توپخانه متوسط بوده و بیشتر در پشتیبانی از یگان‌های زرهی به کار برده می‌شود و حداکثر برد آن ۱۸ کیلومتر و وزن گلوله آن ۴۳ کیلوگرم می‌باشد.

طول ۴۸ ساعت گذشته تقدیم کسور نموده و تعدادی نیز به اسارت دشمن درآمده بودند اما با شجاعت و پایمردی در مقابل دشمن کاملاً مجهز ایستادگی می‌کردند. البته وضعیت گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م نیز به واسطه عقب‌نشینی نیروهای مدافع و یگان‌های تیپ ۳ زرهی هم مناسب نبود. لذا فرمانده آن گردان سرگرد ابراهیمی طی پیامی وضعیت را به ستاد توپخانه لشکری منعکس می‌نماید تا اقدام عاجلی انجام پذیرد که مراتب طبق پیام زیر به اطلاع فرمانده لشکر ۹۲ می‌رسد:

از: ستاد توپخانه لشکری (۳ر)
شماره: ۶۳-۴۸-۲۰۱
به: ف لشکر ۹۲ ستاد عملیات
تاریخ: ۵۹/۷/۲
موضوع: وضعیت گردان ۳۱۸ توپخانه

برابر گزارش گردان ۳۱۸ توپخانه مستقر در بستان، تیپ ۳ زرهی از منطقه خارج شده و گردان ۳۱۸ توپخانه در جلو، تنها و آسیب‌پذیر می‌باشد. مقرر فرمایید در این مورد اقدام و اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمایید.^۱

سرهنگ آخوندزاده

نکته‌ای که لازم می‌دانم یادآوری نمایم این است که در آن شرایط بحرانی کاری از دست کسی ساخته نبود. زیرا در آن زمان یگانی در اختیار تیپ ۳ زرهی و یا فرمانده لشکر نبود تا خطوط پدافندی مناسبی را آرایش دهند تا توپخانه‌ها هم موقعیت و تکلیف خود را دانسته و سر و سامانی به آتش‌های خود داده تا مؤثرتر واقع شوند. در آن شرایط، فرماندهان خوب و با تدبیر را از دیگر فرماندهان می‌توان به وضوح تشخیص داد. زیرا تدبیر و تجربه و دانش بالای آنان است که به یاری یگان‌ها و نفراتش می‌رسد. خوشبختانه فرماندهانی را که من در آن زمان دیدم، همگی دارای توانایی‌های بسیار بالایی بودند. اما در آن لحظات، شرایط جنگ به گونه‌ای رقم خورد، که بار دفاع از منطقه بر دوش یگان‌های توپخانه افتاد. تنها توپخانه‌های موجود در منطقه، گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م به فرماندهی سرگرد ابراهیمی و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م با ۶ قبضه توپ بود. از آن تاریخ نقش توپخانه‌های موجود را همه مدافعین می‌توانستند ببینند و شاهد باشند. اما با توجه به برد زیاد توپ‌های آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه، اهمیت آن و نقش تدافعی‌اش بیشتر شد. ما می‌بایست

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان / ۷۵

تمامی هدفها را چه در خطوط مقدم و چه در عمق مورد تهاجم قرار می‌دادیم. لذا این بار مسئولیت، و اجرای تیراندازیهای مداوم، رفته رفته توان نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه را کاهش می‌داد.

در این راستا با توجه به مسئولیتی که بر دوش داشتیم، آتشبار ما نیز در طول مدت گذشته نسبت به تقویت آتش گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و عملیات ضدآتشبار و اجرای آتش روی مناطق تجمع دشمن و یگانهای زرهی آنان اقدام مؤثری می‌نمود. هر کجا نیاز به آتش بود، ما بلادرنگ روی آن منطقه اجرای آتش می‌کردیم و روی دشمن آتش می‌ریختیم. ما با اجرای آتش در حین تک دشمن سدی از آتش^۱ ایجاد می‌کردیم و با آتشهای ایذایی، ممانعتی و پشتیبانی^۲ از نیروهای مدافع سعی داشتیم بهترین عملکرد را برای پدافند از منطقه داشته باشیم. لذا تیراندازیهای ما به طور مستمر جریان داشت. در آن زمان خوشبختانه از نظر مهمات مشکلی نداشتیم. زیرا بار مبنای توپها همراهمان بود و رکن چهارم توپخانه لشکر ۹۲ زرهی انصافاً در رساندن مهمات و سایر وسایل به آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم به علت عدم آشنایی نفرات گردان به نقاط آمادی و شرایط بحرانی خیلی خوب اقدام می‌نمود.

استوار علیرضا اشرفی (سرهنگ دوم بازنشسته) نماینده مهمات گردان ۳۸۸ توپخانه می‌گوید:

زمانی که ما از تهران می‌خواستیم به منطقه اهواز اعزام شویم من به همراه ستوان غفور عظیمزاده افسر مهمات گردان، برای هر قبضه توپ تعداد ۱۱۴ گلوله با خرج و ماسوره از آمادگاه مهمات علی‌آباد قم دریافت کردیم که به عنوان بار مبنا لحاظ شده و همراه توپهای آتشبار بودند. در ضمن برای هر قبضه توپ نیز تعداد ۱۰۸ عدد گلوله با خرج و ماسوره نیز به عنوان ذخیره عملیاتی دریافت نمودیم که مجموعاً ۱۳۳۲ گلوله با خرج و ماسوره بود که آنها را توسط قطار به پادگان اهواز حمل کرده بودیم. ذخیره عملیاتی را در روز یکم مهرماه توسط ۶ دستگاه تریلی (کانکس) که از لشکر ۹۲ زرهی دریافت نموده بودیم، به منطقه بستان برده و در غرب ارتفاعات الله اکبر، تحویل فرمانده آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ستوانیکم عباس صالحی دادیم. در مورد سلاحهای سبک نفرات نیز به هر نفر تعداد ۱۰۰ تیر فشنگ تحویل داده بودیم. و

۱. سد آتش یا آخرین آتشهای حفاظتی عبارتند از سد آتش پیش‌بینی شده در طول خط پدافندی به منظور جلوگیری از نفوذ دشمن به داخل منطقه خودی.

۲. آتشهای ایذایی، ممانعتی و پشتیبانی آتشهایی هستند که برای بر هم زدن سازمان و سیستم تدارکات و تضعیف روحیه تک‌وری دشمن اجرا می‌گردد.

بار مبنای تیربارها و موشک‌اندازهای آرپی‌جی ۷ نیز تحویل خدمه آنها شده بود که خوشبختانه مشکلی در مورد مهمات نداشتیم.

آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از بدو ورودش به منطقه بستان با توجه به نداشتن محدودیت در مهمات، بلادرنگ دشمن را زیر آتش گرفته بود که پیام زیر گویای آن است.

شماره: ۵۲-۰۱-۲۰۱

از: گردان ۳۸۸ توپخانه (-)

تاریخ: ۵۹/۷/۲

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: تیراندازی

به استحضار می‌رساند

۱- روز ۵۹/۷/۱ از ساعت ۰۷:۰۰ صبح طبق درخواست تیپ آتش روی مواضع دشمن در سوبله ۱۰۶ گلوله، مجدداً در همین تاریخ روی مواضع دشمن در سوبله ۷۹ گلوله.

۲- روز ۵۹/۷/۱ هدف یک مربع ۵ در ۳ کیلومتر در امتداد از پاسگاه سوبله ۳۰ گلوله، مجموعاً ۲۱۵ گلوله تیراندازی شده است. مراتب جهت اطلاع به عرض می‌رسد.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه (-) سرگرد ستاد آجوری

این تعداد گلوله فقط در روز یکم مهرماه به روی دشمن شلیک شده بود در صورتی که در روز ۵۹/۶/۳۱ ما با تیراندازی‌های مان در منطقه، دشمن را در پاسگاه‌های سوبله، صفریه و حتی فکه زیر آتش گرفته بودیم که حدود ۴۰۰ گلوله بود.

هر گلوله توپ ۱۷۵ م ۶۷ کیلوگرم وزن دارد و خرج آن هم ۲۸ کیلوگرم می‌باشد که مجموعاً گلوله با خرج آن ۹۵ کیلوگرم است. در روز ۵۹/۷/۱ تناژ گلوله‌های شلیک شده روی دشمن حدود ۲۰ تن بود. این مقدار مهمات توسط نفرات آتشبار جابه‌جا و شلیک می‌شدند که بیانگر تلاش و فشار جسمی بود که به نفرات آتشبار می‌آمد. از طرفی هر مهمات‌بر و خودروی آتشبار تعداد ۵۰ گلوله را حمل می‌نمود، یعنی خودرو و مهمات‌برهای زیادی درگیر مهمات رسانی برای توپ‌های آتشبار بودند. حاضر به کاری و مراقبت و محافظت از خودروها و مهمات‌برها در برابر گلوله‌های توپخانه و تانک دشمن و بمباران‌های هوایی نیز خود شرایطی داشت که ما را نگران می‌نمود و می‌بایست به واسطه وضعیت و شرایط منطقه خودروها و مهمات‌برهای شنی‌دار را پراکنده می‌نمودیم. این پراکندگی،

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۷۷/

کنترل و در دسترس بودن نفرات و همچنین احضار آنان را برای فرمانده آتشبار و من سخت‌تر می‌کرد که مشکل‌آفرین بود.

فرمانده سپاه و فرمانده اطلاعات برون مرزی سپاه از حوادث روز یکم مهرماه و عملکرد توپخانه دوربرد (گردان ۳۸۸ توپخانه) می‌گوید:

نیروهای ما از انسجام برخوردار نبودند و به شکل نامنظم به صورت گروه‌های چند نفره دست به عقب‌نشینی زدند و به صورت جنگ و گریز به سوی بستان رفتند تا با کمک مردم شهر به دفاع بپردازند.

او که فرماندهی نفرات سپاه را به عهده داشت، بعد از اشغال پاسگاه سوبله توسط دشمن می‌گوید:

بعد از اشغال پاسگاه سوبله به سوی تپه‌های شنی تنگ چزابه آمدیم و در آن‌جا موضع گرفتیم و با نیروهای پیاده دشمن به جنگ تن‌به‌تن پرداختیم. نیروهای زرهی دشمن قبل از اشغال تنگ چزابه، متوقف شدند تا وضعیت منطقه را ارزیابی کنند. من به نیروهای خودی نگرستم، متأسفانه یارای مقابله با دشمن را نداشتند. در ساعت ۰۹:۰۰ صبح روز یکم مهرماه، پیاده نظام عراق و تکاوران سپاه چهارم ارتش عراق از راه نی‌زار وارد تنگ چزابه شدند. آنها ۱۰۰ نفر بودند و ما حدود ۶۰ نفر. جنگ تن‌به‌تن رخ داد. آنها از تیربار و اسلحه سبک استفاده می‌کردند و ما همین اسلحه را داشتیم. جنگ با شدت هرچه تمام‌تر تا ساعت ۱۶:۳۰ بعد از ظهر ادامه یافت و ما توانستیم نیروی مهاجم نی‌زار را درهم بشکنیم و آنها پس از دادن کشته و مجروح دست به عقب‌نشینی زدند.

در همان هنگام توپخانه دوربرد ارتش که در تپه‌های الله اکبر مستقر بود، ادوات و نیروهای زرهی دشمن را زیر ضربات سنگین خود قرار داده و تلفات زیادی بر دشمن وارد و از پیشروی دشمن جلوگیری کرد. نیروهای مستقر در تنگ چزابه نیز از ۵ تانک چیفتن و تفنگ ۱۰۶ و خمپاره ۸۰ تشکیل می‌شدند.^۱

اظهارات این برادر رزمنده سپاه پاسداران که خود شخصاً شاهد و ناظر عملکرد تیراندازی‌های آتشبار بوده، گویای نقش آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم و عملکرد خوب آتشبار در آن

زمان حساس و حیاتی در بدو ورودش به منطقه بستان می‌باشد. البته از این اظهارات و مشاهدات رزمندگان از عملکرد توپخانه گردان ۳۸۸ بسیار است که در جای خود اشاره خواهیم نمود.

عصر روز ۵۹/۷/۱ استوار بیات احمدی که مسئول تدارکات در رکن ۴ گردان و هم‌چنین آشپزخانه بود، از شهر بستان نزد من آمد. وضعیت شهر بستان را از او جویا شدم، گفت اوضاع در شهر بستان بسیار ناگوار است. شهر مرتباً زیر آتش توپخانه است. باران گلوله بر مردم بی دفاع شهر می‌بارد و انفجار گلوله‌های توپخانه، خمپاره، بمب و انواع موشک، شهر را تبدیل به آشفشان کرده است. مردم در آن لحظات مرگبار نمی‌دانستند چه کاری را باید انجام دهند. آنها اصلاً آمادگی و پذیرش و تحمل آن صحنه‌های آتش و ویرانی و مرگ را نداشتند. زنان و بچه‌ها با جیغ و فریاد به هر سویی می‌دویدند. بسیاری از مردم بی‌گناه را مجروح و کشته دیدم و شاهد جنایات بسیاری بودم که روح و روانم را دگرگون نموده و هیچ‌گاه از خاطرم محو نخواهد شد. سپس اشک از چشمانش جاری شد و مات و مبهوت مانده بود. من نیز سعی کردم با عنوان نمودن شرایط و مسائل جنگ به او روحیه بدهم، چون او را کاملاً می‌شناختم و می‌دانستم قلبی بسیار رئوف و روحیه‌ای شکننده دارد. در آن روز هواپیماهای عراق مرتباً شهر بستان و روستاهای اطراف را بمباران می‌کردند. بیشترین درگیری و فشار نیروهای عراقی در کل نوار مرزی ایران و عراق، استان خوزستان بود. در استان خوزستان هم در جبهه میانی آن، شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه واقع شده که خطرناک‌ترین معبر به شمار می‌رفت و عمده‌ترین درگیری‌ها را به خود اختصاص داده بود.

ارتش عراق با حمایت شدید توپخانه و پشتیبانی هوایی خیز به خیز، خود را به شهر بستان نزدیک و نزدیک‌تر می‌کرد، در طول روز شاهد پرواز جنگنده‌ها و بمب‌افکن‌های عراقی بودیم. مرتباً در حال پرواز و بمباران مناطق مختلف بودند. یک دسته پدافند هوایی جمعی گردان ۳۲۵ پدافند هوایی گروه ۳۳ توپخانه به آتشبار ما مأمور شده بود. توپ‌های ۲۳ مم ضد هوایی، مرتب علیه هواپیماهای مهاجم دشمن تیراندازی می‌کردند، ولی هواپیماهای دشمن در سطح بسیار پائینی پرواز می‌کردند و بعضاً خلبانان هواپیماها دیده می‌شدند. تیراندازی‌ها هر چند لازم بود اما کافی نبود و هواپیماهای عراقی در منطقه جولان می‌دادند و به علت سقف پرواز پایین آن‌ها، اصابت قرار دادنشان توسط خدمه توپ‌های پدافند هوایی سخت بود. از طرفی به علت سرعت بالای آن‌ها، زمانی که به موضع آتشبار می‌رسیدند، عکس‌العمل پدافندهای آتشبار نمی‌توانست مؤثر واقع شود. در این روز نیز نیروهای متجاوز عراق با اجرای آتش سنگین توپخانه و سایر جنگ‌افزارها، پاسگاه‌های مرزی طلائی

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۷۹/

و کوشک را زیر آتش گرفتند و عناصری از یگان‌های مانوری دشمن شامل، یگان‌های مکانیزه و زرهی وارد خاک ایران شدند و به سوی هدف‌های پیش‌بینی شده پیشروی کردند. طول جبهه نبرد نسبت به نیروهای موجود خودی در آن منطقه بسیار وسیع و زیاد بود. تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی در آن منطقه مستقر و دارای ۳ گردان رزمی بود که سرتاسر منطقه واگذاری به تیپ ۱ را قادر نبودند حفاظت نمایند. بنابراین قسمتی از جبهه دفاعی این تیپ باز و بدون نیروی مدافع مانده بود و دشمن می‌توانست از آن مناطق پیشروی نماید و مواضع نیروهای خودی را دور بزند.

همین امر گسترش و استقرار یگان‌های توپخانه خودی را با مشکل مواجه می‌ساخت. و آتشبار ما و نیروهای تیپ ۳ زرهی از آن جناح یعنی جنوب رودخانه کرخه و کرخه‌کور شدیداً تهدید می‌شدیم که خیلی خطرناک بود. ما ضمن این که در منطقه خود می‌جنگیدیم، سعی می‌کردیم حوادث و اتفاقات و روند جنگ در آن جناح را نیز دنبال کرده تا توسط نیروهای دشمن محاصره نشویم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز یکم مهرماه می‌گوید:

روز ۵۹/۷/۱ با اعلام خطر حمله هوایی از خواب بیدار شدم. روز قبل برایم بسیار سخت گذشته بود و به طور مستمر در وضع هولناک جنگنده‌های دشمن و جبهه جنگ به سر می‌بردیم و لحظه‌ای از گلوله‌های توپخانه و تانک دشمن در امان نبودیم. در این روز، ضمن حفظ شغل سازمانی‌ام، به عنوان افسر رابط توپخانه و اخذ اطلاعات و هماهنگی‌های لازم با دیدبان به جلو اعزام شدم، درگیری‌های خیلی شدیدی وجود داشت. پاسگاه‌های مرزی یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند، یگان منظم و کاملی وجود نداشت و نیروی پیاده کافی هم جهت مقابله با نیروهای مهاجم وجود نداشت تا بتوانند با حمایت آتش توپخانه با دشمن مقابله نمایند. واحدهای پراکنده زرهی هم به علت تلفات وارده به آنها و فقدان روحیه کافی و برتری توان رزمی نیروهای دشمن، قادر به سد پیشروی دشمن نبودند. به همین جهت نگرانی‌های ما هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. اما حداکثر تلاش خود را در اجرای آتش‌های به‌موقع انجام می‌دادیم. همه نفرات گردان نگران بودند اما با روحیه قوی می‌جنگیدند، چون عزت و آبروی کشور و ملت در میان بود. خصوصاً همه دلخوشی نیروهای مستقر در منطقه به توپخانه ختم می‌شد.

ساعت ۱۴۰۰ آن روز به مواضع خودمان بازگشتیم، تمامی حرکات و تلاش ما در گرمای سوزان انجام می‌گرفت، گرد و غبار چهره همه را فرا گرفته بود، چهره‌ها عبوس و خاک آلود بود.

ساعت ۱۵۰۰ با فرماندهی گردان سرگرد آجوری به بخش‌داری شهرستان جهت شرکت در کمیسیون بخشدار رفتیم، نیم ساعتی نبود که آن جا بودیم که از طریق پاسگاه فرماندهی خبر دادند که باید حمله کنیم تا نیروهای عراقی را عقب برانیم.

به همین منظور سریع به عنوان افسر رابط^۱ گردان جهت انجام وظایف خودم حرکت کردم. تیراندازی‌ها شروع شد، به قدری خوب عمل کردیم که کنترل را به دست گرفتیم. بر اثر تلاش‌های زیاد نیروهای موجود در منطقه، یک دستگاه تانک دشمن را منهدم نمودیم. ولی به علت این که دیده‌بان کافی نداشتیم و منطقه را هم کاملاً دود و گرد و غبار فرا گرفته بود. تلفات و ضایعات دشمن برایمان مشخص نشد. درگیری‌ها و تیراندازی‌های شدیدی تا ساعت ۲۲۰۰ ادامه داشت و واحدهای دشمن عقب‌نشینی کرده بودند. به طرف موضع خودمان حرکت کردم، از طریق دیده‌بان آتشبار مجدداً درخواست آتش شد. به قدری خسته و ناتوان شده بودم که دیگر قدرتی برایمان نمانده بود وقتی به موضع خودمان رسیدم مشاهده کردم خدمه توپ‌های آتشبار در حال تیراندازی هستند. به علت خستگی و کوفتگی مداوم خواستم استراحتی کنم که پشه‌های کوچک و خاکی مزاحم، صحنه بدی رابه وجود آورده و آزارم می‌دادند که نیش آن‌ها همانند زهر مهلک روی بدنم تأثیر می‌گذاشت که واقعاً کلافه‌ام کردند. بدن همه نفرات از جمله من بوی عرق گرفته بود. گرد و غبار زیادی وجودم را پوشانده بود. وقتی به بستر رفتم دنیای خستگی را احساس نمودم، ولی از نیش پشه‌ها و خارش زجرآور، خواب در چشمانم راه نیافت. این وضعیت تا ساعت ۲۳۳۰ ادامه داشت که واقعاً به ستوه آمدم و نمی‌دانستم از آن اوضاع به چه کسی باید گلایه کنم.

چهارشنبه دوم مهر ۵۹: ممانعت مدافعان از ورود نیروهای دشمن به شهرستان

روز یکم مهرماه با تمامی سختی‌ها و رنج‌ها سپری شد. نیمه‌های شب ۱۳۵۹/۷/۲ بود و سرمای کویر سر رسیده بود. من پتوئی روی خودم انداخته بودم، فرصت کردم بعد از چند روزی که استراحت نکرده بودم به همراه ستوان غلامرضا مجیری تهرانی در کنار زاویه‌یاب فرماندهی^۲ و تلفنی که با توپ‌های آتشبار و مرکز هدایت آتش وصل بود، روی زمین در بیابان استراحت نماییم. ضمن این که

۱. افسر رابط به افسر پشتیبانی آتش اطلاق می‌گردد که مسئولیت هماهنگ کردن آتش با مانور به منظور هرچه مؤثرتر نمودن پشتیبانی آتش را به عهده دارد که به عنوان نماینده یگان توپخانه به یگان‌های مانوری و درگیری اعزام می‌شود.

۲. زاویه‌یاب فرماندهی جهت روانه کردن جنگ‌افزارهای توپخانه به روی هدف به کار می‌رود.

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۸۱

معاون فرمانده آتشبار بودم، افسر تیر آتشبار نیز بودم. افسر تیر آتشبار نقش مهمی در تیراندازی آتشبار به عهده دارد. سرعت، دقت و تلاش وی در روانه کردن توپ‌های آتشبار و هدایت خدمه توپ‌ها و فرامین آتش و گزارشات مخصوص و ... کنترل، و در مجموع تیراندازی‌های آتشبار، نقش بسیار مهمی دارد. هم چنین حفظ انضباط آتش و حفظ روحیه نفرات در شرایط بحرانی از وظایفی است که افسر تیر می‌بایست به آن‌ها توجه خاصی داشته باشد. علیرغم خستگی مفرط به‌علت مسئولیت سنگین و دلهره و شرایط خاص منطقه، خوابم نمی‌برد. همان‌طور که اشاره شد، زمین‌های منطقه عملیاتی بستان عمدتاً رملی است و در این گونه زمین‌ها حشرات موذی بسیاری یافت می‌شود، هر شب چند نفر سرباز، درجه‌دار و یا افسر توسط این موجودات که عمدتاً عقرب بودند گزیده می‌شدند. مارهای سمی زیادی هم در منطقه یافت می‌شد.

علاوه بر آن‌ها به‌قدری پشه در اطراف مان زیاد بود که بعضاً با توری پشه‌بند روی صورت‌مان را می‌پوشانیدیم، تا پشه‌ها مزاحمت برای مان ایجاد نکنند و یا بعضی اوقات واقعاً مجبور بودیم به دست و صورت‌مان کمی گازوئیل بمالیم تا از گزش پشه‌ها در امان باشیم. در این وضعیت انگار در پمپ بنزین استراحت می‌کردیم.

در چنین موقعیتی اگر می‌توانستیم، و این گونه موجودات موذی اجازه می‌دادند. روی زمین دراز می‌کشیدیم و می‌خوابیدیم. شب‌ها سرد و روزها هم بسیار گرم بود. متأسفانه از همه طرف مورد هجوم بودیم، انواع بمب، گلوله‌های تانک، توپخانه و خمپاره یا این گونه خزندگان و حشرات موذی.... به هر جهت نیم ساعت بیشتر نبود که خوابیده بودم.

ناگهان صدای یکی از نفرات آتشبار را شنیدم که بلند فریاد می‌زد، حمله کردند، حمله کردند.... بیدار شوید، و در موضع با فریادهای بلند خود می‌دوید و مرتباً این جمله را تکرار می‌کرد. اکثر نفرات آتشبار روی زمین دراز کشیده و در حال استراحت و همه هم خسته بودند و به حساب خودمان می‌خواستیم خستگی چند روز گذشته را کمی جبران کنیم!! با شنیدن صداهای وحشت‌زده، چشمانم را باز کردم، چون روی زمین دراز کشیده بودم، در سطح افق مقابل توپ‌های آتشبار به طرف غرب، فقط آتش می‌دیدم و انفجار گلوله‌های توپخانه و صداهای وحشتناک ناشی از انفجارات انواع گلوله.

توپخانه دشمن و دیگر سلاح‌های آنان چنان آتشی روی مواضع ما می‌ریختند که هیچ‌گونه عکس‌العملی نمی‌شد انجام داد. استوار داود محمودزاده درجه‌دار مخابرات آتشبار را در آن میان دیدم که هراسان و دوان دوان به هرسو می‌دوید و بلند فریاد می‌کشید و سعی می‌کرد نفرات را وادار به

عکس‌العمل نماید. انفجار گلوله‌ها سر و صدای عجیبی ایجاد کرده بودند، سربازان تا آن زمان چنین صداهایی را نشنیده بودند و تاریکی و سکوت شب هم صداها را دو چندان می‌کرد که موجب وحشت و ترس می‌شد، خصوصاً زمانی که می‌دیدند بر اثر ترکش این گلوله‌ها هم‌رزمانشان نقش بر زمین می‌شوند. آنان وقتی نخستین کشته‌شدگان را در کنار خود مشاهده می‌کردند، اگر وحشت‌زده هم می‌شدند عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و چیزی نمی‌گفتند و سکوت اختیار می‌کردند تا از طریق دوستانشان به ترسو بودن متهم نشوند.

من در آن شب وحشیانه‌ترین وضع موجود را شاهد بودم و انفجار گلوله‌های توپخانه را در مقابل چشمانم می‌دیدم. ما مورد هدف گلوله‌های مستقیم تانک و توپخانه‌های دشمن قرار گرفته بودیم، که مثل رگبار بر سرمان فرود می‌آمد. در افق دید من فقط آتش بود و چیز دیگری دیده نمی‌شد. در دنیای تصوراتم، یک دشمن غدار، دشمن وحشی و... مانند شبی در پشت آتش‌ها در کمین نشسته بودند، تا ما را نابود کنند.

در مقابل ما چندین گردان توپخانه از لشکر ۹ زرهی عراق گسترش یافته بود. در صورتی که پشتیبانی آتش تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ با توجه به یگان‌های پراکنده‌اش در منطقه، توپ‌های گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ میلی‌متری و یک آتشبار ۱۷۵ مم گردان ما بود، که نمی‌توانستند پاسخگوی آن همه یگان و آتش توپخانه دشمن باشند، و در صورت درگیری با آن‌ها، آتش توپخانه‌های موجود ما تجزیه شده و ارزش خود را از دست می‌دادند. با توجه به مزاحمت‌هایی که ما برای پیشروی یگان‌های دشمن ایجاد کرده بودیم، دشمن قصد داشت، سیستم پشتیبانی آتش تیپ ۳ زرهی را کاملاً منهدم، تا بتواند با کاستن حجم آتش توپخانه، خصوصاً آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم که گلوله‌های آن دارای قدرت انفجار زیادی بود، عملیات یگان‌هایش را در پیشروی به سوی شهر بستان تسهیل نماید. چاره‌ای نداشتیم و می‌بایست به هر نحوی که شده پاسخ آن‌ها را می‌دادیم. تمامی سعی و تلاش ما این بود که با فعالیت بیشتر، آتش‌های انبوه و متمرکز بیشتری را اجرا کنیم تا بتوانیم مانع پیشروی سریع آنان شده و یا آن‌ها را زمین‌گیر نمائیم.

جنگ چهره‌خشن و خبیث خود را به نمایش گذاشته بود، بی‌رحمی و خشونت و قساوت را شاهد و ناظر بودم، که سریع از جای خود پریدم.

با مشاهده صحنه‌های وحشتناک و انواع آتش‌های توپخانه، بهت زده شده بودم. من از همان شب، بازی خشن و خونین جنگ را دیدم. و فهمیدم جریانات و اتفاقات و حوادث ناگوار و عاقبتی

نامعلوم پیش روی داریم که تنفر و انزجار من و هم‌رزمانم را بیشتر می‌کرد. طبیعت و ذات جنگ را حس کرده و فهمیدم و دریافتم که ما می‌بایست در این بازی خشن و خطرناک افراد طراز اول باشیم. بسیاری از بازیکنان قدیمی این بازی خشن، تجاربی ارزنده و چیزهای بسیاری را آموخته‌اند، و معنای عمیق درد و ستیزه‌جوئی را دریافته و درس‌هایی گرفته‌اند که در خاطرات خود برای نسل‌های بعدی مطرح نموده‌اند، ولی متأسفانه کمتر کسی، آن بزرگان را درک می‌کند. اکنون صحنه واقعی جنگ را می‌دیدم و از نزدیک آن را با گوشت و پوست و استخوانم لمس می‌کردم، واقعاً لحظات سختی بود.

سخت‌ترین وضعیت این بود که سربازان جوان را می‌بایست دل‌داری داده و تشویق به جنگیدن می‌کردیم. ما باید به سربازان مان چه می‌گفتیم؟ از روی تجربه و آن چه را که از جنگ‌های قبل مطالعه کرده بودم، می‌دانستم، شرایط سختی پیش روی داریم.

آن شب همه نفرات به دنبال این بودند که کاری انجام دهند، همه به پای توپ‌ها رفتند. موتور توپ‌ها را روشن کردند و بعد از لحظاتی شروع به تیراندازی نمودیم.

عملیات ضد آتشبار را به خوبی به اجرا در آوردیم^۱، شلیک‌های پیاپی ما قطع نمی‌شد. روی توپخانه‌های دشمن که برق دهانه توپ‌های آن‌ها کاملاً مشخص بود، آتش می‌ریختیم، با ۶ قبضه توپ به تیراندازی ادامه دادیم، ولی چقدر و تا چه اندازه قادر به مقابله بودیم؟ همان‌طور که ما با دیدن برق دهانه توپ‌هایشان آن‌ها را شناسایی می‌کردیم، آن‌ها نیز خیلی سریع ما را شناسایی کرده و روی مواضع مان آتش می‌ریختند. یکی از اهداف اصلی ارتش عراق در همان روزهای آغاز تهاجم خود این بود که با انهدام یگان‌های توپخانه ارتش ایران ظرف مدت کوتاهی، اولاً شهرهای مرزی خود را از برد توپخانه ایران دور نگه دارد، در ثانی به پیشروی یگان‌های خود سرعت بخشد.

توپ‌ها و تانک‌های آن‌ها بسیار زیاد بود و هیچ‌گونه تعادلی بین نیروهای خودی و دشمن نبود و برتری دشمن کاملاً محسوس بود.

ما در آن شب، با آگاهی از این که نیروهای تیپ ۳ زرهی پراکنده هستند، عکس‌العمل شدیدی روی توپخانه‌های دشمن، نشان می‌دادیم و با مشخص شدن محل استقرار آتشبارهای توپخانه عراق روی آن‌ها خیلی سریع آتش می‌گشودیم.

۱. عملیات ضد آتشبار در توپخانه زمانی اجراء می‌شود، که دشمن توپخانه و مواضع نیروهای خودی را زیر آتش گرفته باشد. در پاسخ، توپخانه‌های خودی یگان‌های توپخانه آن‌ها را زیر آتش می‌گیرند تا آتش توپخانه دشمن قطع شود به این عمل ضد آتشبار گویند.

بعد از این که شلیک توپ‌های آن‌ها متوقف شد، فرصتی پیدا کرده و تقریباً نفس راحتی کشیدیم تا به وضعیت خودمان سروسامانی دهیم. البته همانطور که اشاره شد تعداد آتشبارهای آن‌ها زیاد بود و عملیات ضد آتشباری که ما انجام دادیم آن‌چنان در خاموش کردن آتش دشمن مؤثر واقع نمی‌شد، ولی به واسطه قدرت تخریب گلوله‌های توپ‌های ۱۷۵ م، آن‌ها سعی می‌کردند کمتر تیراندازی کنند تا درامان باشند که ما هم هدف‌مان همین بود. ولی با هدف قرار دادن یک آتشبار دشمن، آتشبارهای دیگر آن‌ها فعال می‌شد، لذا تیراندازی‌های ما هم‌چنان ادامه می‌یافت. روحیه یگان ما، قوی بود و به هیچ عنوان شکست را نمی‌پذیرفتیم. وضع روحی نفرات آتشبار ما نسبت به دیگر مدافعان و نیروهای تیپ ۳ زرهی کاملاً متفاوت بود. زیرا تازه به منطقه وارد شده بودیم و از طرفی سربازان ما هنوز صحنه‌های وحشتناک را ندیده و تجربه نکرده بودند. اما شرایط ناگوار منطقه را می‌دیدند و اخبار ناگواری را نیز دریافت می‌کردند. البته نفرات ما در وضعیتی بودند که از نظر فکری خود را خیلی برتر از دشمن می‌دانستند. خصوصاً درجه‌داران و افسران قدیمی، آن‌هایی که تجربه جنگ با عراق را در سال‌های ۴۶ تا ۵۳ داشتند و همان‌ها بودند که به سربازان و درجه‌داران و حتی افسران جوان روحیه می‌دادند و سعی می‌کردند روحیه نبرد و استقامت را در آنان افزایش دهند.

روحیه جنگیدن از اهداف و نیت جنگجویان در هر نبردی سرچشمه می‌گیرد و پیروزی‌ها در جنگ‌ها بیش از آن که به سخت افزارها و تجهیزات نظامی متکی باشد، به ایمان و روحیه جنگجویان مرتبط است. پیروزی و شکست مفاهیمی ذهنی و روانی هستند. موارد تاریخی متعددی اثبات کرده است که موضوع اساسی جنگ تقابل اراده‌هاست و نه سخت افزارها. برخوردهای فیزیکی اگر اثرات کیفی و روانی بر ساختار روحی طرف مقابل نگذارد، نمی‌تواند نتایج نبرد را تعیین کند، پیروزی و شکست بر حسب نتایج مادی و خسارات و تلفات فیزیکی محاسبه نمی‌شود، بلکه هدف اصلی هر جنگی تسلیم اراده طرف مقابل و فروپاشی روانی سیستم دفاعی حریف است. ما در آن شرایط سخت مطمئن بودیم، دشمن نمی‌تواند اراده خود را بر ما تحمیل کند.

آن شب درگیری تا صبح به طول انجامید. هوا که روشن شد، کم‌کم تانک‌های عراق به راه افتادند و با آرامی خود را به مواضع مدافعین نزدیک می‌کردند.

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان / ۸۵

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۲ می گوید:

نیمه‌های شب بر اثر انفجار گلوله‌های توپخانه دشمن در مواضع مان، از بستر بیرون آمدم. وسایل خود را جمع کردم. ساعت ۰۲:۰۰ بامداد شروع به تیراندازی نمودیم، تیراندازی‌ها تا ساعت ۰۴:۳۰ صبح روز ۵۹/۷/۲ ادامه داشت. در همین اثنا افسر مخابرات ستوان حاجلی که اضطراب زیادی داشت با حالتی پریشان فریادزنان همه را هوشیار می‌کرد و می‌گفت:

اگر تا یک ساعت دیگر جوابگوی دشمن نباشیم همگی نابود خواهیم شد! با شدت گرفتن آتش نیروهای عراقی که مواضع یگان ما و دیگر نیروها را هدف گرفته بودند، آتش‌های ما نیز مجدداً شروع و شدت گرفت. توپ‌های آتشبار مرتباً و پیاپی شلیک می‌کردند و گلوله‌ها زوزه‌کشان به طرف دشمن می‌رفت و در مواضع دشمن فرود می‌آمد.

تا ساعت ۰۹:۰۰ صبح روز بعد تیراندازی‌های ما ادامه داشت. حس می‌کردم تمامی تلاشهای ما بیهوده است، زیرا دشمن مرتب در حال پیشروی بود. به همین جهت یک نوع خستگی و کوفتگی در وجودم شکل گرفته بود که توصیف آن حالت برایم مشکل است. انسان در آن حالت نمی‌تواند به هیچ وجه به چیز دیگری جز پیروزی فکر کند و اصلاً انتظار نداشتیم که زنده بمانیم و بتوانیم دوباره خانواده‌مان را ملاقات کنیم. شاید شرایط روحی و عدم استراحت کافی در چند روز گذشته مزید بر علت شده بود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۲ می گوید:

روز دوم مهرماه بمباران اهواز چندین بار توسط هواپیماهای عراق تکرار شد و یک فروند هواپیمای دشمن سرتگون گردید. در آن روز توپخانه ارتش و نیروی هوایی سرعت پیشروی عراق را کند کرد و نیروهای دشمن تلاش می‌کردند با آتش توپخانه و بمباران‌های هوایی نیروهای ایران را از مواضع نزدیک به مرز عقب برانند. با توجه به مقاومت شدید نیروهای خودی، ارتش عراق یگان‌های مستقل زرهی و مکانیزه تازه نفس خود را نیز وارد نبرد کرد.

ساعت ۰۷:۳۰ برابر قرار قبلی با فرماندار سوسنگرد آقای سلطانی می‌خواستیم به شهر بستان برویم. سر راه به بیمارستان شهر سوسنگرد رفتیم. تعداد زیادی مجروح در راهروها و تخت‌های بیمارستان از درد آه و ناله می‌کردند. با مسئولان بیمارستان صحبت کردیم. در جلوی درب بیمارستان مادر پیری با پسرش در حال خداحافظی بود. نظرمان را جلب کرد. آنان اهل

سوسنگرد بودند. پسر آن زن که سرباز ژاندارمری بود، با یک دستگاه جیب حامل تفنگ ۱۰۶ مم عازم شهر بستان بود. دقایقی بعد من با فرماندار سوسنگرد هر یک با وسیله‌ای جداگانه به سمت شهر بستان حرکت کردیم.

دشمن با توپخانه و تانک، جاده آسفالت‌دهلاویه و سابله را زیر آتش گرفته بود. زنان و فرزندان‌شان همراه با مردان و تعدادی دام، پای برهنه منطقه را به سمت حمیدیه ترک می‌کردند تا از تیررس دشمن و انواع گلوله درامان باشند.

بچه‌ها شیون می‌کردند، هر گلوله‌ای که به زمین اصابت می‌کرد، ترس و گریه آنان بیشتر می‌شد که ما را بیشتر آزرده می‌کرد. واقعاً آشک مردم دشت آزادگان همانند خونی بود که به غم آغشته و از چشم‌هایشان به صورت آب جاری می‌شد. آتش دشمن روی پل سابله و پیچ موجود در جاده بیشتر بود. در قسمت جنوب پیچ جاده مشاهده نمودم یک دستگاه جیب حامل تفنگ ۱۰۶ مم دقایقی قبل از ورود ما به آن جا واژگون شده و راننده آن شهید شده بود. خودمان را به محل رساندیم و چهار نفری جیب را از روی جسد شهیدکنار زدیم و شهید را با وانت فرماندار تحویل بیمارستان دادیم. از قضا مادر آن سرباز (سرباز احمدی) در جلوی درب بیمارستان بود و با مشاهده جسد فرزند شهیدش چه کرد که خدا می‌داند. بعد از مشاهده این صحنه فراموش نشدنی و دلخراش با فرماندار سوسنگرد تا پل سابله آمدیم و من از ایشان جدا شدم.

من با خودرویی که همراه راننده در پشت خاکریز حاشیه رودخانه گذاشته بودم، به سمت بستان ادامه راه دادم. بستان یکپارچه زیر آتش انواع سلاح‌های دشمن بود. دیگر ادامه راه با خودرو امکان نداشت. لذا پیاده از حاشیه رودخانه که در سالهای قبل با لجن‌روبی دیوارهای از خاکریز را داشت، به‌عنوان جان‌پناه در فاصله‌ای از رودخانه ادامه راه دادیم.

مدافعین شهر، اعم از نیروهای ژاندارمری، سپاه، جوانان داوطلب بسیجی و نیروهای جنگ‌های نامنظم دکترچمران با سلاح‌های موجود به آتش ادوات زرهی دشمن در آن سوی رودخانه کرخه پاسخ می‌دادند. دشمن در شمال رودخانه کرخه اشراف کامل به پل ورودی شهر از طرف چزابه به بستان داشت.

دشمن متجاوز، از روز یکم مهرماه با استفاده از جاده ارتباطی پاسگاه‌های مرزی، ادوات و یگان‌های تانک و توپخانه خود را در شمال روستای ابوچلاچ متمرکز و به کندن سنگر پرداخت و از همان منطقه شهر بستان را زیر آتش گرفت. تصرف روستای ابوچلاچ تهدید بسیار جدی برای شهر

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۸۷

بستان بود. دشمن برای رسیدن به روستای ابوچلاچ که در شمال شهر بستان بود، می‌بایست از پاسگاه صفریه، سوبله و تنگ چزابه می‌گذشت.

به هر جهت صبح روز دوم مهرماه در حوالی بستان جنگ شدیدی در گرفت، طرفین با آتش توپخانه و تانک درگیر شدند. نیروهای ارتش خصوصاً گردان ۲۹۳ تانک به فرماندهی سرگرد صفوی، ژاندارمری، نیروهای مردمی و برادران سپاهی نیز با سلاح‌های سبک و سنگین سعی در جلوگیری از پیشروی دشمن در شمال کرخه در حوالی بستان را داشتند. نیروهای دشمن چون مقاومت سرسختانه نیروهای ایرانی را دیدند، با توپخانه و سلاح‌های سنگین شهر را زیر آتش گرفتند. از طریق هوا هم مرتب مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتیم. خوردن صبحانه، ناهار و شام برایمان به صورت رؤیا، در آمده بود. خوردن غذا و استراحت کردن اصلاً برایمان معنی نداشت. درگیری و جنگ تمامی توجهات ما را به خود معطوف کرده بود. فقط و فقط به فکر جنگ و جنگیدن و دفاع از خاک کشورمان و مردم منطقه بودیم که شرایط بسیار سخت و وحشتناکی داشتند. بعداز ظهر بود حدوداً ساعت ۱۴:۰۰ تا ۱۵:۰۰ هوا بسیار گرم بود. شدت درگیری‌ها و فعالیت‌ها هم مزید بر علت شده بود و هم‌چنان جنگ با شدت ادامه داشت. فرمانده آتشبار جناب سروان صالحی مرتب به فکر مهمات، سوخت، آب و اوضاع نفرات آتشبار بود. لحظه‌ای غافل نمی‌شد و کوتاهی نمی‌کرد، تا ادامه نبرد برای یگان میسر باشد. به واسطه تلاش چند روزه و عدم استراحت و تغذیه لازم، و مشکلات روحی، خیلی لاغر شده بود. سنگینی بار مسئولیت، بی‌خوابی، بی‌قراری و... او را عصبی کرده بود. به مرور نفرات آتشبار به واسطه خستگی مفرط و فشارهای ناشی از جنگ، عصبی و پرخاشگر شده بودند. آفتاب پوست همه را سوزانده بود، پوست صورت‌ها سرخ و بریان به نظر می‌رسید. جنگ کم‌کم تأثیرات سوء خود را روی نفرات می‌گذاشت.

ساعت حدود ۱۶:۰۰ عصر بود که واقعاً تشنه و گرسنه بودم. استوار رنجبر مسئول تانکر آب بود و آبرسانی یگان را انجام می‌داد. او با یک سرباز با خودروی اورال و یک تانکر چرخدار ۱۰۰۰ لیتری از رودخانه کرخه برای نفرات آتشبار آب می‌آورد که از نظر بهداشتی اصلاً مناسب و قابل شرب نبود، ولی ما چاره‌ای نداشتیم. او می‌گفت هر بار که می‌روم و آب می‌آورم، محل آتشبار را گم می‌کنم. برای پیدا کردن آتشبار روی ماشین می‌ایستم و گرد و خاک ناشی از تیراندازی توپ‌ها را می‌بینم. بعد با شناسایی کامل به سمت شما حرکت می‌کنم. زیرا می‌ترسم اشتباه کنم و به سمت عراقی‌ها بروم.

ما در آن موقع به خاطر فشار مداوم دشمن و زیر آتش قرار گرفتن، مرتب جا به جا شده و تغییر موضع می دادیم تا زیر آتش توپخانه دشمن قرار نگیریم. و از دید و تیر دشمن نیز درامان باشیم تا بتوانیم مأموریت خود را به گونه‌ای مطلوب انجام دهیم.

روز دوم مهرماه، درگیری‌ها با شدت تا پایان روز ادامه داشت. شرایط هر لحظه بحرانی تر می شد و شهر بستان در آتش و دود بود. مردم و مدافعان شهر با تمامی وجودشان از شهر دفاع می کردند. بسیاری از مدافعین به شهادت رسیده و مجروحان زیادی نیز در بیابان‌ها و تپه‌های رملی روی زمین به جا مانده بودند که امکان تخلیه آنان نبود. زیرا مجروحان در نقاط مختلف منطقه پراکنده بودند و اطلاعی هم از آنان نبود.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه با توجه به شرایط منطقه و نیاز به آتش بیشتر، تصمیم گرفت تا مابقی نفرات گردان را به همراه تجهیزات از تهران به منطقه عملیاتی بیاورد تا گردان ۳۸۸ توپخانه با افزایش آتش خود قادر به جلوگیری از تجاوز و پیشروی دشمن باشد. لذا پیام زیر را به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی ارسال می نماید.

شماره: ۷۰۱-۰۱-۵۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲

از: گردان ۳۸۸ توپخانه (-) ۳ ر

به: ف لشکر ۹۲ زرهی (۳ ر)

موضوع: تقویت آتشبار ۱۷۵ م

به علت احتیاج به آتش مداوم ۲۴ ساعته در منطقه و فرسودگی توپ‌ها، مقرر فرمایید با هماهنگی قبلی که تلفنی با فرمانده گروه ۳۳ توپخانه به عمل آمده است، سریعاً ۶ قبضه توپ ۱۷۵ م م با ۵۰ درصد پرسنل باقیمانده و کلیه افسران گردان را به منطقه جنگی بستان اعزام دارند. ضمناً به علت حملات ۲۴ ساعته هوایی نیاز مبرمی به یک دسته پدافند هوایی با یگان اعزامی از تهران می باشد.^۱

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه: سرگرد ستاد آجوری

با توجه به درخواست فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه، لشکر ۹۲ زرهی نامه زیر را به فرمانده گروه ۳۳ توپخانه در خصوص اعزام باقیمانده گردان به منطقه ارسال می نماید.

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۶۸، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۸۹/

شماره: ۴۶۹۰-۴۸-۲۰۱

تاریخ: ۵۹/۷/۳

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (۳-ر)

به: فرماندهی گروه ۳۳ توپخانه

موضوع: تقویت آتشبار ۱۷۵ م

دستور دهید باقیمانده گردان ۳۸۸ ت ۱۷۵ م با ۶ قبضه توپ با پرسنل کامل جهت تقویت آتشبار ۱۷۵ م مستقر در منطقه بستان اعزام شوند. ضمناً ستوانیکم توپخانه عزت‌الله حاجلی نماینده گردان جهت آگهی و حرکت و استقرار یگان، به تهران اعزام می‌گردد.^۱

سرپرست لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد ملک نژاد

مکاتبات فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در آن زمان حیاتی و حساس، بیانگر آن است که این فرمانده متعهد و با دانش و دلسوز با بدو ورودش به منطقه بستان و مشاهده صحنه‌های تکان دهنده و بسیار ناگوار، برای رزمندگان و مردم منطقه، خیلی سریع اقدام به تکمیل نمودن یگان خود در منطقه می‌نماید، تا توانسته باشد به هم میهنانش و دیگر هم‌رزمانش در منطقه کمک نماید. تعجب ما در آن زمان در میدان نبرد این بود که چرا یگان‌ها تقویت نمی‌شوند؟ مگر جنگ حادث نشده بود؟ وقتی فرمانده گردان به محض حضورش در منطقه، پی به وخامت اوضاع می‌برد، چگونه مسئولان کشور، با توجه به اطلاعات وسیعی که داشتند و می‌دانستند دشمن از ماه‌ها قبل آماده حمله شده، اقدام عاجلی نمی‌کردند تا یگان‌ها و تمامی امکانات کشور را برای مقابله با متجاوز در مرزها قرار دهند! در صورتی که می‌بینیم با درخواست فرمانده گردان، مابقی گردان ۳۸۸ توپخانه به سرپرستی معاون فرمانده گردان سروان غلامرضا علمی، خیلی سریع و در ظرف ۳ روز در تاریخ ۵۹/۷/۵ وارد اندیمشک می‌شوند. که اولاً نشان از تعهد بسیار بالای نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه و آمادگی رزمی گردان می‌باشد، در ثانی نشان دهنده نظم و انضباط در گردان است که خیلی سریع نفرات دستور فرمانده خود را اجرا می‌نمایند. اما در اندیمشک از حرکت آن‌ها به سوی اهواز، توسط مردم و مسئولان اندیمشک به خاطر شرایط حاد آن منطقه، جلوگیری به عمل می‌آید. در هر صورت حضور باقیمانده گردان در منطقه اندیمشک، نیز باعث سقوط نکردن اندیمشک و دزفول می‌شود که بعداً تشریح خواهد شد.

بالاخره روز دوم مهرماه با نبردهای خونینی که در منطقه بستان جریان داشت به پایان رسید. مقاومت دلیرانه رزمندگان اسلام با حمایت آتش پر حجم توپخانه‌های قدرتمند پشتیبان تیپ ۳ زرهی

مستقر در شمال رودخانه کرخه در دشت آزادگان، موجب گردید متجاوز موفق به تصرف شهر بستان نشود و نیروهای تازه نفس خود را وارد عمل نماید.

پنج‌شنبه سوم مهر ۵۹: عقب‌نشینی نیروهای تیپ ۳ زرهی به ارتفاعات الله اکبر

روز دوم مهرماه پایان گرفت و فشار دشمن هر لحظه بیشتر می‌شد و یگان‌های زرهی و مکانیزه دشمن تلاش می‌کردند، مدافعان منطقه بستان را محاصره و نابود کنند. به همین منظور از نیمه‌های شب روز سوم مهرماه، آتش توپخانه دشمن مجدداً شدت گرفت و تا صبح ادامه داشت. دشمن خیزبه‌خیز خود را به شهر بستان نزدیک می‌کرد و نیروهای مدافع مستقر در منطقه را با فشار یگان‌های تانک و مکانیزه و توپخانه وادار به عقب‌نشینی می‌نمود. بین نیروهای عمل‌کننده در منطقه، نیروهای ارتش، سپاه، ژاندارمری و نیروهای مردمی و گروه دکتر چمران انسجامی نبود. هر واحد و نیرویی مستقل عمل می‌کرد، ولی همه نیروها شجاعانه در برابر دشمن مقاومت می‌کردند. ستوانیکم جمال کریم دیده‌بان گردان می‌گفت: درجه‌داری از ژاندارمری به نام استوار مرادیان بسیار مسلط با تفنگ ۱۰۶ مم با ادوات زرهی دشمن در شمال رودخانه کرخه درگیر بود که با هر شلیک جابه‌جا می‌شد و مجدداً اقدام به شلیک بعدی می‌نمود و تلفات خوبی را به نیروهای متجاوز وارد می‌کرد. نیروهای ژاندارمری در حاشیه بستان به پل ورودی شهر از شمال کرخه تی-ان-تی لازم را نصب تا پل را منهدم و از ورود نیروهای دشمن که از طرف چزابه پیشروی می‌نمودند، به شهر جلوگیری نمایند. تمامی نقاط شهر بستان پر از خون شده بود، دشمن متجاوز، شهر را بی‌رحمانه زیر آتش توپخانه و بمباران‌های هوایی قرار داده بود. انفجارات همانند آتشفشانی بودند که از دوردست قابل رویت بود. مدافعین شهر و مردم تقاضای انهدام پل را داشتند، ولی به آنان گفته شد منتظر دستور باشید. جنگ به شدت ادامه داشت و ما با وسایل و تجهیزات آتشبار ۱۷۵ مم خود تا آن روز چندین تغییر موضع تعجیلی را انجام داده بودیم. زیرا دشمن خیلی سریع مواضع ما را کشف و مورد هجوم قرار می‌داد. البته نقش تعداد کمی از عناصر خود فروخته محلی نیز در این مورد زیاد بود. ولی ما با شدت تمام نیروهای دشمن را زیر آتش خود قرار داده بودیم و لحظه‌ای آتش خود را قطع نمی‌کردیم. درگیری‌های ما تا بعداز ظهر روز سوم با شدت تمام ادامه داشت. در این اثنا من مشاهده کردم، توپ‌های گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی در حال حرکتند و در پشت مواضع ما

در حال اشغال مواضع جدیدی هستند. مواضع آنها کمی جلوتر از مواضع ما بود و زیر فشار دشمن رده به رده به عقب می‌آمدند.

بعد از ظهر روز سوم مهرماه ۵۹ بر اثر فشار فزاینده نیروهای دشمن، خطوط دفاعی رزمندگان اسلام، از دو منطقه ملاعب و سیدعبد در شمال شرقی رودخانه بستان درهم شکست. سرپرست تیپ ۳ زرهی و فرمانده گردان ۲۹۳ تانک، سرگرد صفوی برای جلوگیری از انهدام کامل تانک‌ها و نفرات تیپ ۳ زرهی با هماهنگی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی به سوی تپه‌های الله اکبر رده‌به‌رده دست به عملیات تأخیری^۱ و عقب‌نشینی زدند. دشمن با اجرای آتش‌های انبوه یگان‌های تانک و پیاده و توپخانه و بمباران‌های هوایی، مدافعان را زیر آتش گرفته بود که کارایی تانک‌ها و نفربرها و دیگر تجهیزات محدود تیپ ۳ زرهی در منطقه بستان کاملاً ضعیف شده بود. لذا ما می‌بایست اثرات آتش‌های دشمن را از بین می‌بردیم که واقعاً کار بسیار سختی بود، اما با افزودن آتش توپ‌های آتشبار و نواخت تیر سریع، سعی می‌کردیم از فشار نیروهای دشمن روی نیروهای خودی بکاهیم.

رزمندگان شهرهای سوسنگرد و بستان و نیروی مردمی دشت آزادگان، زیر بمباران شدید نیروی هوایی و توپخانه دشمن، از شمال به جنوب رودخانه کرخه رفته، در خانه‌های شهر بستان سنگر گرفته و به دفاع پرداختند. شهر تقریباً از هر سو در محاصره بود. موازنه نیروها کاملاً به سود دشمن و برتری آن محسوس بود. نیروهای عراقی در بعد از ظهر روز سوم مهر ماه و شب چهارم مهر بر فشار خود افزودند. آتشبارهای سنگین، تانک‌های مدرن، موشک‌اندازهای کاتیوشا^۲ و پیاده نظام مجهز به موشک و کماندوهای دشمن بی‌رحمانه شهر را به آتش و خون کشاندند، ولی مردم تصمیم گرفتند در شهر باقی بمانند و به دفاع بپردازند.

من با فرمانده آتشبار جناب سروان صالحی در خصوص شرایط موجود منطقه مشورت کردم، او به من گفت: اگر اوضاع نامساعدتر شد، توپ به توپ عقب می‌رویم، ۳ قبضه توپ را تو هدایت و کنترل کن، ۳ قبضه توپ را هم من هدایت و کنترل خواهیم کرد. ۳ توپ در جلو تیراندازی می‌کنند و ۳ توپ دیگر کمی عقب‌تر. توپ‌به‌توپ آتشبار را عقب می‌کشانیم تا توپ‌ها که ارزش عملیاتی

۱. عملیات تأخیری، سلسله اقدامات نظامی است که برای مبادله زمین با زمان انجام می‌شود.

۲. این نوع جنگ‌افزار روی خودروی چرخدار یا شنی‌دار نصب شده و به علت تغییر مکان سریع و قابلیت عبور در جاده و خارج از جاده امکان نابودی دشمن را سریع‌تر می‌نماید.

فوق‌العاده‌ای دارند، به دست دشمن نیفتند. ضمن این که آتش روی دشمن هم قطع نشود، تا سرعت پیشروی آن‌ها را کند، و نتوانند به سرعت به مواضع ما دست یابند.

توپ‌های ۱۷۵ مم از بهترین سلاح‌های دوربرد توپخانه ارتش است. در منطقه خاورمیانه فقط ایران و رژیم صهیونیستی از این توپ‌ها دارند، برد نهایی آن‌ها ۴۸/۵ کیلومتر است. که در زمان گذشته بر اساس شرایط سیاسی خاص آن زمان، این توپ‌ها توسط کشور آمریکا به ارتش ایران فروخته شده بود و حدوداً در سال ۱۳۵۰ این گردان‌های توپخانه تشکیل گردیدند.

وجود این توپ‌ها در منطقه عملیاتی مزیتی را برای ما فراهم کرده بود. زیرا تیراندازی با این توپ‌ها به میدان نبرد عمق می‌دهد. عقبه دشمن را به راحتی می‌توانستیم مورد تک قرار دهیم. ضمن این که از نظر برد همیشه جلوتر از دشمن بودیم و می‌توانستیم به راحتی توپخانه‌های دشمن را زیر آتش بگیریم. لذا می‌بایست از توپ‌ها به هر نحوی که بود مراقبت می‌نمودیم. مزیت دیگری که این توپ‌ها داشت، خود کشتی بودند و با یگان‌های زرهی به خوبی می‌توانستند هم‌پا و تحرک یکسانی داشته باشند و پا به پای یگان‌های زرهی حرکت نمایند. در مجموع تحرک بالایی داشتند و در دشت آزادگان به خوبی می‌توانستند عمل نمایند. در حین تیراندازی بودیم که ناگهان گرد و غبار عجیبی در مقابل مواضع‌مان نظرمان را به خود جلب کرد. تعدادی تانک در مقابل مواضع آتشبار در جلوی تپه‌های شنی در غرب ارتفاعات الله اکبر و درحوالی بستان مشاهده نمودیم.

آن‌ها سراسیمه در حال حرکت به سمت ما بودند. یکی از تانک‌های عراق با سرعت از روی تپه‌ای واقع در مقابل آتشبار به فاصله حدود ۲-۳ کیلومتری، سرازیر و به سرعت به سمت ما می‌آمد. مرحوم استوار حبیب لطفی یکی از رؤسای توپ با صدای بلند فریاد زد جناب سروان اصلانی چه کار کنم؟

او بالای توپ ۱۷۵ مم در حین تیراندازی بود، با دقت هدف را زیر نظر گرفتیم، مطمئن شدم که خودی نیست، من به او گفتم: «آتش»

ما دیگر به مرحله تیر مستقیم با تانک‌های دشمن رسیدیم. تانک‌های عراق نزدیک مواضع ما شده بودند. استوار لطفی به صورت شتاب‌زده و تعجیلی به طرف تانکی که سمت جلو و راست موضع ما که خیلی هم نزدیک بود تیراندازی کرد، اولین گلوله توپ به سینه‌کش ارتفاع و بالای تانک دشمن اصابت کرد. تانک دشمن ایستاد و دنده عقب و شتابان به پشت ارتفاع رفت و پنهان شد.

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۹۳/

رئیس توپ دیگر ما مرحوم استوار جندقی بود، او هم روی توپ در حال تیراندازی بود، او نیز تانک‌های دشمن را در مقابل آتشبار مشاهده می‌کرد، با صدای بلند فریاد می‌زد، جناب سروان چه کار کنیم؟ من و فرمانده آتشبار به رؤسای توپ دستور آتش به اختیار دادیم.

به رؤسای توپ گفتیم اگر واقعاً احساس کردید، تانک‌های عراقی به سمت شما می‌آیند و یا نزدیک می‌شوند، بعد از شناسایی کامل و در صورت مثبت بودن هدف، بدون دستور به آن‌ها شلیک کنید و منتظر دستور ما نباشید.

در آن لحظات استرس عجیبی به نفرات آتشبار وارد شده بود. دشمن خود را به مواضع ما که یگان توپخانه بودیم رسانده و در مقابل ما صف‌آرایی کرده بود و قصد انهدام آتشبار ما را داشت. در این موقع بود که ستوانسوم غلامرضا مجیری تهرانی دستم را گرفت، و به من گفت، جناب سروان اصلانی بچگی نکن! تو جوان هستی، کمی فکر کن، به فکر نفرات و توپ‌های آتشبار باش، من در آن لحظه شدیداً خنده‌ام گرفته بود. ستوان تهرانی که با دیدن آن صحنه‌ها نگرانی تمام وجودش را تسخیر کرده بود به من با صدای بلند گفت، جناب سروان اصلانی آتشبار در حال نابودی است، شما می‌خندید! با این وضع و شرایط می‌دانی عاقبت ما چه خواهد شد؟

به او گفتم جناب سروان عزیز، بایست و ببین عاقبت چه خواهد شد!

آن‌ها (عراقی‌ها) کسی نیستند که ما از آنان بترسیم. اگر قرار است بمیریم، بگذار شاد و خندان بمیریم. و به او گفتم، جناب سروان تهرانی مطمئن باش جلوی آن‌ها خواهیم ایستاد و پیشروی‌شان را سد خواهیم کرد.

البته خنده‌های من دردناک و جگرسوز بود که من را به روزهای سخت رهنمون می‌ساخت. آن خنده‌ها، ردپای رنج‌ها و خستگی‌ها و.. روی لبانم بود که دوست نداشتم دیگران آن‌ها را حس کنند و می‌خواستم تا آخرین لحظات به نفراتم روحیه بدهم، حتی به معاون خودم که تجربه کافی خدمتی هم داشت و از نزدیک میدان نبرد را زیرنظر داشت و همه چیز را به خوبی مشاهده می‌کرد و تنها چیزی که نیاز داشت روحیه نبرد بود که من می‌خواستم به او القا نمایم که می‌توانیم دشمن را نابود کنیم. در آن زمان فرمانده گردان، جناب سرگرد آجوری را دیدم که با جیب میول شتابان به طرف من آمد و با صدای بلند و فریاد زنان گفت چه کار می‌کنید؟ مگر جلوی خودتان را نمی‌بینید؟ مگر نمی‌بینی دشمن آرایش گرفته و می‌خواهد شما را محاصره نماید؟

به او گفتم، جناب سرگرد، کسی دستور خاصی به من نداده است و مطمئن باش اجازه نخواهم داد آن‌ها به ما نزدیک شوند. ایشان فرمودند: شجاعت و جسارت شما و نفرات آتشبار را تحسین می‌کنم ولی باید مراقب خود و یگانته باشی. سپس دستور دادند، با دقت و توپ به توپ به عقب بروید، اما آتش شما روی نیروهای دشمن به هیچ وجه قطع نشود و تأکید کردند، مراقب باشید، اگر کمی بی‌دقتی کنید تانک‌های عراق تمامی توپ‌ها را منهدم و همه شما را می‌کشند. در همین زمان تانک‌های عراق در سمت جلو و راست آتشبار ما بودند که من آن‌ها را به فرمانده گردان نشان دادم، ولی ایشان عکس‌العمل منفی نداشت تا روحیه‌ام تخریب شود و با تعریف و تمجید و تشویق من و دیگر نفرات آتشبار، سعی در حفظ روحیه افراد داشت. در آن زمان من دستور دادم تا سربازان خدمه تیربارهای ام - ژ - ۱ - آ - ۳ و کالیبر ۵۰ و همچنین نفرات مسلح به آرپی‌جی - ۷ در بین توپ‌های آتشبار سنگر بگیرند و در صورت نزدیک شدن دشمن، به صورت نفرات پیاده با آنها مقابله نمایند.

فرمانده گردان در محوطه آتشبار و در پشت توپ‌ها، بلند فریاد می‌زد، آفرین به قهرمانان گردان ۱۷۵ م، آفرین به همگی شما، نرسید، و به دشمن فرصت ندهید، نابودشان کنید. ولی من در وجودش نگرانی را کاملاً حس می‌کردم. دلم برایش گرفت و نگرانش شدم زیرا مسئولیت بسیار سنگینی داشت.

جناب سرگرد آجوری من را احضار کرد، سریع به طرف او رفتم، ایشان به اطراف نگاهی انداخت و به من گفت، اکبرجان پشت آن ارتفاعات که در پشت سر شما است، جای مناسبی برای موضع آتی است، سعی کنید خودتان را به آن سمت بکشید تا درامان باشید. عرق از سرو صورت من سرازیر شده بود، هیجان، دلهره و نگرانی وجود را فرا گرفته بود، اما تنها چیزی که در وجودم غلبه نکرده بود «ترس» بود. این را واقعاً می‌گویم و خدا گواه است که اصلاً نمی‌ترسیدم. نه من، بلکه سربازان و درجه‌داران آتشبار هم همین‌طور بودند، فقط به نتیجه جنگ فکر می‌کردیم، به هر ترتیبی که بود، می‌خواستیم دشمن را متوقف کنیم و مانع عظیمی برای آن‌ها باشیم.

لحظات پر التهاب و کشنده در آن روز بسیار سخت و رنج‌آور، بهایی بود که ما می‌بایست برای سرافرازی مردم کشورمان می‌پرداختیم که پرداختیم.

ما همچنان درگیر بودیم و اجازه نمی‌دادیم، جنبنده‌ای نزدیک آتشبار شود. گرد و غبار و انفجار انواع گلوله توپ و تانک، محیط آن‌جا را فرا گرفته بود. جلوی آتشبار به قدری گرد و غبار و دود ناشی از انفجارات وجود داشت که واقعاً معرکه‌ای بود که توصیف ناکردنی است.

شناسایی تانک‌ها و نفربرهای خودی و دشمن برای مان مشکل بود. و بیم داشتیم که مبادا نیروهای خودی را مورد اصابت قرار دهیم. در حین درگیری بودیم که متوجه یک دستگاه نفر بر پست فرماندهی شدم که با سرعت به طرف ما می‌آمد. با صدای بلند و فریاد زنان به رؤسای توپ گفتم مراقب باشید. کمی که جلوتر آمد و نزدیکتر شد، متوجه شدم نفربر خودی است. اجازه دادیم به طرف مان بیاید. وقتی به آتشبار رسید، ما بین دو توپ سوم و چهارم آتشبار ایستاد. از داخل آن نفربر جناب سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک بیرون آمد.

گرد و غبار تمامی سر و صورت و بدنش را پوشانده و لبه‌هایش کاملاً خشک و ترک خورده بود. ایشان خطاب به من و جناب سروان صالحی فرمودند، ما را هم داشتید می‌زدید؟ به او گفتیم جناب سرگرد شناس آوردی که ما تشخیص دادیم نفربر خودی است. از وضعیت یگان‌های تیپ ۳ زرهی جويا شدیم. ایشان گفت مگر نمی‌بینید؟ دشمن سعی داشت به هر ترتیب که شده نفربر ما را سالم بگیرد. او به ما توصیه کرد هر چه سریع‌تر جا به جا شوید و گرنه تمامی شما نابود خواهید شد.

ایشان در ادامه صحبت‌هایش گفتند: تانک‌های دشمن بسیار زیاد است و اکثر تانک‌های تیپ ۳ زرهی منهدم شده‌اند و کمی جلوتر از شما جهنمی است که نمی‌توانم توصیف کنم. اکثر نیروهای تیپ ۳ زرهی شهید، زخمی و یا به اسارت درآمده‌اند. سپس موضع ما را برای شناسایی محل جدید برای باقی مانده یگان‌ها به سرعت ترک نمود. من دوان دوان به توپ‌های آتشبار سرکشی می‌کردم. نزد توپ استوار هدایت خزایی که یکی از رؤسای توپ بود رفتم. حرکاتش غیر عادی به نظر می‌رسید که توجه من را به او جلب کرد. سعی کردم به او روحیه بدهم و با او لحظاتی صحبت کردم، ولی هق‌هق گریه راه گلویش را بسته و زبان درکامش مانده بود. خیلی ناراحت بود و مرتب می‌گفت، مملکت از دست رفت، کو آن درایت و لیاقت؟! در حالی که قطرات اشک از چشمانش جاری بود، مرتب با صدای بلند گفته‌های قبلی خود را تکرار می‌کرد. می‌خواستیم او را آرام کنیم، اما مجدداً با صدایی بلندتر از قبل و فریاد زنان گفت، جناب سروان اصلانی عراقی‌ها عددی نیستند که ما در برابر آن‌ها عقب‌نشینی کنیم! رنج بسیاری می‌کشید، و بسیار عصبی به نظر می‌رسید. عقب‌نشینی در آن وضعیت ناگوار اصلاً برایش قابل قبول و توجیه کننده نبود. برای مدتی آن آرامشی را که انتظارش را داشتیم در او ظاهر نشد و با خشمی توصیف ناکردنی تیراندازی می‌کرد. البته تک‌تک نفرات رنج می‌کشیدند، ولی برای عده‌ای که صبورتر بودند، آن شرایط قابل تحمل‌تر بود. اما تعدادی نیز همانند ایشان نمی‌توانستند خویشتن‌داری کنند. ولی ما می‌بایست آن رنج‌ها و شرایط را تحمل می‌کردیم و

به دور از احساسات، منطقی و به صورت منظم و در کنار یکدیگر با دشمن می‌جنگیدیم و خویشتن‌داری شجاعانه می‌کردیم تا بتوانیم پیشروی آن‌ها را سد نموده و در شرایط و موقعیتی مناسب شکست سنگینی را به آن‌ها تحمیل نماییم. زیرا ارتش و مردم کشورمان و خانواده‌های مان به ما نیاز داشتند تا جنگ را تا نابودی دشمن ادامه دهیم. در آن موضع ما به غیر از آتش‌هایی که در منطقه بستان می‌ریختیم، بیش از ۳۰ گلوله تیر مستقیم نیز به طرف تانک‌ها و ادوات زرهی دشمن شلیک کردیم. تنها نگرانی ما سد نمودن پیشروی دشمن بود. ولی وقتی به عمق دشمن نگاه می‌انداختیم فقط حرکت تانک‌ها را مشاهده می‌کردیم که گرد و خاک عظیمی براه انداخته و بی‌پروا به سمت مواضع ما با تیراندازی‌های مداوم خود در حال حرکت و پیشروی بودند. اما واقعاً از جسارت و شجاعت نیروهای ما هراس داشتند و می‌ترسیدند. توپ‌های آتشبار در زمین باز موضع گرفته و گسترش یافته بودند. فاصله آن‌ها از یکدیگر زیاد بود. و آن‌ها را به‌طور زیگزال مستقر کرده بودیم، چون نمی‌شد با پای پیاده مرتب به آن‌ها سرکشی کرد. بزرگترین ضعف ما در آن روز، عدم حضور بالگردهای رزمی (کبری) هوانیروز بود. زیرا اگر آنها در آن شرایط در صحنه نبرد حضوری فعال داشتند، مطمئناً شمال رودخانه کرخه تبدیل به گورستان تانک‌های دشمن می‌شد. به قدری تانک‌های دشمن در زمین باز در حال حرکت بودند که خلبانان می‌توانستند بهترین شکار تانک را در آن منطقه انجام دهند که متأسفانه به دلیل عدم آمادگی و هماهنگی این چنین نشد. در صورتی که برای یگان‌های نیروی پوشش و تأخیرکننده، واگذاری تیم‌های هوانیروز برای شناسایی و انهدام ادوات زرهی دشمن، از الزامات جنگ محسوب می‌شود. فرمانده آتشبار ستوان عباس صالحی با یک دستگاه خودرو گاز ۶۹ مرتب به توپ‌ها سرکشی می‌کرد و دستورات لازم را می‌داد.

در حین تیراندازی بودیم که او را در کنار خود دیدم، با دیدن او آرامش خاصی وجودم را فرا می‌گرفت، علاقه بسیار زیادی به او داشتم و دارم. اکثر نفرات آتشبار او را دوست داشتند و به او احترام خاصی قائل بودند. هر چند بعضی اوقات به علت فشارهای ناشی از جنگ از کوره در می‌رفت و عصبانی می‌شد، ولی در عین حال دوست داشتنی بود. در میدان جنگ دوستان و هم‌زمان، نخستین کسانی هستند که متوجه می‌شوند خلق و خوی هم‌زمشان تغییر یافته است. مثلاً افراد پر حرف تبدیل به افراد ساکت می‌شوند و افرادی که به طور طبیعی ساکت هستند تمایل به پر حرفی پیدا می‌کنند و هم‌چنین افراد آسان‌گیر، زود رنج و تندخو می‌شوند.

من در آن لحظه در کنار توپ مرحوم استوار حبیب لطفی بودم که در اثر تیراندازی زیاد و اجرای تیر مستقیم، کولاس آن قفل شده بود و باز نمی‌شد. و مشغول رفع گیر توپ بودیم.

در تاکتیک به آتش و مانور بسیار توجه شده است. و گفته شده آتش و مانور، آتش بدون مانور و مانور بدون آتش معنی ندارد. مانور یعنی پیشروی و حرکت، تضمین کننده هر حرکتی، چه پیشروی چه عقب روی آتش است. لذا در هر عملیاتی، آتش پشتوانه حرکت است. بنابراین در آن لحظات بحرانی آتش ما نمی‌باید قطع می‌شد. و می‌بایست با آتش مداوم عقب روی می‌کردیم.

به همین منظور جناب سروان صالحی به من گفت، سریع یک توپ را جابه‌جا و یک کیلومتر عقب‌تر موضع بگیر، وقتی آماده شدی از آن‌جا تیراندازی کن و من بقیه توپ‌ها را قبضه به قبضه به عقب می‌فرستم و با آن‌ها تیراندازی کنید، یک لحظه آتش آتشبار قطع نشود. من به او گفتم من می‌ایستم این‌جا و با اجرای آتش مداوم این مأموریت را انجام می‌دهم. شما به عقب برو و این کار را انجام بده. ایشان بلند فریاد زد! چرا دستور را اجرا نمی‌کنی؟ به تو دستور می‌دهم برو عقب و موضع جدیدی اشغال کن. در آن لحظات پرتیهاب صحنه‌ای به وجود آمده بود که واقعاً نمی‌توانم توصیف کنم. آسمان و زمین را دود، آتش و گرد غبار فرا گرفته بود و همه در تلاطم بودند. اگر می‌ایستادیم، توپ‌ها منهدم و به جنگ تن‌به‌تن می‌رسیدیم! دستش را گرفتم و با گرمی فشردم و به او گفتم، جناب سروان من مجرد هستم، هیچ کس انتظار من را نمی‌کشد! ولی شما متأهل هستی و یک فرزند داری شما به عقب برو من اینجا ایستاده‌ام، جلوی پیشروی عراقی‌ها را با تیراندازی مداوم سد خواهیم کرد، مطمئن باش. مردانه قول می‌دهم مشکلی به وجود نیآورم. فقط برو و توپ‌ها را به عقب ببر. خودت و دیگران را از این مهلکه نجات بده. در جواب با صدای بلند گفتم، این چه حرفی است می‌زنی؟ تو هم پدر داری، مادر داری، آن‌ها منتظرت هستند. تو برو! سریع دستور را اجرا کن! با من هم بحث نکن. نهایتاً برای اولین و آخرین بار، از اجرای دستور او طفره رفتیم، بعداً هم از او عذرخواهی کردم. و به او گفتم هیچ‌وقت شما را تنها نمی‌گذارم و رهایت نخواهم کرد. در جنگ لحظاتی پیش می‌آید که باید خود را فدای دوستان نمود، من به این اعتقاد داشتم. زیرا در آخرین سنگر یک سرباز بیشتر از این که به آرمانش، کشور و یا یگانش فکر کند، به فکر رفقاییش در قسمت و یگان خود می‌باشد. روحیه رفاقت در جنگ چیزی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را درک کند، مگر کسانی که در آن شرایط قرار گرفته باشند. در همین اثنا یک دستگاه مهمات‌بر شنیدار آتشبار پر از مهمات منهدم گردید. مهمات‌بر در آتش می‌سوخت و مهمات‌ها پشت سرهم منفجر می‌شدند. سرباز مسعود فرقانی

که سرباز شجاعی بود، سریع روی مهمات بر در حال سوختن پرید و تیربار ۱۲/۷ م م را که روی آن برای درگیری با هواپیماهای دشمن نصب شده بود باز کرد و به زمین انداخت. و خود نیز به سرعت از مهمات بر پایین پرید. سر و صورت او و گروهبان حسن رضایی راننده مهمات بر سوخت ولی آسیب جدی ندیدند. هم‌چنین یک دستگاه خودروی ذیل روسی پر از وسایل که متعلق به دسته پدافند آتشبار بود نیز منهدم گردید. در بیابانی برهوت قرار گرفته بودیم، سرزمین مرگ و شبیه دوزخ که از آسمان و زمین آتش و مرگ می‌بارید. سرزمینی بود همانند سرزمین بازگشت ناپذیر. ما به آن منطقه وارد شده بودیم، ولی امید به بازگشت نداشتیم. صحنه‌های وحشتناکی را به چشم خود می‌دیدیم و در منطقه‌ای محصور شده بودیم که چاره‌ای نداشتیم و باید تا پای جان می‌جنگیدیم. در آن سرزمین سربازان قهرمان و جوانانی غیور آرمیده‌اند که برای همیشه تاریخ زنده خواهند بود.

نزدیک غروب بود، نور خاکستری روز کم‌کم جای خود را به تاریکی شب می‌داد، در عالم افکارم وقایع وحشتناک و سردرگم ساعت‌های قبل را مرور می‌کردم، احساس می‌کردم مانند جویندگان طلا هستم که در بیابان لم‌یزرع و خشک ناامیدانه به اطراف سرک می‌کشند تا شاید یک رگه کانی دلگرم کننده یا ذره ای طلا پیدا کنند. من و جناب سروان صالحی به دنبال مواضعی بودیم تا بتوانیم در آن مواضع جان نفراتمان و موجودیت یگان مان را حفظ کنیم تا بتوانیم دشمن را بدون این که دیده شویم زیر آتش بگیریم. در هر صورت با کمک یکدیگر رده‌به‌رده عقب آمدیم و در پشت ارتفاعاتی که فرمانده گردان دستور داده بود موضع گرفتیم و به صورت اضطراری مستقر شدیم. این ارتفاعات همان ارتفاعات الله اکبر بود که ما در آن زمان نمی‌شناختیم. از شرق ارتفاعات الله اکبر، مجدداً شروع به تیراندازی کردیم و با آتش خود یگان‌های دشمن را زیر آتش گرفتیم. بعد از تلاشی مستمر و جنگی شدید بالاخره تمام آتشبار را در پشت ارتفاعات الله اکبر مستقر نمودیم. در همین مواضع یعنی در شرق ارتفاعات الله اکبر نزدیک غروب در حین روانه کردن آتشبار و نزدیک توپ استوار تقی‌نژاد و گروهبانیکم بهروز رستمی بودم که به علت سرعت در روانه کردن مشغول کمک کردن به سربازی بودم که در حین شاخص کوبی بود و به علت ضعف آموزش، آن سرباز منظور رئیس توپ گروهبانیکم بهروز رستمی را متوجه نمی‌شد و نمی‌دانست چه کار باید انجام دهد. من سریع دویدم و شاخص را گرفتم و منتظر اشاره گروهبانیکم رستمی بودم تا شاخص توپ را به زمین بکوبم. ناگهان یک فروند جنگنده خودی را دیدم که از جنوب به سمت شمال در ارتفاع بسیار پایین از روی توپ‌های آتشبار ما گذشت. سرعت جنگنده خودی (F-5) فوق‌العاده زیاد بود و با یک چشم برهم

زدن دور شد. ناگهان یک فروند میگ ۲۳ عراق را در پشت سر آن دیدم که با سرعت هر چه بیشتر به دنبال جنگنده خودی بود. به قدری سطح پرواز جنگنده‌ها پایین بود که من برای یک لحظه خلبان جنگنده عراقی را دیدم. ناگهان جنگنده عراقی دو راکت به سمت ما پرتاب کرد، سرعت این عمل بسیار بالا بود که من فقط یک لحظه تصمیم گرفتم خودم را زیر خودروی اورالی که نزدیک‌مان قرار داشت و پر از مهمات هم بود، پرتاب کنم. راکت‌ها را می‌دیدم که به طرف من می‌آیند، فقط می‌خواستم روی من نیفتند. یک لحظه متوجه شدم راکت‌ها دو تا سه متری من اصابت کرده‌اند و من را چنان به هوا پرتاب کرده‌اند که دیگر چیزی متوجه نشدم. مدتی بیهوش در آن‌جا افتاده بودم، بدون آن که بدانم در پیرامونم چه می‌گذرد، اما اندک‌اندک به خود آمدم و وقتی احساس کردم می‌توانم اعضای بدنم را حرکت دهم و بدنم آسیبی ندیده است، به بررسی این که چه اتفاقی افتاده پرداختم. در اطرافم صدای شلیک توپ‌ها و انفجارهای مکرر به گوش می‌رسید. انفجاراتی که مرگ را به دیگران هدیه می‌داد. در یک لحظه که هوشیاری خودم را به دست آوردم، متوجه شدم چه اتفاقی افتاده، خدا را شکر گفتم در حالی که از همه نقاط مرگ می‌بارید، جان سالم به در برده‌ام. نمی‌دانم چه مدت من را صدا زده و آب به سر و صورتم زده بودند، دوستان و هم‌زمانم مرتب صدایم می‌کردند، چشمانم را باز کردم، جناب سروان حسین خواجه‌ای را دیدم، همراه با جناب سروان علی نفیسی‌پور که مرتب می‌گفتند، اکبر جان بلند شو! «اکبر جان چطوری؟» سر درد و دل درد شدیدی داشتم، سرم خیلی سنگین شده بود، انگار با پتکی به سرم کوبیده بودند. اولین عکس‌العمل من این بود که دست به پاهایم زدم، فکر می‌کردم هر دو پایم را از دست داده‌ام، وقتی متوجه شدم سالم هستم خوشحال شدم. بعد از مدتی از زمین بلند شدم تعادل نداشتم و گیج می‌رفتم، بعد از لحظاتی مجدداً به طرف توپ‌ها رفتم برای ادامه عملیات، بیشتر وضع دیوانه‌ها را داشتم که به اوج خشم رسیده باشد. بعداً متوجه شدم پرده گوشم در اثر انفجار پاره شده و مقداری از شنوایی خود را از دست داده‌ام. سردرد چند روزی همراه و یار من بود ولی به هیچ عنوان در انجام وظیفه خنجر من تأثیر سوئی نگذاشت و بهتر از قبل به رزم بی‌امان خود با دشمن ادامه می‌دادم. حتی حاضر نشدم ساعتی را در میدان نبرد استراحت نمایم. بلافاصله بعد از بلند شدن از زمین به طرف آتشبار دویدم. در فاصله دورتر از ما توپ پدافند ۲۳ م وازگون و یک نفر راننده کمپرسی مهمات از ناحیه بازوی دست راست به شدت آسیب دید. بمب‌ها و گلوله‌های منفجر شده ابرهای تیره‌ای را به وجود می‌آوردند که بسیار ابهام‌آمیز بود، تیره‌تر از سیاه‌ترین ایامی که به خود دیده بودم. در زیر آن ابرهای تیره و تار، برای لحظاتی هیچ‌گونه

عکس‌العملی را نمی‌توانستیم انجام دهیم. این حالت چندان ادامه داشت که فقط و فقط باید صبر می‌کردیم. بعد از بارش گرد و غبار ناشی از انفجار بر سر و روی‌مان، مجدداً برمی‌خواستیم و به مأموریت خود ادامه می‌دادیم. هر لحظه انتظار تکرار آن وضعیت گذشته را داشتیم که واقعاً جسارت می‌خواست. زیرا آن شرایط، شرایط زنده ماندن و زندگی کردن و یا مرگ را به دنبال داشت. آن شرایط را فقط مردانی می‌توانند تحمل کنند که برای مردم کشورشان از خود گذشته باشند.

بعد از روانه کردن آتشبار، تیراندازی‌ها مجدداً شروع و تا شب ادامه داشت. و آن شب نیز تا صبح روی دشمن، اجرای آتش می‌کردیم. جابه‌جایی مهمات برای ما واقعاً مشکل بود. زیرا دیگر رمقی برای کسی باقی نمانده بود، ولی تعصب و غیرت نفرات اجازه نمی‌داد که لحظه‌ای کوتاهی نمایند. حتی جناب سروان صالحی را می‌دیدم که به درجه‌داران و سربازان در جابه‌جایی مهمات کمک می‌کرد. همه به شدت مشغول کار بودند و به بهترین وجهی در تمامی صحنه‌ها حضور می‌یافتند.

من به همراه کمک معاون آتشبار، ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی و سرباز حسینی که اهل خرم‌آباد بود و به عنوان تلفنچی انجام وظیفه می‌کرد در مرکز آتشبار بودیم. چهره آنان به قدری تغییر کرده بود که قابل وصف نیست؛ صورتشان سرخ و پوست، پوست شده بود. سرگروهبان آتشبار ستوانیار سوم الماس بازیان مرتباً در کنار جناب سروان صالحی، من و ستوان سوم تهرانی بود. ما چهار نفر رکن اصلی سیستم فرماندهی و مدیریتی آتشبار بودیم که می‌بایست در کنار یکدیگر تمامی امور را اداره کنیم. سرگروهبان همانند پدری به تمام سربازان رسیدگی می‌کرد، ایشان بیش از ۲۰ سال سنوات خدمت داشت. و مرتباً در خصوص جیره و غذای نفرات، آب، یخ، مهمات و... پیگیر بود، به تمامی سربازان سرکشی می‌کرد. تمامی درجه‌داران آتشبار به او احترام می‌گذاشتند و او را قبول داشتند و مطیع فرامین او بودند. خیلی انسان خوبی بود هرکس مشکلی داشت اعم از خانوادگی، خدمتی و... به ایشان مراجعه می‌کرد و با وی مشورت می‌نمود. ایشان هم سعی می‌کرد مشکل او را برطرف نماید. اگر نمی‌توانست و در حدود اختیاراتش نبود، با جناب سروان صالحی و یا من موضوع را مطرح می‌کرد و مرتباً پیگیر بود تا مشکل آن فرد حل شود. خلاصه دیدگاهش کمک به نفرات بود. رفتار، شخصیت و عملکرد وی برای نفرات آتشبار خصوصاً سربازان قوت قلبی بود و باعث ارتقاء روحیه آنان می‌گردید. به همین خاطر جایگاه بسیار خوبی در بین نفرات آتشبار داشت. فرمانده آتشبار و من هم خاطر او را می‌خواستیم و به او احترام خاصی قائل بودیم. زیرا او نیز با ما در کمال احترام

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان ۱۰/۱

رفتار می‌کرد. او نقطه قوت آتشبار بود و نقطه اتکایی برای نفرات، همین امر خیال فرمانده آتشبار و من را راحت کرده بود تا بتوانیم به دیگر مسائل آتشبار توجه داشته باشیم و آن هم عملیات یگان بود. واقعاً درجه‌داران یگان نقاط قوت یگان محسوب می‌شوند و باید یک فرمانده بتواند از این نقاط قوت به نحو شایسته‌ای در اداره یگان تحت امرش استفاده نماید. چنانچه قادر به استفاده بهینه از آن‌ها نباشد، قطعاً این نقاط قوت به نقاط ضعف تبدیل خواهند شد. که نتیجه آن کاهش آمادگی رزمی و سقوط روحیه یگان خواهد بود.

از بارزترین خصوصیات فرمانده آتشبار هم این بود که وی رباینده روح و روان و قلب نفرات زیر دست خود بود. او بر قلب‌ها فرماندهی می‌کرد. همین خصلت، او را در بحرانی‌ترین شرایط در زمان جنگ تبدیل به افسری موفق نموده بود. افسران جوان لازم است بدانند یک فرمانده باید قلب زیردستان خود را برآید و تسخیر کند. یک فرمانده در میدان رزم به جان سربازانش نیاز دارد. پس باید به آن‌ها احترام بگذارد، صحبت‌های او می‌بایست، همانند یک هارمونی روح و روان آن‌ها را نوازش دهد. سربازان هم زمانی خوب می‌جنگند که احساس کنند فرمانده خوبی دارند.

خوشبختانه در آن شرایط دشوار، روحیه و آمادگی رزمی آتشبار به واسطه سیستم خوب فرماندهی، قوی بود و ما هیچ‌گاه به مشکلی برنخوردیم. و روز به روز بر کارایی نفرات آتشبار نیز اضافه می‌شد. آنان افرادی آب دیده شده بودند، که توان تدافعی و عملیاتی بسیار زیادی داشتند.

ستوان سوم غلامرضا مجیری تهرانی (سرهنگ بازنشسته) کمک معاون آتشبار از روزهای ابتدائی جنگ تحمیلی در منطقه بستان و ارتفاعات الله اکبر می‌گوید:

بیشتر خاطرات من مربوط به همان اوایل جنگ است. بیشتر عملیات‌ها در شرایط دشوار در سال‌های اول جنگ بود که من در آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه خدمت می‌کردم. وقتی ما از اهواز به طرف بستان در همان روزهای اول جنگ حرکت کردیم شرایط بسیار ناگواری را گذرانیدیم. وقتی در حوالی بستان با دشمن درگیر شدیم، مرتب با توپ‌های آتشبار شلیک می‌کردیم و دشمن را زیر آتش گرفته بودیم. عملیات هم‌چنان ادامه داشت خیلی خسته و ناتوان شده بودیم، هواپیماهای عراق هر روز منطقه را بمباران می‌کردند و در سطح بسیار پائینی پرواز می‌نمودند. جناب سروان صالحی و اصلانی را می‌دیدم که لحظه‌ای آرام و قرار ندارند، خستگی ناپذیر بودند، من نگران‌شان بودم به آن‌ها می‌گفتم اگر بخواهید این طور ادامه دهید توانی برایتان باقی نخواهد ماند، کمی استراحت کنید و یا این که به نوبت بخوابید و استراحت کنید تا انرژی

لازم را داشته و یگان را اداره کنید. نگرانی من این بود که، آنها باید حفظ می‌شدند، افسران شایسته‌ای بودند. فقدان آنها قطعاً به یگان لطمه‌ای شدید وارد می‌کرد. من آنها را از هر نظر قبول داشتم. شب دوم عملیات بود، نزدیک سپیده‌دم خوابیده بودم، مارمولکی به گوشم رفت، از خواب بیدار شدم مشاهده نمودم، منوره‌های دشمن به فاصله خیلی نزدیک، شاید ۲ کیلومتری، شاید هم کمتر، مواضع ما و منطقه را به طور مداوم روشن می‌کنند. در کنارم جناب سروان اصلانی خوابیده بود، خواب چه عرض کنم! بیهوش بود! خستگی او را به شدت آزار می‌داد، سریع به طرف فرمانده گردان، جناب سرگرد آجوری که او هم روی زمین دراز کشیده و خواب بود رفتم، او را بیدار کردم و گفتم جناب سرگرد ببینید چه خبر است!!

جناب سرگرد آجوری سریع از خواب بیدار شدند، پتوئی به خود پیچیدند و به طرف مرکز آتشبار آمدند، به من و جناب صالحی و اصلانی دستور دادند، سریع آتشبار را جمع کنید و تغییر موضع بدهید.

برابر دستور خیلی سریع موضع یگان را ۲ یا ۳ کیلومتر جابه‌جا کردیم. آخرین خودرو یگان هنوز موضع قبلی را ترک نکرده بود که ناگهان موضع آتشبار با توپخانه و تانک و انواع سلاح‌ها زیر آتش گرفته شد. واقعاً اگر در آن زمان تغییر موضع نمی‌دادیم، شاید ۱۰ نفر هم زنده نمی‌ماندیم. فرمانده گردان در موضع جدید دستور دادند، فاصله توپ‌ها را زیاد کنید تا از آسیب حملات زمینی و هوایی در امان باشند.

در روز سوم مهرماه، وقتی آتشبار به مرحله تیر مستقیم با تانک‌های دشمن رسید، یک نفربر را دیدم که به سمت آتشبار می‌آید، می‌خواستیم به طرف آن شلیک کنیم، نفربر در گرد و غبار مشخص نبود که خودی است یا عراقی. وقتی نزدیک‌تر شد متوجه شدیم خودی است. وقتی جلوتر آمد، متوجه شدیم یکی از فرمانده گردان‌های تانک تیپ ۳ زرهی، سرگرد صفوی است. به قدری تانک‌های عراقی و خودی نزدیک بودند که تشخیص خودی و دشمن واقعاً سخت بود. خلاصه به خیر گذشت و ایشان به من و جناب سروان اصلانی که در کنارم بود، گفت اوضاع بسیار نامساعد، است هرچه سریعتر آتشبار را نجات دهید تا به محاصره دشمن در نیائید. در خاتمه باید بگویم، هیچ‌وقت چهره خندان جناب سروان اصلانی را در بدترین شرایط فراموش نمی‌کنم. ایشان مرتب با خنده‌های خود به من و دیگران روحیه می‌داد، نه هراسی داشت و نه ترسی، (هیچ چیز زیباتر از انسانی نیست که از درون می‌گیرید، اما از برون لبخند برلب دارد) دانش نظامی خیلی خوبی هم داشتند. در سخت‌ترین شرایط به من و اطرافیانش با سخنان خود روحیه می‌داد، با چهره ای خندان و شاد وقتی به مرحله تیر مستقیم رسیدیم، من به او گفتم

آغاز جنگ و پیشروی نیروهای متجاوز به خاک خوزستان / ۱۰۳

جناب سروان بچگی نکن، توپ‌ها را عقب بکش، ایشان در کمال خونسردی و با خنده به من گفت، فکر نکن، بالاخره یک طوری می‌شود، گفتم چطور می‌شود؟ گفت بایست و بین چطور می‌شود، با رشادتی تمام به همراه خدمه توپ‌های آتشبار با تیر مستقیم به دشمن هجوم بردند که خوشبختانه تانک‌های عراقی عقب نشستند و سپس توپ به توپ عقب رفتیم.

واقعاً یکی از مشکل‌ترین مأموریت‌های توپخانه، پشتیبانی از نیروهای تأمین است. ما باید در هر لحظه به نیروهای درگیر خودی با آتش توپخانه خود کمک می‌کردیم تا آن‌ها را از درگیری قطعی برهانیم، زیرا توان رزمی دشمن و استعدادش بیشتر بود و هر لحظه نابودی یگان‌ها متصور بود. بنابراین می‌بایست اقداماتی را انجام می‌دادیم تا آن‌ها را از آن وضعیت نابسامان و حاد نجات دهیم. و حتی در تغییر مکان آن‌ها نیز پشتیبانی‌های خود را انجام می‌دادیم و با اجرای انبوه آتش روی نیروهای دشمن که عقب‌نشینی این نیروها را تهدید می‌کردند، نیروهای خودی را یاری می‌کردیم. ما توپخانه‌ای بودیم که تا آخرین لحظه در تماس با دشمن باقی ماندیم و حتی به تیر مستقیم هم رسیدیم. در صورتی که اصولش آن بود که اگر دشمن به دو سوم حداکثر برد ما می‌رسید، ما می‌بایست تغییر موضع می‌دادیم تا بتوانیم اجرای آتش موثری داشته باشیم، نه این که در شرایط نابودی و انهدام قرار بگیریم. ولی مسئولیت سنگینی که داشتیم، این اجازه را به ما نمی‌داد. در صورتی که ما در بردهای زیر ۱۰ کیلومتر تیراندازی می‌کردیم زیرا می‌بایست عناصر مقدم دشمن و نیروهایی که نیروهای خودی را تحت فشار قرار داده بودند نابود می‌کردیم. به یگان‌های احتیاط دشمن هم توجه خاصی داشتیم و مرتب به عقبه دشمن نیز تیراندازی می‌کردیم.

من وقتی به چهره نگران و گاهی گریان، افسران، درجه‌داران و سربازان یگانم نگاه می‌کردم، متأثر می‌شدم، وقتی شهر بستان را زیر انواع بمب و گلوله و... می‌دیدم، اشک از چشمانم جاری می‌شد و قلبم می‌لرزید. آن‌ها هموطنان من و نوامیس ما بودند که زیر مرگبارترین آتش‌ها قرار داشتند. من و نفرات یگانم تمامی تلاشمان را می‌کردیم، اما کافی نبود.

هر شب آتش‌های بزرگ و مهیبی را در اطرافمان مشاهده می‌کردیم که جرقه‌های آنها به اطراف پراکنده می‌شدند. آتش‌های گسترده‌ای که اطراف را روشن کرده بودند و بعضاً تا کیلومترها دورتر دیده می‌شدند. مشاهدات ما زمانی ما را بیشتر ناراحت می‌کرد که متوجه می‌شدیم آن آتش‌ها مربوط به انهدام وسایل، تجهیزات، مهمات و ... نیروهای خودی است. در این حالت بود که روح و

روان ما نیز همانند جرقه‌های آتش، جرقه‌ای می‌زد که آثارش ناراحتی شدید روحی همگی بود. ما می‌دیدیم که همه زیبایی‌های اطرافمان فرو می‌ریختند و از بین می‌رفتند. دریافتیم که شکست خوردن‌مان بسیار محتمل است، ولی تصورش برایم هولناک بود. فکر اینکه با تمامی عشقی که به خاک کشورم، وطنم و هم‌میهنانم دارم، چطور و چگونه بایستی عقب‌نشینی کنیم؟ این افکار برایم بسیار رنج‌آور بود. از خداوند خواستم، دعا کردم، ملتسمانه تمنا کردم که نیرویی به ما عطا کند تا بتوانیم در برابر آن همه ناملاایمات و مصائب استقامت و ایستادگی کنیم. هرچند مطمئن بودم مشاهده صحنه‌های وحشتناک یاد کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌گناه دشت آزادگان توسط دشمن که بیشتر آنان را زنان و کودکان و سالمندان تشکیل می‌دادند، هیچ‌گاه از خاطرم محو نخواهد شد. زیرا زخم‌های روحی و روانی مردم منطقه و رزمندگانی که می‌جنگیدند و این مصائب را در اعماق وجودشان حمل می‌کردند، شخصی نبودند، بلکه سالیان متمادی آنان و خانواده‌هایشان متأثر و در رنج خواهند بود.



ستوان علی اکبر اصلانی، ستوان غلامرضا مجیری تهرانی

فصل پنجم

سقوط شهر بستان

جمعه چهارم مهر ۵۹: پیشروی نیروهای دشمن به سمت ارتفاعات الله اکبر

روز سوم مهرماه زیر فشار نیروهای دشمن به سمت شرق ارتفاعات الله اکبر عقب‌نشینی نموده و مستقر شدیم. نیروهای دشمن نیز به سمت شرق پیشروی و به شمال بستان رسیدند. نیروهای دشمن برای ورود به شهر بستان می‌بایست از روی تنه‌پل موجود بر روی رودخانه کرخه عبور می‌کردند، ولی با مقاومت نیروهای ژاندارمری و سپاه پاسداران که کنترل پل را در دست داشتند مواجه و نتوانستند به جنوب رودخانه کرخه حرکت و نفوذ نمایند. روز چهارم مهرماه برای جلوگیری از ورود نیروهای دشمن به بستان این پل تخریب گردید. دشمن برای عبور از کرخه با مشکل مواجه بود. زیرا مدافعان ایرانی در جنوب کرخه سرسختانه از شهر دفاع می‌کردند. لذا دشمن تلاش خود را متوجه پیشروی به سمت شرق به منظور تصرف ارتفاعات الله اکبر نمود. دشمن برآورد کرده بود با تصرف ارتفاعات الله اکبر قادر خواهد بود جاده بستان - سوسنگرد را زیر دید و تیر خود درآورده و به نوعی آن را کنترل نماید. اما دشمن شهر بستان را توسط هواپیماها و آتش توپخانه به ویرانه‌ای تبدیل کرد. به تلافی آن، نیروی هوایی ارتش، یگان‌های دشمن را به شدت بمباران نمود و توپخانه‌های مستقر در شمال کرخه نیز بلاانقطاع نیروهای دشمن را زیر آتش خود داشتند. ستاد مقاومت شهر به دلیل افزایش شهدا و مجروحان، دستور تخلیه شهر را داد. ما از شرق ارتفاعات الله اکبر از شب تا صبح به شدت تیراندازی می‌کردیم و محل تجمع دشمن را گلوله باران می‌نمودیم. دشمن نیز در نزدیکی مواضع ما، خود را برای یورش دیگری آماده می‌کرد تا ما را از پای درآورد.

بنابراین نبردها به روز چهارم مهرماه کشیده شد که روز بسیار سختی بود. روزی فراموش نشدنی، زیرا سنگین‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین حملات توسط دشمن اجرا گردید. یورش بی‌امان یگان‌های دشمن از منطقه بستان به سمت ارتفاعات الله اکبر ادامه یافت.

تلاش آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه برای پدافند از ارتفاعات الله اکبر

صبح روز چهارم مهرماه من به همراه فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری به نزد فرماندهان یگان‌های مانوری تیپ ۳ زرهی که دیگر توانی برایشان باقی نمانده بود رفتیم. موفق شدیم در شرق ارتفاعات الله اکبر آنها را ملاقات کنیم.

بعد از کلی بحث و مذاکره فرمانده گردان با دیگر فرماندهان گردان‌های تیپ ۳ زرهی، بالاخره هماهنگی گردید که یگان‌های تیپ ۳ زرهی از رودخانه کرخه تا ارتفاعات الله اکبر و شحیطیه

گسترش یابند. از جنوب به سمت شمال، یک خط پدافندی به منظور جلوگیری از پیشروی دشمن ایجاد شود و سرگرد سبزه‌لو به عنوان سرپرست یگان‌های تیپ ۳ زرهی انجام وظیفه نماید. آن زمان تیپ ۳ زرهی فرمانده نداشت، لذا هماهنگی جهت گسترش یگان‌های تیپ ۳ و اشغال خطوط پدافندی جدید، لازم و ضروری بود که یک نفر از فرمانده گردان‌های ۲۹۳ تانک سرگرد صفوی، ۲۶۱ تانک سرگرد منتصر، ۱۰۰ پیاده سرگرد سبزه‌لو (امیری راد)، ۲۲۱ سوار زرهی سروان راعی، ۱۴۵ پیاده سرگرد حسینی و گردان ۳۱۸ توپخانه سرگرد ابراهیمی به عنوان سرپرست تیپ ۳ زرهی تعیین تا بر عملیات یگان‌های تیپ ۳ زرهی نظارت نماید. لذ سرگرد سبزه‌لو به عنوان سرپرست یگان‌های تیپ ۳ زرهی انتخاب و انجام وظیفه نمود.

بعد از هماهنگی‌های لازم با فرماندهان گردان‌های تیپ ۳ زرهی به یگان خودمان بازگشتیم. آتشبار به طور مستمر تیراندازی می‌کرد. روزها به سختی سپری می‌شدند. تدارکات، مهمات، سوخت و آب و غذا برای یگان ما که در منطقه‌ای گسترده پراکنده و دائم در حال تغییر مکان و جابه‌جایی بودیم از مشکلات اساسی یگان ما و دیگر یگان‌های تیپ ۳ زرهی بود. خصوصاً زمانی که تدارک‌کنندگان و رانندگان آشنایی کافی به منطقه نداشتند.

منطقه دارای جاده‌های اصلی نبود و علائمی هم برای شناسایی جاده‌ها وجود نداشت. علاوه بر این‌ها، زمین هم به گونه‌ای بود که در خیلی از موارد قابل عبور خودروها نبود و مسئولان تدارکاتی باید زمان زیادی را صرف می‌کردند و در بیابان می‌گشتند تا یگان را پیدا کنند. به همین جهت تأمین سوخت، مهمات، آب و غذای نفرات و دیگر ضروریات، از دغدغه‌های فرمانده آتشبار بود. آشپزخانه آتشبار در بستان توسط دشمن منهدم شده بود، مهمات توپ‌ها را هر کجا که تخلیه می‌کردیم، امکان بارگیری مجدد آنها برایمان میسر نبود، تلاش می‌کردیم از مهمات برها استفاده بهینه کنیم، ولی جلو آمدن مهمات‌برها با مهمات پر در دید و تیر دشمن بسیار خطرناک بود. زیرا تانک‌های دشمن هر لحظه ممکن بود آنها را مورد اصابت قرار دهند و در صورت انهدام آنها مهمات منفجر می‌شد و از این لحاظ ضمن کشف سریع موضع، جان نفرات نیز به خطر می‌افتاد. شرایط به قدری بحرانی بود که فرمانده آتشبار و درجه‌داران همگی در امر رساندن مهمات به توپ‌ها به سربازان خدمه توپ‌ها کمک می‌کردند تا وقفه‌ای در اجرای آتش نداشتند.

من به همراه نفرات آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه، در حدود ساعت ۱۵۰۰ در شرق ارتفاعات الله اکبر در حین اجرای آتش شدیدی روی نیروهای دشمن بودیم که سر گروهان آتشبار، ستوانیار الماس بازیاران متوجه حضور ۲ نفر در شمال آتشبار شد که در روی یک تپه مشغول شناسایی بودند.

آنها تجهیزاتی همچون بی‌سیم و دوربین دیده‌بانی همراه خود داشتند و مسلح به تفنگ کلاشینکف نیز بودند، وقتی سرگروهیان بازیاران به من اطلاع داد، در اولین نگاه آنها را دیدم. خیلی سریع چند نفر از سربازان و درجه‌داران ورزیده را که در کنارم حضور داشتند، مأمور کردم تا آنها را دستگیر کنند. سر گروهیان که سن و سالی هم از او گذشته بود، خیلی سریع به طرف آنها دوید و با کمک دیگران آن دو نفر را دستگیر و نزد من آوردند. اسم آنها را پرسیدم، یکی از آنها که خیلی تنومند هم بود، گفت من جلیزی هستم، نمی‌دانم اسمش را درست گفت، یا غلط، آن دو خیلی قوی و چهار شانه بودند. دستور دادم، دستان آنها را از پشت بستند. مقاومت می‌کردند، و مرتب به من و دیگران فحاشی می‌کردند. در آتشبار سربازی داشتیم که اهل آبادان بود و به زبان عربی هم کاملاً مسلط بود، به نام سرباز آل عمران، او را صدا زدم و مترجم ما شد، آنها از پاسخگویی به سئوالات من طفره می‌رفتند، و سرباز آل عمران به من گفت، جناب سروان آنها به شما فحاشی می‌کنند، گفتم چرا؟ گفت، می‌گویند ما را رها و آزاد کنید! تجهیزاتی آنها را گرفتم و سریعاً آنها را به رده عقب تخلیه نمودم. بعداً مشخص شد، آنها پیشاپیش نیروهای ارتش عراق، به عنوان راهنما حرکت، و با یگان‌های لشکر ۹ زرهی عراق، در تماس بودند. و مسیر حرکت را برای آنان مشخص و در صورت لزوم دیده‌بانی هم می‌کردند. در اطراف دشت آزادگان هم از افراد خرابکار دیده شده بود که توسط روستائیان اطراف دشت آزادگان شبانه به ما خبر دادند و ما آنها را دستگیر و به مقامات مسئول تحویل دادیم. البته حساب مردم دلیر و شجاع منطقه دشت آزادگان با آن افراد خود فروخته کاملاً فرق می‌کرد. زیرا در طول مدتی که من در دشت آزادگان بودم، مردم این منطقه را بسیار متعهد، وطن‌پرست و با محبت دیدم که همیشه یار و یاور ما در بدترین شرایط بودند و از هیچ‌گونه کمکی به رزمندگان اسلام دریغ نمی‌کردند.

حدود ساعت ۱۷۰۰ بود که یکباره آتش بسیار سنگینی از طرف نیروهای دشمن روی مواضع ما اجرا شد. ما انتظار این لحظات را داشتیم، ولی نه در این زمان. دشمن سعی می‌کرد به هر نحوی که شده ارتفاعات الله اکبر را به تصرف خود درآورد. شلیک‌های بی‌امان آتشبار ما مرتب ادامه داشت. گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی نیز آتش پرجمی را روی نیروهای مهاجم اجرا می‌نمود. جنگ سختی درگرفته بود. نیروهای مانوری تیپ ۳ زرهی به شدت مقاومت می‌کردند و مردانه می‌جنگیدند. دیده‌بان آتشبار ستوانیکم جمال کریم به همراه گروهیان حسن رضایی و سرباز مسعود فرقانی که روی ارتفاعات الله اکبر مستقر بودند، درخواست‌های تیر مداومی را می‌کردند و اصرار داشتند که شدت تیراندازی‌ها بیشتر شود.

نواخت تیر ما محدود بود (یک تیر در ۲ دقیقه)، ولی درخواست‌های دیده‌بان را خیلی زود پاسخ می‌دادیم. بعد از مدتی که مداوم تیراندازی می‌کردیم، صدای فرمانده گردان را در بی‌سیم شنیدیم که او درخواست تیر می‌کرد. با شنیدن صدای فرمانده گردان و حضورش در دیدگاه تلاش نفرات مضاعف گردید. من به واسطه شرایط حاکم بر میدان نبرد و فشار بیش از اندازه دشمن و نیاز به آتش بیشتر با تعدادی از رؤسای توپ در خصوص نواخت تیر بیشتر مشورت نمودم. خصوصاً با گروه‌بانی‌کم بهروز رستمی، استوار حبیب لطفی، گروه‌بانی‌کم شیخانی و گروه‌بانی‌کم هدایت خزایی و از آنان خواستم تا با نواخت تیر بیشتر و شلیک‌های پیاپی، کمبود یگان توپخانه در منطقه را جبران کنند. آنان گفتند با توجه به خستگی بیش از اندازه خدمه توپ، سعی می‌کنیم تا جایی که امکان دارد، نواخت تیر را افزایش دهیم. رؤسای توپ در آن لحظات به گونه‌ای عمل کردند که نواخت تیر توپ‌ها را به سه تیر در دقیقه رساندند، یعنی در هر لحظه که گلوله‌ای به زمین اصابت می‌کرد، ۲ گلوله دیگر، فضای آسمان را به طرف دشمن می‌شکافت.

در کنار توپ‌های آتشبار به قدری پوکه‌های خرج توپ و خرج‌های اضافی به واسطه تیراندازی‌های بسیار روی زمین ریخته و پراکنده بود که زمان آن را نداشتیم تا محوطه توپ‌ها را پاک کنیم که تردد را برای نفرات و خودروهای مهمات سخت کرده بود. بعد از ۲۰ دقیقه وقتی به خدمه توپ‌ها سرکشی و از آنان بازدید می‌کردم، متوجه شدم هر توپ در همان زمان کوتاه بیش از ۵۰ گلوله شلیک کرده است که در آن شرایط کار خدمه توپ‌ها واقعاً استثنایی بود. شدت جنگ به قدری افزایش یافته بود و نیروهای مهاجم عراقی به قدری زیاد بودند که فرمانده گردان در یک لحظه سه یا چهار هدف رادخواست می‌کرد. ما هم مجبور بودیم با توپ‌های آتشبار روی هر هدف یک گلوله شلیک کنیم. بدین ترتیب آتش آتشبار به واسطه زیاد بودن نیروهای دشمن تجزیه گردید. آتش‌های توپخانه ما و گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی واقعاً پاسخگوی هجوم عراقی‌ها نبود، ولی تلفات سنگینی را به دشمن تحمیل می‌کردیم. هوا دیگر رو به تاریکی گراییده بود. نیروهای هجومی عراق به قدری روی ارتفاع آتش ریختند تا کم‌کم خود را به نزدیک نیروهای خودی روی ارتفاع رساندند. تلفات نیروهای ما قابل توجه بود و توان تخلیه زخمی‌ها و شهدا نیز در آن شرایط میسر نبود. وضع بسیار اسفناکی داشتیم. در همین لحظات فرمانده گردان هم توسط بی‌سیم از نفرات گردان خداحافظی کرد و از همه طلب حلالیت نمود. با شنیدن این پیام اشک در چشمان همه نفرات جاری شد. استوار داود محمودزاده را می‌دیدم که مرتب اشک می‌ریخت و با حالتی گریان در کنار

توپ‌ها به سربازان آتشبار برای تیراندازی با شدت بیشتر کمک می‌کرد. تنها کاری که می‌توانستیم انجام دهیم این بود که با شدت تیراندازی کنیم تا وی را از آن مهلکه نجات دهیم. بعد از مدتی، تماس ما با فرمانده گردان و دیگر دیده‌بانان قطع گردید. واقعاً نا امید شده بودیم. ولی تیراندازی‌هایمان قطع نمی‌شد. نیمه‌های شب بود که مجدداً فرمانده گردان با ما تماس گرفتند و کمک خواستند.

زمانی که فرمانده گردان از آتشبار درخواست کمک کرد تا به موضع برگردد من با او از طریق بی‌سیم صحبت کردم و آدرس خواستم که در کدام قسمت ارتفاع است. با توجه به این که صبح روز ۵۹/۷/۴ من با او در نزدیکی ارتفاعات الله اکبر جهت هماهنگی با فرماندهان گردان‌های تیپ ۳ زرهی رفته بودیم، ایشان با رعایت نکات ایمنی آدرسی به من دادند که متوجه شدم در چه موقعیتی است و کجاست، ایشان دقیقاً در قسمت جنوبی ارتفاعات الله اکبر در شیاری که از دید و تیر محفوظ بود پناه گرفته بود. من به علت این که منطقه ذوعارضه بود و زمین هم رملی بود. یک دستگاه جرثقیل شنی دار به راندگی گروهبانیکم اسداله ایمانی فر (اسداله برمر) را برداشتم تا در رمل‌ها گیر نکنیم و به راه افتادیم. من روی جرثقیل نشسته بودم با چراغ قوه راه را به راننده جرثقیل نشان می‌دادم. در مسیر حرکت مان صدای انفجار گلوله‌های تانک، توپخانه و رگبار تیربارها و دیگر سلاح‌ها مرتب به گوش می‌رسید و بعضاً مشخص هم بودند. صداها برایم قابل تحمل نبود زیرا هراسی را در رگ‌هایم جاری می‌ساخت، چرا که خبر می‌داد ساعت مرگ نزدیک می‌شود. آنها همه پیغام آور مرگ بودند. دعا می‌کردم از مشاهده صحنه‌های دلخراش در امان باشم.

بالاخره پس از حدود دو تا سه کیلومتر راهپیمایی به محل مورد نظر رسیدیم. از جرثقیل پیاده شدم و به اطراف با دقت نگاهی انداختم، سپس با احتیاط بسیار و کاملاً مسلح به طرف یال کناری و جنوب ارتفاع الله اکبر رفتم. چندین مرتبه صدا زدم، جناب سرگرد آجوری، جناب آجوری، بالاخره بعد از مدتی، ایشان صدای من را شنید و صدایم کرد. خیلی خوشحال شدم از اینکه توانسته بودم با این دقت محل را پیدا کرده و به آن جا برسم. نزد ایشان رفتم و او را در آغوش گرفتم و صورتش را بوسیدم. بسیار خسته و ناتوان بود با دیدن چهره او خوشحال شدم، اما از جهتی چهره پر از گرد و غبار و غم او مرا ناراحت کرد. از اوضاع یگان‌های تیپ ۳ زرهی پرسیدم. او به من گفت: ارتفاع عملاً سقوط کرده و بسیاری از نیروها روی ارتفاع شهید شده‌اند. تعدادی هم زخمی موجود است که بالاتکلیف هستند. عملاً تیپ ۳ زرهی شکست خورده، خدا به دادمان برسد. برای لحظاتی، سکوتی

عجیب و مرگبار بر منطقه حاکم شد. هیچ وقت چهره او را این چنین غمگین ندیده بودم. از چهره‌اش مشخص بود چه فاجعه‌ای رخ داده است. اما سعی می‌کرد ناراحتی خود را بروز ندهد و می‌خواست به من دلداری و روحیه دهد.

در بعضی اوقات واقعاً رنج‌های ما عمیق‌تر از ناامیدی‌هاست. اگر از من سؤال شود، چه احساسی در آن زمان داشته‌ام؟ به هیچ وجه قادر به توصیف آن نیستم. شاید تقدیر ما این چنین بود و نمی‌بایست غمگین می‌شدیم. برای جوانانی که روی ارتفاعات الله اکبر آرمیده بودند، اشک ریختم و برای مجروحینی که نیاز به کمک داشتند دلم گرفت، ولی در آن لحظات کاری از من ساخته نبود.

کم‌کم آماده شدیم که با فرمانده گردان به سمت موضع آتشبار حرکت کنیم، باید عجله کرده و هر چه سریع‌تر آن محل را ترک می‌کردیم. افراد زیادی انتظار دیدن فرمانده خود را داشتند. نگاهی به اطراف و روی ارتفاع انداختم. هنوز آخرین مقاومت‌ها توسط قهرمانان تیپ ۳ زرهی روی ارتفاع صورت می‌گرفت. صدای رگبار تیربارها و سلاح‌های سبک شنیده می‌شد. مردانی روی ارتفاع آرام گرفته و به شهادت رسیده بودند که تا ابد جاودانه خواهند ماند. واقعاً نیروهای دشمن درندگانی بودند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم خود دست نکشیدند. جنایاتی را مرتکب شدند که قلم‌ها از نوشتن و زبان‌ها از گفتن آنها شرم دارند.

واقعاً خاطرات آن زمان بسیار دردناک هستند. اما بیان شهامت و شجاعت مردان برجسته، موضوع خوبی برای نظامیان جوان است و چاره‌ای نیست باید حقایق را بازگو نمود. من شاهد بهترین جنگجویان در آن زمان بوده‌ام که تاریخ کمتر به خود دیده، آنها قصد تسلیم شدن را نداشتند، همچنان ایستادگی می‌کردند و شجاعتی بی‌پایان و وصف ناشدنی از خود به نمایش می‌گذاشتند. انسان‌ها اگر حکایات خوبی از زندگی خود داشته باشند و برای دیگران به جای بگذارند، انسان‌های موفقی هستند، اما کسانی که در زندگی خود حکایتی ندارند، مجبورند از حکایت دیگران استفاده کنند. آن مردان بزرگ در آن دوران سخت، حکایاتی داشته‌اند که تا ابد ماندگار خواهد ماند و دیگران، خصوصاً فرزندان آنان، با خواندن آن رشادت‌ها و ... به نیاکان خود افتخار خواهند کرد.

ما سربازانی سرگردان بودیم که از لشکری شکست خورده در آن برهوت تنها مانده بودیم، اما هنوز سرپا بودیم و به وظیفه خود عمل می‌کردیم. با اطمینان می‌گویم که سربازان آنان (عراقی‌ها) به هیچ وجه در حد سربازان ما نبودند. سربازان ما سربازانی وطن پرست و با ایمان بودند که تا سر حد شهادت ایستادگی و جان خود را نثار میهن و آرمان‌های این مرز و بوم می‌کردند و به حق با

ایثارگری‌های خود که بیشتر به معجزه شباهت داشت، افتخارات بزرگی را نصیب کشورشان کردند. آنها غیر ممکن‌ها را انجام دادند که بزرگترین لذت است. واقعاً بعضی از انسان‌ها با رفتنشان درس‌هایی به ما می‌دهند که اگر می‌ماندند، هرگز آنها را نمی‌آموختیم.

من به همراه فرمانده گردان با جرتقیل شنی‌دار به راندگی گروهبانیکم برمر به سمت مواضع خودمان به راه افتادیم. وقتی به موضع یگان رسیدیم همه خوشحال شدند و فرمانده گردان را در آغوش خود گرفتند و از من تقدیر و تشکر کردند. زیرا پیدا کردن فرمانده گردان در آن شرایط سخت و تاریکی مطلق، کار خارق‌العاده‌ای بود شاید هم غیر ممکن که فقط امداد و یاری خداوند بود و لا غیر.

دشمن آن شب به واسطه تلفات سنگینی که داده بود، بعد از حمله به ارتفاعات الله اکبر در تاریکی شب یکباره با یگان‌های تیپ ۳ زرهی قطع تماس کرد. انگار یکباره دشمن در زمین فرو رفت که بعد از بررسی‌های دقیق و گزارش‌های دریافتی متوجه شدیم، دشمن حدود ۷ کیلومتر عقب نشسته است.

ساعت حدوداً ۰۵:۰۰ صبح روز ۵/۷/۵۹ بود، با گرم کردن یک کنسرو، فرمانده گردان شام و صبحانه را در کنار من، جناب سروان خواجوی و جناب سروان صالحی خورد که پس از لحظاتی مجدداً آتش توپخانه دشمن روی مواضع ما شروع شد.

آن شب با همه سیاهی و هراسش که بر ما غلبه کرده بود گذشت. درجه‌داران و سربازان آتشبار شب تا صبح بیدار بودند و در سخت‌ترین شرایط روحی مرتب تیراندازی می‌کردند. واقعاً رمقی برای آنان نمانده بود. ما در آن دشت تنها بودیم، تنهای تنها، در افکار خودم می‌گفتم، آه ای سرنوشت، ای تقدیر، چرا ما را به این‌جا کشانده‌ای؟ آیا ما را از این ماجرای اندوه بار گریزی هست؟ اما نه، این تقدیر ماست که برایمان تعیین شده و رقم خورده است، ما باید به وظیفه و تکلیف‌مان عمل کنیم. با چنین حال و هوایی، غمگین و ... به دنبال مأموریت خود حرکت کردم. آن شب، شب تاریک و نفس‌گیری بود که برای وقوع حوادثی هول‌انگیز بسیار مساعد بود.

چند روزی بود که نفرات آتشبار شبانه روز درگیر بودند. البته با چالش‌های روحی بسیار. اما من شاهد بودم و می‌دیدم که چگونه نیروی زندگی دوباره کم‌کم به بدن هم‌زمانم بازمی‌گشت و اراده آهنین آنان به تدریج برنومیدی و افسردگی چیره می‌شد. ما در میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زدیم تا کدامیک پیروز شوند، ما می‌بایست قلب شیر و چابکی ببر را می‌داشتیم تا بتوانیم در آن مهلکه

ایستادگی کنیم. که ایستادگی هم کردیم. چه مردانه و چه شجاعانه که فقط خداوند می‌تواند اجر آن را بدهد. اما شایسته نیست مردم کشورمان فداکاری‌های آن مردان بزرگ را به فراموشی سپارند.

هر چند اگر کسانی در این مرز و بوم فراموش کرده‌اند که به تلاش‌ها، ایثارگری‌ها و افتخارات ما ارج بگذارند، ولی من شخصاً همیشه به اراده قهرمانانه افسران، درجه‌داران و سربازان یگانم، و قهرمانان تیپ ۳ زرهی در دشت خونین آزادگان احترام گذاشته و سر تعظیم فرود می‌آوردم و هرگز دلاوری‌های آنان را فراموش نخواهم کرد و به همگان در مناسبت‌های مختلف بازگو خواهم نمود. یاد شهدای آن شب گرامی و روحشان شاد باد.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۴ می‌گوید:

ساعت ۰۹:۳۰ مورخه ۵۹/۷/۴ به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتم. سروان اخوان، سرگرد منتصر، سرگرد سبزه‌لو آن جا بودند. سرگرد منتصر فرمانده گردان ۲۶۱ تانک و سرگرد سبزه‌لو فرمانده گردان ۱۰۰ پیاده بودند. سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک نیز آن جا آمد. از آنها سؤال کردم مسئولیت هدایت تیپ ۳ زرهی با چه کسی است؟ اظهار داشتند کسی مسئول نیست!! و هر گردانی خودش مستقلاً عمل می‌نماید. تعجب کردم به آنها گفتم این که منطقی نیست. بالاخره یک نفر بایستی مسئولیت هدایت تیپ را بپذیرد. به همین منظور با مرکز عملیات لشکر ۹۲ زرهی که در اهواز مستقر بود تماس گرفتم و گفتم تیپ ۳ زرهی با توجه به شرایط بحرانی موجود، فرمانده و مسئولی ندارد، سؤال کردم مسئولیت در حال حاضر با چه کسی است؟ یگان‌ها بلا تکلیفند و هیچ‌گونه هماهنگی وجود ندارد، پاسخ دادند. درست است، فعلاً تیپ ۳ زرهی فرمانده ندارد. از یکی از فرماندهان گردان بخواهید که این مسئولیت را عهده دار شود! گفتم من باید این کار را انجام دهم!

موضوع و دستور رده بالا را با افسران تیپ در میان گذاشتم. آنها ابتدا افسر مخابرات تیپ ۳ را برای اداره تیپ پیشنهاد کردند. لیکن بعد از یک ساعت اطلاع دادند که ایشان این مسئولیت را نمی‌پذیرد. البته این تصمیم افسران منطقی نبود. زیرا کنترل و هدایت یک تیپ زرهی در آن شرایط بسیار دشوار از عهده افسر مخابرات بر نمی‌آمد، ضمن این که تخصص کافی در هدایت و فرماندهی یگان‌های زرهی را نداشت. از طرفی هم عدم پذیرش یکی از فرمانده گردان‌های تیپ ۳ زیر بار مسئولیت فرماندهی تیپ برایم مبهم مانده بود. البته در آن شرایط قبول چنین مسئولیت سنگینی برای هر افسری دشوار بود.

حدود ساعت ۱۱۰۰ مجدداً با ستوان دوم علی اکبر اصلانی به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم. وقتی به قرارگاه تیپ ۳ رسیدیم. فرمانده گردان‌های تیپ ۳ زرهی آن جا بودند کسی حرف کسی را نمی خواند، همه عصبی بودند. زیرا چندین روز در عملیات دفاعی شرکت داشتند و زیر مرگبارترین آتش‌های دشمن تلفات سنگینی را متحمل شده بودند، به بیانی دیگر ورشکسته بودند و ممکن بود ادامه فشارها آنها را درهم بشکند. همه فرمانده گردان بودند و هیچکس به دیگری برتری نداشت. همه آنها و یگان تحت امرشان به طرز وحشتناکی مورد هجوم قرار گرفته و به دلیل عدم استراحت فرسوده شده بودند. لذا قبول مسئولیتی سنگین علاوه بر مسئولیت سنگین خود، برایشان امکان پذیر نبود. در آن زمان نیاز به افسری توانمند و با حوصله بود تا بتواند از شکست عصبی آنها جلوگیری نموده و آنان را برای ادامه نبرد سازماندهی و هدایت نماید. شاید این مهم در زمان کوتاه باقی مانده واقعاً میسر نبود.

بالاخره در آن جمع، فرماندهان گردان تصمیم گرفتند، سرگرد سبزه‌لو (امیری‌راد) به عنوان سرپرست تیپ ۳ زرهی، عملیات یگان‌ها را هماهنگ و هدایت نماید. فرماندهان گردان با سرپرست جدید تیپ تصمیم گرفتند واحدهای تیپ ۳ زرهی، از سمت جنوب به شمال از رودخانه کرخه تا شحیطیه، سنگر کنده و مواضع جدیدی را احداث و اشغال نمایند. گردان توپخانه کمک مستقیم ۱۵۵ مم خود کششی نیز به فرماندهی سرگرد ابراهیمی در موضع خود در شرق ارتفاعات الله اکبر بدون تغییر باقی بماند. آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در موضع خود در شرق ارتفاعات الله اکبر بدون تغییر باقی مانده و آتش یگان‌های تیپ ۳ زرهی را تأمین نماید.

دیده‌بانان گردان ۳۱۸ توپخانه و گردان ۳۸۸ توپخانه در بلندترین نقطه ارتفاعات الله اکبر مستقر گردند. گردان سوار زرهی ۲۲۱ به فرماندهی سروان راعی در امتداد رودخانه کرخه، جناح چپ تیپ ۳ زرهی را حفاظت نماید. مقرر شد یگان‌ها تا ساعت ۱۶:۳۰ در محل جدید مستقر و از خط پدافندی جدید پدافند نمایند. بعد از هماهنگی‌های لازم به همراه ستوان دوم علی اکبر اصلانی به یگان خود بازگشتیم.

نزدیک به ساعت ۱۶:۳۰ مجدداً به قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتیم، سرگرد سبزه‌لو در آن جا بود. بعد از سلام و عیلق و احوال پرسی، به همراه او راهی خط استقرار جدید واحدهای تیپ ۳ زرهی شدیم تا از نحوه استقرار یگان‌ها و سنگرهای آنان بازدید نمائیم.

به ساعت ۱۷:۰۰ نزدیک می‌شدیم، ناگهان آتش شدیدی روی خط پدافندی جدید تیپ ۳ شروع شد. فوراً بازدید را ناتمام گذاشتیم و به سمت ارتفاعات الله اکبر محل دیده‌بان‌های گردان‌های توپخانه رفتیم. از محل دیدگاه واقع در ارتفاع الله اکبر حرکت تانک‌های عراق را که از

سمت بستان با پشتیبانی آتش توپخانه در حال حرکت به سمت خط مقدم تیپ ۳ زرهی و ارتفاعات الله اکبر بودند به خوبی مشخص و قابل مشاهده بود و ما حرکت آنها را به وضوح می‌دیدیم.

ستوانیکم جمال کریم دیده‌بان گردان ۳۸۸ توپخانه و کمک وی گروه‌بان حسن رضایی و سرباز مسعود فرقانی همچنان در حال درخواست آتش روی ادوات زرهی و توپخانه دشمن بودند. آتش‌های بسیار خوبی را اجرا می‌کردند، اما تعداد تانک‌های عراق بسیار زیاد بود.

از ساعت ۱۸:۰۰ مورخه ۵۹/۷/۴ دیده‌بانی را خودم به عهده گرفتیم و به ستوان کریم دستور دادم به پاسگاه فرماندهی گردان ۳۸۸ توپخانه برگردد و از آن جا خودش را به سرپرست تیپ ۳ سرگرد سبزو ملو معرفی نماید. آتش توپخانه همچنان بر روی ادوات زرهی دشمن در حال اجرا بود و دشمن نیز با خیزهای روبه جلو و متوالی به سمت ارتفاعات الله اکبر در حال حرکت بود و با آتش‌های مداوم روی خط مقدم تیپ ۳ زرهی و ارتفاعات الله اکبر، خط پدافندی تیپ ۳ زرهی را تهدید می‌کرد. کم‌کم به تاریکی هوا نزدیک می‌شدیم. با دوربین‌های دیده‌بانی، حرکت دشمن را زیر نظر داشتیم. بعد از مدتی دشمن متوقف و گویا در زمین فرو رفتند.

فقط یک دستگاه تانک سراسیمه به سمت ارتفاعات الله اکبر در حرکت بود که به علت تاریکی قابل تشخیص نبود که خودی است یا دشمن. در هر صورت گروه‌بان حسن رضایی به همراه سرباز فرقانی با موشک‌انداز آرپی‌جی ۷ از فاصله حدود ۱۵۰ متری به تانک شلیک نمودند و گروه‌بان رضایی اظهار داشت که تانک را منهدم نموده لکن برای من نامشخص بود. سرباز اسفندیاری و سرباز فرقانی هم با ما در آن جا بودند. بعد از این واقعه من دیگر گروه‌بان حسن رضایی را ندیدم. خیلی نگران او و ستوان جمال کریم بودم. نیمه‌های شب بود از طریق بی‌سیم با مرکز گردان تماس گرفتیم و جوایب احوال از آنها شدم، گفتند گروه‌بان حسن رضایی و ستوان جمال کریم به موضع برگشته‌اند که خیلی خوشحال شدم.

در همین زمان به علت فشار نیروهای دشمن و شرایط موجود، واقعاً ناامید شده بودم و اشتهد خود را گفتم و از افسران، درجه‌داران و سربازان گردان از طریق بی‌سیم خداحافظی کردم و گفتم دیگر شما را نخواهم دید. هم‌زمانم خداحافظ، خداحافظ، خداحافظ.^۱

در تمامی شب تیراندازی تانک و توپخانه ادامه داشت. ولی در طول درگیری برتری آتش با دشمن بود. ساعت ۰۳:۳۰ دقیقه نیمه شب توسط ۲ نفر سرباز که در تپه مجاور بودند دستگیر شدم. پس از شناسایی و اخذ کارت و گرفتن نشانی مرا نزد فرمانده خودشان به نام ستوانیکم

۱. زمانی که، ما در آتشبار این پیام را شنیدیم بهت زده شدیم، اشک از چشمانمان جاری شد. بعد از دقایقی فکر کردیم ایشان شهید شده است. همگی اشک می‌ریختیم، ناراحت فرمانده خود بودیم. فرمانده‌ای شجاع و توانمند که فقدان آن یعنی نابودی گردان. لذا با شدت هر چه بیشتر روی دشمن آتش توپخانه خود را می‌ریختیم تا او و نیروهای مستقر در ارتفاع را نجات دهیم.

فیروز عباس پور که فرمانده گروهان ۱ گردان ۱۴۵ پیاده تیپ ۳ زرهی بود بردند. نامبرده من را شناخت و آزاد شدم. بی سیم پی آر سی ۷۷ را به پشتم بسته بودم و دائماً درخواست آتش می کردم و همین طور لا یتقطع در منطقه آتش داشتیم. آتش موشک و تانک و توپ دشمن روی ارتفاع الله اکبر قطع نمی شد. تعدادی از نیروهای تیپ ۳ (افسر، درجه دار، سرباز) روی ارتفاع شهید شده و ادوات و خودروهای بسیاری نیز منهدم شده بودند. روی یک دستگاه جیب که روی ارتفاع جا مانده بود سوار شدم و ۲ نفر سرباز گردان ۳۱۸ توپخانه را که در آن جا مانده بودند، سوار کردم تا به مواضع خودمان بازگردیم. ولی جیب در داخل رمل فرو رفت و نتوانستیم آن را حرکت دهیم، سربازان از من جدا شدند و رفتند و من را تنها گذاشتند. بلافاصله از طریق بی سیم اطلاع دادم که من روی ارتفاع تنها مانده ام برای کمک بفرستید. شکست در منطقه تیپ ۳ به وضوح آشکار بود. می دانستم نیروهای دشمن خود را برای عملیات بعدی، یعنی برای صبح روز ۵/۷/۵۹ آماده می کنند. آن شب من روی ارتفاعات الله اکبر آنچه در توان داشتم انجام دادم، آنچه را که در دوران خدمتم آموخته بودم به اجرا در آوردم و همه نفرات آتشبار با تلاشی وصف ناپذیر گلوله های ۱۷۵ مم را روی دشمن می ریختند. خدا حافظی من هم باعث شده بود تا نفرات حداکثر توان خود را انجام دهند و با توجه به کمبود یگان توپخانه در منطقه، نفرات با سرعت عمل در تیراندازی، کمی از کاستی های آتش منطقه را جبران نموده بودند. من از انسان بودنم واقعاً شاد بودم. تا اینکه آن صحنه های دلخراش و وحشتناک و وحشیگری ها را مشاهده کردم. دیگر از انسان بودن دشمن واقعاً متعجب شده و از انسان بودن خوم شرمند بودم. من خودم را کنترل می کردم و نمی خواستم از اصول انسانی خارج شوم. زیرا جنگ ما برای ارزش های انسانی بود، ولی می بایست پاسخ تجاوز آنها را می دادم. کم کم خلق و خوی جنگ و جنگیدن، کشتن و کشته نشدن در وجودم شکل می گرفت. هر روز که می گذشت این خصلت در وجودم بیشتر و بیشتر می شد. لذا برای تحقق آنها با توجه به مسئولیتی که داشتم، می بایست به جنگ بیشتر فکر می کردم و برای حفظ موجودیت یگانم و حفاظت از جان نفرات تحت امرم می جنگیدم و سربازانم را برای بهتر جنگیدن با روش های مختلف تشویق می نمودم.

آقای سالم ساعدی یکی از اهالی شهر سوسنگرد از نبرد شب ۵۹/۷/۴ در ارتفاعات الله اکبر

می گوید:

شب چهارم مهرماه ۵۹، تبادل آتش بین نیروهای ارتش جمهوری اسلامی و نیروهای متجاوز در تپه‌های الله اکبر شمال سوسنگرد آغاز شد. من بر بام خانه رفته و درگیری‌ها را می‌دیدم و چگونگی نبرد را هم از طریق موج اف-ام رادیو می‌شنیدم. در خلال نبرد، فرماندهان لشکر ۹ زرهی عراق از تلفات و زخمی‌های خود گزارش می‌دادند و تقاضای آمبولانس می‌کردند. یکی از فرماندهان گردان‌های تانک گزارش داده بود که حدود ۱۱۰ کشته و مجروح داده و پیشروی نیروهایش بر اثر آتش شدید توپخانه ایران با کندی صورت می‌گیرد.^۱

تمامی نفرات تیپ ۳ زرهی و مردم شهر سوسنگرد، و نیروهای سپاه پاسداران و ژاندارمری که شاهد و ناظر آن عملیات بودند، اتفاق نظر دارند که توپخانه ارتش در شب ۵۹/۷/۴ با تمامی توان خود و اجرای آتش‌های پر حجم و دقیق در برابر دشمن ایستادگی نمود که افتخاری برای گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه بود.

جمعه ۴ مهر ۵۹: پیام‌های مبادله شده در خصوص شرایط تیپ ۳ زرهی در ارتفاعات الله اکبر
پیام‌های زیر که از طریق تیپ ۳ زرهی و فرمانده لشکر ۹۲ زرهی ارسال گردیده، بیانگر وضعیت بحرانی تیپ ۳ و منطقه الله اکبر بود.

شماره: ۳۸۳۱

از: تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۴

به: لشکر ۹۲ اهواز

موضوع: درخواست نیروی کمکی

به انگیزه درگیری‌های متوالی چند روز اخیر با متجاوز و ضمن منهدم کردن نیروی زیادی از دشمن، این تیپ توانایی رزمی خود را از دست داده است. مقرر فرمایید نسبت به واگذاری نیروی کمکی شبانه سریعاً اقدام نمایید. ضمناً محل فعلی تیپ در ارتفاعات الله اکبر می‌باشد و در حال حاضر در موقعیت خطرناکی است و احتمال غافل گیر شدن نیز دارد.^۲

تیپ ۳

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۲۴۳

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۶۹، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

شماره: ۴۳۴۵-۴۸-۲۰۱

از: لشکر ۹۲ (ر۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۴

به: تیپ ۳

بازگشت به ۵۹/۷/۴-۳۸۳۱

موضوع: حفظ مواضع تا آخرین نفس

۱- امام و ملت هیچ گونه عقب‌نشینی را نمی‌پذیرد.

۲- قوای کمکی فعلاً مقذور نیست.

۳- مواضع خود را تا آخرین نفس حفظ کنید.

۴- با استفاده از عقب‌نشینی شبانه دشمن، سریعاً مواضع اولیه اشغال و دفاع شود.^۱

فرمانده لشکر

تیپ ۳ زرهی طی پیام شماره ۳۷۵۹-۴۸-۲۰۱-۵۹/۷/۴ به فرمانده لشکر اعلام می‌دارد، در تپه‌های الله اکبر مستقر شده و احتیاج به گلوله ۱۵۵ و ۱۷۵ م م دارند. احتیاج به تانک داریم، سلاح‌های ضدتانک دشمن در بستان مستقر است و احتمال حمله دارد، سوخت مورد نیاز است.

از: تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۴

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: درگیری با دشمن و درخواست نیروی کمکی

بازگشت به ۵۹/۷/۴-۷۶۳۳

تیپ از ساعت ۱۸۰۰ با یگان‌های دشمن درگیر شده و تا این ساعت ادامه دارد. ضمناً ۱۵ دستگاه تانک دشمن منهدم شده و آتش دشمن بسیار شدید و احتیاج به نیروی کمکی می‌باشد.^۲

تیپ ۳

شماره: ۳۸۳۷-۴۸-۲۰۱

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۴

به: ف تیپ ۳

موضوع: ادامه تک با آخرین نیرو

بازگشت به ۵۹/۷/۴-۳۸۵۱

دستور دهید تا آخرین نفس به تک خود ادامه دهند. لشکر در حد توانایی نیروی کمکی خواهد فرستاد. موفق باشید.^۳

ف ل ۹۲: سرهنگ ستاد قاسمی

۱. همان، ص ۷۰

۲. همان، ص ۷۱

۳. همان، ص ۷۲

به توپخانه‌های مستقر در دشت آزادگان ابلاغ گردد که دشمن را پیرو مذاکره تلفنی بکوبند و نتیجه را گزارش نمایند.^۱

فرمانده لشکر: سرهنگ ستاد قاسمی

در آن شرایط فرمانده لشکر به تیپ ۳ زرهی اعلام نموده بود که مهمات دشمن تمام و تلفات زیادی را نیز متحمل شده است و دستور داده بود نیروهای دشمن را دنبال و منهدم نمایند. در صورتی که تیپ ۳ واقعاً توان رزمی خود را از دست داده بود و نبرد به صورت تبادل آتش شدید توپخانه جریان داشت. توپ‌های گردان ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه مرتب تیراندازی می‌کردند که به همین دلیل سرپرست تیپ تقاضای مهمات برای این دو یگان توپخانه نمود. شدت تیراندازی‌های ما به قدری بود که پوک‌های زیادی در کنار توپ‌ها پراکنده شده بود و به علت خستگی بیش از اندازه سربازان، جابه جایی پوک‌ها میسر نبود و حرکات خودروهای مهمات را به پای توپ‌ها با مشکل مواجه نموده بود.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته)، رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۴ می‌گوید:

روز ۵۹/۷/۴ من به عنوان نماینده گردان به اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی در اهواز اعزام شدم. فرصتی پیدا کردم و حدود دو ساعت روی چمن‌های اطراف لشکر خوابیدم، خواب دو ساعته روی چمن‌ها، برایم همانند بستر پر قویی بود و در آرامش نسبی به سر بردم. روزهای قبل با صحنه‌های دلخراش بسیاری مواجه شده بودم. دو نفر از درجه‌داران تیپ ۳ زرهی را در داخل تانکی که در حال سوختن بود مشاهده کردم که در شعله‌های آتش و نهایتاً خاکستر شدند. اگر اشاره‌ای به آنان می‌شد، پودرمی‌شدند، فقط هاله‌ای از یک انسان دیده می‌شد. صحنه‌های دلخراش به قدری زیاد بود که قلم در وصف آنان عاجز و زبان قاصر است. شنیدن اخبار شبکه‌های مختلف رادیویی برایم ناگوار بود. بعد از تحلیلی، پیش خود و افکارم متوجه شدم که ما فقط با عراق نمی‌جنگیم، بلکه استعمار غرب حامی نزدیک صدام است و می‌خواهند به اهداف

پلید خود برسند، اما باید آرزوی خود را به گور ببرند. بعد از انجام کارهایم در ستاد لشکر به مواضع خودمان بازگشتم. نفرات گردان را می‌دیدم که با چه شور و هیجانی در حال رزم بودند. آنان شب و روز در تلاش بودند و خواب راحتی نداشتند. اگر هم می‌خوابیدند، به حالت سبک و چرت زدن بود. اصلاً تشنگی و گرسنگی برای آنان مفهومی نداشت. نفرات به جای نوشیدن آب خنک در گرمای ۵۰ درجه با آن هوای شرجی و نفس‌گیر، باید آب داغ و نزدیک به جوش را می‌نوشیدند و یا به علت تغییر مکان‌های متعدد از خوردن غذای مناسب و گرم محروم بودند. غذایی که می‌خوردند مخلوطی از گرد و غبار، دود و... بود که از نظر بهداشتی اصلاً مناسب نبود. تعمیر و نگهداری و حاضر به کاری وسایل و تجهیزاتی که در دوران انقلاب آسیب کلی دیده بودند، در آن شرایط سخت واقعاً دشوار بود. واقعاً نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کردند که در آن شرایط رزم و در گرمای سوزان دشت آزادگان، فقط از عهده عاشقان و مردان توانمند و مؤمن برمی‌آمد، مع الوصف با تمامی مشکلاتی که پیش روی خود داشتیم، مردانه ایستادگی می‌کردیم تا دشمنان را از دستیابی به نیت شومشان بازداریم.

جنگ در بدترین شرایط به ما تحمیل شد، زیرا زمانی به ما تحمیل شده بود که اصلاً آمادگی نداشتیم. هدف دشمنان ما این بود که ابتدا سرزمین و خاک مقدس کشورمان را تصرف نموده و حکومت مرکزی را تضعیف و مردم را از انقلاب رها و نگران نمایند و به افکار پلید خود که تصرف کامل خوزستان بود دست یابند.

اما رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه در کنار رزمندگان تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی در بیابان‌های سوزان دشت آزادگان با تمامی وجود، شجاعانه دفاع می‌کردند. در صورتی که بعضاً وجبی از این خاک مقدس را برای مسکن خود نداشتند و جالب این است که توقعی هم نداشتند. من تصور نمی‌کنم چنین سربازانی در دیگر کشورها وجود داشته باشد، دارای روحیه‌ای مقاوم و ایثارگرانه، زیرا من خودم شاهد و ناظر بوده‌ام که چگونه نفرات این یگان مردانه می‌جنگیدند و تلاشی توصیف ناکردنی داشتند. با توجه به این که دوران انقلاب را پشت سر گذاشته و جنگ در کردستان را نیز تجربه کرده و علیرغم تمامی بی‌مهری‌ها و نارسائی‌های بسیار همچنان شجاعانه ایستادند و جنگیدند و هیچ‌گونه اعتراضی هم نداشتند و فقط و فقط به پیروزی و سرافرازی کشورشان می‌اندیشیدند. بیشتر افسران افرادی باسواد و فرهیخته بودند و اهل جمع‌آوری مال و ثروت نبودند، شغل آنان افتخارشان بود و توسط آن نیازهای روحی و روانی آنها برآورده می‌شد. آنان عاشق شغل خود بودند و خدمت به مردم و کشورشان افتخار و ثروت

عظیمی برایشان محسوب می‌شد. از برجسته‌ترین خصوصیات آنان، تعهد بالا نسبت به انجام وظایف سازمانی بود که در این راستا تمامی تلاش خود را انجام می‌دادند.

آن روز ساعت ۱۰۰۰ صبح شدت تیراندازی‌ها با توجه به درخواست دیده‌بانان به گونه‌ای شروع شد که حس کردم در این روز موفق خواهیم شد. غافل از آن که از نظر یگان هجومی (پیاده و زرهی) بهره‌ای نداشتیم. یعنی حداکثر تلاش، توسط نفرات توپخانه انجام می‌گرفت، ولی یگان‌های پیاده و زرهی از نظر توان رزمی در حدی نبودند که بتوانند مانع حرکات و پیشروی دشمن شوند. به هر تقدیر ساعت ۱۲۰۰ ظهر بود که مطلع شدیم مهمات گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی به اتمام رسیده است. نگرانی شدیدی وجودمان را فرا گرفت، همه ناراحت و بیمناک از توپ‌های گردان خودمان بودیم. زیرا با پایان یافتن مهمات آن گردان، فشار درخواست آتش‌ها و جنگ به یگان ما منتقل می‌یافت و طبعاً آتش یگان ما به تنهایی پاسخگوی آن همه تهاجم و فعالیت نیروهای دشمن نبود و نمی‌توانست به منطقه عملیات پوشش لازم را بدهد. در صورت هجوم مجدد دشمن، آتش ما تجزیه می‌شد و تاثیر چندانی در میدان رزم نداشت. این افکار ما را نگران و مشغول خود نموده بود تا این که در همین ساعات اجرای آتش سنگین دشمن روی مواضع ما شروع شد. جنگنده‌های دشمن نیز نقاط حساس منطقه را پیاپی بمباران می‌کردند. شدت درگیری‌ها و فشار دشمن روی باقیمانده یگان‌های پیاده و زرهی تیپ ۳ زرهی به قدری بود که آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند. البته عقب‌نشینی‌ها به همراه تلفات سنگینی بود که هر لحظه استعداد تیپ ۳ زرهی را از نظر نیروی انسانی و تجهیزاتی تقلیل می‌داد و توان رزمی‌شان را به حداقل می‌رساند. من سریع خودم را به افسران گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م م رساندم تا با همفکری یکدیگر بتوانیم به آن وضعیت نابسامان، سر و سامانی داده و به آنان کمک نمایم. در همین اثنا یکی از توپ‌های گردان ۳۱۸ به علت تیراندازی‌های مداوم منفجر شد و یکی از افسران آن یگان با درجه سروانی از ناحیه پا به شدت مجروح گردید. در همان لحظات یکی از مهمات‌برهای آنان نیز طعمه حریق گردید و منهدم شد. نگرانی‌ها هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. چهره همه نفرات حاضر در منطقه درگیری را چنان گرد و غبار گرفته بود که امکان شناسایی یکدیگر میسر نبود. دیگر شادی از من دور شده بود و هر لحظه اندوهم بیشتری شد. مطلع شدم در ساعت ۱۷۰۰ عصر، مهمات گردان ۳۱۸ توپخانه به منطقه رسیده است. جان تازه‌ای گرفتیم و کمی روحیه‌مان ارتقا یافت. از طرفی مطلع شدیم یک گردان زرهی و یک گردان پیاده قوی به عنوان نیروی کمکی در راه هستند تا کمکی برای ما باشند. این خبر موجب خوشحالی همه ما شد و روح تازه‌ای در روانمان تزریق نمود. هرچند صحت و سقم آن برایمان

نامشخص بود، ولی در آن شرایط بحرانی نویدبخش بود. من حاضر بودم گرسنگی و تشنگی را تحمل کنم و با انفجار گلوله‌های توپ و خمپاره و تانک و... روزها را سپری نمایم و در آن سر و صدای انفجارات وحشتناک بخوابم، ولی دلگرمی رزمی داشته باشم. گرچه در آن بیابان با هوای گرم و پشه‌های خونخوار و انواع حیوانات موذی و خطرناک روبرو بودیم و بیداری و خواب، حکم مرگ لحظه‌ای را برای ما داشت. به قدری سختی کار و استرس زیاد بود که واقعاً توصیف کردنی نیست، مع الوصف تمامی تلاشمان حفظ خاک کشورمان بود.

روز ۵۹/۷/۴ ارتفاعات الله اکبر در حال سقوط بود، من با فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری به طرف گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی رفتیم. من در آن گردان به عنوان افسر رابط ماندم و فرمانده گردان به کمک دیده‌بانان گردان که روی ارتفاعات الله اکبر مستقر بودند رفت. در همین اثنا جنگنده‌های عراق شهر سوسنگرد و اطراف شهر را به شدت بمباران کردند. مواضع ما نیز چندین نوبت مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار گرفت.

فرمانده گردان مرتب در دیدگاه درخواست آتش می‌کرد. به قدری فشار روحی روی من سنگین شده بود که دست به هرکاری می‌زدم. مرتباً درجهت پاسخگویی نیازهای آتش دیده‌بانان و یگان‌های تیپ ۳ زرهی تلاش می‌کردم. خصوصاً زمانی که متوجه شدم فرمانده گردان در دیدگاه توسط تانک‌های دشمن تهدید شده و تانک‌های دشمن به دیدگاه نزدیک می‌شوند. دشمن همچنان در حال پیشروی بود، فرمانده گردان از همه خداحافظی کرد و حلالیت طلبیده که در این لحظات حمیت قسمتی نفرات بسیار زیاد شد.

موضع آتشباریکم گردان ۳۸۸ توپخانه بر اثر تیراندازی‌های مداوم مملو از آتش و دود بود و شدت تیراندازی‌ها فوق‌العاده شده بود، چشم‌ها غرق خاک و خون‌آلود شده بود. بعد از تیراندازی‌های مداوم و جنگ شدیدی که روی ارتفاعات الله اکبر و غرب و شرق آن در جریان بود، حالتی به وجود آمده بود که واقعاً ترسیم ناکردنی است. روی ارتفاع تعداد قابل توجهی از بهترین جوانان کشور به شهادت رسیده بودند و زخمی‌های بسیاری هنوز روی ارتفاع باقی مانده و به علت عدم امکانات کافی و نیروی لازم بلا تکلیف بودند. فرمانده گردان هم از دیده‌بانان جدا شده و وضعیت آنان مبهم بود. مرگ بر همه ما سایه افکنده بود و همه ما آماده مرگ بودیم. ما می‌بایست با اعمال نیکو به استقبال مرگ می‌رفتیم و با پشت پا زدن به چیزهای فانی دنیا، آن چه را که جاویدان می‌ماند خریداری می‌کردیم. نجات ما در آن روز فقط جنگیدن در میدان نبرد بود و در صورت سستی هلاکت نصیبمان می‌شد. زیرا چهره دشمن مانند انسان بود، ولی قلب‌هایشان، به قلب‌های حیوانات درنده بیشتر شبیه بود، آنها بویی از انسانیت نبرده بودند، از

نظر انسانیت، مردگانی بودند که به زندگان می‌تاختند. حدود ساعت ۲۲۰۰ ستوانیکم جمال کریم، دیده‌بان آتشبار را دیدم که دچار حواس پرتی شده بود، حق هم داشت زیرا با مرگ، یک قدم بیشتر فاصله نداشته و جنگ شدیدی را روی ارتفاعات الله اکبر شاهد بوده و صحنه‌های وحشتناکی را دیده بود که هر انسانی را از مرز کنترل خارج نمود. همه نفرات دچار ناراحتی شدید روحی شده بودند، خصوصاً موضع آتشبار مرتب مورد اصابت گلوله‌های تانک و توپخانه و انواع خمپاره دشمن قرار می‌گرفت و گلوله بود که به سمت ما شلیک می‌شد. در آن زمان مواضع ما و دیگر یگان‌های تیپ ۳ زرهی تبدیل به سیل شده بود. زندگی هر لحظه برایمان مشکل و مشکل‌تر می‌شد، خصوصاً از اخبار رادیو شنیدم که مسئولان کشور به حال مملکت و آینده آن اظهار نگرانی شدیدی کردند. ولی ما با تمامی نگرانی‌ها و شدت جنگ در آن زمان امیدوار بودیم که خورشید اقبال ما طلوع خواهد کرد و با لبخند پیروزی، مردم کشورمان در آسودگی خاطر و امنیت قرار خواهند گرفت.

مطمئن بودم که عقب‌نشینی‌های ما، مقدمه هجوم‌های ما خواهد بود و پشت دشمن را به خاک خواهیم مالید، زیرا در میدان نبرد می‌دیدم که در دل سربازان آنچه که بود آشکار می‌گردید، آنان شجاعت وصف‌ناپذیری از خود به نمایش می‌گذاشتند. آنچه را که از عملکرد نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه و دیگر نیروهای تیپ ۳ زرهی می‌دیدم و شاهد و ناظر بودم، یقین داشتیم که همین جوانان غیور و مردان با عظمت نیروی زمینی در همین منطقه درسی به متجاوزین خواهند داد که در تاریخ برای همیشه باقی خواهد ماند و درس عبرتی برای آنان و حامیانشان خواهد بود و منطقه را برای متجاوزین به گورستانی تبدیل خواهند نمود که تا ابد رشادت، دلوری‌ها و روحیه شهادت طلبی رزمندگان ایران اسلامی را از یاد نخواهند.

ستوانیکم جمال کریم (سرهنگ بازنشسته) دیده‌بان آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث آن روزها می‌گوید:

ایشان وقتی می‌خواست خاطراتش را از آن روزها بگوید اشک در چشمانش جاری شد و گفت: نمی‌خواهم خاطرات آن روزها برایم تداعی شود. روزهای سختی را گذرانیدیم، صحنه‌های وحشتناکی را شاهد و ناظر بوده‌ایم، مردمی را می‌دیدم که در آتش می‌سوختند. زن و مرد، پیر و جوان و بچه‌هایی را که از وحشت به هر سویی می‌دویدند. جوانانی که تفنگ در دست گرفته و از نوامیس و میهن خود مردانه دفاع می‌کردند و در خاک و خون می‌غلتیدند. واقعاً شاید کسی

حرف‌های من را به طور کامل درک نکنند، چقدر جان انسان بی‌ارزش است. واقعاً برایم خیلی سخت است آن‌چه راکه دیده‌ام، بازگو نمایم. در آن شرایط سخت و بحرانی، نمی‌دانم چه کسی را باید سرزنش می‌کردم، اما همان‌طور که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت:

سختی‌ها و مشقات جنگ اصلاً من را رنج نداد، زیرا اعتقاد داشتم که برای کشورم و هم‌میهن‌انم باید آن سختی‌ها را تحمل کنم. فقط درد ناسپاسی نسبت به آن همه ایثارگری‌ها برایم غریبه و ناآشناست. آن ایثارگران و مدافعان بزرگ تاریخ این مرز و بوم، که در آن شرایط معجزه کردند، طالب احترام نبودند ولی واقعاً لایقش بودند و برای همیشه تاریخ هم لایق خواهند بود. زمانی که یگان ما در دشت آزادگان وارد عمل شد، عملاً تیپ ۳ شکست خورده بود، تیپ ۳ فرمانده نداشت. آمادگی رزمی تیپ هم در حدی نبود که بتواند با لشکرهای زرهی ارتش متجاوز مقابله کند.

صبح روز ۵۹/۶/۳۱ بعد از این که شب تا صبح آتش توپخانه ما یگان‌های دشمن را در مناطق پاسگاه‌های مرزی فکه، سوبله، صفریه و تنگه چزابه زیر آتش گرفتند، من به همراه فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری و سروان آشتیانی رئیس رکن سوم گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی به شناسایی رفتیم. از نقاطی که تیپ ۳ زرهی از دست داده بود، ما به سمت غرب بستان و تنگه چزابه حرکت می‌کردیم تا از آخرین وضعیت یگان‌های دشمن مطلع شویم. نزدیکی تنگه چزابه مردی را به حالت درازکش مشاهده کردیم که برای ما دست تکان می‌داد، ما با حالت آماده و مسلح به طرف او رفتیم، فکر کردیم عراقی است، وقتی به نزدیک او رسیدیم مشاهده کردیم نصف بدن او سوخته و از شب قبل در آن جا مانده بود، بدون هیچ گونه امکانات اولیه، درجه‌داری بود، جمعی تیپ ۳ زرهی. از او سوالاتی کردیم که با شنیدن پاسخ و توضیحات وی متأثر شدیم. اظهارات آن درجه‌دار و مشاهداتش از صحنه‌های دلخراش پاسگاه‌های مرزی، همانند پوست پیازی بود که هرچه آن را ورق می‌زدیم اشک از چشمانش جاری می‌شد. ما با یک دستگاه پست فرماندهی M113 به شناسایی رفته بودیم، آن درجه‌دار را با بدن کاملاً سوخته داخل پست فرماندهی گذاشتیم و به شناسایی خود ادامه دادیم. سروان آشتیانی ما را به وضعیت منطقه کاملاً توجیه نمود. آن روز نیروهای عراقی را نتوانستیم شناسایی کنیم. در اولین فرصت آن درجه‌دار مجروح را جهت مداوا به بهداری تیپ سپردیم و تا امروز از سرنوشت او بی‌اطلاع هستیم، نمی‌دانم زنده ماند یا شهید شد، ولی زنده ماندنش بعید به نظر می‌رسید و نیاز به معجزه داشت. در همین روز فرمانده گردان به من دستور داد، نزد آقای صباغ زاده بخشدار شهر بستان بروم، جلسه‌ای در بستان بود، جلسه‌ای توجیهی، در خصوص تحولات

جاری منطقه و عملیات ارتش و مردم، بعد از شرکت در جلسه که زیاد هم طولانی نبود، مسائلی مطرح و هماهنگی‌هایی صورت گرفت، ولی به علت شرایط بد منطقه، جلسه پایان یافت. همزمان با این‌گونه اقدامات، بالاخره عراقی‌ها هجوم خود را آغاز نمود. ارتش عراق هر چند به خوبی تجهیز شده بود، اما آمادگی کامل برای رویارویی با رزمندگان از خود گذشته ما را نداشت. البته نیروهای ایرانی در وضعیت نابسامانی قرار داشتند، اما شجاعانه می‌جنگیدند. بخشی از ارتش عراق به طور غیرمنتظره‌ای خوب می‌جنگید. حملات تانک‌های عراقی در دشت‌های میان شهرهای منطقه، ما را غافلگیر کرده بود و صدمات زیادی را به واحدهای پراکنده خودی مستقر در منطقه وارد کرد. من در آن زمان در گردان ۲۹۳ تانک به فرماندهی سرگرد صفوی دیده‌بان بودم. جنگ سختی در اطراف بستان را تجربه کردیم. واقعاً از نظر نیروی انسانی و تجهیزات، با یگان‌های عراقی نابرابر بودیم. چاره‌ای هم نداشتیم، ضمناً تلفات زیادی را نیز متحمل شده بودیم. یگان‌های تیپ ۳ زرهی به مرور و اجباراً تا ارتفاعات الله اکبر عقب نشینی کرده و تلاش می‌کردند از ارتفاعات الله اکبر که دید و تیر مناسبی در منطقه داشت پدافند نمایند. خط پدافندی تیپ ۳ زرهی در این محل تا رودخانه کرخه گسترش یافت. من برابر دستور فرمانده گردان و سرپرست تیپ ۳ سرگرد سبزه‌لو (فرمانده گردان ۱۰۰ پیاده مکانیزه) به همراه گروهان حسن رضایی و سرباز فرقانی سپیده دم روز ۵۹/۷/۴ روی ارتفاعات الله اکبر مستقر شدیم. زیرا اطلاع داده بودند یگان‌های دشمن جهت تصرف ارتفاعات الله اکبر به زودی تک خواهند نمود. من به همراه دیگر نفرات دیده‌بان، در روی ارتفاعات الله اکبر در نقطه‌ای مستقر شدیم تا بتوانیم منطقه را در زیر دید خود داشته و به طور مؤثر دیده‌بانی کنیم. (حدوداً به سمت چپ ارتفاع در شیب مستقر شدیم و کاملاً به منطقه اشرف داشتیم)

در آن زمان آتشبار یکم گردان ۳۸۸ در شرق ارتفاعات الله اکبر، مستقر شده بود و من به واسطه نزدیکی با یگانم با یک دستگاه بی‌سیم پی‌آرسی ۷۷ با آنها تماس داشتم. من و نفراتم در گروهان تانک به فرماندهی ستوانیکم بهرامی (که بعداً به شهادت رسید) استقرار یافتیم. گروهان وی دارای ۷ دستگاه تانک چپ‌تن و تعدادی هم نفربر زرهی بی - ام - پی - وان (BMP I) بود. از صبح زود تانک‌ها و نفربرها یکی پس از دیگری موضع می‌گرفتند و مواضع خود را تا شمال رودخانه کرخه ادامه داده، تکمیل و گسترش می‌یافتند. استقرار آنها تا ساعت ۱۲۰۰ ادامه و به طول انجامید. گردان ۱۴۵ پیاده نیز روی ارتفاعات الله اکبر مستقر شد. همه در تلاش بودیم تا یک خط پدافندی موثری را در برابر یگان‌های عراق تشکیل داده و در منطقه پدافند نمائیم. ساعت ۱۳۰۰ با فرمانده گردان سرگرد آجوری تماس گرفتیم و به ایشان گفتم گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم، دیده‌بان نفرستاده است و یگان‌های مجاور من فاقد دیده‌بان هستند و از

این بابت آسیب‌پذیر خواهیم بود. بعد از پیگیری فرمانده گردان، دیدبان‌های گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ نیز در ارتفاع مستقر شدند.

ساعت ۱۴۳۰ از دور غباری از خاک بلند شد و همانند ابری آسمان را پوشاند، فکر کردم طوفان شن است. موضوع را با هم‌زمانم در میان گذاشتم، محل گرد و غبار را به آنها نشان دادم، واقعاً گرد و غبار زیادی بود. با دوربین دیدبانی به طرف گرد و غبار نگاهی انداختم و آن محل را با دقت بررسی نمودم. نقطه‌های سیاهی زیر گرد و غبار می‌دیدم، اعلام کردم طرف بستان و جزایه طوفان شن شده است، همه خندیدند و گفتند هوا به این خوبی کجا طوفان شده؟

حدود یک ربع بعد نقطه‌های سیاه به صورت تانک و نفربر و خودرو مشاهده شدند. هرچه جلوتر می‌آمدند گرد و غبار و طوفان به سمت ما کشیده می‌شد، با مشاهده تانک‌های دشمن، خیلی سریع درخواست تیر کردم. نیروهای منجاوز، سراسیمه به سمت ارتفاع می‌آمدند. ناگهان کلیه جنگ‌افزارهای موجود در منطقه پدافندی تیپ ۳ زرهی، یکباره شلیک کردند. جنگ تمام عیاری رخ داد، عراقی‌ها ارتفاع را زیر آتش سهمگین خود گرفتند و دیوانه‌وار همه جا را زیر آتش داشتند. توپخانه ما با شلیک‌های پیاپی و رگبار آتش سعی در زمین‌گیر کردن دشمن را داشت، آتش و دود و... فضای منطقه را گرفته بود. غرش توپ‌ها، صدای شلیک تانک‌ها و رگبار تیربار و سلاح‌های انفرادی و همچنین انفجار گلوله‌های دشمن روی ارتفاع لحظه‌ای قطع نمی‌شد. تلفات نیروهای خودی را روی ارتفاع شاهد بودم. صدای ناله و دیگر فریادهای نفرت حاضر روی ارتفاع شرايطی را به وجود آورده بود که از گفتنش عاجزم. یگان‌های زرهی و پیاده مکانیزه دشمن، با تمام توان خود به ارتفاع یورش می‌آوردند. آتش و دود و انهدام تجهیزات، تانک‌ها، خودروها و دیگر ادوات، چشمانمان را تیره و تار کرده بود. واقعاً وجدانی در درون آنها نبود، وجدان را در درون خود خفه کرده بودند. بدترین چیز در زندگی، هراس در میدان جنگ و خیانت به دوستان است. تک تک افسران، درجه‌داران و سربازان تیپ ۳ زرهی، مردانه می‌جنگیدند، مبارزه آنها بسیار مؤثر بود. هر لحظه که می‌گذشت تلفات نیروهای خودی به واسطه شدت آتش دشمن، بیشتر و بیشتر می‌شد. آنچه را که می‌دانستم و در کلاس‌های آموزش در مورد دیده‌بانی، آموخته بودم به کار بردم. تمامی سعی من این بود که با درخواست‌های مکرر آتش توپخانه، از پیشروی تانک‌های دشمن جلوگیری نمایم. گلوله‌های توپخانه آتشبار یکم گردان ۳۸۸ و گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم بسیار دقیق و مؤثر بود. حجم آتش زیادی روی یگان‌های زرهی عراق اجرا کردیم و قدرت انفجار گلوله‌های هر دو یگان توپخانه واقعاً زیاد و عالی بود. اما تعداد

تانک‌ها و زره‌پوش‌های دشمن به حدی زیاد بود که نمی‌دانستیم کدام یک را باید هدف قرار دهیم. لذا سعی می‌کردم تانک‌هایی که به ارتفاع نزدیک‌تر بودند هدف قرار دهم.

انسان در جنگ چشم از دنیا می‌پوشد. در آن لحظات واقعاً همه چیز برایم تمام شده بود، دیگر دنیا برایم ارزشی نداشت. شهات هم‌زمانم در کنارم، من را متاثر می‌کرد. شاهد صحنه‌های دلخراشی بودم که کاری هم از من ساخته نبود. آغاز حمله با خون بود، می‌دانستم پایانش هم با خون و غلتیدن در خاک و خون روی آن ارتفاع، خواهد بود و نهایتاً مرگ است. مرگی که هیچ‌کس صدایمان را نخواهد شنید. اما می‌بایست آن شرایط را می‌پذیرفتیم و مرتب با خودم می‌گفتم، خدایا تو با منی، پشت و پناه منی، مهم نیست که چه کسانی جلوی من هستند. جنگ با شدت تمام همچنان ادامه داشت. عصر آن روز فرمانده گردان سرگرد آجوری به ما ملحق شد. آتش‌های بسیار خوب و موثری روی یگان‌های عراقی می‌ریختیم. فرمانده گردان آمده بود تا واقعیت را ببیند، فکر نمی‌کرد گفتار ما صحت داشته باشد. شاید هم برای کنترل و یا روحیه دادن به دیدگاه ما آمده بود، نمی‌دانم! ولی مسئولیت سنگینی داشت، شجاعانه ما را همراهی می‌کرد و روحیه می‌داد. در همین اثنا ناگهان یکی از تانک‌های دشمن دیوانه‌وار به طرف ما یورش آورد. خدمه آن تانک بسیار بی‌باک بودند. گروه‌بان حسن رضایی و سرباز فرقانی تصمیم گرفتند تانک را با آرپی‌جی ۷ منهدم کنند. به همین منظور با موشک‌انداز آرپی‌جی ۷، به طرف تانک یورش بردند. دیگر روی ارتفاع به جنگ تن به تن رسیدیم بین من و دیگر عناصر دیدبان فاصله افتاد و آن‌ها را ندیدم. فرمانده گردان به من دستور داد که به عقب برگردم و خودم را به سرپرست تیپ ۳ زرهی سرگرد سبزه‌لو (امیری راد) معرفی کنم. گفتم جناب سرگرد وسیله‌ای ندارم، گفت سریع و پیاده برو نزد سرپرست تیپ! گفتم برای چه مأموریتی؟ گفت من هم نمی‌دانم فقط او دیدبان را احضار کرده است، حتماً مورد مهمی است، سریع خودت را به او معرفی کن. نمی‌دانستم از کدام طرف بروم، زیر آن دود و آتش مسیر رفتن و پیدا کردن سرپرست تیپ واقعاً کار دشواری بود. با نگاهی به اطراف خودم مسیری را انتخاب و به راه افتادم. چند کیلومتر پیاده دوان دوان به طرف موضع آتشبار یکم (آتشبار خودمان) آمدم، از دور برق دهانه شلیک توپ‌ها را می‌دیدم که آن نقطه نشانی خوبی برایم بود. از آن جا یک دستگاه خودروی جیب گرفتم و با آدرسی که رئیس رکن سوم گردان جناب سروان خواجوی به من داد، به طرف سرپرست تیپ ۳ زرهی به راه افتادم. وقتی خودم را به ایشان معرفی کردم ۲ نفر جاسوس از مردم بومی را به من تحویل داد و با یک دستگاه آمبولانس من را به طرف روستای فنیخی حوالی روستای دهلاویه فرستاد و به من دستور داد، سریع خودت را برسان و از کنار آن روستا، شمال رودخانه کرخه یعنی غرب

ارتفاعات الله اکبر را دیدبانی کن و از اوضاع یگان‌های دشمن هم آگاهی یافته و مشاهدات خود را به من گزارش کن. سریع به راه افتادم آن دو نفر را در سوسنگرد به نیروی انتظامی تحویل دادم و ساعت ۰۵۰۰ صبح روز ۵/۷/۵۹ به فنیخی رسیدم.

در آن منطقه هیچ تحرکی را از دشمن مشاهده نکردم. ساعت ۰۶۰۰ صبح روز پنجم مهر ماه جنب و جوش عراقی‌ها شروع شد. حدود دو سه دستگاه کانکس، تانکر سوخت را در شمال رودخانه کرخه مشاهده کردم که تانک‌های عراقی مشغول گرفتن مهمات و دریافت سوخت از آنها بودند. سریع مختصات آن محل را از روی نقشه مشخص نمودم. هرچه با گردان تماس گرفتم موفق نشدم ارتباط برقرار نمایم، لذا موفق به درخواست تیر نشدم، بی‌سیم من پی‌آرسی ۷۷ بود و برد آن کم، صدای من را گردان دریافت نمی‌کرد و صدای آنها را هم من نداشتیم و نمی‌شنیدم. مجبور شدم چند کیلومتر عقب‌تر بروم تا ارتباطم با گردان برقرار شود، بعد از این که ارتباطم با هدایت آتش گردان برقرار شد، وضعیت را به آنها اطلاع دادم. لحظاتی بعد صدای انفجار گلوله‌های ۱۷۵ میلی‌متری را می‌شنیدم که مرتب به آن جا اصابت می‌کردند. تنها یگانی که می‌توانست آن جا را مورد اصابت قرار دهد، آتشبار یکم گردان ۳۸۸ بود. اما من به علت بعد مسافتی که با هدف داشتیم، نتایج تیراندازی‌ها را نتوانستیم ببینیم. فقط دود و گرد غبار انفجار گلوله‌ها را می‌دیدم. از محل استقرارم آتش توپخانه دشمن را روی ارتفاعات الله اکبر مشاهده می‌کردم، حجم آتش دشمن بسیار زیاد بود که خیلی نگران دوستان و همزمانم شدم که سعی کردم محل استقرار توپخانه دشمن را پیدا کرده و مورد هجوم قرار دهم.

ساعت ۱۰۰۰ صبح بود با مرکز هدایت آتش تماس گرفتم، پاسخی نمی‌شنیدم، بعد از مدتی صدای آنها را دریافت کردم. فرمانده گردان دستور داد هرکجا که هستی سریع خود را به یگان برسان، خیلی نگران شدم، احوال منطقه بسیار بغرنج و بحرانی شده بود. با شنیدن دستور فرمانده گردان، دریافتیم که موضوع خیلی حاد است، که بعداً متوجه شدم، شکست تیپ ۳ زرهی قطعی شده و دشمن ارتفاعات الله اکبر را تصرف نموده است.

سعادت را کسانی بردند که آن چیزی که خدا به آنها داده بود، در شن‌زارهای داغ و سوزان چزابه، بستان، سوسنگرد و ارتفاعات الله اکبر تقدیم کردند و ما بازمندگان آنان هستیم. (درود به روان پاکشان)

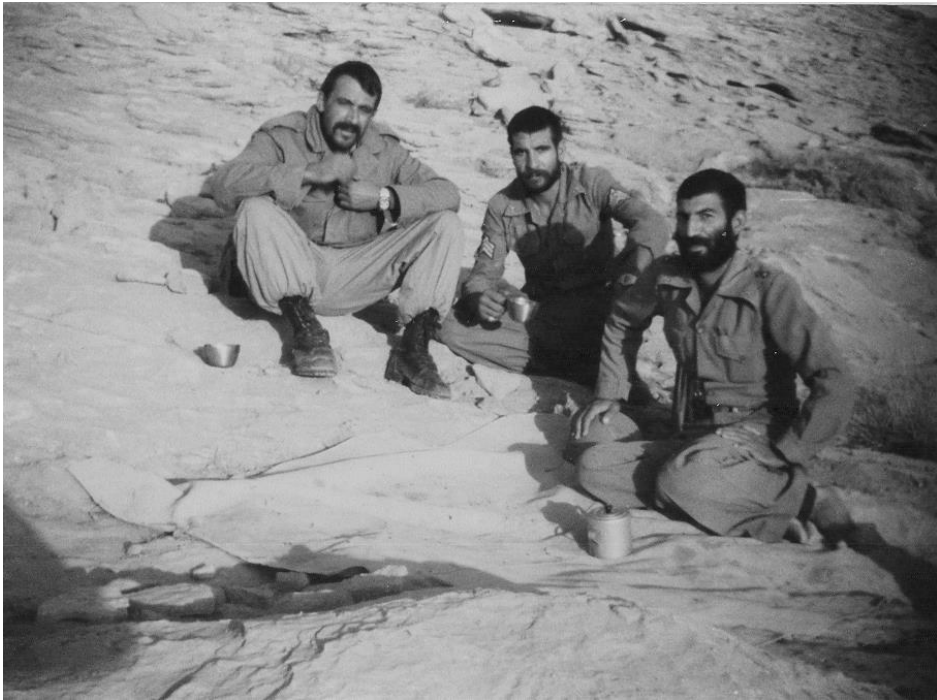
جمعه چهارم مهر ۵۹: سقوط شهر بستان

لشکر ۹۲ زرهی در اوایل جنگ به تنهایی مسئولیت پدافند از تمامی استان خوزستان را بر عهده داشت و به همین منظور یگان‌هایش را در ۴ منطقه مستقر نموده بود. تیپ ۱ در منطقه اهواز، تیپ ۲ در منطقه دزفول و تیپ ۳ در منطقه دشت آزادگان و عناصری از تیپ ۱ در منطقه خرمشهر به کار برده شده بود. فرمانده لشکر ۹۲ زرهی امکانات دیگری در اختیار نداشت، ضمن این‌که پدافند از هر ۴ منطقه واقعاً حیاتی بود. لذا فرمانده لشکر ۹۲ زرهی نمی‌توانست در منطقه تیپ ۳ و یا دیگر مناطق، یگان بیشتری واگذار نماید. بنابراین، تیپ ۳ زرهی در دشت آزادگان بیش از آنچه که عمل کرد، توانایی بیشتری نداشت که بیشترین فشار هم در آن منطقه بر توپخانه‌ها وارد گردید. دو یگان توپخانه یعنی گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م م و آتشبار یکم تقویت شده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م، بهترین عملکرد را در سد نمودن پیشروی دشمن داشتند، که عملکرد خوب آنان بر هیچ‌کس پوشیده نیست. گرچه مأموریت اولیه تیپ ۳ زرهی در طرح‌های عملیاتی پدافندی لشکر، پدافند از معبر شمال بستان و منطقه حمیدیه و هویزه در امتداد رودخانه کرخه کور بود و هدف از مأموریت هم سد کردن پیشروی دشمن در محور حلفائیه - سوبله - الله اکبر - پادگان دشت آزادگان - اهواز و محور سوبله - بستان - سوسنگرد - حمیدیه - اهواز و محور جنوب، بستان - نهر کرخه کور بود و هدف و مأموریت، کاملاً مشخص بود. اما واقعیت این بود که تیپ ۳ زرهی توان چنین مأموریتی را نداشت. در محور اصلی که از غرب به شرق بستان بود، اجرای مأموریت امکان‌پذیر بود. حتی یک گردان رزمی سازمان‌یافته کامل و تقویت شده می‌توانست تنگ چزابه را حفظ کند. ولی مأموریت پدافند از کرخه کور در عرض قریب ۵۰ کیلومتر به سادگی امکان‌پذیر نبود. این مشکل برای اجرای آتش مؤثر برای توپخانه‌های موجود تیپ ۳ زرهی نیز وجود داشت. زیرا در عرض ۵۰ کیلومتر گردان ۳۱۸ توپخانه و آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه می‌بایست اجرای آتش نمایند که با تجزیه شدن آتش یگان‌های توپخانه عملاً سد نمودن پیشروی دشمن دشوار می‌شد که می‌بایست با اجرای آتش زیاد، این نقص را جبران می‌کردند. با توجه به محدودیت مهمات و قطعات یدکی، یگان‌های توپخانه با مشکل جدی مواجه بودند و پدافند از منطقه واگذاری تیپ عملاً میسر نبود. اجباراً کلیه عناصر تیپ ۳ زرهی عملاً به صورت نیروی پوشش عمل می‌کردند. در صورتی که مواضع سد کننده به صورت کلاسیک اشغال نشده بود. احتیاطی هم در رده تیپ و گردان‌ها وجود نداشت و تیپ یگان‌های خود را به صورت دسته به کار برده بود. حتی امکان به کار بردن به صورت گروهان نیز وجود نداشت. وقتی نیروی احتیاط

وجود نداشته باشد، فرمانده قادر نخواهد بود نیروهای دشمن را به منطقه‌ای بکشاند که آنجا را تبدیل به قتلگاه دشمن نماید و نیروی احتیاط بتواند با پاتک‌های خود که از قبل طرح‌ریزی شده و دشمن انتظار آن را ندارد، اجرا و نیروهای دشمن را منهدم نماید. لذا در چنین شرایطی غافلگیر کردن دشمن برای تیپ ۳ زرهی اصلاً امکان‌پذیر نبود، اما با تمامی کاستی‌ها، رزمندگان غیور ایرانی به دشمن ثابت کردند که در محاسبات خود اشتباه نموده‌اند و توان جوانان ایرانی بیش از آن چیزی بوده که فکر می‌کرده‌اند. رزمندگان ما گرچه به علت برتری کامل عددی و تجهیزاتی ارتش متجاوز، نتوانستند مواضع اولیه در خط مرز را حفظ کنند، اما به دشمن اجازه ندادند به سادگی پیشروی نمایند. رودخانه کرخه در مسیر شرقی - غربی، از حمیدیه تا سوسنگرد و بستان، منطقه را به دو قسمت کاملاً مجزا تقسیم کرده که تنها پل ارتباطی در شهر بستان بود و تخریب آن چندان مشکل نبود. تیپ ۳ زرهی به همراه یگان‌های خود و توپخانه‌های موجود از تنگ چزابه در شمال شهر بستان محافظت و جلوی پیشروی دشمن را سد نمایند تا دشمن نتواند به شهر بستان دسترسی یابد. اما توان نیروهای دشمن بیشتر از نیروهای خودی بود و تیپ ۳ زرهی با یگان‌های خود و توپخانه‌های موجود مجبور شدند زیر فشار دشمن به ارتفاعات الله اکبر واقع در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی بستان عقب‌نشینی نمایند. زمانی که دشمن به شمال شهر بستان دسترسی یافت، پل روی رودخانه کرخه در شمال شهر توسط رزمندگان اسلام منهدم گردید تا دشمن به شهر دسترسی نیابد. دشمن وقتی که با مقاومت شدید مدافعین روبه‌رو شد، در آن شرایط توان زدن پل روی کرخه را نداشت. لذا نیروهایش را به سمت ارتفاعات الله اکبر هدایت نمود. زیرا با اشغال ارتفاعات الله اکبر، کنترل منطقه بستان را به دست می‌گرفت و قادر بود با زدن پل بر روی رودخانه کرخه در محور بستان - سوسنگرد پیشروی نماید. دشمن در روز ۵۹/۷/۴ با عبور نیروهای کماندویی خود از نيزارهای هورالعظیم، شهر بستان را از چند جناح محاصره کرد و به دلیل تلفات زیاد نیروهای خودی و افزایش مجروحان و عدم امکان تخلیه آنان به واسطه زیر آتش بودن شدید جاده بستان به سوسنگرد توسط دشمن، به مدافعین شهر دستور داده شد شهر را تخلیه و به سمت پل سابله و سوسنگرد عقب‌نشینی نمایند. در چنین شرایط بحرانی و جنگی نابرابر عصر روز ۵۹/۷/۴ شهر بستان سقوط نمود. تیپ ۳ زرهی با نیروی ناتوانی که در اختیار داشت، مجبور شد قسمتی از تلاش خود را متوجه محور جنوبی رودخانه کرخه نماید. همزمان با این تهدید، یک تهدید دیگر دشمن از سمت جنوب نهر کرخه کور ایجاد شد. نکته مهم در این منطقه این بود که عناصر تیپ ۳ زرهی نمی‌توانستند به واسطه ضعفی که داشتند در دو قسمت شمال و جنوب

کرخه درگیر شوند. زیرا هر دو قسمت خطرناک و حیاتی بودند و فرمانده تیپ قادر به اداره کردن و پشتیبانی متقابل هر دو جبهه را نداشت. لذا فقط توپخانه‌های موجود بودند که می‌توانستند هم در شمال و هم در جنوب کرخه وارد عمل شوند و چون برد توپخانه ۱۷۵ مم زیاد بود، قادر بود در هر دو جبهه مؤثر واقع و اجرای آتش نماید. از طرفی هم امکان تغییر مکان برای یگان‌های مانوری تیپ ۳ به واسطه رودخانه غیر قابل عبور کرخه امکان‌پذیر نبود و برای تغییر مکان می‌بایست از طریق پادگان دشت آزادگان - حمیدیه و سوسنگرد وارد عمل می‌شدند که زمان بسیار زیادی طول می‌کشید تا جابه‌جایی‌ها صورت گیرد و حدود ۳۰ کیلومتر را یگان‌ها می‌بایست طی می‌کردند و رودخانه را دور می‌زدند تا به جنوب رودخانه کرخه برسند. یعنی از دشت آزادگان ۲۰ کیلومتر تا حمیدیه، سپس وارد جاده سوسنگرد شده و پس از ۲۰ کیلومتر به سوسنگرد و ۴۰ کیلومتر بعد به بستان و ۲۰ کیلومتر هم به جنوب و رودخانه کرخه کور برسند. یعنی یگان‌های تیپ ۳ برای تغییر گسترش می‌بایست ۵۰ تا ۹۰ کیلومتر، راهپیمایی در منطقه نبرد می‌کردند. در صورتی که بهتر بود دو منطقه شمالی و جنوبی رودخانه کرخه به دو یگان مستقل واگذار می‌شد. برای برقراری نیروی پوشش در این جبهه ۷۰ کیلومتری، حداقل دو گردان سوار زرهی لازم بود و برای ایجاد مواضع سد کننده نیز حداقل هفت گردان رزمی مورد نیاز بود. در صورتی که لشکر ۹۲ زرهی چنین نیرویی در اختیار نداشت و تیپ ۳ زرهی حدود یک گروهان تقویت شده برای تأمین و دفاع تمام این منطقه ۷۰ کیلومتری اختصاص داده بود. البته نیروهای نامنظم گروه چمران و نیروهای سپاه پاسداران و هنگ ژاندارمری سوسنگرد به وسیله نیروهای مستقر در پاسگاه‌های مرزی و نیروهای مردمی تا حدودی پرده پوشش و مراقبت برقرار کرده بودند. این مشکل برای نیروهای متجاوز نیز وجود داشت و نیروهای متجاوز نیز نمی‌توانستند بدون توجه به مناطق باز جبهه ۷۰ کیلومتری، بدون مراقبت و تأمین در یک عرض محدود پیشروی کنند و در صورت پیشروی زیاد متحمل شکست می‌شدند. در چنین شرایطی تمامی بار مسئولیت پشتیبانی آتش از یگان‌های جنوب رودخانه کرخه که عمدتاً یگان‌های ژاندارمری، سپاه پاسداران، گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی بودند، به گردان ۳۸۸ توپخانه واگذار گردیده بود. طبیعی است با واگذاری چنین مسئولیتی به آنشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در جنوب رودخانه کرخه، از حجم آتش در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی در شمال رودخانه کرخه، خصوصاً غرب ارتفاعات الله اکبر کاسته می‌شد و یگان‌های تیپ ۳ زرهی توسط توپخانه‌های دشمن بیشتر مورد هجوم قرار می‌گرفتند. در چنین وضعیتی، گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی به

تنهایی قادر به تأمین آتش پشتیبانی تیپ نبود، لذا ما هم در آتشبار به واسطه اهمیت موضوع و حیاتی بودن آن، شبانه‌روز بدون وقفه روی دشمن در شمال و جنوب رودخانه کرخه اجرای آتش می‌کردیم و اصلاً استراحتی نداشتیم و اگر فرصتی برای چرت زدن می‌یافتیم، بعد از چند ثانیه، خواب که چه عرض کنم، بی‌هوش می‌شدیم و یا می‌مردیم! آن هم زیر صدا و غرش انواع انفجارهای گلوله‌های توپخانه دشمن و بمباران‌های هوایی و شلیک‌های پیاپی توپخانه.



از راست: ستوان صالحی، گروهبان امامی، ستوان تهرانی

فصل ششم

اشغال ارتفاعات الله اكبر توسط دشمن

شنبه پنجم مهر ۵۹: عقب‌نشینی تیپ ۳ زرهی به پادگان دشت آزادگان و اشغال ارتفاعات الله اکبر توسط دشمن

در روز چهارم مهرماه فشار شدید یگان‌های مهاجم لشکر ۵ مکانیزه دشمن در جنوب غربی اهواز و لشکر ۹ زرهی در ارتفاعات الله اکبر برای منهدم کردن ادوات و تجهیزات و خطوط مدافعان و وصول سریع به شهر اهواز که از آغاز روز سوم مهر ماه شروع شده بود، در آن روز شدیدتر شد. پادگان حمید و نقاطی که احتمال وجود نیروهای خودی بود، توسط ارتش عراق زیر آتش شدید توپخانه قرار می‌گرفت.

در آن روز نیروهای دشمن به جاده اصلی اهواز - خرمشهر نزدیک شدند و در ساعت ۰۹:۳۰ توپخانه‌های دشمن ایستگاه‌های راه‌آهن و پادگان حمید را زیر آتش گرفتند. تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ زرهی که در جنوب، عملیات تاخیری می‌کرد تا ۱۵ کیلومتری جنوب غربی اهواز عقب رانده شد و متجاوزین عراقی تا حوالی آب تیمور پیشروی کردند. حضور فعال نیروهای مردمی، ورود رزمندگان تازه نفس نیروی زمینی به منطقه نبرد، فعالیت‌های مؤثر بالگردهای هوانیروز و پشتیبانی نیروی هوایی و شرایط مناسب زمین عملیات به علت وجود آبادی‌ها، درخت‌زارها و جنگل‌های مصنوعی در جناح غربی و تأسیسات کارخانه فولاد و ساختمان‌های شهری از مهم‌ترین عواملی بودند که سبب شدند تا دشمن در جنوب غربی اهواز زمین‌گیر شود و خط پدافندی نیروهای خودی قوی‌تر گردد. چنان‌چه از آن محور دشمن موفق می‌شد خود را به اهواز یا حمیدیه برساند، قطعاً نیروهای گردان ۳۸۸ توپخانه و تیپ ۳ زرهی که ما مأموریت تقویت آتش گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ میلی‌متر کمک مستقیم آن تیپ را به عهده داشتیم، در محاصره قرار گرفته و نابود می‌شدیم. با این وجود در منطقه بستان و ارتفاعات الله اکبر همچنان ما احساس خطر می‌کردیم. نابودی آتشبارها و یگان‌های تیپ ۳ زرهی که در شمال رودخانه کرخه مستقر بودیم، هر لحظه متصور بود. ارتفاعات الله اکبر در آن زمان، مکان جهانی و دهشتناکی بود که از سراسیمی‌های آن خون می‌چکید. ما در آن‌جا زیر آتش و رگبارهای شدیدی از آسمان و زمین قرار داشتیم. ولی اطلاعاتیه‌هایی که از رادیو پخش می‌شد، در مجموع اظهار تاسف و محکوم کردن دشمن بود. چهره همه هم‌زمانم سوخته شده بود و از همه بوی مخصوصی به مشام می‌رسید که مخلوطی از بوی عرق بدن و بوی خاک و شن‌های آلوده ... بود. انگار ما فراموش‌شدگانی بودیم که در انتظار مرگ نشسته بودیم و گویا همه چشم خود را بسته بودند

و ما را و مردمی که عمدتاً زنان، کودکان و سالمندان تشکیل می‌دادند و همچنین رزمندگانی را که از تمامی اقشار از پیر و جوان در نبردی نابرابر با دشمن کاملاً مسلح و بی‌رحم در جنوب کرخه در سخت‌ترین شرایط قرار گرفته بودند، نمی‌دیدند.

همان‌طور که قبلاً اشاره نمودم، بعد از این که فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه را از ارتفاعات الله اکبر با یک دستگاه جرثقیل شنی‌دار به جمع خودمان آوردیم. در پای یک قبضه توپ مشغول صرف صبحانه در زمین باز بودیم. سکوتی نسبی بر منطقه حاکم بود و فقط تک‌تیراندازی‌هایی صورت می‌گرفت. با نزدیک شدن به ساعت ۰۶:۰۰ صبح روز ۵/۷/۵۹ بار دیگر ناگهان سکوت دشت شکسته شد. دشمن با اجرای آتش تهیه با انواع سلاح‌ها به خط مقدم نیروهای خودی در ارتفاعات الله اکبر، آفند خود را از غرب منطقه شروع و با آتش و حرکت از محور جابر همدان به سمت شرق و ارتفاعات الله اکبر یورش آورده و نزدیک شد. بعد از سه ساعت مقاومت دلیرانه، باقی‌مانده نیروهای تیپ ۳ زرهی مستقر در ارتفاع الله اکبر و شلیک‌های پیاپی توپ‌های گردان ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه، نیروهای دشمن که از هر حیث چندین برابر نیروهای خودی بودند، بر تپه‌های مشرف به شرق الله اکبر مسلط و تعدادی از تانک‌های تیپ ۳ زرهی مورد اصابت ادوات ضد زره از جمله موشک مالیوتکای دشمن قرار گرفتند و منهدم شدند. گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه که پشتیبانی آتش توپخانه را برای تیپ ۳ زرهی فراهم می‌کردند، تمام تلاش خود را جهت توقف و سد نمودن پیشروی دشمن با شدت تمام انجام دادند، ولی به واسطه عدم تعادل بین نیروهای خودی و دشمن، موثر واقع نشد. به یگان‌های تیپ ۳ زرهی از طریق فرمانده لشکر، دستور عقب‌روی به سمت شرق و در محدوده پادگان دشت آزادگان صادر شد. واحدهای تیپ ۳ رده به رده عقب‌روی و عملاً با دشمن قطع تماس نمودند. ولی به یگان ما تا آن لحظه دستوری نداده بودند و بلا تکلیف بودیم. یکی از ویژگی‌های منطقه شمال کرخه در دشت آزادگان که در آن زمان برای یگان‌های مانوری تیپ ۳ و توپخانه‌ها خصوصاً گردان ۳۸۸ توپخانه، که توپخانه بسیار با اهمیت و سنگینی بود، مزیتی را برایمان ایجاد کرده بود، وجود تپه‌های رملی در پهلوی شمالی منطقه تا نزدیکی پادگان دشت آزادگان بود. زیرا در داخل منطقه پس از ارتفاعات میشداغ، تپه‌های الله اکبر بود. در شرق آن نیز چند ردیف تپه قرار داشت که برای تهیه مواضع سد کننده متوالی بسیار مناسب بود. همین تپه‌ها در سد کردن پیشروی دشمن در این محور کمک بسیار زیادی به یگان‌های تیپ ۳ زرهی می‌کرد.

ساعت ۰۹۰۰ صبح روز ۵/۷/۵۹، شکست تیپ ۳ زرهی عملاً لمس شد. البته این تیپ با دیگر عناصر توانسته بود پیشروی دشمن تا ارتفاعات الله اکبر را که فاصله قابل قبولی تا مرز بود، سد نماید. درست است که تلفات سنگینی به تیپ ۳ زرهی وارد شده بود، اما به عنوان نیروی پوشش توانسته بود واقعاً مأموریت خود را به نحو شایسته‌ای با تمامی نواقص و کمبودها تا سر حد شهادت با مردان بزرگی که جان خود را نثار کردند انجام دهد. زیرا ارتش عراق در حین پیشروی به طرز ظالمانه‌ای یگان‌های تیپ ۳ زرهی را در معرض آتش مرگبار توپخانه و دیگر سلاح‌های خود قرار داده بود و عقب کشاندن نیروها در آن زمان از روال عادی به دور بود. اما نیروهای تیپ ۳ زرهی وفاداری عمیقی به آرمان‌های خود داشتند که تا آخرین لحظه از خود شجاعت و پایداری و پایمردی نشان دادند. ارتفاعات الله اکبر نیز به علت بارش انواع گلوله‌های تانک، خمپاره، توپخانه و بمب به آتشفشان گدازه‌ای تبدیل شده بود که قرار گرفتن در زیر آن همه آتش و جنگیدن و مقاومت در برابر هجوم تانک‌های بی شمار دشمن، فقط در توان مردان شجاع و با ایمان است. ما در آن زمان در بیابانی برهوت قرار گرفته بودیم که به سرزمین مرگ و دوزخ بیشتر شبیه بود. از آسمان و زمین مرگ می‌بارید، ما به آن سرزمین درحالی وارد شده بودیم که امید به بازگشت نداشتیم. و باید تا پای از دست دادن جان خود می‌جنگیدیم. در آن منطقه و سرزمین، قهرمانان جوان‌مان در دفاع از کشور آرمیدند که برای همیشه تاریخ زنده و نظاره‌گر اعمال ما هستند.

ساعت ۱۰۰۰ صبح روز ۵/۷/۵۹ از طریق بی‌سیم به فرمانده گردان سرگرد آجوری اطلاع دادند که جناب سرهنگ زرهی عمید به فرماندهی تیپ ۳ زرهی و جناب سرهنگ زرهی هاشمی به عنوان معاون ایشان منصوب گردیده‌اند. حضوراً با نامبردگان در منطقه قرارگاه تاکتیکی تیپ ۳ زرهی تماس بگیرید. سرهنگ عمید فرمانده جدید تیپ ۳ زرهی به فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرگرد آجوری فرموده بودند:

«برابر اطلاع، اهواز در معرض خطر و محاصره است. دشمن تا طراح و دب حردان پیشروی نموده است. در داخل جنگل کمبویه نیز نفراتی از دشمن در حال شناسایی دیده شده‌اند. لذا گردان را به فولی آباد حوالی اهواز تغییر مکان دهید.»

با توجه به مسافت حدود ۵۰ کیلومتر و عدم دسترسی به وسایل ترابری جهت جابه‌جایی توپ‌ها مأموریت مذکور انجام نشد و قرار شد به پادگان دشت آزادگان تغییر موضع بدهیم.

بالاخره دستور عقب‌نشینی توسط فرمانده تیپ ۳ زرهی، سرهنگ زرهی عمید به آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه نیز صادر شد.

در جنگ شرایطی به وجود می‌آید که فرماندهان به هر ترتیبی که شده می‌بایست از جان نفرات خود محافظت نمایند. واقعاً زمانی نیاز است که زمین از دست بدهیم تا زمان به دست آوریم. آن هم یک زمان و زمین مناسب، زیرا نیرویی که می‌خواهد حمله کند نیاز به زمان دارد، نیاز به آموزش دارد، نیاز به آشنایی کامل منطقه دارد، نیاز به شناسایی و اطلاعات دقیق دارد و باید به منطقه کاملاً توجه شود. فرمانده گردان سرگرد آجوری در همان زمان، فرمانده آتشبار جناب سروان صالحی را احضار و به ایشان گفت وضعیت بسیار بحرانی است و عقبه ما توسط دشمن تهدید می‌شود، لذا دستور داد سه توپ سریعاً به طرف اهواز روانه شود زیرا جنوب غربی اهواز هر لحظه احتمال سقوط داشت. جناب سروان صالحی که خیلی عصبی بود، به فرمانده گردان گفت، با این شرایط چگونه می‌توانیم در دو جبهه بجنگیم؟ با وضعیت فعلی اصلاً امکان‌پذیر نیست! خود فرمانده گردان هم به این امر واقف بود که بدون دیده‌بان و عدم اطلاع از وضعیت نیروهای خودی و دشمن، تیراندازی کردن روی مختصات، منطقی نیست. ولی فرمانده گردان در پاسخ به فرمانده آتشبار گفت، اصلاً نمی‌خواهد بجنگید، بنشینید تا تمامی ما را بیایند بکشند و یا به اسارت ببرند، می‌دانم این کار اصولی نیست، اما چاره‌ای نداریم. خلاصه بعد از بحث و گفتگو بین فرمانده گردان و فرمانده آتشبار، توپ‌ها را به صورت یک نیم‌دایره روانه کردیم. در آن زمان، هم به سمت ارتفاعات الله اکبر و بستان، هم به سمت جنوب رودخانه کرخه و هم به سمت جنوب اهواز (طراح) توپ روانه کرده بودیم. عملیات‌هایی نظیر عقب‌نشینی، عقب‌روی، روحیه بسیار خاصی می‌خواهد که هر ارتشی قادر به جنگیدن در آن شرایط نیست.

در آن شرایط حساس و سرنوشت‌ساز تغییر مکان آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه عاقلانه نبود چون به جز شش قبضه توپ ۱۷۵ م که تا حدودی پیشروی نیروهای دشمن را سد می‌کرد، با رفتن آنها از منطقه دشت آزادگان، منطقه الله اکبر و دیگر مناطق نزدیک به آن کاملاً سقوط می‌کردند. فرمانده گردان سرگرد آجوری تن به این تغییر مکان نداد. فرمانده جدید تیپ ۳ زرهی، کاملاً به این منطقه آشنا نبود همان‌طور که قبلاً اشاره شد، ایشان چند ساعتی بود که از تهران جهت هدایت این تیپ برگزیده شده بود. به هر جهت عقب‌نشینی تانک‌ها و توپ‌ها در منطقه شروع شد. هر چند دیگر آن چنان تانکی که قابل توجه باشد، برای تیپ باقی نمانده بود، ولی چند دستگاه تانک باقی مانده بود

که به آن تیپ می‌گفتند! اکثر یگان‌ها عقب‌نشینی کرده بودند و فقط ۶ توپ آتشبار ما مانده بود که کم‌کم توپ به توپ عقب‌نشینی کردیم.

نیروهای دشمن در ساعت ۱۱:۰۰ روز ۵/۷/۵۹، از شرق و جنوب ارتفاعات الله اکبر، ارتفاعات الله اکبر را دور زدند، من خودم شاهد نفربرهای زرهی عراقی‌ها بودم که با سرعت به سمت سوسنگرد و یا رودخانه کرخه در حرکت بودند. آنها، من و تعدادی از سربازان و جناب سروان صالحی را که در موضع باقی مانده بودیم، دیدند. یک نفربر دشمن را که روی آن تعدادی از نفرات نشسته بودند و در نزدیک ما بودند را دیدم که به سرعت به طرف جنوب در حال حرکت بودند. ولی حتی یک گلوله هم به طرف ما شلیک نکردند که واقعاً امداد غیبی بود. کم‌کم از شدت آتش توپخانه دشمن روی یگان ما کاسته شد و دیگر هیچ‌گونه حرکتی روی ارتفاع الله اکبر دیده نمی‌شد. ولی گلوله‌های سرگردان گاهی به سمت ما شلیک می‌شد. اما صدای انفجار و بمباران شهر سوسنگرد کاملاً به گوش می‌رسید و دود ناشی از بمباران‌ها مشخص بود. من و جناب سروان صالحی توپ‌ها را قبضه به قبضه به عقب فرستاده بودیم. کسی دیگر نمانده بود. موضع آتشبار را کاملاً بازدید نمودم تا وسیله‌ای باقی نمانده باشد. تعدادی گلوله توپ در گودالی باقی مانده بودند که به علت نبودن خودروی کافی، در آنجا ماندند. به گونه‌ای روی آنها را استتار کردم تا از دید دشمن مخفی بماند. یک دستگاه جیب گاز ۶۹ هم به علت جوش آوردن و سوختن واشر سرسیلندر در موضع مانده بود که به کمک سرباز رانده‌ام آن را در پشت یک تپه مخفی نمودیم، دشمن کاملاً به ما نزدیک شده بود و رؤیت می‌شد، ولی من به فکر وسایل یگان بودم. واقعاً اوضاع اسفناکی داشتیم. من به سرباز شیخی، راننده خودم گفتم جیب را روشن کند تا حرکت کنیم. دیدم خودرو استارت می‌خورد ولی روشن نمی‌شود. علت را پرسیدم، سرباز راننده به من گفت جناب سروان ماشین بنزین ندارد. بهت‌زده شدم! گفتم چرا بنزین ندارد؟ مگر سفارش نکرده‌ام باک خودرو همیشه بایستی پر باشد؟ سرباز راننده که وجودش را ترس و نگرانی فرا گرفته بود و خیلی پریشان بود، به من گفت جناب سروان من اینجا می‌مانم و شما بروید!! از پاسخ راننده واقعاً خنده‌ام گرفت، گفتم چرا باید تو بمانی و من بروم؟ ضمناً من چطور بروم؟ او هم به پاسخ خودش خنده‌اش گرفت. خلاصه یکی از خودروهای آتشبار را در چند صدمتری خودمان دیدم، به طرف آن دویدم سرباز مردانی راننده آن بود، خودروی گاز ۶۶ او هم مانده بود و حرکت نمی‌کرد، گفتم مردانی مشکلش چیست؟ به من گفت جناب سروان ماشین روشن نمی‌شود. چند لیتری از خودرو او بنزین کشیدیم و در داخل جیب ریختیم و پس از مدتی هر دو خودرو به راه افتادیم. واقعاً به

جنگ رفتن با آن خودروهای فرسوده و قراضه هم داستان خودش را داشت که نگفتنش بهتر است. دیگر هیچ کس در موضع آتشبار نمانده بود و ما آخرین نفراتی بودیم که آن جا را ترک کردیم. در صورتی که نیروهای دشمن به راحتی می توانستند ما را به اسارت بگیرند، اما انگار خداوند آنها را کور کرده بود. پس از طی مسافتی جناب سروان صالحی را دیدم که خودروی او هم خراب شده است. خودروها اکثراً گاز ۶۹، گاز ۶۶، ذیل و دیگر خودروهای روسی بودند و آن نوع خودروها در گرمای ۵۰ درجه سانتی گراد دوامی نداشتند و مرتب جوش می آوردند. آن خوردوها برای مناطق سرد طراحی شده بود و برای منطقه جنوب مناسب نبودند و مرتب معیوب می شدند و برای یگانها مشکل ایجاد می نمودند، همین امر باعث کاهش تحرک یگانها در منطقه می شد.

جرثقیل شنی دار آتشبار که راننده آن گروهبانیکم اسداله برمر (ایمانی فر) بود بازگشت و خودروی جناب سروان صالحی را بکسل کرد و به راه خود ادامه داد. پشت سر آنها من حرکت می کردم، صحنه عجیب و وحشتناک و جالبی را در روبروی خودم می دیدم و هیچ کاری هم از دستم بر نمی آمد. جرثقیلی که خودروی فرمانده آتشبار را بکسل کرده بود به سرعت حرکت می کرد چون شنی دار بود دست اندازهای بیابان برایش مشکل ساز نبود، راننده جرثقیل هم متوجه دست اندازها نمی شد، در پشت جرثقیل که جیب فرمانده آتشبار بکسل شده بود، چندین مرتبه بلند شد و به زمین افتاد، من به دفعات خودرو را در حال واژگون شدن می دیدم که بسیار نگران شدم. بالاخره جناب سروان صالحی با تفنگ ژ ۳ تعدادی تیر هوایی شلیک کرد تا بالاخره راننده جرثقیل متوجه شد و ایستاد و پس از ایستادن، من به نزدیک آنها رسیدم. جناب سروان صالحی صدایش بلند شده بود، حق هم داشت و به راننده جرثقیل می گفت تو واقعاً متوجه نیستی که چکار می کنی؟ خلاصه به خیر گذشت، بعد از طی مسافتی حدود ۲۰ دقیقه بعد به روستایی به نام «جلیزی» رسیدیم، مشاهده نمودم تمامی توپهای گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م خود کششی و توپهای گردان ما یعنی ۳۸۸ توپخانه و نفربرها و مهاتبرها و تعدادی تانک در اطراف روستای جلیزی تجمع کرده و متوقف شده اند. یکی از درجه داران تیپ ۳ زرهی با تانک روی پلی که روی کانال آبی بود، ایستاده و می گفت، نمی گذارم هیچ کس از روی پل عبور کند، نبایستی از این نقطه کسی عقب تر برود. در همان لحظه یک پیرمرد روستایی نزد من آمد و گفت جناب سروان شما که می روید، ما کجا برویم؟ من و جناب سروان صالحی کنار هم بودیم به آن پیرمرد گفتیم، همه ساکنین را از روستا خارج کنید، زن و بچه ها در تقدم باشند، آخرین نفر شما که از روستا خارج شد سپس ما می رویم، که این طور هم شد. اهالی

روستا با تراکتور و گاری و هر وسیله‌ای که داشتند روستا را تخلیه و به طرف پادگان دشت آزادگان و حمیدیه کوچ کردند.

تمامی نفرات ناراحت و عصبی بودند. روحیه نفرات تیپ ۳ زرهی واقعاً تخریب و منهدم شده بود. اکثر نفرات تیپ ۳ شهید، مجروح و یا اسیر شده بودند. بازماندگان تیپ ۳ زرهی دوستان خود را دیده بودند که چگونه به شهادت رسیده‌اند، تانک‌های شعله‌ور در آتش و مشاهده دوستانشان که در آنها سوخته‌اند، صحنه‌هایی را که شاید تا آخر عمرشان فراموش نکنند. نگرانی و دلهره آنان کم‌کم به اوج خود می‌رسید، زیرا ارتش عراق همچنان در حال پیشروی بود. یکی از درجه‌داران تیپ ۳ زرهی در همین محل به علت فشار روحی و روانی بسیار زیاد خودزنی کرد. اما نفراتی که در آن‌جا تجمع کرده بودند هیچ تقصیری نداشتند. به آنها دستور داده شده بود تا ظهر از رودخانه کرخه عبور کنند و در شرق رودخانه کرخه در آن سوی پادگان دشت آزادگان مواضع جدیدی را اشغال نمایند. ضمن این‌که به نیرو هوایی هم دستور داده شده بود بعد از ساعت ۱۲:۰۰ ظهر غرب رودخانه کرخه را بمباران کنند. خلاصه لحظه موعود فرا رسید، لحظه‌ای که جنگنده‌های نیروی هوایی قرار بود در غرب رودخانه کرخه یگان‌های دشمن را بمباران کنند.

دو فروند جنگنده‌ی F-5 خودی بعد از ظهر در آسمان روستای جلیزی ظاهر شدند. همه خوشحال بودند و دست تکان می‌دادند. ناگهان جنگنده‌ها یک دور زدند و شروع به بمباران محل تجمع ما نمودند، بمباران‌های شدیدی کردند طوری که تعداد زیادی از خودروها و مهمات‌برها آتش کشیده شدند، مهمات داخل خودروها و مهمات‌برها آتش گرفته، یکی بعد از دیگری منفجر می‌شدند، همه متواری شدند. گلوله‌ها پشت سر هم منفجر می‌شدند، صحنه بسیار وحشتناکی رقم خورد. دقیقاً شاهد و ناظر بمباران‌های جنگنده‌های خودی بودیم، بسیار عالی و با جسارت تمام بمباران می‌کردند. یک جنگنده شیرجه می‌زد و با رگبار و رها نمودن بمب، ما را مورد هجوم قرار می‌داد، دیگری آن را حمایت می‌کرد، این عمل مرتب تکرار می‌شد. تا این‌که مطمئن شدند واقعاً به ما تلفات وارد کرده‌اند، از آسمان آن‌جا دور شدند. اما پدافند هوایی یگان چندین گلوله به طرف آنان شلیک کرد که همگی فریاد می‌زدیم و می‌گفتیم پدافند نزن. هواپیماها خودی است پدافند نزن، نزن... خدمه توپ پدافند هم از اصابت قرار دادن جنگنده‌ها خودداری نمود. اما اگر این هواپیماها متعلق به دشمن بودند، واقعاً قادر به سرنگونی آن‌ها بودیم. هیچ‌کس به آن‌ها شلیک نکرد، زیرا جنگنده‌ها برای آینده جنگ لازم بودند و همه نفرات اهمیت موجودیت آن‌ها را درک می‌کردند. البته ابتدای بمباران، خدمه‌ی یکی از

توپ‌های ۲۳ م متعلق به گروه ۲۲ توپخانه که فرمانده آنها ستوان دوم غیب‌الله ابراهیمی (سرتیپ ۲ بازنشسته که هم‌دوره من نیز بود) بود، شتابان روی توپ مستقر شدند تا هواپیما را مورد اصابت قرار دهند، ولی به دلیل اضطراب گلوله‌های آنان به خودروی جیبی که نزدیک توپ پدافند، پارک شده بود اصابت کرد و خودرو آتش گرفت. بعد از این حادثه خدمه توپ دیگر تیراندازی نکردند زیرا، هم وحشت کرده بودند هم متوجه شدند هواپیماها خودی هستند.

جناب سروان صالحی توپ‌ها و خودروها را از درون آتش به بیرون هدایت می‌کرد و مسیر حرکت را مشخص می‌نمود که از کدام طرف منطقه را ترک کنند. بالاخره همه متفرق شدند. همه جا را آتش فرا گرفته بود، دیگر روی افراد کنترلی نبود. گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی و تعدادی از یگان‌های تیپ ۳ و یگان ما در حوالی روستای جلیزی و در کنار کانال آب در هم ادغام شده بودند و هرکس برای خود تصمیم می‌گرفت که چه عکس‌العملی نشان دهد. این واقعیت تلخ را به وضوح دیدم که اصلاً روی نفرات کنترلی نبود و معنی لشکر شکست خورده را آنجا کاملاً درک کردم. من در آن زمان خودم را از محل بمباران دور کرده بودم تا مورد اصابت ترکش بمب‌ها و گلوله‌های درحال انفجار قرار نگیرم. تعدادی از نفرات و یک روحانی هم در آن‌جا در کنار شیاری در جنوب روستای جلیزی پناه گرفته بودیم تا در امان باشیم. از آن‌جا ناظر بر انفجار گلوله‌های توپخانه خودمان بودم که ترکش آن‌ها به هر سو پرتاب می‌شد، با سرعت زیاد و نیمه منفجر شده به سمت ما پرتاب می‌شدند، کاری از ما بر نمی‌آمد باید به همان حالت درازکش صبر می‌کردیم تا اوضاع به حالت عادی برگردد. بعد از این که مطمئن شدم دیگر انفجاری رخ نخواهد داد به سمت خودروهای در حال سوختن رفتم، همه‌جا را بازدید نمودم، به دنبال نفراتی می‌گشتم که احتمالاً مورد اصابت ترکش قرار گرفته‌اند و یا آسیب دیده‌اند. خوشبختانه کسی را در حوالی آتشبار به صورت مجروح پیدا نکردم خوشحال شدم که کسی آسیب ندیده است. اما خودروهای زیادی همچنان در آتش می‌سوختند. آهسته آهسته نزدیک کانال آب شدم، جناب سروان صالحی را دیدم که مرتب فریاد می‌زد و به نفرات دستور می‌داد که چه کار کنند. در همین اثنا خودرو پدافند هوایی یگان خودمان را دیدم که با سرعت می‌خواست از محل آتش‌سوزی بگریزد، راننده خودرو ستوان محمود صحت بود (فرمانده دسته پدافند هوایی) ایشان به علت آتش‌سوزی خودروها و انفجارها آنقدر عجله داشت که با بی‌دقتی و با سرعت حرکت کرد و در جلو خودرو، درجه‌داری به نام گروه‌بانی‌کم محمد حسین ذوقی از یگان پدافند هوایی ایستاده بود، وی او را ندید و او را به زیر ماشین که خودروی ذیل روسی بود گرفت. خودرو از روی او

عبور کرد، مشاهده نمودم آن درجه‌دار زیر خودرو چندین چرخ زد و در نهایت بعد از این که خودرو از روی او عبور کرد، از روی زمین بلند شد و ایستاد! هرچه فریاد می‌زدیم، راننده (ستوان صحت) اصلاً متوجه هشدار و فریادهای ما نمی‌شد. بالاخره به خیر گذشت و آن درجه‌دار جان سالم به در برد. واقعاً معجزه رخ داد زیرا سالم ماندن وی برای ما باورکردنی نبود.

بعد از این که همه منطقه را ترک کردند، چندین خودرو را به صورت پراکنده دیدم که راننده نداشتند. یک خودروی جیب بی‌سیم را مشاهده کردم در گودالی افتاده، خواستم خودرو را روشن کنم تا با خود به یگان ببرم. هرچه سعی کردم نتوانستم خودرو را روشن کنم. این موضوع برایم خیلی گران تمام شد و من را به تعمق واداشت. در حقیقت آشنایی در مورد خودروی مورد نظر نداشتیم و قادر نبودم آن را روشن کنم. البته خودرو نقص فنی هم داشت چون اگر سالم بود راننده آن را جابه‌جا می‌کرد. در آن موقع با خودم عهدکردم، تلاش خواهم کرد، آموزشی در خصوص خودروها ببینم. چه خودروهای چرخدار، چه خودروهای شنی‌دار، بعداً این کار را انجام دادم و به تمامی مهمات‌برها، پست فرماندهی، توپ، خودروهای سبک و سنگین آشنایی پیدا کردم و رانندگی آن‌ها را آموزش دیدم تا در مواقع ضروری قادر به حرکت دادن آن‌ها در میدان رزم باشم. این تجربه‌ها فقط و فقط در حین خدمت و در مسیر خدمت در شرایط سخت، در یگان‌های مختلف به دست می‌آید که بسیار گران‌بهاست. وقتی می‌گویند آموزش و تجربه برای اداره و هدایت یگان از الزامات است، بی‌جهت نگفته‌اند. البته این موضوع بسیار ابتدایی بود ولی بی‌اهمیت نیست. چه رسد به تجربه‌های مهم‌تر خصوصاً در عملیات‌ها و... که لازم است در کلیه سطوح مد نظر قرار بگیرد تلفیق علم و تجربه.

بعد از مدتی حدوداً همه متفرق شده بودند، مسیر حرکت بعدی یگان‌ها به طرف پادگان دشت آزادگان یعنی پادگان تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ اهواز بود. از روستای جلیزی یک جاده خاکی موجود بود که به طرف پادگان امتداد می‌یافت. برابر دستور قبلی، فرمانده آتشبار جناب سروان صالحی همه را به آن‌جا هدایت کرده بود. نفرات با تجهیزات به سمت پادگان حرکت کردند. در این زمان فرمانده گردان سرگرد آجوری تصمیم گرفت جهت شناسایی، به سمت ارتفاعات الله اکبر برود تا اطلاعاتی از دشمن به دست آورد.

ایشان با یک دستگاه خودرو گاز ۶۶ به رانندگی سرباز مردانی، گروهبان حسن رضایی و گروهبان محمد طوسی (بی‌سیم چی) هم به همراه فرمانده گردان به جلو رفتند. فرمانده گردان در برگشت اظهار نمود تا نزدیکی ارتفاعات الله اکبر پیش رفتیم اما اثری از دشمن دیده نشد. این

موضوع نشان می‌داد که دشمن پس از حمله و به هم ریختن سازمان رزمی تیپ ۳ زرهی مجدداً از ترس پاتک نیروهای ما و یا طرح‌های قبلی خودشان، عقب‌نشینی کرده و مواضع جدیدی را جهت آمادگی مجدد در آن سوی ارتفاعات الله اكبر اشغال نموده است. عراقی‌ها عملیات هراس‌انگیز خود را به پایان برده، از صحنه عقب‌نشسته بودند. ولی اجساد تعدادی از شهدا روی ارتفاعات الله اكبر باقی مانده بود که می‌بایست به هر نحو ممکن تخلیه می‌گردیدند. دشمن ناپیدا به فشارهای ناشی از نبرد می‌افزاید علی‌الخصوص در شب، غلبه بر ترس ناشی از دانستن این امر که افرادی از دشمن وجود دارند و احتمالاً تعدادشان بیشتر از نیروهای ما است و می‌خواهند ما را به هلاکت برسانند، کار آسانی نیست. زیرا معلوم نیست از کجا خواهند آمد؟ مسیر حرکت آن‌ها کجا خواهد بود؟ و یا ممکن است با آتش متمرکز توپخانه بر روی محل تجمع و مواضع ما شلیک کنند. ضمناً فعالیت ستون پنجم در منطقه که مشهود بود می‌توانست به آنها کمک مؤثری کند. بمباران‌های هوایی، رگبار از سوی هواپیماها و شلیک توپخانه‌های دشمن، تحرکات و پیشروی دشمن که زیر فشار دشمن و آتش توپخانه آن ایجاد گردیده بود، تجربه‌ای غم‌انگیز را برای ما رقم زده بود که اجتناب از آن غیرممکن بود و آنها عواملی بودند که بر روحیه نفرات اثرات زیان‌آوری می‌گذاشت. علی‌الخصوص در اوضاع آشفته و درهم و برهم به هنگام عقب‌نشینی که این اثرات بیشتر هم می‌شد، کنترل و فرماندهی عده‌ها را مشکل می‌کرد.

سربازان بسیار قوی بودند و دارای ذخیره شخصی از شجاعت و اراده قوی، که آن همه کار سخت را از آنها می‌خواستیم. خصوصاً زمانی که کنترلی روی آن‌ها نبود، آن‌ها کم‌کم به زندگی سخت و مشقت‌بار و حتی خشن عادت می‌کردند. انضباط سخت و شدیدی نیز از طرف سلسله مراتب فرماندهی بر آن‌ها حاکم بود. آنان انتظار جریمه‌های ما را نیز داشتند، برای کوتاهی و قصور احتمالی‌شان در میدان نبرد. اما برای موفقیت‌ها نمی‌توانستند انتظار پاداش چندانی را داشته باشند، نه مدالی به آن‌ها تعلق می‌گرفت و نه در رادیو و تلویزیون و محلشان تقدیری از آن‌ها به عمل می‌آمد. در شرق ارتفاعات الله اكبر، زمانی که گلوله‌های توپخانه دشمن به مواضع ما اصابت می‌کرد، یک دستگاه مهمات‌بر شنی‌دار که پر از مهمات بود آتش گرفت، کسی جرأت نزدیک شدن به آن را نداشت. سرباز مسعود فرقانی یکی از خدمه‌های توپ پنجم آتشبار بود که بعد کمک دیده‌بان هم شد. او با شهامت و جسارت به روی مهمات‌بر رفت، تیربار ۱۲/۷ مم مستقر روی آن را باز کرد و به کناری انداخت و تیربار را از سوختن نجات داد. بعد از مدتی که فرمانده گروه ۳۳ توپخانه، سرهنگ مهدی

صدری، جهت بازدید به یگان ما آمده بود، موضوع را برایش مطرح کردیم. ایشان دستور دادند مبلغ ده هزار تومان پاداش به آن سرباز بدهند که بعداً منتفی شد. چون واقعاً فرماندهان برای تشویق نفرات خود ابزاری نداشتند بودجه‌ای هم در اختیار آنان نبود. فقط می‌توانستیم چند روزی مرخصی تشویقی بدهیم و یا درجات صوری که ارزش مالی برای آنان نداشت و فقط می‌توانست مسئولیت آنها را تغییر دهد.

سرگرد آجوری (سرتیپ ۲ بازنشسته) فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۵ می‌گوید:

زمانی که برای شناسایی به طرف ارتفاعات الله اکبر رفتم، در مسیر تعدادی تانک و خودرو و نفربرهای تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان‌های درگیر در این منطقه را مشاهده نمودم که در اثر اصابت گلوله‌های دشمن از بین رفته و منهدم شده بودند. تعدادی مجروح و شهید شده بودند، تعدادی از نفرات تیپ ۳ زرهی در حال تخلیه مجروحان بودند و تعدادی مجروح و شهید در تپه‌ها جا مانده بود، صحنه بسیار وحشتناک و دردناکی بود. از نزدیک دو دستگاه تانک منهدم شده تیپ ۳ زرهی را مشاهده کردم که خدمه آنها کاملاً در داخل تانک سوخته بودند و فقط خاکستر آنها باقی مانده بود. ارتفاعات الله اکبر در تصرف دشمن بود و از سرنوشت عزیزان تیپ ۳ زرهی در آن جا خبری نداشتیم. از شهدا، مجروحین و نفراتی که در آن جا مانده بودند نیز هیچ خبری نبود.

برای مدتی سکوتی مرگبار بر جبهه حاکم بود و نیروهای دشمن و خودی قطع تماس کرده بودند. دشمن نگران این بود که در شرق ارتفاعات الله اکبر برایش دام گسترده شده است. لذا از آن محور منصرف و تلاش خود را با احداث پل در روستای سبحانی جهت ورود به سوسنگرد و ادامه حرکت به سمت سه راهی حمیدیه صرف نموده بود.

فرمانده گردان بعد از این که از شناسایی بازگشت، هنوز من در روستای جلیزی بودم و تعدادی از نفرات تیپ ۳ زرهی مشغول جمع‌آوری وسایل خود بودند. آخرین وسایل بازمانده تیپ ۳ زرهی، تعدادی نفربر، مهمات بر و بدون خدمه بود که توسط نفراتی که در آن جا بودند، جابه‌جا و استتار شدند تا از دید و تیر دشمن در امان باشند. دیگر رفته رفته هوا تاریک می‌شد فرمانده گردان نزد من آمد. به او اطلاع دادم که کسی از نفرات ما در آن جا نمانده و مجروحی هم در میان وسایل و

تجهیزات منهدم شده ندیده‌ام. گروهبان حسن رضایی و استوار محمد طوسی با یک دستگاه خودرو به طرف پادگان رفتند. من سرباز مردانی را با گاز ۶۶ همراه خود آوردم تا جیب بی‌سیم به جای مانده را بکسل کرده تا به آتشبار در پادگان دشت آزادگان ببرم. راننده جیب استوار نوروزی بود که بعداً در سوسنگرد به درجه رفیع شهادت نائل گردید. با زحمت و تلاش بسیار موفق شدیم جیب را به سمت جاده هدایت کنیم. بعد از این که خودرو جیب را به خودرو گاز ۶۶ به رانندگی سرباز مردانی بکسل کردیم، فرمانده گردان را دیدم که پشت یک دستگاه مهمات‌بر نشسته و به سمت ما می‌آید. من کنار مهمات‌بر آمدم و از فرمانده گردان سوال کردم، جناب سرگرد چه کار کنیم؟ ایشان فرمودند شما حرکت کنید من هم پشت سر شما می‌آیم، بروید به سمت پادگان دشت آزادگان. واقعاً مسیر را نمی‌شناختم، منطقه برایم کاملاً ناآشنا بود. از جاده خاکی منتهی به پادگان می‌بایست حرکت می‌کردیم.

سرباز مردانی پشت خودروی گاز ۶۶ نشست و من هم پشت جیب بی‌سیم، بعد از اعلام آمادگی حرکت کردیم. هوا کاملاً تاریک شده بود، با چراغ خاموش به حرکت خود ادامه می‌دادیم. جلوی من فقط خودروی گاز ۶۶ دیده می‌شد و هیچ‌جا را به وضوح نمی‌دیدم. بعد از مدتی در دشت بازی قرار گرفتیم خودروی جلویی به یک دست‌انداز افتاد بعد از آن من با خودروی جیب داخل دست‌انداز افتادم، ناگهان متوجه شدم بکسل پاره شده است. تا از خودرو پیاده شدم و خواستم عکس‌العملی انجام دهم، دیدم خودروی گاز ۶۶ جلویی به حرکت خود ادامه می‌دهد. یکی دو مرتبه صدا زدم مردانی، مردانی، او متوجه نشد و از من دور شد. تنه‌های تنها در بیابان برهوت ماندم. به ستاره‌ها نگاه می‌کردم. آسمان پر از ستاره بود، ولی ستاره‌ی بخت و اقبال ما در آن‌جا نبود. گفتم خدایا این چه سرنوشتی است که مرتب برایمان رقم می‌خورد. واقعاً کلافه شده بودم نمی‌دانستم با وضعیتی که برایم پیش آمده چه باید کرد؟

خسته و ناتوان، گرسنه و تشنه در بیابانی که هر لحظه آن بوی مرگ می‌داد، گرفتار شده بودیم. در مسیری قرار گرفته بودیم که مرتب حوادثی ناگوار به سراغمان می‌آمد و در معرض انواع و اقسام حوادث مرگبار قرار می‌گرفتیم. فکر می‌کردم که جناب سرگرد آجوری از پشت سر ما می‌آید و حتماً او به من خواهد رسید. مدتی تحمل کردم به پشت سر خود نگاهی انداختم هیچ خبری نبود. سکوت مطلقی دشت را فرا گرفته بود، در خودرو نشستیم، غم وجودم را فرا گرفت، به همه چیز فکر می‌کردم، به تمامی تعلقاتی که داشتم، من را تحت تاثیر خود قرار می‌دادند. باید از تمامی این تعلقات دل می‌بریدم زیرا هر لحظه امکان داشت مرگ به سراغم آید. خودم را آماده کرده بودم، فقط دوست

نداشتم مجروح شوم. آن هم مجروحی که دست و پاگیر باشم، دست و پاگیر دیگر دوستان. مرتب به اطراف خود نگاه می‌کردم، هوا مطلقاً تاریک بود، هیچ‌چیز در آن‌جا مشخص نبود، فقط از قسمت شمال و شرق منطقه‌ای که ایستاده بودم، چراغ‌هایی را که با نور کم سوسو می‌زدند، مشاهده می‌کردم، فاصله آن‌ها از من خیلی دور بود. تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم فقط و فقط صبر بود.

در آن شرایط فقط دوست داشتم خداوند مرگ با عزت را نصیبم کند. واقعاً از لحظات جنگ می‌توان یک عمر حرف زد. هر خاطره‌ای سند ذی‌قیمتی است که با ارزش و عظیم است. به هر جهت باید صبر می‌کردم بینم چه پیش می‌آید. زیرا آن‌چه را که رخ داده بود، باید می‌پذیرفتم. از طرفی هم به منطقه آشنا نبودم، نمی‌توانستم به علت عدم آشنایی پیاده به حرکت خود ادامه دهم. لاقلاً باید تحمل می‌کردم تا هوا روشن شود تا بتوانم تصمیم نهایی را بگیرم. در فکر بودم، تمامی راه‌کارها را پیش خود تجزیه و تحلیل کردم، چاره‌ای جز صبوری نداشتم. از خودروی جیب پیاده شدم، کمی در اطراف جیب قدم زدم، حدود یک صد متر اطراف جیب قدم زدم تا آرامش خودم را به دست آوردم. در آن زمان متوجه انفجار گلوله‌های توپخانه در شهرهای سوسنگرد و حمیدیه شدم، آن شهرها زیر آتش شدید توپخانه دشمن قرار گرفته بودند. از دور دو چراغ روشن بسیار کم سو توجهم را جلب کرد. با دقت به آنها نگاه کردم، متوجه شدم، لحظه به لحظه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند، خوشحال شدم، اما مضطرب و نگران هم بودم. بعد از مدتی متوجه شدم نورها مربوط به چراغ کوچک خودرویی است که به سمت من می‌آید. از خودرو جیب کمی فاصله گرفتم و در کناری نشستم تا مطمئن شوم خودرو خودی است، خودرو که نزدیک شد، دیدم خودرو گاز ۶۶ است. همین که نزدیک خودروی جیب شد، ایستاد، سرباز مردانی از آن پیاده شد. به طرف او رفتم و گفتم، تو واقعاً متوجه نشدی بکسل پاره شده است؟ چرا به صدا کردن من توجه نکردی؟ او گفت جناب سروان واقعاً متوجه نشدم، وقتی کنار پل کرخه رسیدم از خودرو پیاده شدم تا به شما بگویم مراقب باشید می‌خواهم از روی پل عبور کنم، که متوجه شدم خودروی شما پشت خودروی من نیست. خیلی نگران شدم و پیش خود گفتم، جناب سروان کجا مانده است؟ به همین خاطر از نزدیک پل کرخه دور زدم و مسیری را که رفته بودم برگشتم چون می‌ترسیدم اتفاقی بیفتد، چراغ خاموش تا اینجا آمدم، جاده را هم که خوب نمی‌شناختم مرتب در دست‌انداز می‌افتادم. بعد از توضیحاتی که او به من داد، گفتم مهم نیست، مهم این است که جناب سرگرد آجوری هم که پشت سر ما بود هنوز نیامده است. هر دو سوار خودرو شدیم و به طرف مسیری که آمده بودیم حرکت کردیم. آنقدر به حرکت

خود در مسیر جاده ادامه دادیم تا بالاخره به خودروی شنی‌داری رسیدیم، سریع پیاده شدم به طرف آن رفتم، روشن بود، دیدم مهمات بر یگان خودمان است. از مهمات بر بالا رفتم، دیدم جناب سرگرد آجوری است و پشت مهمات بر درخواهی عمیق فرو رفته است، آن قدر خسته بود که متوجه وجود ما نشد. او را بیدار کردم، به محض بیدار شدن گفت چه خبره؟ گفتم جناب سرگرد در جلو حرکت می‌کردیم که متوجه شدیم شما نمی‌آیید، برگشتیم تا از شما باخبر شویم. جناب سرگرد آجوری گفت وقتی شما در حال حرکت بودید، تصمیم گرفتم چند دقیقه‌ای بخوابم بعد حرکت کنم که کاملاً خوابم برده است. پرسید چه مدت است که خوابیده‌ام؟ چیزی به او نگفتم، ایشان فقط به من گفتند بروید و نگران نباشید، من پشت سر شما حرکت خواهم کرد. مجدداً من و سرباز مردانی که سرباز بسیار خوب و شجاعی هم بود، به حرکت خود ادامه دادیم تا به خودروی جیب رسیدیم. آن را مجدداً بکسل کردیم و به راه افتادیم. تن‌مان کوفته شده بود و پلک‌های مان سنگین و سنگین‌تر می‌شد. تکان‌های خودروها در دست‌اندازها و چاله‌های مسیر چرت و احتمالاً خوابم را چنان برهم می‌زد که گویی دنیا در حال چرخش است. احساس ناخوشایندی داشتم و فکر می‌کردم راه بسیاری را طی کرده‌ایم. نامعلوم بودن مسیر و انتهای راهپیمایی و سرنوشت‌مان هم حالت عجیبی را برایم به وجود آورده بود. نیمه‌های شب گذشته بود که به پادگان دشت آزادگان رسیدیم. نفرات در محوطه پادگان پراکنده بودند، از شدت خستگی اکثراً خواب بودند دیگر رمقی برای کسی باقی نمانده بود.

نیروهای دشمن موفق به تسخیر شهر بستان و تپه‌های الله اکبر شده بودند. مردم شهر سوسنگرد با رادیوی اف ام گفت و گوی بی‌سیم عراقی‌ها و ایرانی‌ها را گوش می‌کردند. ارتش عراق توپخانه خود را به سمت سوسنگرد روانه کرده بود و از بالای تپه‌های الله اکبر دید کافی روی سوسنگرد داشت و تمامی شهر را می‌توانست مورد هدف توپخانه و خمپاره قرار دهد. عراقی‌ها هر جنبه‌ای را که روی جاده عبور می‌کرد، هدف قرار می‌دادند. ارتش هر چه در توان داشت انجام داده بود ولی کافی نبود. سوسنگرد هم برای دشمن لقمه چربی بود. ارتش متجاوز با آتش پر حجم توپخانه روی شهر سعی در تحلیل توان رزمی مدافعان داشت.

عراقی‌ها گمان می‌کردند همه ارتش ایران پشت تپه‌های الله اکبر به انتظارشان نشسته و به همین خاطر پیشروی اولیه کندی داشتند، همین ترس و وحشت، آنها را از پیشروی به سمت اهواز بازداشت.

شب پنجم مهرماه، شب مصیبت باری برای سوسنگردی‌ها و تمامی رزمندگان بود. دشمن با توپخانه شهر را هدف خود قرار داد. پایگاه‌های سپاه، مدرسه‌ها و محله‌های پر جمعیت، هدف اصلی موشک‌های عراق بود. عراقی‌ها می‌خواستند چنان رعب و وحشتی در دل مردم شهر بیاندازند که ناچار شهر را تخلیه کنند. آب و برق قطع شد، زمین مدام می‌لرزید و خانه‌ها یکی بعد از دیگری مورد اصابت قرار می‌گرفت و تعدادی نیز فرو می‌ریختند.

اهالی شهر، چاره‌ای جز خروج از شهر را نداشتند و می‌بایست هرچه سریع‌تر شهر را به مقصد امنی ترک کی‌کردند.

ستوانیکم بازنشسته محمد زمانی متصدی بی‌سیم آم-۱ از حوادث روز ۵۹/۷/۵ می‌گوید:

بامداد روز پنجم مهر ماه سال ۵۹ از مرکز فرماندهی عملیات جنوب کشور، پیامی فوری با طبقه بندی «آنی» و «خیلی محرمانه» دریافت کردیم، متن پیام این چنین بود که، به کلیه یگان‌های عملیاتی مستقر در منطقه الله اکبر، بستان و سوسنگرد دستور داده شده بود که، سریعاً به طرف شهر اهواز عقب‌نشینی نمایند.

در پیام مذکور به علت عقب‌نشینی و دیگر موارد، توضیحی داده نشده بود، لذا ابلاغ این پیام غیر منتظره به فرماندهان و انتقال سریع آن به نفرات جهت آماده شدن برای حرکات به عقب موجب تضعیف روحیه و ایجاد شایعاتی در بین کلیه نفرات گردید.

هر کس به گونه‌ای موضوع را تجزیه و تحلیل می‌نمود، به هر جهت شرایطی فراهم آمده بود که اتفاق نظری در بین نفرات مشاهده نمی‌شد و گاهی مشاهده می‌شد که در بحث‌های سیاسی نفرات نظراتی کاملاً مخالف یکدیگر داشتند. نتیجه تمامی این موارد به نفع یگان‌ها نبود، می‌بایست برابر دستور، عقب‌روی می‌کردیم، اما حرکات به عقب روحیه خاصی می‌خواهد که به نظر می‌رسید یگان‌ها از روحیه خوبی برخوردار نبودند. به هر حال با سرعت کلیه یگان‌ها آماده حرکت برای عقب‌نشینی شده و مواضع خود را رده به رده ترک کردند و وارد یک جاده خاکی به طرف پادگان دشت آزادگان که در نزدیکی شهر حمیدیه بود شدند و به راه افتادند.

در آن جاده سایر نیروها از قبیل نیروهای پیاده، تانک و سایر یگان‌های پشتیبانی کننده را نیز مشاهده کردیم که در حال عقب‌نشینی به طرف پادگان دشت آزادگان بودند. در آن زمان شهرها و روستاها در مناطق عملیاتی هنوز کاملاً از مردم تخلیه نشده بود و فقط تعدادی از آنها خانه‌های خود را ترک کرده و به محل امن‌تری رفته بودند و بیشتر کشاورزان و دامداران و آنهایی که توان و بضاعت مالی نداشتند، هنوز در منازل خود باقی مانده بودند و زندگی می‌کردند.

در هنگام عقب‌نشینی، از منطقه وقتی از کنار روستاها عبور می‌کردیم مردم بومی و روستایی با مشاهده ما وحشت زده و شتابان زن و مرد و بچه هرکاری داشتند رها می‌کردند و به طرف حمیدیه متواری می‌شدند، اگر وسیله‌ای هم پیدا می‌کردند با سرعت خود را از معرکه نجات می‌دادند. من با توجه به مسئولیتی که در قبال ارتباط بی‌سیم داشتم، سعی می‌کردم در پست فرماندهی و همراه با بی‌سیم‌ها باشم. لذا با دو تن از سربازانم در خودرو شنیدار پست فرماندهی بی‌سیم‌ها روی آن نصب بودند همراه با فرمانده گردان سرگرد آجوری و سروان خواجوی افسر عملیات گردان در حرکت بودیم، بی‌سیم‌ها روشن بود، اما ارتباطی وجود نداشت و هیچ یک از پست‌های شبکه بی‌سیم در شبکه حاضر نبودند، حتی مرکز فرماندهی را نیز با معرفی که در شبکه داشت صدا می‌زد، اما کسی جواب نمی‌داد. لحظات بسیار سخت و غم‌انگیزی را در حال حرکت به عقب سپری می‌کردیم و تحمل آن برای ما خیلی سخت بود. کلیه نفرات اعم از سرباز، درجه‌دار، افسر از این که در برابر دشمن در حال عقب‌نشینی بودند، بسیار ناراحت و نگران و بغض‌گلویشان را گرفته بود. بعضی از آنان مانند استوار محمودزاده خسروشاهی که خویشتن داری کمتری داشت نمی‌توانست احساسات خود را کنترل یا پنهان کند، لذا آشکارا به کسانی که دستور عقب‌نشینی داده بودند مرتبا اهانت می‌نمود و آنان را به خیانت کاری و همکاری با دشمن متهم می‌کرد. بعد از ظهر بود که به روستایی به نام جلیزی رسیدیم، در کنار روستای جلیزی کانال آبی وجود داشت که از رودخانه کرخه منشعب می‌شد و جهت آبیاری زمین‌های کشاورزی آن منطقه احداث و مورد استفاده قرار می‌گرفت. نیروها کلاً برای ادامه راهپیمایی می‌بایستی از روی پل باریکی که روی این کانال وجود داشت و تنها یک وسیله نقلیه می‌توانست از روی آن عبور نماید، رد می‌شدند.

در کنار روستای جلیزی، به ستون بزرگی از انواع خودروهای چرخدار و شنی‌دار رسیدیم که همه پشت سر هم توقف کرده و حرکت نمی‌کردند. ظاهراً چیزی مانع ادامه حرکت آنها در آن مسیر شده بود. ما نیز مجبور به توقف شده و برای دانستن و آگاهی از چگونگی موضوع راه‌بندان که ایجاد شده از خودرو پیاده شدیم و به طرف کانال و پلی که روی آن مانع ایجاد شده بود به راه افتادیم. وقتی به آنجا رسیدیم یک دستگاه نفربر زرهی که به نظر متعلق به تیپ ۳ زرهی بود را مشاهده کردیم که بر روی پل قرار داده شده و یک نفر گروهبان در بالای نفربر پشت تیر بار نشسته و آماده تیراندازی بود. نفراتی که در آن محل پیاده شده بودند به وی اعتراض کرده و معترضانه می‌گفتند چرا راه‌بندان ایجاد کرده‌ای؟

از وی درخواست می‌کردند سریعاً نفربر را از روی پل حرکت دهد اما آن درجه‌دار خیلی خونسرد و با لهجه کرمانشاهی جواب می‌داد کجا؟ به کجا می‌روید؟ این آب و خاک را می‌گذارید و می‌روید؟ تقریباً تمامی نفرت اعم از افسر، درجه‌دار و سرباز از داخل خودروهای چرخدار و شنی‌دار پیاده شده و به طرف پل که محل راه‌انداز بود آمده و جمع کثیری را تشکیل داده بودند.

تعدادی از آن درجه‌دار حمایت می‌کردند و می‌گفتند ما به کجا می‌رویم؟ ما روی نگاه کردن به مردم اهواز را نداریم، ما همین‌جا می‌مانیم و کشته می‌شویم ولی عقب بر نمی‌گردیم. تعداد دیگری از جمله فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرگرد آجوری و سروان خواجوی می‌گفتند: ما نظامی هستیم و باید تابع دستور فرماندهان رده بالاتر از خود باشیم و دستورات صادر شده از سوی آنان را اجرا کنیم، ما از چگونگی وضعیت دشمن و شرایط منطقه و بحرانی که به وجود آمده اطلاعی نداریم و فرماندهان و مسئولان رده بالا که به ما دستور عقب‌نشینی داده‌اند، اطلاعات بیشتری در این مورد دارند و حتماً مصلحت کشور و نیروهای نظامی را در نظر گرفته و دستور عقب‌نشینی از مقابل دشمن را صادر کرده‌اند. لحظاتی بعد سرگرد آجوری نقشه منطقه را که همراه داشت روی زمین پهن کرد و برای آنهایی که دور او جمع شده بودند وضعیت نظامی و جغرافیایی منطقه را شرح داد و گفت: اگر عقب‌نشینی نکنیم، بعید نیست که دشمن زودتر از ما از طریق کرخه‌کور به جاده سوسنگرد-اهواز برسد و جاده را قطع کرده و ما را در محاصره نیروهای خود قرار دهد.

توقف در محل مذکور یک ساعتی طول کشید و نفرت‌ها همچنان در گروه‌هایی چند نفره مشغول بحث و تبادل نظر بودند. وضع ظاهری بسیاری از افرادی که در آن محل حضور داشتند بیانگر این بود که هفته‌هاست استحمام نکرده و علاوه بر آن روزهای سخت و پر مشقتی را پشت سر گذاشته‌اند. لباس‌های خون‌آلود همراه با گل و لای چسبیده به آنها نشان می‌داد که این نظامیان چگونه با دشمن دست و پنجه نرم کرده‌اند و در زیر آفتاب سوزان مناطق خوزستان در حال عرق ریختن در گرد و خاک ناشی از حرکت تانک‌ها و در میان رمل‌ها و ماسه بادی‌های منطقه سوبله، صفریه، چزابه، بستان، ارتفاعات الله اکبر فعالیت شدید بدنی توأم با رزم داشته و امکانات استحمام و حتی فرصت نظافت شخصی را نیز نداشته‌اند. لذا تعداد انگشت شماری از آنان با دیدن آب تمیزی که در کانال زیر پل جریان داشت و سوسه شده و از فرصتی که به دست آمده بود استفاده کردند و با همان لباس‌های نظامی که بر تن داشتند به داخل آب پریدند و مشغول شنا و شست و شوی خود در داخل کانال آب شدند.

چند دقیقه از رفتن آنان به داخل کانال آب نگذشته بود که یکباره صدای رگبار گلوله توجه همه را جلب کرد. سه نفر از آنان که در داخل کانال آب بودند، تیر خورده و زخمی شده بودند. ظاهراً یکی از درجه داران تیپ ۳ زرهی از این که چند نفری در آن شرایط داخل کانال آب رفته و شنا می کردند ناراحت شده و با سلاح خود آنان را به رگبار گلوله بسته و فریاد می کشید:

چند ساعت پیش برادران و همکاران شما مقابل چشمانتان توسط دشمن تکه پاره شدند، شما اینجا در حال تفریح و شنا کردن هستید؟

سرانجام سه نفر افراد زخمی شده را به وسیله یک خودرو روانه بیمارستان های اهواز نمودند و دوباره مشغول بحث و جدل در مورد بلا تکلیفی و سر درگمی خود شدند. توقف ما در آن محل بیش از یک ساعت به طول انجامید، تعداد زیادی از نفرات تیپ ۳ زرهی و یگان های مأمور به تیپ، با تجهیزات زرهی، خودروهای شنی دار و چرخ دار، در آن محل تجمع نموده بودند تا از روی پل عبور کنند که ناگهان دو فروند هواپیمای جنگی F-5 نیروی هوایی ایران در آسمان آن جا پدیدار شدند. با نزدیک شدن آن دو هواپیما، کلیه افراد روی زمین دراز کشیده و با سلاح هایی که داشتند مشغول تیراندازی به طرف هواپیماها شدند. یکی از افراد واحد ضد هوایی متعلق به گروه ۲۲ توپخانه با دستپاچگی پشت توپ ۲۳ میلی متری ضد هوایی قرار گرفت و شروع به تیراندازی نمود که اشتباها رگبار گلوله ها به خودروی جیبی که روبروی آن توپ بود اصابت نمود. گلوله های توپ ۲۳ میلی متری به باک خودروی مذکور اصابت و خودرو به آتش کشیده شد، با شعله ور شدن خودرو هواپیماها که در حال دور شدن از ما و حرکت به طرف غرب بودند، دور زده و به طرف ما شیرجه زدند و بمب های خوشه ای خود را به طرف ما رها کردند. من نیز به نوبه خود با تفنگ ژ-۳ دراز کشیده و در حال تیراندازی به طرف هواپیما بودم که بمبی را بالای سر خود در حال فرود آمدن دیدم. لذا سریعاً خود را به زمین چسباندم و شهادتین را گفته و منتظر انفجار بمب بودم. بمبی که در بالای سر خود دیدم در فاصله دو متری من فرود آمده بود اما هر چه منتظر ماندم منفجر نشد، لذا چند لحظه بعد با سرعت از روی زمین برخاستم و از محل بمباران فاصله گرفتم. کلیه افراد و نیروهایی که در محل بمباران گرفتار شده بودند سریع پراکنده شدند. پس از گذشت دقایقی و پراکنده شدن افراد، بمب هایی که فرود آمده بودند یکی پس از دیگری منفجر می شدند و تعداد زیادی از خودروها و مهمات برهائی که در محل بود به آتش کشیده شده و سوختند، خوشبختانه بمبها تأخیری بودند و موجب شد که نیروها پراکنده شوند و صدمه کمی به نفرات وارد شد.

بعد از آمارگیری و شمارش مشخص گردید که در این بمباران ده دستگاه خودروی چرخدار و شنی‌دار همراه با تجهیزاتاتی که در داخل آنها بارگیری شده بود در یگان ما از بین رفته است که داخل بیشتر خودروها مهمات بود.

سایر یگان‌ها نیز وضعیتی مشابه به ما را داشتند و بسیاری از وسایل و تجهیزات خود را در بمباران از دست داده بودند، از جمله یک گردان بهداری که چند کامیون دارو و وسایل پزشکی آنان به طور کامل منهدم گردیده بود.

به هر جهت با جمع‌آوری نفرات و خودروهای سالم به طرف دشت آزادگان به راه افتادیم، هوا تاریک شده بود برای جلوگیری از جلب توجه دشمن، خودروها چراغ خاموش حرکت می‌کردند. تعدادی از افراد به دلیل کمبود جا در خودروها، از کامیون‌هایی که قسمت بار آنها پر از مهمات توپخانه اعم از خرج و گلوله بود بالا رفته و روی مهمات و گلوله‌ها نشستند. مدتی بعد به نزدیکی پادگان دشت آزادگان رسیده بودیم که ناگهان یکی از کامیون‌ها به رانندگی گروهبان خداداد نوروزی که پر از مهمات بود و سربازان خدمه توپ چهارم و تعدادی دیگر با سرپرستی استواریکم حبیب لطفی بر بالای کامیون روی گلوله‌های توپ نشسته بودند، بر اثر خاموش بودن چراغ‌های کامیون و نداشتن دید کافی، به داخل رودخانه کرخه سقوط کردند. با توقف خودروهای دیگر، سایر نفرات به کمک آنان شتافتند و افراد را از داخل آب بیرون کشیدند. متأسفانه دو نفر از سربازان آتشبار زیر کامیون داخل آب ماندند و جان خود را از دست دادند و شهید شدند.

بعد از روشن شدن هوا در صبح روز ۵۹/۷/۶ با جرثقیل کامیون را از آب بالا کشیده، جسد آن دو سرباز را نیز از داخل آب بیرون آوردند. این دو سرباز اولین تلفات جانی و شهدای گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم بعد از شروع جنگ تحمیلی محسوب می‌شدند. سرباز علی دنکوب و سرباز ملارمضانی. فردای آن روز در شرق پادگان دشت آزادگان با فاصله چند کیلومتر از پادگان مستقر شدیم. با استفاده از فرصتی که داشتیم به اتفاق دو نفر از همکاران به پادگان دشت آزادگان رفتیم تا اطلاعاتی در مورد امکاناتی که در آن جا موجود می‌باشد کسب نماییم. پادگان دشت آزادگان محل استقرار تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ در زمان صلح بود. لشکر ۹۲ زرهی خوزستان یکی از یگان‌هایی بود که بعد از کشف کودتای نافرجام نقاب به طور وسیعی پاکسازی و نیروهای زیادی را از دست داده بود و تا زمان جنگ فرصتی برای تأمین نیرو و سازماندهی نیروها به دست نیاورده بود و نیروهای باقی مانده تیپ ۳ زرهی نیز از روحیه مناسبی برخوردار نبودند. تانک‌ها، نفربرها، خودروها و ادوات زرهی و سایر تجهیزات به حال خود رها شده و آماده برای استفاده در

مقابل دشمن نبودند. مدت خدمت سربازی برای کارکنان وظیفه که قبلاً دو سال بود بعد از انقلاب به یک سال تقلیل یافته بود و یگان‌های نظامی بیش از یک سوم از نیروهای وظیفه‌ای را که در جداول سازمان برای آنها پیش‌بینی گردیده بود در اختیار نداشتند. تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ نیز از این امر مستثنی نبود و به شدت با کمبود سرباز و نیروهای کار آمد مواجه بود و آمادگی رزمی لازم را جهت رویارویی و مقابله با دشمن سر تا پا مسلح نداشت. مع‌الوصف با چنین شرایطی وارد جنگ شد و در اولین روزهای جنگ در منطقه بستان و پاسگاه‌های مرزی تعداد زیادی از تانک‌ها و نفربرهای تیپ توسط دشمن منهدم و نفرات زیادی از این تیپ به شهادت رسیدند، تعداد زیادی نیز مجروح و اسیر شدند. در کنار پادگان دشت آزادگان، خانه‌های سازمانی چند طبقه با آجرهای قرمز رنگ بود که خانواده کارکنان تیپ ۳ زرهی در آن خانه‌ها زندگی می‌کردند، با پیشروی دشمن در منطقه دشت آزادگان، احتمال سقوط پادگان متصور بود. لذا از طرف فرماندهان دستور داده شد، بی‌درنگ نسبت به تخلیه خانواده‌ها از منازل سازمانی به محل امن پشت جبهه اقدام شود. به همین منظور کامیون‌هایی جهت تخلیه آنان در نظر گرفته شده بود که شتاب زده آنان را سوار بر کامیون‌ها می‌کردند و به عقب، به سمت اهواز می‌بردند. زن و بچه بر سر و صورت خود می‌زدند و شیون می‌کردند و در گرما و آفتاب سوزان، مناظر دلخراشی را به وجود آورده بودند که دیدن و تحمل آنها بسیار مشکل بود. بسیاری از خانواده‌ها هنوز از مردانشان که در روزهای گذشته در مقابل دشمن شهید شده بودند بی‌خبر بودند و کسی هم به آنها چیزی نمی‌گفت. همسر یک درجه‌دار شنیده بود که همسرش در منطقه بستان شهید شده، پریشان در محوطه خانه‌های سازمانی نشسته بود و حاضر به سوار شدن به کامیون‌ها نبود و می‌گفت: من همین‌جا می‌مانم تا شوهرم را ببینم، چهار بچه قد و نیم‌قد وی نیز در زیر آفتاب در محوطه به حال خود رها شده و گریه می‌کردند. در کنار درب ورودی پادگان ساختمان کوچکی قرار داشت که متعلق به شرکت مخابرات بود. حدود یکصد نفر نظامی و غیر نظامی در نوبت ایستاده بودند تا بتوانند با خانواده‌های خود در دیگر شهرها تماس بگیرند.

من در مورد ارتباط با خانواده‌ام که در تهران ساکن بودند مشکل کمتری داشتم، زیرا تلگرافچی بودم و با شبکه رادیویی گروه ۳۳ توپخانه در تهران مرتب در تماس بودم، لذا دوستانم خبر سلامتی من را به خانواده‌ام می‌دادند.

سرانجام دشمن در ادامه عملیات خود از طریق تنگه چزابه و بستان و جنوب سوسنگرد، خود را به نزدیکی شهر حمیدیه رساند که با رشادت و پایداری رزمندگان اسلام در حمیدیه زمین‌گیر و متوقف گردید و ما هم برای عملیات‌های بعدی آماده شدیم.

سرتیپ ۲ بازنشسته مهدی دامغانیان رئیس رکن یک گردان ۱۷۵ توپخانه از حوادث روز ۵/۷/۵۹ می گوید:

بعد از تصرف ارتفاعات الله اکبر توسط دشمن مواضع آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه کاملاً برای دشمن مشخص شده بود و هر لحظه امکان نابودی آتشبار متصور بود. فرمانده گردان مرتب دستور جابه‌جایی آتشبار را صادر می‌کرد تا دشمن نتواند محل مواضع ما را به راحتی شناسایی نماید. اما انفجار گلوله‌های توپخانه دشمن در مواضع آتشبار و اطراف آن بیانگر این بود که عراقی‌ها یگان ما را کاملاً شناسایی کرده بودند. در آن زمان شهرهای سوسنگرد، حمیدیه، اهواز تهدید جدی می‌شد و هر آن امکان تصرف آنها توسط دشمن متصور بود. آتشبار ما هم در محاصره دشمن بود، ما در تمامی سمت‌ها توپ‌ها را روانه کرده بودیم، از هر سمتی که تهدید می‌شدیم تیراندازی می‌کردیم. ولی چون آتش آتشبار ما تجزیه می‌شد، آتش آتشبار پاسخگویی آن همه تهدید نبود. لذا دشمن می‌توانست به پیشروی خود ادامه دهد، فقط ما با تیراندازی‌های خود حرکات آنها را کند می‌کردیم. بعد از آن اتفاق ناگوار در روستای جلیزی و بمباران شدید توسط جنگنده‌های خودی، من به همراه ستوان داود صادقی در پادگان دشت آزادگان سعی می‌کردیم نفرات را جمع کرده و سر و سامان دهیم، ولی تا نیمه‌های شب ناراحت فرمانده گردان بودیم که در آن منطقه باقی مانده بود. بالاخره فرمانده گردان به همراه ستوان دوم علی اکبر اصلانی به ما ملحق شدند. خستگی در چهره آنان موج می‌زد. غم را در وجودشان کاملاً حس می‌کردم. نزدیک صبح بود ساکنین خانه‌های سازمانی که خانواده‌های کارکنان پایور تیپ ۳ زرهی بودند، در حال ترک کردن منطقه بودند. نگرانی و ترس در چهره آنان نمایان بود. فرمانده گردان به من دستور دادند، بعد از تنظیم صورتجلسه وسایل و تجهیزات انهدامی و مفقود شده و یا به‌جا مانده در منطقه و نفرات مصدوم شده و شهدای گردان با ستوان علی نفیسی پور به ستاد لشکر بروم.^۱ در حین رفتن به اهواز، هواپیماهای دشمن و خودی را مشاهده می‌کردم که مرتباً جنگ و گریز بودند. وقتی به ستاد لشکر ۹۲ زرهی در اهواز رسیدم، شهر را کاملاً آشفته دیدم،

۱. در آن زمان و در آن شرایط بحرانی تنظیم صورتجلسه سانحه جهت نفرات مصدوم و شهدا، برای افسران ستاد گردان واقعاً مشکل بود. ضمن اینکه توجه آن چنانی هم به دلیل شرایط زمان به این گونه مسائل نمی‌شد. فقط شهدا را تخلیه می‌نمودند و نمی‌توانستند از نفرات مجروح خبری کسب نمایند. که بعداً نفرات آسیب دیده از این جهت نیز متضرر شدند، زیرا صورتجلسه ابتدایی ندارند و تصمیم گیرندگان در ستادهای رده بالا در تهران هم کسانی هستند که اصلاً نمی‌توانند آن شرایط را درک و یا تصور کنند.

شهر هر لحظه تبدیل به مخروبه‌ای می‌شد که واقعاً ناراحت کننده بود. شب را در رکن ۴ لشکر با حالت بسیار بدی به سر بردیم. شب هنگام به طرف پادگان تیراندازی‌های عجیبی صورت می‌گرفت که بیانگر بحرانی بودن وضعیت استان خوزستان بود.

ستوانیکم جمال کریم (سرهنگ بازنشسته) دیده‌بان آتشبار از حوادث روز ۵/۷/۵۹ می‌گوید:

صبح آن روز من در دهلاویه بودم و برابر دستورات فرمانده گردان می‌بایست خودم را به یگانم می‌رساندم. در بین راه صحنه‌های غم‌انگیزی را شاهد بودم، مردمی را می‌دیدم که خانه و کاشانه خود رها کرده و با پای پیاده با کوله‌بارها و بعضاً احشام خود، در حرکت بودند. حرکت به سمت شهر سوسنگرد و حمیدیه و احتمالاً مناطق امنی که بتوانند فقط زنده بمانند. چهره آنان را هیچ وقت فراموش نخواهم کرد. مردمی آواره، بی پناه و ... امید آنان به نیروهایی بود که بتوانند از آنها دفاع کنند و آنها را تحت حمایت قرار دهند. به هر جهت من و دیگر دوستانم با گذشتن از مسیر و مشاهده این صحنه‌های دردناک به حمیدیه رسیدیم. شهر حمیدیه هم اوضاع بسیار نامناسبی داشت. شهر کاملاً جنگ زده بود، در آن جا اطلاع یافتیم که ارتش عراق از جنوب کرخه کور به سمت جاده حمیدیه-اهواز در حرکت است و قصد تصرف جاده و نهایتاً شهر اهواز را دارد. من می‌بایست خودم را هر چه سریع‌تر به یگانم می‌رساندم تا بر اساس آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن به مأموریت جدیدی اعزام می‌شدم. وقتی به پادگان دشت آزادگان رسیدم، چندین فروند جنگنده عراقی را مشاهده کردم که با سرعت از روی پادگان گذشتند و مناطق اطراف آن را بمباران کردند. از پل کرخه در کنار پادگان دشت آزادگان که عبور کردم، چند کیلومتر بعد مشاهده نمودم، دو فروند هواپیمای اف-۵ نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران از روی سرم به سرعت به سمت جنوب در حرکتند. بعد از لحظاتی مشاهده نمودم چند کیلومتر جلوتر، هواپیماها اوج گرفتند و یگان‌هایی را در جلوی مسیر حرکتیم شروع به بمباران کردند. روی هدفی که برایم نامشخص بود، در کنار جاده خاکی منتهی به هدف ایستادم، با دوربین دیده‌بانی محل را زیر نظر گرفته و نگاهی انداختم، مشاهده نمودم نیروهای مستقر در آن محل به یکباره همانند فتری باز شدند، صحنه بسیار وحشتناکی بود، دود و آتش و انفجار آنجا را فرا گرفت. دقایقی بعد مشاهده کردم همه در حال پراکنده شدن هستند هر کس به طرفی می‌دوید تا خود را از مهلکه نجات دهد. در این اثنا خودروهایی را دیدم که به طرف من می‌آیند، من تفنگ انفجادی خودم را آماده کردم، فکر می‌کردم آن نیروها، نیروهای دشمن هستند. وقتی نزدیک‌تر شدند، متوجه شدم همه آن نیروها ایرانی هستند. بعد از متوقف کردن

خودروها، ماجرا را جویا شدم، آنها می‌گفتند در روستای جلیزی توسط هواپیماهای خودی بمباران شدیدی شده و تلفات زیادی را متحمل شده‌اند. رفته رفته نفرت آتشبار خودمان را می‌دیدم که از آن مهلکه به طرف پادگان دشت آزادگان در حرکت بودند. وقتی جلوتر رفتیم و نزدیک محل بمباران شدم، واقعاً صحنه و منظره دردناک بود. فرمانده آتشبار، فرمانده گردان و دیگران در آتش و دود در حال فعالیت بودند. خودم را به فرمانده گردان رساندم. اوضاع به قدری آشفته بود که هیچ کس حضور من را متوجه نمی‌شد. به دنبال وسایل شخصی خودم بودم که متوجه شدم داخل یکی از خودروهای آتشبار بر اثر بمباران کاملاً سوخته و خودروهم منهدم شده است.

انسجام همه نیروهای مستقر در منطقه کاملاً به هم خورده و از بین رفته بود. عملاً تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ شکست خورده بود، تیپ ۳ زرهی فرمانده نداشت و فرمانده جدید هم که تازه انتصاب یافته بود آشنایی آن چنانی به نفرت و منطقه نداشت، وحدت فرماندهی هم به صورت کلی بین نیروهای مختلف وجود نداشت. همه فرماندهان برای حفظ موجودیت یگان خود تلاش می‌کردند، هیچ کس نمی‌دانست که چکار باید بکند، فقط آخرین دستور این بود که از سمت رودخانه کرخه به طرف غرب و ارتفاعات الله اکبر هیچ نیرویی نباید حضور داشته باشد تا هواپیماهای ارتش جمهوری اسلامی ایران آن منطقه را شدیداً بمباران کنند تا مانع پیشروی یگان‌های دشمن گردند. آن روز، روز بسیار بدی در زندگی‌ام رقم خورد، صحنه‌های ناگواری را شاهد و ناظر بودم که واقعاً توصیف کردن آنها برایم مشکل و زجرآور است.

روز ششم مهر ماه به همراه فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری در اطراف پادگان دشت آزادگان به طرف جنوب حرکت کردیم و در نقطه‌ای که مشرف به جاده سوسنگرد - حمیدیه بود مستقر شدیم، انفجارات بسیاری را می‌دیدیم، جنگنده‌ها و بالگردهای خودی جاده سوسنگرد و جنوب آن را به شدت بمباران می‌کردند و ستون‌های دشمن را مورد هجوم خود قرار می‌دادند. نزدیک روستای سبحانی در حوالی سوسنگرد، دشمن قصد زدن پل روی کرخه را داشت که باعث درگیری‌های زیادی شده بود ارتش عراق فشار خود را در قسمت‌های جنوبی اهواز زیاد کرده بود و قصد داشت از شمال جفیر خود را به اهواز برساند.

یکشنبه ششم مهر ۵۹: استقرار آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در پادگان دشت آزادگان

در ساعت ۰۳۳۰ نیمه شب ۵۹/۷/۶ بعد از حوادث ناگوار روستای جلیزی به همراه فرمانده گردان و سرباز مردانی به پادگان دشت آزادگان رسیدیم. به محل تجمع آتشبار در پادگان رفتیم. همه وسایل و تجهیزات پراکنده بودند و هر کس در جایی دراز کشیده و خوابیده بود. به سراغ سرگروهان آتشبار، ستونبار الماس بازیاران رفتیم و از او پرسیدیم: سرگروهان چیزی برای خوردن پیدا می‌شود؟ او گفت: در داخل آن دیگ کمی برنج است که می‌توانی بخوری. به طرف دیگ غذا که نزدیک سرگروهان بود، رفتیم. تاریک بود و چیزی مشخص نبود. فقط دستم را داخل دیگ غذا کردم و مقداری برنج برداشتم و خوردم. خیلی گرسنه بودم، واقعاً نمی‌دانستم داخل دیگ غذا چه بود که می‌خوردم، خاک و سنگ‌ریزه و ... نمی‌دانم واقعاً یک انسان چقدر و تا چه اندازه تحمل و توان دارد. تا آن تاریخ دقیقاً ۶ روز بود که در رزم قطعی با دشمن بسیار آماده و مجهز در تکاپو بودیم. بسیار خسته بودم و دیگر توانی در خود نمی‌دیدم، لذا خودم رابه خودروی اورالی که در نزدیکی‌ام بود رساندم، داخل خودرو رفتیم و استوار محمد شهبازی را دیدم که خوابیده، من هم در خودرو خوابیدم. خواب که چه عرض کنم. در یک چشم بر هم زدن انگار بیهوش شدم! واقعاً همه خسته بودیم. هم روح‌مان و هم جسم‌مان. خستگی مفرط پاسخ طبیعی روح و جسم ما به آن همه فعالیت و فشار بود که در آن زمان تنها به یک چیز احتیاج داشتیم. آن هم استراحت مطلق بود. ساعت ۰۸۰۰ صبح بود که متوجه شدم، جناب سروان صالحی من را صدا می‌زند. او تمام نفرات را صدا می‌زند، ولی آنان به قدری خسته بودند که با صدا کردن بیدار نمی‌شدند! حتماً باید آنان را تکان می‌داد تا بیدار می‌شدند. واقعاً انگار همه مرده بودند. بعد از این که مجدداً به سراغ من آمد و من را صدا زد گفتیم، جناب سروان بگذار بمیرم. صادقانه می‌گویم شکست سنگینی خورده بودیم، فکر می‌کردم هیچ امکانی برای برگرداندن آب رفته به جوی وجود ندارد، در افکارم می‌گفتم مسئول این همه کشتار و در پدروی کیست؟ من که تا آن لحظه زنده مانده بودم، ولی خیلی‌ها جان باخته و از جمع ما جدا شده بودند. گویی فرشته‌ای نگهبانم بود و هر بار من و دیگر هم‌زمانم در آتشبار را از آستانه مرگ نجات می‌داد. احساسی در وجودم موج می‌زد، سرگردان و بی‌هدف در منطقه‌ای خون‌آلود و خطرناک، دیگر نمی‌دانستم که من شکارچی هستم یا شکار! روحیه‌ام دائماً تغییر می‌کرد، گاهی احساس می‌کردم به شکار تانک‌ها و نفرات دشمن مشغولم، ولی گاهی هم خودم را قربانی احساس می‌کردم. فقط نمی‌بایست غافلگیر می‌شدم، زیرا خاصیت شکار این است. اگر غافل شود، شکار می‌شود. واقعاً تحلیل

رفته بودم، دیگر بدنم اجازه نمی‌داد که تحرکی داشته باشم. فقط من نبودم که دچار این حالت شده بودم، تمامی نفرات آتشبار دچار چنین حالتی شده بودند. قبلاً اشاره کردم فرمانده گردان سرگرد آجوری، پشت مهمات‌بر در حین رانندگی کاملاً خوابیده بود، خوابی عمیق انگار که بیهوش شده بود. واقعاً در آن روز نمی‌توانستم دوستان و هم‌زمانم را درک کنم و یا وضعیت آنان را ترسیم نمایم، آیا انسان‌های شکست خورده‌ای بودند؟ و یا واقعاً انسان‌های موفق بودند که توانسته بودند در برابر آن همه هجوم‌های پیاپی و بی‌رحمانه دشمن ایستادگی و مقاومت نمایند؟ نمی‌دانم، حقیقتاً در شناخت آنان عاجز مانده بودم. ولی با توجه به وضعیتی که خودم داشتم، سعی می‌کردم به همه کمک کنم و از برخوردهای هم‌زمانم که در شرایط روحی مناسبی قرار نداشتند، کمتر آزرده شوم.

ما می‌بایست در هر شرایطی که بودیم، صفحات زیادی را از تاریخ جنگ پر می‌کردیم. و کارهای زیادی پیش رو داشتیم. آن روز فکر می‌کردم چه بر سر ما خواهد آمد؟ و این ماجرا به کجا ختم خواهد شد؟ من به این نتیجه رسیده بودم که چیزی که یک مشکل را به فاجعه بزرگ تبدیل می‌کند، این است که چشم‌ها را ببندیم و آرزو کنیم که این مشکل خود به خود بر طرف شود، این کاری بی‌حاصل بود و هرگاه به مشکلات کوچک توجه نکنیم، آنها از فرصت استفاده کرده و چندین برابر می‌شوند. لذا در برابر دشمن کاملاً مسلح و بی‌رحم می‌بایست ایستادگی می‌کردیم و تنها ایمان به خدا است که هر دید منفی و ترس و اضطراب را از دل‌ها می‌زداید، این تحول روحی همه چیز را تغییر می‌دهد و آن چه را که از صمیم قلب بخواهیم زندگی به ما خواهد داد. بنابراین ما خودمان می‌بایست منجی خود می‌شدیم، زیرا دشواری‌ها، شجاعت و خرد ما را به مبارزه می‌طلبند. لذا ما می‌بایست با تلاش و از خود گذشتگی به فکر فردایی بودیم که برایمان وجود داشت و می‌توانستیم پیروز شویم.

یکی از مهم‌ترین و شناخته‌ترین تدابیر برای پیشگیری از فرسودگی، استفاده عاقلانه از استراحت، یعنی استراحت منظم در طول دوره‌های طولانی دفاع و غیره است. بی‌خوابی مستمر و خستگی ناشی از جنگ برای مدت طولانی نمی‌تواند افراد را به عنوان نیروی جنگی مناسب مورد استفاده قرار دهد. البته هر کس که در ارتش خدمت کرده است، به این امر واقف است که سرباز عادی از هر فرصتی برای چرت زدن استفاده می‌نماید. اما افسران به علت مسئولیت‌ها و نگرانی‌های فرماندهی که آنان را مشغول نگه داشته، ممکن است ساعت‌ها نخوابیده باشند و همین امر باعث بی‌قراری و به طرز وحشتناکی از بی‌خوابی و از سر دردهای عصبی رنج ببرند، که واقعاً من خودم شاهد

این چنین مواردی بوده‌ام و برای خودم نیز اتفاق افتاده است. به هر ترتیب نیاز به استراحت امری است ضروری، که در آن زمان ما به علت درگیری‌های مداوم و کمبود نیرو در منطقه تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، به هیچ وجه فرصت استراحت را نداشتیم، و اجباراً می‌بایست به نبرد سنگینی که هر لحظه در شرف تحقق بود، ادامه می‌دادیم. متأسفانه این گونه فداکاری‌ها فراموش شده‌اند که لازم است به نسل جدید انتقال داده شود.

انسان در کنترل خود همانند ماشینی عمل می‌کند، به هر وسیله مکانیکی، باید توجه نمود، مرتباً سرویس کاری نیاز دارد، یک باطری نیاز به شارژ دارد و مرتباً باید شارژ شود و روزی هم فرا می‌رسد که دیگر باطری کار نخواهد کرد. انسان هم به استراحت و اکشن مثبت نشان می‌دهد و ظاهراً با حالتی عادی به صحنه نبرد بر می‌گردد، ولی هر بار مقاومت او کمتر می‌شود و بالاخره اگر استراحت نکند ممکن است به کلی در هم شکسته شود. من و دیگر هم‌زمانم، در پادگان دشت آزادگان به علت استراحت نکردن و بیداری چندین روزه واقعاً شکسته شده بودیم. چاره‌ای جز استراحت نداشتیم و بایستی حتماً استراحت می‌کردیم تا بتوانیم مجدداً به صحنه نبرد بازگردیم.

ساعت ۰۸:۳۰ صبح ششم مهرماه با سر و صدای فرمانده آتشبار و دیگران بیدار شدم. انگار چند روز خوابیده بودم. ۴ ساعت خوابیده بودم ولی انرژی خوبی گرفته بودم، وقتی جناب سروان صالحی را دیدم در جنب و جوش است و نفرات را جمع و جور می‌کند، دلم برایش سوخت، تنها بود و نیاز به کمک داشت. من سریع خودم را جمع و جور کردم و به طرف جناب سروان صالحی رفتم. متوجه شدم خیلی نگران و ناراحت است. از من پرسید خیلی نگران بودم، کجا بودی؟ من اصلاً تو را بعد از بمباران ندیدم! وضعیت خودم و فرمانده گردان و سرباز مردانی و دیگر موارد را در شب گذشته در روستای جلیزی، توضیح دادم و به اطلاع ایشان رساندم. او به من گفت: حالا سر حالی؟ گفتم بله. ایشان در ادامه به من گفت: دو نفر سرباز به نام‌های ملارمضانی و علی دنکوب شهید شده‌اند. موضوع واژگون شدن خودروی اورال به داخل رودخانه به رانندگی گروهبان نوروزی و خدمه توپ استوار حبیب لطفی را به اطلاع من رساند و گفت: ابتدا باید آنها را از رودخانه بیرون بیاوریم. خیلی ناراحت شدم، من از جنگ و حمله به دشمن، و یا حمله دشمن به ما ترسی نداشتیم. شبانه روز با دشمن درگیر بودیم، اما آن چه من را کم‌کم زجر می‌داد این بود که هر لحظه باید شاهد شهید شدن تعدادی از نفرات یگان خودم و دیگر یگان‌های تیپ ۳ زرهی باشم. روز به روز چهره بد جنگ را می‌دیدم، که چگونه جوانان ما را بی‌گناه به کام مرگ می‌کشاند. در آن زمان وقتی به موقعیت

ضعیف و نا امیدکننده خودمان، ارتش‌مان و هم میهنانم در منطقه اندیشیدم، مصمم شدم، هر چه در توان دارم، برای جبران مافات انجام دهم. به وضوح معلوم بود با توجه به روند جنگ در منطقه، فاجعه‌ای عظیم در حال وقوع است. به زودی رویارویی مرگباری را خواهیم داشت. رویارویی در خاک کشورمان، در شهرهایمان، که بسیار زجرآور بود، ولی زجرآورتر آن بود که این شرایط را نظامیان پیش‌بینی کرده بودند، اما دم گرم آنان، در آهن سرد مسئولان بی‌تجربه اثری نکرد و نپذیرفتند. و حال به این جا رسیده که باید شاهد ناله و شیون زنان و کودکانی باشیم که هیچ‌گونه گناهی ندارند. ولی تاوان سنگینی را می‌دهند. اما با تمامی آن شرایط بحرانی به خودم می‌گفتم، تحمل کن، شاید آرامش بیایی. بالاخره یکی از خصوصیات جنگ همین است چاره‌ای نداشتیم، جناب سروان صالحی فرمانده آتشبار، بعد از بیرون آوردن اجساد شهدا از رودخانه کرخه با کمک افسران ستاد گردان، شهدا را به اهواز تخلیه نمودند. تا به موطن اصلی‌شان فرستاده شوند. ولی به علت نبودن وسیله نقلیه و دیگر امکانات در اهواز، و عدم پیش‌بینی‌های لازم، شهدا در اهواز دفن شدند. جناب سروان صالحی، از این که شهدای آتشبار به موطن اصلی خود فرستاده نشدند، خیلی ناراحت شدند و تصمیم گرفتند، با هر مبلغی که می‌شود و با هزینه شخصی خودشان پیکر شهدا را به موطن اصلی آنان اعزام نمایند. اما متأسفانه این تصمیم هم عملی نشد. ایشان در همان پادگان دشت آزادگان در زیر یک درخت، در خلوت خود مشغول نوشتن وصیت نامه شدند. و چون می‌دانستند هر لحظه امکان شهادت برای وی و هر کس دیگر متصور است، بنابراین در وصیت‌نامه خود این‌گونه تقاضا کردند:

«به هر ترتیبی که شده چنان چه شهید شدم، جنازه‌ام را به شهر خودم ببرید و به خانواده‌ام

تحویل دهید»

جناب سروان صالحی این خواسته را به من که معاون وی بودم بارها تکرار می‌کردند و از من می‌خواستند که این کار را برایش انجام دهم.

در پادگان دشت آزادگان تعدادی از درجه‌داران آتشبار، دوستانی در تیپ ۳ زرهی داشتند، که به دنبال آنها می‌گشتند و سراغ آنها را از دیگران می‌گرفتند، می‌خواستند از سرنوشت آنها مطلع باشند. خصوصاً سرگروه‌بان آتشبار ستوانیار الماس بازیاران که سال‌ها در لشکر ۹۲ زرهی خدمت نموده بود. هم چنین استوار اسداله بیات احمدی، استوار تقی نژاد، استوار شکورزاده، استوار محمد زمانی، استوار داود محمودزاده و دیگر نفرات که دوستان و همدوره‌ای‌هایی در آن لشکر داشتند. آنان پس از بررسی در مورد دوستانشان بسیار نگران شدند. خبرهای ناگواری در خصوص دوستانشان دریافت کرده بودند.

وقتی چهره غمناک آنان را دیدم، بعد از توضیحاتی که می‌دادند، متأثر می‌شدم. به آنها گفتم، باید قوی بود، شاید نوبت ما هم برسد. فعلاً چاره‌ای جز صبر و تحمل رنج نداریم. جناب سروان صالحی دستور دادند، از نفرات آتشبار آمار گرفته شود. سریع به سراغ نفرات کلیه توپ‌ها رفتیم، از رؤسای توپ آمار گرفته شد و به همه توپ‌ها و دیگر رسدها سرکشی کردیم. همه نفرات حاضر بودند و غایبی نداشتیم. البته باید با صداقت کامل بگویم در آن لحظات نفرات آتشبار مردانه و قهرمانانه در میدان نبرد حاضر بودند و می‌جنگیدند، خصوصاً سربازان اگر می‌خواستند، می‌توانستند به راحتی منطقه را ترک کنند و کسی هم مانع آنان نبود. اما حتی یک مورد هم نداشتیم که کسی منطقه را ترک نموده باشد که نشان از ایمان، غیرت و وطن پرستی آنان بود. نفرات آتشبار هر کاری را که می‌توانستند، تا آن لحظه انجام داده بودند. این موضوع بیانگر این مطلب بود که رؤسای توپ و دیگر رؤسای رسد، نفرات و خدمه خود را کنترل و همراه با خود آورده بودند، که ناشی از دقت و احساس مسئولیت این عزیزان بود.

نکته جالبی که در پادگان دشت آزادگان اتفاق افتاده بود، این موضوع بود که شب گذشته تعدادی از نفرات، بعد از چند روز پوتین‌های خود را از پای درآورده و خوابیده بودند. صبح که از خواب بیدار شده بودند متوجه شدند که تعدادی از پوتین‌ها مفقود شده است. مثلاً از یک جفت پوتین یک لنگه نبود پس از پیگیری، متوجه شدند تعدادی سگ ولگرد در پادگان آنها را برده‌اند. پوتین نفرات بسیار خیس و نمناک شده بود، زیرا چند روزی بوده که پوتین‌ها در معرض عرق پای آنها قرار گرفته بود. لذا چرم پوتین کاملاً خیس و خیلی نرم شده بود، که سگ‌ها به دلیل چرب بودن پوتین‌ها تمایل به خوردن آنها داشتند، به همین خاطر تعدادی از پوتین‌ها را برده بودند. بالاخره با رفع مشکلات موجود نفرات، آمار تجهیزات نیز گرفته شد. کلیه سلاح‌ها، مهمات و غیره بازرسی گردیدند. حدود ۱۰ دستگاه خودرو را از دست داده بودیم، آنها در حمله هواپیماها در روستای جلیزی منهدم شده بودند. یک دستگاه اورال در سد کرخه سقوط کرده بود. تعدادی هم خودرو در شرق بستان و ارتفاعات الله اكبر به جای مانده و تعدادی هم منهدم شده بودند. تعدادی سلاح انفرادی جابه‌جا شده بودند که تمامی آنها جابه‌جا شدند، بازسازی و سازماندهی آتشبار در پادگان دشت آزادگان به دقت صورت گرفت. فرمانده گردان به همراه استوار شکورزاده که درجه‌دار مخابرات بود و قبلاً در لشکر ۹۲ زرهی خدمت کرده بود و کاملاً به منطقه آشنایی داشت، از شرق پادگان دشت آزادگان به طرف پلیس راه اهواز حرکت کردند، تا منطقه را شناسایی کنند. من و جناب سروان صالحی، آتشبار را به طرف شرق

پادگان دشت آزادگان به سمت حمیدیه حرکت دادیم. زمین‌های اطراف پادگان کاملاً رملی بود و خودروها و توپ‌ها در زمین فرو می‌رفتند و حرکت در آن قسمت دشوار و بعضاً غیر ممکن بود. در شرق پادگان موضع گرفتیم، تا فرمانده گردان از شناسایی برگردد و دستورات لازم را بدهد. ایشان بعد از بازگشت از شناسایی گفتند:

تا نزدیکی پلیس راه اهواز رفتیم، ولی بیهوده بود زیرا منطقه جهت مواضع توپخانه مناسب نبود. زمین‌های اطراف پادگان جهت مانور و حرکت به هیچ وجه مناسب نبودند. در آن روز دشمن با توپخانه، شهر اهواز را زیر آتش گرفته بود. سر فرماندهی ارتش بعث عراق به منظور ایجاد رعب و وحشت و هراس در بین مردم اهواز، این شهر را با توپخانه و همزمان با هواپیما مورد هجوم قرار داد.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۶ می‌گوید:

روز قبل بسیار سخت گذشت و شرایط هر لحظه بحرانی‌تر می‌شد. ساعت ۰۸۰۰ صبح ستوان داود صادقی افسر موتور گردان را با پانزده نفر سرباز به روستای جلیزی فرستادم تا وسایل به جا مانده را جمع‌آوری نمایند. در اطراف پادگان شناسایی‌هایی را انجام دادم تا توپ‌ها را مستقر و آماده تیراندازی به سمت بستان و سوسنگرد و حمیدیه نمایم. با توپخانه لشکری تماس نداشتیم و دشمن هم از سمت شمال کرخه کور به حمیدیه فشار می‌آورد. تعدادی از تانک‌های دشمن در حوالی حمیدیه به گل فرو رفته بودند. تردد در جاده حمیدیه به پادگان دشت آزادگان به علت گلوله باران دشمن قطع گردید، و تردد نیروها از جاده خاکی پشت پادگان به فولی‌آباد انجام می‌گرفت. سرگرد معطری فرمانده خدمات تیپ ۳ زرهی همکاری خیلی خوبی با ما داشت و ما را در انجام کارها یاری می‌نمود. در طول شب خمسه‌خمسه‌های عراقی، پادگان دشت آزادگان و اطراف آن و شهر حمیدیه را به طور مکرر و متناوب زیر آتش داشتند. انسجام و وحدت بین نیروهای ارتش، سپاه، ژاندارمری و نیروهای مردمی دیده نمی‌شد. سلاح‌های سبک کاربرد خوبی داشت و انهدام تانک‌های گرفتار شده در کمین نیروهای خودی، در جاده حمیدیه - سوسنگرد، وحشت را در بین نیروهای دشمن ایجاد کرده بود. شب تا صبح منطقه در آتش و نا آرام بود.

عصر روز ۵۹/۷/۶ یگان‌های متجاوز از ارتفاعات الله اکبر سرازیر شده بودند. رود بزرگ کرخه بهترین مانع طبیعی در راه پیشروی عراقی‌ها بود. این رود که از بستان تا هورالعظیم گسترده بود، از

شمال سوسنگرد در سبحانیه به دو شعبه تقسیم می‌شد و عملاً دشت آزادگان را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. عراق برای گذشتن از شمال به جنوب کرخه و ورود به سوسنگرد، باید در منطقه سبحانیه پل شناوری روی کرخه می‌زد تا قوای زرهی خود را به داخل منطقه منتقل کند. اما عشایر سبحانیه و خزعلیه با مقاومتی جانانه نگذاشتند عراقی‌ها کار احداث پل روی رودخانه کرخه را به راحتی انجام دهند. دیده‌بانان آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در منطقه پراکنده بودند و حرکات دشمن را هر لحظه زیر نظر داشته و با درخواست‌های تیر، در هر کجا و در هر منطقه‌ای که دشمن رویت می‌شد، روی آنها اجرای آتش می‌کردند. در آن روز گروه‌های حسن رضایی در حاشیه شمالی رودخانه کرخه، همراه مردم و نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم، با درخواست‌های آتش خود، تلفات زیادی را به نیروهای در حال حرکت دشمن وارد نمود. هر چند ما در پادگان دشت آزادگان مستقر بودیم و شرایط خوبی نداشتیم، اما اولین اقدام ما روانه کردن توپ‌ها بود تا آتش یگان ما روی دشمن قطع نشود.

مردم منطقه هم واقعاً با چنگ و دندان می‌جنگیدند. بالگردهای هواپرواز نیز در آن روز وارد عمل شدند و پل احداث شده دشمن را هدف گرفته و از بین بردند و به این ترتیب راه پیشروی از غرب به سمت سوسنگرد برای عراق حداقل برای چند روز بسته شد. عراق این بار با کینه‌ای جدید نسبت به سوسنگرد و مردم دلیرش، بمباران گسترده هوایی و زمینی سوسنگرد را شروع کرد. شهر همانند یک آتشفشان فعال شده بود، یگان‌های عراق هم از شمال سوسنگرد و از سبحانیه و آن سوی رودخانه کرخه، سوسنگرد را زیر آتش گرفته بودند.

عراق توانست نیروهایش را از ارتفاعات الله اکبر به سمت سبحانیه حرکت دهد و بالاخره پل شناور را تکمیل کرد و از روی آن تانک‌ها و نیروهایش را به سمت حمیدیه حرکت داد. از ترس تلفات زیاد نیروهایش را وارد شهر نکرد و فقط بخشی را برای تصرف شهر فرستاد. مدافعان شهر، نیروهای ژاندارمری، سپاه پاسداران و تعدادی از جوانان محلی بودند عراقی‌ها وارد شهر شده و سربازان پیاده آنها، کنترل نقاط حساس شهر را به دست گرفته بودند. مقاومت بی‌فایده بود و دیگر نمی‌شد از چیزی دفاع کرد. انگار گله‌ای از کفتارها و لاشخورها به شهر حمله کرده بودند، خدای بزرگ، چه روز پرهیجانی بود. پس از اشغال شهر تعدادی خود فروخته ایرانی که به خدمت حزب بعث در آمده بودند و جزء فرماندهان نظامی عراق شده بودند، شورای محلی تشکیل دادند و یک نفر از میان خودشان را به عنوان شهردار سوسنگرد گماردند. عراقی‌ها فکر می‌کردند، تسلط آنان به سوسنگرد دائمی است. به همین منظور، شهردار و فرماندار برای «خفاجیه» تعیین کردند.

نبرد خونین ما بدون وقفه تا تاریخ ۵۹/۷/۶ ادامه داشت. در این فاصله ارتش عراق جبهه‌های جدیدی را گشوده بود. عراق هر لحظه به تعداد نیروها و ادوات خود اضافه می‌کرد و ما جایگزینی برای نیروهای از دست رفته خود نداشتیم. اکثر نفرات تیپ ۳ زرهی شهید یا مجروح و یا اسیر شده بودند و تجهیزات آنان نیز از بین رفته بود. به یگان‌های توپخانه هم تلفات زیادی وارد شده بود. باقی مانده تیپ ۳ زرهی در حوالی میدان تیر پادگان دشت آزادگان مستقر شده بودند تا از ورود دشمن به پادگان جلوگیری نمایند. ارتش عراق نیز سعی می‌کرد باقی مانده نیروهای ما را که با جان و دل می‌جنگیدند، با هجوم‌های پیاپی خود به عقب براند.

روز ششم مهرماه، هجوم ارتش عراق در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی اهواز متوقف شد. نیروهای متجاوز وقتی متوجه شدند، در ۱۵ کیلومتری جنوب غربی اهواز بین رودخانه کارون و جنگل کمبویه و کرخه کور، یک خط پدافندی نسبتاً قوی با حضور نیروهای مسلح ایران و رزمندگان مردمی ایجاد شده است، تصمیم گرفتند از منطقه حمیدیه واقع در ۲۷ کیلومتری غرب اهواز در این خط پدافندی رخنه کنند و خود را از محور دب حردان، کرانه شرقی شاخه، شمالی - جنوبی کرخه کور، به حمیدیه برسانند و با عبور از جاده حمیدیه - اهواز، به سمت شمال شرق پیشروی کنند و به تپه‌های شمال جاده اهواز - حمیدیه، دسترسی پیدا کنند. چنانچه دشمن موفق می‌شد، می‌توانست محور اهواز - حمیدیه - سوسنگرد - بستان را در شرق حمیدیه قطع کند و تمام منطقه دشت آزادگان از حمیدیه تا خط مرزی را تحت کنترل خویش در آورد و شهر اهواز را علاوه بر سمت جنوب، از سمت غرب و شمال نیز تهدید کند.

با توجه به خستگی، بی‌خوابی و ... که همه نفرات را آزار می‌داد، انرژی همه کاهش یافته بود، اما وظیفه خطیری داشتیم، و آن هم جنگیدن بود، بدون هیچ عذر و بهانه‌ای، با توجه به شدت درگیری‌ها در منطقه، نیاز به نفرات تازه نفس و آتش بیشتر در صحنه نبرد، احساس می‌شد.

خیلی از فرماندهان در نیروهای مسلح به عنوان طراح و برنامه‌ریز جنگ در مناطق عملیاتی و عمدتاً در پشت خطوط مقدم به خاطر شغلشان با فاصله زیادی حضور داشتند. ولی نیروهای یگان‌های رزمی که مستقیماً با دشمن درگیر بودند، بیشتر به صورت عملی ادای تکلیف کردند. شاید کمتر کسی درک کند که ما در ابتدای شروع جنگ، که با سوزنی کوچک روی طرح تیر مشخص شده بودیم، چگونه و با چه شرایطی آن دوران را گذرانیدیم؟ چقدر حادثه و اتفاقات ناگوار و دلخراشی را شاهد و چه رشادت‌هایی را انجام دادیم.

در تاریخ ۵۹/۷/۶ ما در پادگان دشت آزادگان مستقر بودیم. آن روز واقعاً بلا تکلیف بودیم، دشمن هم رفته رفته خود را به نزدیکی شهر حمیدیه می‌رساند. شب هنگام شاهد آتش سنگین توپخانه دشمن در حوالی حمیدیه بودیم، دشمن توپخانه خود را جلو کشیده و مردم شهر متواری شده بودند. پادگان دشت آزادگان هم وضع مناسبی نداشت. در خانه‌های سازمانی خانواده‌های کارکنان تیپ ۳ زرهی پریشان بودند، بعضی‌ها همسران خود را از دست داده و شهید شده بودند. عده‌ای هم از وضعیت همسران خود مطلع نبودند، در مجموع پادگان دشت آزادگان وضعیت بسیار اسفناک و بحرانی داشت. در محوطه پادگان وسایل و ابزار بسیاری دیده می‌شد. تانک‌های تعمیری، خودروهای تعمیری، وسایل منهدم شده و ... در آن روز دیده‌بان‌های گردان ۳۸۸ توپخانه در سوسنگرد، جنوب حمیدیه و جنوب غرب اهواز اعزام شده بودند و ما آن مناطق را جهت سد پیشروی نیروهای دشمن مرتباً زیر آتش می‌گرفتیم.

یگان‌های تیپ ۳ زرهی هم در پادگان و اطراف آن مشغول بازسازی و تجدید سازمان بودند. یگان‌های تیپ ۳ زرهی با حضور فرمانده جدید تیپ، خیلی سریع بازسازی شدند. از تانک‌های تعمیری پادگان که حدود ۵۰ دستگاه بود، تعدادی را تعمیرکاران متعهد و دلسوز تیپ ۳ و کارمندان متخصص ارتش در بدترین شرایط آماده کردند تا جهت نبردهای آتی مورد استفاده قرار گیرند. کم‌کم نیروهای کمکی نیز به استان خوزستان اعزام می‌شدند که عده‌ای از آنان در منطقه دشت آزادگان مورد استفاده قرار می‌گرفتند. گروه شهید دکتر چمران در منطقه فعال شده بود که از روزهای خوب آینده خبر می‌داد.

در شرایط ناگواری که تیپ ۳ زرهی با آن مواجه بود، مرتباً از طریق فرمانده لشکر ۹۲ زرهی به فرمانده تیپ ۳ زرهی دستور داده می‌شد که مواضع از دست داده را پس بگیرد و هم چنین مأموریت‌های جدیدی به گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم نیز واگذار می‌گردید که در توانش نبود. همانند پیام زیر:

شماره: ۷۰-۴۸-۲۰۱

از: رکن ۳ لشکر ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۶

به: تیپ ۳

موضوع: تصرف ارتفاعات از دست رفته.

دشمن در منطقه شما توسط نیروی هوایی منهدم، ارتفاعات از دست رفته را تصرف نمایند. در صورت وجود کمبود پرسنل از وجود ژاندارمری و پاسداران استفاده گردد.^۱

سرهنگ ستاد قاسمی

جناب سرهنگ قاسمی فرمانده جدید لشکر ۹۲ زرهی در روز سوم مهرماه به این سمت انتصاب یافته بود و ستاد لشکر از وضعیت تیپ ۳ زرهی و گردان‌های توپخانه ۳۱۸ و ۳۸۸ در منطقه آگاهی کاملی نداشتند. نیروهای ژاندارمری و سپاه پاسداران نیز در مدت ۱۰ روز گذشته تلفات زیادی را در پاسگاه‌های مرزی و شهر بستان و دیگر مناطق منطقه متحمل شده بودند و خودشان نیاز شدید به نیرو داشتند، از طرفی روابط فی‌مابین نیز برای دریافت نیرو مشخص نشده بود. شرح بمباران‌های انجام شده نیروی هوایی خودی هم قبلاً اشاره شد که هواپیماهای خودی، اشتباهاً آتشبار یکم گردان ۳۸۸ و یگان‌های تیپ ۳ زرهی را در تاریخ ۵/۷/۵۹ در روستای جلیزی بمباران و خسارت‌های زیادی را متحمل شده بودیم که در آمادگی رزمی مان تاثیر بسیاری گذاشته بود. از طرفی، از گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م به واسطه برد زیاد توپ‌هایش خواسته بودند به خاطر تهدید جدی دشمن در سمت جنوب غربی اهواز، ضمن پشتیبانی تیپ ۳ زرهی، از تیپ ۱ زرهی در جنوب غربی اهواز نیز پشتیبانی نماید که فرمانده گردان طی پیام زیر این چنین پاسخ می‌دهد:

از: گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م

به: فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی (رکن سوم)

تاریخ: ۵۹/۷/۶

موضوع: آتشبار ۱۷۵ م م

آگهی به توپخانه لشکر، ر-۴

آتشبار ۱۷۵ م م در منطقه کوه‌های الله اکبر موضع گرفته‌اند و حداکثر برد آن ۳۷ کیلومتر است و هم اکنون از یگان‌های تیپ پشتیبانی می‌نمایند و در تمام منطقه تیپ آتش اجرا می‌نماید و در تمام منطقه قادر به زدن است، اما قادر به زدن هدف‌های واقع در صنایع فولاد اهواز نمی‌باشد. ضمناً تا ساعت ۲۰۰۰ امروز تعداد ۶۰۰ گلوله ۱۷۵ م م با خرج و ماسوره بفرستید.^۱

ف گردان ۳۸۸ توپخانه: سرگرد آجوری

البته توپ‌های ۱۷۵ م م با دو نوع گلوله بردهای مختلفی دارد. با گلوله‌های ۶۷ کیلویی ۳۲۷۰۰

متر برد نهایی آن‌هاست در صورتی که با گلوله‌های ساب که ۵۶ کیلوگرم وزن دارند تا برد ۴۸۵۰۰ متر می‌توان تیراندازی نمود. برد اعلام شده در پیام فوق اشتباه می‌باشد و منظور فرمانده گردان، برد

۳۲ کیلومتر بوده است، زیرا در مورد گلوله‌های ساب محدودیت داشتیم. از طرفی این پیام مربوط به روز ۵۹/۷/۵ می‌باشد، زمانی که در شرق ارتفاعات الله اكبر مستقر بودیم و از طریق فرمانده لشکر درخواست شده بود، هدف‌هایی را در غرب اهواز زیر آتش بگیریم. همان‌طور که قبلاً اشاره نمودم، ما توپ‌های آتشبار را به صورت یک نیم دایره روانه کردیم تا بتوانیم در جهت جنوب غرب اهواز هم اجرای آتش داشته باشیم. اما مشکل اصلی در روز پنجم مهرماه این بود که ارتباط گردان ۳۸۸ توپخانه با لشکر قطع شده بود، لذا این پیام در روز ششم به فرمانده لشکر مخابره و ارسال شده است. در هر صورت فرمانده گردان با این پیام اعلام نموده بود که قادر به اجرای این مأموریت در جنوب غرب اهواز نمی‌باشد که درست هم بود. من خودم در آن زمان افسر تیر آتشبار بودم، به قدری درخواست تیر از یگان‌های مختلف از آتشبار ما می‌شد که بعضی اوقات در سه محور توپ روانه کرده و اجرای آتش می‌کردیم. گاهی اوقات رؤسای توپ به من می‌گفتند، جناب سروان اشتباه نمی‌کنید! باورشان نمی‌شد که ما هم به غرب ارتفاعات الله اكبر، هم به سمت جنوب، یعنی غرب و جنوب سوسنگرد و به سمت شرق سوسنگرد، منطقه طراح و دب حردان تیراندازی کنیم. در شرایطی قرار گرفته بودیم که همه نیروها، اولاً نیروهای تیپ ۳ زرهی و دیده‌بان‌های گردان که در چندین محل مستقر بودند، در ثانی، فرمانده لشکر و فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی، ثالثاً نیروهای گروه چمران، نیروهای ژاندارمری، نیروهای سپاه و نیروهای مردمی از یگان ما درخواست و انتظار آتش را داشتند. البته ما هم تا جایی که امکان داشت پاسخ می‌دادیم، ولی این روش غلط بود و باعث می‌شد توپ‌ها از کار بیفتند و منطقه بدون آتش توپخانه بماند. لذا تمامی تلاش‌مان برای حاضر به کاری توپ‌ها و دریافت مهمات جهت عملیات صرف می‌شد، بدون هیچ‌گونه استراحتی.

در آن شرایط بیشترین بار جنگ را یگان‌های توپخانه متحمل می‌شدند که در این راستا وضعیت گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی هم همانند ما بود. ولی آن گردان بیشترین تیراندازی‌ها را برای حمایت و پشتیبانی از یگان‌های تیپ ۳ زرهی اجرا می‌نمود. زیرا اولاً کمک مستقیم تیپ بود، در ثانی حداکثر برد توپ‌ها آن گردان ۱۸ کیلومتر بود و قادر به تیراندازی بیشتر از آن برد نبودند.

بالاخره در روز ۵۹/۷/۶ یکی از خونین‌ترین نبردها در منطقه حمیدیه رخ داد. در این روز بمباران نقاط مسکونی و شهرها توسط نیروی هوایی ارتش عراق ادامه داشت. آتشبار ما مرتب در حال گلوله‌باران یگان‌های دشمن در این منطقه بود. جنگ شدیدی در اطراف و جنوب شهر حمیدیه

رخ داد. نیروهای مردمی و سپاه جهت مقابله با دشمن نیاز به سلاح داشتند که فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ عمید بر خلاف روش‌های موجود در ارتش در یک عمل انقلابی دستور داد، درب اسلحه‌خانه‌ها را در پادگان دشت آزادگان باز کنند و نیازمندی سلاح سپاه حمیدیه و نیروهای مردمی را تأمین نمایند. سلاح‌های تحویلی به آنها تنفگ ژ ۳، آرپی جی ۷ و بازوکا بود که تأثیر به‌سزایی در نبرد حمیدیه و عقب‌نشینی دشمن داشت.

در این روز (۶ مهر ۵۹) صدام پیشنهاد آتش‌بس به ایران داد. دولت ایران در پاسخ به پیشنهاد صدام اعلام کرد:

«تا هنگامی که یک سرباز عراقی در قلمرو سرزمین ایران وجود داشته باشد، ایران حاضر به مذاکره نخواهد شد. تنها شرط قبول آتش‌بس از نظر ایران این است که دولت عراق نیروهای خود را از خاک ایران بیرون ببرد»

با عدم پذیرش آتش‌بس غیر معقول پیشنهادی صدام از طرف ایران، آتش جنگ شعله‌ورتر شد و در مناطق عملیاتی اهواز و سوسنگرد و خرمشهر جنگ با شدت ادامه یافت.

نیروهای لشکر ۵ مکانیزه عراق که از جنوب غربی به سمت اهواز پیشروی می‌کردند. پس از برخورد با مقاومت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، در ۱۰ کیلومتری جنوب غرب اهواز، مجبور به توقف شدند و برای وصول به شهر اهواز و محاصره منطقه دشت آزادگان تصمیم گرفتند از منطقه بین اهواز و حمیدیه به سمت شمال پیشروی کنند و خود را به ارتفاعات شمالی محور اهواز - حمیدیه برسانند تا هم شهر اهواز را از سمت غرب تهدید کنند و هم محور ارتباطی اهواز - سوسنگرد - بستان را قطع نمایند. برای نیل به این هدف در آخر روز ششم ستونی از نیروهای لشکر ۵ دشمن از دب حردان به سمت شمال غربی و حمیدیه پیشروی کردند. اما نیروهای ایرانی موفق شدند جلوی پیشروی دشمن را در این محور سد کرده و تعدادی از افراد دشمن را نیز به اسارت در آورند.

در آن روز دیده‌بان آتشبار ما در آن محور مستقر بود که مرتب درخواست تیر می‌کرد و ما هم با آتش سنگین خود به درخواست دیده‌بان پاسخ داده و دشمن را مورد اصابت گلوله‌های توپ‌های ۱۷۵ مم قرار می‌دادیم.

فصل هفتم

پیشروی نیروهای دشمن

به سوی شهرهای سوسنگرد و حمیدیه

دوشنبه هفتم مهر ۵۹: نقش آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در دفاع و بیرون راندن دشمن از حمیدیه

روز هفتم مهرماه به علت نامساعد بودن شرایط منطقه و موضع آتشبار که در شرق پادگان دشت آزادگان بود، موضعی را در نزدیکی پادگان شناسایی و سریعاً آن مواضع را اشغال کردیم. از وسایل و تجهیزات و نفرات آمار گرفته شد. به فرمانده گروه ۳۳ توپخانه در تهران اعلام شد که نسبت به جایگزینی ۴۵ درصد از تجهیزات بمباران شده در تاریخ ۵۹/۷/۵ اقدام نمایند. در آن روز وضعیت یگان‌های تیپ ۳ زرهی و گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه بحرانی بود، زیرا هر لحظه امکان تک دشمن به پادگان دشت آزادگان و نابودی تمامی یگان‌ها با توجه به کاهش توان رزمی آنها متصور بود. پیام‌های زیر وضعیت آن روز را مشخص می‌نماید:

از: تیپ ۳

به: ل ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۷

موضوع: حرکت دشمن به جلو از ارتفاعات الله اکبر

برابر اطلاع، نیروهای دشمن از ارتفاعات الله اکبر به جلو حرکت نموده است. مقرر فرمایید نسبت به انهدام آن توسط هواپیما و هلی کوپتر اقدام فوری به عمل آید.^۱

تیپ ۳ زرهی

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (رکن سوم)

شماره: ۷۲-۴۸-۲۰۱

تاریخ: ۵۹/۷/۷

به: تیپ ۳

موضوع: احتمال حمله دشمن به پادگان

سپاه پاسداران گزارش نموده که ممکن است دشمن قصد حمله به پادگان آن تیپ را داشته باشد. دستور فرمایید که اقدامات لازم را انجام تا از هرگونه رخنه آن جلوگیری به عمل آید.^۲

ف لشکر ۹۲: سرهنگ قاسمی

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۷۴، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

۲. همان، ص ۷۴

پیشروی نیروهای دشمن به سمت شهرهای سوسنگرد و حمیدیه ۱۷۱/

شماره: ۲۰۱
تاریخ: ۵۹/۷/۷

از: تیپ ۳
به: ف لشکر ۹۲ زرهی
موضوع: عدم امکان تصرف ارتفاعات

در حال حاضر نیرویی که برای تصرف ارتفاع مذکور لازم است، موجود نیست. بیشتر خودروهای تدارکاتی از کار افتاده، چنانچه یک گروه رزمی واگذار نشود، نمی‌توان ارتفاعات را تصرف نمود.^۱

تیپ ۳

شماره: ۳۸۸۳
تاریخ: ۵۹/۷/۷

از: تیپ ۳
به: ف لشکر ۹۲ زرهی
موضوع: پیشروی دشمن از ارتفاعات الله اکبر

برابر اطلاع واصله، دشمن از ارتفاعات الله اکبر پیشروی نموده است. درخواست پشتیبانی هوایی و هلی کوپتر به منظور انهدام تانک‌های دشمن را دارم. با این که فاصله تا دشمن زیاد است، مع ذلک توجه به نیروهای خودی نمایم.^۲

تیپ ۳

شماره: ۳۸۸۷
تاریخ: ۵۹/۷/۷

از: تیپ ۳
به: ف لشکر ۹۲ زرهی
موضوع: ورود دشمن به سوسنگرد

دشمن در ساعت ۱۶۳۰ روز جاری وارد سوسنگرد شده و افراد سپاه پاسداران حمیدیه، خود با آنها روبه‌رو گشتند و واحد زرهی خود را از پل سوسنگرد به این طرف آورده است.^۳

تیپ ۳

با توجه به پیام‌های فوق، در آن زمان ما در شرایطی قرار داشتیم که از هر طرف توسط نیروهای دشمن احاطه شده بودیم. تیپ ۳ زرهی قادر به نگهداری منطقه خود نبود، طبیعتاً یگان‌های توپخانه در چنین شرایطی در وضعیت بسیار بدی قرار داشتند و احتمال نابودی آنها زیاد بود. در مقابل پادگان دشت آزادگان، نیرویی که بتواند با ورود دشمن مقابله نماید، وجود نداشت و تا ارتفاعات الله اکبر دشت بازی قرار داشت که اگر دشمن تصمیم به تصرف پادگان می‌گرفت، شاید می‌توانست در کمترین زمان به هدفش برسد. اما دشمن باور نداشت که ارتش ایران، این چنین تحلیل رفته و با تلفات قابل توجهی صحنه را خالی کرده باشد. دشمن بیم آن را داشت که گرفتار ضدحملات ارتش

۱. همان، ص ۷۵

۲. همان، ص ۷۵

۳. همان، ص ۷۶

قوی ایران قرار گرفته و با محاصره شدن، کاملاً متلاشی شود. لذا در پیشروی‌های خود بسیار دقت می‌کرد که به دام نیفتد. در صورتی که اطلاع نداشت که از آن ارتش فقط اسمی باقی مانده بود. زیرا تجهیزاتش از کار افتاده، فرماندهان و دیگر عناصر و نفرات وابسته به رژیم سابق اعدام، سربازان از خدمت رها شده و نفرات کادر متخصص و حتی دوره دیده در خارج از کشور هم پاکسازی، اخراج و یا فراری شده و مابقی هم بدون آموزش و انضباط، روزها را در انتظار سرنوشت‌شان سپری می‌کردند و تعداد زیادی از نیروهای ارتش هم در کردستان با عناصر ضدانقلاب درگیر بودند. اما خوشبختانه ارتش عراق، از اسم ارتش ایران هم واهمه داشت که همان هراس و وحشت ارتش عراق، در آن شرایط بسیار بحرانی ما را نجات داد.

ساعت ۰۶۳۰ روز ۵۹/۷/۷ سروان مهدی دامغانیان برابر دستور فرمانده گردان، با استاندار خوزستان آقای مهندس غرضی و فرمانده لشکر ۹۲ زرهی سرهنگ قاسمی در اهواز ملاقات نمود و وضعیت گردان ۳۸۸ توپخانه را برای آنان تشریح و نیازمندی‌های گردان را نیز برای ادامه عملیات در میان گذاشت تا هر چه سریع‌تر اقدامات مناسبی را برای نجات پادگان دشت آزادگان انجام دهند. سروان دامغانیان در بازگشت از ستاد لشکر گفت: در اتاق جنگ واقعاً اوضاع بدی حاکم بود، هر لحظه نگرانی فرماندهان و مسئولان استان نسبت به اوضاع منطقه بیشتر و بیشتر می‌شد.

در آن روز فرمانده گردان به همراه استوار شکورزاده موضعی را در نزدیکی میدان تیر پادگان دشت آزادگان، شناسایی و دستور دادند، سریعاً آن مواضع را اشغال نماییم. که با کمک نفرات آتشبار خیلی سریع موضع انتخابی اشغال و مشغول اجرای مأموریت شدیم. هر چند عبور از سد کرخه به آن سوی رودخانه می‌توانست روحیه نفرات را افزایش دهد، اما ممکن بود با یورش دشمن، از طرف ارتفاعات الله اکبر و حمیدیه و انهدام سد و پل روی رودخانه کرخه موجودیت یگان ما به مخاطره بیفتد.

با اشغال موضع سریع توانستیم با اجرای آتش‌های پرحجم روی نیروهای دشمن، تلفاتی را به آنها وارد نماییم. با توجه به اینکه روند جنگ در آن روزها بیشتر به یگان‌های توپخانه متکی شده بود، لذا توپخانه ما هر آن چه را که می‌توانست و در مقدوراتش بود، انجام می‌داد تا دشمن را در منطقه زمین‌گیر نماید.

سه شنبه هشتم مهر ۵۹: وضعیت یگان‌های تیپ ۳ زرهی و منطقه دشت آزادگان

وضعیت نامساعد تیپ ۳ زرهی در آن روز از پیام زیر کاملاً مشخص می‌گردد.

شماره: ۳۸۹۷

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: لشکر ۹۲

موضوع: امکان نفوذ دشمن

تیپ در ضلع جنوبی میدان تیر مستقر می‌باشد و استعداد تیپ به یک دسته تانک با یک گروهان پیاده مکانیزه تقلیل یافته، با عرض مراتب بالا چنانچه کمک نشود، تیپ قادر به مقاومت نیست و امکان زیاد دارد دشمن نفوذ نماید.

تیپ ۳

با توجه به پیام بالا در می‌یابیم که در آن زمان یگان‌های زرهی، پیاده و توپخانه در یک منطقه و در یک خط مستقر بوده‌اند. البته از بدو ورودمان به منطقه دشت آزادگان، وضعیت گردان ما این چنین بوده است. حتی در بعضی مواقع، مواضع گردان ۳۸۸ توپخانه از یگان‌های زرهی و پیاده تیپ ۳ نیز جلوتر بوده است.

حساس بودن شرایط و وخیم بودن وضعیت منطقه و یگان‌های موجود در دشت آزادگان، از پیام زیر کاملاً مشخص می‌شود.

شماره: ۲۰۱-۴۰-۱۵۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

موضوع: آخرین وضعیت بسیار حساس خودی

اکنون ساعت ۰۲۰۰ مورخه ۵۹/۷/۸ می‌باشد و اطلاعات واصله حاکی است دشمن سوسنگرد را تصرف نموده و در ارتفاعات الله اکبر مشغول پیشروی است. در نتیجه تیپ دشت آزادگان (منظور پادگان تیپ دشت آزادگان بوده است) در محاصره خواهد افتاد و احتمال تصرف آن می‌رود. در نتیجه میلیاردها تومان وسایل و مهمات به دست خواهد آورد. با این که مکرراً درخواست شده، هیچ یگانی زیر امر قرار نگرفته و یگان‌های اعزامی به تیپ اهواز اختصاص داده شده است. پرسنل به علت ضعف روحیه که در اثر ۱۵ روز زیر آتش دشمن قرار گرفتن حاصل شده، علاقه‌مند به جنگیدن نیستند و میل جنگجویی را از دست داده‌اند و احتیاج به تعویض دارند. ضمن این که نیرویی در حد یک دسته تانک و یک گروهان موجود می‌باشد، آن هم موفق به اعزام پرسنل به خط پدافندی نشده‌ام و اشکال مهمی ایجاد می‌نمایند. هر چه

زودتر یک واحد بفرستید تا حداقل بتوانم وی را به تأخیر انداخته و به راحتی وارد نشوند. زیرا وضع تیپ کاملاً متلاشی شده است و زمان زیادی لازم خواهد داشت تا به سطح کارایی اولیه برسد. پشتیبانی هوایی و هوانیروز تاثیر زیادی در روحیه پرسنل دارد. نیروی دشمن همواره ۳ یا ۴ برابر می‌باشد. تیپ در خطر جدی است و احتمال محاصره آن بسیار می‌رود و اجرای آتش توپخانه دشمن باعث انفجار تأسیسات آب و برق می‌گردد. ضعف پرسنل مشهود است، ضمن این که استعداد قبل از شروع عملیات ۴۰ درصد بوده و اکنون به علت فرار تعدادی از سربازان و یا ترک کردن منطقه به وسیله درجه‌داران به منظور ترابری خانواده‌های خود به شهرستان مربوطه تقلیل یافته، تعدادی از افسران نیز به بهداری اعزام شده‌اند.

مجدداً به عرض می‌رسانم وضع بسیار حساس است. واحد بدهید. با هلی کوپتر و هواپیما پشتیبانی نمایید تا فشار دشمن کم بشود. حتماً سرکار سرهنگ جفرودی کمک‌ها و راهنمایی‌های لازم را می‌نماید و تاثیر فراوانی، وجود ایشان در حال حاضر دارا می‌باشد.^۱

ف تیپ ۳ زرهی

در آن روز فعالیت دشمن در منطقه حمیدیه و سوسنگرد و ارتفاعات الله اکبر خیلی شدید شده بود و یک ستون زرهی دشمن تلاش می‌کرد از رودخانه کرخه کور عبور و خود را به شهر حمیدیه برساند تا با اشغال حمیدیه راه ارتباطی سوسنگرد را قطع کند و شهر اهواز مرکز استان خوزستان را از غرب نیز مورد تهدید قرار دهد. به همین خاطر نبردهای سختی در محور حمیدیه و سوسنگرد رخ داد که در این راستا گردان ۳۸۸ توپخانه بی وقفه دشمن را زیر آتش گرفته بود، اما دشمن همچنان به پیشروی خود ادامه می‌داد.

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی هم به تیپ ۳ زرهی متلاشی شده و در حال احتضار مرتب پیام می‌داد که در محور جنوب و غرب حمیدیه پیشروی دشمن را سد نماید. در حالی که تیپ قادر به نگهداری منطقه الله اکبر نبود و حتی در مورد نگهداری پادگان دشت آزادگان نیز نگران بود. به همین منظور فرمانده تیپ ۳ زرهی پیام زیر را به فرمانده لشکر ارسال می‌نماید:

شماره: ۱۹۹

تاریخ: ۵۹/۷/۸

از: تیپ ۳

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: تک مقدور نیست

همان طوری که چندین بار تلفنی به عرض رسانیدم، وضع روحی پرسنل بسیار ضعیف و با کمبود خودرو چرخدار و شنی‌دار مواجه هستیم و یک مقدار تک مقدور نیست، جز این که یک گروه رزمی واگذار شود.^۲

تیپ ۳

۱. همان، ص ۷۷

۲. همان، ص ۷۸

پیشروی نیروهای دشمن به سمت شهرهای سوسنگرد و حمیدیه / ۱۷۵

با ارسال این پیام و دیگر پیام‌های فرمانده تیپ ۳ زرهی و وخیم‌تر شدن اوضاع در هر ساعت، بالاخره فرمانده لشکر تصمیم می‌گیرد، گروه رزمی ۱۴۸ پیاده را که تنها احتیاط لشکر ۹۲ زرهی و در تپه‌های فولی‌آباد نزدیک شهر اهواز مستقر بود به حمیدیه بفرستد.

پیام‌های زیر می‌تواند در تشریح و روشن شدن وضعیت آن زمان کمک نماید.

شماره: ۲۰۱-۴۸-۹۸

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: تیپ ۳

موضوع: حرکت دشمن به طرف فولی‌آباد

۱- دشمن از محور سوسنگرد - حمیدیه به طرف فولی‌آباد در حرکت است.

۲- تیپ ۳ مأموریت دارد سریع حرکت نموده، مواضع پدافندی را در غرب شهر حمیدیه اشغال (درباغات) و جلو دشمن را سد نماید تا نیروی کمکی از شیراز و از امکانات موجود در حال حاضر استفاده شود.^۱

سرهنگ ستاد قاسمی

حرکت دشمن به سمت اهواز و تصرف آن مناطق، می‌توانست تمامی منطقه دشت آزادگان را به خطر بیندازد. زیرا ما و دیگر یگان‌های تیپ ۳ زرهی و پادگان دشت آزادگان به محاصره می‌افتادیم. تنها شانس ما در آن زمان آوردیم و شاید هم بزرگترین اشتباه تاکتیکی دشمن، این بود که دشمن از منطقه ارتفاعات الله اکبر اقدام به تک و پیشروی به سمت پادگان دشت آزادگان ننمود و گرنه با توجه به آمادگی رزمی تیپ ۳ زرهی، امکان نابودی تمامی نیروها متصور بود.

شماره: ۲۰۱-۴۸-۱۰۴

از: لشکر ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: فرمانده گروه رزمی ۱۴۸ مشهد

موضوع: آمادگی برای اجرای مأموریت

دستور فرمایید یگان آماده شود تا جهت اجرای مأموریت اعزام گردد. دشمن در محور سوسنگرد - حمیدیه می‌باشد. منطقه را دیده‌بانی و نتیجه را سریعاً اعلام نمایید.^۲

سرهنگ ستاد قاسمی

۱. همان، ص ۷۹

۲. همان، ص ۷۹

شماره: ۳۹۰۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: نیاز به کمک عاجل

بازگشت به شماره ۱۰۲-۴۸-۲۰۱-۵۹/۷/۷

چنانچه به تیپ کمک عاجل، چه از نظر نیروی زمینی و هوایی و هلی کوپتر نشود، به محاصره خواهد افتاد و به دست دشمن می‌افتد. استعداد تیپ یک دسته تانک و یک گروهان پیاده مکانیزه می‌باشد. روحیه صفر و میل جنگجویی در پرسنل وجود ندارد و با کوچک‌ترین ضربه‌ای، از مقاومت دست خواهند کشید. تشریف بیاورید و به هر ترتیب که تشخیص می‌دهید راهنمایی کنید.^۱

ف تیپ ۳

شماره: ۳۹۱۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: نیاز به اعزام گردان کمکی

بازگشت به ۷۶-۴۸-۲۰۱-۵۹/۷/۸

۱- اگر دشمن کوچک‌ترین فشاری بیاورد با وضع فعلی، سقوط تیپ حتمی است.

۲- به هر نحوی ممکن است واحد به استعداد گردان اعزام شود.^۲

ف تیپ ۳

از: لشکر ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۸

به: تیپ ۳ زرهی

موضوع: یگان کمکی اعزام خواهد شد

بازگشت به ۳۹۱۳-۵۹/۷/۸

یگان کمکی اعزام خواهد شد. ضمناً با مقدرات موجود جلوی پیشروی دشمن را بر محور آسفالت در حدود ۵

کیلومتری پادگان به طرف حمیدیه را بگیرید. آرپی جی ۷ فرستاده شد.^۳

سرهنگ ستاد قاسمی

۱. همان، ص ۷۹

۲. همان، ص ۸۰

۳. همان، ص ۸۰

طی گزارش‌های متعدد، تیپ به نحوی است که اعزام گشتی شناسایی به علت عدم وجود خودرو و هم چنین نرفر امکان پذیر نیست و تیپ اطلاعات خود را فقط از طریق نفرات شخصی که از سایر منابع اعزام می‌شوند به دست می‌آورد. بهتر است به جای دادن چنین دستوراتی، فکر اساسی بنمایید و از سقوط تیپ جلوگیری نمایید.^۱

تیپ ۳

با تعمق در پیام‌های فوق و با توجه به این که من خودم و نفرات یگانم در آن منطقه و در میدان تیر پادگان دشت آزادگان مستقر و از نزدیک شاهد و ناظر حوادث و اتفاقات بودیم، واقعاً برای تیپ ۳ زرهی دیگر چیزی باقی نمانده بود تا بتواند در برابر آن همه تهدیدات مقابله نماید. یگان‌های توپخانه نیز به اندازه کافی در عملیات تاخیری بر اثر هجوم دشمن و بمباران‌های هوایی دشمن و خودی، صدمه دیده بودند که در کارایی آنها نیز تاثیرگذار بود.

آنچه لازم به یادآوری است، هدف تشکیل ارتش، محافظت از حریم کشور از تهاجم و تجاوز اجنبی بوده و نفرات آن هم در این راستا تربیت شده بودند. اما اداره سازمان‌های بزرگ و پیچیده نظامی مستلزم استفاده مؤثر از اصول و فنونی، هم چون کنترل و فرماندهی و ... می‌باشد تا بتوان تلاش‌های نیروها را در جهت نیل به اهداف سازمان تنظیم و هدایت نمود که در این راستا تجهیز نیروی انسانی متعهد، متخصص و ماهر و افزایش مهارت‌های مداوم اجتناب ناپذیر است. اما متأسفانه در آن زمان سیستم فرماندهی ارتش فرو ریخته و از هم پاشیده شده بود که اثر عملی آن را ما در یگان‌ها کاملاً مشاهده می‌کردیم.

ارتش منهای منابع انسانی متخصص، زبده و متعهد چه در سطوح فرماندهی و چه در سطوح اجرایی در واقع یعنی هیچ، چنانچه نیروهای متخصص را از سازمان ارتش حذف کنیم، آن چه باقی می‌ماند، عوامل و امکاناتی چون تجهیزات، ابزار و ادوات و ... می‌باشد که به خودی خود قابل استفاده نمی‌باشند. ارزش و احترام قایل بودن به نیروهای نظامی می‌تواند پشتوانه مطمئن و محکمی برای کسب موفقیت در میدان‌های نبرد باشد.

همان‌طور که قبلاً اشاره نمودم، چون من خودم در آن منطقه حضور داشتم، می‌دیدم که متأسفانه اصلاً توجهی به نیروها و روحیه آنها نمی‌شود. نیروهایی که از ابتدایی‌ترین نیاز برای رزم و نبرد، نه برای خود، بلکه برای کشور و تأمین امنیت مردم محروم بودند و می‌بایست ملت‌مانه تقاضای کمک نمایند. سلاح‌های ما مدرن بودند، اما تیپ ۳ زرهی از نیروهای کیفی برخوردار نبود، با کاهش شدید نیروی انسانی نیز مواجه بود. از طرفی در نبردهای گذشته خود که به آنها اشاره نموده‌ام، به واسطه تلفات بالا، روحیه‌ای هم برایش باقی نمانده بود.

تجهیزات مدرن تیپ نیز به علت نقل و انتقال متخصصین و نیروهای کیفی از کار افتاده و بیش از ۵۰ دستگاه تانک چیفتن و انواع نفربر و خودرو که من شخصاً آنها را دیده بودم، در پادگان دشت آزادگان زمین گیر و تعمیراتی شده بودند. زیرا به علت نداشتن مسئول، نگهداری نشده بودند. با نگاهی به ادامه روند تیپ از سال ۵۷ تا ۵۹ از نظر آموزش و نگهداری و ... می‌توان دریافت که آن تیپ واقعاً آمادگی رزمی نداشته است، مقصر فرماندهان هم نبوده‌اند. اصلاً تیپ در آن زمان نه فرماندهی داشت و نه معاونی، مسلم است چنین یگانی در شرایط نامطلوبی قرار خواهد گرفت. لذا در آن زمان شایسته بود تیپ ۳ زرهی عقب کشیده می‌شد و با دلجویی نفراش که تبدیل به جنگجویان ماهری شده و صدمات و رنج‌های زیادی را نیز متحمل شده بودند، مجدداً بازسازی و وارد منطقه نبرد می‌شدند که متأسفانه این چنین نشد.

نکته بسیار مهم این است که هر سازمان نظامی مجبور است برای حفظ حیثیت و اعتبار خود، از وجود فرماندهانی استفاده نماید تا بتوانند نیروها و یگان‌های خود را در جنگ هدایت و کنترل نمایند. زیرا اگر فرماندهی توانایی اعمال فرماندهی را نداشته باشد، آمادگی اطاعت نیروهای تحت امرش کاهش پیدا می‌کند که در این صورت توان و آمادگی رزمی آن یگان را می‌بایست پایین ارزیابی نمود. کما این که در اوایل جنگ فرماندهانی که از قدرت رهبری و فرماندهی عده‌ها به خوبی بر می‌آمدند توانستند تمامیت یگان خود را حفظ و در منطقه واگذاری مؤثر واقع شوند.

در تیپ ۳ زرهی فرماندهانی همچون سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک، سرگرد منتصر فرمانده گردان ۲۶۱ تانک، سرگرد سبزه‌لو (امیری راد) فرمانده گردان ۱۰۰ مکانیزه، سرگرد حسینی فرمانده گردان ۱۴۵، سرگرد ابراهیمی فرمانده گردان توپخانه ۱۵۵ میلی‌متری کمک مستقیم و سرگرد آجوری فرمانده گردان توپخانه ۱۷۵ میلی‌متری که اکثراً دوره دانشگاه جنگ را طی کرده بودند، در منطقه حضور داشتند و قادر بودند به نحو شایسته‌ای یگان‌های خود را هدایت، کنترل و

اداره نمایند. اما مسایل دیگری همچون کمبود نفرات، تجهیزات، قطعات یدکی و دیگر نیازمندی‌ها در شرایط جنگ و از همه مهم‌تر، وضعیت روحی نیروها و بعضاً دخالت افراد غیر مسئول و ناآگاه به مسائل نظامی، مشکلاتی را برایشان به وجود آورده بود که هر فرماندهای را آزار می‌داد و نگران می‌کرد.

آن روز آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه در کنار پادگان دشت آزادگان، در میدان تیر مستقر گردیده بود. توپ‌ها را به سمت جنوب و به گونه‌ای روانه کردم تا بتوانم هم در جنوب و هم در شرق منطقه اجرای آتش نمایم. زیرا نیروهای دشمن به حمیدیه نزدیک می‌شدند. دشمن اجرای آتش خود را روی حمیدیه و انبارهای مهمات تپه‌های فولی‌آباد همچنان ادامه می‌داد و تلاشش در جنوب شرقی حمیدیه زیادتر شد، برای مقابله با نیروهای دشمن، بالگردهای رزمی کبری هوانیروز وارد صحنه شدند و به تانک‌ها و نفربرهای عراقی یورش بردند و خساراتی به آنها وارد کردند. توپخانه‌های خودی و آتشبار ما نیز دشمن را زیر آتش سنگین خود قرار دادند. دشمن هم جهت ایجاد وحشت و اضطراب نیروهای مدافع شهر اهواز، این شهر را گلوله باران کرد. در این روز تیپ‌های لشکر ۹۲ زرهی به علت کمبود توان رزمی و گستردگی منطقه واگذاری، تقاضای اعزام نیروهای تقویتی کردند.

روز هشتم مهرماه یک تهدید جدی برای اهواز و سوسنگرد بود. در آن روز نیروهای دشمن در منطقه حمیدیه و کرانه جنوبی رودخانه کرخه کور حرکاتی را آغاز نمودند. فعالیت‌های دشمن در منطقه جنوب غربی اهواز نشان می‌داد که لشکر ۵ مکانیزه دشمن آماده می‌شود تا در دو محور به سمت شمال تک کند، یک ستون از منطقه بین رودخانه و جاده اهواز به خرمشهر، برای تصرف کارخانه نورد و عقب راندن نیروهای ایرانی به سمت اهواز و ستون دیگر در حوالی حمیدیه، واقع در ۲۷ کیلومتری غرب اهواز، برای قطع محورهای اهواز - سوسنگرد و تهدید حمیدیه و اهواز از سوسنگرد و پادگان دشت آزادگان. در طول شب نیز گلوله‌باران‌های دشمن در اطراف اهواز ادامه داشت. توپخانه‌های دشمن هم با آتش سنگین خود مواضع نیروهای خودی را زیر آتش گرفتند.

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی قصد داشت با وارد عمل کردن گروه رزمی ۱۴۸ مشهد دشمن را در منطقه حمیدیه منهدم نماید. اما گروه رزمی ۱۴۸ به منطقه‌آشنایی نداشت و لازم بود شناسایی‌های دقیقی را قبل از عملیات انجام دهد. ضمناً از نظر وسایل و تجهیزات هم کسوراتی داشتند که مرتب فرمانده آن از لشکر درخواست کمک می‌نمود. پیام‌های زیر مربوط به آن زمان حساس می‌باشد که وضعیت را آشناتر می‌نماید.

در روز ۵۹/۷/۸ وضعیت منطقه حمیدیه و غرب اهواز هر لحظه بدتر می‌شد و دشمن خود را رفته رفته به شهر نزدیک می‌کرد. به مرور با نزدیک شدن دشمن درگیری‌های شدیدی رخ داد و جنگ منطقه را فرا گرفت که وقوع درگیری‌ها را تیپ ۳ زرهی طی پیام زیر به لشکر گزارش می‌دهد.

از: تیپ ۳
به: ل ۹۲
شماره: ۳۹۴۵
تاریخ: ۵۹/۷/۸

موضوع: دشمن درگیر شده و تقاضای نیروی کمکی

دشمن در نزدیکی حمیدیه با نیروهای خودی درگیر و تاکنون ۳ تانک خود را از دست داده است. نیروی کمکی بفرستید.^۱

تیپ ۳

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (ر-۳)
به: ف تیپ ۳
شماره: ۲۰۱-۴۸-۲۳۷
تاریخ: ۵۹/۷/۸

موضوع: اعزام گروه رزمی ۱۴۸ پیاده

بازگشت به ۵۹/۷/۸-۳۹۴۵

گروه رزمی ۱۴۸ پیاده با ۹ دستگاه تانک و ۵ دستگاه تانک دیگر که سهمیه آن یگان است اعزام گردیده. دستور دهید با استفاده از آن یگان و کلیه امکانات تیپ ۳ شبانه دشمن را منهدم نمایند.^۲

ف ل ۹۲: سرهنگ قاسمی

قرار بود در شب ۵۹/۷/۸ عملیاتی با شرکت نیروهای ارتش، سپاه، گروه نامنظم چمران و نیروهای مردمی جهت انهدام یگان‌های متجاوز خصوصاً ادوات زرهی، انجام گیرد که تمامی نیروها با تشکیل گروه‌های شکار تانک، آماده می‌شدند تا در فرصتی مناسب دشمن را در حمیدیه نابود نمایند.

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)
به: ف تی ۱ و ۳ و گروه رزمی ۱۴۸ مشهد
شماره: ۲۰۱-۴۸-۲۴۰
تاریخ: ۵۹/۷/۸

(عملیات ویژه برای شکار تانک)

یک گروه عملیات ویژه که مرکب از ۴۸ نفر است، حدود ساعت ۲۲۰۰-۵۹/۷/۸ به منظور شکار تانک‌های دشمن به حمیدیه از جاده اعزام می‌گردد. دستور دهید مراتب به کلیه پرسنل خصوصاً عوامل نگهبانی و گشتی ابلاغ نمایند که به آنها تیراندازی نکنند.^۳

ف لشکر ۹۲: سرهنگ قاسمی

۱. همان، ص ۸۲

۲. همان، ص ۸۳

۳. همان، ص ۸۳

دشمن در جناح کارون از طرف خرمشهر به اهواز در حرکت و در نزدیکی شماس.ت. سریعاً مقابله کنید.^۱

سرهنگ قاسمی

در آن روزها ما نیز برای مقابله با دشمن و اجرای آتش‌های پدافندی و مورد اصابت قرار دادن عقبه دشمن و هم‌چنین اجرای آتش بین یگان‌های در خط و یگان‌های تقویتی دشمن برنامه‌ریزی کرده بودیم تا بتوانیم با قدرت تمام دشمن را نابود نماییم. به همین منظور برای قرار دادن توپ‌های آتشبار در محلی مناسب، مشغول شناسایی بودم که حادثه ناگواری برایم اتفاق افتاد. در حوالی پادگان دشت آزادگان در محدوده میدان تیر تیپ ۳ زرهی، من با یک دستگاه خودروی جیب گاز ۶۹ به همراه سرباز ولی‌زاده مشغول شناسایی بودم، در محلی بین دو ارتفاع که به نظرم محل مناسبی برای استقرار توپ‌ها بود. من از سرباز ولی‌زاده خواستم جیب را متوقف کند. پس از توقف جیب پیاده شدم کمی اطراف آن محل را بررسی کردم و به بالای ارتفاعی رفتم تا از آن‌جا اطراف را به خوبی شناسایی کنم. آن محل روی نقشه به نام صخره‌های موازی بود. بعد از شناسایی، حدود ۱۰۰ متر جلوتر از جیب ایستادم و بلند صدا زدم، ولی زاده بیا جلو، او در جیب پشت فرمان نشست به بعد از لحظه‌ای حرکت کرد. یک لحظه دیدم جیب حدود ۱/۵ متر به هوا پرتاب شد و انفجار عجیبی رخ داد و جیب به پهلو واژگون گردید. سریع به طرف جیب دویدم، چهره خون‌آلود سرباز ولی‌زاده را مشاهده نمودم، نمی‌دانستم چه کاری باید انجام دهم. او را از جیب پیاده کردم که متأسفانه نیمه جان بود، موج انفجار شدید او را به اغما برده بود، به تمامی اعضای بدنش نگاهی انداختم. دهان او را پر از خون دیدم. یک تکه آهن را که از تکه‌های خودروی جیب بر اثر انفجار در فک پایینی او فرو رفته بود و فک پایینی و بالای او را به هم چسبانده بود، از فک او بیرون کشیدم، ولی هر لحظه بیشتر غرق به خون می‌شد. دندان‌هایش در دهان او خرد شده بود، بسیار وضع اسفناکی داشت. کسی هم آن‌جا نبود تا کمکمان نماید. لحظاتی بعد سریع به طرف جاده‌ای که از طرف پادگان دشت آزادگان به آن جا امتداد داشت دویدم و از کسانی که در آن مسیر عبور می‌کردند کمک خواستم. بالاخره توانستم او

را به بهداری پادگان دشت آزادگان اعزام کنم. لحظاتی بعد فرمانده گردان سرگرد زین العابدین آجوری در محل حاضر شد و به من گفت، چگونه این اتفاق افتاد؟ شرح واقعه را کاملاً توضیح دادم. ولی ایشان با صدای بلند به من گفتند، حتماً خرابکاران به جیب مواد منفجره وصل کرده‌اند! من مرتب این موضوع را انکار می‌کردم و می‌گفتم جناب سرگرد، غیر ممکن است کسی این کار را کرده باشد، زیرا جیب در جایی نبوده که خرابکاران به آن دسترسی داشته و بتوانند این کار را انجام دهند. بالاخره پس از بررسی دقیق متوجه شدم، زیر چرخ جلوی جیب گلوله‌های عمل نکرده در عمق زمین بوده که با حرکت جیب روی آن محل، گلوله‌ها تحریک و منفجر شده بودند. نکته بسیار جالب این بود که چرخ سمت راست جیب روی گلوله‌ها رفته بود جایی که من نشسته بودم، اگر حتی برای یک لحظه نمی‌ایستادیم، حتماً من در همان جا کشته می‌شدم. آسیب دیدگی جیب به قدری بود که هر کس جیب و صحنه حادثه را می‌دید به من می‌گفت تو چطور زنده مانده‌ای؟ خلاصه بعد از مدتی، همه نفرات متوجه این سانحه شدند. هر کدام از مسئولان گردان که از حادثه به وجود آمده مطلع می‌شد، خود را به محل حادثه می‌رساند. تانکر آب آتشبار نیز به رانندگی گروه‌بان حسن حاجوی با شنیدن موضوع، سریع خود را به نزدیک ما رساند تا در صورت نیاز به کمک، تلاش خود را انجام داده، ضمن اینکه نگاهی هم به آن منظره دلخراش بیندازد. در همین اثناء، ناگهان صدای انفجار مهیبی توجه حاضرین در صحنه را جلب کرد. نگاه‌ها به طرف محل انفجار جلب شد که مشاهده نمودیم چرخ سمت چپ و عقب تانکر آب که خودروی ده تن بنز بود منهدم شده است. تانکر آب هم روی گلوله‌های عمل نکرده در زمین رفت و با انهدام چرخ عقب کاملاً متوقف شد. به هر جهت اطراف تانکر آب و خودروی جیب را علامت‌گذاری نمودیم تا کسی از آنجا تردد ننماید.

بعداً از احوال سرباز ولی‌زاده جویا شدم. متأسفانه آسیب جدی دیده بود که وی به علت جراحات شدید وارده جانباز لحاظ شد. ایشان اهل اراک بود، متأسفانه به علت درگیری جنگ و اشتغالات خدمتی و حضور مستمر در جبهه نتوانستم او را ببینم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان از حوادث روز ۵۹/۷/۸ می‌گوید:

روز ۵۹/۷/۸ با فرمانده گردان جهت هماهنگی‌های لازم به قرارگاه تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی رفتیم. در آن جا متوجه شدیم نیروهای عراقی از سوسنگرد گذشته و به صورت گازانبری به طرف شهر حمیدیه می‌روند و قصد تصرف آن جا را دارند. فرماندار سوسنگرد می‌گفت: عراقی‌ها

پیشروی نیروهای دشمن به سمت شهرهای سوسنگرد و حمیدیه ۱۸۳/

به مردم سوسنگرد گفته‌اند، عکس صدام را جلوی منازلشان نصب کنند، در صورت تمرد از این کار منازل آنها منفجر خواهد شد.

در آن روز تیراندازی‌های شدید توپخانه طرفین در حال اجرا بود و تا ساعت ۱۵۰۰ ادامه داشت. ساعت ۱۶۰۰ دیده‌بانان با شتاب فراوان درخواست تیراندازی نموده و اعلام داشتند، دشمن در حال پیشروی به شهر حمیدیه است. تیراندازی‌های شدیدی صورت گرفت و عراقی‌ها با اجرای آتش توپخانه و تانک، نیروهای مدافع ایرانی را زیر آتش می‌گرفتند. شدت گلوله‌باران دشمن بسیار زیاد بود و اوضاع هر لحظه بد و بدتر می‌شد و بحران در منطقه به اوج خود رسیده بود. نبرد شدید توپخانه گردان ما با دشمن ادامه داشت و توپ‌های گردان، بی وقفه روی دشمن آتش می‌ریختند.

سرگرد آجوری فرمانده گردان با توجه به شرایط منطقه، نامه‌ای مفصل به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی نوشت و شرایط منطقه و وضعیت بحرانی گردان ۳۸۸ توپخانه را در منطقه کاملاً تشریح نمود و من را مأمور کرد تا آن را به لشکر برده و تحویل فرمانده لشکر ۹۲ زرهی بدهم تا چاره‌ای برای منطقه بیاندیشند. من با دریافت نامه با یک نفر از برادران سپاهی که در گردان ما مشغول انجام وظیفه بود، به سمت قرارگاه لشکر حرکت کردیم. با مشکلات بسیار، خودم را به ستاد لشکر رساندم. در اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی با همه افرادی که حضور داشتند مشاجره لفظی کردم و به آنان گفتم: یگان ما در حال انهدام و متلاشی شدن است، به فریادش برسید. حس کردم بیهوده تلاش می‌کنم، زیرا فرمانده لشکر مرتب به من می‌گفت: نگران نباشید در پشت سر شما نیز دشمن حضور دارد! منظور فرمانده لشکر منطقه اهواز بود که دشمن خود را به نزدیکی شهر اهواز رسانده بود. این مسئله واقعاً نگرانی‌ام را زیاد کرد، آن برادر سپاهی را که همراهم بود، نزد آقای خلخالی که در آنجا حضور داشت فرستادم، تا وی را در جریان گذاشته و از ایشان کسب تکلیف و طلب کمک نماید. تا حصول نتیجه به رادیو اهواز گوش می‌کردم تا در جریان شرایط دیگر مناطق جنگ قرار بگیرم و به فکر همزمانم در گردان بودم که هر لحظه نابودی آنان متصور بود، مرتب در ستاد لشکر با صحبت کردن با مسئولان سعی داشتم کاری برای حفظ موجودیت یگانم و همزمانم انجام دهم. اما آن روز با تمامی تلاشی که کردم نتیجه‌ای نگرفتم.

چهارشنبه نهم مهر ۵۹: انهدام نیروهای دشمن در شهر حمیدیه

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان از حوادث روز ۵۹/۷/۹ می‌گوید:

صبح روز ۵۹/۷/۹ مجدداً به اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی رفتیم، متوجه شدم که تصمیم جدیدی در خصوص وضعیت ما گرفته نشده است، ساعت حدود ۰۷:۴۵ بود که چندین گلوله توپ به مناطق مختلف شهر اصابت نمود، تمام نفرات ستاد لشکر هراسناک شدند. من نیز تا ساعت ۰۸:۳۰ هنوز در ستاد لشکر بلا تکلیف بودم. جنگنده‌های عراقی به باند بالگردهای هوانیروز در پادگان حمله کردند، این حملات به طور متناوب تا ساعت ۱۲:۰۰ ادامه داشت.

من هم تا ساعت ۱۵:۳۰ همان روز با مشکلات زیاد، نیازمندی‌های گردان را از مبادی مربوطه تحویل گرفته و به گردان مراجعت نمودم. به محض رسیدن به گردان با فرمانده گردان به شناسایی رقیب، شب تا اوایل صبح ۵۹/۷/۱۰ به علت جابه‌جایی و تغییر موضع بیدار بودیم، واقعاً کلافه شده بودم اما خوشحال بودم، خوشحال به خاطر این که در حال پیشروی بودیم. در آن زمان تیپ ۳ زرهی توسط نیرویی از لشکر ۷۷ پیاده (یگانی از تیپ قوچان) در حال تقویت شدن بود و یگان اعزامی از لشکر ۷۷ پیاده نیز بسیار آماده و ورزیده بودند که نوید روزهای خوبی را می‌داد.

حوادث روز نهم مهرماه

نیروهای مردمی از نقاط مختلف شهر حمیدیه و اطراف آن گرد آمده بودند. باغ‌های اطراف شهر توسط کشاورزان کاملاً آبیاری شده بود که من خودم بعداً از نزدیک کاملاً آن شرایط را مشاهده نمودم و دیدم که تا چه اندازه آن آبیاری مؤثر واقع شده بود. زیرا تانک‌های دشمن قادر به حرکت در گل و لای نبودند و رزمندگان اسلام توانستند آنها را شکار کنند. عملیات در شب نهم مهرماه توسط رزمندگان اسلام آغاز گردید و در همان ابتدا تانک‌های زیادی از دشمن به آتش کشیده شد. آتش ناشی از انفجار تانک‌ها و مهمات به آسمان برخاسته بود و برای نیروهای دشمن ایجاد وحشت می‌کرد. نیروهای عراق در دامی افتاده بودند که رهایی از آن غیر ممکن بود. تانک‌های دشمن برای گریز از صحنه و انهدام، عقب‌نشینی می‌نمودند. اما در گل و لای فرو می‌رفتند و از حرکت باز می‌ماندند. ترس و وحشت وجود نیروهای عراقی را فرا گرفته و سازمان رزمی دشمن از هم گسیخته

شده بود و نمی‌دانستند چه کاری باید انجام دهند. از طرفی صدای مهیب انفجارها و شعله‌های آتش بر ترس و وحشت آنها افزوده بود.

با شدت یافتن درگیری‌ها در نزدیکی حمیدیه، فرمانده گردان سرگرد آجوری تصمیم گرفت خیلی سریع یک اکیپ دیده‌بان ورزیده به منطقه درگیری اعزام نماید تا با اجرای تیراندازی‌های دیده‌بانی شده روی یگان‌های دشمن، همزمان با عملیات گروه‌های شکار تانک، هم نیروهای مردمی را با آتش توپخانه یاری کرده باشیم و هم این‌که از پیشروی دشمن جلوگیری و در مراحل دیگر، ادوات و نفرات دشمن را نیز منهدم نماییم. به همین منظور ستوانیکم توپخانه حسن طالبی رئیس رکن ۲ گردان، برای این مأموریت تعیین گردید. لذا در روز ۵۹/۷/۹ دیده‌بان آتشبار، ستوانیکم حسن طالبی، با یک دستگاه نفربر پست فرماندهی به رانندگی گروه‌بانیسم سمایی و سرباز بافراس (لازم به ذکر است وی در سالهای بعد به عنوان نماینده مردم قوچان به مجلس شورای اسلامی راه یافت) در حوالی حمیدیه مستقر و مشغول دیده‌بانی شد. دیگر دیده‌بانان گردان، ستوانیکم جمال کریم و گروه‌بان حسن رضایی با اکیپ خود بودند که آنها نیز مرتباً بین جاده سوسنگرد- حمیدیه در شمال و جنوب کرخه، درخواست آتش می‌کردند. یادم هست وقتی که نیروهای دشمن به نزدیک جناب سروان طالبی رسیده بودند، او خیلی هراسان بود و مرتب با صدای بلند و شتاب زده، درخواست تیر می‌کرد، از طریق مرکز هدایت آتش به او گفته شد، بالاخره کجا را باید زیر آتش بگیریم. چون مرتب در سمت‌های مختلف تقاضای آتش می‌کرد، او در نهایت گفت همه جا را بزنید و زیر آتش بگیرید، غیر از جای خودم را. این موضوع بیانگر این بود که دشمن چقدر به حمیدیه و دیده‌بان گردان نزدیک شده و از همه طرف این شهر را مورد هجوم قرار داده بود.

روز نهم مهرماه تانک‌ها و نفربرهای زیادی از دشمن شکار شدند و ده‌ها تانک و نفربر منهدم و تعدادی نیز در حین عقب‌نشینی در باتلاق اطراف حمیدیه در گل فرو رفتند و دشمن وحشت زده عقب‌نشینی کرد. دشمن تا ظهر روز نهم در حمیدیه کاملاً شکست خورد. سربازان دشمن به منطقه آشنا نبودند و گروه گروه به سمت شهر سوسنگرد متواری می‌شدند که مردم راه را بر آنان بسته و با درگیری با سربازان دشمن مقابله می‌کردند. در این درگیری‌ها حتی زنان منطقه به یاری مردها شتافته و سربازان دشمن را از بین می‌بردند و یا به اسارت در می‌آوردند. در آن روز نیروهای دشمن دو قسمت شدند، یگان‌های زرهی به سمت کرخه کور فرار کرده و به «دب حردان» در جنوب شرقی اهواز رفتند تا نیروهای عراقی مستقر در آنجا ملحق شوند. گروه دیگر که پیاده بودند به سوی شهر

سوسنگرد و منطقه خزعلیه فرار کردند که در آنجا گرفتار مردم شهر و روستاها شده و بسیاری از آنان به هلاکت رسیده و بسیاری نیز به اسارت درآمدند. تعدادی هم موفق شدند به طرف بستان فرار کنند. در آن روز بالگردهای هوانیروز تانک‌های دشمن را از هوا مورد هجوم قرار داده بودند. واقعاً مهلکه‌ای برای دشمن ایجاد شده بود که برای همیشه در تاریخ جاودانه خواهد ماند. بدین ترتیب محور حمیدیه-سوسنگرد آزاد گردید. نبرد حمیدیه سرنوشت ساز بود زیرا در نبردهای اواخر شهریورماه و مهرماه توان رزمی لشکر ۹۲ زرهی کاملاً تقلیل یافته بود و چنانچه حمیدیه سقوط می‌کرد دشمن از غرب به سمت اهواز پیشروی می‌کرد. ضمن این که سوسنگرد و دشت آزادگان و پادگان حمیدیه سقوط و بسیاری از یگان‌ها نابود می‌شدند. لذا می‌توان گفت که نبرد حمیدیه یکی از ماندگارترین و درخشان‌ترین نبردهای ارتش و نیروهای نامنظم و مردمی با نیروهای زرهی دشمن بود.

نکته‌ای که جالب است بگویم این که در آن روز بالگردهای هوانیروز خیلی فعال بودند، به همه جا سرکشی می‌کردند و به هر چیز مشکوکی که برخورد می‌کردند مورد حمله موشک‌های تاو خود قرار می‌دادند. نزدیک ظهر بود. من به همراه تعدادی از نفرات آتشبار و تعدادی از درجه‌داران تیپ ۳ زرهی، نزدیک یک کانال در حوالی پادگان دشت آزادگان مشغول شستن سر و صورت خود بودیم. آن قدر سر و روی ما را در چند روز گذشته گرد و غبار گرفته بود که همدیگر را نمی‌شناختیم. چهره همه ما عوض شده بود آفتاب چهره همه ما را سیاه کرده بود. ریش صورت همه بلند شده بود. دقیقاً از روز ۵۹/۶/۲۶ که از تهران به راه افتاده بودیم استحمام نکرده بودیم. بدنمان مرتب خارش می‌کرد، چه بگویم... گفتنش بهتر است فقط این را می‌توانم بگویم که مانند انسان‌های ابتدایی شده بودیم.

در آن روز هواپیماهای دشمن از سطح بسیار پایینی در حال پرواز بودند که ما مرتب آنها را در رفت و آمد می‌دیدیم. جالب است سطح پرواز آنها به قدری پایین بود که پدافند هوایی آتشبار نمی‌توانست آنها را مورد اصابت قرار دهد. اما بعدازظهر همان روز چندین فروند از جنگنده‌های میگ ۲۱ از روی آتشبار ما و پادگان دشت آزادگان عبور می‌کردند که بر اثر شلیک و اصابت گلوله‌های پدافند آتشبار، یکی از آنها که از طرف اهواز به سمت غرب در حرکت بودند، سقوط کرد. هواپیما در رمل‌های غرب پادگان دشت آزادگان سقوط نمود ولی ما نتوانستیم آن‌جا برویم. نکته بسیار مهمی که باید یادآوری نمود و یکی از علل عدم دستیابی دشمن به شهرهای ایران و تصرف آنها در اوایل جنگ بود این است که نیروی هوایی عراق در آن زمان نمی‌توانست با نیروی هوایی و هوانیروز ارتش ایران هم‌اوردی کند. چرا که از قدرت آتش و هواپیماهای توانا و تمرینات مناسب برخوردار نبود.

جنگنده‌های نیروی هوایی عراق در شرایطی نبودند که قادر به مقابله با جنگنده‌های اف - ۱۴ و اف - ۵ و بالگردهای کبری ایرانی باشند و حتی توانایی جلوگیری از خسارات سنگینی که آنها به نیروهای زمینی عراق وارد می‌کردند را نداشتند. ما در جنگ شاهد و ناظر درگیری‌های هوایی بودیم و این برتری را از نزدیک مشاهده می‌نمودیم. نیروی هوایی و هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در انهدام خودروهای نظامی، ادوات توپخانه‌ای و تدارکات ارتش عراق به قدری موفق بودند که توانایی هجومی ارتش عراق را تقریباً از بین می‌بردند. واحدهای زرهی و مکانیزه ارتش عراق دستور داشتند تا به جای درگیر شدن در جنگ شهری، در فاصله بین شهرها پیشروی کرده و ارتباط آنها را قطع کنند. اما تلاش آنها بی‌ثمر ماند، چرا که برای محاصره شهرهای خوزستان، به تدارکات نیاز داشتند و مسیرهای انتقال تدارکات و خطوط مواصلاتی آنها مرتباً در معرض حملات مداوم و سنگین نیروی هوایی و همچنین توپخانه‌های دوربرد ارتش ایران بود. در نتیجه آنها فقط به یک شهر مهم یعنی خرمشهر را که تنها چند کیلومتر از مرز فاصله دارد، به تصرف خود در آوردند. زیرا جنگ در خرمشهر به جنگ شهری خانه به خانه تبدیل شده بود که نیروی هوایی ارتش نمی‌توانست مناطق درگیری را بمباران و مؤثر باشد.

بدین ترتیب روز نهم مهرماه در حالی به پایان رسید که یک تهدید جدی از سوی نیروهای متجاوز عراق در محور اهواز - حمیدیه - سوسنگرد خنثی شد و ده‌ها تانک و نفربر و خودرو چرخدار دشمن نابود گردید و لشکر ۵ مکانیزه عراق مجبور به عقب‌نشینی به جنوب جاده و کرانه کرخه‌کور شد. ما در آن روز در ارتفاعات جنوب پادگان دشت آزادگان مستقر بودیم که فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری ابتکاری به خرج داد و با توجه به نیاز عملیاتی منطقه، یک قبضه توپ نو دریافت و آتشبار را به دو قسمت تقسیم کرد. دو توپ از آتشبار را جدا کرد. رؤسای توپ استوار جندقی و استوار حبیب لطفی تعیین شدند و موضع جدیدی برای آنها نزدیک به موضع دیگر توپ‌ها به عنوان آتشبار دوم انتخاب نمود. فرمانده گردان بعد از تعیین نفرات و توپ‌های برد بلند، سروان اشرفی را به فرماندهی آنها انتخاب و انتصاب نمود. فرمانده گردان این دو توپ را جهت اجرای آتش با برد بلند و جهت هدف قرار دادن یگان‌های دشمن در مسافت زیاد، اهداف مهمی هم چون پاسگاه‌های فرماندهی دشمن در عقبه یگان‌های دشمن، خطوط مواصلاتی و در نهایت عمق دادن به منطقه نبرد انتخاب نمود و به عنوان آتشبار دوم گردان فعالیت خود را شروع کرد. با تشکیل آتشبار جدید ما می‌توانستیم عمق منطقه دشمن را نیز هدف قرار دهیم، ضمن این‌که از نظر روحی و روانی برای

دشمن خوب نبود، مزیتی هم برای نیروهای خودی ایجاد می‌کرد. زیرا کلیه تحرکات دشمن را در دوردست مورد هجوم قرار می‌دادیم. اینک دو آتشبار داشتیم یک آتشبار پنج توپه به فرماندهی ستوانیکم عباس صالحی و یک آتشبار دو توپه به فرماندهی سروان اشرفی که می‌توانستند در منطقه به نحو مطلوبی اعمال نفوذ و قدرت نمایند. به همین منظور ستوان غفور عظیم زاده افسر مهمات گردان و استوار علیرضا اشرفی درجه‌دار مهمات گردان تعداد ۶۰۰ گلوله ساب (برد بلند) که تا برد ۴۸ کیلومتر می‌توانستیم با آنها تیراندازی نماییم از نقطه آماد دغاغله اهواز دریافت و به آتشبار یکم و دوم گردان تحول دادند تا بهتر بتوانیم هدف‌های دوربرد را مورد اصابت قرار دهیم. ضمناً تعداد ۶۰۰ گلوله عادی نیز برای هدف‌هایی تا بردهای ۳۲ کیلومتر دریافت نمودیم.

با توجه به فشار دشمن در محور سوسنگرد- حمیدیه، فشار از محور الله اکبر کاسته شده بود و تیپ ۳ زرهی فرصت یافته بود تا حدودی به وضعیت منطقه سر و سامان دهد. با توجه به رفع خطر و تهدید از منطقه حمیدیه و متواری شدن دشمن، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی تصمیم گرفت گروه رزمی ۱۴۸ را به جای استقرار در حمیدیه، به منطقه تیپ ۳ زرهی در ارتفاعات الله اکبر اعزام نماید. بدین ترتیب گروه رزمی ۱۴۸ پیاده زیر امر تیپ ۳ زرهی قرار گرفت و در روز نهم مهرماه به دشت آزادگان اعزام و در منطقه تیپ ۳ زرهی مستقر شد. فرمانده لشکر به فرمانده تیپ ۳ زرهی دستور داد از شکست دشمن در منطقه حمیدیه استفاده کرده و تپه‌های الله اکبر را از دشمن پس بگیرد. دستور فرمانده لشکر برای تأمین ارتفاعات الله اکبر طی پیام‌های زیر به فرمانده تیپ ارسال شده بود:

شماره: ۸۸-۴۸-۲۰۱

از: ستادلشکر ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۹

به: تیپ ۳

موضوع: حرکت به سمت ارتفاعات الله اکبر

دستور دهید به دنبال استفاده از موفقیت، سریعاً به سمت ارتفاعات الله اکبر حرکت، آن را تأمین و پدافند نمایید و نتیجه را به لشکر گزارش کنید.^۱

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

تیپ ۳ زرهی زیر امر قرار گرفتن گروه رزمی ۱۴۸ پیاده را برای عملیات بعدی خود با پیام زیر

اعلام می دارد:

شماره: ۳۹۹۱

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۹

به: ف ل ۹۲ زرهی

(گروه رزمی ۱۴۸ زیر امر قرار گرفت)

گروه رزمی در ساعت ۱۱۰۰ روز جاری زیر امر تیپ قرار گرفت.^۱

تیپ ۳

با توجه به حضور یگانی آماده و تازه نفس از لشکر ۷۷ خراسان، تصمیم بر این بود که تیپ ۳ زرهی با توجه به اینکه در مدت زمان بسیار کوتاهی خود را تا حدودی بازسازی نموده بود مواضع از دست داده در منطقه بستان را به کمک گروه رزمی ۱۴۸ پیاده لشکر ۷۷ پیاده مجدداً به دست آورد. فرمانده تیپ سرهنگ عمید که چند روزی بود به سمت فرماندهی تیپ انتصاب یافته بود، تمامی تلاشش را در این راستا انجام می داد. نفرات یگان ما نیز برای به دست آوردن مواضع از دست داده بی تابی می کردند و تمامی نفرات تلاش می کردند تا دشمن را از منطقه بیرون برانند. در این روز من با فرمانده گردان جهت اشغال مواضع جدید به منظور پشتیبانی از عملیات تیپ ۳ زرهی به شناسایی رفتیم. چندین موضع را در شمال و غرب روستای جلیزی و سگور شناسایی کردیم تا در حین پیشروی یگان های خودی، در صورت لزوم آن مواضع را اشغال نماییم.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۹ می گوید:

چهار روز بود که هیچ گونه ارتباطی با توپخانه لشکر مستقر در پادگان اهواز و تیپ ۳ زرهی در دست آزادگان نداشتیم. کسی هم سراغ ما را نگرفته بود. با توجه به اینکه سروان دامغانیان را نزد فرمانده لشکر فرستاده بودم و نتیجه ای حاصل نشده بود، تصمیم گرفتم به توپخانه لشکر در اهواز بروم و شخصاً با فرماندهان و مسئولان در مورد شرایط گردان صحبت کنم. به توپخانه لشکر رفتم و باجناب سرهنگ آخوندزاده و سرهنگ پورمهران ملاقات نمودم و شرایط را برای آنان توضیح دادم. آنان از روی نقشه مختصاتی را به من دادند تا آن محل را اشغال و

مستقر شویم که همان موضع انتخابی خود من بود که اشغال کرده بودیم. وقتی اهواز را به سمت مواضع خودمان ترک نمودم، در بین راه با خود تجزیه و تحلیلی از شرایط موجود منطقه نمودم. دریافتیم که در آن شرایط هر فرمانده به ابتکار خودش می‌بایست یگانش را اداره و هدایت نماید. به پادگان دشت آزادگان رسیدم. سکوت عجیبی بر پادگان حاکم بود. در بین راه به فاصله هر پنجاه تا صد متر کیسه‌های آرد روی زمین انداخته بودند و پادگان و خانه‌های سازمانی کاملاً تخلیه شده بود. انتظامات و پاسدارخانه پادگان فعال بود. آن طرف‌تر از خانه‌های سازمانی مقدار زیادی نان لواش، فطیر، نان روغنی، سیب، انار، کشمش و انواع خوراکی‌های دیگر در محوطه باز ریخته بود که نشان از کمک‌های مردمی به جبهه بود که به علت شرایط حاد چند روز اخیر وسایل را تخلیه و رفته بودند. خبرهای رسیده از منطقه خرمشهر حاکی از آن بود که دشمن پیشروی قابل ملاحظه‌ای داشته، لیکن به اهداف اصلی‌اش نرسیده بود. در منطقه دشت آزادگان دشمن تا حوالی کرخه‌کور-طراح-دب حردان، جنوب محور سوسنگرد-حمیدیه دسترسی پیدا نموده بود. در آن روز نیروهای مردمی داوطلب نیز در جلوی درب ورودی پادگان جهت ملحق شدن به واحدهای نظامی مشاهده شدند. یک نفر روحانی که دو نفر نظامی در معیت ایشان بودند، جهت دیده‌بانی داوطلبانه اعلام آمادگی نمودند که به گردان ۲۹۳ تانک به فرماندهی سرگرد صفوی راهنمایی شدند.

در آن زمان روزانه دو مرتبه از طریق بیسیم آ - ام ۱۰۶ (مرس) با گروه ۳۳ در تهران تماس داشتیم. فرمانده گروه ۳۳ خواستار شده بود تا وضعیت سربازان دنکوب و ملارمضانی را مشخص نماییم، زیرا گروه ۳۳ اعلام نموده بود که رادیو عراق در گزارش‌های خود مدعی شده که این دو سرباز اسیر شده‌اند. پاسخ داده شد اطلاعیه عراق دروغ است و این سربازان به شهادت رسیده‌اند. در آن تاریخ، شب هنگام قرار بود نیروهایی از تیپ ۳ زرهی به فرماندهی سروان راعی و سروان مصطفوی و یگانی از گروه جنگ‌های نامنظم و نیروهای بسیج و سپاه در محور حمیدیه - سوسنگرد با سلاح‌های ضدتانک به شکار تانک‌های دشمن بروند. آنان ضمن درخواست دیده‌بان تقاضا نموده بودند که پشتیبانی آتش آنها را نیز فراهم نماییم. من یک دستگاه پست فرماندهی به رانندگی گروه‌بانیسمایی و سرباز بافراس و ستوانیکم حسن طالبی را به عنوان دیده‌بان به محل مورد نظراعزام نمودم. گزارش دیده‌بان ستوانیکم حسن طالبی در ساعت ۱۶:۰۰ حاکی از آن بود که دشمن با ستون زرهی و با اتکا به جاده آسفالت سوسنگرد-حمیدیه از حاشیه خاکی کنار جاده با آتش و حرکت به نیت برآورد استعداد نیروهای خودی به سمت حمیدیه پیشروی می‌نماید. با انواع سلاح‌ها تا ساعت ۱۹:۰۰ درگیر بودیم که آهسته آهسته

پیشروی نیروهای دشمن به سمت شهرهای سوسنگرد و حمیدیه ۱۹۱/

از شدت آتش طرفین کاسته شد و بعد از آن ساعت با دشمن قطع تماس گردید. تمامی نفرات آتشبار تا صبح پای توپها بودند و اجرای مأموریت می کردند. صدای انفجارات تا صبح همچنان از اهواز و منطقه فولی آباد به گوش می رسید.

در آن روز بالگردهای هوانیروز در حین گشت زنی در منطقه متوجه شدند که نیروهای دشمن بین حمیدیه و سوسنگرد به شمال رود کرخه کور نفوذ کرده و به سمت حمیدیه و جاده سوسنگرد در حال پیشروی هستند و یک ستون دیگر دشمن نیز در جنوب اهواز و منطقه «دب حردان» به سمت حمیدیه در حال حرکت است. گزارش‌های دریافتی از سایر یگان‌ها نیز حاکی بود نیرویی تقریباً به استعداد یک گردان تانک دشمن، به حوالی حمیدیه رسیده و در اولین فرصت جاده اهواز - حمیدیه را قطع خواهد کرد. بالگردهای رزمی هوانیروز با حداکثر توان خود به تانک‌های دشمن حمله کردند و نیروهای سپاه پاسداران و ژاندارمری و گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران و دانشجویان دانشکده افسری در حوالی حمیدیه با تشکیل گروه‌های ضد تانک به نیروهای دشمن یورش بردند و تعداد قابل ملاحظه‌ای از ادوات زرهی لشکر ۵ مکانیزه دشمن را منهدم نمودند. دشمن با قبول تلفات و خسارت زیاد مجبور به عقب‌نشینی به جنوب رودخانه کرخه کور و منطقه دب حردان گردید و خطر بسیار جدی که تمامیت منطقه اهواز و سوسنگرد را تهدید می کرد از بین رفت.

پنجشنبه دهم مهر ۵۹: تصرف ارتفاعات الله اکبر توسط تیپ ۳ زرهی و گروه ۱۴۸ پیاده

در روز دهم مهرماه عناصری از دشمن در شمال کرخه مابین تپه‌های الله اکبر و رودخانه کرخه با پیشروی خود قصد دور زدن مواضع تیپ ۳ زرهی را داشتند که بنا به دلایل نامعلومی منصرف شده و به سمت غرب عقب‌نشینی نمودند. لذا طی پیامی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی به فرمانده تیپ ۳ زرهی هشدار می دهد تا با نیروهای دشمن مقابله و آنها را منهدم نمایند.

شماره: ۲۰۱-۴۸-۸

از: لشکر ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۱۰

به: ف تیپ ۳

موضوع: جلوگیری از فرار دشمن و تجدید قوای دشمن

۱- دشمن در اطراف جرگه سیدعلی رو به فرار است. دستور فرمایید تیم‌های شکار تانک آن یگان با امکانات

کافی، از فرار، تمرکز و تجدید قوای وی سریعاً جلوگیری نمایند.

- ۲- دسته‌های تانک و خمپاره‌انداز آماده پشتیبانی بنا به درخواست باشند.
- ۳- موقعیت خود را با دشمن و نیروهای اعزامی و محلی حفظ کنید.
- ۴- موقعیت خود را گزارش و چنانچه به سمت مواضع الله اکبر حرکت نکرده‌اید، با تأمین و شناسایی فوراً حرکت نمایید.
- ۵- بالگرد کبری شما را پشتیبانی می‌نماید.
- ۶- نیروی هوایی برای تخریب پل‌ها مأموریت دارد.^۱

ف لشکر ۹۲: سرهنگ قاسمی

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی بعد از شکست دشمن دستور تخریب و جمع‌آوری وسایل و تجهیزات به جا مانده دشمن را صادر نمود که از طریق نفرات تیپ ۳ زرهی انجام گرفت.

شماره: ۲۰۱-۴۸-۵۴

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۱۰

به: ف تیپ ۳، آگهی به تیپ ۱

موضوع: تخریب وسایل باقی مانده دشمن

دستور دهید یگان مهندسی مأمور به آن تیپ سریعاً با وسایل تخریب و گماردن عناصر تأمینی زرهی و پیاده زرهی (یک تیم مختلط) در محور حمیدیه به سوسنگرد حرکت نموده و وسایل باقی مانده دشمن را در محل تخریب نمایند. ضمناً هوانیروز پشتیبانی لازم را در محل انجام خواهد داد.^۲

ف لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

از: رکن سوم لشکر

تاریخ: ۵۹/۷/۱۰

به: فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی

موضوع: وضعیت تانک‌های باقی مانده دشمن

به عرض می‌رساند:

طبق گزارش تلفنی سرکار سرهنگ جفرودی در مورخه ۵۹/۷/۱۰ به کمک سپاهیان پاسدار انقلاب اسلامی و تیم هوانیروز و تیپ ۳ اقدامات زیر انجام شده است:

۱- تعداد ۸ دستگاه تانک دشمن در محل تخریب شد.

۱. همان، ص ۸۵

۲. همان، ص ۸۶

پیشروی نیروهای دشمن به سمت شهرهای سوسنگرد و حمیدیه ۱۹۳/

۲- دو دستگاه تانک و دو دستگاه نفربر دشمن به پادگان حمل شد.

۳- تعداد ۷ دستگاه تانک با مهمات مربوطه حاضر به کار در بیابان موجود است و اقدامی روی آنها انجام نشده است.

۴- دو دستگاه تانک با مهمات مربوطه روی پل فرعی سوسنگرد متوقف است.

۵- دو دستگاه تانک در حوالی سوسنگرد در باتلاق فرو رفته است که احتمال دارد مردم از انهدام آن جلوگیری به عمل آورند.^۱

رئیس رکن سوم: سرهنگ زرهی ستاد بدرخواهان

با توجه به شکست سنگین دشمن در حمیدیه و زیر امر قرار گرفتن گروه رزمی ۱۴۸ به تیپ ۳ زرهی، تیپ ۳ زرهی از نظر روحی جان تازه‌ای گرفت و وضعیت نبرد به نفع نیروهای خودی در منطقه تغییر یافت. نیروهای دشمن با اتکا به خط کرخه کور به حالت پدافندی درآمدند و در منطقه الله اکبر به تحکیم مواضع در تنگ چزابه اکتفا کردند و تلاش خود را برای اشغال منطقه سوسنگرد-بستان در جنوب رودخانه کرخه به کار بردند.

گروه رزمی ۱۴۸ پیاده روز دهم مه‌ماه با عناصری از تیپ ۳ زرهی برای ترمیم و تشکیل خطوط پدافندی جدید منطقه الله اکبر، حرکت خود را آغاز نمودند و توانستند در ارتفاعات الله اکبر مستقر شوند.

صبح زود تیپ ۳ زرهی به فرماندهی سرهنگ عمید مواضع دشت آزادگان را به همراه گروه رزمی ۱۴۸ پیاده به سمت شهر بستان جهت اشغال مواضع جدید ترک کردند. دیده‌بان گردان ۳۸۸ توپخانه ستوانیکم داود صادقی که افسر موتوری گردان هم بود، در پست فرماندهی با برقراری ارتباط با گردان با یگان‌های تیپ ۳ زرهی در حرکت بودند. فرمانده گردان سرگرد آجوری نیز در کنار ستون با یک دستگاه جیب در حرکت بود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۱۰ می‌گوید:

در ادامه حرکت، روستای جلیزی و سگور را پشت سر گذاشتیم. از ارتفاعات الله اکبر نیز عبور کردیم. زیرا دشمن پس از تصرف ارتفاعات الله اکبر و همچنین شکست در شهر حمیدیه به دلایل تاکتیکی و نا معلومی عقب‌نشینی نموده و در تنگ چزابه به تحکیم مواضع خود پرداخته بود. هر لحظه

آماده رزم تصادمی بودیم. دیده‌ورهای سر ستون وضعیت را سفید اعلام می‌کردند. فرمانده تیپ ۳ زرهی با واحدهای تیپ و گروه رزمی ۱۴۸ مکانیزه و توپخانه‌های ۱۵۵، و ۱۷۵ مم، در ارتباط بود. بعد از عبور از ارتفاعات الله اکبر، به سمت بستان حرکت نمودیم و به ۵ کیلومتری بستان رسیدیم. هیچ‌گونه درگیری در طول مسیر نداشتیم، زیرا دشمن منطقه را ترک و به آن سوی تنگ چرابه عقب‌نشینی کرده بود. از طریق لشکر اطلاع دادند که مراقب باشید، زیرا به دشمن از طرف جنوب رودخانه کرخه پهلو می‌دهید، و دستور دادند که یگان‌ها برگردند و ارتفاعات الله اکبر را اشغال نمایند. در این روز هواپیماهای دشمن ضمن شناسایی، بعضی از نقاط را نیز به شدت بمباران کردند.

ساعت ۱۳۰۰ در این روز اطلاع یافتیم آقای مهندس غرضی و حجت الاسلام طاهری امام جمعه اسبق اهواز^۱، در جلوی پاسدارخانه پادگان دشت آزادگان منتظر دیدار با فرماندهان می‌باشند. به حضورشان رسیدیم، بعد از خوش آمدگویی، از موضع تیر آتشبار یکم بازدید و آمادگی یگان را در مقابل دشمن از آغاز جنگ تحمیلی و همچنین مقابله با نیروهای متجاوز در حمیدیه ستودند. در ساعت‌های ۱۰۰۰ و ۱۶۰۰ در این روز دو فروند جنگنده میگ ۲۱ دشمن از سطح بسیار پایینی از حاشیه خانه‌های سازمانی و ضلع شمال منبع آب به سمت ارتفاعات الله اکبر و بستان در حال شناسایی مشاهده که با آتش شدید توپ‌های پدافند هوایی گردان مواجه و منطقه را ترک نمودند. در ساعت ۱۷۰۰ توپخانه لشکر ۹۲ زرهی مختصات تعداد ۲۴ هدف را در محدوده شهر بستان و پل سابله از طریق بی‌سیم به گردان اعلام کرد که روی آنها آتش گشودیم.

جمعه ۱۱ مهر ۵۹: استقرار تیپ ۳ زرهی و گروه رزمی ۱۴۸ پیاده در ارتفاعات الله اکبر

شماره: ۲۱-۶۸-۹۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۱

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

به: ف تیپ ۳

موضوع: بستان در زیر آتش

برابر اطلاع رسیده بستان زیر آتش شدید توپخانه دشمن قرار دارد. دستور دهید با استفاده از آتش توپخانه نسبت به انهدام مواضع توپخانه دشمن اقدام و نتیجه را گزارش نمایید.^۲

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

۱. با پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) جهت اقامه نماز سیاسی و عبادی جمعه در ابتدا حجت‌الاسلام سید صالح طاهری را به امامت جمعه اهواز منصوب نمودند که با استعفای ایشان، آیت الله موسوی جزایری بدین سمت منصوب گردید.

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۸۹، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

پیشروی نیروهای دشمن به سمت شهرهای سوسنگرد و حمیدیه / ۱۹۵

در آن زمان تنها یگان توپخانه‌ای که قادر بود با توجه به بردی که داشت مواضع توپخانه دشمن را مورد اصابت قرار دهد، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م بود. لذا در تمامی تصمیمات، گردان ۳۸۸ توپخانه مورد توجه فرماندهان رده‌های مختلف، قرار می‌گرفت که ناشی از نقش بسیار مهم گردان در منطقه بود.

تعدادی از برادران سپاه منطقه دشت آزادگان اعتقاد داشتند، با توجه به این که دشمن منطقه را ترک نموده، بهتر است نیروهای ارتش در مرز و در پاسگاه‌های سوبله و غیره مستقر شوند. نکته بسیار مهم در منطقه این بود که دشمن در آن زمان در جنوب سوسنگرد و کرخه‌کور مستقر بود و قادر بود با یک تک سنگین جاده حمیدیه - سوسنگرد را قطع نماید و از طرفی در نزدیکی اهواز هم نیرو مستقر نموده بود. لذا اهمیت آن مناطق بیشتر از مناطق مرزی بود، زیرا هر لحظه امکان سقوط مناطق حیاتی غرب و جنوب غرب اهواز متصور بود و اگر آن مناطق سقوط می‌کرد، منطقه بستان و شرق بستان سقوط شده تلقی می‌شد و نیروها در آن منطقه به محاصره می‌افتادند.

به هر جهت تیپ ۳ زرهی و گروه رزمی ۱۴۸ در ارتفاعات الله اکبر مستقر شدند که پیام‌های زیر گویای حضور آنان در منطقه الله اکبر می‌باشد:

شماره: ۲۲-۴-۰۸-۲۰۱

از: گروه ۱۴۸ مشهد

تاریخ: ۵۹/۷/۱۱

به: ل ۹۲ زرهی

موضوع: استقرار در منطقه الله اکبر

ساعت ۰۶۰۰ روز ۵۹/۷/۹ به مقصد دشت آزادگان به صورت بندی تاکتیکی راهپیمایی و در ساعت ۱۴۰۰ روز ۵۹/۷/۹ وارد پادگان دشت آزادگان و ساعت ۰۶۰۰ روز ۵۹/۷/۱۰ به صورت مکانیزه به قصد اشغال الله اکبر و ساعت ۰۷۱۵ روز ۵۹/۷/۱۰ در منطقه الله اکبر مستقر هستیم.^۱

گروه رزمی ۱۴۸

شماره: ۴۰۶۹

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۲

به: ل ۹۲ زرهی

(اشغال ارتفاعات الله اکبر)

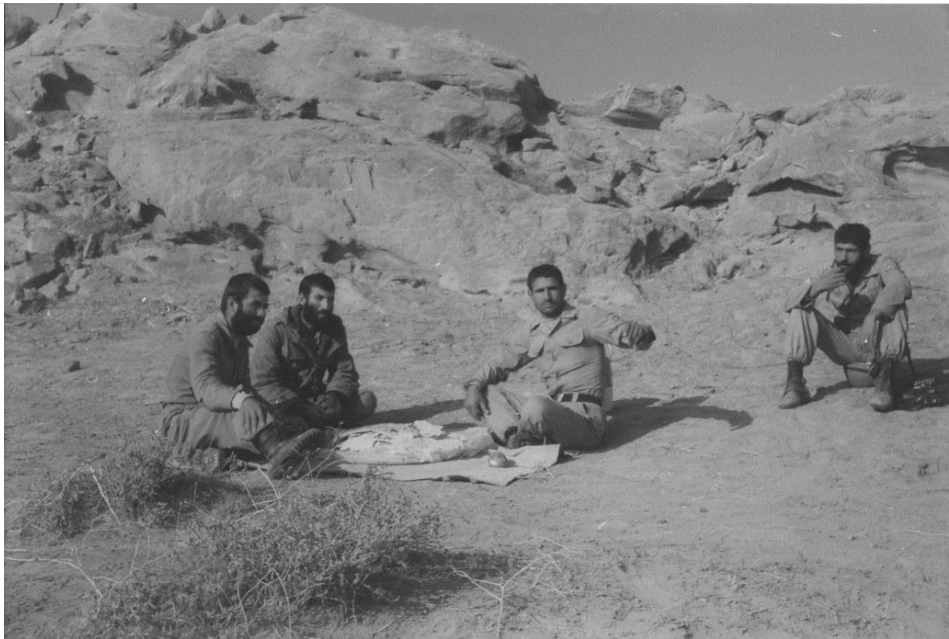
ارتفاعات الله اکبر در ساعت ۰۶۳۰ روز ۵۹/۷/۱۰ اشغال و تا دهانه بستان شناسایی گردید. مأموریت بعدی را با توجه به وضع دشمن ابلاغ فرمایید.^۲

تیپ ۳

۱. همان، ص ۸۸

۲. همان، ص ۸۸

وضعیت جبهه با توجه به تلاش مداوم و مستمر و اجرای عملیات‌های پیاپی و شکست دشمن در شهر حمیدیه و عقب‌نشینی نیروهای دشمن و توقف مقطعی حرکات دشمن، فرصتی را به یگان‌های تیپ ۳ زرهی و گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م داد تا نسبت به بازسازی و سازماندهی خود برای ادامه جنگ اقدام نمایند که در این راستا فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه و کارکنان گردان فرصت را غنیمت شمرده و تلاش بسیاری را برای بازسازی گردان نمودند.



از راست: گروه‌بانی‌کم بهروز رستمی، ستوان‌یار سوم الماس بازاریان،
ستوان‌یکم عباس صالحی، ستوان‌دوم علی اکبر اصلانی
دشت آزادگان، سال ۵۹

فصل هشتم

**بازسازی گردان ۳۸۸ توپخانه
جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان**

جمعه ۱۱ مهر ۵۹: تلاش فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه جهت بازسازی تجهیزات گردان برای ادامه جنگ

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در این زمینه می‌گوید:

ساعت ۰۷:۳۰ روز ۵۹/۷/۱۱ به ستاد لشکر واقع در شهر اهواز احضار شدم. فرمانده لشکر جناب سرهنگ قاسمی، من را به حاضرین در جلسه معرفی نمودند.

تیمسار فلاحی، دکتر چمران و حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، در مورد بیماران گردان در تاریخ ۵۹/۷/۵ در روستای جلیزی سئوالاتی کردند، که گزارش مختصری به آنها دادم. با تشریح وضعیت نبردهای گردان و نقش حیاتی توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری در منطقه، و کسوراتی که داشتیم و می‌بایست جهت ادامه عملیات مرتفع می‌شدند، تصمیماتی بدین شرح گرفته شد.

در مورد جایگزینی تلفات ۴۵ درصدی گردان مقرر گردید، از طریق آمادگاه دزفول سریعاً در اختیار گردان قرار دهند. بقیه نیازمندی‌های خودروهایی چرخدار، لودر، بیل مکانیکی از طریق شهرستان شیراز، توسط سرکار خانم دستغیب، در اسرع وقت تأمین گردد. شهرداری تهران از منطقه واقع در میدان شوش یک دستگاه تانکر آب ۱۰ الی ۲۰ هزار لیتری به منطقه ارسال و در اختیار گردان قرار دهد.

لوله‌های توپ‌های ۱۷۵ مم مدل ام-۱۱۳ و ام-۱۱۳-آ- یک، در اثر تیرا ندازی بیش از حد مجاز به پایان عمرشان نزدیک می‌شدند. تعمیرکاران زبده از خدمت رها شده بودند و دسترسی به آنان میسر نبود. در همان جلسه پیشنهاد شد، از طریق صدا و سیما فوراً نفرات متخصص احضار و به کار گرفته شوند. تیمسار فلاحی با هماهنگی در مورد احضار تعمیرکاران، سروان نوری، کارمند باد پیما، دورانیش و استوار ابراهیمی، پیگیری لازم را معمول داشتند و در مورد به کارگیری آنان به فرمانده دپوی تعمیراتی تهران دستور و مقرر گردید، تعداد ۱۶ عدد لوله توپ ۱۷۵ مم از آمادگاه تهران به منطقه جهت تعویض لوله‌های توپ‌های گردان و قطعات مورد نیاز سریعاً اقدام شود. که پس از ۱۳ روز پیگیری مستمر نتیجه داد.

بعد از اتمام جلسه عصر همان روز به همراه سروان مهدی دامغانیان رئیس رکن یک گردان که او هم به ستاد لشکر آمده بود، به توپخانه لشکر ۹۲ زرهی رفتیم و جناب سرهنگ آخوندزاده فرمانده توپخانه لشکر را ملاقات نمودیم. نامه‌ای را از او جهت جابه‌جایی و اعزام آتشبار سوم گردان از منطقه اندیشک به منطقه دشت آزادگان دریافت و آن را به سروان مهدی دامغانیان دادم تا سریعاً اقدام لازم را به عمل آورد. متأسفانه سروان دامغانیان به همراه سروان انوشیروان

بازسازی گردان ۳۸۸ جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان / ۱۹۹۱

خدا دوست رئیس رکن ۴ گردان، با مراجعه به مسئولان در اندیمشک با توجه به نامه کتبی فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی در خصوص اعزام آتشبار سوم گردان به منطقه دشت آزادگان نتیجه‌ای نمی‌گیرد که روز بعد نتیجه را به اطلاع فرمانده توپخانه لشکر می‌رساند. مع‌الوصف اقدامی انجام نمی‌گیرد. اما از طریق توپخانه لشکر، تعدادی خودرو و وسایل مورد نیاز به گردان واگذار گردید که سروان دامغانیان آنها را دریافت و به گردان آورد.

بعد از این که در جلسه روز یازدهم مسئولان پیشنهاد می‌کنند که از طریق صدا و سیما متخصصین رها شده از خدمت، خود را معرفی نمایند، آنان به سرعت خود را معرفی و نسبت به راه‌اندازی و حاضر به کاری تجهیزات اقدام می‌نمایند که من خودم در منطقه و در پادگان دشت آزادگان شاهد و ناظر فعالیت‌های آن عزیزان بودم. آنها می‌گفتند، اگر ما بتوانیم حتی یک دستگاه تانک و یا توپ را تعمیر و حاضر به کار کنیم، مطمئناً توانسته‌ایم جان بسیاری از جوانان کشور را نجات دهیم که این موضوع ما را برای همیشه شاد و خرسند خواهد کرد. بعد از اقدام فرمانده گردان و پیگیری‌های مستمر به مرور تصمیمات متخذه در جلسه به مورد اجرا در می‌آمد و تا حدودی توانستیم به وضعیت آتشبار سر و سامانی بدهیم.

شنبه دوازدهم مهر ۵۹: تلاش نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه برای پدافند از منطقه دشت آزادگان

در این تاریخ شب هنگام آتشبار را از مواضع کنار پادگان دشت آزادگان حرکت دادیم تا از مواضع جلو، دشمن را با بردی بیشتر مورد اصابت قرار دهیم. همه نفرات از این که به طرف جلو حرکت می‌کردیم، خوشحال بودند و با روحیه بسیار بالایی وظایف خود را انجام می‌دادند. ابتدا مواضع شمال روستای جلیزی را که قبلاً شناسایی کرده بودیم، اشغال نموده و از آن موضع، مواضع دشمن را در منطقه به شدت زیر آتش گرفتیم.

استقرار دیده‌بانان گردان نیز در دهلاویه، توسط گروه‌بان حسن رضایی و ارتباط از طریق مرس (بی‌سیم آ-ام) توسط استوار محمد زمانی انجام گرفت. در این روز یک ستون خودرویی چراغ روشن دشمن در ساعت ۲۳۳۰ در حوالی دهلاویه، مشاهده شد که روی آن آتش گشودیم. منطقه بستان توسط گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی با گلوله‌های روشن کننده روشن شده، در نتیجه آتش دیده‌بانی شده موثری داشتیم. تیراندازی‌ها آن شب تا صبح ادامه داشت.

در این روز بالگردهای هوانیروز نیروی زمینی نیز مرتباً مواضع دشمن و ادوات زرهی آنها را در منطقه سوسنگرد مورد حمله قرار می‌دادند. همچنین با توپ‌های گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم مواضع دشمن را زیر آتش گرفته بودیم.

یاد دارم در این روزهای بحرانی اصلاً استراحت نداشتیم، نفرت و خدمه‌های توپ‌های آتشبار همه روی زمین استراحت می‌کردند. شب هنگام تمامی خدمه‌ها اگر تیراندازی نمی‌کردند در کنار توپ‌ها می‌خوابیدند. به هر جهت زمین تشک ما بود و آسمان لحاف. در شب، چادر مهمات را روی زمین پهن کرده و روی آن استراحت می‌کردیم. من در یک دستگاه رموک که آن را پشت جیب متصل کرده بودیم، می‌خوابیدم. هیچ‌گونه سنگری برای استراحت نداشتیم، ولی در کنار توپ‌ها سنگر انفرادی حفر کرده بودیم. زمین‌های اطراف هم پر از عقرب بود. خصوصاً در شب‌ها، خوابیدن در آن دشت و بیابان، روی زمین باز همانند این بود که برهنه‌ای را در بستری از خار بیچانند. انواع و اقسام تیغ بیابان، مورچه، عقرب و مار و انواع حشرات موذی و پشه‌های فراوان ما را احاطه کرده بودند. عقرب گزیده‌ها هم هر شب از درد و سوزش به خود می‌پیچیدند و دیگران به یاری‌شان می‌شتافتند. در مجموع خوابیدن و استراحت کردن در آن شرایط، بسیار سخت بود. لذا هر شب خواب ما همراه با پریشانی بود. بریده بریده، و گاه و بی‌گاه از خواب بیدار می‌شدیم و اطراف خود را کاملاً واریسی می‌کردیم. وقتی خواب از چشم‌هایمان می‌گریخت، دیگر خواب برای‌مان در عین خستگی میسر نبود و تا سپیده‌دم با صدای شلیک انواع سلاح‌ها و انفجارها، بیدار بودیم. در همین شب‌ها، جناب سرگرد آجوری مورد گزش نیش یکی از عقرب‌های منطقه قرار گرفت. ایشان ۴۸ ساعت حال خوشی نداشتند. عقرب گزیدگی برای اولین بار بسیار بد است. محل گزش نیش عقرب خیلی دردآور است و سوزش بسیاری دارد. سپس حالت بسیار بدی در انسان ایجاد می‌کند که ناشی از سم عقرب است و باید از پاد زهر استفاده کرد، و حتماً فرد گزیده شده نیاز به استراحت دارد. من خودم در همین منطقه دچار عقرب گزیدگی شدم. یادم هست که تا صبح نخوابیدم. محل گزش و اطراف آن چنان سوزش و دردی داشت که برایم غیر قابل تحمل بود.

خاطره‌ای از فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری دارم، سه روز بود ایشان را عقرب گزیده بود. من و او در کنار جوی آبی نزدیک روستای جلیزی در نیمه شب هنگام جابه‌جایی آتشبار نشسته بودیم. ایشان وضعیت منطقه را برای من تشریح می‌کرد و دستورات عملیات و سفارشات لازم را به من صادر می‌نمود، پس از دریافت دستورات و اتمام صحبت‌های ایشان، از او پرسیدم جناب سرگرد

بازسازی گردان ۳۸۸ جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان ۲۰۱/

حالتان خوب است؟ دیگر دردی از عقرب گزیدگی نداری؟ به من گفت اکبر چقدر خوب شد عقرب من را زد!! گفتم چرا جناب سرگرد؟ گفت دیگر کسی نمی‌تواند بابت عقرب گزیدگی تمارض کند که بیمار است! زیرا ۴۸ ساعت بعد می‌تواند مانند یک رزمنده به کار خود ادامه دهد و مشکلی نخواهد داشت. این گزیدگی تجربه بسیار خوبی برای من خواهد بود، دوست داشت عقرب گزیدگی را نیز تجربه نماید. خنده‌ام گرفت و به او عرض کردم، جناب سرگرد، عوارض ناشی از عقرب گزیدگی و یا مار گزیدگی در افراد مختلف متغیر است و بستگی به مقاومت بدن دارد. ولی ایشان حرفم را قبول نکرد و گفت هیچ اتفاقی نمی‌افتد، عقرب گزیدگی باعث نخواهد شد فردی از میدان نبرد خارج شود. حواست باشد این نکته را کاملاً به خاطر بسپار. البته هیچکس به علت عقرب گزیدگی از منطقه خارج نمی‌شد، ولی مسلماً کارایی خود را از دست می‌داد. اما در مورد مار گزیدگی موضوع کاملاً فرق می‌کرد، زیرا می‌بایست فرد را جهت معالجات از منطقه عملیات خارج می‌کردیم. لازم به ذکر است که خطرناکترین عقرب در ایران عقربی است به نام گاردیم، که محل زیست آن استان خوزستان است و زهر آن نیز کشنده می‌باشد.

حوادث روزهای یکشنبه ۱۳ تا چهارشنبه ۱۶ مهر ۵۹ و پیام‌های مبادله شده در خصوص پدافند از منطقه

در روز ۵۹/۷/۱۳، دشمن در منطقه حاشیه جنگل حمیدیه در مقابل عناصری از گروه رزمی شیراز حرکتی را داشت که با اجرای آتش توپخانه روی تانک‌های دشمن، مانع حرکات منظم دشمن شدیم. هم چنین در منطقه کرخه‌کور نیز برابر گزارش‌های دیده‌بانان گردان، دشمن دست به تحرکاتی زد که در آن منطقه نیز اجرای آتش دیده‌بانی شده انجام دادیم. در این روز نیز عناصری از دشمن در حوالی بستان مشاهده شدند که روی آنها نیز اجرای آتش نمودیم.

پیام زیر از تیپ ۳ زرهی حاکی از تحرکات دشمن در حوالی بستان است.

شماره: ۱۴۰۱

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۳

به: ف ل ۹۲ زرهی

موضوع: دشمن در حوالی بستان

نیروهای خودی در جلو ارتفاعات الله اکبر می‌باشند و دشمن در حوالی بستان دیده شده است.^۱

تیپ ۳

تیپ ۳ زرهی برای نگهداری ارتفاعات الله اکبر در آن زمان واقعاً نیاز به تقویت داشت. تقویت با یگان‌های تانک، زیرا در غرب ارتفاعات الله اکبر زمین بازی قرار دارد که ایجاب می‌نماید، جهت پدافند از آن منطقه یگان‌های تانک با پشتیبانی توپخانه وارد عمل شوند، در غیر اینصورت خط پدافندی آسیب پذیر خواهد شد.

شماره: ۴۱۴۹

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۳

به: ل ۹۲ زرهی

موضوع: نیاز به گروه رزمی تانک

جهت پدافند منطقه، به یک گروه رزمی تانک نیاز است.^۱

تیپ ۳

شماره: ۶۷-۴۸-۲۰۱

از: لشکر ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۱۴

به: ف تیپ دشت آزادگان

(رهایی گروهان سوارزرهی)

۱- تیپ ۳ زرهی دستور فرماید گروهان سوار زرهی را که در تپه‌های الله اکبر مستقر گردیده از زیر امر رها نمایند.

۲- ساعت رهایی را اعلام فرماید.

۳- فرمانده یگان پس از استقرار در تپه‌های فرح آباد جهت اخذ دستور به ستاد عملیات مراجعه نماید.^۲

ف لشکر ۹۲ زرهی

یک گروهان سوار زرهی به فرماندهی سروان راعی از گردان ۲۲۱ سوار زرهی از نیمه دوم شهریور ماه ۵۹ زیر امر تیپ ۳ قرار گرفته بود و در عملیات تأخیری از پاسگاه‌های سوبله تا این تاریخ در اختیار تیپ بود که عملکرد خیلی خوبی هم داشت. متأسفانه با خارج شدن این گروهان از منطقه الله اکبر وضع تیپ ۳ زرهی بدتر می‌شد.

فرمانده لشکر به واسطه شرایط بد جنوب غرب اهواز، تصمیم می‌گیرد گروه رزمی ۱۴۸ پیاده را نیز از زیر امر تیپ خارج نماید که با خروج این گروه رزمی، وضعیت خطوط دفاعی الله اکبر بحرانی‌تر

۱. همان، ص ۹۱

۲. همان، ص ۹۱

بازسازی گردان ۳۸۸ جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان ۲۰۳/

می‌شود. فرمانده تیپ ۳ زرهی کاملاً واقف بود که با خروج یگان‌ها از منطقه الله اکبر، شرایط سخت‌تر و پادگان دشت آزادگان تهدید جدی شده و شاید جبران ناپذیر باشد. لذا طی پیام زیر از فرمانده لشکر تقاضا می‌کند که گروه رزمی ۱۴۸ در منطقه پدافندی تیپ باقی بماند.

شماره: ۴۲۱۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۴

به: ل ۹۲ زرهی

(گروه رزمی ۱۴۸ در زیر امر باقی باشد)

بازگشت به شماره ۵۹/۷/۱۴-۲۰۱-۴۸-۶۸

تیپ در حال حاضر در ارتفاعات الله اکبر مستقر می‌باشد و با توجه به اوامر ابلاغی لشکر که استعداد دشمن در جلو تیپ، یک تیپ زرهی می‌باشد و محور الله اکبر - میدان تیر حمیدیه نیز یک محور نفوذی می‌باشد. لذا در صورت امکان مقرر فرمایید که گروه رزمی ۱۴۸ کماکان زیر امر تیپ باقی بماند. ضمناً در حال حاضر تیپ دارای حداقل توان رزمی است.^۱

تیپ ۳

در پاسخ به این پیام، فرمانده لشکر باقی ماندن گروه رزمی ۱۴۸ را در زیر امر تیپ نمی‌پذیرد و دستور می‌دهد تا ساعت ۱۶۰۰ روز ۵۹/۷/۱۵ گروه رزمی ۱۴۸ در منطقه تعیین شده به عنوان احتیاط لشکر مستقر شود.

با توجه به این تصمیمات، وضعیت گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م به گونه‌ای شد که فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه به خاطر حفظ موجودیت یگان و اجرای مأموریت و پشتیبانی از یگان‌های تیپ، آتشبار را به مواضع قبلی خود در میدان تیر پادگان دشت آزادگان بازگرداند. تا در صورت نیاز، با جابه‌جایی‌های سریع مواضع دشمن را در عمق مورد هدف قرار دهد. زیرا خط پدافندی تیپ ۳ زرهی واقعاً آسیب پذیر شده بود و اگر توپخانه‌ها به خط مقدم نزدیک می‌شدند، دشمن با زیر آتش گرفتن آنها، خط مقدم شکننده‌تر می‌شد. لذا یگان‌های توپخانه در چنین شرایطی می‌بایست در مواضعی قرار می‌گرفتند تا بتوانند بدون جابه‌جایی خطوط پدافندی را پشتیبانی نمایند.

در روز ۵۹/۷/۱۴ متأسفانه هواپیماهای خودی بار دیگر نیروهای خودی را بمباران نمودند که تلفاتی به تیپ ۳ زرهی نیز وارد گردید.

شماره: ۴۲۶۱
تاریخ: ۵۹/۷/۱۴

از: تیپ ۳
به: ل ۹۲ زرهی

(ناهماهنگی در حمله هواپیماهای خودی)

بین رابط هوایی مستقر در منطقه تیپ و دسک هوایی لشکر هماهنگی نبوده، در نتیجه ساعت ۱۲۱۵ روز جاری ۲ فروند هواپیما، منطقه خودی را مورد حمله قرار داده که سبب زخمی شدن تعدادی از پرسنل گردید.^۱

تیپ ۳

دشمن از شب چهاردهم گلوله باران شهرک شیشیه در یک کیلومتری جنوب شهر حمیدیه را آغاز کرده بود. در آن روز مناطقی از شهر حمیدیه توسط هواپیماهای دشمن بمباران شد. دشمن از اطراف کرخه کور، حمیدیه و اطراف آن را گلوله باران می کرد که تعدادی شهید و مجروح شدند و مغازه ها و منازل مسکونی بسیاری منهدم و ویران گردید. در پاسخ به توپخانه های دشمن، آتشبار یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه، تمامی توپخانه های دشمن در منطقه کرخه کور را گلوله باران کرد

در همان روزها فعالیت و تحرکات دشمن برای باز پس گیری بستان، سوسنگرد، حمیدیه از طرف منطقه بستان و غرب اهواز برای دستیابی به اهواز بیشتر شده بود. دشمن در جبهه های مختلف دشت آزادگان حرکات زیادی را انجام می داد و مرتباً یگان های زرهی خود را تقویت می نمود. بار فشار اصلی برای سد پیشروی دشمن بر روی دوش یگان های توپخانه قرار گرفته بود که کار ما را در منطقه سخت تر نموده بود.

شماره: ۴۲۵۵
تاریخ: ۵۹/۷/۱۵

از: تیپ ۳
به: ف ل ۹۲ زرهی
(دشمن در حوالی سوبله)

بازگشت به ۲۲-۴۸-۲۰۱-۵۹/۷/۱۵

برابر اطلاع واصله دشمن به استعداد یک تیپ در حوالی سوبله مستقر و مبادرت به تیراندازی با توپخانه به سوی بستان می باشد.^۲

تیپ ۳

۱. همان، ص ۹۳

۲. همان، ص ۹۴

بازسازی گردان ۳۸۸ جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان ۲۰/۵

شماره: ۹۸-۴۸-۲۰۱

از: ستادل ۹۲ زرهی (۳-ر)

تاریخ: ۵۹/۷/۱۵

به: تیپ ۳

ساعت: ۱۷۴۰

(دشمن در حال پیشروی به سمت سوسنگرد)

طبق اطلاع واصله تعدادی تانک در حال پیشروی روی جاده از طریق بستان به سوسنگرد می‌باشد. دستور دهید ضمن اعزام یک تیم پاسدار رزمی به جلوی محور نفوذی و تماس با دشمن، جلوی پیشروی دشمن را در محور بستان - سوسنگرد سد نموده و با توپخانه برد بلند روی دشمن در مختصات ۳۱۳۵ شمالی و ۴۸۰۶ شرقی اجرای آتش نمایند. ۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

از تاریخ پانزدهم و شانزدهم مهرماه بار دیگر اوضاع جبهه‌ها در دشت آزادگان رو به وخامت می‌رفت و دشمن از ناحیه کرخه کور و تپه‌های الله اکبر اقدام به حرکتی می‌نمود و بمباران منطقه را آغاز نموده بود که تصور می‌شد خود را برای تصرف مجدد شهر بستان آماده می‌نماید.

این پیام به وضوح نقش گردان ۳۸۸ توپخانه را در سد نمودن دشمن مشخص می‌نماید. البته در پیام‌های بعدی نیز مشاهده می‌شود که لشکر برای انهدام نیروهای در حال پیشروی دشمن به واسطه عدم در اختیار داشتن یگان مناسب، برای درگیری و جلوگیری از پیشروی دشمن، از گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م استفاده می‌نماید.

فرمانده گردان سرگرد آجوری از حوادث و اتفاقات روزهای ۵۹/۷/۱۳ الی ۵۹/۷/۱۶ می‌گوید:

در روز ۵۹/۷/۱۳ معاون فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ هاشمی اطلاع دادند، تیراندازی توپ‌های ۱۷۵م در روزهای ششم و هفت مهرماه و اثرات ناشی از آن باعث شکسته شدن شیشه‌های خانه‌های سازمانی تیپ شده است. پاسخ داده شد به دلیل وضعیت بحرانی بوده و چاره‌ای نداشتیم.

ساعت ۱۱۰۰ همین روز تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی از مواضع تیر ما بازدید نمودند. آن چه را که در ماه‌های اخیر اصلاً باور نمی‌کردند و قبول نداشتند، با چشمان خود دیدند. با فرق این که این بار دشمن به آنها گفته بود که حمله کرده است. زیرا آنها به هشدارهای دلسوزانه نیروهای اطلاعاتی لشکر ۹۲ زرهی و استاندار وقت خوزستان آقای مهندس غرضی توجهی نکرده بودند. حال دشمن را در کنار شهرهای حمیدیه و سوسنگرد و دیگر نقاط استان

خوزستان می‌دیدند که متأسفانه خیلی دیر شده بود. این نقطه ضعف را دشمن به ما نشان داده بود و اثبات نمود که اگر غافل باشیم آسیب جدی خواهیم دید. نه این که مثل گذشته خوش بین باشیم و تصور کنیم دشمنی نداریم و یا این که جرئت حمله به ما را نخواهند داشت.

ساعت ۱۲۰۰ با اذان ظهر، حجت الاسلام لاهوتی، در جمع نفرات آتشبار، نماز ظهر را در پای توپ استوار هدایت خرابی به جا آورد که بعدها تصاویر آن در روزنامه و مجلات کشور منتشر گردید.

از ساعت ۲۰۰۰ منطقه با گلوله‌های روشن کننده طرفین به کرات تا ساعاتی از نیمه شب روشن می‌شد و طرفین با گلوله‌های سوختار یکدیگر را زیر آتش داشتند. برابر گزارش‌های دریافتی از یگان‌های مختلف، منطقه تجمع دشمن در محدوده دب حردان، طراح، سابله در جنوب کرخه و صالح حسن در شمال کرخه اعلام گردید. مختصاتی از دشمن از طریق توپخانه لشکر به گردان اعلام شد، که مورد تایید گروه جنگ‌های نامنظم نیز بود و مقرر شد، از ساعت ۰۰۱۰ الی ۰۵۰۰ صبح ۱۴/۷/۵۹ به تناوب روی آنها اجرای آتش شود. عناصر تیر توسط رکن ۳ گردان تهیه و در اختیار روسای توپ قرار گرفت، تا با جدول زمانی تعیین شده، اجرای آتش شود. افسران، درجه‌داران و سربازان، در روی زمین و پای توپ‌ها بودند و تا آن زمان سنگری برای استراحت نداشتند. به جز سنگر حفره روباه و انفرادی جهت استفاده در مواقع بمباران‌های هوایی و انفجار گلوله‌های توپخانه دشمن. محل استراحت کلیه نفرات روی زمین بود. با پهن کردن زیلو روی زمین به نوبت استراحت کردند.

ساعت ۱۶۵۰ دقیقه از دیده‌بانان مستقر در دهلاویه بازدید نمودم و از نزدیک موقعیت نیروهای خودی و دشمن را مشاهده نمودم. با خمپاره ۱۲۰ میلی‌متری روی دشمن اجرای آتش می‌شد، که بسیار مؤثر بود. دیده‌بانان ستوانیکم جمال کریم، گروه‌بانیکم حسن رضایی و استوار محمد زمانی بی‌سیم چی و سرباز محمدی ضمن ارتباط با گردان در هر لحظه بسیار فعال و مؤثر عمل می‌نمودند و با اجرای آتش‌های دیده‌بانی شده، در منطقه اعمال نفوذ می‌کردند. ضمن این که با مشاهده اثرات گلوله‌های شلیک شده بر اساس مختصات ارسالی از رده‌های بالا و گزارش آنها به رکن ۳ گردان ما را در اجرای بهتر مأموریت‌مان یاری می‌کردند. زحمات آنها واقعاً قابل قدردانی بود. بعد از خداحافظی با دیده‌بانان به علت تاریکی همراه گروه‌بانیکم محبی با چراغ خاموش به طرف گردان حرکت کردیم. تاریکی شب و عدم دید کافی و رعایت نکردن سرعت مطمئنه در مسیر منجر به تصادف شده بود. تصادف دو دستگاه وانت، باعث کشته شدن دو نفر شده بود. من به علت تاریکی و خطرناک بودن حرکت با چراغ روشن، روی کاپوت خودرو لندروور

بازسازی گردان ۳۸۸ جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان ۲۰۷۱

نشسته بودم. و با چراغ قوه به خودروهایی که از جلو می آمدند علامت می دادم، تا بتوانیم با تأمین بیشتر ادامه مسیر دهیم. در مسیر حرکت تصادف بعدی را دیدم که چهار نفر مجروح شده بودند و در کنار جاده از شدت درد ناشی از جراحات وارده ناله می کردند. با زحمت بسیار آنها را سوار خودرو لنرور خودمان کردیم و در شهر حمیدیه تحویل تیم پزشکی دادیم. ساعت ۲۱۰۰ به مواضع خودمان رسیدیم. تبادل آتش توپخانه بین طرفین ادامه داشت. توپ‌های ما نیز در حال تیراندازی بودند. سروان مهدی دامغانیان برای تبادل اطلاعات به توپخانه لشکر رفته بود که اظهار داشت اهواز در معرض خطر و محاصره قرار دارد.

در تاریخ ۷/۱۴/۵۹ به همراه ستوانیکم عباس صالحی، ستواندوم علی اکبر اصلانی و سرگروهبان الماس بازیاران از آتشبار یکم از ساعت ۰۲۰۰ تا ساعت ۰۳۰۰ صبح بازدید نمودم. واقعاً نفرت، تلاش چشمگیری داشتند. با حداقل امکانات، بالاترین بهره خدمتی را داشتند که قابل تحسین بود. آنان در طول نوزده روز مأموریت، با ایشار و آنچه را که در توان داشتند در مقابل دشمن کاملاً آماده و تایخ دندان مسلح ایستادگی می کردند. از افسران درجه داران و سربازان و نیروهای مردمی داوطلب تشکر و قدردانی نمودم. واقعاً آن حالت و شور و شغف و عشق آنها را به کشورشان نمی توانم توصیف کنم. و شاید چنین عاشقانی را دیگر نتوانم ببینم. سیل نیروهای مردمی جهت کمک به سوی جبهه‌ها کاملاً مشهود بود که باعث افزایش روحیه رزمندگان بود. نیروهای نظامی از وجود آنان در امر پشتیبانی از قبیل پخت نان، غذا، نگهداری مواضع یگان، حمل مهمات، آب رسانی، کمک‌های اولیه به مصدومین و ... کمبود نیرو را جبران می نمودند. در آن زمان حتی با آمار سازمانی صد درصد مأموریت‌ها به سختی انجام می گرفت، زیرا با توجه به ۲۴ ساعته بودن فعالیت‌ها و جنگی بودن مأموریت‌ها و مداومت داشتن عملیات‌ها، نفرت قادر به انجام مأموریت ۲۴ ساعته نبودند. نیاز به نیروهای کمکی احساس می شد. تیراندازی‌های مداوم در روز حتی چند برابر بار مینا و عدم استراحت در طول شبانه روز و استرس‌های وارده در شرایط رزم توان نیروها را کاهش می داد. نیروهای سپاه پاسداران و گروه جنگ‌های نامنظم، مرتب جایگزین می شدند. ولی نیروهای زبده ژاندارمری بستان، سوسنگرد و حمیدیه با سلاح‌های سبک سازمانی دائماً با دشمن درگیر بودند. هم چنین تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی مستقر در شمال رودخانه کرخه و بخشی از یگان‌هایش در جنوب کرخه و گردان‌های توپخانه ۳۱۸ کمک مستقیم و گردان ۱۷۵م همراه و همپای این تیپ که به طور مستمر از ابتدای تهاجم عراق در این منطقه با دشمن درگیر بوده‌اند که بار سنگینی را به دوش کشیدند. مردم شهرهای بستان، سوسنگرد و حمیدیه آنهایی که توانستند منازل خود را ترک نمودند. در شمال

کرخه روستاها تخلیه و ما تا جایی که برایمان امکان داشت به مردم کمک نموده بودیم. هوفل در شمال رودخانه کاملاً تخلیه شده بود به جز یک پیروزن ۸۵ ساله که توان حرکت را نداشت آن جا باقی مانده بود که با توجه به امکانات تا زمانی که می‌توانستیم به وی کمک می‌کردیم و آب و غذایش را می‌دادیم. در این منطقه شدت درگیری‌ها به قدری زیاد بود که به یاد دارم در یک روز سه افسر وظیفه دیده‌بان از تیپ ۳ زرهی به شهادت رسیدند.

در این روز یک تغییر موضع در حوالی پادگان دشت آزادگان انجام گرفت تا دشمن را در عمق بیشتری مورد اصابت قرار دهیم. یک قبضه توپ ۱۷۵ میلی‌متری تعمیری توسط اکیپ تعمیراتی به نام‌های سروان نوری - کارمند بادپیما - دوران‌دیش - ابراهیمی در پادگان دشت آزادگان تعمیر گردید.

در تاریخ ۵۹/۷/۱۵ یک دستگاه تانک‌رآب واگذاری از شهرداری تهران در موضع کنار پادگان بر اثر انفجار از طرف چرخ‌های جلو آسیب دید و به راننده آن آقای قهرمان جراحاتی وارد شد. آب مصرفی از اهواز آورده می‌شود که بسیار مشکل بود. خصوصاً با توجه به گرما. در آن روزها درخواست آتش از طریق مختلف صورت می‌گرفت خصوصاً برای بردهای زیر ۱۵ کیلومتر که مسلماً از عمر لوله توپ‌ها کاسته می‌شد، لیکن وضعیت منطقه آن را به ما دیکته می‌کرد.

در میدان تیر دشت آزادگان برای نفرات مجهز به آرپی جی ۷، برای شکار تانک‌های دشمن در مواقع حساس و ضروری تیراندازی‌هایی در نظر گرفته شد. همچنین روی تانک‌های منهدم شده نیز با تیراندازی تمریناتی را انجام دادیم تا نفرات آمادگی بیشتری در مقابله با تانک‌های دشمن داشته باشند. ۲ فروند جنگنده عراق روی مواضع ما در حال پرواز بودند که توسط توپ‌های پدافند به آنها تیراندازی شد و سریع از منطقه گریختند. در این روز امام جمعه سمنان به همراه چند نفر برای دیدار با نفرات به مواضع ما آمدند و کمک‌های مردمی مردم سمنان را به سربازان که در حال تیراندازی بودند تقسیم نمودند. در این روز فولی آباد اهواز و شهر حمیدیه توسط جنگنده‌های عراق بمباران شدند و دود ناشی از بمباران‌ها از مواضع ما کاملاً دیده می‌شد.

در تاریخ ۵۹/۷/۱۶ یک شناسایی جهت تغییر موضع به ۱۰ کیلومتر جلو در شمال روستای جلیزی انجام گرفت. واحدهای شناسایی تیپ ۳ در شمال روستای سگور مستقر شده بودند. هنوز یک خط پدافندی پیوسته بین واحدهای تیپ تشکیل نشده بود. شب‌ها واحدها جمع و روزها گسترش می‌یافتند. گردان سوار زرهی تیپ ۳ و گروه شناسایی با حفظ جناحین تیپ به منظور کسب خبر از دشمن تا منطقه الله اکبر در تردد بودند. برابر اظهارات جناب سرگرد صفوی،

بازسازی گردان ۳۸۸ جهت پدافند از منطقه دشت آزادگان / ۲۰۹

سرگردسبزه‌لو و سروان منتصر فرمانده گردان‌های ۲۹۳ تانک، ۱۰۰ پیاده و ۲۶۱ تانک هنوز با دشمن در این منطقه تماس حاصل نشده بود.

اهالی منطقه در حال کوچ کردن به سمت حمیدیه و اهواز با پای پیاده با دام‌ها و چهارپایان خود بودند. بچه‌ها را در خورجین و روی حیوانات گذاشته بودند. در حال حرکت اکثر بچه‌ها در حال شیون و ناله بودند که به آنها کمک‌های اهدایی مردم و آن چه که در توان داشتیم می‌دادیم تا کمی از مشکلاتشان را بکاهیم. دیده‌بانان در این روز در ۳ منطقه با ما تماس داشتند و درخواست تیر می‌کردند. درخواست‌ها در دهلاویه و کرخه‌کور نسبت به روزهای قبل بیشتر شده بود. با گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران و سپاه پاسداران مستقر در سوسنگرد و شمال کرخه سروان ایرج رستمی از گروه چمران و در جنوب کرخه منطقه سوسنگرد با برادر غیور اصلی از سپاه پاسداران و فرمانده ژاندارمری سرهنگ رضوی در ارتباط بودیم و کلیه اطلاعات با مرس توسط دیده‌بانان به مرکز مخابرات گردان اعلام و بعد از کشف آن در مرکز هدایت آتش سریعاً بررسی و روی هدف‌ها توسط آتشبار اجرای آتش می‌شد. در این روز بر اساس گزارش‌های دیده‌بانان گردان، تحرکات دشمن در منطقه سابله و دهلاویه نسبت به روزهای گذشته بیشتر بود. توپخانه لشکر ۹۲ زرهی تعداد ۳۲ هدف را به گردان واگذار نمود که از ساعت ۲۲۰۰ الی ۲۴۰۰ روی آنها اجرای آتش نمودیم. هدف‌های مذکور بیشتر در غرب و جنوب سوسنگرد واقع شده بودند.

همان‌طور که سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در دفتر روزانه خاطراتش ثبت نموده، گردان ۳۸۸ توپخانه در شمال و جنوب رودخانه کرخه در دشت آزادگان با تلاشی وصف‌ناپذیر از نیروهای خودی با آتش خود حمایت می‌نمود و دشمن را در آن مناطق زیر آتش خود می‌گرفت تا نیروهای خودی از یورش دشمن در امان باشند. همچنین هر شب از طریق ستاد لشکر و یا توپخانه لشکر ۹۲ زرهی، مختصاتی را در عمق منطقه به گردان اعلام و دستور می‌دادند روی آنها اجرای آتش نمائیم که نشان از نقش بسیار مهم و ارزنده گردان ۳۸۸ توپخانه به عنوان تنها توپخانه برد بلند و سنگین منطقه دشت آزادگان را داشت. پاسخ دادن به تمامی درخواست‌ها و اجرای آتش بی‌وقفه گردان در آن شرایط ناشی از تلاش مستمر و شبانه‌روزی افسران، درجه‌داران و سربازان ایثارگر گردان ۳۸۸ توپخانه بود که با تحمل تمامی سختی‌ها و نارسایی‌ها، هیچ‌گاه آتش خود را روی دشمن متجاوز قطع نکردند و نگذاشتند دشمن لحظه‌ای آسوده باشد.

فصل نهم

محاصره شهر سوسنگرد

تلاش دشمن برای اشغال شهر سوسنگرد

درگیری‌ها مرتباً ادامه داشت و یگان‌های تیپ ۳ زرهی موفق شده بودند در مواضع قبلی خود در الله اکبر مستقر شوند. اما تمامی تلاش‌ها و زحمات کافی نبود، نیرویی هم که بتواند در آن زمان با دشمن مقابله نماید در دسترس نبود، لشکر ۹ زرهی عراق هر لحظه به درگیری‌ها ادامه می‌داد، به هر ترتیب تلاش می‌کرد خود را به حمیدیه برساند تا از آن جا با دیگر یگان‌های عراق اهواز را به تصرف در آورد. بنابراین هر روز وسعت درگیری‌ها گسترش می‌یافت. هواپیماهای دشمن لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند و مرتباً مواضع نیروهای خودی بمباران می‌شد. شهرهای استان خوزستان گلوله باران و مورد تهاجم هواپیماهای جنگنده ارتش عراق قرار می‌گرفت. زاغه مهمات پادگان دوکوهه اندیمشک بمباران شد که دود ناشی از انفجارات مهمات‌ها در فاصله ده‌ها کیلومتر مشاهده می‌شد.

در آن روزهای بحرانی زاغه مهمات پادگان اهواز هم منهدم گردید. در قسمت جنوبی اهواز هم جنگ به شدت ادامه داشت. دود ناشی از انفجارات و انهدام ادوات زرهی و غیره تمامی منطقه را فرا گرفته بود. مثل این که کوه آتشفشان فوران کرده بود. گزارش‌های دریافتی هر کسی را آشفته می‌کرد، در این شرایط تسلط روحی و ادامه نبرد فقط و فقط کار مردان بزرگ بود.

پنجشنبه ۱۷ مهر ۵۹: پیشروی نیروهای دشمن تا غرب سوسنگرد و ورود تعدادی مزدور به شهر

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۱۷ می‌گوید:

در تاریخ ۵۹/۷/۱۷ در ساعت‌های ۱۳۰ - ۰۳۱۰ - ۰۴۲۰ روی ۱۶ هدف که از طریق توپخانه لشکر ۹۲ اعلام شده بود با دقت تمام تیراندازی نمودیم.

ساعت ۰۵۰۰ صبح غرش تعدادی از تانک‌های تیپ ۳ زرهی که به طرف ارتفاعات الله اکبر در حال پیشروی بودند، به گوش می‌رسید. ساعت ۰۸۰۰ صبح برای اخذ دستورات، کلیه فرماندهان گردان و گروهان‌های تیپ ۳ زرهی و یگان‌های مأمور در منطقه، در قرارگاه تیپ ۳ زرهی حضور یافتند. در قرارگاه تیپ آخرین وضعیت منطقه و تیپ ۳ زرهی تشریح گردید. تا آن تاریخ تیپ ۳ با دشمن تماس آن چنانی نداشت و خط پدافندی معین و سازمان یافته‌ای شکل نگرفته بود. برابر اطلاعات دریافتی، دشمن قصد داشت از کرخه کور در امتداد سوسنگرد- حمیدیه، ضمن تهدید و

محاصره سوسنگرد، از طریق طراح، حمیدیه، اهواز را نیز مورد تهدید قرار دهد، و در صدد الحاق لشکرهای خود از طریق سوسنگرد و جفیر بود که اگر موفق می‌شد، شهر اهواز سقوط می‌کرد.

لشکر ۹ زرهی عراقی به هنگام ورود به منطقه فعالیت چشمگیری نداشت و همیشه فرماندهان و نیروهای مستقر در منطقه، متعجب بودند، که لشکری با آن سازمان رزم قوی، با وسایل و ادوات جنگی مناسب، به چه دلیل به منطقه دشت آزادگان اعزام گردیده است؟

اگر هدف آن اشغال ارتفاعات الله اکبر بوده، پس چرا این کار را کامل انجام نمی‌دهند؟ اگر حمله به بستان و سوسنگرد، هدفشان بوده، چرا تحمل کرده و اقدامی نمی‌کنند؟ سکوت دشمن و تعجیل نکردن برای دسترسی به اهدافش نگران کننده بود.

در آن روز، نیروهای عراقی به شدت ساحل جنوبی و شرق بستان را زیر آتش توپخانه و خمپاره قرار دادند. هر لحظه به شدت آن اضافه می‌شد. در جبهه بستان، سوسنگرد، نیز تبادل آتش بین طرفین ادامه داشت تا شروع روز ۵۹/۷/۱۷ که در منطقه بستان در حاشیه ساحل جنوبی رودخانه کرخه درگیری‌هایی شروع شد. در این روز نیروهای ژاندارمری در مقابل حملات ارتش عراق، ایستادگی کردند و تعدادی از نیروهای آنان مجروح و شهید شدند و تعداد زیادی از نیروهای دشمن کشته شدند.

در ساعت ۰۲:۰۰ نیمه شب ۵۹/۷/۱۷ لشکر ۹ زرهی عراقی تحرکات زیادی را آغاز نموده بود و مرتباً نیروهای تیپ ۳ زرهی را با آتش توپخانه مورد هجوم قرار می‌داد. تا این که پس از یک سکوت ۳ ساعته، دشمن در ساعت ۰۵:۳۰ دقیقه بامداد، آتش تهیه شدیدی در جبهه الله اکبر و ساحل جنوبی کرخه اجرا نمود، و بیش از ۳۵ دقیقه با کلیه سلاح‌های موجود، مواضع نیروهای خودی را در دو جبهه، الله اکبر و بستان زیر آتش قرار دادند. پاسخ حملات دشمن توسط توپخانه خودی مستقر در شمال رودخانه کرخه توسط گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵م و گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م خیلی سریع داده شد. یگان‌های تیپ ۳ زرهی با سلاح‌های موجود، در صدد پاسخ گویی به آتش‌های دشمن بر آمدند. جنگ شدت گرفت، یگان‌های دشمن راس ساعت ۰۶:۰۰ در هر دو جبهه به سمت مواضع نیروهای خودی به حرکت در آمدند.

در جبهه الله اکبر به علت حضور یگان‌های تیپ ۳ زرهی در مواضع پدافندی و شدت آتش توپخانه‌های موجود، پیشروی دشمن به کندی انجام شد، اما در جبهه بستان، دشمن با شدت بیشتری

سرپل ساحل جنوبی را توسعه داد و از طریق پل، نیروهای زرهی و از طریق قایق، نیروهای پیاده را به سمت جنوب حرکت و ساحل شرقی را اشغال و بانبروهای خودی به شدت درگیر شدند، در این درگیری‌های نا برابر به رزمندگان خودی تلفات و ضایعات زیادی وارد آمد. در این زمان تقدم آتش‌های توپخانه به منطقه بستان واگذار شده بود، گردان‌های توپخانه ۳۱۸ و ۳۸۸ مرتباً دشمن را در منطقه بستان زیر آتش گرفته بودند. اما به علت سیال بودن عملیات، تأثیر بازدارنده نداشت. هر لحظه وسعت سرپل دشمن گسترش می‌یافت، تا این که تمامی ساحل جنوبی و شرق بستان توسط گردان کماندویی لشکر ۹ زرهی و تیپ ۳۵ زرهی عراق کاملاً اشغال گردید. نیروهای خودی با همه تلاش، ایثار و پایمردی که انجام دادند، نتوانستند دشمن را زمین گیر کنند. در این زمان ناحیه ژاندارمری با هماهنگی ستاد لشکر ۹۲ زرهی، از بستان تا غرب سابله تغییر موضع داد. سرانجام با همه رشادت‌ها، باقی مانده نیروهای خودی اجباراً بر حسب دستور شهر بستان و منطقه شرق شهر بستان را تخلیه نمودند.

دشمن همین که مطلع شد نیروهای کافی پدافندی در بستان موجود نیست، از ورود به داخل شهر و پاکسازی آن خودداری نمود و عمده نیروهای مکانیزه خود را به سمت سابله حرکت داد. محور پیشروی دشمن، جاده آسفالته بستان- سوسنگرد و زمین‌های اطراف آن بود که حرکات آنها را تسهیل می‌نمود. نیروهای دشمن تا ساعت ۰۹:۰۰ توانستند خود را به پل سابله برسانند و مقاومت نیروهای خودی در این مواضع جدید هم، به علت خستگی و عدم آماده سازی مواضع و کمبود نیرو مؤثر واقع نشد. لذا پس از یک درگیری دو ساعته، حوالی ساعت ۱۱:۰۰ به نیروهای خودی ابلاغ گردید، به سوسنگرد تغییر موضع بدهند.

ساعت ۱۴:۰۰ بر اساس گزارش‌های دریافتی، دشمن به غرب سوسنگرد رسید. عصر روز ۵۹/۷/۱۷ تعدادی مزدور وطن فروش به شهر آمدند و خود را در اختیار نیروهای عراقی قرار دادند. کنترل شهر قویاً در دست آنها قرار گرفت و با تفنگ‌های سمینف‌اهدایی، هر فرد ناشناس را هدف قرار می‌دادند. نیروهای نظامی عراق در قسمت غربی شهر استقرار داشتند و داخل شهر نشدند. تجمع آنها بیشتر روی جاده و اطراف آن بود.

نیروهای لشکر ۹ زرهی (تیپ ۴۳ زرهی) در مواضع اشغالی الله اکبر به سمت شرق حرکت نموده و علیرغم تلاش و پایمردی جان برکفان تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی، توانستند مواضع قبلی خود را که در تاریخ ۵۹/۷/۱۰ از دست داده بودند، مجدداً اشغال نمایند. متأسفانه تلاش و ایثار نیروهای ایرانی در برابر فشارهای دشمن، مؤثر واقع نشد و نیروهای خودی در قسمت شرقی

ارتفاعات الله اکبر استقرار یافتند. البته آن مواضع در زمینی حدوداً مسطح قرار داشت و از میدان دید و تیر خوبی برخوردار نبود.

فرماندهان عراق فکر می‌کردند با پیشروی زیاد در این منطقه که حدوداً دشت باز است، به محاصره ارتش توانمند ایران خواهند افتاد و نیروهای ایران آنها را دور می‌زنند. لذا دستور توقف پیشروی در این محور را موقتاً صادر نمودند. نیروهای دشمن در حین پیشروی، از مردم منطقه، خصوصاً روستائیان، از حضور یگان‌های ارتش در منطقه سؤال می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند، ارتش ایران در کجا مستقر شده است؟

در آن روز نیروی هوایی ارتش با همه توان خود وارد صحنه درگیری شد. و با بمباران‌های شدید مواضع دشمن، آنها را زیر آتش گرفت. همچنین بالگردها با پرواز مداوم خود، نیروهای پشتیبانی و ادوات زرهی دشمن را منهدم می‌کردند. اما این واقعیتی است که نیروی چندان‌ی در منطقه حضور نداشت. علیرغم این که تقدم همه آتش‌ها به جبهه بستان واگذار شده بود، اما تأثیر بازدارنده نداشت. به هر حال خاطره تلخ روزهای نخستین جنگ تکرار شد و همه نگران و مضطرب شدیم. حدود ۲۰ روز بود که شبانه روز در حال جنگ و گریز بودیم. نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه هیچ اطلاعی از خانواده‌های خود نداشتند. خانواده‌های آنان هم همینطور، کشور در تب و تاب جنگ بود، تحمل خستگی‌ها، سختی‌ها، ناامایمات و مشاهده از دست دادن دوستان و هم‌زمان و شکست، روزهای بسیار تلخ و فراموش‌نشده را برای ما رقم می‌زد. واقعاً اراده‌ی پولادین و روحیه‌ی بسیار قوی نیاز بود تا بتوان آن همه ناامایمات را تحمل نمود. هرچند این شکست‌ها و ناامایمات ما را آب دیده‌تر و مصمم‌تر می‌نمود ولی تأثیر خود را در بین نفرات می‌گذاشت.

در این گونه مواقع، نقش فرماندهان تأثیر بسزایی در حفظ موجودیت یگان و ارتقاء روحیه نفرات دارد. به همین منظور است که در ارتش‌ها سعی می‌شود، بهترین و باهوش‌ترین افسران را برای فرماندهی یگان‌ها برگزینند. خوشبختانه یگان ما از سیستم فرماندهی بسیار خوبی بهره‌مند بود. ضمناً با تدبیر فرمانده گردان و رئیس رکن سوم گردان سروان حسین خواجه‌جوی، دیده‌بان‌های گردان در نقاط بسیار خوبی مستقر شده بودند. یک اکیپ در شمال کرخه و حوالی روستای سید خلف و هوفل بنا به شرایط مستقر می‌شدند. اکیپ بعدی در حوالی دهلاویه و سوسنگرد با نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران با نفرات سروان ایرج رستمی و برادران سپاهی به سرپرستی برادر غیور اصلی و یک اکیپ هم در منطقه طراح و کرخه‌کور و ابوحمیظه با توجه به شرایط نیروهای

دشمن مستقر بودند که از نظر اطلاعاتی و از نظر عملیاتی نقش به سزایی در روند عملیات داشتند. نحوه عملکرد آنها مرتباً توسط فرمانده گردان و رئیس رکن سوم و دیگر عناصر گردان کنترل می‌شد. تغییر موضع و جابه‌جایی‌ها به موقع انجام می‌گرفت، به علت انتخاب مواضع مناسب، لحظه‌ای آتش ما قطع نمی‌شد. اگر لحظه‌ای غفلت می‌کردیم، یگان ما منهدم می‌شد. هوشیاری صد در صد لازم بود تا توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری و با قدرت منطقه به دست دشمن نآبود و یا به غنیمت گرفته نشود. زیرا این توپ‌ها و نفرات آتشبار واقعاً در منطقه اعمال قدرت و نفوذ می‌کردند و یگان‌های عراق را در منطقه به ستوه آورده بودند. این نیز از هوشیاری فرمانده گردان و نفرات آتشبار بود. بمباران‌های شدید هوایی مواضع ما، گویای این مطلب بود که ارتش عراق در صدد نابودی این یگان توپخانه بود و به هر نحو ممکن قصد داشت، گردان را نابود تا عملیات و پیشروی یگان‌های خود را در منطقه تسهیل نماید، که خوشبختانه موفق نگردید.

حاج سید محمد حسینی مقدم یکی از رزمندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سوسنگرد در مورد نقش گردان ۳۸۸ توپخانه در هفدهم مهرماه می‌گوید:

بعد از شکست بزرگ دشمن در حمیدیه و از دست دادن تعداد زیادی از تانک‌ها و ادوات زرهی، در هفدهم مهرماه، با یک لودر و ۸ دستگاه تانک اقدام به قطع جاده ارتباطی در منطقه جلالیه نمودیم. با تعدادی نیرو به جنگ آنان رفتیم، توپخانه پادگان دشت آزادگان در حمیدیه با شلیک پی در پی آتش بر روی دشمن، آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد.^۱

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از این روز می‌گوید:

صبح روز هفدهم مهرماه با یک دستگاه خودروی وانت به ستاد لشکر ۹۲ زرهی در اهواز رفتیم. با مطرح نمودن مشکلات گردان در اندیمشک و پیگیری موفق شدم خودرو و وسایل مورد نیاز آنها را از لشکر دریافت نمایم. در این روز گلوله‌های توپخانه دشمن مرتب به شهر اصابت می‌نمود و اهواز توسط جنگنده‌های دشمن در چند نوبت بمباران شد که موجب آتش گرفتن سیلوی شهر اهواز و راه‌آهن و یک نقطه دیگر شهر شد. دود و آتش همه جا را فرا گرفته بود و وسایل در آتش می‌سوختند. وضع بسیار اسفناکی بود ولی چون عادت کرده بودیم، برای ما رزمندگان چندان مسئله مرگ اهمیتی نداشت. صبحانه را با ناهار با کلی دلپره صرف کردیم.

۱. دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، حمید طرفی، ص ۳۴۳

یگان ما مأمور به لشکر ۹۲ زرهی بود و اصولاً به منطقه آشنا نبودیم. برای هر کار ستادی با دشواری‌هایی مواجه می‌شدیم. بالاخره تا ساعت ۱۵۳۰ کارها به اتمام رسید و خودروها و وسایل را به اندیمشک برای مابقی گردان اعزام نمودم و مجدداً به ستاد لشکر رفتم و منتظر دستور فرمانده گردان ماندم و یا این که از طریق لشکر دستوری در خصوص گردان دریافت نمایم.

شهر اهواز در این روز حالت غمگینی به خود گرفته بود. از طرفی شهر که با مرگ و آتش روبرو شده بود، دشمن سراسر مناطق غرب خوزستان را به هم ریخته بود. حدود ساعت ۱۶۰۰ ستوان علی نفیسی پور به من رسید و گفت، فرمانده گردان دستور داده، شما در ستاد لشکر بمانید و بی‌سیم تحویل بگیرید. فردا ایشان به ما ملحق خواهند شد.

در همین فاصله جنگنده‌های عراق، انبار مهمات لشکر را بمباران و منهدم نمودند. بعد از دقایقی سر و صدای زیادی برخاست. ما هر دو در راهرو لشکر ایستاده بودیم که موج انفجار، شیشه‌های ستاد لشکر را شکست و ساختمان لشکر به لرزه درآمد. صدای انفجار به قدری زیاد بود که تا ۲۰ کیلومتری به گوش می‌رسید. مردم کلاً شهر اهواز را ترک کردند و نفرات لشکر هم ستاد لشکر را ترک نمودند و در اطراف ستاد پناه گرفتند. به قدری نگران بودم که واقعاً آن لحظات ۵ سال من را پیر کرد! نهایتاً به دنبال سایر نفرات به خیابان پناه بردیم و در یک گوشه بیمارستان در گودالی پناه گرفتیم. حدوداً ۵ ساعت گذشت، ساعت نزدیک ده شب بود که به طرف لشکر بازگشتیم. ستاد لشکر واقعاً جنگ زده شده بود تا این که محلی را برای استراحت شب پیدا کردیم. صبح که از خواب بیدار شدم، جریانات روز گذشته پیش روی چشمانم ظاهر می‌شد و پیش خود می‌گفتم، واقعاً چطور نجات پیدا کردیم. باور کردنی نبود، به سراغ خودرو رفتم. خودرویی که آخر شب سرباز راننده آورده بود، بعد از اتمام کارهایمان به همراه ستوان نفیسی پور به طرف مواضع خودمان به راه افتادیم. وقتی به موضع رسیدم، شغل جدیدی نیز از طرف فرمانده گردان به من ابلاغ شد. آن هم افسر مخابرات، یعنی رئیس رکن ۱ به علاوه افسر رابط و رئیس رکن ۲ و این هم افسر مخابرات گردان. زیرا ستوان حاجلی به علت بیماری کلیه به تهران اعزام شده بود. اما چچه‌ها را در مواضع خودمان شاد دیدم. روحیه خوبی داشتند، زیرا پیروزی‌هایی را کسب کرده بودند که شادی آفرین بود.

ستوانیکم بازنشسته محمد زمانی عضو تیم دیده‌بانی گردان ۳۸۸ توپخانه مستقر در سوسنگرد می‌گوید:

مهر ماه سال ۵۹، همان ابتدای جنگ، گروهان یکم حسن رضایی داوطلبانه برای رفتن به خط مقدم و دیده‌بانی توپخانه، اعلام آمادگی نموده بود و از طرف فرماندهی گردان به عنوان

دیده بان تعیین شده بود. به علت درگیری‌های سوسنگرد و مهم بودن آن محور، فرمانده گردان تصمیم داشت، یک تیم قوی دیده‌بانی به اطراف سوسنگرد اعزام نماید، هر چند قبلا هم ما در آن محور دیده‌بان داشتیم. لذا ستوان دوم وظیفه احمد شریفی را به همراه وی به عنوان دیده‌بان دوم در کنار وی قرار داد تا بتواند با تیم قوی دیده‌بانی در آن منطقه موثرتر واقع شوند. ستوان دوم وظیفه احمد شریفی، در مرکز توپخانه دوره دیده‌بانی را طی نموده بود، که می‌توانست در مواقع لزوم گروهبان رضایی را یاری دهد. گروهبان حسن رضایی فردی با نشاط، پر جنب و جوش و جسور به نظر می‌رسید. و در بین کارکنانی که باید عهده دار دیده‌بانی می‌شدند، نامبرده شرایط بهتری داشت، و انتخاب وی به عنوان دیده‌بان در آن شرایط از سوی فرماندهی گردان بهترین گزینه بود.

چهار نفر از نیروهای بسیجی که داوطلبانه جهت کمک به رزمندگان به مناطق جنگی آمده و در اختیار گردان ۳۸۸ توپخانه قرار گرفته بودند، دیده بانان را همراهی می‌کردند.

تیم دیده‌بانی مذکور یک متصدی بی‌سیم لازم داشت، با توجه به این که توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری حدود ۴۸ کیلومتر برد داشت و همکاران قادر بودند، هدف‌هایی را تا عمق دشمن زیر آتش قرار دهند، نیاز به ارتباطی داشت تا تماس بین دیده‌بان و مرکز هدایت آتش را برقرار سازد. بی‌سیم‌هایی را که در اختیار داشتیم، بی‌سیم‌هایی از نوع FM و از خانواده بی‌سیم‌های AN/VRC/12 بود. و حداکثر برد آنها در شرایط مساعد جوی بیش از ۳۲ کیلومتر نبود.

بی‌سیم‌های کوچک AN/PRC/77 که قابل حمل به وسیله نفر بود و معمولا دیده بان با نان از آن استفاده می‌کردند، حداکثر ۵ کیلومتر برد داشت و نیازهای ارتباطی بین دیده‌بان و مرکز هدایت آتش را تأمین نمی‌کرد.

لذا تصمیم گرفته شد جهت برطرف نمودن این مشکل از بی‌سیم AN/GRC/106 که از نوع بی‌سیم‌های AM و جهت ارسال و دریافت پیام‌های تلگرافی به کار می‌رفت، استقا ده شود.

بی‌سیم‌های مذکور روی خودرو نصب می‌شد و با استفاده از برق ۲۴ ولت خودرو کار می‌کرد و ارسال و دریافت پیام‌های تلگرافی با زدن مورس فارسی و به صورت رمز انجام می‌گرفت.

کار با این نوع بی‌سیم‌ها تخصصی و به دلیل برد زیاد، قابل شنود برای دشمن است. لذا نیازمند استفاده از کلیدهای کشف و رمز بود، و نفراتی که به عنوان تیم دیده‌بانی انتخاب شده بودند، قادر نبودند با این نوع بی‌سیم‌ها کار کنند و می‌بایست یک نفر از کارکنان مخابراتی متخصص که با ارسال و دریافت مورس فارسی و کلیدهای کشف و رمز آشنایی دارد، تیم

دیده‌بانی را همراهی نماید. با توجه به اهمیت موضوع در آن شرایط خاص به افسر مخابرات، ستوان غفور عظیم زاده، پیشنهاد کردم که خودم شخصاً برای اطمینان بیشتر به عنوان متصدی بی‌سیم همراه تیم دیده‌بانی به دیدگاه‌های مورد نظر بروم. و پس از برقرار نمودن ارتباط با مرکز هدایت آتش و هماهنگی با سایر یگان‌های همجوار و حصول اطمینان از ایجاد یک شبکه مخابراتی مطمئن، فرد واجد شرایط دیگری به جای من اعزام شود، تا من بتوانم به محل کار خود در مرکز گردان برگردم. پیشنهاد من مورد قبول افسر مخابرات و فرماندهی گردان قرار گرفت. بدین ترتیب، همراه با تیم دیده‌بانی جهت اجرای مأموریت به خطوط مقدم جبهه اعزام شدم. یک دستگاه خودروی جیب که با برق ۲۴ ولت کار می‌کرد و یک دستگاه بی‌سیم AN/GRC-106 نیز روی آن نصب گردیده بود تنها وسیله‌ای بود که ما همراه خود بردیم و شخصاً رانندگی آن را به عهده گرفته بودم و شش نفر افراد تیم دیده‌بانی با زحمت در داخل خودرو جا گرفته بودند. سایر وسایلی که در این مأموریت همراه ما بود، عبارت بود از دو دستگاه دوربین، دو دستگاه بی‌سیم AN/PRC-77 با کوله پشتی مربوطه که قابل حمل به وسیله نفر بود و با باتری خشک تغذیه می‌گردید. سلاح‌های انفرادی دیده‌بانان و افراد همراه، تفنگ کلاشینکف و اسلحه همراه من تفنگ ژ-۳ بود. چند بسته خرما و کنسرو لوبیا و مقداری نان خشک نیز جیره غذایی همراه ما را تشکیل می‌داد. قطب نما و نقشه منطقه عملیات نیز از وسایلی بود که همیشه همراه دیده‌بانان بود.

ابتدا وارد شهر سوسنگرد شدیم، خیابان‌های شهر خلوت و خالی از سکنه بود، گاهی یک یا دو خودرو نظامی دیده می‌شد که در خیابان‌های شهر تردد می‌کردند. اکثر مردم سوسنگرد خانه و کاشانه خود را رها کرده و رفته بودند و عده‌ای حدود دو هزار نفر که بیشتر زنان و مردان سالخورده و کودکان بودند، از خانواده‌های بی‌بضاعت و فقیر در شهر مانده بودند. در کنار خیابان و در پیاده‌روها به وسیله بیل مکانیکی گودال‌هایی حفر گردیده بود، و دور گودال‌ها گونی‌های پر از خاک چیده شده بود. و به عنوان سنگر و جان‌پناه در مواقعی که لازم بود، استفاده می‌شد. با اطلاعاتی که در شهر سوسنگرد به دست آوردیم، و شرایطی که در آن حاکم بود، به این نتیجه رسیدیم، که امکان استقرار ما در یک محل ثابت وجود ندارد. و بنا به مصلحت و نیازهای عملیاتی، علاوه بر جبهه دهلاویه و بستان، در غرب سوسنگرد، می‌بایستی از وضعیت دشمن در مناطق هویزه و کرخه‌کور نیز اطلاعاتی به دست می‌آوردیم و به مرکز فرماندهی گردان گزارش می‌نمودیم. لذا با هماهنگی‌هایی که با مسئولان در شهر سوسنگرد به عمل آمد، یک باب منزل مسکونی ویلایی که گفته می‌شد، متعلق به یک پزشک هندی بوده و بعد از جنگ آن را رها

کرده و رفته بود، در اختیار ما قرار داده شد، و مقرر گردید، که شب ها هنگام مراجعت از دیده‌بانی جهت استراحت از آن محل استفاده نماییم. منزل مذکور سه اتاق خواب و مبلمان و همه امکانات لازم را دارا بود، ظاهراً صاحب خانه بعد از شروع جنگ، با عجله و بدون فوت وقت همه وسایل را رها کرده و رفته بود. کلیه وسایل منزل حتی عکس‌های خانوادگی آنها نیز دست نخورده باقی مانده بود. شب را در منزل مذکور به استراحت پرداخته و با وسایل و خوراکی‌هایی که همراه داشتیم، در آشپزخانه یک غذای دسته جمعی خوشمزه تهیه نمودیم و بعد از مدت‌ها یک شام دل‌چسب گرم به اتفاق یکدیگر صرف کردیم. همه ما از آمدن به چنین مأموریتی راضی و خوشحال بودیم.

سه نفر داوطلبان بسیجی همراه ما، اهل خراسان به نام‌های آقایان رضا حیدری، علی یوسفی و کریم محمدی و از معلمان مدارس شهر مقدس مشهد بودند، یک نفر دیگر نیز که او را مهندس صفایی صدا می‌کردند، دانشجوی رشته مهندسی برق و اهل خوزستان بود که از طریق بسیج و سپاه پاسداران شهر اهواز به منطقه عملیاتی اعزام گردیده بود. ستوان دوم وظیفه احمد شریفی که به عنوان کمک دیده‌بان همراه ما آمده بود، اهل اصفهان و در رشته علوم آزمایشگاهی تحصیلات خود را به پایان رسانیده و با مدرک تحصیلی کارشناسی جهت انجام خدمت وظیفه سربازی اعزام گردیده بود.

گروهیان یکم حسن رضایی که عهده‌دار دیده‌بانی بود، هنگام گفت‌وگو با همکاران اظهار می‌داشت، که با استفاده از فضای باز سیاسی بعد از انقلاب به عضویت گروه فدائیان اسلام درآمده است، خانواده وی سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در کشور عراق و در شهر نجف زندگی می‌کرده‌اند. بعد از مدتی توسط رژیم بعث عراق، به دلیل ایرانی الاصل بودن از کشور عراق اخراج گردیده و در ایران، در شهر ری ساکن شده بودند. لیکن عده ای از بستگان وی هنوز در کشور عراق زندگی می‌کردند.

فردای آن روز پس از روشن شدن هوا به قصد شناسایی مواضع دشمن در غرب روستای دهلاویه، سوسنگرد را ترک کردیم. دشمن جاده آسفالتی سوسنگرد به دهلاویه را با تانک و توپخانه مرتباً مورد هدف قرار می‌داد. حرکت ما به طرف دهلاویه به علت اصابت گلوله‌های توپخانه در جاده و طرفین آن، کند بود. لذا مجبور شدیم از داخل شیارهای موجود در اطراف جاده حرکت کنیم، تا به دو کیلومتری دهلاویه رسیدیم. محلی که تعدادی از نیروهای دکتر چمران و سپاه پاسداران همراه با نیروهای بسیجی با استفاده از چند قبضه تیر بار ۳- و نارنجک انداز و آرپی چی ۷ و سایر سلاح‌های سبک، اولین خط مقدم دفاعی را در برابر دشمن ایجاد

کرده بودند. تعداد دیگری از رزمندگان گروه دکتر چمران در نقطه‌ای دیگر مشغول ایجاد استحکامات و سنگسازي جهت رویارویی با نیروهای متجاوز بودند. گفته می‌شد که نیروهای پیاده و تانک دشمن نیز در دو کیلومتری غرب دهلاویه در پشت خاکریزهایی که ایجا کرده بودند، پناه گرفته اند. با گفت و گویی که با چند تن از برادران سپاهی و گروه دکتر چمران داشتیم، به نظر می‌آمد که محل تجمع و استقرار تا نک های دشمن در ضلع شمال غرب دهلاویه می‌باشد. لذا به وسیله بی‌سیم با مرکز هدایت آتش گردان تماس برقرار نموده و مختصات مورد نظر را در اختیار آنان قرار داده و درخواست آتش بر روی آن نقطه را نمودیم. با اجرای آتش توپخانه بر روی آن محل که حدس زده می‌شد، محل تجمع تانک‌های دشمن باشد، منتظر شدیم، تا عکس‌العمل نیروهای عراقی را ببینیم. لیکن با گذشت نیم ساعت هیچ‌گونه عکس‌العمل و حرکتی از دشمن مشاهده نگردید. من خودرو جیب حامل بی‌سیم AN/GRC-106 را در زیر تک درختی قرار داده بودم، تا از دید بالگردهای دشمن که در آن حوالی به پرواز در آمده و مرتب گشت می‌زدند پنهان بماند.

سایر دوستانم با بی‌سیم AN/PRC-77، کوله پشتی و سایر وسایل مورد نیاز دیده‌بانی را برداشته و به مقصد شناسایی مواضع دشمن از داخل نیزارهای کنار کانال آب رودخانه کرخه به طرف مناطق غرب دهلاویه به راه افتادند و هماهنگ گردید چنانچه به موردی برخورد نمودند، به وسیله بی‌سیم به من اطلاع دهند و من نیز در صورت نیاز به وسیله بی‌سیم ۱۰۶ که دارای برد بیشتری بود، مراتب را به مرکز هدایت آتش گردان، اطلاع و درخواست آتش نمایم. از لحظه‌ای که تیم دیده‌بانی از من جدا شدند و به طرف مواضع دشمن به راه افتادند، جهت حصول اطمینان از ارتباط با آنها، هر از گاهی یک بار، دیده‌بان را با کد و معرفی که داشت صدا می‌زدم و از وضعیتی که داشتند با خبر می‌شدم، لیکن پس از گذشت یک ساعت که فاصله آنها رفته رفته با من بیشتر شد، هر چه دیده‌بان را از طریق بی‌سیم صدا زدم، پاسخی نشنیدم، نگران شده، موضوع را به گردان اطلاع دادم.

من با خودروی جیب بی‌سیم در زیر تک درخت تنها بودم و با برادران سپاهی و بسیجی مستقر در آن حوالی حدود یک کیلومتر فاصله داشتیم، به نظرم رسید نزد آنها بروم و چگونگی موضوع را با آنان در میان بگذارم و از آنان نیز اطلاعی بگیرم. خودروی جیب را روشن کردم، و از زیر تک درخت بیرون آمده و به راه افتادم. در نیمه‌های راه با خودم فکر کردم ممکن است، در غیاب من تیم دیده‌بانی برگشته و من را در آن محل ندیده و به محل دیگری بروند. و همدیگر را در آن شرایط بحرانی پیدا نکنیم و کار از این که هست بدتر شود. لذا از رفتن به نزد

برادران پاسدار و بسیجی منصرف شده و دوباره به محل قبلی بازگشتم، تا مجدداً خودرو جیب را در زیر درخت پارک نموده و منتظر دوستان بمانم. لیکن با تعجب مشاهده کردم ظرف چند دقیقه‌ای که در آن محل نبودم گلوله تویی در آن محل فرود آمده و ضمن ایجاد گودالی در محل پارک خودرو، قسمت سر درخت و شاخه‌های آن را نیز از بین برده است. خودرو را در همان نزدیکی، در محل دیگری پارک کردم، و با بلا تکلیفی با بی‌سیم در حالت روشن منتظر ماندم. بالاخره بعد از گذشت چند ساعت دلهره، دوباره صدای دلتواز دیده‌بان را در بی‌سیم شنیدم و با خوشحالی موضوع را به گردان اطلاع دادم. یک ساعتی به غروب آفتاب مانده بود، که بچه‌ها سالم اما خسته و با لباس‌های گل آلود به نزد من بازگشتند. به اتفاق سوار خودرو شده به شهر سوسنگرد و منزل محل استراحت بازگشتیم. با گفت و گویی که با دیده‌بان در مورد دلیل آنچه که در آن روز پیش آمده بود داشتم، به نظر می‌رسید بی‌سیم دیده‌بان در آن روز هیچ‌گونه خرابی و مشکل فنی نداشته و تنها دلیل قطع ارتباط آنها، فاصله گرفتن بیش از حد انتظار از محلی که من در آنجا قرار گرفته بودم، بوده است. زیرا آنها مجبور شده بودند، از آنتن شلاقی کوتاه بی‌سیم به جای آنتن میله‌ای استفاده کنند تا در داخل نیزارها از دید دشمن پنهان بمانند. در این صورت بی‌سیم‌های مذکور با آنتن شلاقی در حالی که دیده‌بان از عوارض زمین برای پنهان ماندن استفاده می‌کرده، برد زیادی نداشته است. آنان بیش از حد به نیروهای دشمن نزدیک شده و در نیزارها بر اثر حرکت‌های بی جا و بی احتیاطی همراهان و تکان خوردن نی‌ها، سربازان دشمن به آن محل مظنون شده و بدون آن که چیزی را به چشم ببینند، بی هدف نیزارها را به گلوله می‌بندند، و تیم دیده‌بانی که در آن محل زمین گیر شده بودند، مجبور می‌گردند ساعتی را در آن محل بی حرکت باقی بمانند.

حدود بیست شبانه روز را در سوسنگرد و حوالی آن سپری کردیم و به جز چند مورد درگیری جزئی و جنگ و گریز با نیروهای گشتی دشمن که هنگام شناسایی مواضع آنان پیش می‌آمد، پیشامد غیرعادی دیگری نداشتیم. خلاصه اینکه روزها به دنبال کار دیده‌بانی و یا به قول دوستان، دنبال شکار بودیم و شب‌ها در سوسنگرد. یک روز در اطراف دهلاویه، روز دیگر در اطراف هویزه و یا کرخه‌کور، قرارگاه‌ها و یا محل تجمع نیروهای دشمن را شناسایی می‌کردیم و مختصات محل را برای مرکز هدایت آتش گردان ارسال می‌نمودیم و سپس با تقاضای آتش، آنها را گلوله باران می‌کردیم.

از مأموریتی که به ما و اگذار شده بود بسیار راضی بودیم. به ویژه هنگامی که با درخواست ما و اجرای آتش انبوه توپخانه ادوات دشمن منهدم می‌شدند و یا آتش می‌گرفتند، و نیروهای

آنان هراسان به هر طرف می‌دویدند. ما توسط دوربین آنها را مشاهده می‌کردیم و خوشحال می‌شدیم. گروه‌بان رضایی همانند دیگر اکیپ دیده‌بانی با چالاک‌ی به بالا و پائین می‌پرید و خوشحالی خود را ابراز می‌نمود. کارکنان گردان ۳۸۸ توپخانه اعم از سرباز، درجه‌دار و افسر، حقیقتاً شب‌بستگی‌های خود را در آن اوضاع و احوال به خوبی نشان می‌دادند. به محض این که من به وسیله بی‌سیم مختصات هدف را ارسال و درخواست آتش می‌کردم، بدون اتلاف وقت و با دقتی تحسین برانگیز، گلوله‌ها روی هدف‌های تعیین شده و درخواستی فرود می‌آمدند و فرصت فرار و جابه‌جا شدن را به متجاوزین عراقی نمی‌دادند.

آن روزها حدود سه هزار نفر از نیروهای سپاه، بسیج و نیروهای مردمی و جهاد سازندگی در داخل شهر سوسنگرد و حومه آن حضور داشتند و جیره‌ی غذایی خود را از آشپزخانه‌ای که در داخل شهر سوسنگرد دایر شده بود، دریافت می‌نمودند. من به آمار و ارقام جیره دریافتی در آشپزخانه توجه می‌کردم. از نیروهای ارتش فقط اکیپ دیده‌بانی ما بود، که در سوسنگرد حضور داشتیم و سایر نیروهای رزمنده ارتش هیچگاه وارد شهر نمی‌شدند و در بیابان‌های اطراف شهر مستقر گردیده بودند. البته با طولانی شدن جنگ و ورود نیروهای نظامی بیشتر به منطقه، بعضی از یگان‌های عمده، مانند لشکر ۱۶ زرهی قزوین، تعدادی از نیروهای دژبان خود را، جهت کنترل عبور و مرور نظامیان، در داخل شهر سوسنگرد مستقر نمودند.

تعدادی از نیروهای سپاه و بسیج در ۲ کیلومتری روستای دهلاویه یک خط دفاعی تشکیل داده و با ایجاد سنگر و استحکامات دفاعی در آن جا مستقر شده بودند. تعدادی دیگر نیز در داخل شهر سوسنگرد، روزها به استراحت پرداخته و شب‌ها با سلاح‌های سبک و آرمی‌جی ۷ در گروه‌ها و دسته‌جات چند نفره به دشمن در مناطق اطراف شهر سوسنگرد، شبیخون زده و تلفاتی را به دشمن وارد می‌کردند. رزمندگان گروه شهید دکتر چمران نیز به طور جداگانه و مستقل از سایر نیروها با ابتکار خود گاهی عملیاتی را علیه دشمن طرح‌ریزی نموده و اجرا می‌کردند. این گروه در مقایسه با نیروهای سپاه و بسیج از آموزش و تجربه بیشتری برخوردار بوده و قبلاً در جنگ‌های داخلی در کردستان شرکت کرده بودند. نیروهای سپاه پاسداران و بسیج مستقر در سوسنگرد و اطراف آن هنگامی که با دشمن درگیر می‌شدند و یا در خط دفاعی زیر آتش شدید دشمن قرار می‌گرفتند، بیشتر اوقات از ما درخواست کمک می‌کردند. در این گونه موارد من با هماهنگی دیده‌بان، با مرکز هدایت آتش گردان ارتباط برقرار نموده و مختصات نقاطی را که مورد درخواست برادران سپاه بود، برای مرکز ارسال و بر روی آن نقاط در خواست آتش می‌کردم و گردان نیز برابر درخواست ما نقاط مورد نظر را زیر آتش قرار می‌دادند.

این روند مدت‌ها ادامه داشت و روز به روز تقاضاها بیشتر و بیشتر می‌شد. و تقریباً برای آنان به صورت عادت در آمده بود. با کوچکترین درگیری که با دشمن پیدا می‌کردند، بلافاصله از ما درخواست کمک می‌کردند. گاهی هم مجبور می‌شدیم، مأموریت‌های محوله خود را نیمه تمام رها نموده و به درخواست آنان پاسخ دهیم. ما به درخواست آنان پاسخ مثبت می‌دادیم. اما از این که گلوله‌ها به هدف اصابت کرده یا خیر و به طور کلی اجرای آتش توپخانه تأثیری داشته یا نه بی‌خبر می‌ماندیم. لذا از اجرای آتش روی نقاطی که نا معلوم بود و دیده‌بانی هم نداشت، و به درخواست برادران سپاهی انجام می‌گرفت. کاملاً رضایت خاطر نداشتیم، زیرا می‌دانستیم مهمات و هم چنین لوازم یدکی توپ‌های استراتژیکی ۱۷۵مم امریکایی که ما با آنها کار می‌کردیم، بسیار محدود است. در حالی که از طرف کشور آمریکا تحریم شده بودیم، می‌بایستی با دقت بیشتری تیراندازی می‌کردیم و تیراندازی‌ها نتیجه بخش باشد و بیهوده بیابان‌های اطراف را گلوله باران نکنیم.

خوشبختانه پس از مدتی که گذشت، فرماندهان و مسئولان رده بالا، پی به این موضوع برده و دستور دادند، از اجرای عملیات تهاجمی خودسرانه و درگیری با دشمن، بدون هماهنگی با مرکز فرماندهی خودداری شود.



سمت راست: ستوان اصلانی، سمت چپ: گروه‌بان مجید غنی‌پور

فصل دهم

اشغال شهر سوسنگرد

و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام

جمعه ۱۸ مهر ۵۹: وضعیت نیروهای خودی و دشمن و پیام‌های مبادله شده

در نیمه دوم مهرماه سال ۵۹ دشمن در گسترش یگان‌های خود تغییراتی داد و نیروهای مستقر در منطقه سوسنگرد را تقویت نمود. در صورتی که امکان تقویت برای تیپ ۳ زرهی با توجه به تقاضاهای مکرر تیپ ۳ زرهی مبنی بر اعزام نیروهای تقویتی وجود نداشت. لذا توانایی‌های ارتش عراق در آن زمان برای فرماندهان جنگ نگران کننده شده بود. زیرا دشمن توانایی آفند و امکانات لازم جهت برهم زدن خطوط پدافندی نیمه جان ما را داشت. اشغال شهری خالی از سکنه هم چون بستان و یا سوسنگرد از طرف دشمن کار مهمی نبود. اما عبور از حمیدیه، همه معادلات نظامی و سیاسی موجود در خوزستان را برهم می‌زد و مجدداً تهدید شهر اهواز، به صورت کاملاً جدی، فرماندهان و مسئولان را نگران کرده بود.

پیام‌های مبادله شده گویای بسیاری از مشکلات و نارسایی‌ها در آن زمان می‌باشد که می‌توانست نتیجه نگران کننده‌ای را به دنبال داشته باشد.

شماره: ۴۴۵۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: ل ۹۲ زرهی

(دشمن در حال پیشروی)

دشمن از سوبله به طرف ارتفاعات الله اکبر در حال پیشروی، از دهانه بستان تا سوبله پشتیبانی هوایی اجرا نماید.^۱

تیپ ۳

شماره: ۴۴۴۹

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: ل ۹۲

(حرکت دشمن به سمت بستان)

برابر گزارش گروهان ژاندارمری بستان نیروی دشمن از چزابه به سمت بستان در حال حرکت می‌باشد. تیپ تقاضای کمکی را دارد. در اولین فرصت اعزام تا از نفوذ دشمن جلوگیری شود.^۲

تیپ ۳

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۹۹، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

۲. همان، ص ۱۰۰

شماره: ۴۴۱۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

از: تیپ ۳

به: ل ۹۲

(درخواست نیروی کمکی)

تیپ ضمن این که با نهایت فداکاری منطقه خود را حفظ خواهد نمود، ولی لشکر باید آگاه باشد در الله اکبر ۶ دستگاه تانک و ۳ دستگاه نفربر با پرسنل لازم مجهز به ژ-۳ و ۳ قبضه موشک تاو و ۵ قبضه توپ وجود دارد که استعداد تیپ را دارد باید در مورد اعزام یگان سریعاً تصمیم بگیرید.^۱

ف تیپ ۳

شماره: ۲۰۱-۴۸-۱۲۲

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

از: ل ۹۲ زرهی

به: تیپ ۳

(به کارگیری توپخانه)

بازگشت به ۴۴۴۹-۵۹/۷/۱۸

توپخانه را به کار ببرید و یگان‌های خود را که تاکنون کمترین آسیب را دیده اند به کار برید و از دور، دشمن را زیر آتش بگیرید.^۲

ف ل: سرهنگ ستاد قاسمی

همان طور که قبلاً اشاره نمودم تمامی کارها برای جلوگیری از پیشروی دشمن، به توپخانه ختم می‌شد. در صورتی که برای جلوگیری از پیشروی دشمن از تمامی امکانات می‌بایست استفاده نمود. یعنی یگان‌های پیاده، زرهی، توپخانه به همراه پشتیبانی‌های هوایی نزدیک و استفاده به موقع از بالگردهای رزمی جهت انهدام ادوات زرهی دشمن در حین حرکت و پیشروی. بنابراین فقط اجرای آتش توپخانه هر چند که موثر هم باشد، اما نمی‌تواند کافی و ممانعت از پیشروی دشمن نماید. آن هم دشمنی که از چند جناح، در حال حرکت می‌باشد، زیرا آتش توپخانه خودی پراکنده شده و راه‌های نفوذ برای حرکت دشمن باقی می‌ماند.

۱. همان، ص ۱۰۰

۲. همان، ص ۱۰۰

سپاه پاسداران در گزارش جنگی خود در روز ۵۹/۷/۱۸ اعلام نمود:

«امروز نیروهای دشمن در محور سوبله - بستان - سوسنگرد فعال بودند و حدود ۲۵ تا ۳۰ تانک عراقی با پشتیبانی آتش شدید در کنار رودخانه کرخه، از بستان به طرف سوسنگرد در حال پیشروی بوده، به حدود ۲۰ کیلومتری سوسنگرد رسیده‌اند. این ستون تانک‌های زیادی را برای پشتیبانی همراه خود دارد. توپخانه خودی به مقابله با این ستون برخاسته و آن را زیر آتش گرفته است. در این روز یک فروند میگ دشمن سقوط و خلبان آن به اسارت درآمد.»^۱

شماره: ۱۲۷-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: ف تیپ ۳ - رمز

(مانع پیشروی دشمن)

چون ارتباط گروهان بستان به علت درگیری با دشمن قطع گردیده و احتمالاً دشمن از بستان به طرف سوسنگرد پیشروی خواهد داشت. دستور فرمایید پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورده و ضمناً با اجرای آتش‌های توپخانه ۱۵۵ م و ۱۷۵ م دور و نزدیک، مانع پیشروی دشمن گردیده و آرایش او را برهم زنید.^۲

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

شماره: ۳۴۸۸

از: شهربانی استان خوزستان

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: لشکر ۹۲ زرهی

(دشمن در ۱۰ کیلومتری سوسنگرد)

برابر اطلاع واصله تعداد ۲۵ تانک عراقی در پوشش شدید آتش توپخانه از بستان در کنار رود کرخه به طرف سوسنگرد حرکت می‌نمایند. هم اکنون در فاصله ۱۰ کیلومتری سوسنگرد می‌باشند، در حال پیشروی و تعداد زیادی تانک در عقب آنها حرکت می‌کنند. بستان تخریب شده، سریعاً جلوگیری نمایید. مسیر کوه الله اکبر کنار رود کرخه هدف پیشروی به اهواز می‌باشد.^۳

سرهنگ اکبری

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس، ص ۳۴۷

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، ص ۱۰۱، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

۳. همان، ص ۱۰۱

برابر گزارش‌های رسیده از ساعت ۱۵۳۰ الی ۱۹۱۵ تعدادی تانک قصد تهاجم به سوسنگرد را دارند که پیشروی آنان با نیروی ژاندارمری و سپاه پاسداران از نفوذ جلوگیری شده. دستوردهید وضعیت خود و دشمن را که در مقابل آن تیپ در حال پیشروی است، سریعاً گزارش نمایید. چنانچه این طور بی‌خیالی بکنید، مسلم بدانید که طبق مقررات سلسله مراتب تسلیم دادگاه نظامی خواهد شد.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

در پیام‌های قبلی مشاهده می‌شود که فرمانده تیپ بارها گزارش نموده که نیاز به یگان کمکی دارد تا بتواند جلوی پیشروی دشمن را سد نماید. لشکر هیچ‌گونه کمکی به تیپ ننموده بود، با توجه به این که کاملاً از شرایط منطقه و حمله عنقریب دشمن آگاهی داشته است. اما متأسفانه تمامی مشکلات را به گردن تیپ ۳ زرهی انداخته و مسئول اصلی را سلسله مراتب فرماندهی تیپ ۳ زرهی می‌داند، که منطقی به نظر نمی‌رسید. تیبی که در حد یک گروهان هم تانک در اختیار نداشته و جبهه واگذاری به آن هم بسیار زیادتر از حد معمول و استاندارد بوده است. زیرا عرض واگذاری به یک تیپ زرهی با استعداد کامل چه از نظر نیروی انسانی و چه از نظر تجهیزات، و حتی در اختیار بودن یگان احتیاط، بین ۳ تا ۵ کیلومتر می‌باشد. مسلماً در آن زمان تیپ ۳ زرهی باتوجه به کمبودهای شدید و نداشتن یگان احتیاط، قادر به مقابله با نیروهای کاملاً مجهز دشمن نبود، اما مرتب مورد بازخواست و مواخذه قرار می‌گرفت و باید پاسخگوی اشتباهات دیگران (سلسله مراتب فرماندهی رده‌های بالا) می‌شد. از این مسایل باید درس گرفت، فرماندهان باید بدانند زمانی دستوراتشان قابل اجرا می‌باشد که فکر تمامی جهات را کرده باشند. از یک انسان کور و یا کر نمی‌توان انتظار دیدن و یا شنیدن را داشت و یا از یک کشتی‌گیر وزن ۵۰ کیلویی نمی‌توان انتظار داشت چندین نفر را با وزن‌های ۱۰۰ کیلوگرمی ضربه فنی کند. فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرگرد آجوری به واسطه درخواست‌های زیاد آتش از طرق مختلف و تحلیل رفتن توان نفراتش، و هم چنین نیاز بیشتر به آتش توپخانه در منطقه بستان، در تاریخ ۵۹/۷/۲ تقاضا نموده بود مابقی گردان به صورت کامل وارد منطقه دشت آزادگان

شوند که متأسفانه در منطقه اندیشک توسط مردم و افرادی غیر مسئول در امور لشکر ۹۲ زرهی به کار گرفته می‌شوند. در صورتی که احضار باقی‌مانده گردان ۳۸۸ توپخانه با تدبیر فرمانده گردان بوده نه سلسله مراتب فرماندهی. اما مشاهده می‌شود که فرماندهان رده بالا در آن زمان حتی قادر نبودند دستوری دهند تا مابقی گردان به یگان اصلی خود در دشت آزادگان ملحق شود. و کسی هم دستورات آنان را برای اعزام مابقی آتشبار اجرا نمی‌کرد. مسلماً این نقص و عیب بزرگ در عدم وحدت فرماندهی و انتظار آتش پر حجم از گردان ۳۸۸ توپخانه در منطقه دشت آزادگان موجب می‌شد هر روز از توان نفرات کاسته شود، زیرا شبانه روز، نفرات بدون استراحت در حال تیراندازی بودند. و از طرفی عمر لوله‌های توپ‌های گردان یکی بعد از دیگری به خاطر تیراندازی‌های زیاد و مداوم تمام شده و از رده خارج می‌شدند و پشتوانه‌ای هم برای تعویض لوله‌ها وجود نداشت. این نارسایی‌ها باعث بروز مشکلات جدیدی می‌شد که روز به روز ما را نگران‌تر می‌کرد. مطمئناً اثرات سوء این مشکل بزرگ به منطقه نبرد منتقل می‌شد و رزمندگان اسلام بدون پشتیبانی آتش می‌بایست عملیات سنگین خود را ادامه می‌دادند. البته این مشکل در گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی نیز وجود داشت که از دید بسیاری از رزمندگان اسلام خصوصاً نیروهای غیر حرفه‌ای و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در منطقه دشت آزادگان پنهان مانده بود، زیرا آنها آگاهی به این مشکلات نداشتند، فقط آتش می‌خواستند. اگر هم کوچکترین قصوری می‌شد، تمامی ناکامی‌های صحنه نبرد را به گردن یگان‌های توپخانه می‌انداختند. شاید این گونه مسایل اولین باری است که عنوان می‌شود چون من خودم با چنین مسایلی عجیب بوده‌ام، و در آن شرایط سخت به عنوان مسئول حضور داشته‌ام، می‌خواهم بگویم بزرگ‌ترین دردهای ما این بود که کسی ما را درک نمی‌کرد و حتی نمی‌توانستیم مشکلاتمان را به رده‌های بالا منعکس نماییم. زیرا متأسفانه فکر می‌کردند برای گریز از نبرد است. در صورتی که نگران امنیت کشور و وضعیت رزمندگان اسلام در هر لباسی و مردم منطقه دشت آزادگان بودیم.

به هر حال فرمانده تیپ ۳ زرهی از نا امید شدن واگذاری یگان مانوری به تیپ، با توجه به نیاز شدید آتش توپخانه در منطقه، پیام زیر را به فرمانده لشکر ارسال می‌نماید تا با تقویت آتش توپخانه قادر به مقابله با دشمن باشد. زیرا در آن زمان گردان ۳۸۸ توپخانه در چند منطقه اجرای آتش می‌کرد. منطقه کرخه‌کور، طراح، شرق بستان و غرب ارتفاعات الله اکبر، که با اجرای آتش در یک منطقه، منطقه دیگر بدون آتش می‌ماند. لذا من و نفرات آتشبار مرتب در حال جابه‌جایی و تغییر

اشغال شهر سوسنگرد و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام / ۲۳۱

سمت توپ‌ها و روانه کردن آنها برای اجرای آتش‌های درخواستی بودیم. ناگفته نماند که هواپیماهای دشمن هم هر روز به دنبال موضع جدید ما بودند تا ما را به هر شکل ممکن منهدم نمایند.

شماره: ۴۴۶۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

(نیاز به تقویت آتش توپخانه)

با توجه به این که از ساعت ۱۳۰۰ توپخانه و نفربرهای دشمن بستان را می‌کوبند و در حوالی تپه‌های الله اکبر پیش می‌آیند به منظور تقویت آتش، توپخانه گردان ۱۷۵ م م را سریعاً به منطقه اعزام دارند.^۱

ف تیپ

شماره: ۴۴۸۱

از: تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

(درخواست نیروی کمکی)

بنابه گزارش گروه ضربت، دشمن در محور بستان - سوسنگرد و بستان - الله اکبر در حال پیشروی می‌باشد. در صورت امکان نیروی کمکی ارسال دارید.^۲

ف تیپ ۳

شماره: ۴۰۵

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

به: ف لشکر ۹۲ - رکن ۴

(گزارش گروه ضربت)

برابر گزارش حضوری نماینده گروه ضربت مستقر در بستان، ستوان تاج مهرابی، به علت تصرف بستان به وسیله نیروهای دشمن عقب‌نشینی و در سوسنگرد مستقر شده است و با آخرین امکانات مقاومت می‌کند. بی‌سیم و تفنگ ۱۰۶ برای وی ارسال گردد، حیاتی است.^۳

ف تیپ ۳

۱. همان، ص ۱۰۲

۲. همان، ص ۱۰۲

۳. همان، ص ۱۰۲

من از زمان دانشجویی در دانشکده افسری با ستوان تاج مهرابی آشنایی داشتم و در منطقه دشت آزادگان با وی ملاقات نمودم. افسری بسیار با انضباط و فعالی بود و در انجام وظایفش به هیچ عنوان کوچکترین قصوری نداشت و او فرمانده یکی از گروهان‌های گردان ۱۰۰ مکانیزه بود و نفراتش را به نحوشایسته‌ای آموزش و هدایت می‌نمود. او برای روحیه دادن به سربازانش آنان را بچه ببر خطاب می‌کرد. روزی من در شرق تپه‌های الله اکبر در گروهان او بودم و سنگرهای تانک دشمن را شناسایی می‌کردم. علت لقب سربازانش راجویا شدم و او به من گفت، من خودم همانند ببر در کمین دشمن می‌نشینم و آنها را تکه تکه می‌کنم، بنابراین سربازانم که همانند فرزندان من هستند، بچه ببرهایی هستند که نباید به دشمن فرصت دهند. در همان زمان سربازی برای اعزام به مرخصی نزد ایشان آمد، ستوان تاج مهرابی کف دست آن سرباز نوشت، تو بچه ببر هستی. واقعاً برایم جالب بود که باز علت را جویا شدم، که در پاسخ به من گفت: جناب سروان اگر کف دست سربازی این جمله را بنویسم، معنایش این است که از نحوه جنگیدن وی راضی هستم و می‌تواند به مرخصی برود. او نفراتش را به طرز عجیبی روحیه می‌داد و آنان را به گونه‌ای تشویق به جنگیدن می‌نمود که تمامی گروهان تحت فرماندهی او همانند یک موج وحشتناک به دشمن یورش می‌بردند که نتیجه‌اش جز نابودی دشمن نبود. او در یکی از عملیات‌ها در دشت آزادگان به شدت مجروح و هم اکنون یکی از جانبازان جنگ تحمیلی می‌باشد.

شماره: ۲۰۱

تاریخ: ۵۹/۷/۱۸

از: تیپ ۳

به: ف لشکر ۹۲ زرهی

(آخرین وضعیت)

۱- توپخانه دشمن جاده بستان و سوسنگرد را زیر آتش توپخانه قرار داده است.

۲- یک دستگاه تانک و موشک تاو و افسر رابط توپخانه به جاده سوسنگرد- بستان اعزام شد که در حال حاضر با نیروی دشمن درگیر است.

۳- مین‌گذاری فعلاً مقدور نمی‌باشد.

۴- به توپخانه ۱۷۵ م دستور و به لشکر ابلاغ شد که تغییر مکان می‌دهد.

۵- پاسگاه فرماندهی به طرف الله اکبر در حال پیشروی است.^۱

ف تیپ ۳

مطالب و توضیحات عنوان شده، وضعیت منطقه، گویای شرایط سخت آن زمان بود و از طرفی تلاش مستمر نفرات آتشبار قابل تحسین بود. اما واقعاً فرماندهی کردن در آن شرایط کاری بس دشوار و طاقت فرسا بود. ما در منطقه دشت آزادگان حدوداً در محاصره دشمن بودیم، تهیه مهمات، سوخت، جیره، تخلیه مجروحین، تخلیه شهدا و... در آن شرایط نیاز به نفرات کار آزموده، متعهد و ... بود که افسران و درجه داران ستاد گردان از عهده این مهم به خوبی بر می آمدند. اگر فرمانده ستاد قوی نداشته باشد، به هیچ عنوان نمی تواند یگان خود را اداره کند. وقتی سرگذشت فرماندهان بزرگ را مطالعه می کنیم، می بینیم در کنار آنها یک ستاد بسیار قوی وجود داشته، افسرانی توانمند و با دانش، آنها بوده اند که با طرح ریزی های دقیق خود، عملیات یگان تحت امر فرمانده را تسهیل نموده اند. من حقیقتاً نمی توانم آن چه را که گذشته نگارش کنم، فقط و فقط می توانم بگویم در آن زمان بحرانی نیروها کاری بالاتر از ایثار را انجام دادند که بیشتر شبیه به معجزه بود. جوانانی که هنوز قد نیافرشته بودند، در زیر آتش و دود و در زیر بمباران های هوایی، در جایی که مرزهای زمین و آسمان مشخص نبود و آسمان و زمین می لرزید، و ابرها از خاک بودند و با امواج خروشان و رقصنده خود به طرف زمین درحال ریزش بودند، روزها را سپری می کردند. در زمانی که بعد از بمباران های وحشتناک خورشید بعد از مدتی از پشت پرده غلیظی از دود و گرد و غبار می درخشید، در لحظاتی به سر می بردیم که سرنوشت کشور و آیندگان ما در تلاش و ایثارگری های ما رقم می خورد. واقعاً روزهای بسیار سختی را می گذراندیم. مدافعان جوان صبر و استقامت داشتند و امید به نصرت و یاری پروردگار و امید برای روزهای بهتر در آینده. من و دیگر افسران گردان به نفرات خود می گفتیم، وظیفه ما فقط جنگیدن است. حتماً خدا هم ما را یاری خواهد کرد. صبور باشید.

رفتار رزمندگان برایم تکان دهنده بود. آنها شبانه روز رنج می کشیدند. اراده آنها بر نابودی دشمن بود، تا سرانجام بتوانند به آرامش دست یابند و خوابی راحت داشته باشند. ما در زندگی از بسیاری از لذات محروم بودیم که در ازای آن همه ایثارگری ها، زندگی خوب، با معنا و مفیدی را خواهیم گذراند.

در ساعت ۰۱:۰۰ بامداد ۵۹/۷/۱۸ توسط دو فروند هواپیمای دشمن آسمان منطقه عملیاتی سوسنگرد تا الله اکبر به وسیله منوره های چند شاخه ای پر نور، به مدت ۳۰ ثانیه روشن گردید، احتمال این بود که در چنین شرایطی دشمن اقدام به شناسایی و یا عکس برداری هوایی نموده است.

حدود ساعت ۰۷:۰۰ صبح تاریخ ۵۹/۷/۱۸، ۴ فروند هواپیمای F-5 در سطح پائین بر فراز سوسنگرد پرواز و تجمع نیروهای تقریباً در حال خواب دشمن را به شدت بمباران کردند. صدای انفجار و نور خیره کننده آن نشان دهنده دقت اصابت بمبها به هدفها بود. با این عمل هواپیماهای خودی، صدای غرش توپهای ضد هوایی و گلوله باران توپخانه همه کس و همه چیز را از خواب بیدار و شهر سوسنگرد را آماج گلوله های توپ قرار داد. واکنش عراقی ها به این بمباران بسیار شدید بود.

در آن زمان آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه مستقر در دشت آزادگان، محل تجمع دشمن را در سوسنگرد و اطراف آن به شدت گلوله باران کرده و با عملیات ضد آتشبار سعی در خاموش نمودن توپخانه های دشمن داشت. در این گلوله باران، بر اساس گزارش دیده بانان، آسیب زیادی به دشمن وارد آمد.

صبح روز ۵۹/۷/۱۸ گزارش دیده بان های ساحل شمالی رودخانه کرخه، حاکی از آن بود که حرکت یگان های دشمن از سوسنگرد به طرف حمیدیه آغاز گردیده، اما این حرکات کند و آهسته بود. فرمانده تیپ ۳ زرهی با شنیدن این پیام، مجدداً به یگان های تیپ ۳ آماده باش ۱۰۰٪ صادر نمود.

در ساعت ۱۰:۳۰ مجدداً دو فروند هواپیمای F-4 خودی، نیروهای دشمن را در سوسنگرد بمباران کردند، و ما مجدداً با شدت تمام جاده خروجی سوسنگرد را زیر آتش گرفتیم که بر اساس گزارش دیده بان گردان بسیار مؤثر بود.

حدود ساعت ۱۴:۰۰ روز ۵۹/۷/۱۸ براساس گزارش دیده بانان و یگان های در خط مطلع شدید که ستونی از تانک های دشمن به سمت حمیدیه در مسیر جاده سوسنگرد - حمیدیه در حال حرکت هستند. گزارش مشاهدات خلبان ها که برای چهارمین بار در روزهای جاری ستون های دشمن را بمباران کرده بودند، حاکی از یکصد دستگاه تانک و بیش از ۳۰ دستگاه نفر بر در حال حرکت به سمت حمیدیه بود. بالگردهای کبری در زمین صاف و مسطح شرق سوسنگرد به علت رویت از فاصله دور، کارایی نداشتند، ولی توپ های ما به شدت اجرای آتش می کردند، اما هدف قرار دادن یک جاده و یگان در حال حرکت کار آسانی نیست. به هر حال دشمن طبق برنامه و دستور عملیاتی خود پیشروی می نمود و لحظه به لحظه به هدف خود نزدیک تر می شد.

من و فرمانده آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه ستوانیکم عباس صالحی در دشت آزادگان با هماهنگی فرمانده گردان مواضع خود را مرتباً بر اساس گسترش دشمن و وضعیت آنها و شرایط یگان های خودی تغییر می دادیم، و در مناطقی مواضع خود را انتخاب و اشغال می نمودیم تا بتوانیم

آتش مؤثری روی دشمن اجرا نماییم. زمانی که دشمن سوسنگرد را اشغال و به سمت حمیدیه در حال حرکت بود، آتشبار یکم گردان ۳۸۸ در دشت آزادگان، بین پادگان دشت آزادگان و رودخانه کرخه، مواضع اصلی خود را انتخاب نموده بود. مواضع یگان ما به نحوی انتخاب شده بود که روی منطقه حمیدیه، خصوصاً جنوب آن، منطقه طراح و ما بین حمیدیه و کرخه کور، سوسنگرد، غرب سوسنگرد، جنوب و جنوب غرب سوسنگرد، و نهایتاً تا منطقه بستان با حداکثر برد ۴۸ کیلومتری، می توانستیم اجرای آتش کنیم. و در صورت لزوم آتش گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی را هم می توانستیم تقویت نماییم.

یادم هست وقتی دشمن در سوسنگرد و حوالی آن مستقر و با نیروهای خودی شدیداً درگیر بود، شدت آتش آتشبار ما روی دشمن به قدری بود، که لوله های توپ ها سرخ شده بودند، و مرتباً باید آنها را با ریختن آب در لوله سرد می کردیم، تا بتوانیم تیراندازی را ادامه دهیم و آتش بلا انقطایی روی دشمن داشته باشیم.

در آن زمان ما در نقاط مختلف دشت آزادگان دیده بان های بسیار ورزیده ای داشتیم که واقعاً از خود گذشتگی داشتند، و با نزدیک کردن خود به دشمن و درخواست تیر دقیق، آتش های مؤثری را روی یگان های دشمن اجرا می کردیم. ما در ده سید خلف نزدیک سوسنگرد و در حاشیه کرخه، هم چنین در جنوب حمیدیه دیده بان داشتیم. ستوانیکم جمال کریم، ستوانیکم حسن طالبی، ستوان دوم عیسی مختاری نسب، گروه بان حسن رضایی، استوار محمد زمانی، استوار نوروزی، ستوان وظیفه بزازان، در صورت نیاز حتی خود فرمانده گردان و رئیس رکن سوم گردان و یا هر کسی را که فرمانده گردان تشخیص می دادند به دیدگاه اعزام می نمود.

مرتب تماس خود را با دشمن حفظ می کردیم تا با اطلاعات دقیق از آنها بتوانیم مؤثر واقع شویم. فرمانده گردان سرگرد آجوری علاوه بر این اکیپ دیده بان ها، دیده بان های اطلاعاتی و سیار را نیز به نقاط بلند منطقه اعزام می نمود تا فقط گزارش های اطلاعاتی را به گردان ارسال کنند. گزارش هایی از تحرکات دشمن و آخرین وضعیت گسترش آنها در منطقه، با مشاهدات خود و یا مشاهدات افراد بومی که از محل سکونت خود متواری شده بودند تا با اطلاع کامل از وضعیت دشمن، از پیشروی آن جلوگیری و فرماندهان رده بالا را از وضعیت دشمن آگاه نمایند. دیده بانان از بی سیم های ۱۰۶ که AM هستند و برد زیادی دارند، در دیدگاه ها استفاده می کردند تا تماس آنها لحظه ای قطع نشود. تلگرافچی های یگان استوار زمانی، استوار سلیمانی، استوار نوروزی، استوار نوری

و ... به همراه دیده‌بانان به خطوط مقدم اعزام می‌شدند. همان‌طور که اشاره شد، این تلاش‌ها و فعالیت‌ها ما را یاری می‌نمود تا هر لحظه از آرایش‌های جدید دشمن مطلع و با اجرای آتش به موقع و مؤثر به آنها تلفات زیادی وارد نموده و حرکت آنها را کند و سد نمائیم.

خاطرات رزمندگان در آن دوران و حتی اسرای عراقی حاکی از شدت آتش توپخانه ایران در بستان و سوسنگرد و مؤثر بودن آن حاکی از دلآوری‌ها و ایثارگری‌های نیروهای گردان ۳۸۸ توپخانه و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی در آن منطقه بوده است. زیرا در آن زمان این دو یگان تنها توپخانه‌های موجود در منطقه دشت آزادگان بودند، که بنا به اظهارات ناظران و صاحب نظران نظامی بهترین عملکرد را در آن شرایط بحرانی داشته‌اند.

وقتی یاد آن روزگار می‌افتم، از اعماق وجود احساس غریبی به من دست می‌دهد، و آن غربتی است از دوران جنگ و هم‌زمانم و عزیزترین دوستانم، مردانی که در آن شرایط حساس عاشقانه به مرگ لبخند زدند و به شهادت رسیدند. همیشه فکر من این است که از آن قافله عاشقان جا مانده‌ام.

فرماندهان مستقیم ما در جنگ همانند زیر دستانشان شرایط سختی داشتند. زندگی در دنیا خیلی سخت است علی‌الخصوص در میداین نبرد. هنر فرماندهانی که در جنگ در سخت‌ترین شرایط با تمامی کاستی‌ها، توانستند حماسه‌هایی را خلق کنند که همگان را متحیرکنند، در این بود که در سخت‌ترین شرایط در میداین نبرد، دلربا باشند. این چنین مردانی در دشت خونین خوزستان حضور داشتند. خصوصیات این مردان بزرگ و رباینده دل‌ها در جبهه‌های نبرد و نحوه عملکرد آنان در نبردها شایسته و قابل تحسین بود.

من هم‌رزم فرماندهان و دیگر هم‌زمان شهیدی بوده‌ام، که مانند خورشید نورانی بودند. گاهی هم مانند طوفانی بودند که هیچکس جلودارشان نبود، که پایانش بهشت بود. در نبرد هم‌تا نداشتند و جاذبه‌ای بس عظیم داشتند، که توصیف ناکردنی است. این ویژگی‌هایی بود که خداوند به آنها بخشیده بود.

آخرین وضعیت سوسنگرد در روز هجدهم مهر ماه

با توجه به شدت درگیری‌ها، همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، نیروهای دشمن از سمت شمال غرب بستان به طرف ارتفاعات الله اکبر و دست یافتن به شمال رودخانه کرخه در شمال بستان - سوسنگرد به حرکت درآمدند. از ساعت ۱۲۰۰ آن روز مواضع تیپ ۳ زرهی در ارتفاعات الله اکبر زیر آتش شدید دشمن قرار گرفت و حدود یک تیپ زرهی دشمن از سمت غرب به طرف آن مواضع پیشروی کرد.

اشغال شهر سوسنگرد و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام ۲۳۷/

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی به فرمانده تیپ ۳ دستور داد با امکانات موجود پیشروی دشمن را سد نماید. اما دشمن از ساعت ۱۵۰۰ بعد از ظهر، حجم آتش‌های سلاح‌های سنگین خود را روی منطقه بستان زیادتر نمود. نیروهای دشمن با قایق از رودخانه کرخه عبور نموده و شهر بستان را از سمت جنوب محاصره کردند و موفق شدند در ساعت ۱۸۰۰ ارتباط بستان با سوسنگرد را قطع کنند، اما رزمندگان شجاع اسلام به نبرد خود ادامه داده و درگیری‌ها تا ساعت ۱۸۳۰ ادامه داشت.

در روز ۵۹/۷/۱۸ دشمن سوسنگرد را از لحاظ نظامی اشغال نمود، اما وارد منازل و محل‌های دیگر نشد و چگونگی اداره شهر را به عهده عوامل دست‌نشانده خود قرار داد و نیروهای خودی در شرق سوسنگرد موضع گرفتند. نیروهای خودی امیدوار بودند در شرق شهر سوسنگرد بتوانند جلوی پیشروی دشمن را به سمت حمیدیه سد نمایند. این امید در حالی بود که هنوز فرمانده لشکر ۹۲ زرهی منتظر نیروی کمکی بود. فرمانده لشکر ۹۲ زرهی در این روز دو شکست را لمس کرده بود و هنوز مقامات رده بالای ارتش نتوانسته بودند کمکی بیشتر به این یگان نمایند.

تلاش فرماندهان و مسئولان برای آزادسازی شهر سوسنگرد در روز ۵۹/۷/۱۸

جلسه‌ای در ساعت ۲۰:۰۰ هیجدهم مهرماه در ستاد نیروهای نامنظم، با شرکت شهید دکتر چمران، سرهنگ رضوی، آقای مهندس غرضی استاندار خوزستان، نماینده لشکر ۹۲ زرهی، نماینده سپاه پاسداران، مسئول آموزش نیروهای نامنظم، حجت‌الاسلام و المسلمین آقای خامنه‌ای، جناب سرهنگ سلیمی و نماینده ژاندارمری خوزستان به علت وضعیت بحرانی حمیدیه - سوسنگرد و اهواز تشکیل، تا در مورد وضعیت دشمن و عقب راندن آن تصمیم‌گیری شود. آخرین وضعیت نیروهای مدافع تا آن روز در جنوب کرخه بدین شرح بود:

۱- نیروهای ژاندارمری و مردمی برابر دستور از سوسنگرد عقب‌نشینی کرده و در شهر حمیدیه و اطراف آن مستقر گردیده بودند. تعداد زیادی از این نیروها به علت جراحات وارده به بیمارستان اهواز تخلیه شده بودند و آنچه را که از مجموع نیروها باقی مانده و در دسترس بود به استعداد یک گروهان رزمنده بیشتر نبود که در ضلع شمالی شهر، حاشیه نخلستان‌ها مشغول تحکیم مواضع پدافندی خود بودند. سلاح این افراد برابر جدول سازمان، اسلحه انفرادی و چند قبضه تفنگ ۱۰۶ مم ضد تانک بود.

۲- نیروهای سپاه پاسداران به سرپرستی برادر غیور اصلی در بستان شامل دو گردان پیاده بودند، که امنیت شهر و ساحل جنوبی رودخانه کرخه و غرب شهر را به عهده داشتند. البته گردان‌های سپاه پاسداران برابر جدول سازمان همانند گردان‌های ارتش نیستند. آنها در پاسگاه‌های مرزی و تنگه چزابه با تلاشی وصف ناپذیر جنگیدند و در مدتی که داخل شهر بوده‌اند همواره آماج حملات پی‌درپی دشمن قرار داشتند. این برادران به صورت شبانه‌روزی هدف گلوله‌های توپ و تیر مستقیم تانک‌های دشمن بوده، و روزانه تعدادی شهید و مجروح از این نفرات از بستان تخلیه می‌شدند. سرانجام روز ۵۹/۷/۱۷ پس از یک نبرد ۱۵ ساعته تن به تن، با عقب‌نشینی آنان، ساحل جنوبی رودخانه کرخه به دست دشمن افتاد.

نیروهای سپاه پاسداران به سرپرستی برادر غیور اصلی، در این عملیات نابرابر دارای سلاح کلاشینکف و تفنگ ژ-۳ بودند، حتی تعدادی از آنان هم سلاح انفرادی به طور کامل در اختیار نداشتند. اما دشمن با ۵ گردان توپخانه کاملاً مجهز و همچنین یک صد دستگاه تانک و بیش از ۵۰ دستگاه نفر بر به آنها و سایر نیروهای مدافع حمله کرد. اصولاً تانک از راه دور با توپ خود نفر پیاده را هدف قرار نمی‌دهد، اما اجرای آتش انبوه تانک‌ها به سوی یک منطقه مشخص، هیچ انسانی را زنده و سالم باقی نمی‌گذارد.

برادر پاسدار غیور اصلی معاون عملیاتی سپاه پاسداران اهواز در آن جلسه اظهار داشته است:

نیروهای ما در بستان دو گردان پیاده بوده‌اند که امنیت شهر و ساحل جنوبی رودخانه کرخه و غرب شهر را به عهده داشتند و در برابر پاسگاه‌ها و منطقه چزابه با تلاشی وصف ناپذیر جنگیدند و در مدتی که در داخل شهر بوده‌اند، همواره آماج حملات پی‌درپی دشمن قرار داشتند. این برادران به صورت شبانه‌روزی هدف گلوله‌های توپ و تیر مستقیم تانک‌های دشمن بوده و روزانه ده‌ها شهید یا مجروح از بستان تخلیه می‌شد تا سرانجام روز گذشته پس از یک نبرد ۱۵ ساعته تن به تن ساحل جنوبی رودخانه کرخه به دست دشمن افتاد. نیروهای ما در بستان خیلی تلاش کردند تا شهر را نجات دهند و سقوط نکنند. اما با فشار نیروهای دشمن، مجبور به تخلیه شهر به سمت سابله، پس از آن به سوسنگرد شدند. در مدت زمانی که سپاه در بستان درگیر بود، نیروهای ذخیره سپاه پاسداران در استان خوزستان نیز به کمک و یاری نیروهای سپاه در بستان فرستاده شدند. هر آن چه مقدور بود از لحاظ اسلحه شکار تانک کوتاهی نشد، اما با همه تلاش‌ها و ایثار برادران با توجه به روحیه شهادت طلبی آنان سرانجام، دشمن بستان و سابله را اشغال کرد. ما تلفات و ضایعات زیادی را متحمل شدیم. نیروهای ما به دنبال عقب‌نشینی سایر

اشغال شهر سوسنگرد و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام / ۲۳۹

برادران از سوسنگرد به طرف حمیدیه، به تنهایی قادر به سد تهاجم گسترده دشمن مغرور و مست از پیروزی نمی‌شدند. ضمن این که این نیروها با خائنین منطقه، همراه می‌شدند و با اسلحه‌های سمینوف دوربین‌دار، رزمندگان ما را توسط تک تیراندازان هدف تیر مستقیم قرار می‌دادند. عمده نیروهای ما از سمت سوسنگرد به سمت حمیدیه، بعد از عقب‌نشینی سایر برادران رزمنده تغییر وضعیت دادند و تعداد زیادی از برادران بستانی و سوسنگردی در شهر با نیروهای مزدور درگیر شدند. در این درگیری‌ها بیش از یکصد نفر از مزدوران فریب خورده محلی کشته شده و ما هم تلفات زیادی دادیم، اکنون باقی مانده نیروهای ما در غرب حمیدیه مستقرند. اما استعداد آنها قابل ملاحظه نیست و تعدادی زیادی هم در بیمارستان‌های اهواز و سایر شهرها بستری هستند. امروز ساعت ۱۸:۰۰ به ما خبر رسید تانک‌های دشمن در یک کیلومتری شهر حمیدیه به سمت سوسنگرد مستقر شده‌اند، و تا زمانی که من آدمم این جا هیچ نیرویی از دشمن وارد حمیدیه نشده است. ولی فردا صبح قطعاً این چنین خواهد شد. در شرایط موجود نیروهای ما جوابگوی پدافند در مقابل دشمن نیستند به خصوص که بعد از چندین روز جنگیدن از لحاظ روحی و مقاومت جسمانی هم در حد مطلوبی قرار ندارند.^۱

شنبه ۱۹ مهر ۵۹: نقش گردان ۳۸۸ توپخانه در آزاد سازی سوسنگرد

در آن روز عملیاتی رأس ساعت ۰۴:۰۰ صبح توسط قرارگاه نیروهای نامنظم با نیروهای موجود در منطقه سوسنگرد انجام گرفت، نیروها در شب گذشته شور و هیجان خاصی داشتند. همه نیروها هوشیار و بیدار و آماده رزم بودند.

گزارش‌های رسیده از طریق دیده‌بانان حاکی از آن بود که نیروهای کمکی ارتش عراق حدود ۳۰ کیلومتر با هویزه فاصله دارند و سرعت حرکت آنان نیز کند می‌باشد، زمان بسیار مناسبی برای نیروهای خودی بود تا بدون حضور یگان‌های تقویتی، دشمن را منهدم نمایند.

در همان لحظات اولیه تک نیروهای خودی، تانک‌های دشمن یکی پس از دیگری شکار شدند، تانک‌های دشمن در حال انفجار، در آتش شعله ور بودند. تانک‌های تیپ ۳۵ زرهی دشمن از اطراف جاده سوسنگرد به سمت طراح فرار کردند و در داخل زمین‌های آب گرفته باتالقی که از قبل به همین منظور آب انداخته شده بود، فرو رفتند و نیروهای این یگان‌ها توسط رزمندگان به هلاکت رسیدند.

۱. سرتیپ ۲ سید تراب ذاکری؛ اطلاعات در جنگ، جلد یکم، ص ۲۳۵ و ۲۳۶. تهران، مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سیاد شیرازی، سال ۱۳۸۶.

نیروهای عراقی در کمتر از یک ساعت، نیمی از توان مفید خود را از دست دادند و شعله‌های ناشی از انفجار تانک‌ها و آتش سوزی حاصل از آنها، جاده بین حمیدیه و سوسنگرد را روشن ساخته بود. مدافعان حمیدیه، دشمن رو به فرار را تعقیب کردند. در کمتر از ۳ ساعت، یک تیپ زرهی تقویت شده دشمن توسط رزمندگان پر توان در یک عملیات غافلگیرانه شبانه، منهدم شدند.

دشمن پیش‌بینی چنین عملیاتی را در حمیدیه از طرف نیروهای ایرانی نکرده بود. به همین جهت غافلگیر و تلفات زیادی را متحمل شد. از دو طرف جاده، مورد اصابت موشک‌اندازها قرار می‌گرفت و راه فرار نیز بر وی بسته شده بود. از طرفی انفجار ادوات و تجهیزات زرهی دشمن در شب، وحشت و اضطراب او را چندین برابر کرده بود.

نیروهای عراقی تا ساعت ۱۱:۰۰ روز ۵۹/۷/۱۹ از شهر سوسنگرد خارج و به طرف بستان حرکت کردند. شهر سوسنگرد توسط رزمندگان خودی و نیروهای مردمی پاکسازی و افراد خائن، برابر دستور دستگیر و بقیه مزدوران به دست رزمندگان کشته و شهر کاملاً پاکسازی شد.

یکی از مشکلات یگان‌های توپخانه پشتیبانی یگان‌ها از نیروهای درگیر در مناطق مسکونی است. لذا بیشترین تلاش یگان‌های توپخانه روی راه‌ها و معابر منتهی به شهر متمرکز می‌گردد تا با اجرای آتش‌های ممانعتی و ایجاد سدهای آتش از آمدن و تقویت عناصر داخل شهر جلوگیری به عمل آورد. به همین منظور در آن روز گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم آتش‌های مرگبار خود را روی جاده حمیدیه - سوسنگرد و طرفین جاده و عمق مناطق یاد شده به طور مؤثری اجرا نمود.

نفرات آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه، با تلاشی وصف ناپذیر روی دشمن آتش می‌ریختند. آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه، نیروهای تقویتی، دشمن را در عمق، مورد هدف قرار داده بود و لحظه‌ای آتش خود را از روی آنها کم نمی‌کرد. نیروهای تقویتی دشمن برای کمک به یگان‌های درگیر خود دچار مشکل بودند. زیرا نیروی هوایی، هوانیروز و آتش توپخانه اجازه ورود به منطقه را به آنان نمی‌دادند. همین امر، عملیات نیروهای خودی را در خط مقدم نبرد تسهیل می‌نمود.

دیده‌بانان آتشبار یکم حتی برای بالگردهای دشمن که در جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد به کمک یگان‌های عراقی شتافته بودند، درخواست تیر می‌کردند و اجازه مانور و حرکت فعالانه را به آنها نمی‌دادند. ما در آن روز آتش پر حجمی را بین حمیدیه و سوسنگرد اجرا کردیم، سپس آتش‌های خود را به سمت غرب سوسنگرد هدایت نمودیم که بسیار دقیق و مؤثر بود.

اشغال شهر سوسنگرد و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام ۲۴۱/

ساعت ۱۴:۰۰ آن روز شهر کاملاً در اختیار نیروهای خودی قرار گرفت. کارکنان ارگان‌ها و سازمان‌ها، در شهر مشغول به کار شدند.

حجت الاسلام خلخالی حاکم شرع، پس از یک محاکمه سریع، تعداد ۱۷ نفر از فریب خوردگان به ظاهر مسئول شهر را در کنار تیرهای برق اعدام نمود تا موجب عبرت خائنین به کشور شود. بعد از ورود رزمندگان اسلام به شهر سوسنگرد، برای جلوگیری از شکل‌گیری خطوط پدافندی دشمن در غرب سوسنگرد، گردان ۳۸۸ توپخانه آتش‌های خود را به آن سمت انتقال و با شدت تمام مواضع دشمن را زیر آتش گرفت تا دشمن مجبور به ترک مواضع خود گردد که نقش دیده‌بانان گردان در این عملیات بسیار مهم و مؤثر بود.

دشمن تا قبل از ساعت ۱۹:۰۰ از بستان به سمت چزابه عقب‌نشینی نمود و پل ایجاد شده، را نیز برچید تا با بازسازی یگان‌های خود و تحکیم مواضع تنگ چزابه، اولاً از ورود نیروهای ایرانی جلوگیری، در ثانی با وارد عمل نمودن یگان‌های جدید و نیروهای تازه نفس، عملیات خود را از شمال و جنوب کرخه ادامه دهد. در آن زمان چنانچه نیروی کافی در اختیار بود، می‌توانستیم با عبور از تنگ چزابه به پاسگاه‌های مرزی دست یابیم، اما مشکل اساسی این بود که دشمن در کرخه‌کور و غرب اهواز مستقر بود و چنانچه موفق به تصرف جاده حمیدیه - اهواز می‌شد، تنگ چزابه فاقد ارزش نظامی بود و تمامی نیروهای مستقر در آن منطقه به محاصره دشمن درمی‌آمدند. به همین منظور فرماندهان رده بالا، احتیاط می‌کردند. با توجه به پیروزی‌های کسب شده و بعد از اقدام ارتش عراق، سیل جمعیت رزمنده محلی به سوی شهرهای سوسنگرد و بستان سرازیر شدند.

در این عملیات متهورانه، تعدادی از رزمندگان، از جمله برادر غیور اصلی معاون عملیاتی سپاه پاسداران خوزستان و فرمانده حمله به نیروهای دشمن، در سوسنگرد به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

با متلاشی شدن قسمتی از یگان‌های لشکر ۹ زرهی دشمن، فشار از جبهه الله اکبر برداشته شد و تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ از آن روز به بعد می‌توانست با آمادگی بیشتر در مقابل تیپ ۴۳ زرهی ایستادگی نماید.

ستوانیکم جمال کریم (سرهنگ بازنشسته) دیده‌بان آتشبار در خاطراتش از آن روز می‌گوید:

برای این که بتوانم مؤثر واقع شوم و عراقی‌ها را بهتر مورد هجوم قراردهم، از حاشیه کرخه به روستای سبحانی رفتم که از آن جا دید خوبی روی عراقی‌ها داشتم. من از آن محل با درخواست‌های به موقع، آتش‌های مؤثر و پر حجمی را روی عراقی‌ها در جاده حمیدیه - سوسنگرد ریختم. واقعاً آن روز، نفرات آتشبار شاهکار کردند. زیرا گلوله‌های شلیک شده، به موقع و بسیار دقیق بودند و تلفات بسیاری را به دشمن وارد و آنها را وادار به عقب‌نشینی می‌کرد. من تأثیر آتش پر حجم آتشبار یکم را روی نیروهای دشمن می‌دیدم و شاهد و ناظر بودم که چگونه دشمن هر لحظه با انفجار گلوله‌های ۱۷۵ م، توان رزمی خود را از دست می‌دهد. از همه مهم‌تر، وحشتی بود که دشمن از توپخانه ما داشت. مشاهدات چنین صحنه‌هایی من را به وجد آورده بود و من هم مشاهداتم را مرتب به گردان ارسال می‌کردم تا در جریان کامل صحنه نبرد قرار بگیرند. زیرا نتیجه تیراندازی‌ها، روحیه نفرات را در آتشبار ارتقاء می‌داد.

در آن روز حجم آتش گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م بر روی نیروهای دشمن و همچنین خطوط مواصلاتی و عقبه آنان به قدری دقیق بود که دشمن تاب و توان و مقاومت خود را با توجه به فشار مستقیم نیروهای تک‌ور از دست داده و چاره‌ای جز عقب‌نشینی تا آن سوی بستان، یعنی تنگ چزابه را نداشت و شهر سوسنگرد مجدداً به دست رزمندگان اسلام افتاد.

در آن ایام از ما درخواست تیر زیادی از طرق مختلف می‌شد. جابه‌جایی‌ها و رفتن به دیدگاه و بازدید از دیده‌بانان و کارهای متفرقه دیگر، فرمانده آتشبار و من را خسته می‌کرد. البته همه ما در شرایط بد و سختی قرار گرفته بودیم. فشار دشمن روی ما زیاد بود، دشمن نیروی زیادی داشت و می‌توانستند استراحت کنند. ولی ما نیروی کمتری داشتیم و می‌بایست با نیروهای زیادی از دشمن درگیر می‌شدیم که واقعاً کار سختی بود. ما از اول ورودمان به منطقه کاملاً تحت فشار بودیم و می‌بایست تحمل می‌کردیم تا نیروهای کمکی به ما ملحق شوند. حضور نیروهای سپاه پاسداران، گروه نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی در جنوب رودخانه کرخه بسیار مؤثر بود، اما واقعیت این است که برای تحمیل اراده ما به دشمن کافی نبود، زیرا آن نیروها قادر نبودند تأثیر کلی در روند جنگ بگذرانند. در آن زمان برای اعمال اراده و عقب‌راندن دشمن از خاک کشورمان، نیاز به نیروهای زرهی و پیاده مکانیزه و کلاً یگان‌های سازمان‌یافته و آموزش‌دیده بود که با آتش توپخانه و نیروی هوایی و هوانیروز پشتیبانی شده تا دشمن تحت فشار سنگین چنین نیروهایی منهدم و یا عقب‌نشینی

اشغال شهر سوسنگرد و آزادسازی آن توسط رزمندگان اسلام / ۲۴۳

می‌نمود. قبل از ظهر فرمانده گردان در پاسگاه فرماندهی گردان حضور نداشت، از طریق صدا و سیما ساعت ۱۱:۰۰ تعدادی از خبرنگاران جهت فیلمبرداری و مصاحبه به همراه سروان مهدی دامغانیان رئیس رکن ۱ گردان به موضع آتشبار ما آمدند و در حین مصاحبه با نفرات آتشبار، آنان شاهد بودند که به شدت روی نیروهای دشمن اجرای آتش می‌کردیم و جنگنده‌های عراقی هم از بالای سرمان می‌گذشتند و برای ما هر لحظه وداع با زندگی و ملاقات با مرگ را در برداشت. به هر صورت مصاحبه با تعدادی از نفرات خصوصاً با ستوانیکم عباس صالحی فرمانده آتشبار و من معاون آتشبار و استوار داود محمود زاده درجه‌دار مخابرات آتشبار و تعداد دیگری از درجه‌داران و سربازان انجام گرفت. خود آنان شاهد تمامی آن چه که می‌گذشت بودند و واقعاً نیازی به مصاحبه نبود. در پایان آن روز در شب یک تغییر موضع به مواضع جدید که قبلاً شناسایی شده بود انجام دادیم تا قادر باشیم دشمن را که عقب‌نشینی نموده بود در عمق بیشتری زیر آتش بگیریم. همه نفرات آتشبار آن شب تا صبح مشغول فعالیت و تیراندازی بودند.



از راست: استوار محمد زمانی، استوار نوروزی، استوار شهسوار

فصل یازدهم

پدافند از شهر سوسنگرد

در نیمه دوم مهرماه

روز یکشنبه ۲۰ مهر ۵۹: نقش گردان ۳۸۸ توپخانه بعد از آزادسازی سوسنگرد در پدافند از منطقه

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز ۵۹/۷/۲۰ می گوید:

توپ‌های ۱۷۵ مم با گلوله‌های مخصوص (ساب) حداکثر ۴۸ کیلومتر برد دارد. در این روزها با برد بین ۸ تا ۱۸ کیلومتر اجرای آتش می‌کردیم. که اگر به همین منوال پیش می‌رفتیم، عمر لوله‌های توپ تا چند روز آینده به اتمام می‌رسید. شرایط به گونه‌ای بود که ما به عنوان توپخانه کمک مستقیم عمل می‌نمودیم. با اقداماتی که به عمل آوردیم، قرار شد طی چند روز دیگر، یک آتشبار ۱۳۰ مم، از گروه ۲۲ کازرون به منطقه ما اعزام و در جوار گردان قرار بگیرد، تا کمبود آتش منطقه را جبران نماید. بیشترین مأموریت گردان به گروه جنگ‌های نامنظم شهید دکتر چمران اختصاص می‌یافت و آتش‌های درخواستی، مربوط به هدف‌هایی بود که زیر ۲۰ کیلومتر، برد داشتند، که بیشتر از طریق شهید ایرج رستمی، درخواست می‌شد.

فرماندار سوسنگرد، آقای سلطانی و فرمانده ژاندارمری سرگرد زهتابیان از عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه کاملاً راضی بودند. لیکن باید توجه می‌کردیم، زیرا در آن زمان مأموریت گردان عمل کلی توپخانه لشکر ۹۲ زرهی بود. بردهای ۸ کیلومتر را می‌توان با خمپاره و هویتزر ۱۰۵ مم پوشش داد. وزیر دفاع، آقای دکتر چمران، در تاریخ ۵۹/۷/۱۹ شخصاً در مواضع این یگان حضور یافتند، ضمن تقدیر از فرد فرد نفرات به واسطه تلاش شبانه‌روزی آنان، اظهار رضایت و تشکر را داشتند. در همان زمان به استحضار ایشان رساندم، این روش تیراندازی موجب استهلاک زود رس توپ‌ها خواهد شد. با توجه به مشکلات و تنگنای تدارک لوله توپ‌ها و سایر قطعات، ادامه این روند توپ‌ها را به آهن پاره تبدیل، و از رده خارج خواهند شد. لذا یک آتشبار ۱۰۵ مم به فرماندهی سروان ابریشمیان از لشکر ۷۷ خراسان به این منطقه تخصیص داده شد. مقرر گردید تا ۴۸ ساعت آینده در این منطقه حضور یابند.

نقش فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه که افسری متعهد و میهن‌پرست بود، در شکل‌گیری آرایش یگان‌های توپخانه در منطقه دشت آزادگان بسیار مؤثر بود. زیرا از هر فرصتی استفاده می‌نمود و مشکلات یگان‌های منطقه را به اطلاع فرماندهان و مسئولان هدایت کننده جنگ می‌رساند و با پیشنهادات تخصصی خود که ناشی از دانش نظامی وی بود، آنان را در اداره بهتر جنگ یاری می‌نمود که در نهایت نتیجه آن بهبود وضعیت کلیه مدافعان رزمنده در دشت آزادگان و روند کلی جنگ در آن منطقه بود.

پیشروی مجدد دشمن به سمت شهر بستان، ارتفاعات الله اکبر و شهر سوسنگرد

از بامداد روز ۵۹/۷/۲۰ شهر بستان مجدداً توسط دشمن زیر آتش سنگین توپخانه قرار گرفت و واحدهای زرهی دشمن همان طور که پیش‌بینی می‌شد، به طرف بستان حرکت و پیشروی کردند. آن روز تعداد زیادی از اهالی عرب زبان سوسنگرد که تعدادی از آنان نیز مسلح بودند تظاهرات نمودند و پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران و انزجار خود را از نیروهای عراقی اعلام نمودند. پیشروی دشمن در همین روز به سمت ارتفاعات الله اکبر ادامه یافت و عناصری از دشمن تا روستاهای سیدخلف، صالح حسن و حمود عاصی واقع در جنوب ارتفاعات الله اکبر پیشروی کردند و خود را به نزدیکی نیروهای تیپ ۳ زرهی رساندند.

در روز ۵۹/۷/۲۰ نیروهای دشمن در ساعت ۱۲۰۰ موفق شدند خود را به حاشیه خارجی شهر برسانند. در این روز گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه به شدت نیروهای دشمن را زیر آتش خود داشتند و مانع پیشروی دشمن می‌شدند. هواپیماهای خودی و هم چنین بالگردهای هوانیروز نیز با حداکثر توان خود دشمن را هدف قرار داده بودند. تیراندازی‌های ما تا خاتمه آن روز بی وقفه ادامه داشت و با توجه به جابه‌جایی که داشتیم، روز سختی را گذرانیدیم.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان در روز بیستم مهرماه گزارش زیر را داده است.

«در محور بستان - سوسنگرد توان نیروهای دشمن که از مرز سوبله وارد شده‌اند، حدود ۵۰ دستگاه تانک و ۴۰ دستگاه خودرو است. ستونی که بعد از ظهر روز گذشته بر اثر آتش توپخانه مقداری عقب‌نشینی کرد، از صبح امروز به پیشروی خود ادامه داده و تا عصر از روستای فنیخی عبور کرده و در فاصله ۸ کیلومتری تپه‌های شنی مستقر شده‌اند»^۱

گزارش فوق کاملاً نقش توپخانه را در سد نمودن نیروهای دشمن نشان می‌دهد که در گزارش‌های بعدی سپاه هم به آتش توپخانه ارتش در شمال کرخه اشاره زیادی شده است. از نیمه‌های شب به واسطه درگیری‌ها و اجرای آتش روی نفرات و یگان‌های دشمن تا صبح بیدار بودیم. در آتشبار صدای انواع انفجار و شلیک توپ و تانک و تیربار به گوش می‌رسید که نگرانی ما را بیشتر می‌کرد. دشمن با تحرکات خود قصد پیشروی مجدد را داشت که ما با اجرای آتش توپخانه و

رزمندگان تیپ ۳ زرهی و دیگر نیروها در شمال و جنوب کرخه با مقاومت شدید، سعی داشتند از پیشروی دشمن ممانعت به عمل آورند. در این روز نیز آتشبار دوم گردان ۳۸۸ جابه‌جایی و تغییر موضع داشت تا در عمق منطقه برد بیشتری داشته و قرارگاه‌ها و پاسگاه‌های فرماندهی و خطوط مواصلاتی دشمن را زیر آتش داشته باشند.

سقوط مجدد بستان

حوادث روزهای دوشنبه و سه‌شنبه ۲۱ و ۲۲ مهر ۵۹ و پیام‌های مبادله شده:

شماره ۱۱۹-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی رکن ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۱

به: ف تیپ ۳

(گزارش خلبان هلی کوپتر)

برابر گزارش خلبان هلی کوپتر، در ساعت ۰۹۰۰ روز جاری شهر بستان در محاصره نیروهای دشمن بوده و حدود ۲۰ تانک در این محل شرکت دارند. ضمناً یک ستون زرهی دشمن از سمت تپه‌های شنی شمال ارتفاعات الله اکبر به سمت شرق درحال حرکت بوده که احتمالاً هدف آن یکی از دو راه زیراست. دستور فرمایید پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورند.^۱

۱- دور زدن الله اکبر

۲- دسترسی به اهواز-دزفول

رکن ۳

از: ستادلشکر ۹۲ زرهی رکن سوم

تاریخ: ۵۹/۷/۲۲

به: تیپ ۳

(تانک‌های دشمن به طرف بستان و سوسنگرد)

طبق اطلاع تعداد زیادی تانک به طرف بستان و سوسنگرد در حرکت هستند. دشمن را از دور زیر آتش بگیرید و موقعیت او را به لشکر گزارش کنید.^۲

ف ل: سرهنگ ستاد قاسمی

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۰۴، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

۲. همان، ص ۱۰۵

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه / ۲۴۹

شماره: ۴۶۶۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۲

به: ل ۹۲

(عقب‌نشینی دشمن و درخواست هلی کوپتر)

برابر گزارش یگان‌های در خط دشمن به شماره بستان عقب‌نشینی نموده اند. مقرر فرمایید ۴ فروند هلی‌کوپتر جهت انهدام دشمن اعزام دارند. ضمناً قبلاً جهت توجیه در الله اکبر فرود آیند.^۱

تیپ ۳

شماره: ۴۶۸۵

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۲

به: ل ۹۲

(تانک‌های دشمن در منطقه هویزه)

بنا به اطلاع واصله در منطقه هویزه کرخه کور در نزدیکی بنی تمیم نیروهای دشمن مجهز به تانک و نفربر دیده شده و تعداد آنها نزدیک به ۱۸ تانک و نفربر برآورد شده که به صورت پراکنده در منطقه فوق الذکر پراکنده هستند.^۲

تیپ ۳

شماره: ۴۶۶۷

از: تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۲۲

به: ف ل ۹۲ زرهی

(نیاز به شناسایی هوایی)

مواضع خودی در الله اکبر زیر آتش توپخانه است. سریعاً نیاز به شناسایی هوایی مواضع توپخانه است.^۲

ف تیپ ۳ زرهی

شماره: ۵۰۱-۱۷۰-۱۷۹

از: ستادل شکر ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۲۲

به: ف تیپ ۳ زرهی

(منطقه بستان در اختیار کامل دشمن)

۱- برابر اطلاع منطقه بستان در اختیار دشمن است و جاده بین بستان و سوبله فاقد امنیت است.

۱. همان، ص ۱۰۶

۲. همان، ص ۱۰۷

۳. همان، ص ۱۰۷

۲- دشمن دو آتشبار توپخانه خود را در دو محل مستقر نموده، یکی از نخلستان سید آکلود و دیگری در سه راهی آن طرف رودخانه مقابل قریه فنیخی.

۳- دشمن در این محل سه پل احداث کرده که یکی از آنها وسیله نیروی هوایی منهدم و دشمن که در مقابل قریه فنیخی موضع گرفته بود تغییر مسیر داده و به سمت ارتفاعات الله اکبر در حرکت بوده و پس از چند کیلومتر مستقر شده است.

۴- در حال حاضر محل استقرار آن ۲۰۰۰ متری سکینه سید جاسم و حدود ۵۰ دستگاه خودرو شنی دار و ۲ عراده توپ دارد و تانک‌ها به صورت دایره ای موضع گرفته و مستقر می‌باشند.^۱

ف ل ۹۲: سرهنگ ستاد قاسمی

در پایان روز ۲۲ مهرماه شهر بستان پس از ۲۲ روز مقاومت، مجدداً به اشغال کامل نیروهای دشمن درآمد و نیروهای مدافع به سمت سوسنگرد عقب‌نشینی نمودند. دشمن برای اشغال بستان دو تیپ زرهی را وارد عمل کرده بود. در صورتی که مدافعان شهر تعدادی از نفرات ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران، مجهز به سلاح انفرادی و تعدادی تفنگ ۱۰۶ م م بودند. اشغال بستان توسط دشمن شهر سوسنگرد را از سمت غرب و شمال مورد تهدید جدی قرار داد و موقعیت تیپ ۳ زرهی نیز در ارتفاعات الله اکبر به خطر افتاد. حمله سرسختانه دشمن از ناحیه غربی شهر شروع شده بود و از شمال رودخانه کرخه نیز نیروهای متجاوز با تانک و توپخانه به شدت شهر را زیر آتش گرفته بودند. توپخانه دشمن جاده بستان - سوسنگرد را آن چنان گلوله باران می‌کرد که هیچ خودرویی نمی‌توانست از شهر خارج شود. در این شرایط هیچ‌گونه کمکی به نیروهای داخل شهر و مردم انجام نمی‌گرفت. مردم می‌بایست برای گریز از مرگ فاصله بستان تا سوسنگرد را طی می‌نمودند که کار بسیار دشواری بود. بعدازظهر روز بیست و دوم شهر کاملاً سقوط کرده بود و نیروهای مدافعی که زنده مانده بودند توانستند خود را به روستای دهلاویه برسانند و در آن منطقه خود را برای دفاع از سوسنگرد آماده کردند تا از سقوط سوسنگرد جلوگیری نمایند. دشمن این بار در انهدام منازل و کشتار مردم بستان شدت عمل بیشتری نسبت به حمله اول خود انجام داده بود.

ارتش جمهوری اسلامی در ارتباط با اشغال بستان و شرایط تیپ ۳ زرهی می‌نویسد:

پرسنل تیپ ۳ تا ساعت ۱۸۰۰ در مقابل آتش شدید توپخانه و فشار دشمن مقاومت کردند، ولی در این ساعت به منظور جلوگیری از انهدام کامل، زیر آتش دشمن به سمت پادگان دشت آزادگان عقب نشستند.^۱

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز ۲۱ الی ۲۳ مهر ۵۹ می‌گوید:

با توجه به پیگیری‌های مداومی که انجام داده بودم، بالاخره یک آتشبار ۱۳۰ م.م از گردان ۳۳۳ توپخانه گروه ۲۲ به فرماندهی ستوانیکم اسدی‌پور که افسر بسیار خوب و فعالی بود، به منطقه واگذار نمودند که پیشنهاد کردم، آن آتشبار مأمور به گردان ۳۸۸ توپخانه شده و به کار گرفته شود و آتشبار ۱۰۵ م.م لشکر ۷۷ خراسان نیز در این منطقه استفاده شود تا با ترکیبی از کالیبرهای گوناگون و با بردهای مختلف، پاسخگوی نیازمندی آتش توپخانه منطقه باشیم.

مرکز تطبیق آتش به سرپرستی جناب سرگرد قاسمی جمعی توپخانه لشکری ۹۲ زرهی مأمور به این یگان در ارتباط با توپخانه‌های کالیبر ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۵۵ و ۱۷۵ م.م تشکیل گردید، تا نهایت صرفه‌جویی در مصرف مهمات و استهلاک توپ‌ها و همچنین قدرت آتش بیشتر در منطقه دشت آزادگان معمول گردد.

سروان ایرج رستمی نماینده گروه نیروهای نامنظم دکتر چمران، فرمانده نیروهای سپاه پاسداران و فرمانده ژاندارمری جناب سرگرد زهتاییان، از طریق فرماندار سوسنگرد، آقای سلطانی، رضایت خود را از همکاری بی دریغ گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م.م، در مورد واگذاری دیده‌بانان ورزیده و با دانش و همچنین اجرای آتش‌های به موقع و موثر به وزیر محترم دفاع، دکتر چمران اعلام داشتند.

در روز ۵۹/۷/۲۲ طبق روال روزهای گذشته درگیری‌ها از نیمه شب آغاز شد و در ساعت حدود ۰۴۰۰ صبح به اوج خود رسید.

در روز ۵۹/۷/۲۳ در مواضع جدیدی حوالی شمال روستای جلیزی، از ساعت ۰۵۰۰ صبح در حال اجرای تیراندازی بودیم. دشمن مجدداً سعی در پیشروی، خصوصاً در منطقه بستان را داشت که با آنها مقابله گردید. حدود ساعت ۱۲۰۰ ظهر جنگنده‌های خودی مواضع نیروهای دشمن را در غرب سوسنگرد بمباران کردند. ما شاهد پرواز جنگنده‌های خودی بودیم و خیلی از نظر روحی

قوت می‌گرفتیم، در روز ۵۹/۷/۲۳ دیده‌بان‌های گردان بدین ترتیب در منطقه مستقر گردیده بودند.

۱- ستواندوم عیسی مختاری‌نسب در منطقه جلالیه در جنوب رودخانه کرخه.

۲- ستوانیکم جمال کریم در شمال رودخانه کرخه منطقه عمل تیپ ۳ زرهی.

۳- گروه‌بانیکم حسن رضایی به عنوان دیده‌بان سیار که بیشتر در منطقه غرب سوسنگرد به همراه نیروهای ژاندارمری و سپاه پاسداران و گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران فعالیت داشت.

بعد از ظهر آن روز مواضع آتشبار ما بمباران گردید. بمب‌ها بین دو توپ سوم و چهارم آتشبار اصابت نمود و همه خدمه توپ‌ها خیلی سریع متفرق شده و در سنگرها پناه گرفتند. یک نفر داوطلب بسیجی که راننده بود به شدت مجروح و سریعاً به بیمارستان اهواز تخلیه گردید. بمباران وحشتناکی بود، ولی خوشبختانه با توجه به شدت بمباران، آسیب جدی ندیدیم. در این روز برابر اطلاع واصله از دیده‌بان‌های خودی، نیروهای سپاه پاسداران در حوالی بستان تلفات سنگینی را در نبردهای روز گذشته متحمل شده بودند و در حین گزارش اظهار داشتند که جنگ همچنان با شدت ادامه دارد که برای ما ناراحت کننده بود.

در غروب آن روز با تاریک شدن هوا، مواضع ما در شمال روستای جلیزی توسط توپخانه دشمن گلوله‌باران شد. چندین گلوله نیز به صورت شلیک‌های آتشباری دشمن به روستای جلیزی اصابت نمود. مردم آن روستا و دیگر روستاهای منطقه که متواری شده و در آنجا مستقر شده بودند، مرد، زن، بچه و پیرمردان و پیرزنان سالخورده از وحشت به اطراف روستا با شیون و فریاد متواری شدند. تعدادی مرد و زن به همراه فرزندان‌شان به طرف مواضع ما پناه آوردند. من به گروه‌بان شیخانی و استوار علی‌اصغر انصاری، رؤسای توپ دستور دادم آنان را در نزدیکی موضع و در محلی امن اسکان دهند تا از اصابت گلوله‌های دشمن در امان باشند. بعد از جمع‌آوری آنان در یک محل، به آن محل رفتم. زنان و بچه‌ها گریه می‌کردند و با شیون و زاری کمک می‌خواستند. من سعی کردم با مردهای آنها صحبت و به آنان آرامش و دلگرمی دهم. بعد از مدتی همه آنها آرام گرفتند و به آنان از شام خودمان دادیم و در همان محل تا صبح از آنان مراقبت نمودیم. صبح روز بعد با دادن مقداری نان و دیگر آذوقه به آنان، به طرف روستایشان راهی نمودیم و به آنان گفتیم تا زمانی که ما در منطقه هستیم، از آنان حمایت خواهیم کرد که بسیار خرسند و راضی موضع ما را ترک کردند.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۵۳/

ما برای پشتیبانی از نیروهای خودی در شمال و جنوب کرخه تمامی تلاش‌مان را انجام می‌دادیم و با شدت تمام روی دشمن آتش می‌ریختیم. ضمن این که به درخواست‌های رده بالا نیز باید پاسخ سریع می‌دادیم همانند پیام زیر:

شماره: ۲۵-۴۸-۲۰۱

از: ر ۳ ل ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

به: ف تیپ ۳ دشت آزادگان

(اجرای آتش برای متوقف ساختن دشمن)

دستور فرماید ضمن ابلاغ مختصات زیر به گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ و اجرای آتش‌های توده و ممانعتی به روی آنها، به یگان‌های مذکور ابلاغ شود که بایستی هرگونه حرکات دشمن را در منطقه استحقاقی تیپ ۳ زیر نظر داشته و با اجرای آتش‌های دیدبانی، آنها را در منطقه متوقف و با هماهنگی آن تیپ دشمن را نابود نمایند.^۱

۴۵-۸۰۰	الف	ب	۴۶-۸۰۰	۵۰-۸۰۰	پ	۹-۸۰۰	ت
۸۵-۴۰۰			۸۴-۴۰۰			۸۲-۴۰۰	

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

با توجه به شرایط بحرانی منطقه، ما به عنوان تنها یگان توپخانه دوربرد منطقه، می‌بایست تمامی تلاش‌مان را برای اجرای آتش‌های سد کننده و ممانعتی به کار می‌بردیم تا پیشروی نیروهای دشمن را سد و یا به تاخیر اندازیم تا مدافعین فرصت کافی برای جابه‌جایی و مقابله با دشمن را داشته باشند.

در روز ۵۹/۷/۲۳ دشمن تحرکات جدیدی را در منطقه آغاز کرده بود و با نیروهای زرهی و توپخانه به سوی جاده سوسنگرد - حمیدیه حرکت و در روستای کوت سید نعیم طالقانی، سعی بر مسدود نمودن جاده را داشتند که رزمندگان اسلام پیشروی آنان را سد نموده بودند. در این راستا دیده‌بانان گردان مرتباً گزارش و درخواست آتش می‌کردند. ما نیز در آتشبار با آتش پر حجم سعی در جلوگیری از پیشروی دشمن و عقب راندن آن را داشتیم.

در این رابطه شهربانی سوسنگرد در روز ۵۹/۷/۲۳ می‌نویسد:

«حدود ۱۵۰ تانک عراقی در نزدیک قریه کوت، در ۲۰ کیلومتری شرق سوسنگرد، در عمق

۳ کیلومتری عمود بر جاده اهواز به سوسنگرد، سمت چپ جاده مستقر و صبح امروز تعدادی تانک

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۰۹، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

به طرف جاده آمده و آن را مسدود کردند که بر اثر آتش توپخانه خودی تا حدودی عقب‌نشینی کردند. هر چند جاده باز شد، ولی تردد ممکن نیست، این جبهه برای اهواز خطرناک است.^۱

توپخانه‌ای که دشمن را در جنوب سوسنگرد زیر آتش قرار می‌داد، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م بود که واقعاً دشمن را در آن منطقه به ستوه آورده بود که در گزارش‌های سپاه پاسداران و ژاندارمری و دیگر نیروها به وضوح به آن اشاره شده است. من هم سعی کرده ام بیشتر از گزارش‌های آنها استفاده تا نقش بسیار مهم گردان ۳۸۸ توپخانه را در منطقه مشخص نمایم.

با توجه به پیشروی‌های دشمن در دو جناح، یعنی، بستان - سوسنگرد و بستان - الله اکبر و همچنین فعالیت دشمن در منطقه کرخه کور و پیشروی دشمن در آن جناح به منظور قطع کردن جاده سوسنگرد - حمیدیه، فرمانده تیپ ۳ زرهی مرتباً درخواست نیرو برای سد نمودن پیشروی دشمن می‌نمود که پیام‌های ارسالی زیر گویای این واقعیت می‌باشد. اما لشکر ۹۲ زرهی هم به واسطه در اختیار نداشتن یگانی که بتواند پیشروی دشمن را سد و زمین گیر کند، مسئولیت سد نمودن پیشروی دشمن را از تیپ ۳ زرهی خواستار بود.

از: تیپ ۳
 شماره: ۴۷۲۹
 به: ف ۹۲ زرهی
 تاریخ: ۵۹/۷/۲۳
 (درخواست نیروی تقویتی بین سوسنگرد و بستان)

با توجه به وضعیت موجود به خصوص در محور بستان - سوسنگرد و درگیری مداوم بین نیروهای خودی و دشمن، در صورت امکان مقرر فرمایید نیرویی جهت تقویت، در حدود بین سوسنگرد و بستان اعزام نمایند.^۲

تیپ ۳

از: تیپ ۳
 شماره: ۴۷۵۱
 به: ل ۹۲
 تاریخ: ۵۹/۷/۲۳
 (اعزام تانک به محور حمیدیه)

برای جلوگیری از نفوذ دشمن در محور حمیدیه - سوسنگرد ۵ دستگاه تانک در ساعت ۱۱۰۰ از منطقه و سه راهی حمیدیه اعزام شوند.^۳

تیپ ۳

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۵۵

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۱۰، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۲

۳. همان، ص ۱۱۰

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه / ۲۵۵

شماره: ۲۰۱-۴۸-۶۸

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

از: تیپ ۳

به: ف ل ۹۲

(مقدورات تیپ)

فرمانده لشکر که شخصاً بازدید نمودند، امکانات تیپ را ملاحظه فرمودند، باید به این تیپ کمک شود. این تیپ، استعداد سازمانی آن به اندازه گردان هم نیست، خواسته ها باید در حد مقدورات باشد.^۱

ف تیپ ۳

شماره: ۴۷۷۱

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

از: تیپ ۳

به: ف ل ۹۲

(حرکت دشمن در محور بستان - الله اکبر)

دشمن از دهکده فنیخی واقع در محور بستان - الله اکبر در حال حرکت به سمت تیپ ۳ می باشد و استعداد آن در حدود ۳۵ تا ۴۰ تانک می باشد.^۲

تیپ ۳

شماره: ۲۰۱-۴۸-۱۰۷

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (رکن ۳)

به: تیپ ۳ زرهی

(انهدام دشمن با آتش توپخانه)

بازگشت به ۴۷۷۱ - ۵۹/۷/۲۳

با آتش توپخانه دشمن را منهدم کنید و اجازه ندهید دشمن پیشروی نماید.^۲

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستادقاسمی

ملاحظه می شود که انتهای تلاش فرمانده تیپ ۳ زرهی برای دریافت یگان مانوری جهت

مقابله با پیشروی دشمن، از فرمانده لشکر به آتش توپخانه ختم می شود.

۱. همان، ص ۱۱۰

۲. همان، ص ۱۱۱

۳. همان، ص ۱۱۱

در همان روز فرمانده لشکر ۹۲ زرهی ضمن تشکر از تلاش گردان ۳۸۸ توپخانه، درخواست‌های آتش جدیدی را طبق پیام زیر، از فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م می‌نماید که بیانگر نقش مهم و حیاتی گردان در منطقه دشت آزادگان می‌باشد.

شماره: ۱۵۶-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی (رکن ۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

به: ف گد ۳۸۸ ت وسیله تیپ ۳

(اجرای آتش روی دشمن برای محور حمیدیه- سوسنگرد)

دستور فرمایید روی ۳۰ دستگاه تانک دشمن در کوت سید نعیم به مختصات ۳۱۲۸ شمالی و ۴۸۲۲ شرقی تیراندازی دقیق نمایند و باعث عدم دسترسی دشمن به محور حمیدیه- سوسنگرد گردید. تلاش شما امروز مورد تقدیر است. چنانچه مانعی در اجرای آتش دارید تغییر موضع دهید.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

واقعاً امید تمامی نیروها در شمال و جنوب رودخانه کرخه و حتی فرماندهان رده بالا از نظر آتش توپخانه و سد نمودن پیشروی دشمن در منطقه، به گردان ۳۸۸ توپخانه بود. در آن زمان ما در مواضعی قرار گرفته بودیم که می‌توانستیم در تمامی جهات دشت آزادگان اجرای آتش نماییم، از غرب ارتفاعات الله اکبر تا پاسگاه‌های مرزی سوبله و صفریه، و با تغییر موضع در دشت آزادگان، حتی قادر بودیم تا جنوب کرخه کور و منطقه جفیر را نیز زیر آتش خود داشته باشیم. البته حاضر به کاری توپ‌های گردان در اجرای مأموریت‌ها بسیار حائز اهمیت بود که حاضر به کاری آنها را می‌بایست ناشی از زحمات شبانه‌روزی تعمیرکاران گردان به شمار آورد و تغییر موضع سریع و به موقع را هم به کادر فرماندهی گردان، ستاد گردان، آتشبار تیر، رؤسای توپ‌ها که بسیار ورزیده و متخصص بودند و همچنین سربازان آموزش دیده با روحیه عالی نسبت داد. در آن زمان گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م گروه ۳۳ توپخانه یکی از آماده‌ترین و بهترین گردان‌های توپخانه ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که من بعداً در بیش از ۲۰ سال خدمتم در ارتش، دیگر چنین گردان آماده‌ای را در هیچ گروه توپخانه و یا لشکری مشاهده ننمودم. و شاید سالیان زیادی طول بکشد تا چنین نفرات و یگان و یا یگان‌های

مشابهی را ارتش ایران سازماندهی، آموزش و مهیای عملیاتی در آن سطح نماید که در آن زمان افتخاری برای ارتش جمهوری اسلامی ایران بود.

در روز ۵۹/۷/۲۳ به رغم آتش‌های شدید توپخانه دشمن و دیگر آتش‌ها که به روی مواضع یگان‌های تیپ ۳ زرهی اجرا می‌شد، متأسفانه جنگنده‌های خودی هم چند بار، گردان‌های تیپ ۳ زرهی و گردان‌های توپخانه ۳۸۸ و ۳۱۸ مستقر در منطقه دشت آزادگان را اشتبهاً بمباران نمودند که تلفات قابل توجهی هم به یگان‌ها وارد می‌شد. علت دادن تلفات یگان‌ها هم این بود که توپ‌های پدافند منطقه و موشک‌های سه‌پند ۳ یگان‌ها به واسطه شناخت فوری جنگنده‌های خودی، عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و جنگنده‌ها هم به راحتی مواضع یگان‌های تیپ ۳ زرهی و توپخانه‌های آن را بمباران می‌کردند. پیام‌های زیر مربوط به بمباران جنگنده‌های خودی است.

شماره: ۷۷۹

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

به: لشکر ۹۲ زرهی

(تلفات خودی در اثر تک هوایی خودی)

فرماندهی محترم لشکر، در اثر تک هوایی خودی امروز ۲ شهید و ۷ مجروح داشتیم. قطعات بمب که نوشته ساخت صنایع نظامی است، برای ارائه جمع‌آوری شده، چون هماهنگی نیست، جواب پرسنل را چه بدهم، توانایی فرماندهی را ندارم.^۱

تیپ ۳ زرهی

فرمانده تیپ ۳ زرهی با توجه به شرایط منطقه دشت آزادگان و مسئولیت سنگینی که بر عهده داشت، دارای مشکلات و نارسایی‌های زیادی هم در سطح یگان‌های تیپ بود که در آن شرایط قادر به برطرف نمودن آنها نبود و تصور می‌شد که به ستوه آمده است. زیرا من خودم از نزدیک او را در دیدارهایی که داشتیم، می‌دیدم که واقعاً کلافه شده است. لذا، در پیام فوق صراحتاً اعلام می‌نماید توانایی فرماندهی در آن شرایط را ندارد. هر چند این پیام نمی‌توانست مسئولیت سنگین او را کاهش دهد.

شماره: ۱۳۸-۴۸-۲۰۱

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

به: فرماندهی تیپ ۳

(اظهار تسلیم و انتظار مقاومت)

از این حادثه تأسف انگیز نیز بی نهایت متأثر و متأسفم و به همه پرسنل تسلیم می‌گویم. بروز این گونه حوادث در جنگ گرچه مصیبت بار است، لیکن امکان آن وجود دارد. کما این که تاکنون چند فروند از هواپیماهای خودی به وسیله پرسنل سرنگون شده است. پایداری و شهامت فرمانده تیپ و همه پرسنل در این حادثه را تأکید و از آنها انتظار دارم مانند همیشه باز هم مقاوم و مردانه در مقابل دشمن بایستید.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ قاسمی

در همان روز مجدداً مواضع تیپ ۳ زرهی توسط جنگنده‌های خودی مورد حمله قرار گرفت.

شماره: ۴۷۷۷

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

به: ف ل ۹۲ زرهی

(تک هوایی خودی)

ساعت ۱۳۳۰ مورد تک هوایی در الله اکبر واقع و ۲ نفر مجروح و اعزام گردیدند و رابط هوایی اعلام نموده هواپیماها خودی است. با دسک هماهنگی که بیش از این در بلا تکلیفی نباشیم و به این وضع خاتمه دهید.^۲

تیپ ۳ زرهی

بار دیگر فرمانده تیپ ۳ زرهی از فرمانده لشکر طی پیام زیر درخواست کمک می‌نماید که نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. از این پیام‌های فرمانده تیپ ۳ زرهی که استمداد کمک و یاری از مسئولان و فرماندهان می‌نماید، برای این استفاده می‌نمایم که دیگر مدافعان در شهرهای بستان و سوسنگرد، درخاطرانشان گفته‌اند، ارتش ما را در جنوب کرخه یاری نکرد و ما در بستان و سوسنگرد تنها بودیم. قبول می‌کنم که آن بزرگ مردان تاریخ تنها مانده بودند و حماسه‌های بزرگی را خلق کردند که در تاریخ کشورمان ماندگار خواهد ماند، اما نیروی زمینی ارتش و جنگنده‌های نیروی هوایی و بالگردهای هوانیروز ارتش و توپخانه قدرتمند تیپ ۳ زرهی مستقر در شمال کرخه و پادگان دشت آزادگان، لحظه‌ای آن عزیزان رزمنده را تنها نگذاشتند. که در گزارش‌های سپاه پاسداران خوزستان و

۱. همان، ص ۱۱۲

۲. همان، ص ۱۱۲

ژاندارمری و در لابه‌لای خاطرات رزمندگان، این همکاری در رزم کاملاً مشهود است. اما با نگاهی به پیام‌های تیپ ۳ زرهی در می‌یابیم که توان یگان‌های رزمی تیپ ۳ زرهی در حدی نبوده است که بتواند در جنوب رودخانه کرخه نیز وارد عمل شود. تیپ ۳ زرهی هم واقعاً تنها مانده بود، تنهای تنها، و هیچ رزمنده‌ای در دیگر نیروهای مسلح، در آن زمان در شمال کرخه به یاری و کمک یگان‌های تیپ ۳ زرهی نشتافت. از طرفی بزرگ‌ترین کمک یگان‌های تیپ ۳ زرهی در شمال کرخه علاوه بر حمایت آتش مداوم توپخانه از رزمندگان مستقر در جنوب کرخه، نگهداری قسمت شمالی رودخانه کرخه بود. زیرا اگر این مهم صورت نمی‌گرفت، مدافعان جنوب رودخانه کرخه، از شمال رودخانه مورد تهدید جدی قرار می‌گرفتند و خیلی سریع مواضع خود را از دست می‌دادند. پیام زیر گویای وضعیت نابسامان تیپ ۳ زرهی است که دلیلی فاحشی برای قادر نبودن حمایت از مدافعان جنوب رودخانه کرخه می‌باشد.

شماره: ۴۸۱۱

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۳

به: ف ۹۲ زرهی

(مقدورات تیپ و نیاز به تقویت)

تیپ تاکنون تلاش نموده است و موفق هم شده پیشروی دشمن را سد کند. ولی فرمانده لشکر از مواضع بازدید نمودند و مقدورات را دیدند، استعداد تیپ بیش از ۱۵ درصد نیست. مسئولان، فرماندهان و مشاوران امنیتی باید واقعیت را بپذیرند و تصمیم مقتضی اتخاذ و بدانند نیاز به واحد است که فوراً اعزام شود.

ف تیپ ۳ زرهی

پیام فوق بیانگر واقعیاتی بود که در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی ما می‌دیدیم و شاهد و ناظر بودیم و با آن مشکلات دست و پنجه نرم می‌کردیم. ولی شاید بازگو نمودن این گونه واقعیت‌ها، باب میل تعدادی نبود. جنگ اصولی دارد، و آن اصول تعدادی قواعد کلی هستند که هدایت نبرد را به عهده دارند. آنها حقایق مسلمی هستند که حاکم بر میدان نبرد بوده و کاربرد به موقع و مؤثر آنها در به دست آوردن پیروزی اثر قاطع دارند. هر یک از این اصول به نوبه خود در جریان نبرد تأثیر قطعی داشته و باید به صورت توأم با یکدیگر سنجیده و به کار برده شود. اولین مشکل این بود که فرمانده تیپ ۳ جناب سرهنگ عمید در بدترین شرایط به سِمَت فرماندهی تیپ ۳ انتصاب یافته بود. زمانی که تیپ ۳ زرهی عملاً کارایی رزمی خود را از دست داده بود، در ثانی دشمن بسیار قوی در مقابل تیپ صف آرایی کرده بود. لذا فرمانده تیپ نمی‌توانست در آن شرایط دشوار به تمامی جهات

بیانید، از طرفی هم نسبت به دشمن از نظر تجهیزات و نیروی انسانی برتری رزمی نداشت تا بتواند در منطقه اعمال قدرت و فرماندهی نماید. برتری نیروی رزمی برای ادامه نبرد و موفقیت در میدان نبرد نیاز به مواردی همچون استفاده از کلیه تسهیلات لازم، داشتن برتری قدرت آتش، پشتیبانی خدمات رزمی، مهارت در رزم، تصمیم، انضباط، مسائل اداری و رهبری و ... می‌باشد. لذا وقتی فرمانده تیپ صراحتاً اعلام می‌نماید استعداد تیپ بیش از ۱۵ درصد نیست، نباید او را سرزنش کرد، بلکه باید دست آن فرمانده را گرفت و با واگذاری تجهیزات، نیروی انسانی و ... او را در ادامه نبرد یاری نمود که متأسفانه ما شاهد و ناظر بودیم که چنین اتفاقاتی نمی‌افتاد. البته فرمانده لشکر هم در آن شرایط قادر به رفع نیازمندی‌های تیپ نبود. کما اینکه نیروهای مستقر در جنوب کرخه که شامل نیروهای سپاه پاسداران، ژاندارمری، نیروهای نا منظم گروه چمران و نیروهای مردمی بودند، به واسطه عدم توازن رزمی و نداشتن برتری نسبت به دشمن، زیر فشار دشمن مجبور به عقب‌نشینی شدند.

در تاریخ ۵۹/۷/۲۴ به علت درگیری‌های شدید حوالی بستان و سوسنگرد، درخواست‌های آتش زیادی از منابع و نیروهای مختلف مستقر در منطقه که بعضاً از دقت مناسبی هم برخوردار نبودند، از گردان ۳۸۸ توپخانه می‌شد. با توجه به مأموریت یگان ما که در عمل کلی قرار داشت، نمی‌بایست بی‌رویه تیراندازی می‌نمودیم، برای رفع این مشکل در آن روز با توجه به شرایط بحرانی منطقه، ستواندوم عیسی مختاری نسب و استوار نوروزی با یک دستگاه خودروی بی‌سیم ۱۰۶ به راندگی یک سرباز به عنوان تیم دیده‌بان گردان ۳۸۸ توپخانه، با دستور فرمانده گردان در اختیار فرمانده گروه جنگ‌های نامنظم، دکتر چمران قرار داده شدند، تا در عملیات ایذایی و دیگر عملیات‌های آنان شرکت نمایند تا با درخواست‌های به موقع و دقیق آنان، اجرای آتش متمرکز، دقیق و مؤثری داشته باشیم. آتش‌های به موقع و مؤثر در آن زمان که نیروهای دشمن در حال پیشروی بودند، بسیار حیاتی و مهم بود. زیرا باعث انهدام نیروهای دشمن و توان رزمی آنان می‌شد. پیام زیر که از تیپ ۳ زرهی به فرمانده لشکر ۹۲ ارسال شده است گویای وضعیت بد آن منطقه می‌باشد.

شماره: ۴۸۷۱

تاریخ: ۵۹/۷/۲۴

از: تیپ ۳

به: ف ل ۹۲

(ستون دشمن به سمت سوسنگرد)

دشمن با یک ستون زرهی با حمایت توپخانه به سمت سوسنگرد در محور بستان به سوسنگرد در حرکت است. نیروی موجود در مقابل آنها بسیار ضعیف است.^۱

ف تیپ ۳

فرمانده تیپ ۳ زرهی نیز به خاطر فشار یگان‌های زرهی دشمن در منطقه الله اکبر درخواست می‌نماید که گردان ۳۸۸ توپخانه مواضعی را در شرق ارتفاعات الله اکبر اشغال تا آتش گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ را تقویت نموده و از پیشروی دشمن با آتش شدید توپخانه ممانعت به عمل آورد. که البته در آن زمان تغییر موضع گردان ۳۸۸ توپخانه به آن محل منطقی نبود، زیرا گردان ۳۸۸ توپخانه از مواضع خود می‌توانست عملیات تیپ ۳ زرهی را حمایت و پشتیبانی نماید که این کار را هم انجام می‌داد. اما گردان ۳۸۸ توپخانه در جهات دیگری نیز اجرای آتش می‌کرد که برای حفظ منطقه بسیار حیاتی بود که خود فرمانده تیپ هم به این امر کاملاً واقف بود. زیرا چنانچه سوسنگرد و یا حمیدیه به خطر می‌افتاد، تیپ ۳ زرهی در محاصره قرار می‌گرفت و منهدم شده تلقی می‌گردید.

در آن زمان حفظ زمین‌های شمال و جنوب رودخانه کرخه لازم و ملزوم یکدیگر بودند. زیرا در صورت اشغال هر کدام به دست دشمن، منطقه دیگر مورد تهدید جدی قرار می‌گرفت. لذا در آن شرایط مهم می‌بایست شمال و جنوب رودخانه کرخه به صورت یک نواخت و در یک خط حفظ می‌شدند تا یگان‌های مستقر در آن مناطق، جناح قابل دسترسی به دشمن ندهند. در غیر اینصورت موجودیت یگان‌ها به خطر می‌افتاد. به همین منظور فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه و فرماندهان رده بالا سعی می‌کردند با آتش این گردان در دو جناح شمالی و جنوبی رودخانه کرخه، از پیشروی دشمن جلوگیری نمایند. توجه به این امر مهم فشار فزاینده‌ای را به نفرات و تجهیزات گردان ۳۸۸ توپخانه می‌آورد.

شماره: ۴۸۶۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۴

به: ل ۹۲ زرهی

(تقاضای مراجعت توپخانه ۱۷۵ م)

به امر فرماندهی لشکر، توپخانه ۱۷۵ م به میدان تیر تغییر مکان نماید. تیپ به آن نیاز مبرم دارد. اجازه دهید سریع به الله اکبر مراجعت نماید.^۱

تیپ ۳

در مورد درگیری‌های آن روز و نقش گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م در منطقه سوسنگرد در خصوص سد کردن پیشروی نیروهای دشمن، گروهی از مردم شهر سوسنگرد که در اسفند ماه ۱۳۷۷ مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند، اظهار داشته‌اند:

«چون در تمامی مناطق شهرستان، نیروهای دشمن نفوذ کرده بودند و پناهگاه امنی نمانده بود، بهتر دیدیم که در شهر باقی بمانیم و در کنار رزمندگان اسلام با بعضی‌های متجاوز بجنگیم. بودن ما روحیه مدافعان را بالا می‌برد و ما تلاش دیگری هم می‌کردیم. از جمله تأمین مواد غذایی رزمندگان. با این وصف خطرات جانی همه ما را تهدید می‌کرد. دشمن سرسختانه شهر را می‌کوبید و با آتش‌باری‌های دوربرد از تپه‌های الله اکبر و هویزه شهر را می‌زد. توپخانه ایران هم از پادگان حمیدیه دشمن را می‌کوبید و از پیشروی او جلوگیری می‌کرد»^۱

ملاحظه می‌شود که مردم شهر نیز از توپخانه مستقر در پادگان حمیدیه که گردان ۳۸۸ توپخانه بود در خصوص جلوگیری از پیشروی دشمن، صحبت کرده‌اند.

در روز ۵۹/۷/۲۴ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان نیز اعلام نموده است:

«توپخانه خودی مستقر در بلندی‌های الله اکبر خوب کار می‌کند و ...»^۲

گردان ۳۸۸ توپخانه در آن زمان علاوه بر اجرای آتش در جنوب سوسنگرد در منطقه غرب ارتفاعات الله اکبر و غرب سوسنگرد تا بستان نیز اجرای آتش می‌کرد. در مجموع با تغییر جبهه آتشبار در تمامی نقاط اجرای آتش می‌کرد. البته گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی نیز بسیار مؤثر عمل می‌نمود که نقش آن گردان نیز در منطقه بسیار مهم بود.

دشمن از هرسو به سمت سوسنگرد و حمیدیه هجوم می‌آورد و هر لحظه شرایط برای مدافعان سخت‌تر می‌شد که فرمانده لشکر ۹۲ زرهی از نیروهای تیپ ۳ زرهی کمک می‌طلبد. با توجه به این که تیپ ۳ زرهی در منطقه الله اکبر دچار مشکل جدی بود.

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۵۹. انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴

۲. همان، ص ۳۶۳

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۶۳/

شماره: ۱۶۳-۴۸-۲۰۱

رمز آنی

از: ستادلشکر ۹۲ زرهی (رکن ۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۲۴

به: تیپ ۳

(اعزام دسته شناسایی)

دستور فرمایید به منظور حفظ ارتباط با دشمن در محور جنوب کرخه از حمیدیه تا سابله و نیز نیروهایی که از دب حردان به سمت شمال در حرکت بوده‌اند، یک دسته شناسایی متحرک و با ارتباط کافی به محور فوق اعزام نمایند. مأموریت این دسته حفظ تماس و اجرای شناسایی و کسب خبر و گزارش به موقع، برهم زدن آرایش و سازمان دشمن در صورت امکان می‌باشد. به فرمانده دسته اعزامی دستور داده شود غافلگیر و محاصره نشود.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستادقاسمی

شماره: ۴۹۰۷

از: تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۲۴

به: لشکر ۹۲ زرهی

(درخواست آتشبار ۱۳۰م)

چون امکان ارتباط با توپخانه ۳۸۸ مشکل است و به محض تیراندازی توسط توپخانه ۳۱۸ مواضع به وسیله دشمن کشف می‌شود، لذا با اعزام یک آتشبار ۱۳۰ م موافقت گردد.^۲

تیپ ۳

ورود یک آتشبار ۱۳۰ م با تلاش و پی گیری‌های فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرگرد آجوری به عمل آمده بود تا در منطقه دشت آزادگان با کالیبر و بردهای مختلف یگان‌های توپخانه وجود داشته باشد تا از بار سنگین تیراندازی‌های شبانه‌روزی گردان ۳۸۸ توپخانه و ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م کمی کاسته شود. ضمن اینکه حجم آتش توپخانه روی یگان‌های دشمن هم بیشتر شده تا پیشروی آنان کندتر شود و از تمام شدن عمر لوله‌های توپ‌های ۱۷۵ م نیز به واسطه تیراندازی در بردهای کم جلوگیری به عمل آید. در این راستا فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه پیشنهاد نموده بود که این آتشبار ۱۳۰ م اعزامی از گروه ۲۲ توپخانه، تحت کنترل عملیاتی گردان ۳۸۸ توپخانه قرار بگیرد. هر چند گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ زیر آتش شدید دشمن قرار داشت، اما می‌بایست به هر

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۱۷، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲

۲. همان، ص ۱۱۷

طریقی که شده مأموریت خود را اجرا می‌کرد. البته با حضور توپخانه جدید در منطقه، آتش دشمن پراکنده و از حجم آتش روی گردان ۳۱۸ توپخانه نیز کاسته می‌شد.

فرمانده لشکر ۹۲ زرهی هم به درخواست تیپ ۳ زرهی طبق پیام زیر پاسخ منفی می‌دهد که در آن شرایط منطقی به نظر می‌رسید.

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (رکن ۳) شماره: ۵-۴۸-۲۰۱

به: فرماندهی تیپ ۳ تاریخ: ۵۹/۷/۲۴

(حداکثر استفاده از توپخانه موجود)

بازگشت به ۴۹۰۷-۵۹/۷/۲۴

۱- خوشبختانه وضع زمین در منطقه تیپ طوری است که می‌تواند از پشت مواضع تیراندازی کند و مواضع او کشف نشود. بنابراین مواضع مناسب اختیار شود.

۲- اعزام آتشبار ۱۳۰ م، مقدور نیست.

۳- گردان ۳۸۸ شکایت دارد که تیپ از توپخانه ۳۱۸ حداکثر استفاده را نمی‌نماید.^۱

ف لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

پیام فوق بیانگر این است که تا چه اندازه فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه نسبت به امور جاری عملیات در منطقه اشراف داشته و سعی و تلاش می‌نمود، زیرا ضمن کنترل و اداره یگان خود، مشاور خوبی برای فرمانده تیپ ۳ و فرمانده لشکر ۹۲ زرهی در منطقه بود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز ۵۹/۷/۲۴ می‌گوید:

در آن روز، ساعت ۰۸۳۰ به من اطلاع دادند، در گردان حضور داشته باشم تا با تیمسار ولی ... فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش عازم منطقه متعات (روستایی بود بین حمیدیه و سوسنگرد) شویم. در معیت تیمسار فلاحی به منطقه مورد نظر عزیمت نمودیم. مشاهده نمودم آب رودخانه کرخه را به سمت جنوب جاده منحرف کرده‌اند، به علت شدت آب کرخه، سنگ‌های بزرگ را در داخل سیم‌های توری مهار نموده و با جرتقیل به داخل آب رها می‌نمودند. کار شروع شده بود لیکن آب به طور کامل مهار نشده بود و آن منطقه زیرآتش شدید توپخانه دشمن قرار داشت. این

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه / ۲۶۵

تلاش می‌توانست پیشروی نیروهای عراق را سد نماید، تا نیروهای خودی در زمان کسب شده با وضعیت بهتری به مصاف دشمن رفته و آنان را در همین منطقه نابود نمایند.

در تاریخ ۵۹/۷/۲۵ بنا به درخواست دیده‌بانان گردان مستقر در جلالیه و سوسنگرد روی مواضع دشمن در کرخه‌کور و توپخانه‌های دشمن در حوالی سابله آتش‌های ضد آتشبار اجرا گردید. زیرا دشمن در آن روز با واحدهای زرهی تا پل سابله پیشروی کرده و مناطقی از روستاهای عبیات، فنیخی و سابله را هدف قرار داده بود. ساعت ۰۹۴۵ هواپیماهای دشمن جاده سوسنگرد - حمیدیه را به شدت بمباران کردند که دود ناشی از آنها کاملاً دیده می‌شد.

در آن روز در مواضع جدید مشغول بازسازی سنگرها و تحکیم مواضع بودیم و به طور متناوب روی دشمن اجرای آتش داشتیم. هواپیماهای دشمن مرتباً در منطقه در حال شناسایی بودند و جابه‌جایی‌ها را زیر نظر داشتند. زیرا به محض اینکه در مواضع جدید مستقر می‌شدیم سر و کله هواپیماهای دشمن روی مواضع ما پیدا شده و ساعاتی بعد یگان مورد بمباران هوایی قرار می‌گرفت. ما هم کاملاً هوشیار شده و از بمباران‌ها هراسی نداشتیم. زیرا نحوه مقابله با تک‌های هوایی و نحوه سنگربندی و پدافندعامل و غیرعامل را عملاً آموخته و تبدیل به سربازانی کار کشته و با تجربه و جنگجویان قابلی شده بودیم. خلبانان دشمن هم از چنین اراده، روحیه و سماجت ما به ستوه آمده بودند. زیرا هر روز ما را بمباران می‌کردند، ولی دقایقی بعد ما را پر توان‌تر از گذشته ارزیابی می‌نمودند.

تیپ ۳ زرهی در آن روز طی پیام زیر اعلام کرد دشمن به شدت مواضع تیپ را زیر آتش گرفته است.

شماره: ۵۰۱۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۶

به: ف ل ۹۲ زرهی

(مواضع توپخانه دشمن)

- ۱- دشمن مواضع ما را زیر آتش توپخانه کاتیوشا و موشک قرار داده است.
- ۲- بنا به اظهار خلبان هلی کوپتر، مواضع توپخانه دشمن در ۷ کیلومتری سمت راست بستان درمختصات (۸۴-۲۰) مستقر است.
- ۳- تانک‌های دشمن در اطراف پل سابله مستقر هستند.^۱

تیپ ۳

در روز ۵۹/۷/۲۶ نیروهای دشمن به پل سابله رسیده و همچنان در حال پیشروی بودند که با آتش پر حجم سعی در ممانعت از پیشروی دشمن را داشتیم.

منصور ساعدی از اهالی دفار سابله می گوید:

«در روز ۵۹/۷/۲۶ نیروهای عراقی پل سابله را در اختیار گرفته و در حال پیشروی بودند که با آتش پر حجم نیروهای ایرانی روبه رو شده و از پیشروی باز ماندند.»^۱

در روز ۵۹ / ۷ / ۲۶ بنا به درخواست فرمانده ژاندارمری سوسنگرد یک گروه ۱۸ نفری داوطلب گردان که آموزش‌های کافی رزم پیاده، خصوصاً آرپی جی ۷ را در میدان تیر پادگان دشت آزادگان فرا گرفته بودند با دستور فرمانده گردان در اختیار آنان قرار گرفت تا با نیروهای ژاندارمری و گروه جنگ‌های نامنظم در عملیات ادغامی شرکت نمایند.

با واگذاری توپ‌های جدید ۱۷۵ م، آتشبار دوم که از تاریخ ۵۹/۷/۱۸ عملاً با دو توپ به عنوان برد بلند تشکیل شده بود، از آن روز آتشبار با فرماندهی سروان اشرفی کامل و عملیاتی گردید تا با حجم آتش بیشتری بتوانیم یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی را پشتیبانی نماییم. در آن زمان با اضافه شدن ۲ قبضه توپ دیگر که به ابتکار فرمانده گردان صورت گرفته بود، عملاً در قالب ۲ آتشبار در منطقه با اجرای آتش‌های مداوم و دقیق اعمال نفوذ می‌کردیم و کاستی‌های آتش منطقه را تا حدودی جبران نموده بودیم که بسیار هم مؤثر بود.

نیازمندی‌های آتشبار و دیده‌بانان توسط گروه‌بانی‌کم کامل نجف نژاد از طریق لشکر تأمین می‌گردید. این درجه‌دار واقعاً به اندازه ۱۰ نفر در میدان رزم کارایی داشت. نفرات خوب و زبده در میادین نبرد نعمتی هستند که باعث آمادگی رزمی یگان و آرامش فرماندهان می‌شوند. فرماندهان، شایسته است قدر این‌گونه کارکنان زبده، فعال و متعهد را بدانند که متأسفانه بعضاً این چنین نیست، زیرا هر که بیشتر فعالیت می‌نماید، مسئولیت‌های بیشتری به او بدون امتیاز خاصی واگذار می‌شود.

در آن روز نماینده محترم شورای عالی دفاع حضرت حجت‌الاسلام خامنه‌ای که لباس رزم با رسته زرهی بر تن داشتند، از گردان در حوالی پادگان دشت آزادگان بازدید نمودند. ایشان با یکایک افسران، درجه‌داران و سربازان، دیدار و صحبت نمودند و از نظم و فعالیت یگان در طول یک ماه

۱ . حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۵۹. انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴

گذشته اظهار رضایت کردند. گروهبانیکم نبی ... قوی یکی از نفرات هدایت آتش گردان از ایشان درخواست کردند که زحمات نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه را در تهران به اطلاع مقامات کشور و مردم شریف ایران برسانند تا مردم کشور آگاهی یابند نظامیان چگونه و در چه شرایطی از میهن اسلامی دفاع می کنند که این رضایت مندی در هفته های بعد در نماز جمعه تهران از رادیو شنیده شد.

خاطرات ستوانیکم جمال کریم (سرهنگ بازنشسته) دیده بان گردان ۳۸۸ توپخانه در تاریخ

۵۹/۷/۲۶ از جنوب رودخانه کرخه

من به همراه دیگر اکیپ دیده بانی در روزهای قبل مأوریت یافتیم به دلیل شرایط ایجاد شده توسط دشمن، به طرف طراح در جنوب حمیدیه و کرخه کور بروم تا از اوضاع و احوال یگان های عراقی اطلاعاتی کسب نماییم.

به همراه گروهبانیکم حسن رضایی و دیگر نفرات که جمعاً ۴ نفر بودیم به راه افتادیم. روی کرخه کور درختی شکسته افتاده بود و دو طرف رودخانه کرخه کور را به هم متصل کرده بود. با مشکلات زیادی از روی آن درخت شکسته به طرف دیگر رودخانه رفتیم، عبور ما از رودخانه بسیار برای ما مفید بود، زیرا متوجه شدیم ارتش عراق به موازات جاده خرمشهر - اهواز در جنوب کرخه کور مستقر شده و قصد تعرض جدیدی را دارد. قسمتی از منطقه را آب فرا گرفته بود که همین امر باعث کندی حرکات ارتش عراق گردیده بود. از این فرصت استفاده کرده و خود را به قلعه ای که در آن حوالی و خالی از سکنه بود رساندیم، داخل قلعه رفتیم و روی برج های دیده بانی قلعه که مشرف به عراقی ها بود، مشغول دیده بانی شدیم. بعد از مشاهده یگان های عراقی سریع درخواست تیر کردم. بعد از تنظیم تیر مناسب، در خواست تیرهایی با ماسوره زمانی را کردم، تا تلفات بیشتری را به یگان های پیاده آنها و کسانی که بیرون از تانک ها بودند وارد نمایم. بعد از پاسخ مناسب از طرف آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه و حجم آتش خوبی که اجرا شد، عراقی ها واقعاً کلافه شده بودند، من به صورت متناوب درخواست تیر می کردم، وقتی عراقی ها سنگر می گرفتند تیراندازی را قطع می کردیم، به محض این که رویت می شدند، مجدداً با آتش های تیر ناگهانی روی آنها، تلفات خوبی به آنها وارد می کردم. هدف من این بود که آنها را از سنگرهایشان بیرون کشیده سپس آنها را گلوله باران نمایم، فرمانده گردان معترض این گونه عملکرد من بود، ولی او اطلاعی از منطقه و افکار من نداشت، اما انصافاً آتش های بسیار خوبی را روی دشمن اجرا می کردند که همین امر باعث عکس العمل عراقی ها شد. آنها تمامی اطراف خود را با تانک و دیگر سلاح ها، زیر آتش شدید گرفتند، خوشبختانه

گلوله‌های اول آنها به برجک قلعه اصابت نکرد. من به دیگر نفرات دیده‌بان گفتم، سریع باید منطقه را ترک کنیم. مطمئن بودم محل ما مورد هدف آنها قرار خواهد گرفت، بعد از لحظاتی آتش عراقی‌ها به قدری زیاد شد که ما در قلعه گیر کردیم. مجدداً درخواست تیر کردم و با شلیک‌های مداوم آتشبار روی عراقی‌ها آتش آنها قطع شد و ما توانستیم قلعه را ترک کنیم. از آنجا به طرف طراح حرکت کردیم و با آتش توپخانه خود آنها را هدف قرار می‌دادیم، من و اکیپ دیده‌بانی جای ثابتی نداشتیم، یگانی هم به طور کلاسیک در منطقه وجود نداشت تا ما در آن یگان مستقر شویم. به همین منظور می‌بایست به یگان خود بازمی‌گشتیم، وقتی که به یگان خودمان رسیدیم، آتشبار یکم در حوالی پادگان دشت آزادگان در پشت صخره‌های موازی مستقر بود و مرتباً تیراندازی می‌کردند. متوجه شدم حجت الاسلام خامنه‌ای نماینده محترم امام در شورای عالی دفاع (مقام معظم رهبری) در موضع حضور دارند. وقتی نزد رکن سوم و فرمانده گردان جهت گزارش و ارائه آخرین وضعیت دشمن رفتیم، فرمانده گردان به من دستور داد آن چه را که دیده بودم، برای ایشان توضیح دهم. من هم آنچه را که در چند روز گذشته انجام داده و دیده بودم برای ایشان کاملاً توضیح دادم و در نهایت از آتش سنگین توپخانه خودمان روی دشمن و عملکرد بسیار عالی آن توضیحاتی را دادم که با چهره شاد ایشان که نشان از رضایت کامل وی بود، روبرو شدم.

من نیز در آن جمع با عده‌ای از کارکنان پایور حضور داشتم. هر کس آنچه را که به نظرش می‌رسید با ایشان در میان می‌گذاشت، خواسته‌های نفرات بیشتر در خصوص واگذاری نیرو و تجهیزات زرهی به یگان‌های منطقه و رسیدگی به مشکلات مدافعین علی‌الخصوص یگان‌های تیپ ۳ زرهی بود که ایشان هم فرمودند، تعدادی تانک تعمیری در پادگان دشت آزادگان مشاهده کرده‌ام که هماهنگی‌های لازم در خصوص تعمیر آن تانک‌ها صورت گرفته است که به سرعت با حاضر به کار شدن آنها وارد میدان نبرد خواهند شد. هیچ‌کس در مورد گرفتاری شخصی صحبتی نکرد، صحبت‌ها بیشتر عملیاتی بود که ایشان هم این روحیه نفرات را ستودند. فرمانده گردان سرگرد آجوری، سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳، ستوان عباس صالحی فرمانده آتشبار، نفرات هدایت آتش، استوار مسیحایی، گروهبان کلاتتری، گروهبان نبی ا...قوی، گروهبان محبی و عده‌ای دیگر از نفرات نیز حضور داشتند، مقام معظم رهبری ضمن اینکه با دقت بسیار به صحبت‌های دیده‌بان گوش می‌داد، با لبخند و چهره‌ای شاد به جناب سروان جمال کریم نگاه می‌کرد. زیرا جناب سروان جمال کریم به قدری با احساس صحبت می‌کرد و از الفاظی بسیار شیرین استفاده می‌نمود که همه را به

وجد آورده بود ضمن این که همه خندان شدند. مقام معظم رهبری روحیه عالی این افسر و دیگران را ستودند و فرمودند:

با دیدن چهره‌های شادانان من هم روحیه گرفتم. ایشان از ستوانیکم جمال کریم به عنوان دیده‌بانی که حرکات نیروهای عراق را در چند روز اخیر زیر نظر داشته سؤال فرمودند، به نظر شما که این مشاهدات حیاتی و خوبی را داشتید، نیروهای عراق از کدام سمت بیشتر تمایل دارند حمله کنند، ستوان جمال کریم به ایشان عرض کرد، منطقه جنوب حمیدیه و کرخه‌کور به طرف اهواز. ایشان فرمودند: نظر من هم همین است، و به ستوان جمال کریم فرمودند: به نکته بسیار خوبی اشاره کردید. بعد از مدتی حضور در جمع کارکنان، با همه رویوسی کردند و با خداحافظی با رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه، مواضع ما را با رضایت کامل ترک کردند.

ستوان جمال کریم در ادامه خاطراتش می‌گوید:

من در آن زمان در منطقه دشت آزادگان، حمیدیه، سوسنگرد، هویزه، دهلاویه، سابله، بستان و مناطق جنوبی آنها (کلاً شمال و جنوب رودخانه کرخه) تا جایی که امکان داشت از وضعیت دشمن آگاهی می‌یافتم و آخرین گسترش یگان‌های دشمن را گزارش می‌نمودم و هر جایی که دشمن را مشاهده می‌کردم، با آتش توپخانه از آنها پذیرایی مفصلی می‌کردم. هر روز از سپیده دم شروع به گشت‌زنی می‌کردم تا تاریکی شب. بهترین جوانان و مدافعان جنگجو را می‌دیدم که مجروح یا به شهادت می‌رسیدند و از میدان بیرون می‌رفتند. نظاره این صحنه‌ها برایم بسیار دردناک بود، جنگ به کشتار بدل شده بود. گلوله‌های سلاح‌های سبک، توپخانه، خمپاره، تانک، موشک و انواع راکت‌ها و بمب‌ها از هر دو طرف در پرواز بود. هم‌زمانم را می‌دیدم که به قدری لاغر شده بودند که بیشتر به جسدی شبیه بودند تا انسانی در حیات. اما خطوط صورتشان هنوز دلنشین بود و چشمان آکنده از امید به زندگی موج می‌زد. من هم‌رزم مردانی بودم که بسیار شجاع و دلیر بودند و هرگز هراسی به خود راه نمی‌دادند آنان مردان جاودانی بودند که دیگر چنین مردانی را نخواهم دید. آنان با دشمنی می‌جنگیدند که حامیان زیادی داشتند، اما همچنان ایستادند، آنان پیکارهایی کردند که دیگر کسی نمی‌تواند و جرأت آن را ندارد که با فرزندان آنان و یا خانواده‌هایشان رویارویی کند. آنان درس شجاعت، مردانگی و... را به خوبی آموخته بودند و به کار می‌بستند. مردم بسیاری را دیدم که از مرگ جان سالم به در برده بودند، اما خانه‌های آنان ویران و مزارعشان به آتش کشیده شده بود. کسانی که از مرگ نابهنگام رسته بودند، خود را به شهرهای اطراف رساندند، اما در عین حال آنان را شجاع می‌دیدم. با دیدن آن صحنه‌ها، رشادت‌ها، دلاوری‌ها و ایثارگری‌ها کاملاً دگرگون شده بودم و با روزهای پیش کاملاً فرق

می‌کردم، خودم هم نمی‌دانستم به چه چیزی تبدیل شده‌ام. در تعیین نام برای آن وضعیت ناخوشایند، مردد بودم. از سپیده دم تا تاریکی به دنبال دشمن بودم. گرسنه، تشنه و ... کاملاً تبدیل به یک شکارچی شده بودم، نمی‌دانم شاید هم یک قربانی که فقط در انتظار پایان کار خود است.

من از مرگ هراسی نداشتم، شاید جهانی که به زودی دره‌ایش را به رویم می‌گشود، خیلی زیبا و لذت‌بخش‌تر از این جهان و وضعیتی بود که من با آن دست و پنجه نرم می‌کردم. اما واقعاً افکارم تیره و تار بود، زیرا آن همه قربانی، آن همه مجروحی را که می‌دیدم از خاطر محو نمی‌شد و یاد تمام کسانی که روزهای گذشته کشته شده بودند، من را رنج می‌داد و معلوم نبود سایه مرگ، چه کسانی را تهدید می‌کند. واقعاً چه کسی می‌توانست به جنایت‌ها و کشتارها پایان دهد. واقعاً ما در زمانه خطرناک و بی‌رحمی زندگی می‌کردیم. شاید همه زمانه‌ها بی‌رحم و خطرناک باشند، ولی آن زمانه واقعاً بی‌رحم بود. بله بهترین و زیباترین سال‌های عمرم را در دورانی سپری کردم که خیلی‌ها حسرت آن را دارند که چرا آن فرصت الهی نصیبشان نشد.

خاطرات همانند زندانی است که انسان را رنج می‌دهد، انسان تمام عمر خود را در این زندان‌ها اسیر است و جز تحمل چاره‌ای ندارد. من زندان درون خودم را خوب می‌شناسم. وقتی یاد آن روزها و بیابان‌های برهوت و خشک و داغ همراه با تشنگی و گرسنگی، خستگی و دلهره می‌افتم خاطرم آزرده می‌شود، زیرا هنوز آثار ویرانگر آن را در چشم‌ها، گلو، استخوان‌ها و در فکر و مغزم احساس می‌کنم. درست است که تمام دارایی، پدر، مادر و همسر و ... را در پشت سر خود گذاشتم، اما انسان‌هایی والا در آن معرکه بودند که می‌توانستم به آنان اطمینان کنم که به من یاری خواهند رساند.

در حوالی سوسنگرد روستایی بود بنام گل‌بهار، در این روستا یک تانکر آب هوایی وجود داشت که من در اکثر اوقات از بالای آن دیده‌بانی می‌کردم. همان‌طور که قبلاً گفتم به دلیل شرایط آن زمان جنگ، یگان‌ها کاملاً به منطقه وارد نشده بودند. استقراری به صورت کلاسیک وجود نداشت. خط مقدمی شکل نیافته بود، طبیعتاً خاکریز و سنگر و هماهنگی‌های آن چنانی و یگان منظمی وجود نداشت تا بتوانم با هماهنگی فرمانده آن یگان مأموریتم را انجام دهم و از تأمین و پشتیبانی‌های لازم نیز برخوردار باشم. همانند آواره‌ها بودم. هر کجا را که می‌یافتم و می‌توانستم روی دشمن تسلط و دید داشته باشم، آنجا مستقر می‌شدم. بعد از این که محل استقرارم توسط دشمن کشف می‌شد، منطقه را ترک کرده و به مکان دیگری می‌رفتم. شب‌ها هم اگر جای مناسبی می‌یافتم، چند ساعتی آنجا استراحت می‌کردم. فقط می‌بایست تماس دائم خود را با یگانم حفظ می‌کردم. به همین منظور فرمانده گردان، یک دستگاه بیسیم ۱۰۶ آ - ام را

در اختیارم گذاشته بود. بی‌سیم چی و تلگرافچی آن هم استوار نوری و یا استوار سلیمانی بود که همیشه همراهم بودند و هر روز گزارش‌هایم را به گردان ارسال می‌کردند.

در روستای گل‌بهار، مردی بنام آقای مجید طالقانی با خلق و خوی بسیار والا و با عظمت و با روحیه عجیبی که عرب زبان بود، زندگی می‌کرد. بسیار مرد با غیرت و وطن پرستی بود و برای سرافرازی کشورش همه کار می‌کرد. من بعد از دیده‌بانی در منطقه طراح به این منطقه آمدم و چون جای ثابتی نداشتم این روستا را برای استقرارم انتخاب کردم. پایین تانکر آب هوایی. آقای مجید طالقانی حمایت زیادی از من می‌کرد و خیلی انسان بامحبتی بود. داشتن یک دوست خوب مستلزم زمان است، ولی او خیلی زود با صداقت خود من را مجذوب خود کرد و من نیز به او اعتماد کردم و از اعتمادم به او هیچ وقت متضرر نشدم، او مردی با ایمان بود و برای زحمات شبانه‌روزی ما که هر روز شاهد آن بود، احترام زیادی قائل بود و مرتباً قدردانی می‌کرد.

از آنجا هر روز صبح زود به طرف روستای ابوحمیظه حرکت می‌کردم و به طرف کرخه‌کور و دیگر مناطق می‌رفتم تا به دشمن برخورد نمایم. یک روز متوجه شدم عراقی‌ها نیروهایشان را در حوالی ابوحمیظه مستقر کرده‌اند. نیروهای عراقی سعی داشتند خود را به سمت شمال یعنی جاده سوسنگرد - حمیدیه بکشند. من منطقه جنوب و جنوب غرب سوسنگرد را زیر نظر داشتم. در این مناطق با خانواده‌هایی که متواری شده بودند، مرتب در تماس بودم و از آنها اطلاعاتی در مورد نیروهای عراق و تحرکات آنها کسب می‌کردم. این اطلاعات با آن چه را که خودم مشاهده می‌نمودم بسیار مفید بود و مرتب یگانم را در جریان تحرکات عراقی‌ها قرار می‌دادم. با اطلاعاتی که کسب نموده بودم، متوجه شدم عراقی‌ها بیشتر تلاششان را به این محور گذاشته‌اند، یعنی غرب اهواز - جنوب سوسنگرد به طرف بالا تا پیشروی یگان‌هایشان از شهرستان به سوسنگرد را تسهیل نمایند. یک روز صبح ساعت ۵۰۰- با فرمانده ژاندارمری سوسنگرد که بسیار افسر شجاع و خوبی بود، به طرف ابوحمیظه حرکت کردیم. حدود ۴ تا ۵ کیلومتر به طرف جنوب ابوحمیظه رفتیم. یگان‌های تازه وارد عراقی‌ها را مشاهده کردیم که در منطقه به صورت دایره مستقر شده و آرایش گرفته بودند. وقتی که ما به نزدیک آنها رسیدیم، اکثرآ خواب بودند. فرمانده ژاندارمری به من گفت این بهترین زمان است که آنها را گلوله باران کنیم، موافق نظرش بودم واقعاً زمان مناسبی بود. سریع درخواست تیرکردم، نفرات آتشبار خیلی سریع پاسخ درخواست تیر من را دادند. اولین گلوله که به محل تجمع آنها اصابت کرد، تصحیحات لازم را اعمال نمودم و برای اینکه دشمن را غافلگیر نمایم، درخواست شلیک آتشباری نمودم. با شش توپ آنها را مورد هجوم قرار دادیم. فرمانده ژاندارمری سوسنگرد واقعاً به وجد آمده بود. گلوله‌ها با دقت بسیاری به زمین اصابت می‌کرد. در این گلوله‌باران یک دستگاه خودروی مهمات دشمن به آتش کشیده

شد. دود ناشی از انفجار خودرو و مهمات‌های درون آن، منطقه را فرا گرفت. حرکت ناگهانی نیروهای عراقی از تانک‌ها و خودروها برای سنگر گرفتن در گودی‌های زمین به وضوح مشخص بود، در همین لحظات درخواست نمودم شدت آتش را بیشتر کنند. همکاری هم‌زمانم در آتشبار بی نظیر بود و شلیک‌های پیاپی یگانم، تلفات خوبی را به عراقی‌ها وارد نمود. ناگهان به شدت به سمت ما تیراندازی شد. عراقی‌ها از وجود ما در نزدیکی خود مطلع شدند و سراسیمه و بدون وقعه تیراندازی می‌کردند مجبور شدیم از محل دیدبانی تا استقرار خودرو که در گودالی بود به صورت سینه خیز حرکت کنیم. به مرکز هدایت آتش متذکر شدم که این محل را ثبت و به طور متوالی روی آن اجرای آتش کنند. بعد از این آتش باری من و فرمانده ژاندارمری از یکدیگر جدا شدیم، شوق و جنب و جوش آن افسر میهن پرست را هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد. تعهد بسیار بالایی داشت.

من سعی کردم به طرف پاسگاه یزدنو بروم، در راه با ایرانی‌های عرب زبان ملاقات کردم و از آخرین وضعیت استقرار عراقی‌ها جويا شدم. به من گفتند عراقی‌ها هنوز به پل سابله نرسیده‌اند. من از بیابان‌ها به طرف پل سابله حرکت کردم. وقتی به پل سابله رسیدم، از روی پل عبور کردم عراقی‌ها را در حوالی پل سابله حدود ۳ الی ۴ کیلومتری پل مشاهده کردم که روی آنها اجرای آتش کردم. کم کم هوار و به تازگی می‌رفت، مجدداً برگشتم و در روستای گل‌بهار مستقر شدم. واقعاً خسته شده بودم، من و تیم دیدبانی واقعاً تنها بودیم، تنهای تنها. آقای مجید طالقانی با دیدن ما خوشحال شد و با شامی که لطف کرده و تهیه نموده بود، از ما پذیرایی خوبی کرد.

زندگی به تناسب شهامت و شجاعت آدمی گسترش یا فروکش می‌یابد. من در آن تنهایی با توجه به مأموریتی که داشتم، باید تبدیل به یک سرباز تمام عیار می‌شدم تا پیروزی را نصیب خودم، کشورم، هم میهنانم و یگانم نمایم. در کنار استقرار من، رودخانه‌ای مقدس جریان داشت که تمامی زیارتگاه‌ها را در آنجا حس می‌کردم. زیرا رزمندگانی در کنار این شط روان جان می‌باختند که برای همیشه جاودان و روانند و من قبل از شهادت، آنها را زیارت می‌کردم. هر روز صبح می‌گفتم: خدایا می‌خواهم امروز هم یک آغاز گر و زائر باشم و فقط به تو توکل می‌کنم. می‌خواهم امروز هم مفید باشم، برای کسانی که چشم به من و هم‌زمانم دوخته‌اند تا یاریشان کنیم. من آنان را یاری خواهم کرد تو هم من را در این راه مقدس یاری کن.

شنیده بودم که انسان از ده روز رنج و سختی بیشتر چیز می‌آموزد، تا از ده سال رضایت خاطر! من باید آگاهانه می‌کوشیدم، و قاطعانه عمل می‌کردم و در عین حال با بصیرت و احتیاط عمل می‌کردم تا شاگرد زرنگ زندگی باشم. من باید هر روز کاری را انجام می‌دادم که ظاهراً قادر به انجامش نبودم، اما انجام می‌دادم و خیلی هم مصمم بودم که آن را انجام دهم. جرأت

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۷۳/

خطر کردن را داشتیم، جسارت و شهامت را به بازی می‌گرفتم، فکر می‌کردم آن قدر بزرگ هستم تا در مقابل چیزهایی که ممکن است از دست بدهم تاب بیاورم و از آن چه به دست می‌آورم لذت ببرم.

ساکنین روستای گل‌بهار، روستا را ترک کرده بودند. فقط خانواده آقای مجید طالقانی در روستا مانده بودند که حدود یازده نفر بودند. او از من درخواست کرد که خانواده‌اش را به اطراف پادگان دشت آزادگان منتقل نمایم. زیرا توپخانه عراق مرتب روستا را مورد هدف قرار می‌داد. به او گفتم نمی‌توانم آن طرف رودخانه بروم، گفتم من قایق شخصی دارم خانواده ام را به آن طرف رودخانه منتقل می‌کنم. در روستای گل‌بهار شمالی در شمال کرخه و از آنجا، شما به من کمک کنید تا آنان را به حوالی پادگان دشت آزادگان ببرم. من باید برای خانواده‌اش همانند یک قایق نجات می‌بودم تا با آن به شفای روح آن مرد کمکی کرده باشم. تصمیم گرفتم به هر نحوی که شده به آن مرد با وفا و صمیمی و میهن پرست کمک کنم. بالاخره با کمک من و دیگر هم‌زمانم خانواده‌اش روستا را ترک و در محلی که مدنظرشان بود مستقر شدند و خودش به تنهایی در روستا ماند. بعد از آن واقعه من به عنوان یکی از دوستان صمیمی وی محسوب شدم. من به همراه اکیپ دیدبانی و این مرد در روستا بودیم محل استقرار ما در کنار تانکر آب هوایی بود که با توجه به فاصله‌ای که با یگان مان داشتیم محل بسیار مناسبی بود و قادر بودیم مأموریتمان را ادامه دهیم.

با توجه به گلوله باران روستا و اطرافمان، یک روز صبح زود تصمیم گرفتم محل توپخانه دشمن را شناسایی کنم. به طرف سوسنگرد و سپس هویزه به راه افتادم و رفته رفته خودم را به پشت یگان‌های دشمن رساندم. با دیدن دشمن سریع درخواست تیر کردم. گلوله‌ها یکی پس از دیگری روی دشمن می‌ریخت، این عمل را به مدت زیادی از روز انجام می‌دادم. در محلی مستقر شده بودم که کاملاً روی آنها دید داشتم، با تیراندازی‌های مداوم خود، آنها را کلافه کرده بودم. تقریباً سه روز متوالی کار من این بود. واقعاً عراقی‌ها به ستوه آمده بودند، زیرا عکس‌العمل‌های آنان به گونه‌ای بود که سراسیمه اطراف خود را به رگبار می‌بستند. در روز چهارم زمانی که می‌خواستیم از جاده حمیدیه - سوسنگرد به محل مورد نظرم بروم، در ابتدای جاده خودرو پنچر شد. زاپاس هم نداشتیم و مدت یک ساعت معطل شدیم تا این که یک خودرو ارتشی را دیدم که از آن‌جا در حال عبور است. به طرف آنها رفتم و تقاضای کمک کردم. آنان زاپاس ماشین خود را به صورت امانی در اختیار من گذاشتند و گفتند حوالی ابوحمیظه زاپاس را به ما تحویل بده. من به آنان گفتم در جاده‌ای که حرکت می‌کنید، جناح غربی یگان‌های عراقی است مراقب خودتان باشید. آنان خوشحال شدند و به من گفتند، شما برو پنچری ماشین را بگیر،

ما می‌رویم تا با آنها درگیر شویم، شما بعداً به ما ملحق شوید. به طرف سوسنگرد رفتیم بالاخره پنچری لاستیک را گرفتیم، این کار حدود دو ساعت به طول انجامید. حوالی ظهر بود که از سوسنگرد به طرف کسانلی که به من زاپاس داده بودند، حرکت کردم تا در محلی که قرار گذاشته بودیم، یکدیگر را ملاقات کنیم. می‌دانستم در کدام حوالی هستند، به محلی که روزهای قبل از آنجا دیده‌بانی می‌کردم رسیدم. بر خلاف روزهای قبل، دشمن با آتش شدید از من استقبال کرد. مجبور شدم سریع برگردم تا مورد هدف قرار نگیرم. در حین برگشت یک نفر از آنان که به من زاپاس داده بودند را دیدم. خیلی آشفته به نظر می‌رسید، جویای حال دوستانش شدم، گفت: عراقی‌ها در همان حوالی که به ما گفته بودی منتظرت بودند! کمین کرده بودند و وقتی ما را دیدند، محاصره کردند که سه نفر از دوستانم را به اسارت گرفتند و من هم گریختم. پنچری ماشین باعث شد، من همچنان برای وظایف خطیرم باقی بمانم. واقعاً فرشته‌ای همه روزه همراهم بود و من و دیگر هم‌زمانم را که همراه من بودند را نجات می‌داد که در این روز هم به کمک ما شتافت.

من از حوادث بسیاری جان سالم به دربرده‌ام. یک روز صبح زود به طرف پل سابله حرکت کردم و با خیالی آسوده می‌خواستم از روی پل عبور کرده و به طرف بستان بروم. وقتی نزدیک پل شدم مشاهده کردم تعدادی نیرو با کلاه‌های بره که مخصوص یگان‌های زرهی است، روی پل هستند، فکر کردم نفرات لشکر ۹۲ زرهی هستند، به آرامی به طرف آنها حرکت کردم، زمانی که به پل خیلی نزدیک شده بودم، متوجه شدم آنها به زبان عربی صحبت می‌کنند و عراقی هستند، آنها هم باورشان نمی‌شد که صبح زود یک خودرو نظامی ایرانی روی پل حضور یابد. به راننده گفتم سریع دنده عقب برگردد. در این حال عراقی‌ها شروع به تیراندازی به طرف ما کردند. خیلی سریع از جاده منحرف و متواری شدیم و با سرعت زیاد از منطقه دور شدیم. واقعاً خودمان هم باورمان نمی‌شد. بی‌احتیاطی کرده بودیم. من می‌بایست هوشیارانه عمل می‌کردم و پیامدهای اعمالم را درک می‌کردم. شاید بعضی از گرفتاری‌ها بیش از آنکه سرنوشت خواستاران باشد، نتیجه بی‌خردی‌ها بود و آثار آنها به صورت کیفی بود که می‌دیدیم و آن هم مرگ بود. باید دلیر اما با خرد بودیم تا آیندگان ما را بستانند. دریافته‌ام جریانات و رویدادهایی در شرف وقوع می‌باشد. موضوع را سریع به یگانم گزارش نمودم، که عراقی‌ها رفته رفته خود را به شهرها نزدیک می‌کنند.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۷۵/

یکشنبه ۲۷ مهر ۵۹: پیشروی دشمن در شمال و جنوب کرخه به سمت سوسنگرد و عقب‌نشینی تیپ ۳ زرهی از ارتفاعات الله اکبر تا ۳۰ مهرماه

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرگرد آجوری از حوادث روز ۵۹/۷/۲۷ به بعد می‌گوید:

منطقه سوسنگرد در این روز به شدت بمباران شد. برابر گزارش دیده‌بانان مستقر در منطقه سوسنگرد، ستوان دوم وظیفه بزازان و استوار محمد زمانی، تلفاتی به نیروهای خودی در شهر وارد شد.

تیمسار فلاحی هنگام عبور از مواضع ما که عازم بازدید از آب گرفتگی کرخه بود، من را نیز به همراه خود برد. در ناحیه روستای متعات که جریان آب از شدت کمتری برخوردار بود، امکان هدایت آب به شرق سوسنگرد و جنوب جاده سوسنگرد - حمیدیه بیشتر بود. آب به زمین‌های خشکی که در اشغال دشمن بود، هدایت و جاری می‌شد. (جنگ آب)

در مسیر و در فرصتی مناسب گزارشی از وضعیت توپ‌های ۱۷۵م و عمر لوله‌های آنها با توجه به روند تیراندازی‌های بی‌اندازه به استحضارشان رساندم. همچنین در مورد احتمال احاطه شدن نیروهای خودی از منطقه شمال شحیطیه در منطقه ارتفاعات الله اکبر که بدون نیروی پدافندی بود، مسائلی را مطرح نمودم و پیشنهادهای را ارائه نمودم که مورد قبول واقع گردید.

در ساعت ۱۱۰۰ پس از بازدید از محل آب برگردان و صدور دستورات توسط تیمسار فلاحی به مسئولان، تصمیم به ترک منطقه را داشتیم که بر اثر اصابت گلوله توپخانه دشمن روی سنگر تعدادی از نفرات و افتادن تراورس روی آنها، باعث مجروحیت یکی از آنان گردید که توقف کردیم و به طرف سنگر منهدم شده رفتیم و با کمک دیگر نفرات فرد مجروح را که به شدت آسیب دیده بود، سریع به بهداری تخلیه کردیم. شدت گلوله‌باران دشمن در آن محل به قدری بود که هر چند دقیقه یک گلوله به آن محل اصابت می‌نمود که شرایط را برای نفرات جهت تکمیل سد روی کرخه واقعاً مشکل کرده بود.

از ساعت ۱۳۱۰ دقیقه تبادل آتش توپخانه به مدت یک ساعت ادامه داشت. برابر گزارش دیده‌بانان مستقر در منطقه سوسنگرد شهر آسیب کلی دید. در همین اثنا هواپیماهای دشمن نیز در دو نوبت سوسنگرد را از ارتفاع بالا بمباران کردند.

من به منظور ایجاد روحیه تهاجمی نفرات، یک قبضه توپ ۱۷۵م به ریاست استوار علی اصغر انصاری و خدمه کامل به سرپرستی ستوان دوم علی اکبر اصلانی در خط پدافندی تیپ ۳ زرهی نسبت به اجرای آتش با ۵۰ گلوله از محل شمال غرب روستای سگور (شرق ارتفاعات الله اکبر) به هدف‌های موجود در منطقه بستان و جزایه اعزام نمودم و آنان تا ساعت ۲۲۰۰ اجرای

مأموریت نمودند. واحدهای تیپ ۳ زرهی زیر آتش شدید دشمن قرار داشتند و آسمان منطقه با گلوله‌های روشن کننده دارای روشنایی پایدار بود. بعد از اجرای مأموریت بدون هیچ اتفاقی در ساعت ۲۴۰۰ به مواضع خودمان در حوالی پادگان دشت آزادگان رسیدیم.

گزارش‌های دریافتی خبر از پیشروی دشمن از سمت بستان به سوسنگرد را ارائه می‌داد. از طرفی دشمن در کرخه کور نیز با تحرکات زرهی فراوانی، فعال شده بود تا از دو جناح، سوسنگرد را مورد تهدید قرار دهد. لذا گردان ۳۸۸ توپخانه در این روز هم مانند روزهای قبل فعال بود تا بتواند جلوی تحرکات دشمن را بگیرد.

با توجه به وخیم‌تر شدن اوضاع منطقه و تیپ ۳ زرهی، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی پیام زیر را به تیپ ۳ زرهی ارسال می‌دارد:

شماره: ۲۰۱-۴۸-۱۲۷

رمز

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۲۷

به: تیپ ۳ زرهی

(سد پیشروی دشمن)

- ۱- سریعاً یگان‌های خود را کنترل نمایید.
- ۲- پیشروی دشمن را سد کنید.
- ۳- با آتش عقب دشمن را قطع کنید.
- ۴- صبح روز ۵۹/۷/۲۸ در مواضع خود مستقر و با دشمن قطع تماس نمایید تا پشتیبانی هوایی به شما صدمه نزند.
- ۵- سریعاً موقعیت خود و دشمن را گزارش کنید.
- ۶- از محور بستان - سوسنگرد نیز دشمن در حال پیشروی است.
- ۷- توپخانه ۱۷۵ م آماده درگیری در هر دو محور فوق می‌باشد.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

در آن روز شرایط تیپ بسیار وخیم بود و قادر به اجرای دستورات فرمانده لشکر نبود. زیرا اگر قادر بود پیشروی دشمن را سد نماید، قطعاً بدون دستور این عمل را انجام می‌داد. زیرا یکی از مأموریت‌های اصلی تیپ ۳ پدافند از ارتفاعات الله اکبر بود، هرچند فرمانده تیپ ۳ زرهی بارها گزارش

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۱۸، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۷۷/

نموده بود که به علت کمبود یگان مناسب و نداشتن توان رزمی، قادر به انجام مأموریت مهم خود نیست. به هر جهت آخرین وضعیت تیپ ۳ زرهی در آن روز با ارسال پیام زیر توسط فرمانده تیپ ۳ به لشکر بدین شرح اعلام می‌گردد:

شماره: ۵۰۸۷

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۷

به: ف ل ۹۲ زرهی

(وضعیت بغرنج تیپ)

فشار دشمن از صبح روز جاری بسیار شدید بوده و حدود ساعت ۱۸۰۰ در اثر آتش شدید و عدم تعادل قوا و هم چنین ضعف روحیه پرسنل مجبور به ۸ کیلومتر عقب‌نشینی شدیم. اکنون وضعیت تیپ بغرنج است. تلاش برای کنترل یگان‌ها ادامه دارد. شاید تا آغاز روشنایی مواضع را اشغال کنیم. با این وضع و روحیه معلوم نیست فردا هم مقاومت بکنیم. محور سوسنگرد و بستان نیز احتمالاً در خطر است. چگونگی را حضوراً توضیح خواهم داد.^۱

تیپ ۳

با توجه به شرایط و وضعیت نابسامان یگان‌های تیپ ۳ زرهی، مسئولیت گردان ۳۸۸ و ۳۱۸ توپخانه بیشتر شد و با اجرای آتش مداوم سعی داشتند به هر نحوی که شده با آتش پرحجم دشمن را وادار به عقب‌نشینی نمایند که به همین دلیل فشار بیش از اندازه‌ای به توپ‌ها وارد می‌شد. لوله توپ‌ها از شدت تیراندازی، سرخ شده و به واسطه استهلاک بالای آنها، یکی پس از دیگری از کار می‌افتادند که تعمیرکاران توپ‌ها مرتباً در پای توپ‌ها بودند تا به هر شکل ممکن توپ‌ها را حاضر به کار نمایند. حتی گاهی مجبور می‌شدند با ترکیب و جابه‌جایی قطعات توپ‌ها از ۲ توپ، یک توپ را راه‌اندازی نمایند تا ادامه عملیات میسر باشد. واقعاً در آن روزها از نظر قطعات یدکی توپ‌ها در مضیقه بودیم، ولی با ابتکار و خلاقیت رؤسای توپ و تعمیرکاران، توپ‌ها حاضر به کار می‌شدند.

در روز ۵۹/۷/۲۷ سپاه خوزستان گزارش زیر را داده است:

«در محور سوسنگرد، نیروهای زرهی دشمن در ساعات ۱۴۰۰ و ۱۹۰۰ به سوی جاده سوسنگرد - اهواز به قصد مسدود کردن جاده و پیشروی به سوی سوسنگرد هجوم بردند که با مقابله نیروهای خودی و آتش توپخانه با تحمل تلفاتی مجبور به عقب‌نشینی شدند.

هم چنین سپاه سوسنگرد/ اعلام کرد، توپخانه‌های خودی باعث انهدام ۳۰ دستگاه تانک و یک بلدوزر دشمن شدند و فرمانده گردان تانک دشمن و فرمانده جبهه اول و دوم آنها کشته شدند. هم چنین فاتنوم‌های خودی نیروهای دشمن را در روستای حمودی کوبیدند و ۴ تانک آنها منهدم شد.^۱

در گزارش‌های سپاه پاسداران در آن روزنقش گردان ۳۸۸ توپخانه به وضوح مشخص شده است. در آن روزها برخورد نیروهای دشمن بامردم منطقه بسیار خصمانه بود و می‌خواستند در بین مردم ترس و وحشت به وجود آورده و مردم را وادار به اطاعت از خود نمایند. اموال مردم را غارت و آنان را آزار می‌دادند که عده‌ای را شهید و مجروح و عده‌ای را نیز به اسارت درآورده و به العماره بردند. شدت تیراندازی‌های گردان ۳۸۸ و ۳۱۸ توپخانه برای جلوگیری از ورود یگان‌های دشمن به روستاها و نا امن نمودن خطوط مواصلاتی آنان بیشتر شده بود.

نیروهای تیپ ۳ زرهی هم از ارتفاعات الله اکبر تا پادگان دشت آزادگان پراکنده شده بودند و فرمانده تیپ طی پیام زیر به فرمانده لشکر وضعیت تیپ را این چنین گزارش می‌نماید.

شماره: ۵۱۰۱

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۸

به: ف ۹۲ زرهی

(روحیه پایین پرسنل)

بازگشت به ۱۲۷-۴۸-۲۰۱-۵۹/۷/۲۸

در ساعت ۰۲۰۰ مورخه ۵۹/۷/۲۸ تیپ در ۷ کیلومتری ارتفاعات الله اکبر مستقر و دارای ۹ دستگاه تانک و تعدادی نفربر می‌باشد و فرماندهان گردان، نفراتی را جهت جمع‌آوری تانک‌ها که در فواصل مختلف تا میدان تیر پراکنده شده‌اند اعزام نموده‌اند تا بلکه بتوان یک پدافند انجام داد. با توجه به روحیه پرسنل چنانچه فشاری به وسیله دشمن وارد شود، احتمال عقب‌نشینی زیاد است و احتمال سقوط پادگان می‌رود. مراتب جهت استحضار و اقدام به عرض می‌رسد.^۲

تیپ ۳

واقعاً وضع تیپ ۳ زرهی بسیار نگران کننده بود و ما که یگان توپخانه بودیم به هیچ عنوان تأمین نداشتیم و در حوالی پادگان دشت آزادگان آماده شده بودیم تا در صورت لزوم با تانک‌های دشمن در

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۶۶. انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۱۹، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۷۹/

زمین باز و مسطح بین ارتفاعات الله اکبر و میدان تیر پادگان دشت آزادگان رو در رو شده و با تیر مستقیم توپ‌ها به مقابله با دشمن بپردازیم. از طرفی تعدادی از نفرات ورزیده گردان را با موشک آرپی جی ۷ به عنوان شکارچیان تانک آماده کرده بودیم تا با تانک‌های دشمن وارد نبرد شوند.

سپاه پاسداران خوزستان از حوادث و اتفاقات روز بیست و هشتم مهرماه می‌نویسد:

«امروز توپخانه دشمن، سوسنگرد را زیر آتش گرفت. در حد فاصل بستان و سوسنگرد نیروهای عراقی پشت سابله در دشت مستقر هستند. یک گروه شناسایی از برادران سپاه، پس از شناسایی مواضع دشمن به سابله بازگشتند، و اطلاعات خود را در اختیار توپخانه و هوانیروز قرار دادند. توپخانه و هوانیروز ارتش با استفاده از این اطلاعات ضربات موثری به دشمن وارد کردند. از جمله به مواضع دشمن در فنیخی در حوالی سابله ضرباتی وارد شد. بعد از ظهر امروز ۵ بالگرد خودی در ۵ کیلومتری شمال شرقی بستان با حمله به مواضع دشمن خساراتی به آنها وارد کردند»^۱

در روز ۵۹/۷/۲۸ یگان‌های زرهی و پیاده دشمن از پل سابله بین بستان و سوسنگرد عبور کرده و به سمت روستاهای بردیه و دهلاویه واقع در غرب سوسنگرد حرکت نمودند و بدین ترتیب قسمت‌هایی از جنوب کرخه را اشغال کردند. این در حالی بود که دشمن در حاشیه شمالی رودخانه کرخه نیز برای ادامه پیشروی خود تلاش زیادی می‌نمود. اما با آتش پر حجم توپخانه‌های مستقر در شمال کرخه (گردان ۳۱۸ و ۳۸۸) که سعی بر کند کردن پیشروی آنان را داشتند، روبه‌رو شده و حرکاتشان کندتر می‌شد.

فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه سرگرد آجوری از حوادث روز ۵۹/۷/۲۸ می‌گوید:

با توجه به شرایط بسیار بد یگان‌های تیپ ۳ زرهی در شمال رودخانه کرخه، سعی کردم از جنوب رودخانه کرخه، یعنی منطقه عمومی سوسنگرد اطلاعاتی کسب نمایم تا وضعیت منطقه بهتر برایم روشن شود. لذا صبح روز ۵۹/۷/۲۸ ساعت ۰۷:۳۰ عازم دیدگاه‌های گردان ۳۸۸ توپخانه در سوسنگرد، جلالیه و مالکیه از مسیر جاده حمیدیه به سوسنگرد شدم. حدود ۷ کیلومتر از جاده آسفالت‌ه حمیدیه - سوسنگرد به طرف جنوب از روی جاده خاکی ادامه مسیر دادیم و به مالکیه رسیدیم. زمین آن منطقه کاملاً مسطح است. محل دیدگاه هم در سطح صاف قرار داشت.

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۶۷. انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴

نیروهای لشکر ۹۲ زرهی خط پدافندی را از حاشیه شهر سوسنگرد به موازات جاده آسفالتی سوسنگرد - حمیدیه در عمق و جنوب حدود ۸-۶ کیلومتر در مقابل دشمن که در کرخه کور از غرب به شرق تا منطقه طراح مستقر بودند ایجاد کرده بودند. اما خاکریز ایجاد شده کوتاه و دارای استقامت کمی بود که در برابر تک‌های دشمن آسیب پذیر به نظر می‌رسید. به همین دلیل لودرها و نفرات در حال ترمیم خاکریز و سنگرها بودند. از آنجا دشمن به سختی قابل رؤیت بود. تانک‌های چپفتن به خاطر مناسب نبودن خاکریز در خط دوم مستقر شده بودند.

ساعت ۱۰۳۰ هواپیماهای دشمن جاده سوسنگرد - حمیدیه و خط پدافندی نیروهای خودی را بمباران کردند. متعاقب آن نیروهای خودی مواضع دشمن را تا ساعت ۱۱۴۵ زیر آتش گرفتند که دشمن نیز پاسخ آتش‌ها را می‌داد.

بعد از تعویض تیم دیده‌بانی، اکیپ جدید را به سرپرستی ستوانیکم جمال کریم، در آن دیدگاه مستقر نمودم و با ستوان مختاری‌نسب، دیده‌بان قدیم به طرف سوسنگرد حرکت کردیم. وقتی وارد شهر سوسنگرد شدیم، شهر تقریباً خالی از سکنه و فقط ویرانی از آن به چشم می‌خورد. تیم دیده‌بانی به سرپرستی ستوان بزازان و استوار محمد زمانی، مأمور به گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران با روحیه‌ای بسیار عالی در خط پدافندی نیروهای دکتر چمران و سپاه پاسداران مشغول عملیات بودند و با درخواست‌های به موقع و موثر نیروهای دشمن را زیر آتش داشتند. در همان لحظات بر اثر بمباران هوایی و توپخانه دشمن شاهد و ناظر مجروح شدن تعدادی از هم‌زمان بودیم. تیم دیده‌بانی حاضر به تعویض نبودند، فقط استوار زمانی را به علت راه‌اندازی بی‌سیم‌های گردان، با گروه‌بان محبی تعویض نمودم.

ساعت ۱۶۰۰ از طریق سوسنگرد، حمیدیه، پادگان دشت آزادگان، پل فلزی روی کرخه و جاده سنی ارتفاعات الله اکبر به روستای سید خلف جهت بازدید از اکیپ دیگر از دیده‌بانان گردان رفتم. پس از دیدار با گروه‌بانی‌کم حسن رضایی، دیده‌بان و سرباز محمدی کمک وی که سه روز قبل تعویض شده بودند و نفر جایگزین تا ۴ روز دیگر نداشتیم، در تاریکی شب حدود ساعت ۲۱۳۰ به مواضع گردان بازگشتیم.

در طول مسیر جابجایی واحدها و تانک‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ مشاهده می‌شد. کامیون‌های مهمات در تاریکی شب به دلیل بمباران‌های هوایی و مصون ماندن از بمباران‌ها مرتباً در طول شب در حال تدارک مورد نیاز یگان‌ها بودند.

روز ۵۹/۷/۲۹ با توجه به جریانات و اتفاقات روزهای گذشته، گویا دشمن در این منطقه از بین رفتنی نبود. فشار عصبی، خستگی و دلهره‌ها، روز به روز به خاطر نبردهای پیاپی و بمباران‌های وحشیانه دشمن افزایش می‌یافت.

فشار دشمن از منطقه دهلاویه، غرب سوسنگرد روی یگان‌های خودی کاملاً احساس می‌شد. امکانات درمانی و بیمارستانی در شهر سوسنگرد برای مصدومین و مجروحین خیلی کم بود و شهر هم به صورت پیاپی زیر آتش توپخانه و بمباران‌های هوایی دشمن قرار داشت. همین مسئله مشکلاتی را برای نیروهای امداد و درمان به وجود آورده بود. شهر هر روز در آتش می‌سوخت و واحدهای آتش‌نشانی با توجه به امکانات محدود در مهار آتش تلاش می‌نمودند. فراخوانی لودر و بیل مکانیکی جهت ایجاد خاکریزهای مورد نیاز در خطوط پدافندی برای تجهیزات و نیروها همچنان ادامه داشت. واقعاً وجود خاکریزها جان نیروهای رزمنده را حفظ و تلفات را به حداقل می‌رساند. از طریق تدارکات سپاه پاسداران تعدادی چادر و گونی خالی دریافت گردید. سربازان به سرعت در حال پُر کردن خاک داخل گونی‌ها جهت ایجاد جان پناه بودند. جهادگر بسیجی آقای رضا خواجه اعزامی از استان فارس که بسیار انسان خوب و شریف و خوش مشربی بود، با یک دستگاه لودر و بیل مکانیکی به یگان ما مأمور گردید. جای استراحت و محل سازمانی‌اش را در کنار توپ استوار هدایت خزایی در نظر گرفتیم. سربازان آتشبار او را با نام مستعار رضا لودری صدا می‌زدند. ایشان در اوقات بی‌کاری در پای توپ ۱۷۵م به همراه خدمه توپ در اجرای تیراندازی‌ها به آنها کمک می‌کرد و فعالیت وی بسیار چشمگیر بود. در مدتی که در آتشبار حضور داشت تمام نفرات علاقه‌زیدی به او پیدا کرده بودند. ایشان با تلاش بسیار برای توپ‌ها و اطراف چادرها و خودروهای یگان با احداث سنگر زحمات زیادی را متحمل می‌شدند که قابل تقدیر است. ایشان با بیل مکانیکی با احداث سنگرهای انفرادی و اجتماعی جان تازه‌ای به یگان ما دادند و نیروهای گردان با احداث این سنگرها و استفاده از آنها با اطمینان بیشتری عملیات خود را انجام می‌دادند، علی‌الخصوص در برابر حملات هوایی دشمن، اعتماد به نفس بیشتری پیدا کرده بودند. نفرات گردان دیگر دریافته بودند که استفاده از عوارض طبیعی و مصنوعی برایشان ضروری است و می‌تواند جان آنان را از ترکش‌هایی که مجال زندگی را از آنان خواهدگرفت، حفظ نماید.

ساعت ۱۴۳۵ آتشبار یکم توسط هواپیماهای دشمن بمباران شد که در اثر این بمباران سه نفر از نفرات توپ دوم دچار موج گرفتگی شدند. یکی از نفرات داوطلب، از شهر دامغان به نام آقای محمدی بود که بر اثر اصابت ترکش به بازوی دستش، بعد از کمک‌های اولیه توسط خودروی آقای مهندس فارسی داوطلب دیگر از شهر شیراز به اهواز اعزام شد.

در این تاریخ در طول شب هم چون شب‌های گذشته تبادل آتش برقرار بود. عملیات ایذایی در شب نیز قرار بود توسط عناصری از واحدهای ژاندارمری سوسنگرد، سپاه پاسداران، گروه جنگ‌های

نامنظم دکتر چمران، ارتش و نفرات داوطلب گردان ۳۸۸ توپخانه طبق برنامه و با دیده‌بانی دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه در جنوب رودخانه کرخه انجام شود.

آخرین وضعیت گسترش یگان‌های تیپ ۳ زرهی و نیروهای دشمن در تاریخ ۲۹ مهرماه به شرح زیر بود:

شماره: ۵۱۹۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۹

به: ف ل ۹۲ زرهی

(موقعیت نیروهای خودی و دشمن)

بازگشت به ۵۲-۴۸-۲۰۱-۲۹/۷/۵۹

۱- نیروهای خودی در ۷ کیلومتری الله اکبر و در کیلومتر ۱۰ سوسنگرد می‌باشند.

۲- نیروهای دشمن روی ارتفاعات الله اکبر با توپخانه کاتیوشا، خمسه خمسه و دوربرد و تعداد ۱۰۰ دستگاه تانک و نفربر و خودرو، و در کوت ۵۰ دستگاه تانک و توپخانه و در محور بستان به سوسنگرد یک گردان تانک با پشتیبانی توپخانه می‌باشد.^۱

تیپ ۳

فرمانده لشکر با توجه به گزارش تیپ ۳ زرهی درمورد وضعیت دشمن، طبق پیام زیر دستور می‌دهد که با آتش توپخانه، سازمان رزمی یگان‌های دشمن را برهم بزنند:

شماره: ۲۰۱-۴۸-۷۷

از: ل ۹۲ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۲۹

به: مرکز تطبیق آتش ها

(برهم زدن آرایش دشمن)

دستور فرمایید با اجرای آتش توپخانه دیده‌بانی شده روی مواضع دشمن و با اجرای آتش‌های دفاعی آرایش و گسترش دشمن را برهم بزنید.^۲

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۲۱، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲

۲. همان، ص ۱۲۲

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۸۳/

شماره: ۵۲۰۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۹

از: تیپ ۳

به: ف ل ۹۲ زرهی

(درگیری با دشمن و عقب‌نشینی آن)

این تیپ از ساعت ۱۲۰۰ الی ۱۵۰۰ با توپخانه با دشمن درگیر که در نتیجه دشمن را وادار به عقب‌نشینی نمود.^۱

تیپ ۳

عصر روز ۵۹/۷/۲۹ تیپ ۳ زرهی وضعیت نیروهای خودی و دشمن را در منطقه بدین شرح

گزارش نمود:

شماره: ۵۲۱۱

تاریخ: ۵۹/۷/۲۹

از: تیپ ۳

به: ف ل ۹۲ زرهی

(وضعیت نیروهای خودی و دشمن)

۱- نیروهای خودی در مواضع قبلی مستقر و از ساعت ۱۶۳۰ الی ۱۷۳۰ زیر آتش شدید توپخانه دور و نزدیک قرار داشته.

۲- نیروهای دشمن در الله اکبر مستقر و سعی دارد به سوسنگرد نزدیک شود.

۳- دشمن در کوت واحد خودی را زیر آتش گرفته و امکان تهدید و محاصره تیپ از طرف دشمن بعید نیست.^۲

تیپ ۳

دشمن در آن روز تلاش می‌کرد تا با آرایشات جدیدی، یگان‌های خود را در مناطق خوبی مستقر نماید تا بتواند عملیات بعدی خود را به راحتی و تلفات کمتری انجام دهد. دشمن در آن روز نیروهای خود را در روستای دهلاویه، ارتفاعات الله اکبر و رودخانه کرخه کور مستقر نمود که با آتش توپخانه گردان‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ توپخانه مواجه می‌شدند.

۱. همان، ص ۱۲۲

۲. همان، ص ۱۲۳

شهربانی سوسنگرد نیز در آن روز گزارش زیر را در مورد دشمن و فعالیت هواپیماها و توپخانه خودی داده بود.

« امروز توپخانه و تعداد زیادی تانک و یک گروهان از نیروهای عراقی، دامنه کوه‌های الله اکبر (حاشیه رودخانه کرخه) که تا چند کیلومتری سوسنگرد را به تصرف خود درآورده بودند، بر اثر حملات پیاپی هواپیماهای خودی و توپخانه از پیشروی آنها جلوگیری شد.»^۱

با توجه به شرایط منطقه و فشار دشمن در مواضع پدافندی تیپ ۳ زرهی فرمانده لشکر پیام زیر را به فرمانده تیپ ارسال می‌نماید.

شماره: ۵۵-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۷/۳۰

به: ف تیپ ۳

(عقب‌نشینی قابل قبول نیست.)

بازگشت به شماره ۵۲۱۱-۵۹/۷/۲۹

عقب‌نشینی به هیچ وجه حتی یک متر هم قابل قبول نیست. با استفاده از آتش توپخانه و درخواست پشتیبانی هوایی به وسیله دیدبان مقدم هوایی از دسک لشکر، جلوی پیشروی دشمن را سد نمایید.^۲

ف لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

از متن پیام‌ها کاملاً مشخص است که تمامی بار و فشار منطقه برای سد نمودن پیشروی دشمن، بر روی توپخانه بود. فشارهای ناشی از شرایط جنگ در منطقه روی یگان‌های توپخانه، تجهیزات و نفرات را فرسوده می‌کرد که کار را برای فرماندهان سخت‌تر می‌کرد. در چنین شرایطی که تیپ ۳ قادر به نگهداری مواضع خود نبود، فرمانده لشکر دستور تصرف مواضع قبلی را نیز به فرمانده تیپ صادر می‌نمود که تصرف ارتفاعات الله اکبر توسط تیپ ۳ زرهی تحلیل رفته و بهتر بگویم متلاشی شده، بیشتر شبیه به یک معجزه بود. زیرا با هیچ منطق نظامی سازگاری نداشت. مهم‌تر آن که اگر تیپ موفق می‌شد ارتفاعات را تصرف کند، قادر به نگهداری آن به واسطه کمبود نیرو در خطوط پدافندی و هم چنین نداشتن نیرویی در احتیاط، نبود.

۱. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۶۹. انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۲۴، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲

از: ل ۹۲ زرهی (رکن سوم)

شماره: ۲۰۱-۴۸-۶۶

به: ف تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۳۰

(مواضع از دست رفته تصرف شود)

برابر اعلام ژاندارمری سوسنگرد مواضع دشمن در ارتفاعات الله اکبر شدیداً کوبیده شده و مهمات دشمن رو به اتمام است و دشمن صدمات زیادی دیده است، چنانچه دشمن مواضع جلو را خالی کرده است، با اجرای یک تک هماهنگ شده و با پشتیبانی آتش توپخانه تک نموده و مواضع از دست رفته را به تصرف درآورد. در صورت امکان دشمن را تعقیب کنید.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

من به همراه یگانم در آن زمان در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی بودم، واقعاً شرایط یگان‌های تیپ ۳ زرهی نامساعد بود و دیگر توانی برای انجام عملیات نداشتند. ماشین جنگی تیپ ۳ نیاز به تعمیر و نگهداری و روغنکاری و بازسازی اساسی داشت تا بتواند حرکت نماید. تیپ در حال احتضار بود و می‌بایست یگان تازه نفس دیگری وارد منطقه می‌شد و یا این که با واگذاری یگانی جدید، تیپ را تقویت می‌نمودند که متأسفانه این عمل انجام نشد. اما فرمانده لشکر اصرار داشت بدون هیچ‌گونه کمک و حمایتی، تیپ مواضع الله اکبر را تصرف نماید. در صورتی که نفرات تیپ ۳ و توپخانه‌های ۳۱۸ و ۳۸۸ بیش از یک ماه بود که شبانه‌روز بدون هیچ‌گونه استراحتی با دشمن درگیر و از ابتدایی‌ترین نیازهای انسانی در دشت سوزان آزادگان محروم مانده بودند.

از: ل ۹۲ زرهی

شماره: ۲۰۱-۴۸-۷۷

به: فرماندهی تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۷/۳۰

(به سوی دشمن تک کنید)

تیپ ۳ تو رایه امام زمان قسم می‌دهم، بجنب و به سوی دشمن تک کن، روحیه را بالا ببر و مواضع قبلی را به دست بیاورید. امیدوارم گزارش خوبی بدهی. دشمن مهماتش تمام شده و فرمانده‌اش به بغداد رفته و آذوقه هم ندارد. بینم چکار می‌کنی.^۲

ف لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ قاسمی

۱. همان، ص ۱۲۴

۲. همان، ص ۱۲۵

فرمانده تیپ ۳ زرهی طی پیامی اعلام می‌دارد تیپ دارای ۳ دسته تانک و یک گردان پیاده منها است و نیاز به نیروی کمکی دارد که مجدداً لشکر پیام زیر را به فرمانده تیپ ارسال می‌نماید:

شماره: ۱۲۹-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی-رکن سوم

تاریخ: ۵۹/۷/۳۰

به: ف تیپ ۳

(مواضع دشمن را اشغال نمایید)

- ۱- برابر گزارش‌های مکرر، دشمن در الله اکبر منهدم شده است. سریعاً مواضع را اشغال نمایید.
- ۲- دشمن در پشت سابله به حالت دایره‌ای استقرار یافته و تعدادی زن و بچه محلی را برای حفاظت خود استفاده کرده است.
- ۳- مهمات ندارد.
- ۴- با تدبیر خود عکس‌العمل مناسبی نشان بدهید.
- ۵- نتیجه اقدامات را گزارش نمایید.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

در آن زمان طرح جمع‌آوری اخبار مناسب نبود و نمی‌توانستیم به گزارش‌های دریافتی هم اطمینان داشته باشیم. ما به همراه یگان‌های تیپ ۳ زرهی در منطقه الله اکبر مستقر بودیم. دشمن را منهدم شده ندیده بودیم، تلفات به او وارد شده بود اما در شرایط انهدام قرار نگرفته بود زیرا یگان‌های دشمن سریع تعویض و بازسازی می‌شدند. گزارش‌های ارسالی به فرمانده لشکر در خصوص انهدام نیروهای دشمن درست نبود و معلوم هم نبود چه نیرویی آنها را منهدم کرده است. زیرا در شمال رودخانه کرخه به غیر از نیروهای تیپ ۳ زرهی، نیروی دیگری مستقر نبود، لذا گزارش کذب بود. نیروهای دشمن در منطقه سابله از ترس بمباران‌های هوایی و آتش توپخانه گردان ۳۸۸ که دیدبانی شده هم بود، و شیبخون‌های متعدد مدافعین در جنوب کرخه، وحشت داشتند و افراد بومی منطقه را که عمدتاً زنان و کودکان تشکیل داده بودند، برای حفاظت از خود در کنارشان نگه داشته بودند.

در آن زمان بر مبنای تدبیر فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه، ۲ اکیپ دیده‌بان ورزیده به همراه تجهیزات مناسب و کافی به شمال و جنوب کرخه اعزام شده بودند و حرکات دشمن را کاملاً زیر نظر

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۸۷/

داشته و آتش‌های خوبی را روی تجمع‌های دشمن اجرا می‌کردیم که تلفات زیادی را هم از این طریق به نیروهای دشمن وارد نمودیم که در خاطرات مردم منطقه و برادران رزمنده در جنوب رودخانه کرخه اشاره به آتش مؤثر توپخانه گردان شده است. اما برای از بین بردن دشمن نیاز به نیروی زرهی یا پیاده بود که متأسفانه موجود نبود.

فرمانده تیپ ۳ زرهی با توجه به پافشاری و اصرار فرمانده لشکر در مورد تک، پیام زیر را به فرمانده لشکر ارسال می‌نماید.

شماره: ۵۳۰۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۳۰

به: ف ل ۹۲ زرهی

(عدم امکان تک گردان)

تک گردان باید با بررسی اصولی باشد که آموزش داده شده، با دو دسته تانک بدون احتیاط به نظر تک منطقی نیست. ضمناً برابر ابلاغیه لشکر، ۲۰ دستگاه تانک در الله اکبر و چند قبضه توپ در فنیخی مستقر است.^۱

تیپ ۳

در پی گزارش‌های مکرر فرمانده تیپ ۳ زرهی به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی در خصوص نواقص، مشکلات و نارسایی‌های تیپ ۳ زرهی در روز ۵۹/۷/۳۰ از طریق رکن سوم لشکر ۹۲ زرهی یگان‌های تیپ ۳ زرهی مورد بازدید قرار گرفتند که نتیجه آن به شرح زیر به فرمانده لشکر گزارش گردید.

از: ستاد لشکر ۹۲ زرهی (رکن سوم)

تاریخ: ۵۹/۸/۱

به: فرماندهی لشکر ۹۲

(گزارش رکن سوم در بازرسی ۵۹/۷/۳۰ از مواضع تیپ ۳)

گزارش

۱-موضوع:

بازرسی از مواضع تیپ ۳ در ارتفاعات الله اکبر در مورخه ۵۹/۷/۳۰ به اتفاق ریاست ستاد لشکر (سرکار

سرهنگ فهندژ)

۲- بحث

این بازرسی از پادگان دشت آزادگان شروع و تا لجمن (لبه جلویی منطقه نبرد) تیپ ۳ ادامه داشت. که مراتب زیر به عرض می‌رسد:

الف- کلیه خودروهای چرخ‌دار و شنی‌دار تیپ اعم از یگان‌های رزمی و یگان‌های پشتیبانی رزمی، پشتیبانی سرویس رزمی هیچ‌گونه استتار از نظر هوایی نداشتند.

ب- پرسنل با لباس و ظاهر نامرتب و غالباً بدون کلاه آهنی در مواضع رفت و آمد می‌نمودند.

پ- رزم در حال حاضر به صورت تیراندازی طرفین به وسیله توپخانه و هواپیما در آمده و یگان‌های رزمی طرفین کمتر فعالیت دارند.

ت- توپخانه و نیروی هوایی خودی ضربات مهلکی به دشمن وارد می‌نمایند، ولی یگان‌های رزمی تیپ به علت کمبود وسایل رزمی و طولانی شدن رزم و این که پرسنل مدت زیادی است در عملیات شرکت دارند و هم چنین دادن تلفات و ضایعات، پیشروی ندارند.

ث- به علت سرد شدن شب‌ها، پرسنل احتیاج به پتوی اضافه و کاپشن دارند.

ج- لباس و پوتین پرسنل پاره شده و اخیراً نیز به یک سوم پرسنل داده شده که کافی نمی‌باشد.

چ- اکثر پرسنل به ویژه سربازان در حدود ۴۰ روز است که استحمام ننموده و از آب رودخانه استفاده می‌نمایند.

ح- یگان‌ها از توالت صحرائی استفاده نمی‌نمایند.

خ- یگان‌ها احتیاج به جعبه کمک‌های اولیه و ماسک ضدگاز دارند.

د- فرماندهان از این که وسایل باقی مانده آنها در پادگان اهواز از بین رفته، به ویژه بی‌سیم‌ها، بی‌اندازه نگران و ناراحت بودند.

ذ- فرمانده گردان ۱۰۰ برای آموزش پی‌ام پی برای پرسنل جدید تقاضا داشت که یک کلاس فشرده در سطح لشکر تشکیل شود.

ر- فرمانده تیپ برای پاسگاه فرماندهی تقاضای وسیله جیب بی‌سیم‌دار را داشت.

ز- فرمانده تیپ ۳ از من خواست که پیغام زیر را به فرماندهی لشکر برسانم.

روز ۵۹/۷/۲۸ که از ابتدای ارتفاعات الله اکبر در حدود ۵ کیلومتر به اواسط ارتفاعات الله اکبر به عقب آمده‌اند، مشکل از آن‌جا شروع می‌شود که به محض فعالیت آتش و حرکت دشمن اکثریت پرسنل تیپ مواضع خود را ترک و به سمت پادگان دشت آزادگان عقب‌نشینی می‌نمایند و فرمانده تیپ و ستادش در محل کنونی باقی می‌مانند و صبح روز بعد معاون تیپ، پرسنل و وسایلی را که به پادگان عقب‌نشینی نموده بودند به مواضع بر می‌گرداند و اضافه می‌نمود که با این آموزش و روحیه و عدم اطاعت از دستورات، فرماندهی مشکل است.

پیشنهاد:

۱- تعویض تیپ ۳ زرهی با یگان ۱۵۳ اعزامی از مشهد و تجدید سازمان این تیپ به نحوی که بتواند ضمن بازیافتن روحیه خود قوای خود را نیز تجدید نماید.

۲- مراتب فوق به ارکان ستاد لشکر و پشتیبانی و توپخانه لشکری جهت رفع نواقص ابلاغ شود.^۱

رئیس رکن سوم لشکر: سرهنگ جلالی

گزارش فوق، وضعیت نابسامان یگان‌های تیپ ۳ زرهی را در آن زمان مشخص می‌نماید و من چون خودم در آن شرایط سخت و دشوار در منطقه تیپ ۳ زرهی حضور داشتم و به نوعی جزئی از آنها محسوب می‌شدم و هم‌رمز یکدیگر بودیم، مخصوصاً گزارش بالا را در اینجا آورده‌ام تا مشخص نمایم تا چه اندازه ما در سختی و رنج به سر می‌بردیم و کسی هم به فریادمان نمی‌رسید. توضیحات زیر وضعیت ما و نیروهای تیپ ۳ زرهی را بیشتر مشخص می‌نماید.

نفرات بیش از ۳۰ روز بود که با دشمن در سخت‌ترین شرایط، شبانه روز در دود، آتش و گردوغبار ناشی از انفجارات انواع بمب‌ها، گلوله‌های تانک، خمپاره و توپخانه متجاوز با دادن تلفات و ضایعات بسیاری درگیر و با دشمن دست و پنجه نرم می‌کردند. چهره همه نفرات در زیر آفتاب سوزان سوخته شده و گردوغبار و خاک و عرق ناشی از فعالیت‌ها در عمق وجودشان نشسته بود. در آن شرایط و در بیابان برهوت حمامی نبود که نفرات بتوانند استحمام کنند. لذا مجبور بودیم در کانال‌های منشعب از رودخانه کرخه که از نظر بهداشتی اصلاً مناسب نبود، بدنمان را بشوییم. این مختص به همه بود، از فرماندهان یگان‌های مجری گرفته تا پایین‌ترین رده که سربازان بودند. جوراب‌ها و لباس‌های مان به خاطر درگیری‌های مستمر در جنگ و امکان نشستن آنها پاره شده و بعضاً از بین رفته بودند، وضع پوتین‌ها هم همین‌طور. کسی فکر نمی‌کرد جنگی با این شدت رخ خواهد داد و کسی هم آن قدر وسیله اضافی با خود به منطقه نیاورده بود. وسایل شخصی نفرات هم که با خود آورده بودند، در خودروهای آتشبار در اثر بمباران هوایی و منهدم شدن خودروها از بین رفته بودند. یکی از خودروهای ذیل ما که انبار پوشاک و وسایل نفرات بود، در همان ابتدای جنگ در غرب ارتفاعات الله اکبر مورد هدف تانک‌های دشمن قرار گرفت و منهدم گردید. لذا وسایل اضافی هم نداشتیم تا وسایل انهدامی را جایگزین و جبران نماییم. پوتین اضافی هم دریافت نکرده بودیم. امکان

خرید پوتین و وسایل را هم نداشتیم. من و جناب سروان صالحی فرمانده آتشبار نمی گذاشتیم کسی بابت پوتین و یا لباس مشکلی داشته باشد، اما کافی نبود و ما می‌بایست پشتیبانی می‌شدیم. به واسطه تغییر موضع‌های زیاد در طول شبانه‌روز، تمامی تلاش و همت ما صرف پیاده کردن گلوله و خرج و تیراندازی آنها برای مقابله با دشمن بود، واقعاً به هیچ عنوان فرصتی نداشتیم که به کارهای دیگر همانند ساختن سرویس‌های بهداشتی بپردازیم. اگر چند روزی در یک موضع توقف داشتیم، حتماً نفرات این کار را انجام می‌دادند، اما واقعاً برای یگان‌های مانوری سخت بود. شاید کسی این گفته‌های من را درک نکند، باید در آن شرایط قرار گرفت و متوجه شد که بیش از یک ماه حمام نرفتن و بوی تعفن گرفتن یعنی چه! تحمل همان سختی‌ها توسط نظامیان بود که به مردم کشورمان عزت داد. شبانه‌روز برای استراحت کردن روی زمین باز و در دشت می‌خوابیدیم و همه شب عقرب‌های بیابان تعدادی از نفرات آتشبار را نیش می‌زدند که به علت سوزش و درد بسیار زیاد تا صبح ناله می‌کردند. این در حالی بود که کمک‌های اولیه و یا پادزهر هم در اختیار نداشتیم و می‌بایست آن دردها و سوزش‌های ناشی از گزش انواع عقرب‌ها را تحمل می‌کردیم. گاهی اوقات هم اتفاق می‌افتاد که نفرات دچار مارگزیدگی می‌شدند که در آن صورت بسیار خطرناک بود. من خودم شاهد بودم که تعدادی از رزمندگان به واسطه مارگزیدگی جانشان را از دست دادند. استخوان‌های مان گرمای شدید دشت را می‌چشیدند و وقتی روی ریگ‌ها و خار و خس‌های بیابان دراز می‌کشیدیم تا استراحت کنیم، تمامی وجودمان از خاک داغ می‌سوخت، اما ناگزیر بودیم و چاره‌ای نداشتیم. آغوش آفتاب و بیابان ما را طلب کرده بود و ما باید به واسطه مأموریتی که برای امنیت مردم و سرافرازی وطن‌مان داشتیم، تمامی آن شرایط را می‌پذیرفتیم. مطمئن هستم آن دشت سوزان نیز بدن‌های عرق کرده و داغ ما را لمس می‌کردند و تحسین می‌نمودند. آن جا قلب خاک نیز برای ما می‌تپید.

در مورد روحیه نفرات هم در منطقه دشت آزادگان واقعیت این بود که افراد در شرایط خطرناک جنگ به نحو مطلوبی انجام وظیفه می‌کردند و سعی در حفظ موجودیت یگان و نهایتاً منطقه واگذاری جهت پدافند و یا دست یافتن به هدف خود در آفند بودند. نفرات زمانی که حس می‌کردند ارزش‌های یگان و ارتش و حیثیت آن در خطر قرار گرفته است، عملکرد خوبی را از خود به نمایش می‌گذاشتند که من در مورد یگان خودم کاملاً این موضوع را تجربه کردم. لذا فرماندهان می‌بایست ارزش‌های یگان را مرتباً به درجه‌داران و سربازان گوشزد می‌نمودند. علی‌الخصوص نفرات تازه وارد، اما متأسفانه در آن زمان تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان‌های موجود در منطقه در شرایطی قرار گرفته

بودند که به واسطه شکست‌های پیاپی و تلفات وارده به یگان‌های تیپ، نفرات در شرایط روحی مناسبی قرار نداشتند که این از وظایف سلسله مراتب فرماندهی بود تا نیروهای تیپ را از نظر روحی و روانی بازسازی نمایند. اما متأسفانه این مهم صورت نپذیرفت و روز به روز وضعیت روحی نفرات بد و بدتر می‌شد. علی‌الخصوص مردم منطقه و دیگر نیروها نیز تیپ ۳ زرهی را در ناکامی‌ها مقصر قلمداد می‌کردند. لذا نفرات تیپ ۳ زرهی احساس خوبی نسبت به خود و یگان‌شان نداشتند و عملاً دیده بودند که یگان‌شان متلاشی شده است. آنها بازماندگان نبردهای پاسگاه‌های صفریه، سوبله و تنگ چزابه و شهر بستان و ارتفاعات الله اکبر بودند و به نوعی احساس مسئولیت در برابر مردم منطقه و ارتش و خانواده‌های شان و مجموعه یگان‌شان می‌کردند. مشاهدات آنان از صحنه‌های وحشتناک و کشتار بی‌رحمانه دشمن، تاثیر مستقیم در روحیه‌شان گذاشته بود. آنها هر لحظه تانک‌های دشمن را می‌دیدند، لوله توپ‌های آنها با چنان زاویه‌ای هدف‌گیری کرده بودند که گویی تا دوردست، بر جاده و دشت مسلط و حاکم بودند. گلوله در لوله توپ‌ها و تانک‌های آنان هر لحظه آماده شلیک بودند. این مناظر برای نفرات باقی‌مانده تیپ ۳ زرهی به کابوس شباهت داشت، کابوسی از نبرد، از صدای رعدآسای شلیک گلوله‌های توپ، فریادها و ناله‌های دردناک مجروحان، بوی باروت و خون و مشاهده غول‌های آهنین در آن دشت برهوت و شنی و لم‌یزرع که وزش باد، گرد و غبار و شن‌ها را از روی آنها عبور می‌داد. تیپ ۳ زرهی شکست خورده و فقط بقایای مردگان و ادوات منهدم شده آنان باقی مانده بود. از روزهای گذشته و دور برای نفرات تیپ ۳ زرهی تنها این چیزها به یادگار مانده بود. در آن دشت و در گودال‌ها بوی تعفن به مشام می‌رسید، سگ‌های ولگرد در کنار گودال‌های ارتفاعات الله اکبر پرسه می‌زدند، صدای وز وز مگس‌ها، که لا ینقطع به دور سر و صورت‌مان می‌چرخیدند، به گوش می‌رسید. تعدادی را هم می‌دیدیم که اجساد به جا مانده را به خاک می‌سپردند. چهره نفرات به گونه‌ای شده بود که گویی از اعماق عهد قدیم آمده بودند تا انتقام خون شهدای بی‌گناه را بگیرند. من خودم احساس می‌کردم که مرده‌ها در برابر چشمانم رژه می‌روند. ما به کلی ترک دنیا کرده بودیم و متعهد به کشیدن ریاضت در آن دشت بودیم. شعار اصلی ما کار، تلاش، جسارت، شجاعت و شهادت در جنگ بود. در آن‌جا خطر گرفتار شدن به وسوسه قدرت و رفاه وجود نداشت. در آن‌جا گرما و تنهایی، قواعد آهنین و سخت‌گیرانه حاکم بود و اراده قوی، پرهیز و خویش‌داری و ترک کامل و همه‌جانبه دنیا و لذات جسمانی و مادی پایه و مبنای زندگی در آن دشت و کلاً در تمامی جبهه‌ها بود. مادیات و جسم انسان ارزشی نداشت، بسیاری از اوقات هم کمتر

چیزی از طرف ما مقبول واقع می‌شد. کما اینکه به گزارش‌ها و مشاهدات توجهی نشد. ما برای رهایی در آن کویر می‌بایست در انتظار آخرالزمان می‌بودیم و تنها با کمک دعا و تهی کردن وجود خود از همه چیز دنیا می‌توانستیم عاقبت خیر عمر خود را به پایان برسانیم. من در هنگام عقب‌نشینی یگان‌های تیپ ۳ زرهی از بستان تا پادگان دشت آزادگان، اشک‌های درجه‌داران و سربازان و حتی افسران را می‌دیدم و ناظر این بودم که در سخت‌ترین شرایط قرار گرفته و در چهره‌های سوخته و پر از گردوغبار، غم و ناراحتی تمامی وجودشان را گرفته بود و ماتم‌زده به یکدیگر می‌نگریستند و بعضاً به یکدیگر برای مقابله بهتر با دشمن مشاجره و پرخاش می‌کردند و حتی در مواردی به یکدیگر تیراندازی هم نمودند! تمامی آن عکس‌العمل‌ها ناشی از فشارهای روحی و روانی جنگ بود که به واسطه کمبود نیرو، توان مقابله با آن همه ارابه پولادین را نداشتند. شاید نفرات به نوعی احساس حقارت می‌کردند و خود را از ارتشی می‌دانستند که توان و یارای مقابله با دشمن را ندارد. این افکار و مشاهدات نفرات در منطقه نبرد، آنها را رنج می‌داد. در صورتی که بسیار خوب عملیات تأخیری خود را که مأموریت اصلی‌شان بود، انجام داده بودند، ولی می‌بایست از طرف فرماندهان و مسئولان دلجویی می‌شدند. عکس‌العمل تیپ ۳ زرهی در برابر حملات ارتش عراق که در آن منطقه بیش از ۳ برابر تیپ نیرو در اختیار داشت، رفتاری عقلانی بود تا به هدف خود برسد که آن هم عملیات تأخیری در آن منطقه و در آن شرایط سخت بود. اما متأسفانه تمامی گناه شکست را به گردن آنها انداخته بودند که در آن شرایط دیگر روحیه‌ای برای‌شان باقی نمانده بود. این مسایلی که مطرح می‌نمایم زوایای کور مشکلات رزمندگان در آن زمان بود که احساس می‌کردند تنها مانده‌اند و از درون خود شبانه‌روز رنج می‌کشیدند و لب فرو بسته بودند. لذا این مشکلات و دیگر مشکلات مربوط به صحنه نبرد شاید برای خیلی‌ها پنهان مانده بود. از قدیم درست گفته‌اند که پیروزی همیشه هزاران مادر دارد، اما شکست همیشه یتیم است.

موضوع مهم دیگر این بود که ترک زندگی عادی و غیرنظامی و وارد شدن به زندگی در یک سازمان نظامی اکثراً توسط سربازان به عنوان بحران تلقی می‌شود. در صورتی که در شرایط جنگ این طرز تلقی شدت می‌گیرد. آنان در شرایطی قرار گرفته بودند که عزیزترین دوستان‌شان در برابر دیدگان‌شان در تانک‌ها می‌سوختند و یا بر اثر اصابت گلوله‌های دشمن به شهادت می‌رسیدند و حتی قادر به تخلیه آنان به عقب جبهه هم نبودند. آنان جوانانی بودند که در زندگی‌شان شاهد چنین صحنه‌های نبودند و تجربه نکرده بودند. لذا می‌بایست به آنها کمک می‌کردند تا از آن شرایط روحی

نامساعد نجات یابند. از طرفی برای عده‌ای از سربازان جوان، حضور در جنگ به منزله پایان مرحله نوجوانی تلقی می‌شد. جنگ به معنای جواز صد در صد کشتن دشمن نیست. کشتن واقعاً یک واقعه تأسف‌آوری است. جنگ و کشتن دشمن علاوه بر کسب مقام و موقعیت برای جنگجویان، با احساس گناه و رعب و وحشت نیز همراه می‌باشد که بعضی از سربازان و جنگجویان جوان را از نظر روحی آزار می‌دهد. در چنین شرایطی از آنها خواسته می‌شد که تک نمایند و یا در مواضع پدافندی در زیر سهمگین‌ترین و مرگبارترین آتش‌ها بدون پشتوانه کافی قرار گیرند. متأسفانه در آن زمان نظم و انضباط ارتش هم در حدی نبود که فرماندهان لاقبل بتوانند با انضباط خوب یگان، اعمال فرماندهی نمایند. در صورتی که نظم و انضباط در میدان نبرد، روحیه نبرد را افزایش می‌دهد و می‌تواند محرک خوبی برای درجه‌داران و سربازان باشد. زیرا نظم و انضباط است که سرباز را و می‌دارد با تمامی قوا تا آخرین لحظه بجنگد. در این صورت این روحیه به تمامی نفرات سرایت کرده و آن یگان نهایتاً موفق خواهد بود. اصولاً نظم و انضباط یک روحیه همبستگی در یگان ایجاد می‌کند که ثمره‌اش روحیه جنگی است. هر چند در سلسله مراتب ارزش‌ها، ارزش‌های اسلامی هم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، اما در ارتش از تمامی اقشار و ادیان مورد قبول کشور حضور داشتند و همگی تلاش می‌کردند یگان‌شان عملکرد خوبی داشته باشد که از کردارها و رفتارها و عملکرد نفرات کاملاً مشخص بود. ولی یک سری نواقص، نارسایی‌ها، و مشکلاتی وجود داشت که برطرف نمودن آنها از عهده نفرات ساخته نبود و از اراده آنها و فرماندهان مستقیم‌شان نیز خارج بود که می‌بایست رده‌های بالای فرماندهی و مسئولان کشور در رفع آنها تلاش می‌کردند تا اجرای عملیات را برای نیروهای تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان‌های تحت امرش تسهیل می‌نمودند.

رفته رفته هوا سرد و بارش‌ها هم شروع شده بود و ما جان پناهی نداشتیم. مجبور بودیم داخل خودروهای مهمات، روزگار خود را بگذرانیم تا از سرما و باران در امان باشیم. تمامی این مسایل در آن دوران رنج آور بود که واقعاً از دید بسیاری پنهان مانده بود. در مجموع می‌خواهم بگویم، واقعاً وضع اسفناکی داشتیم، ولی توقعات از ما بسیار زیاد بود هر چند ما به وظیفه خود تا پای جان مان عمل می‌کردیم. در نهایت با توجه به پیشنهاد افسر عملیات لشکر ۹۲ زرهی درخصوص تعویض تیپ ۳ زرهی، و قرار گرفتن در احتیاط برای بازسازی و تجدید سازمان، مع‌الوصف تعویض انجام نگرفت. اما همگان شاهد و ناظر بودند که با کمی کمک به تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان‌های منطقه، و بازسازی روحی نفرات، عملیات‌هایی را در منطقه انجام دادند که برگ زرینی در تاریخ کشورمان برای همیشه

محسوب می‌گردد. آنچه را که نباید فراموش کرد این است که نیروهای تیپ ۳ زرهی با پشتیبانی مداوم آتش گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م کمک مستقیم تیپ از همان آغاز جنگ به تنهایی و بدون کمک هیچ نیرویی و در اوج قدرت ارتش عراق که سرمست از پیروزی‌های به دست آورده خود، در خاک کشورمان پیشروی می‌کرد، ضربه زد. ضرباتی که دشمن را شوکه کرد، اثر آن ضربات سنگین بود که پیشروی ارتش عراق در دشت آزادگان کند شد. زمانی که قدرت و توان نیروهای دشمن چندین برابر نیروهای ما بود و اصلاً تعادل و توازن قوا وجود نداشت که این اوج افتخار نفرت یگان ما و دیگر هم‌زمانم در یگان‌های تیپ ۳ زرهی است. در آن زمان قطعاً نیروهای مدافع در شمال و جنوب رودخانه کرخه، بدون آتش پر حجم و مداوم یگان‌های توپخانه، خصوصاً توپخانه دوربرد گردان ۳۸۸ توپخانه که در منطقه یکه تازی می‌کرد، کاری از پیش نمی‌بردند. خوشبختانه در خصوص قدرت آتش توپخانه و نقش آن در سد نمودن پیشروی نیروهای دشمن و وارد نمودن تلفات بسیار به آنها، تمامی نیروهای مدافع و فرماندهان آنان در دشت آزادگان، ناظر و شاهد بوده‌اند و مراتب رضایت خود را در همان زمان اعلام داشته‌اند و تعدادی دیگر نیز با صداقت کامل در خاطرات خود در کتب و نشریه‌ها و مصاحبه‌های مختلف، در خصوص توپخانه دوربرد ۱۷۵ م در دشت آزادگان و نقش آن در منطقه، بسیار گفته و تعریف و تمجید نموده‌اند.

پیام زیر مربوط به روز ۵۹/۷/۲۹ می‌باشد که فرمانده تیپ ۳ زرهی به فرمانده لشکر ۹۲ ارسال داشته که می‌توان از محتوای آن به مسایل و مشکلات اشاره شده در متن بالا و آنچه را که قبلاً اشاره نموده‌ام، درک و همچنین خیلی مسایل و مشکلات دیگر را برداشت نمود که می‌تواند برای فرماندهان جوان در ارتش بسیار مفید باشد.

شماره: ۵۱۹۱

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۷/۲۹

به: ف ل ۹۲

(نیاز به تجدیدسازمان تیپ)

فرماندهی معظم حقایق به عرض می‌رسد قادر به اداره تیپ نیستیم. تصمیم بگیرید، یک تیپ معادل یک گردان هم نیست در دو محور به کار رفته، پرسنل روحیه، آموزش و انضباط ندارند و مقاومت نمی‌کنند. اساساً تیپ باید تجدید سازمان شود.^۱

تیپ ۳

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۷/۳۰ می‌گوید:

در تاریخ ۵۹/۷/۳۰ درگیری‌ها از نیمه شب ادامه داشت. گلوله‌های توپخانه دشمن در اطراف مواضع ما با پراکندگی به زمین اصابت می‌کرد. در این روز ستاد لشکر در اهواز بمباران شد و به همین خاطر اعزام نمایندگان گردان به اهواز برای انجام کارهای اداری انجام نگرفت. نگران بودیم، علی‌الخصوص اخبار دریافتی از منطقه دزفول نگرانی را در وجودمان بیشتر تشدید می‌نمود، زیرا به نیروهای خودی در آن منطقه تلفات زیادی وارد شده بود و شهرهای دزفول و اندیمشک در خطر سقوط بودند.

ساعت ۰۸:۰۰ به همراه سرگرد قاسمی مسئول تطبیق آتش یگان‌های توپخانه کالیبر ۱۳۰، ۱۵۵ و ۱۷۵م به دلیل الزاماتی که در خصوص عملیات یگان‌های توپخانه منطقه داشتیم، به ستاد لشکر ۹۲ زرهی به اهواز عزیمت نمودیم. جاده آسفالت به سمت اهواز زیر آتش توپخانه دشمن و بمباران هوایی قرار داشت. تردد در جابه‌جایی نیروها و تجهیزات و حمل مهمات به منطقه در جاده چشمگیر بود. یک دستگاه وانت بار و کمپرسی در اثر اصابت ترکش گلوله توپخانه شدیداً تصادف نمودند.

در ساعت ۰۹:۳۰ پس از توجیه آخرین وضعیت که مدت یک ساعت به طول انجامید، به یگان‌مان بازگشتیم. در بین راه برای دیدار از تیم دیده‌بانی مستقر در سوسنگرد به طرف سوسنگرد عازم شدیم. به محل استقرار دیده‌بانان در حاشیه شهر سوسنگرد رسیدیم. پس از توجیه دیده‌بانان نسبت به منطقه و وضعیت دشمن، مشاهده شد دشمن در فاصله سه کیلومتری با ایجاد خاکریز از حاشیه رودخانه به سمت شرق کرخه‌کور خط پدافندی ایجاد نموده بود که به علت ارتفاع خاکریز چیزی در پشت آن قابل رویت نبود. گلوله‌های خمپاره و توپ هر چند دقیقه به خط نیروهای خودی اصابت می‌نمود. آمبولانس‌ها در حال تخلیه مجروحین بودند. در ساعت ۱۱:۵۰ ضلع شمالی شهر سوسنگرد بمباران شد که منجر به تخریب ساختمان‌ها شد. تعدادی از مردم هنوز در شهر مانده بودند.

با جناب سروان زهتابچی فرمانده ژاندارمری سوسنگرد و سروان ایرج رستمی از گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران که مسئولیت قسمتی از خط مدافعان سوسنگرد را عهده‌دار بودند دیدار داشتیم. روحیه نفرتشان خیلی خوب بود و اظهار داشتند: تیم دیده‌بانی گردان ۳۸۸ توپخانه در مورد درخواست‌های آتش این نیروها در جنوب رودخانه کرخه همکاری خیلی خوبی دارند که موضوع را کتباً به دکتر چمران گزارش نموده‌اند.

نماز ظهر را در سوسنگرد داخل مدرسه‌ای که قسمتی از آن تخریب شده بود به امامت حجت‌الاسلام حاج آقای حسینی با حضور حدود ۴۰ نفر از نیروهای نظامی و دیگر نیروها برگزار شد. به علت گلوله‌باران شهر سعی می‌شد نیروها کمتر تجمع نمایند. ناهار را در سنگر برادران ژاندارمری با حضور آقایان حیدری، محمدی، قلعه نوعی و نوبهار به همراه سرگرد قاسمی و مهندس فارسی صرف نمودیم. صفا و صمیمیت آنان فراموش نشدنی است.

به منظور اطلاع از وضعیت دشمن روی نهر مالکیه که شاخه‌ای از کرخه می‌باشد با چوب و طناب یک پل ابتکاری که فقط یک نفر ورزیده می‌توانست به آن سوی آب برود ایجاد نموده بودند. با عبور از روی پل جهت استراق سمع از وضعیت دشمن تا نزدیکی‌های روستای سید خلف پس از عبور از نینارها برای کسب خبر از دشمن رفت و آمد می‌نمودند. نیرویی از دشمن در سید خلف وجود نداشت، لیکن گشتی‌های دشمن این منطقه را زیر نظر داشتند.

بعد از اتمام کارها از جاده سوسنگرد- حمیدیه و با عبور از پل فلزی در ساعت ۱۷۰۰ به مواضع خودمان در دشت آزادگان رسیدیم.

در ساعت ۱۷۳۰ جلسه‌ای با حضور رؤسای ارکان گردان و فرماندهان آتشبار سروان اشرفی، ستوانیکم عباس صالحی، ستوانیکم اسدی پور فرمانده آتشبار ۱۳۰ م مأمور به گردان و سایر افسران تشکیل و آنها را در جریان جلسه توجیهی لشکر ۹۲ زرهی به شرح زیر قرار دادم:

۱- رکن ۴ لشکر قرار شد مهمات توپ‌ها را بدون در نظر گرفتن بار مینا روزانه برابر اعلام این یگان در محل گردان تخلیه نماید.

۲- اعزام تیم تعمیراتی خودروهای چرخدار از لشکر به گردان فردا انجام خواهد شد.

۳- حاج آقا حداد پور یکی از افراد خیر اهواز، تقبل نمود نیاز قطعات خودروها را که از بازار آزاد تهیه می‌شود، با ارائه فاکتور، پرداخت نماید.

۴- از ورود افراد متفرقه به نزدیکی یگان‌ها با توجه به تردد اشخاص به عنوان تخلیه وسایل هدایی شهرها، که از کنار مواضع آتشبارها عبور می‌نمایند، قویاً ممانعت به عمل آید. در همین ارتباط دو نفر مظنون دستگیر و مشخص گردید، آنها اطلاعات یگان‌ها را از طریق روستای سید خلف به دشمن می‌رساندند و اکثراً رادیو عراق اسامی فرماندهان و نفرات گردان‌ها را که از این عناصر دریافت نموده بودند و هر چند ساعت یکبار اسامی آنان را پخش می‌کرد و از آنان درخواست می‌کرد، با نیروهای عراقی همکاری و یا خود را تسلیم آنان نمایند.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۲۹۷۱

۵- افراد داوطلبی که به این یگان واگذار شده بودند، هیچ‌گونه شناختی روی آنها نداشتیم. کما این که پس از ۳ روز اقامت در گردان ناگهان غیب‌شان می‌زد و اطلاع نداشتیم کجا رفته‌اند. لذا هوشیاری رکن دوم گردان و فرماندهان در کنترل این نفرات الزامی بود.

۶- اشخاص متفرقه به عنوان حس انسان دوستی، به عنوان اهدای خوراکی از قبیل هندوانه، بستنی و ... در اطراف یگان پرسه می‌زدند. قویاً از نزدیک شدن آنها به مواضع آتشبارها خودداری نمایید. در این زمینه به نگهبانان و گشتی‌های دور یگان‌ها آموزش داده تا کنترل بیشتری نمایند.

روزهای پنجشنبه یکم الی دوشنبه ۱۹ آبان ۵۹: عملکرد گردان ۳۸۸ توپخانه و آخرین وضعیت تیپ ۳ زرهی

یگان‌های تیپ ۳ زرهی از نیمه شب روز یکم آبان ماه زیرآتش دشمن قرارداشتند و ما هم در آتشبارتاصبح مشغول اجرای تیراندازی بودیم. گلوله‌های توپخانه دشمن نیز در منطقه به صورت پراکنده فرودمی آمد. آتش توپخانه دشمن روی گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی زیادبود و آن گردان هم با شدت نیروهای دشمن رازیرآتش داشت. گردان کمک مستقیم تیپ نیازبه تقویت آتش داشت، هرچند گردان ۳۸۸ توپخانه اجرای آتش می‌نمود، اما به نظر تیپ ۳ زرهی برای انهدام نیروهای دشمن در عمق منطقه، آتش بیشتری نیازداشت. فرمانده لشکر ۹۲ زرهی برای انهدام اهدافی در عمق منطقه، پیام زیر را به تیپ ارسال می‌دارد:

شماره: ۳-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی- رکن سوم

تاریخ: ۵۹/۸/۱

به: ف تیپ ۳

(درخواست آتش از توپخانه عمل کلی و تقویت)

بازگشت به شماره ۵۲۶۷-۵۹/۷/۳۰

دستور فرمایید یگان توپخانه کمک مستقیم بخواهد که از توپخانه عمل کلی و تقویت درخواست آتش روی هدف‌های مزبور نمایند.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

در آن روز بالگردهای هوانیروز تلفات سنگینی را در منطقه سوسنگرد به دشمن وارد کردند. دشمن کم کم خود را به سوسنگرد از جناح‌های مختلف نزدیک می‌کرد و قصد حمله مجدد به شهر را داشت. درگیری‌های شدیدی بین نیروهای دشمن و تیپ ۳ زرهی رخ داد که با آتش توپخانه پاسخ دشمن داده شد. همچنین فرمانده لشکر ۹۲ زرهی اصرار بر تصرف ارتفاعات الله اکبر توسط تیپ ۳ زرهی را داشت که طی پیام زیر آن را به فرمانده تیپ ۳ زرهی تأکید می‌نماید. اما فرمانده تیپ ۳ زرهی با ارسال آمار و تعداد تانک‌های موجود تیپ، عدم توانایی تیپ ۳ زرهی در به دست آوردن مواضع قبلی را اعلام می‌دارد.

شماره: ۲۰۱-۴۸-۱۲۳

از: ل ۹۲ زرهی رکن سوم

تاریخ: ۵۹/۸/۱

به: ف تیپ ۳ دشت آزادگان

(به دست آوردن مواضع قبلی)

بازگشت به شماره ۵۳۰۳-۵۹/۷/۳۰

منظور از دستورات صادره به دست آوردن مواضع قبلی شما است که از دست داده‌اید.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

شماره: ۵۳۳۱

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۸/۱

به: ف ل ۹۲

(تعداد تانک‌های موجود)

تعداد تانک ۱۲ دستگاه است که صد درصد حاضر به کار نیستند. با توجه به روحیه چنانچه کوچکترین ضربه وارد شود تیپ باقی نمی‌ماند. ضمناً این که مواضع قبلی از لحاظ پدافند بهتر است، منتظر یگان مانوری هستیم.^۲

ف تیپ ۳

با توجه به آمار فوق درمی‌یابیم که استعداد تیپ از نظر تانک در حد یک گروهان هم نبوده، زیرا یک گروهان تانک دارای ۱۷ دستگاه تانک می‌باشد. یک گردان تانک معمولاً دارای ۵۳ دستگاه تانک، ۲ دستگاه نفربر، دو دستگاه تانک مین کوب، ۶ دستگاه خودروی شناسایی، ۴ دستگاه نفربر ام - ۱۱۳ حامل

۱. همان، ص ۱۳۰

۲. همان، ص ۱۳۰

خیمپاره‌انداز می‌باشد که در سازمان آن منظور شده است. تیپ ۳ زرهی در آن زمان دارای دو گردان تانک بود که با نگاهی بر آمار تانک‌های موجود، می‌توان به ضعف کامل تیپ ۳ زرهی پی برد. در صورتی که گردان‌های ۱۰۰ و ۱۴۵ پیاده مکانیزه آن تیپ نیز از نظر تجهیزات خصوصاً نفربرهای زرهی و دیگر ادوات و تجهیزات و نیروی انسانی، کسورات بسیاری داشتند که اگر آن کسورات را به کسورات یگان‌های تانک اضافه نماییم، وضعیت اسفناک تیپ که فرمانده آن برابر پیام فوق اعلام داشته، کاملاً مشخص می‌شود. فرمانده تیپ بر اساس منطق و آن چه که در کلاس‌های آموزش آموخته و جزء تاکتیک یگان‌های زرهی می‌باشد، اظهار داشته که قادر به تصرف ارتفاعات الله اکبر نیست که با توجه به کسورات تیپ از نظر تجهیزات و نیروی انسانی، صحیح هم بوده، اما فرمانده لشکر به واسطه احساسات و جوحاکم در آن زمان اصرار بر تصرف هدفی را داشته که خودش هم می‌دانسته و آگاه بوده که یگان کافی برای انجام چنین عملیاتی را ندارد.

تاکتیک نظامی عبارت است از آماده سازی ورهبری عملیات نظامی، اما عملیات نظامی در عصر حاضر اصولی را طلب می‌کند که پیچیدگی‌های خاص خود را دارد که نیاز به تجهیزات و افرادی آموزش دیده، با روحیه و با تجربه را دارد که تیپ ۳ زرهی در آن زمان فاقد آن بود. در پیام بعدی فرمانده لشکر به مطلبی اشاره می‌نماید که واقعاً نشدنی بوده است.

شماره: ۳۵-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی - رکن سوم

تاریخ: ۵۹/۸/۱

به: ف تیپ ۳

(انجام مأموریت با وضع موجود)

بازگشت به شماره ۵۳۳۱-۵۹/۸/۱

تیپ باید با هرچه موجود است بتواند مأموریت انجام دهد.^۱

ف لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

این پیام خط بطلانی بر تمامی اصول و مواردی بود که می‌بایست در نبردها با دشمن انجام گیرد زیرا وقتی یگان‌های تجهیزات و نیروی انسانی کافی در اختیار ندارد، اگر عملیاتی با وضع موجود انجام دهد، به دلیل عدم تعادل بین نیروهای خودی با دشمن، قطعاً نتیجه‌اش شکست خواهد بود.

این نکته همان فاصله و مرز بین احساس و تعقل است که خطرات بسیاری در این مرز، در کمین فرماندهان در جنگ‌ها نشسته‌اند که من با توجه به تجربه چندین ساله‌ای که در جنگ دارم، به این موضوع اعتقاد کامل دارم.

در این روز دشمن در ارتفاعات الله اکبر دست به تحرکاتی زد که با آتش توپخانه پاسخ داده شد اما در منطقه کوت واقع در جنوب رودخانه کرخه نیز دشمن فعالیت زیادی داشت که تیپ ۳ زرهی پیام زیر را در همین رابطه به لشکر ارسال می‌نماید که نقش گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م م در پشتیبانی از نیروهای در خط و جلوگیری از حرکات دشمن و انهدام آنان مشخص است.

شماره: ۵۳۱۳

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۸/۱

به: ل ۹۲

(آتش توپخانه خودی و نیاز به هلی کوپتر)

بازگشت به شماره ۳-۴۸-۲۰۱-۳۰-۵۹/۷/۳۰

- ۱- یگان توپخانه در کوت با دشمن درگیر می‌باشد.
- ۲- توپخانه ۱۷۵ م م با آتش توپخانه پشتیبانی می‌نماید.
- ۳- نیاز به اعزام هلی کوپتر در ۴ کیلومتری غرب کوت می‌باشد.
- ۴- هلی کوپتر هابا چانل ۵۰۶۵ با طاوس تماس بگیرند.^۱

تیپ ۳

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات روز ۵۹/۸/۱ می‌گوید:

در طول شب مورخه ۵۹/۸/۱ همه نفرات گردان تا صبح بیدار بودند. دیده‌بانان گردان مستقر در شرق ارتفاعات الله اکبر در شمال روستای سگور، سوسنگرد و جلالیه در جنوب رودخانه کرخه تحرکاتی از دشمن را با چراغ روشن گزارش نمودند و یگان‌های تیپ ۳ زرهی از طریق افسر رابط تا صبح درخواست آتش داشتند.

شب‌ها سرد بود و نفرات در پای توپ‌ها روی زمین بدون سنگر استراحت و اجرای مأموریت می‌نمودند. روزها بر اثر تابش آفتاب، چادرها قابل استفاده نبود، شب‌ها هم نفرات در چادرها

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۳۰۱/

تأمین نداشتند و هر لحظه احتمال ترکش خوردن آنها توسط گلوله‌های توپخانه دشمن متصور بود.

ساعت ۱۰۰۰ صبح از کلیه نفرات توپ‌ها بازدید نمودم. سرمای شب و گرمای روز و عدم تغذیه مناسب و سوختگی دست‌ها و صورت‌ها و مشخص نبودن زمان استراحت بشاشیت و شادابی را از چهره افسران، درجه‌داران و سربازان جوان ربوده بود و کسانی هم که سنی از آنها گذشته بود از نظر جسمی در شرایط خوبی قرار نداشتند، اما در تمامی نفراتم روح جنگاوری را مشاهده می‌کردم، ولی به عنوان فرمانده گردان، واقعاً نگران نفراتم بودم که چاره‌ای نداشتیم.

در آن روز تعداد ۱۸ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که ۱۰ نفر آنها روحانی بودند از مواضع ما بازدید نمودند. یک قبضه توپ ۱۷۵ مم که با نیروهای داوطلب در آتشبار دوم به فرماندهی سروان اشرفی به عنوان آتشبار برد بلند سازماندهی شده و رئیس توپ آن استوار جندقی بود، نظرشان را جلب نموده بود.

گروه‌هایکم حسن رضایی دیده‌بان سیار گردان با همکاری نفرات عقیدتی سیاسی تیپ ۳ زرهی که کارهای جمع‌آوری اخبار را از دشمن انجام می‌دادند با عناصری از رکن ۲ تیپ، از وضعیت گسترش توپخانه دشمن در منطقه بستان - سابله و دهلاویه خبر دادند. با توجه به عدم دید کافی روی مناطق مذکور، قرار شد با مختصات نقشه‌ای روی آن مناطق اجرای آتش نماییم تا عکس‌العمل دشمن را مشاهده و اطلاعات تکمیلی را از طریق عناصر نفوذی تیپ ۳ در آن مناطق دریافت نماییم. در ساعت ۱۷۰۰ جناب سرهنگ پور مهران معاون فرمانده توپخانه لشکر در گردان حضور یافتند و در مورد گلوله‌های برد بلند توپ‌های ۱۷۵ مم (ساب) گفتگو شد. شام را در ساعت ۲۱۳۰ روی ارتفاع جنب منبع آب پادگان دشت آزادگان در حالی که آتشبارهای گردان مشغول اجرای آتش بودند با افسران و درجه‌داران هدایت آتش گردان صرف نمودیم.

در آن روز منطقه نسبتاً آرام بود و شب گذشته دشمن با گلوله‌های روشن کننده، منطقه سوسنگرد را روشن نموده بود. تعدادی از نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم نیز در طول شب عملیاتی را علیه متجاوزین انجام و تلفاتی را به نیروهای دشمن وارد نمودند.

جمعه دوم آبان ۵۹: انتخاب سرهنگ زرهی الماسی به فرماندهی تیپ ۳ زرهی

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۸/۲ می گوید:

از ساعت ۰۴۳۰ صبح روز ۵۹/۸/۲ با تیراندازی‌های توپخانه دشمن مواجه بودیم که تا صبح ادامه داشت. مجبور بودیم به خاطر عدم آسیب‌پذیری، مواضع خودمان را ترک و در مواضع جدیدی مستقر شویم. این شیوه عملکرد، ما را از دادن تلفات انسانی و تجهیزاتی نجات می‌داد. انتصاب سرهنگ ۲ زرهی الماسی به فرماندهی تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی و تقدیر از زحمات سرهنگ زرهی عمید در قرارگاه تیپ ۳ زرهی در ساعت ۱۶۰۰ به عمل آمد و در جلسه متشکله آخرین وضعیت تیپ ۳ زرهی و دشمن توسط ارکان ۱ و ۲ و ۳ و ۴ تشریح گردید. در مراجعت از قرارگاه تیپ ۳ جاده شنی منتهی به پادگان دشت آزادگان زیر آتش توپخانه دشمن بود و در محل انحراف آب رودخانه کرخه به جنوب، شرق زمین‌های سوسنگرد و منطقه شمال کرخه‌کور، دو دستگاه خودرو سنگین بر اثر اصابت گلوله توپخانه دشمن در حال سوختن بودند.

در ساعت ۲۱۰۰ قرار بود در خط سوسنگرد - کرخه‌کور، عملیاتی علیه نیروهای دشمن توسط نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم و ژاندارمری و نفرات داوطلب از واحدهای نظامی، به تلافی عملیات دشمن که شب گذشته انجام داده بود و منجر به شهادت و مجروح شدن عده‌ای از نیروهای خودی گردیده بود، انجام شود.

در آن روز درگیری شدیدی بین نیروهای دشمن و تیپ ۳ زرهی در ارتفاعات الله اکبر رخ داد و درگیری‌ها از ساعت ۱۰۰۰ صبح تا ۱۲۰۰ ظهر ادامه داشت. دشمن در منطقه، یگان‌های خود را تقویت می‌نمود که با گزارش دیده‌بانان گردان، آنها را زیر آتش می‌گرفتیم و سعی داشتیم اجازه جابه‌جایی به نیروهای دشمن را ندهیم. فرمانده لشکر ۹۲ زرهی طی پیام زیر وضعیت گسترش یگان‌های دشمن را به توپخانه لشکر ۹۲ زرهی ارسال و دستور داده بود، یگان‌های توپخانه، دشمن را با دیده‌بانی موثر زیر آتش قرار دهند:

شماره: ۴۴-۴۸-۲۰۱

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

تاریخ: ۵۹/۸/۳

به: ف توپخانه لشکری

(محل استقرار دشمن در بخش‌داری بستان)

برابر اطلاع سپاه پاسداران محور بستان

۱- در اطراف روستای سابله و بیت حمادی حدود ۲۰ دستگاه تانک و نفربر دشمن مستقر می‌باشد.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۳۰۳/

۲- محل استقرار دشمن در بخش‌داری بستان می‌باشد.

۳- تعداد ۱۵ دستگاه تانک دشمن در اطراف پل رمیم در سنگرمستقر و به وسیله پوشال و علف استتار شده و اهالی روستای رمیم قریه را تخلیه نموده‌اند. دستور دهید نسبت به انهدام هدف‌های مزبور با آتش توپخانه مناسب و دیده‌بان ورزیده سریعاً اقدام گردد.^۱

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

همان‌طور که قبلاً اشاره نمودم، گردان ۳۸۸ توپخانه با دو رسد دیده‌بان از شمال و جنوب کرخه حرکات دشمن را کاملاً زیر نظر داشت و با درخواست‌های تیر، دشمن را زیر آتش می‌گرفتند. دیده‌بانان گردان در آن زمان بسیار مؤثر عمل می‌کردند، اما روی شهر بستان دید مستقیم نداشتند و می‌بایست هدف‌های آن مناطق را از روی مختصات مورد اصابت قرار می‌دادیم. از تأثیر تیراندازی‌های مداوم گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م و نقش آن در سد نمودن حرکات دشمن و انهدام تجهیزات‌شان در منطقه بستان، سپاه پاسداران خوزستان و هم‌چنین مردم منطقه در گزارش‌ها و خاطرات خود این چنین گفته‌اند:

سپاه خوزستان در این زمینه می‌نویسد:

«همزمان با توقف عملیات رزمی دشمن در منطقه غرب سوسنگرد، بر اثر آتش سنگین توپخانه تیپ ۳ زرهی دشت آزادگان و شیبخون‌های پاسداران، نیروهای زرهی عراق منطقه دهلاویه را تخلیه و به سوی سابله عقب‌نشینی کردند، در همان‌جا خط پدافندی به وجود آوردند.»^۲

محسن بن شایع عیبات از ساکنان روستای عیبات در ۴ کیلومتری شرق بستان می‌گوید:

«سربازان عراقی که شهر بستان را به اشغال درآوردند، از روحیه رزمی برخوردار نبودند. آنها به سلاح سنگین و توپخانه خویش متکی بوده و با کمترین مقاومتی عقب‌نشینی می‌کردند. توپخانه ایران از سوی تپه‌های حمیدیه نیروهای مستقر در شرق بستان را می‌کوبیدند. آنها در انبوه درختان و سنگرهای محکم، اسلحه خود را پنهان و فقط ۳۵ عرادۀ سنگین توپ در ۴ کیلومتری شرق بستان مستقر کرده و به آتش باری به سوسنگرد می‌پرداختند.»^۳

۱. همان، ص ۱۳۳

۲. حمید طرفی؛ دشت آزادگان در ۸ سال دفاع مقدس، ص ۳۷۹. انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴

۳. همان، ص ۳۷۹

حاج سعید حمادی از ساکنان روستای سابله می‌گوید:

«بعد از این که بستان و روستاهای آن به اشغال کامل عراقی‌ها درآمد، نیروهای دشمن بخش عمده ادوات زرهی و تانک‌های خود را در اطراف رودخانه و پل سابله متمرکز کرده و با ۳۵ عراده توپ سنگین، شهر سوسنگرد را هدف بمباران قرار می‌داد. وقتی عراقی‌ها با امکانات جنگی خود، از پل سابله عبور می‌کردند، توپخانه تیپ ۳ زرهی از تپه‌های الله اکبر، آنها را هدف قرارداده و از پیشروی دشمن جلوگیری می‌کرد. چند روز متوالی در اوایل آبان ماه ۵۹ حمله‌ای انجام نگرفت و فقط تبادل آتش بود.»^۱

توپخانه‌ای که در آن زمان منطقه شرق بستان را زیر آتش قرار می‌داد و در تپه‌های حمیدیه استقرار داشت، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م بود که هم مردم منطقه و هم سپاه پاسداران و دیگر نیروهای مدافع در جنوب رودخانه کرخه به قدرت آتش و دقت آن اشاره و اظهار نموده‌اند که در سد نمودن پیشروی دشمن بسیار مؤثر بوده است. البته نباید قدرت آتش توپخانه گردان ۳۱۸ توپخانه مستقر در تپه‌های الله اکبر را نیز فراموش نمود که آنها نیز بسیار مؤثر عمل می‌نمودند.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۳ و ۴/۸/۵۹ می‌گوید:

در تاریخ ۳/۸/۵۹ با گذشت بیش از یک ماه طی بخشنامه‌ای، به فرماندهان اجازه داده شد، از هر گردان، یک نفر افسر و سه نفر درجه‌دار و پنج نفر سرباز به مرخصی حداکثر تا ۵ روز با توجه به بعد مسافت اعزام شوند. این بخشنامه از نظر روحی برای نیروها خوب بود.

در آن روز اطلاع داده شد که دشمن قصد نزدیک شدن به جاده سوسنگرد - حمیدیه را جهت وصول به اهواز را دارد. لذا به یگان‌های مستقر در منطقه طراح، کرخه‌کور و محور سوسنگرد - حمیدیه ابلاغ شد هوشیاری کامل را داشته باشند.

به منظور سهولت در رفت و آمد از حمیدیه به منطقه شرق ارتفاعات الله اکبر یک دستگاه پل شناور روی رودخانه کرخه نصب و از آن روز فعال گردید.

در ساعت ۱۰۳۰ شهر حمیدیه توسط هواپیماهای دشمن بمباران شد. بنا به درخواست دیده‌بانان مستقر در منطقه سوسنگرد - جلالیه و شرق ارتفاعات الله اکبر ۲۷ هدف توسط توپ‌های گردان گلوله باران شدند.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۳۰۵۱

تعداد ۱۰ هزار گونی جهت احداث سنگر در آن روز دریافت نمودیم و مورد استفاده قرار گرفت. بالگردهای خودی ساعت ۱۵۳۰ از روی مواضع ما جهت انهدام ادوات زرهی دشمن عبور کردند که بسیار موفق بودند. نیروهای یگان مهندسی لشکر ۹۲ زرهی هم بسیار فعال و در حال مرمت جاده شنی از دشت آزادگان به سمت ارتفاعات الله اکبر بودند تا حرکات نیروهای خودی را روی جاده در این منطقه تسهیل نمایند.

اولین نفرات اعزامی به مرخصی عملیاتی در روز ۵۹/۸/۴ عبارت بودند از:

سروان مهدی دامغانیان، استوار فیروز ابوطالب پور، گروهبان دوم نبی... قوی و سربازان: حسینی، احمدی، محمودی، ثلاثه و احمدوند و داوطلب مهندس فارسی از شیراز، که با نفرات در حال خداحافظی بودند و همزمانشان نامه‌هایی را برای خانواده‌های خود تهیه کرده بودند، به آنها می‌دادند تا به دست خانواده‌هایشان برسانند. واقعاً حفظ روحیه نیروها در جنگ از اساسی‌ترین وظایف فرماندهان است که می‌بایست به آن توجه نمایند. زیرا در جنگ همه افراد در مقابله با نگرانی‌ها، سختی‌ها، اضطراب‌ها، محرومیت‌ها و مشاهده صحنه‌های وحشتناک، یکسان نمی‌باشند. لذا فرماندهان می‌بایست نفرات خود را کاملاً بشناسند و در برابر تشویش‌ها و نگرانی‌ها، آنان را یاری نمایند تا در میدان رزم آسیب روانی نبینند.

در ساعت ۱۰۱۰ سوسنگرد، حمیدیه و کوت بمباران و منجر به آسیب رسیدن به تعدادی تجهیزات راه‌سازی گردید و متأسفانه تعدادی از رزمندگان هم مجروح شدند. مردم منطقه در حال کوچ کردن به سمت حمیدیه دیده می‌شدند. تعداد ۱۵ نفر از آنها را که ۴ نفر آنان بیمار بودند، تا حمیدیه جابه‌جا نمودیم. اغلب این کار را در طول مسیر انجام می‌دادیم تا کمکی به هموطنان عزیزمان کرده و توانسته باشیم، تا حدودی مرحم زخم‌هایشان باشیم.

در آن روز خبرنگارگوارای دریافت کردیم و آن هم سقوط خونین شهر بعد از ۳۴ روز مقاومت دلیرانه تمامی نیروهای مردمی و نیروهای مسلح بود که متأسفانه رخ داد و باعث ناراحتی روحی تمامی رزمندگان در سراسر جبهه‌ها گردید.

دشمن در آن روز نیروهای خود را بر اثر آتش سنگین توپخانه گردان ۳۸۸ و ۳۱۸ کمک مستقیم در منطقه ارتفاعات الله اکبر جابه‌جا می‌نمود.

سپاه پاسداران خوزستان در گزارش خود از حوادث آن روز و نقش توپخانه می‌نویسد:

«خودروهای عراقی مرتباً به طرف تپه‌های الله اکبر در تردد هستند و حدود ۲۴ دستگاه تانک و خودرو در روستای بیت ناجی پشت تپه‌های خاکی استتار شده‌اند، صبح امروز وقتی توپخانه خودی به سوی نیروهای دشمن در الله اکبر آتش گشودند، تغییر موضع دادند.»^۱

گزارش‌ها و پیام‌های تیپ ۳ زرهی نیز بیانگر تحرکات دشمن در منطقه می‌باشد که با آتش توپخانه از نیروهای دشمن استقبال می‌شد.

از: تیپ ۳
به: ف ل ۹۲ زرهی
(دشمن در حال تقویت)

برابر اخبار واصله، دشمن در ارتفاعات الله اکبر در حال تقویت شدن می‌باشد. مقرر فرمایید نسبت به اعزام یک نیروی کمکی جهت مقابله با نیروی فوق اقدام نمایند.^۲

ف تیپ ۳ زرهی

از: لشکر ۹۲ زرهی (ر-۳)
به: ف تیپ ۳ زرهی
(نیروهای دشمن در ارتفاعات الله اکبر)

برابر گزارش ژاندارمری نیروهای دشمن که در ارتفاعات الله اکبر نزدیک عشیره فنیخی قرار دارند، در حال اجرای آتش می‌باشند. دستور دهید فوراً وضعیت منطقه را گزارش و با اجرای آتش‌های توپخانه آرایش دشمن را به هم زده و دشمن را سرکوب نمایند.^۳

ف ل ۹۲ زرهی سرهنگ ستاد قاسمی

۱. همان، ص ۳۷۵

۲. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ تیپ ۳ زرهی در سال اول جنگ تحمیلی، ص ۱۳۳، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲

۳. همان، ص ۱۳۴

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۳۰۷/

شماره: ۵۴۹۷

تاریخ: ۵۹/۸/۴

از: تیپ ۳ زرهی

به: ف ل ۹۲ زرهی

(تک دشمن)

از ساعت ۱۹۰۰ زیر آتش شدید توپخانه دشمن و مورد تک دشمن قرار گرفتیم.^۱

ف تیپ ۳ زرهی

شماره: ۲۰۱-۴۸-۱۰۸

تاریخ: ۵۹/۸/۴

از: ل ۹۲ زرهی (ر-۳)

به: ف تیپ ۳ زرهی

(اجرای آتش ضدآتشبار)

با اجرای آتش توپخانه، آتش ضد آتشبار اجرا کنید و با اجرای آتش خمپاره، آرایش تک دشمن را به هم بزنید.^۲

ف ل ۹۲ زرهی: سرهنگ قاسمی

گزارش‌ها و تمامی پیام‌ها گویای این است که برای مقابله با هرگونه تحرک دشمن در منطقه، چه در شمال و چه در جنوب رودخانه کرخه، فشار اصلی روی یگان‌های توپخانه بود که برای این منظور ما در آتشبار واقعاً شبانه‌روز در تلاش بودیم و تمامی نفرات آتشبار درگیر دریافت مهمات و یا تخلیه کردن و تیراندازی بودیم که با توجه به وزن گلوله، خرج آنها، که حدود ۹۵ کیلوگرم بود، از نظر جسمانی نفرات خسته می‌شدند و روزها به سختی برایشان سپری می‌شد. این در حالی بود که آتشبار ما ضمن اجرای آتش در غرب ارتفاعات الله اکبر و غرب سوسنگرد و منطقه بستان در منطقه کوت و جنوب شرق سوسنگرد نیز اجرای آتش می‌کرد تا از نفوذ دشمن در منطقه کوت نیز جلوگیری به عمل آورد. متأسفانه در خاطرات تعدادی از رزمندگان در سایر نیروها می‌خوانیم که بدون آتش توپخانه مأموریت انجام داده‌اند. در صورتی که هم سپاه خوزستان و هم سپاه سوسنگرد و مردم منطقه اعترافات زیادی به نقش گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م در تمامی مراحل جنگ در دشت آزادگان داشته‌اند که نشان از صداقت آن عزیزان دارد. لذا در چنان شرایط دشواری، فرمانده آتشبار جناب سروان صالحی و من مرتب به نفرات توپ‌ها در شبانه‌روز سرکشی می‌کردیم و به درجه‌داران و سربازان که از جان مایه می‌گذاشتند، روحیه می‌دادیم و با تمامی نفرات مان برادرانه رفتار می‌کردیم تا بتوانیم در کنار هم و با همکاری یکدیگر دشمن را در منطقه منهدم و یا بیرون برانیم.

۱. همان، ص ۱۳۴

۲. همان، ص ۱۳۴

آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه در پایان روز ۵۹/۸/۴ به شرح زیر بود:

شماره: ۵۴۵۹

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۸/۴

به: لشکر ۹۲

(وضعیت خودی و دشمن)

نیروهای خودی، از ساعت ۱۶۰۰ الی ۱۸۰۰ روز جاری زیر آتش شدید توپخانه دشمن قرار داشت و تعداد زخمی‌ها را متعاقباً به عرض می‌رساند. نیروهای دشمن در ارتفاعات الله اکبر و هویزه و پل سابله می‌باشد.^۱

تیپ ۳

از ابتدای آغاز آن روز، درگیری‌های شدید توپخانه شروع شده بود. شهر سوسنگرد از چندین جناح زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت که ما می‌بایست به آتش‌های دشمن پاسخ لازم را می‌دادیم تا از شدت گلوله باران شهر کاسته شود. نیروهایی که از بستان به طرف سوسنگرد در جنوب کرخه عقب‌نشینی کرده بودند از انسجام خوبی برخوردار نبودند، ضمن این که یک خط دفاعی منظمی هم در آن منطقه شکل نگرفته بود تا بتوان در آن خط از نفوذ یگان‌های زرهی دشمن جلوگیری نمود. دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه در ۳ منطقه در جنوب و شمال رودخانه کرخه پراکنده بودند و هر کجا دشمن را مشاهده می‌نمودند، درخواست آتش می‌کردند و ما هم در آتشبار به علت یقین داشتن از دشمن در منطقه و اعتماد به دیده‌بانان گردان، پاسخ آنان را خیلی سریع می‌دادیم تا به دشمن تلفاتی وارد نماییم.

پیام‌های تیپ ۳ زرهی به لشکر ۹۲ زرهی در خصوص وضعیت منطقه به شرح زیر بود:

شماره: ۵۵۱۱

از: تیپ ۳ زرهی

تاریخ: ۵۹/۸/۵

به: ف ل ۹۲ زرهی

(درگیری شدید با دشمن)

از ساعت ۰۶۰۰ صبح درگیری شدیدی بین نیروهای خودی و دشمن در محور کوت به وجود آمد که هنوز ادامه دارد و چندین بار قصد پیشروی داشته‌اند که تاکنون موفق نشده‌اند.^۲

ف تیپ زرهی

۱. همان، ص ۱۳۵

۲. همان، ص ۱۳۵

شماره: ۵۵۲۹

از: تیپ ۳

تاریخ: ۵۹/۸/۵

به: ف ل ۹۲

(وضعیت خودی و دشمن)

۱- وضعیت خودی، در محور بستان - الله اکبر هیچ گونه تغییری حاصل نگردیده. ما در محور بستان - سوسنگرد - حمیدیه از ساعت ۰۶۰۰ صبح الی ۱۳۰۰ روز جاری به طور مداوم زیر آتش توپخانه دشمن بودیم.

۲- وضعیت دشمن، دشمن در ارتفاعات الله اکبر و سابل و فینخی و کوت و هویزه مستقر می‌باشد.^۱

تیپ ۳

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای ۵ الی ۵۹/۸/۹ می‌گوید:

در روز ۵۹/۸/۵ تعداد ۳۵ نفر از سربازان احتیاط را که طی فراخوانی احضار شده و توسط نماینده گردان از تهران به منطقه آورده شده بودند، تحویل گرفتیم. اکثریت آنان در استخدام سازمان‌های دولتی و بقیه در بخش خصوصی بودند. اکثر آنان متأهل و دارای فرزند بودند که همین امر باعث تشویش و نگرانی آنان بود.

مدت ۴ روز آموزش در عقبه یگان برای آنان در نظر گرفته شد. تیراندازی با سلاح‌های انفرادی و آرپی جی ۷ در میدان تیر دشت آزادگان در برنامه آموزش آنان منظور گردید.

در ساعت ۱۰۰۰ صبح به همراه سروان حسین خواجوی رئیس رکن سوم گردان در قرارگاه تیپ ۳ زرهی حضور یافتیم. جناب سرهنگ الماسی فرمانده جدید تیپ ۳ بسیار مصمم و قاطع بود. با امکانات موجود که خیلی کم بود، مواضع پدافندی تیپ ۳ را به گونه‌ای قابل قبول آرایش داده بود و دستوراتی را در خصوص عملیات به فرماندهان گردان صادر نمودند. دستورات صادره در خصوص عملیات و تذکرات وی، نشان از هوشیاری و توانایی و درایت ایشان داشت. با حضور ایشان در منطقه در چند روز اخیر، جنب و جوش خوبی را در مواضع پدافندی تیپ شاهد بودیم.

در ساعت ۱۵۰۰ تبادل آتش شدید توپخانه بین نیروهای طرفین آغاز گردید. سوسنگرد، کوت و شرق ارتفاعات الله اکبر توسط هواپیماهای دشمن بمباران شدیدی شد. در سه نوبت مواضع آتشسازهای گردان از ارتفاع بالا بمباران شد. به علت حضور توپ‌های پدافند ۲۳ مم زمین به هوا و تیراندازی مداوم خدمه توپ‌های ضد هوایی، هواپیماهای دشمن جرأت شیرجه زدن روی یگان‌ها را نداشتند.

زمانی که هواپیماهای دشمن اقدام به بمباران می‌کردند، کلیه نفرات از سنگرهای انفرادی که حفر کرده بودند، استفاده می‌کردند. اما غیور مردان پدافند هوایی با هواپیماهای مهاجم درگیر شده و شجاعانه آنها را با تیراندازی‌های مداوم خود مورد هجوم قرار می‌دادند تا تلفات به حداقل رسیده و یا مهاجمین را هدف قرار دهند. در آن بمباران به یک دستگاه خودروی اورال مهمات آسیب وارد آمد و انبار مهمات گردان نیز در فضای باز به آتش کشیده شد.

ستوان غفور عظیم زاده تعداد ۱۲۰۰ گلوله برد متوسط و ۳۰۰ گلوله ساب یا برد بلند را با خرج و ماسوره، توسط ۱۸ دستگاه کامیون و ۳ دستگاه تریلی در مواضع آتشبارها تحویل داد که شبانه تخلیه گردید. تخلیه مهمات برای آتشبارها واقعاً کار سخت و طاقت‌فرسایی بود. سربازان ضمن جنگیدن و تیراندازی‌های مداوم در شبانه‌روز، وقتی مهمات دریافتی را تخلیه می‌کردند، دیگر برایشان رمقی نمی‌ماند. ۱۵۰۰ گلوله باخرج و ماسوره یعنی حدود ۱۵ تن بار که می‌بایست خیلی سریع از خودروها تخلیه و بعضاً تمامی این مهمات‌ها ظرف یک روز تیراندازی می‌شدند. این فقط قسمتی از تلاش شبانه‌روز نفرات آتشبارها بود که شاید کسی به آنها توجهی نمی‌کرد و یا جزء عملیات محسوب نمی‌شد، ولی ستودنی بود. ما وقتی چهره برادران کوچک سربازمان را خسته می‌دیدیم، به کمک آنان می‌شتافتیم و در جابه‌جایی مهمات آنان را یاری می‌کردیم تا توان جسمی‌شان تحلیل نرود.

ساعت ۲۱۳۰ روز ۵۹/۸/۵ به قرارگاه لشکر در اهواز احضار شدم و در جلسه‌ای که جهت هماهنگی یگان‌ها تشکیل شده بود، شرکت نمودم و ساعت ۲۴۰۰ بعد از اخذ دستورات به قرارگاه گردان عزیمت نمودم. در حین برگشت به گردان مشاهده نمودم، جاده اهواز - حمیدیه - سوسنگرد زیر آتش توپخانه دشمن قرار دارد و آسمان با گلوله‌های روشن‌کننده دارای روشنایی پایدار بود که هر لحظه امکان حادثه ناگواری برای خودروهایی که در این مسیر در حال تردد بودند، متصور بود.

ساعت ۰۹۰۰ صبح روز ۵۹/۸/۶ به همراه فرماندهان آتشبار یکم و دوم و رؤسای رکن ۲ و ۳ و تیم شناسایی و تأمین از منطقه شرق ارتفاعات الله اکبر، خصوصاً شمال روستای سگور برای اشغال مواضعی در آن حوالی شناسایی‌های لازم را انجام دادیم. نفرات را خیلی با انگیزه و مصمم و صمیمی می‌دیدم. افسران و درجه‌داران گردان از روحیه جنگی بالایی برخوردار بودند. آنها می‌توانستند نفرات خود را هم چون آهن، آبدیده سازند. در آن روز میل جنگجویی را در آنان کاملاً مشاهده کردم و دریافتم که از جنگ اصلاً هراس و وحشتی ندارند. به همین خاطر به خود بالیدم و افتخار کردم که با چنین نفراتی هم‌رزم هستم. بعد از مشاهده چهره‌های مصمم هم‌زمانم در گردان، اطمینان حاصل کردم که در آینده‌ای نزدیک پیروز خواهیم شد.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۱۳۱۱

مأموریتی قرار بود در شب توسط نیروهای ژاندارمری، سپاه سوسنگرد و نیروهای مردمی انجام گیرد که با رکن ۳ تیپ هماهنگی‌های لازم را در خصوص پشتیبانی آتش توپخانه آن عزیزان انجام دادیم. در ساعت ۲۱۰۰ فرمانده توپخانه لشکر و معاون ایشان در مواضع ما حضور یافتند. در همین اثناء، دیده‌بانان گردان گزارش نمودند، تحرکات دشمن در محور سوسنگرد و جلالیه نسبت به شب‌های گذشته بیشتر است.

روز ۵۹/۸/۷ تعدادی از نیروهای داوطلب مردمی را پذیرش کردیم. مشکل اساسی ما در خصوص نیروهای داوطلب این بود که بعد از دریافت آنان و آموزش‌های لازم، بعد از چند روز اظهار می‌داشتند، ما می‌خواهیم در خط مقدم بجنگیم. آنان بدون هیچ‌گونه هماهنگی مواضع ما را ترک می‌کردند و نمی‌دانستیم به کجا هم رفته‌اند. ما از پیشینه کسانی که وارد یگان‌مان می‌شدند، هیچ اطلاعی نداشتیم که نقطه ضعفی در آن زمان برای یگان محسوب می‌شد، هر چند افراد مومن و فداکار بسیاری در بین آنان بود. اما برای اطمینان نمودن به آنان، زمان بیشتری نیاز داشتیم. در آن روز نیز تعدادی از نیروهای داوطلب که آموزش هم دیده بودند، مواضع ما را بدون هماهنگی ترک کردند. در هر صورت داوطلب آمده بودند و داوطلبان هم می‌رفتند. ولی ناراحتی ما بیشتر در خصوص مسایل امنیتی بود که نگران‌مان می‌کرد. متأسفانه هیچ‌گونه کنترلی هم روی آنان نبود. جاده‌های خاکی منتهی به ارتفاعات الله اکبر و حاشیه رودخانه کرخه و حوالی سوسنگرد به قدری ناهموار بودند که به هنگام رفت و آمد خودروها چنان گرد و غباری ایجاد می‌کردند که باعث محدودیت دید شده و بعضاً باعث تصادف منجر به فوت می‌گردید. ضمن این‌که حرکات خودرویی برای دشمن کاملاً مشخص می‌شد. امکانات مهندسی لشکر هم به علت محدودیت قابل پوشش و مرمت تمامی جاده‌های منطقه نبود. به همین منظور در ساعت ۱۴۳۰ به همراه فرمانده تیپ ۳ زرهی، جناب سرهنگ الماسی و سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک و سروان اخوان رکن ۳ تیپ از حاشیه شمال کرخه، محدوده شرق سوسنگرد و غرب رودخانه کرخه و محدوده مشرف به ارتفاعات الله اکبر شناسایی به عمل آمد و قرار شد نسبت به ترمیم جاده‌های اطراف این مناطق جهت دسترسی و جابه‌جایی نیروها از طریق یگان مهندسی اقدام شود. زیرا برای عملیات‌های آتی نیاز به خطوط مواصلاتی خوب و مطمئن ضروری بود و سرعت در جابه‌جایی نیروها می‌توانست مزیت خوبی را برای عملیات یگان‌های منطقه فراهم آورد.

در تاریخ ۵۹/۸/۸ شب نا آرامی را سپری کردیم، روی هدف‌های واگذاری از طریق توپخانه لشکر ۹۲ زرهی در ساعت ۰۳۰۰ در بردهای ۲۷ و ۴۰ کیلومتری اجرای آتش کردیم.

ساعت ۰۸۰۰ صبح طوفان شدیدی وزیدن گرفت و چادرها را از جا کند و با خود برد. اکثر وسایل پراکنده شدند و بعضی از وسایل نیز گم شدند. برای دید بهتر از عینک‌های تلقی استفاده کردیم، نفرت اکثراً روی زمین دراز کشیده بودند و یا در سنگ‌های انفرادی پناه گرفته و چشمان خود را بسته بودند. دو ساعت گذشت ولی خیلی شرایط سختی داشتیم. از شدت طوفان در ساعت ۱۰۰۰ صبح کاسته شد، هوا به علت گرد و غبار تاریک و تیره شده بود و خیلی از وسایل شخصی‌مان را طوفان برد. ساعت ۱۰۳۰ بعد از آرامش طوفان از طریق دیده‌بانان گردان ستوان بزازان، ستوان جمال کریم و ستوان مختاری‌نسب درخواست تیر گردید که پاسخ آنها داده شد.

توپ استوار بهروز رستمی در آتشبار یکم مورد اصابت گلوله توپخانه دشمن قرار گرفت و خرج‌های کنار توپ منفجر گردیدند. حوالی ظهر، هواپیماهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر و عملکرد پدافند باعث شد که هواپیماهای دشمن از ارتفاع بالا بی هدف بمب‌های خود را رها کنند که در فاصله یک کیلومتری مواضع گردان، بمب‌ها به زمین اصابت نمودند و آسیبی نرساندند. محل یک قبضه توپ ۱۷۵ مم در حوالی خط مقدم تیپ ۳ در شمال روستای سگور به همراه ستوان علی اکبر اصلانی انتخاب گردید، تا شبانه تغییر موضع داده و نسبت به اجرای ۵۰ گلوله روی مواضع حساس دشمن اقدام نماید. فرمانده تیپ ۳ زرهی سرهنگ الماسی طی پیامی از نحوه عملکرد نفرت و دیده‌بانان گردان در سه محور اظهار رضایت نمودند.

در تاریخ ۵۹/۸/۹ نماینده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی، تعداد ۱۶ نفر از افراد داوطلب استان خراسان را که بین ۳۱ تا ۴۰ سال داشتند، به گردان ۳۸۸ توپخانه تحویل دادند. ضمن خوش آمد گویی به آنان جهت آموزش و توجیه به منطقه به مدت ۴ روز در اختیار ستوان غفور عظیم زاده قرار گرفتند. کاروان اعزامی از منطقه غرب تهران، آقایان توانا، مسرتی، حاج علی نجار و حاج آقا اسحاقیان به همراه هدایا و کمک‌های مردمی وارد قرارگاه گردان شدند. شخصی هم به نام آقا ابوالفضل هم از خیابان هلال احمر تهران به منظور اصلاح سر و صورت رزمندگان به‌طور صلواتی در اختیار گردان قرار گرفت.

ساعت ۱۰۱۰ برابر گزارش دیده‌بانان مستقر در روستای گل‌بهار در شرق سوسنگرد و طراح درگیری بین نیروهای طرفین با حملات هوایی دشمن همراه بود که بعد از بمباران با استفاده از آتش توپخانه و تیربار یک دستگاه تریلی حامل تانک چیفتن واژگون و راننده مصدوم گردید که سریعاً توسط آمبولانس به بیمارستان اهواز تخلیه گردید.

در ساعت ۱۵۰۰ تیمسار فلاحی ریاست ستاد مشترک ارتش به همراه سرهنگ افرائی در قرارگاه گردان ۳۸۸ توپخانه حضور یافتند و از آخرین وضعیت گردان و منطقه جویا شدند. آخرین وضعیت توپ‌های ۱۷۵ مم و عمر قانونی لوله‌های آنها به استحضار ایشان رسید، خصوصاً عدم

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۳۱۳/

تدارک گلوله‌های ساب یا برد بلند که تا ۴۸ کیلومتر برد دارند. ایشان با شنیدن گزارش من در خصوص گردان و وضعیت توپ‌ها به فکر فرو رفتند و فرمودند: «برای مشکلات شما حتماً چاره‌ای اندیشیده خواهد شد.» ایشان بعد از بازدید از گردان به طرف جنوب سوسنگرد برای بازدید از آب گرفتگی، گردان را ترک نمودند.

برابر گزارش دیده‌بان گردان ستوانیکم جمال کریم، دشمن در خط کرخه‌کور دست به تحرکاتی زد که با آتش توپخانه خودی و سایر سلاح‌ها، نیروهای دشمن در مواضع خودشان زمین‌گیر شدند. چندین تانک و خودرو دشمن بر اثر اصابت گلوله‌های توپخانه در حال سوختن مشاهده شدند. به واحدهای خودی در مقابل آنها نیز تلفاتی وارد شد. خصوصاً روی جاده آسفالت‌ه سوسنگرد دو دستگاه خودروی سنگین بر اثر اصابت ترکش گلوله‌های توپخانه دشمن آتش گرفته و در آتش سوختند و منهدم شدند.

در ساعت ۲۲۰۰ با اقدامات گروه جنگ‌های نامنظم، ژاندارمری و نیروهای داوطلب و سپاهی عملیاتی‌ایذایی در شب انجام گرفت که تا پاسی از شب ادامه داشت. دیده‌بان سوسنگرد، ستوان بزازان و استوار محمد زمانی گزارش دادند: در عملیات انجام شده تلفاتی به نیروهای دشمن و خودی وارد شده و روشنایی پایدار در طول شب توسط توپخانه‌های طرفین بر منطقه حاکم بود.

با توجه به تحرکات دشمن در آن زمان احساس می‌شد که دشمن قصد دارد از رودخانه کرخه‌کور به سمت شمال پیشروی و جاده حمیدیه - سوسنگرد را در اختیار بگیرد. لذا تیپ ۳ زرهی جابه‌جایی‌هایی را در منطقه توسط یگان‌هایش انجام داد. تیپ ۳ زرهی عناصری را برای تقویت یگان مستقر در کوت سیدنعیم واقع در جنوب حمیدیه اعزام و گردان ۲۶۱ تانک را در دامنه جنوبی تپه‌های شمال رودخانه کرخه به نحوی گسترش داد که ضمن دفاع در سمت غرب، قادر باشد با آتش تانک‌های خود جاده حمیدیه - سوسنگرد و منطقه جنوب آن را کنترل نماید. در همین راستا گردان ۳۸۸ توپخانه نیز برای پشتیبانی آتش از یگان‌ها با انجام اقدامات لازم، خصوصاً دریافت مهمات برد کوتاه و برد بلند، به نحوی آماده شده بود که قادر بود دشمن را تا عمق ۴۸ کیلومتری مورد هدف قرار دهد تا به محض هرگونه اقدامی از طرف دشمن با اجرای انواع آتش‌های پدافندی، سازمان رزمی دشمن را برهم زده و آنها را در شرایط نامساعدی قرار داده تا نیروهای خودی بتوانند از منطقه واگذاری خود به نحو مطلوبی پدافند و نیروهای دشمن را منهدم نمایند. در همین راستا لشکر ۹۲ زرهی در خصوص سد پیشروی دشمن در منطقه، پیام زیر را ارسال نموده بود:

از: لشکر ۹۲ زرهی

به: ف تیپ ۳

(سد پیشروی دشمن)

شماره: ۴۱-۴۸-۲۰۱

تاریخ: ۵۹/۸/۹

۱- دستور فرمایید چنانچه گردان ۲۶۱ تانک در منطقه واگذاری مستقر است، ضمن اعلام استقرار، چنانچه دشمن در محور کرخه کور - حمیدیه پیشروی نمود، با اجرای آتش، نیروهای پاسدار و نیروهای مستقر در مواضع قبلی را پشتیبانی و پیشروی دشمن را سد نمایید.

۲- در صورت نیاز از توپخانه کمک مستقیم و تقویت درخواست آتش بنمایید.

۳- در صورتی که به روی کرخه در منطقه کوت به وسیله گردان پی‌ام پی پل احداث شده، پل مزبور بلافاصله پس از عبور یگان خودی به منطقه جدید جمع‌آوری شود.

۴- نتیجه اقدامات را به لشکر گزارش نمایید.^۱

ف لشکر ۹۲ زرهی: سرهنگ ستاد قاسمی

نیروهای دشمن در جنوب رودخانه کرخه زیر آتش توپخانه گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵م و دیگر آتش‌های موجود در منطقه و عملیات‌های ایزدایی رزمندگان اسلام، اعم از سپاه پاسداران، نیروهای ژاندارمری و نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم، و نیروهای مردمی خصوصاً مردم منطقه دشت آزادگان، تا جنوب رودخانه کرخه کور عقب‌نشینی نموده بودند. فرمانده تیپ ۳ زرهی، سرهنگ عمید با توجه به درخواست‌های مکرر خودش تعویض شده و به جای ایشان سرهنگ الماسی به سمت فرمانده تیپ ۳ تعیین و معرفی شده بود و تا آن زمان با توجه به گزارش‌های فرمانده تیپ قبلی جناب سرهنگ عمید، فرماندهان و مسئولان رده بالا پی به واقعیت‌هایی برده بودند و به واسطه اهمیت منطقه پدافندی تیپ ۳ سعی می‌کردند نارسایی‌های تیپ را مرتفع نمایند. لذا ابتدا با تعویض فرمانده تیپ و انتصاب افسری تازه نفس و بسیار جدی تلاش نمودند تا به آن منطقه بیشتر توجه نمایند. ایشان هم از بدو ورودشان به تیپ ۳ زرهی با تلاشی چشمگیر سعی نمود تیپ را بازسازی و خط پدافندی تیپ ۳ را در شرق ارتفاعات الله اکبر تقویت و یگان‌های تحت امر خود را به نیروهای دشمن نزدیک نماید. در همین راستا، تانک‌ها و دیگر تجهیزات تعمیری را در پادگان دشت آزادگان در فرصتی که داشت، توسط تعمیرکاران تعمیر و در خط پدافندی قرار داد. به این ترتیب وضعیت واحدهای تیپ ۳ زرهی بهبود یافت. ضمن این‌که با برخورد منطقی و مناسب و با درایت کامل و دیدار با کلیه نفرات و روحیه دادن به آنان، نفرات تیپ ۳ را هر روز از نظر روحی آماده کرد. این روحیه، نفرات را برای نبردهای بعدی آماده کرد و نفرات احساس می‌کردند می‌توانند با این فرمانده به موفقیت‌های چشمگیری دست

بایند. این تحولات باعث شد تا فرمانده تیپ ۳ زرهی مواضع پدافندی مناسبی را در شرق ارتفاعات الله اکبر آرایش دهد. فرمانده تیپ ۳ زرهی یک گردان تانک سازمانی خود را به مواضع شمال رودخانه کرخه اختصاص داد تا در مقابل حمله‌های احتمالی دشمن از جنوب رودخانه کرخه، در آن محور پدافند نماید. عناصری از تیپ در شمال و جنوب رودخانه کرخه مستقر شده بودند. لذا برای تسهیل جابه‌جایی یگان‌ها، فرمانده تیپ تقاضا نمود، تا پلی بر روی رودخانه کرخه بین حمیدیه و سوسنگرد نصب شود. تغییرات روحی نفرات تیپ و جایگزینی تعدادی تانک و نفربر و دیگر تجهیزات سبب شد شرایط میدان جنگ به گونه‌ای رقم بخورد که نیروهای خودی در شرایط بهتری قرار بگیرند. از آن تاریخ به بعد شرایط تیپ ۳ زرهی به گونه‌ای تغییر یافت که دیگر کسی احساس ناامنی نمی‌کرد و توجهات فرماندهان و مسئولان نیز به منطقه دشت آزادگان معطوف شده بود. البته در این راستا کمک‌های مردمی نقش بسیار مهمی در جان گرفتن مجدد نیروها و یگان‌های دشت آزادگان داشت، زیرا مردم و مسئولان شهرهای منطقه دشت آزادگان، واقعاً به ما کمک می‌کردند و اگر کمک‌های آنان و سلسله مراتب فرماندهی نبود، ما و نیروهای تیپ ۳ زرهی نمی‌توانستیم خودمان را بازسازی نماییم.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث و اتفاقات روزهای ۱۰ و ۱۱/۸/۵۹ می‌گوید:

در تاریخ ۱۰/۸/۵۹ در جهت ارتقای روحیه نفرات تعداد ۱۰ نفر در این روز به مرخصی عملیاتی اعزام شدند.

ساعت ۰۹۳۰ آقای مهندس بازرگان نخست وزیر اسبق جهت بازدید جبهه در پادگان دشت آزادگان جلوی درب پاسدارخانه برای عده‌ای حدود ۱۰۰ نفر سخنرانی می‌نمودند. من جهت حل مشکل سوخت عازم پادگان بودم، بعد از توقف دقیقی و اطلاع از قضیه، محل را به سمت یگان خدمات تیپ ۳ زرهی جهت دیدار با سرگرد مطهری فرمانده یگان خدمات ترک کردم. بعد از یک ساعت و برطرف شدن مشکل سوخت گردان، در حال برگشت شنیدم که سخنرانی ایشان را عده‌ای از همان تجمع کنندگان به هم زده‌اند.

مقرر گردید کلیه خودروهای گردان جهت دریافت سوخت با رویت کارت ممه‌ور به رکن ۴ گردان سوخت دریافت نمایند. هرچند این وضعیت در عملیات برای گردان مشکل‌آفرین بود، ولی تمامی این مشکلات ناشی از محدودیت‌های خودرویی و نارسایی‌هایی بود که ما و دیگر یگان‌های درگیر در جنگ با آنها روبه‌رو و دست به گریبان بودیم. تعداد ۱۲ نفر از نفرات داوطلب را جهت مقابله با تک‌های زرهی دشمن سازماندهی کرده بودیم و در میدان تیر دشت آزادگان در حال آموزش بودند و مرتب با موشک آرپی‌جی ۷ تیراندازی می‌کردند تا در موقع لزوم به کار

گرفته شوند. ساعت ۱۱۰۰ از نحوه آموزش و پیشرفت آنها بازدید نمودم. آنان برای شکار تانک‌های دشمن هنوز نیاز به پیشرفت و ارتقای مهارت‌های خود را داشتند. موارد مورد نیاز را به آنها گوشزد کرده و با تقدیر و تشکر و تعریف و تمجید، به آنان روحیه داده و و دستور دادم، کیفیت آموزش را ارتقا دهند تا سریع‌تر مہیای نبرد شوند.

به همراه رئیس عقیدتی سیاسی شهربانی و حجت‌الاسلام محلاتی نماز ظهر را در کنار توپ استوار فریبرز شیخانی که حدود ۱۵ نفر بودیم، به جا آوردیم و ناهار را در کنار توپ که مقداری کنسرو لوبیا و نان و هندوانه بود صرف کردیم. حجت‌الاسلام محلاتی با مشاهده چهره‌های سوخته شده نفرات در زیر آفتاب سوزان دشت آزادگان و درگیری‌های شدیدی که در روزهای سخت گذشته سپری نموده بودند، اما با روحیه بسیار بالا بدون هیچ‌گونه گلایه و خواسته‌ای، مشغول نبرد بودند، آنان را ستودند و برایشان تعجب آور بود و برای پیروزی تمامی رزمندگان دعا کردند. ساعت ۲۰۰۰ رکن سوم لشکر و توپخانه لشکر در تاریکی شب از جابه‌جایی و استقرار گردان در مواضع جدید بازدید نمودند. تبادل آتش و انفجارات و برق دهانه توپ‌ها کاملاً سکوت شب را در دشت آزادگان شکسته بود. گلوله‌های روشن‌کننده طرفین، مواضع یکدیگر را با روشنائی پایدار و بی‌وقفه، منطقه را در شرایطی قرار داده بودند که به رغم زشتی جنگ، منظره منطقه تماشایی بود. زیرا هواپیماهای دشمن نیز در روشنائی منطقه نقش زیادی داشتند.

در تاریخ ۵۹/۸/۱۱ عملیاتی توسط نیروهای ژاندارمری، گروه جنگ‌های نامنظم، سپاه پاسداران و نیروهای مردمی در محور سوسنگرد - کرخه‌کور - طراح در نیمه شب انجام گرفت که موفق نبود. تعداد ۳ نفر از نیروهای خودی به اسارت درآمده و ۱۱ نفر مجروح گردیدند.

در معیت جناب سرهنگ افرایی افسر توپخانه منطقه و ریاست محترم ستاد مشترک ارتش، تیمسار فلاحی، از دشت آزادگان به طرف اهواز جهت بازدید از خطوط مقدم تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی رهسپار شدیم. به نیروهای مستقر در خط کارخانه نورد رسیدیم و بعد از پشت سر گذاشتن از حاشیه درختان به مواضع گردان‌های توپخانه ۲۰۳، ۱۳۰ و ۱۰۵ مم رسیدیم. اولین بار بود که به همراه فرماندهان به آن منطقه رفتم. قسمتی از جاده زیر تیر مستقیم دشمن بود و خودروهای عبوری را هدف قرار می‌دادند. این جاده نامش جاده مرگ بود که رزمندگان آن را نامگذاری نموده بودند. بعد از آن به مواضع گردان توپخانه ۲۰۳ مم به فرماندهی سرگرد گلشن که هم‌دوره من بود، رسیدیم که در حال تیراندازی بودند. بعد از گفتگوی تیمسار فلاحی و دیگران با ایشان و کسب خبر از اوضاع منطقه، خداحافظی کرده و به سمت جلو، به سمت کانال آب احداثی حرکت کردیم. به محلی رسیدیم که قرار بود نیروهای خودی با استفاده از قایق آن شب عملیاتی را انجام دهند. نسبت به آن منطقه و نحوه عملیات توجیه شدیم. نیروهای مستقر در خط آن طرف آب گرفتگی را نشان می‌دادند و اظهار می‌داشتند، بولدورها و لودرها سنگرهایی را آماده کرده

بودند که می‌بایست نیروهای خودی در آن مستقر می‌شدند، ولی دشمن شب گذشته پیشدستی نموده و جهت سنگرهای خود را تغییر داده و تانک‌های خود را در آن جهت مستقر نموده تا مانع عملیات ما گردد. اما نیروهای ما باید امشب به خطوط نیروهای دشمن یورش برده و محل‌های مذکور را به هر نحو که شده به اشغال خود درآوردند.

توضیح این که این مواضع در روز خالی می‌شدند و به هنگام تاریکی شب توسط دشمن اشغال می‌شد. دشمن به منظور این که نیروهایش در شب مورد حمله نیروهای ایرانی قرار نگیرند، سرتاسر آن طرف کانال را در فاصله ۸۰۰ متری در شب اشغال می‌نمود. ساعت ۱۲۵۰ بعد از خداحافظی با رزمندگان مستقر در خط منطقه را ترک کردیم.

سرتیپ ۲ بازنشسته اصغر فروغی رئیس ستاد اسبق گروه ۳۳ توپخانه از آن منطقه می‌گوید:

من در آن زمان فرمانده یکی از آتشبارهای گردان ۲۰۳ مم در آن منطقه بودم. دشمن در مقابل آب گرفتگی به خاطر حفاظت از بیگان‌های خود و جلوگیری از پیشرفت آب، خاکریزهای مقاومی را احداث نموده. در آن مواضع ما تیراندازی‌های زیادی را انجام دادیم و به دلیل این که از قدرت آتش بالایی بهره مند بودیم، تأثیر زیادی در حفاظت از مواضع و استحکامات دفاعی نیروهای خودی داشتیم. یک روز به من دستور دادند که با جلو بردن یک قیضه توپ، و اجرای تیر مستقیم روی خاکریز احداثی، خاکریز عراقی‌ها را منهدم نمایم. این کار اصلاً عملی نبود، شاید هم غیر ممکن بود. من و مسئولان گردان هر چه می‌گفتیم، گوش شنوایی نبود و اصرار داشتند که ما این مأموریت را انجام دهیم. بعد از کلی بحث، بالاخره من را به عنوان کسی که لغو دستور کرده است، نزد جناب سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی بردند. ساعت حدود ۲۴۰۰ شب بود. ایشان من را ملاقات کردند و دلیل عدم اجرای مأموریت را از من جویا شدند. من به ایشان توضیح دادم جنگ افزاری که ما در اختیار داریم، تانک نیست. درست است شنی‌دار است، ولی برجکی همانند تانک ندارد که جان نفرات را محافظت نماید و در برابر حملات تانک بسیار آسیب پذیر است. ضمن این که با شلیک ده‌ها گلوله هم نمی‌توان خاکریزی که به عرض چندین متر است منهدم نمود. لذا این عمل کاری بیهوده و عبث است. زیرا با اولین شلیک مطمئناً مورد هدف تانک‌های دشمن قرار خواهیم گرفت. شما که نمی‌خواهید بدون هیچ‌گونه بهره‌ای، توپ و نفرات آن را منهدم نمایید. ایشان در پاسخ به من فرمودند: جان تمامی نیروهای تحت امرم برای من مهم است، اگر من بدانم دستوری که می‌دهم بی‌فایده بوده و جان حتی یک سرباز در خطر است، مطمئن باشید چنین دستوری را هرگز نخواهم داد. سپس ایشان به افسر عملیات لشکر گفتند، این جناب سروان درست می‌گوید و دلایل ایشان کاملاً منطقی است. بالاخره با دستور فرمانده لشکر این مأموریت ملغی گردید.

تبادل آتش توپخانه در روز یازدهم آبان ماه در منطقه دشت آزادگان برقرار بود. برابر گزارش دیده‌بانان در محور سوسنگرد فشار دشمن زیاد شده بود. عمده تلفات به نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم وارد شده بود. اکثریت اهالی شهر سوسنگرد شهر را تخلیه نموده بودند. ادارات هم در اختیار ستاد جنگ قرار گرفته بود. فرماندار سوسنگرد آقای سلطانی همکاری همه جانبه‌ای را در مورد واگذاری امکانات مورد نیاز یگان‌ها انجام می‌دادند که ستودنی بود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در ادامه خاطراتش می‌گوید:

ساعت ۰۹:۰۰ صبح روز ۵۹/۸/۱۲ از طریق توپخانه لشکر، تعداد ۲۴ هدف در منطقه، جهت اجرای آتش روی آنها به گردان واگذار گردید که با فاصله زمانی هر ۳ دقیقه روی آنها و هر هدف ۶ شلیک اجرای آتش نمودیم. از نتیجه تیراندازی‌ها به واسطه برد زیاد آنها که ۴۰ کیلومتر بود، مطلع نشدیم. ولی بعد از ۴۸ ساعت عناصر نفوذی خودی نتیجه را اعلام می‌کردند.

دشمن در ساعت ۱۰:۰۰ عکس‌العمل خود را نسبت به تیراندازی‌ها نشان داد و یگان‌های در خط را زیر آتش گرفت. دیده‌بانان گردان در ساعت ۱۲:۳۰ از فعالیت شدید یگان‌های مهندسی دشمن در جهت ایجاد راه‌های مواصلاتی به جلو و ایجاد خاکریزهای جدید خبر دادند.

گروه جنگ‌های نامنظم در منطقه سوسنگرد به علت کمبود نیرو، از گردان خواستار تعدادی داوطلب برای عملیات ایندایی که قرار بود آن شب انجام شود شدند. تعداد ۸ نفر داوطلب شهادت از نفرات گردان با تجهیزات کافی به سرپرستی ستوان غفور عظیم‌زاده به سوسنگرد اعزام و در اختیار سروان ایرج رستمی، سرپرست گروه جنگ‌های نامنظم قرار داده شدند.

در ساعت ۱۵:۰۰ تعداد ۲۲ نفر از کارمندان وزارت دارایی به صورت داوطلبانه و تعداد ۳۰ نفر سربازان جدیدالتحويل، توسط استوار طالبی از تهران به منطقه وارد شدند. ضمن خوش آمدگویی به آنان، در عقبه یگان جهت آموزش و آشنایی به منطقه اسکان داده شدند. در بین داوطلبین وزارت دارایی برادرم آقای محمد باقر آجوری و یکی از دوستانش به نام آقای ابراهیم چلیچ به عنوان امدادگر بهداشتی نیز دیده می‌شد.

دیده‌بان منطقه جلالیه - کرخه‌کور، ستوان جمال کریم و دو نفر همراهش به علت محدودیت نیرو تعویض نشده بودند و در شرایط روحی بدی به سر می‌بردند. کمبودهای زیادی داشتند که قرار بود روز بعد توسط خودم در دیدگاه نیازمندی‌هایشان را برطرف نمایم.

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۱۳۹۰

ساعت ۰۶:۰۰ صبح روز ۵۹/۸/۱۳ برابر گزارش دیده‌بانان، فشار دشمن در خط کرخه‌کور - طراح با آتش پر حجم توپخانه و حرکت تانک‌های دشمن به طرف مواضع نیروهای خودی شروع شد که مراتب به توپخانه لشکر گزارش گردید. آن‌ها از جریان مطلع بودند، لذا به منظور نیاز آتش بیشتر روی منطقه کرخه‌کور و طراح، دستور دادند که تقدم آتش به این منطقه اختصاص یابد که بلافاصله اقدام گردید و توپ‌های آتشبار که به سمت منطقه بستان روانه بود را به سمت کرخه‌کور تغییر جهت و روانه کردیم و با درخواست دیده‌بانان، اجرای آتش کردیم. درگیری نیروهای طرفین تا ساعت ۰۸:۰۰ صبح به شدت ادامه داشت. هواپیماهای دشمن جاده تدارکاتی نیروهای خودی در جاده حمیدیه، سوسنگرد را بمباران کردند که دو دستگاه خودرو حامل مهمات مورد اصابت قرار گرفت که دود ناشی از انفجار مهمات‌ها کاملاً مشخص و به چشم می‌خورد. دیده‌بانان گزارش دادند:

«تعداد ۶ دستگاه تانک دشمن که از سنگر برای تک به نیروهای خودی، بیرون آمده بودند، در خط کرخه‌کور به شمال مورد اصابت قرار گرفته‌اند که دود ناشی از آتش گرفتن آن‌ها مشخص می‌باشد.»

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۸/۱۳ می‌گوید:

ساعت ۱۰:۳۰ وسایل مورد نیاز ستوان جمال کریم دیده‌بان گردان را از طریق پل شناور حمیدیه به همراه بردم. ساعت ۱۰:۱۵ به دیدگاه رسیدم. بعد از احوالپرسی و جویا شدن وضعیت آن‌ها و شرایط منطقه، به وسیله دوربین دیده‌بانی، خط مقدم دشمن را بررسی نمودم. تجهیزات منهدم شده دشمن کاملاً در جلو خاکریز دشمن دیده می‌شد. کلیه زمین‌های زراعی کشاورزان منطقه در اثر عبور و مرور خودروها از بین رفته بود. همچنین مردم منطقه اکثراً با پای برهنه روی جاده سوسنگرد- حمیدیه به همراه احشام خود در حال کوچ مشاهده می‌شدند، با دیدن آن صحنه‌ها واقعاً متأثر شدم و گاهی اشک از چشمانم جاری می‌شد.

ساعت ۱۶:۰۰ در جلسه توجیهی در قرارگاه تیپ ۳ زرهی در شرق ارتفاعات الله اکبر که با حضور سرگرد صفوی، سرگرد منتصر، سرگرد سبزه‌لو، سرگرد خوشنما، سروان اخوان، سروان راعی، ستوانیکم عباسپور، سرگرد ابراهیمی فرمانده گردان توپخانه کمک مستقیم ۱۵۵ م م و ستوانیکم اسدی‌پور، فرمانده آتشبار ۱۳۰ م م مأمور به گردان تشکیل شده بود حضور یافتیم. آخرین وضعیت نیروهای دشمن و خودی تشریح گردید. فرمانده تیپ جناب سرهنگ الماسی بسیار مقتدرانه و با تدبیر یگان‌های تیپ ۳ را در آن شرایط هدایت و اداره می‌کرد و در مدتی که به سمت فرماندهی تیپ ۳ منصوب گردیده، توانسته بود با همت و پشتکار افسران، درجه‌داران و

سربازان تیپ و با بهره‌برداری از یگان مهندسی در جهت ایجاد کانال و خاکریز ممتد در خط دفاعی تیپ ۳ زرهی با حرکت لاک‌پشتی از شرق به غرب فاصله بین نیروهای خودی در شمال روستای سگور و دشمن مستقر در ارتفاعات الله اکبر را روزبه‌روز نزدیک‌تر نماید و در این راستا دستور قاطع صادر می‌نمود. آن شب واحدها می‌بایست با خیز ۲۰۰ متری و در ادامه آن در شب‌های بعد، این مأموریت را اجرا می‌کردند. او فرماندهی بود که دستورات را پیگیری و دائماً نتیجه کارها را بازدید و کنترل می‌نمود. تیپ ۳ زرهی با وجود ایشان جان تازه‌ای به خود گرفته بود.

دشمن نیز به ایجاد خاکریز از حاشیه کرخه به سمت شمال و وصل خاکریز به دامنه‌های ارتفاعات الله اکبر ادامه می‌داد و اهتمام می‌ورزید. جلسه در ساعت ۱۸۰۰ به پایان رسید و مشکلات توسط فرماندهان مطرح گردید که با توجه به امکانات فرمانده تیپ، دستورات لازم را صادر فرمودند. ساعت ۲۱۰۰ عازم دیدگاه گردان در شرق ارتفاعات الله اکبر شدم. دیده‌بان گردان ستوان داود صادقی و دو نفر کمک وی گروه‌بانیکم حسن رضایی و سرباز حسینی به عنوان آربی‌جی‌زن در محل حضور داشتند، به جز گلوله‌های روشن‌کننده، تبادل آتش دیگری نبود. چند ساعتی را نزد دیده‌بانان بودم و در ساعت ۲۳۳۰ به فرارگاه گردان بازگشتم.

شب ناآرامی را گذرانیدیم، چندین نوبت درخواست آتش داشتیم که به آن‌ها پاسخ دادیم. از نیمه‌شب بارش باران آغاز و کلیه سنگرها را آب گرفت و لبریز از آب شدند. تجهیزات و خودروها در سنگرها در آب فرو رفتند و مهمات‌ها را آب گرفت که خیلی سریع نسبت به جلوگیری از نفوذ آب به آن‌ها اقدام گردید. در مجموع شبی پر از چالش را پشت سر نهادیم.

ساعت ۰۸۰۰ صبح روز ۵۹/۸/۱۴ به‌همراه رئیس رکن سوم گردان، سروان حسین خواجوی و دو نفر افسر وظیفه جدیدالتحویل به دیدگاه شرق ارتفاعات الله اکبر رفتیم، روی نقاط مهم روی ارتفاعات الله اکبر ثبت تیر کردیم. به هنگام ثبت تیر، دشمن یگان‌های تیپ ۳ زرهی را زیر آتش خود داشت. ارتفاعات الله اکبر برای دشمن مزیت خوبی داشت، زیرا از روی ارتفاعات، روی سوسگرد و شرق ارتفاعات دارای دید خوب و جاده‌های تدارکاتی ما را کاملاً زیر دید و تیر داشت و برای یگان‌های تیپ ۳ مزاحمت ایجاد می‌نمود.

در ساعت ۱۰۳۰ به ستاد گردان بازگشتیم. همه منطقه گردان را سیلاب شب گذشته فرا گرفته بود. رفت و آمد در مواضع مشکل بود و خدمه توپ‌ها وسایل خود را روی خودروها آویزان کرده بودند تا خشک شود. منظره عجیبی را از بارش باران شاهد بودیم. رودخانه کرخه نیز طغیان کرده بود و جاده حمیدیه به سوسگرد زیر آب رفته و تردد وسایل با مشکل انجام می‌گرفت. خاک خوزستان به دلیل رسی بودن و بعضاً چرب بودن زمین، هنگام بارش باران مشکلات زیادی به‌وجود می‌آورد که همین امر با توجه به عدم امکانات کافی، مشکلات عدیده‌ای

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه ۳۲۱/

را برای یگان‌ها ایجاد کرده بود که در مأموریت یگان‌ها تأثیرگذار بود. مقداری نایلون توسط آقای حدادی شخص خیر اهوازی به گردان ارسال گردیده بود که بین نفرات تقسیم گردید.

در این روز گروه‌بانی‌کم کامل نجف‌نژاد جهت دریافت نیازمندی‌های گردان به اهواز اعزام شده بود، در بازگشت با سروان خدادوست رئیس رکن ۴ گردان با یک دستگاه وانت به سمت گردان حرکت می‌کنند. آن‌ها اظهار داشتند: در طول راه بعد از رسیدن به شهر حمیدیه آثار بارندگی و سیل دو روز اخیر را کاملاً شاهد بودیم. جاده کاملاً زیر آب بود. خصوصاً جاده حمیدیه به سوسنگرد که تردد در آن واقعاً مشکل بود، علی‌الخصوص در منطقه آب‌برگردان از کرخه به جنوب، زمین‌های این محدوده زیر آب قرار گرفته و عبور و مرور از شرق به غرب جاده آسفالت‌ه حمیدیه- سوسنگرد با احتیاط کامل انجام می‌گیرد.

سروان انوشیروان خدادوست (سرهنگ بازنشسته) رئیس رکن ۴ گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات

آن روز می‌گوید:

به دلیل کندی حرکت در جاده کم‌کم به تاریکی شب نزدیک می‌شدیم، حدود ساعت ۱۹۳۰ سرما در آب‌گرفتگی‌ها حاکم شده بود و نسیم باد شدت سرما را افزایش می‌داد. متوجه شدیم، در تاریکی شب علامت می‌دهند، ما نیز به علت ناهمواری جاده با احتیاط کامل در شب با چراغ خاموش حرکت می‌کردیم، به محلی رسیدیم که با چراغ‌قوه به ما علامت می‌دادند. مشاهده نمودم چند نفر تقاضای کمک می‌کنند و اظهار داشتند، قایق تیمسار فلاحی و چند نفری که در آن بودند به علت طغیان آب واژگون شده و با توجه به این‌که تیمسار به شنا آشنایی داشته نجات پیدا کرده و از مهلکه جان سالم به‌در برده است. اما در گل‌ولای گیر کرده‌اند، لذا تقاضای کمک داشتند.

گروه‌بان کامل نجف‌نژاد (ستوان بازنشسته) مسئول تدارکات رکن ۴ گردان ۳۸۸ توپخانه در

خصوص نجات تیمسار فلاحی می‌گوید:

کسی که علامت می‌داد، درجه‌اش سرهنگی و محل وقوع حادثه حوالی روستای جلالیه بود. سروان خدادوست و گروه‌بان نجف‌نژاد می‌گویند، کمکشان کردیم، آنان در حال لرزیدن و آغشته به گل بودند و قادر به صحبت کردن نبودند و با کمک آن جناب سرهنگ که نامش را نمی‌دانم به زحمت تیمسار را در جلوی خودرو سوار نمودیم و به سمت اهواز به راه افتادیم. در همان نزدیکی به پست فرماندهی یکی از واحدهای لشکر ۹۲ زرهی رسیدیم و با کمک آنان تیمسار فلاحی را به داخل پست فرماندهی بردیم. بعد از زدودن گل‌ولای از لباس و سروصورت ایشان و گرم نمودن

بدن دستور دادند به باشگاه افسران ژاندارمری اهواز برویم. اجرای امر شد و اواخر شب به باشگاه رسیدیم و در آنجا به اوضاع ایشان رسیدگی کامل کردیم. برایش لباس و وسایل گرم‌کننده آوردند و شب را در باشگاه ماندند و ما نیز به‌علت دیر وقت بودن که ساعت ۰۲۰۰ نیمه‌شب بود در باشگاه افسران ژاندارمری خوابیدیم. بعد از اذان صبح و ادای نماز چند ساعتی را خوابیدیم و مداوا و نگهداری و مراقبت از تیمسار به‌عهده پزشک معالج ایشان واگذار گردید. حدود ساعت ۰۹۰۰ صبح از تیمسار ملاقات نمودیم، خیلی تشکر کرد و اظهار داشت، اول خدا بعد شما به من عمر دوباره دادید، سپس اشک در چشمانش حلقه زد.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه می‌گوید:

گروهیان نجف‌نژاد می‌گفت، سد خاکی منطقه جلالیه در ناحیه کرخه‌کور که شاید منطقه متعات - جرگه سیدعلی مورد نظر وی بوده، بر اثر سیلاب و فشار آب شکافته شده و تعادل قایق به‌هم خورده و آن‌را واژگون نموده بود. از طرف دیگر نیامدن گروهیان نجف‌نژاد و سروان خدادوست به یگان نگرانمان کرده بود، زیرا عدم بازگشت از مأموریت آنان که حدود ۳۰ ساعت بود، دلواپسی و نگرانی ما را زیاد کرده بود. بالاخره در ساعت ۱۳۰۰ روز ۵۹/۸/۱۵ اطلاع دادند که آنان در گردان حضور یافته‌اند. پس از تحویل وسایل دریافتی به رکن ۴ گردان، نزد ما آمدند و ماجرا را تعریف کردند، ما هم بسیار خوشحال شدیم از این‌که آنان توانسته بودند در آن شرایط کمک کنند و ریاست محترم ستاد مشترک ارتش به سلامت بودند.

در تاریخ ۵۹/۸/۱۵ بارندگی و سیل ۴۸ ساعت قبل وضعیت‌مان را به‌هم ریخته بود و کلیه وسایل زیست نفرات از قبیل کیسه خواب، زیلو، پتو و لباس کاملاً خیس شده بودند و نفرات، آنها را در هوای باز پهن کرده بودند تا خشک شوند. گلوله‌های توپ در گل نشسته و نفرات در حال خیس کردن تنظیف در داخل سطل آب و شستشوی گلوله‌ها بودند. هواپیماهای دشمن در ساعت ۱۰۰۰ صبح از مواضع گردان بدون انجام عملی عبور نمودند.

ساعت ۱۱:۳۰ کاروان کمک‌های مردمی از شهرستان کازرون وارد منطقه و به رکن چهارم گردان راهنمایی شدند. بخشی از جاده در منطقه گردان که در اثر سیل تخریب شده بود، توسط واحد مهندسی لشکر ۹۲ زرهی ترمیم گردید.

ساعت ۱۷:۳۰ در دیدگاه حضور یافتیم، دشمن در سه نقطه از ارتفاعات الله اکبر تغییراتی ایجاد نموده بود، احتمالاً می‌توانست سکو و سنگر تانک باشد، این نقاط روی طرح منظری دیده - بان رسم شد که توجه ویژه به آن داشته باشد. حرکت نفراتی از دشمن روی ارتفاعات الله اکبر دیده می‌شد، یگان‌های در خط تیپ ۳ زرهی و سنگر به سنگر خود را به دشمن نزدیک

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه / ۳۲۳

می نمودند، فاصله بین دو نیرو خیلی زیاد بود. فرمانده تیپ ۳ زرهی بسیار مسلط و با تدبیر و قاطع عمل می نمود. افسران، درجه داران و سربازان شایسته فرماندهان شجاع، دلاور و کارداران هستند، روحیه تیپ ۳ زرهی خیلی خوب بود و همگی تلاش می نمودند.

از فرماندهی تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ الماسی تمامی نیروها و سلسله مراتب به خاطر تلاش هایش سپاسگزار بودند و ما هم از ایشان تشکر و قدردانی نمودیم.

تا ساعت ۲۰۰۰ در یگان جناب سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک و در خدمت ایشان بودم، آن ها مشغول جابه جایی تانک های چیفتن در شرق دامنه ارتفاعات الله اکبر بودند و خیزه-خیز، خود را به دشمن نزدیک می کردند و سنگرهای احداث شده را یکی پس از دیگری اشغال می نمودند تا خطوط دفاعی جدید را به نحو مطلوبی برابر دستور فرمانده تیپ آرایش دهند. لودرها نیز مشغول ایجاد خاکریز از جنوب به شمال به موازات ارتفاعات الله اکبر بودند. واقعاً شب سختی برای رانندگان لودر و دیگر تجهیزات مهندسی بود، زیرا در دید و تیر دشمن بودند و کار کردن در چنین شرایطی قلب شیر را می خواهد که آن دلاوران، شجاعانه سنگرها و خاکریزها را پشت سر هم احداث می کردند و هراسی هم از شهادت نداشتند. جناب سرگرد صفوی می گفت، گزارش کار و پیشرفت به صورت روزانه به فرمانده تیپ ۳ گزارش می گردد تا در جریان امور قرار گرفته و بر اساس اطلاعات دریافتی تدبیر خود را ابلاغ نماید.

ساعت ۰۱۳۰ نیمه شب ۵۹/۸/۱۶ من به همراه استوار رفیع صلاحی، ستوانیار الماس بازیاران سرگروه بان آتشبار و ستوانسوم غلامرضا مجیری تهرانی در مرکز آتشبار و در زیر خودروی انبار آتشبار مشغول صحبت کردن و استراحت بودیم، ناگهان صدای شلیک تفنگ ژ-۳ از طرف توپ دوم، توپ استوار محمد تقی نژاد نظرمان را جلب کرد. من با صدای بلند پرسیدم، نگهبان چه خبر است؟ پاسخی نشنیدم، سریع به طرف توپ دوم دویدم، مشاهده نمودم گروهبانیکم سعیدی که از هوانیروز کرمان به ما مأمور شده بود و به عنوان معاون توپ دوم انجام وظیفه می کرد، در کنار سربازی است که گویا گلوله به او اصابت کرده، می باشد. سریع وضعیت سرباز را بررسی نمودم و متوجه شدم از ناحیه قفسه سینه مورد اصابت گلوله قرار گرفته است. هیچ گونه حرکتی نداشت، سعی کردم به او تنفس مصنوعی دهان به دهان بدهم. بعد از دقایقی تنفس مصنوعی متوجه شدم، هیچ گونه آثار حیاتی در وی مشاهده نمی شود، نبضش را گرفتم ولی دیگر دیر شده بود و در دم جان داده و به شهادت رسیده بود، متأسفانه گلوله درست به قلبش اصابت نموده بود. از سرباز اسداللهی که همپستی او بود پرسیدم چه کسی به او شلیک کرد؟ او کاملاً گیج و مبهوت بود و با اشاره دستش به سمت

غرب، به من گفت از آن طرف شلیک شده است. تفنگش را گرفتم و بو کردم، متوجه شدم هنوز بوی باروت می‌دهد. در حضور رئیس توپ و دیگران گلنگدن تفنگ را کشیدم، هنوز پوکه گلوله شلیک شده در جان لوله بود و به بیرون پرید. آن‌جا من متوجه شدم که توسط شلیک آن تفنگ، سرباز جلال حاجعلی‌پور به شهادت رسیده است. در همین اثنا فرمانده گردان سرگرد آجوری به‌همراه پزشکیار آقای ابراهیم چلیچ و جناب سروان خواجوی به ما ملحق شدند. من موضوع را به آنان اطلاع دادم و گفتم سرباز اسداللهی به وی شلیک نموده است. موضوع بدین ترتیب بود که سرباز حاجعلی‌پور به هم‌پستی‌اش می‌گوید سردم شده است، بروم داخل چادر و اورکتم را بپوشم، تأخیر می‌نماید در نتیجه سرباز اسداللهی روی زمین می‌نشیند و احتمالاً در همان زمان کوتاه، به دلیل خستگی چرت می‌زند و به خواب می‌رود. بعد از دقایقی شهید حاجعلی‌پور از چادر بیرون آمده و نزد هم‌رمزش می‌رود که در اثر تاریکی شب سرباز اسداللهی وحشت‌زده از چرت خارج و دستش روی ماشه رفته و هم‌رمزش را غیر عمد به شهادت می‌رساند. سرباز اسداللهی در آن زمان اصلاً شرایط روحی مناسبی نداشت و نمی‌توانست صحبت کند ولی من همان لحظه تشخیص دادم که کار او بوده است. وی را تحویل پاسدارخانه پادگان دشت آزادگان دادیم تا تعیین تکلیف شود، وی بعد از ۹ ساعت به ارتکاب عملش اعتراف نمود و دادگاه، وی را بعد از ۶ ماه حبس و جلب رضایت همسر شهید، از زندان آزاد نمود.

مشاهده آن صحنه، من و دیگر هم‌زمانش را خیلی متأثر نمود. یادم می‌آید ظهر روز قبل در مورد مرخصی سرباز شهید حاجعلی‌پور با سرگروهیان الماس بازیاران صحبت می‌کردیم. وی دارای همسر بود و انتظار به دنیا آمدن فرزندش را می‌کشید. من در مورد مرخصی وی کاملاً موافق بودم و قرار بود به مرخصی اعزام شود که این اتفاق ناگوار رخ داد. هنگامی که با او صحبت می‌کردیم همگی شاد و خندان بودیم و وی هم خیلی خوش‌رو و شوخ‌طبع بود و ما را می‌خنداند. در حین خنده او به من و سرگروهیان گفت، بخند جناب سروان، بخند سرگروهیان، روزی می‌رسد که برایم گریه خواهید کرد!! یاد این گفته شهید لحظه‌ای من را رها نمی‌کرد و تا الآن هم که آن حادثه ناگوار را می‌نویسم از خاطر من محو نمی‌شود.

نکته دیگر از این شهید، این که وقتی وسایل شخصی وی را جمع می‌کردم تا به خانواده‌اش تحویل دهیم، در داخل جیب شلوارش یادداشتی را دیدم که نوشته بود:

شهید جلال حاجعلی‌پور، محل دفن، بهشت‌زهره

پدافند از شهر سوسنگرد در نیمه دوم مهرماه / ۳۲۵

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از این روز در دفتر خاطرات روزانه خود چنین نوشته است:

تا ساعت ۱۱۰۰ روز ۵۹/۸/۱۶ درگیر مسئله تأثرانگیز بودم. چگونه آن را باید به خانواده شهید اطلاع داد. همه نفرات آتشبار یکم متأثر بودند.

بی‌خوابی، خستگی و نگرانی کلافه‌ام کرده بود. قرار بود دو قبضه توپ را به مواضع یدکی در کنار واحدهای مستقر در خط برده تا بردمان به هدف‌های در عمق تا ۴۳ کیلومتر برسد.

استوار محمد جندقی و گروه‌بانی‌کم هدایت خزایی با خدمه مربوطه به اضافه یک قبضه توپ پدافند ۲۳ میلی‌متری به‌همراه ۱۵۰ گلوله توپ و خرج در محل مستقر شدند. هدایت آتش با مشخص کردن محل توپ‌ها روی طرح تیر و هدف‌های مورد نظر که باید شلیک‌ها روی آن‌ها اجرا می‌شد، اقدامات لازم را انجام داد و همه چیز آماده شده بود. ستوان دوم علی اکبر اصلانی معاون آتشبار یکم مسئول اجرای این مأموریت بود. مأموریت سختی بود که خوشبختانه رأس ساعت ۱۴۰۰ با موفقیت انجام و در ساعت ۱۶۰۰ به مواضع اولیه بازگشتیم.

در ساعت ۰۹۰۰ روز ۵۹/۸/۱۷ یک تیم فیلمبردار، در معیت نماینده رکن دوم لشکر ۹۲ زرهی ستواندوم آخوندی که همدوره من هم بود و نماینده تیپ ۳ زرهی جهت تهیه عکس و خبر از بخشی از مواضع گردان و مصاحبه با نفرات به گردان آمدند. در بین خبرنگاران، افراد خارجی هم دیده می‌شدند، آن‌ها بسیار بادقت به مواضع آتشبار و وضعیت سربازان توجه داشتند.

من نیز تا پایان کار با آنان بودم و به سؤالات آنان پاسخ می‌دادم. آن‌ها بیشتر به وضع زیست سربازان و روحیه آن‌ها دقت می‌کردند. وقتی روحیه سربازان آتشبار را دیدند، یک خبرنگار ژاپنی و یک خبرنگار هلندی به من گفتند، سربازان خوبی دارید و در همان زمان چندین گلوله توپ دشمن، نزدیک مواضع آتشبار به زمین اصابت نمود، سربازان آتشبار بدون هیچ وحشتی در حین تیراندازی بودند که برای خبرنگاران تعجب‌آور بود.

من به آنان گفتم، ما از کشورمان دفاع می‌کنیم و این حق مسلم ما است و تا زمانی که دشمن در خاک کشورمان است خواهیم جنگید و مطمئن باشید ما پیروز جنگ خواهیم بود. بعد از مصاحبه و تهیه عکس و فیلم، مواضع ما را ترک کردند.

یک قبضه توپ ۱۷۵ م‌م که عمر قانونی لوله آن به اتمام رسیده بود ۵۰۰ متر پشت مواضع آتشبار توسط تیم تعمیراتی به سرپرستی سروان نوری تعویض و در ساعت ۱۰۲۰ در خط قرار گرفت.

تعویض لوله توپ به طول حدود ۱۱ متر و وزن ۸ تن در خارج از کارگاه، واقعاً کار دشواری بود که این عزیزان انجام دادند.

تبادل آتش در منطقه کرخه کور، سابله، بستان و دب حردان به مدت ۲ ساعت ادامه داشت و دیده بانان از انهدام تجهیزات دشمن خبر دادند. منطقه توسط هواپیماهای دشمن از جمله شرق ارتفاعات الله اکبر، سوسنگرد و منطقه کوت بمباران شد. پدافندهای منطقه نسبت به تهاجم هواپیماهای دشمن عکس العمل نشان دادند. هواپیماهای دشمن خود را نسبت به مسیر رودخانه کرخه توجیه، سپس با شیرجه زدن اهداف مورد نظر خود را بمباران می نمودند. مسیر دیگر هواپیماهای دشمن از طریق خانه های سازمانی پادگان دشت آزادگان و جنوب ارتفاعات میشداغ به سمت مرز بود.

از طریق توپخانه لشکر ۹۲ زرهی دانشجو امین شریعت به گردان واگذار گردید که به عنوان دیده بان از نامبرده بهره خدمتی به عمل آمد. ایشان جوان ۲۳ ساله و بسیار علاقمند، باهوش و پرتحرک بود که از روز چهارم ورودش به گردان با گروه بان حسن رضایی به عنوان دیده بان سیار جهت کسب اطلاع از دشمن در منطقه انجام وظیفه نمود. خیلی سریع آموزش های لازم را با علاقمندی کسب نمود. کار با دوربین دیده بانی، قطب نما و ضروریات مربوط به هدایت آتش را در مدت کوتاهی، آشنا گردید. برابر گزارش دیده بانان، فعالیت واحدهای مهندسی دشمن در حاشیه رودخانه کرخه مشهود بود. دشمن اقدام به ایجاد خاکریز در طول خط سوسنگرد، دهلاویه به ارتفاع ۲ متر نموده بود. ما در آن زمان با توجه به تحرکات دشمن، نیاز به اطلاعات رکن دوم داشتیم تا از نیات دشمن آگاهی یابیم. تردد خودروها و ایجاد گرد و غبار و حرکتهای مظنون دشمن را در حمله به شهر سوسنگرد، نباید از نظر دور می داشتیم.

بنا به درخواست توپخانه لشکر ۹۲ زرهی روی تعداد ۱۸ هدف با مختصات، حدوداً در منطقه هویزه و بستان با برد تقریبی ۲۷ تا ۳۹ کیلومتر در ساعات ۰۲۳۰ تا ۰۴۰۰ شب اجرای آتش شد.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۸/۱۸ می گوید:

هر شب مصادف با به شهادت رسیدن و به جا ماندن عده ای از جوانان در بیابان های سوزان دشت آزادگان بودیم که واقعاً رنج آور بود. دیگر کسی نسبت به حفظ جان حساس نبود. زنده ماندن در آن شرایط دیگر مفهومی نداشت. هواپیماهای دشمن همانند کیوترهایی بودند که از بالای سرمان پروازکنان عبور می کردند و گلوله های توپخانه دشمن نیز مانند تگرگی بود که از آسمان می بارید. چین و چروک، صورت های مان را فرا گرفته بود، زندگی در آن شرایط واقعاً سخت بود، دیدن آن همه مسائل گوناگون و حرفی هم نزدن و بستن چشم های مان به اشتباهات گذشته و حال، سختی و تحمل را برای مان سخت تر می کرد. جالب این که در ناکامی ها هم نوک فلش حملات به طرف توپخانه ارتش بود.

پیگر شهید حاجعلی پور همدانی توسط نماینده گردان به تهران فرستاده شد. آن سرباز شهید شغلش آموزگار و از سربازان منقضی خدمت سال ۱۳۵۶ بود که به خدمت فراخوانده شده بود. از ۱۴ نفر نیروهای داوطلب وزارت دارایی که آموزش‌های لازم را در عقبه یگان دیده بودند، به‌عنوان نگهبان و خدمات‌رسانی سازماندهی شدند تا بتوانیم از وجود سربازان قدیمی در مشاغل رزمی استفاده نماییم. با مدیر کل راه‌آهن اهواز هماهنگی شده بود تا مقداری ترابورس فرسوده جهت استفاده در سنگسازری به این یگان واگذار نمایند. حاج آقا حدادپور خیر اهوازی با در اختیار گذاشتن کامیون مورد نیاز برای جابه‌جایی ترابورس‌ها از ایستگاه اهواز به دشت آزادگان ما را یاری نمودند که توسط ستوان صادقی و ستوان نفیسی پور هماهنگی‌ها و اقدامات لازم به‌عمل آمد و ترابورس‌ها در یگان تخلیه شدند.

ترابورس‌ها را در تقدم یکم به دیده‌بانان گردان در سوسنگرد، ابوجلال و ارتفاعات الله اکبر واگذار نمودیم تا آسیب‌پذیریشان به حداقل برسد. متأسفانه به‌علت محدودیت‌ها، در مدت گذشته دیده‌بانان فاقد سنگر بوده که بسیار آسیب‌پذیر بودند ولی از نظر تغذیه نمی‌گذاشتیم در وضع بدی باشند. یکی از کارهای مهم رکن ۴ گردان این بود که همیشه در مورد تدارکات، دیده‌بانان را در تقدم قرار می‌دادند تا وقفه‌ای در مأموریت خطیرشان ایجاد نگردد، زیرا دیده‌بانان حکم چشم ما را داشتند و می‌بایست مراقبت شدیدی از آنان به‌عمل می‌آوردیم.

در روزهای گذشته یگان‌های تیپ ۳ زرهی حدود یک کیلومتر به جلو رفته و مواضع خود را مستحکم نموده بودند که پیشرفت خوبی بود. فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ الماسی می‌گفت، باید به ارتفاعات الله اکبر که در اشغال دشمن است تک نموده و آن‌را تصرف نماییم، این اولین هدف تیپ ۳ در این منطقه می‌باشد که دور از دسترس مان نیست و باید این کار را انجام دهیم. همانطور که قبلاً اشاره نمودم، ایشان فرمانده‌ای بسیار پرتحرک و دلسوز بود و برای دستیابی به هدف لحظه‌ای آرام و قرار نداشت.^۱

روز ۵۹/۸/۱۹ به قرارگاه گروه ۳۳ توپخانه در دزفول احضار شدم که در ساعت ۰۹:۰۰ صبح به آن‌جا رسیدم، سپس به قرارگاه نیروی زمینی که در عمق زمین احداث شده بود، رفتم.

جلسه درخصوص عمر قانونی و وضعیت لوله‌های توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری بود. عمر قانونی هر لوله توپ با لوله ام-۱۱۳ آ یک، ۱۲۰۰ گلوله و با لوله ام-۱۱۳، ۴۰۰ گلوله با خرج کامل بود که می‌بایست تصمیمی جدی گرفته می‌شد.

جلسه در ساعت ۱۰:۰۰ تشکیل و گزارش حضوری در جمع افسران لجستیک و افسر ارشد توپخانه نیروی زمینی در مورد وضعیت توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری و عمر باقیمانده لوله‌ها و انفجار

۱. در تأیید صحبت‌های فرمانده گردان یادم می‌آید که نیمه‌های شب جناب سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی با من که معاون فرمانده آتشبار بودم تماس می‌گرفت و با روحیه دادن به من و سایر نفراتم هدف‌هایی را می‌داد و از ما می‌خواست روی آن‌ها اجرای آتش نماییم. با این عمل هم ما را کنترل می‌کرد، هم این‌که با روحیه ما آشنا می‌شد و توان ما را نیز در اجرای مأموریت‌ها می‌سنجید که از ویژگی‌های خوب ایشان بود. ناگفته نماند گاهی هم به‌صورت ناگهانی و سرزده در طول شبانه‌روز به آتشبار ما و دیگر آتشبارهای توپخانه سرکشی و بازدید می‌کرد.

لوله توپها به صورت جامع ارائه نمودم و به عرض حاضرین رساندم، ادامه روند حاضر و تیراندازی‌های بی‌رویه و عدم پشتیبانی‌های لازم و ضروری باعث خواهد شد که این توپها که وجودشان در منطقه بسیار حائز اهمیت و حیاتی است از رده خارج شده و وضع خطوط پدافندی نیروها را با مخاطره جدی مواجه سازد. در مورد قطعات مورد نیاز توپها شامل، بالشتک، رینگ‌های کولاس، قفل آتش و موتور ۵ اسب و سیستم هیدرولیکی و سایر نیازمندی‌ها که از حیثه عمل گردان خارج بود، می‌بایست مرتباً تدارک می‌شدیم، بحث و تبادل نظر گردید که نتیجه در ساعت ۱۴۰۰ بعد از ادای نماز ظهر به شرح زیر اعلام گردید.

- ۱- به کلیه منابع قابل دسترسی مراجعه و در مورد خرید لوله و اقلام مورد نیاز اقدام شود.
- ۲- از انجام مأموریت‌های زیر ۲۵ کیلومتر برد، در حد امکان خودداری شود و مأموریت را با توپ‌های ۱۳۰ میلی‌متری انجام دهند.
- ۳- موجودی قطعات مورد نیاز توپ‌های ۱۷۵م در سطح نزاجا از آمادگاه با توجه به درخواست یگان‌ها با تقدم اقدام شود.

۴- طی بخشنامه‌ای با توجه به موجودی و عدم شارژ، سهمیه روزانه برای هر قبضه تعیین شود، تا مداومت عملیات حفظ شود مگر بنا به دستور فرماندهان رده بالا و موقعیت اضطراری. جلسه در ساعت ۱۷۰۰ به اتمام رسید و دزفول را به مقصد دشت آزادگان ترک کردم. ساعت ۲۲۰۰ به مواضع گردان رسیدم، تبادل آتش توپخانه بین نیروهای طرفین در جریان بود و منطقه با گلوله‌های روشن‌کننده توسط توپخانه‌های طرفین روشن و تا صبح، روشنایی پایدار در منطقه حاکم بود. اوضاع منطقه به هم ریخته بود و شرایط به سمت بحرانی شدن می‌رفت و قرائن و شواهد خبر از جنگی سخت می‌داد و کلیه یگان‌ها در آماده‌باش به سر می‌بردند.



ستوانیکم عباس صالحی، بسیجی رضا خواجه (رضا لودری)

فصل دوازدهم

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن

در آبان ماه

سه‌شنبه بیستم آبان ۵۹: محاصره مجدد شهر سوسنگرد

بعد از چندین مرتبه تلاش ارتش عراق برای تصرف حمیدیه و سوسنگرد و به‌جا گذاشتن وسایل و تجهیزات خود در اطراف این شهرها و تلفات سنگینی که متحمل شدند، مجدداً با وارد کردن تیپ ۱۲ زرهی قصد تعرض جدیدی به سوسنگرد را داشتند. تیپ ۱۲ زرهی کنیه‌اش خالدبن ولید بود که کنیه خالدبن ولید نشان از سابقه جنگی و تلاش این تیپ بود و به کنیه مذکور بسیار مغرور و مفتخر بود.

در روز ۵۹/۸/۲۰ برابر آخرین گزارش‌های دریافتی یک گردان از تیپ ۱۲ زرهی عراق از شمال هویزه به سمت یزدنو و جنوب آن حرکت کرده بود. یزدنو در غرب هویزه و در کنار رودخانه کرخه‌کور قرار دارد. در همین روز در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی مستقر در شرق ارتفاعات الله اکبر یگان‌های دشمن مستقر در ارتفاعات الله اکبر و غرب سوسنگرد و حاشیه شمالی رودخانه کرخه حفاصل روستای دهلاویه تا شرق بستان مشغول جابه‌جایی و تمرکز عده‌ها خصوصاً در شرق بستان بودند.

هواپیماهای شناسایی دشمن نیز تا پایان روز بیستم آبان‌ماه چندین نوبت از منطقه سوسنگرد تا حمیدیه و الله اکبر شناسایی و عکس‌برداری نمودند.

پرتاب گلوله‌های ایذایی توپخانه با ماده فسفوری^۱ نشان از ثبت تیر دشمن روی مواضع احتمالی بود. ضمناً بالگردهای عراقی نیز در روز جاری در چند نوبت پهلوئی شمالی تیپ ۳ زرهی و غرب سوسنگرد را با موشک هدف قرار دادند. فعالیت‌های دو روز اخیر و کنونی دشمن نشان‌دهنده تک مجدد به مواضع نیروهای خودی در جبهه الله اکبر و غرب و جنوب سوسنگرد بود.

در روز بیستم آبان‌ماه یگانی از تیپ ۱۲ زرهی عراق جهت پاکسازی ساکنین محلی و عناصری از پاسگاه یزدنو، هخامنش و برزگر، شرق هورالهویزه حرکت نمود که چنین اقدامی به سرعت به اطلاع اهالی منطقه رسید و مردان به‌جا مانده در محل، شبانه از راه‌های مخفی از دید دشمن خود را به شرق سوسنگرد و در نهایت حمیدیه رساندند و اظهار داشتند، عوامل هواخواه عراقی‌ها ساکن در منطقه که متأسفانه مجری دستورات عراقی‌ها و تبلیغات روانی آن‌ها در منطقه هستند، گفته‌اند که

۱. گلوله‌های فسفردار عمدتاً برای دیده‌بانی بهتر دیده‌بانان پرتاب می‌شود. ضمناً برای محدود کردن دید دیده‌بانان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند.

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۳۱/

فردا منطقه دشت آزادگان از وجود ایرانی‌ها پاک خواهد شد و سومین شهری که آزادی را به دست خواهند آورد، سوسنگرد (خفاجیه) می‌باشد. منظور از سومین شهر یعنی پس از بستان و خرمشهر، حالا نوبت سوسنگرد است.

یگان‌های تیپ ۱۲ زرهی در منطقه شرق هورالهویزه، فجایع و بی‌شرمی زیادی را مرتکب شدند و خیلی‌ها که قادر به فرار نبودند توسط نیروهای عراقی زخمی، کشته یا اسیر گردیده و منازل، اثاثیه و وسایل آن‌ها را به غنیمت برده و یا این که به آتش کشیده شده بود. کسانی که نتوانسته بودند از منطقه فرار کنند، در آن روز اسیر یا شهید شدند.

استوار محمد زمانی بی‌سیم‌چی و جزء تیم دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه در خاطراتش می‌گوید:

در روز بیستم آبان ماه حوالی هویزه در حین شناسایی و دیده‌بانی منطقه بودیم که از فاصله‌ای دور چهار نفر ناشناس توجه ما را جلب کرد، که به طرف ما می‌آمدند. بی‌درنگ در شیارهای اطراف سنگر گرفته و با سلاح‌های انفرادی خودمان، آماده درگیری با آنان شدیم. سعی کردیم آنها را محاصره کنیم. لیکن نزدیک‌تر که شدند، یک مرد و سه زن را مشاهده کردیم که در حال فرار بودند، بعد از نگهداری و بازجویی از آنان، مردی که با آن سه زن بود اظهار نمود:

از اهالی روستاهای اطراف هویزه است، شب گذشته نیروهای عراقی وارد روستای ما شدند و زن‌ها و مردهای جوان را جمع‌آوری کرده و با خود بردند. من نیز همسر و دو خواهرم را که جوان بودند برداشته و به طرف بیابان متواری شدیم. پدر و مادر و فرزندانم که قادر به راه رفتن نبودند در روستا باقی مانده‌اند و من هیچ اطلاعی از سرنوشت آنان ندارم. عراقی‌ها جنایات زیادی را مرتکب شدند که ما مجبور به فرار شدیم. دیده‌بانان گردان بعد از راهنمایی نمودن آن‌ها و رها نمودن آنان جهت ادامه مسیرشان سریعاً موضوع فعالیت دشمن و نحوه عملکرد دشمن در منطقه را به گردان گزارش نمودند تا اقدام بایسته انجام و یا در گزارش‌های نوبه‌ای لحاظ گردد.

با توجه به فعالیت‌های دشمن در منطقه، فعالیت بالگردهای خودی علیه نیروهای مهاجم بیشتر شده و بسیار دقیق و مؤثر عمل می‌نمودند. ضمناً هواپیماهای خودی چندین نوبت مواضع نیروهای دشمن را به شدت بمباران کردند.

تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی درخواست نموده بود جهت یاری رساندن به یگان‌های جنوب کرخه در شرق سوسنگرد مجدداً پل شناور ایجاد شده در جرگه سیدعلی برپا گردد، که فرمانده لشکر

موافقت نکرده و فرموده بودند: «در شرایط فعلی لازم نیست، بهتر است ارتباط و پشتیبانی از طریق جاده حمیدیه - سوسنگرد انجام شود»

با توجه به احتمال حمله مجدد دشمن به شهر سوسنگرد، کلیه یگان‌ها به حالت آماده‌باش در آمدند و تلاش چشم‌گیری را جهت مقابله با دشمن انجام می‌دادند. عناصری از تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی که احتیاط لشکر بود، جهت شناسایی زمین حدفاصل حمیدیه تا سوسنگرد اعزام شدند.

مسئولیت پدافند از محور هویزه - سوسنگرد به گروه شهید دکتر چمران واگذار گردیده بود که نیرویی کمتر از یک گردان بود. شرق دهلاویه و داخل شهر سوسنگرد به سپاه پاسداران و ژاندارمری واگذار گردیده بود که با تلاش فراوان نسبت به تحکیم مواضع و تقویت آن اقدام و به‌شدت نسبت به دریافت کمک و نیروهای تقویتی جهت پدافند از این محور اقدام می‌نمودند. گردان ۱۰۰ پیاده مکانیزه تیپ ۳ زرهی یک گروهان مکانیزه تقویت شده را جهت عملیات در منطقه سوسنگرد مهیا نموده بود. تانک‌های تیپ ۳ زرهی مستقر در جنوب الله اکبر و شمال رودخانه کرخه همگی عملیات این یگان را پشتیبانی می‌کردند. توپخانه‌های موجود در منطقه با ثبت تیر روی مواضع دشمن و نقاط حساس منطقه آماده می‌شدند تا در برابر هرگونه تک دشمن، آتش مؤثری را روی آن‌ها اجرا و پیش‌روی دشمن را سد نمایند. در آن زمان بیشترین حساسیت ما در آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه منطقه سوسنگرد بود. به همین منظور تدارک سوخت و مهمات از الزامات مهم ما به‌شمار می‌رفت. (خصوصاً آماد طبقه ۳ و ۵) زیرا سوخت جهت تحرک یگان بسیار حیاتی است و بعد از تحرک و جابه‌جایی سریع در مواقع لزوم، تلاش‌ها جهت از بین بردن و انهدام نیروهای دشمن صورت می‌پذیرد، لذا مسئله مهمات هم از اهم واجبات در میدان رزم می‌باشد که می‌بایست مورد توجه قرار می‌دادیم.

افسر مهمات گردان، شهید ستوان غفور عظیم‌زاده و ستوانسوم علی نفیسی‌پور و درجه‌دار مهمات استوار اشرفی بودند که واقعاً جهت دریافت مهمات تلاش بسیاری می‌کردند.

با توجه به محدودیت‌های حرکت در محورهای حمیدیه - اهواز و اهواز - اندیمشک، تأمین مهمات گردان کاری مشکل بود زیرا در آن زمان مهمات گردان از طریق پادگان دوکوهه و زاغه‌های مهمات آن‌جا تأمین می‌شد، علیرغم این که در بدو جنگ، آن نقطه بمباران شد ولی سریعاً نسبت به عملیاتی کردن آن نقطه آمادی اقدام گردید. به هر جهت در میدان رزم تأمین سوخت و مهمات از اهم واجبات است که می‌بایست فرمانده به آن توجه خاصی نماید. مجموعه یگان ما هم از این قاعده

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۳۳/

مستثنی نبود و به دقت پیگیر تأمین آن‌ها بودیم. بر اساس همین تدابیر و فعالیت‌های مستمر نفرات گردان، آتش توپخانه ما روی دشمن در هیچ زمانی قطع نمی‌شد.

در عملیات قبلی که دشمن تا غرب حمیدیه رسید، در اثر یورش رزمندگان اسلام، دشمن شکست سختی را متحمل و ۱۷ دستگاه از تانک‌های آن‌ها منهدم شدند که در غرب حمیدیه برای همه در آن محور قابل رؤیت و مشاهده بود. رزمندگان در خطوط دفاعی در جهت مقابله مجدد با دشمن، دشمنی که در این منطقه جز ناکامی و شکست چیزی عایدش نشده بود، از روحیه خوبی برخوردار بودند و می‌دانستند روزهای آتی، برای سوسنگرد و مقابله با دشمن سرنوشت‌ساز خواهد بود.

دستور آگهی به تیپ ۲ زرهی و گروه رزمی ۳۷ ابلاغ گردید. تیپ ۲ زرهی برای اولین بار به عنوان یگان احتیاط لشکر قرار بود وارد عمل شود، پس از گذشت ۵۲ روز از جنگ، این نخستین باری بود که یک تیپ قوی زرهی کارآزموده به همراه یک گروه رزمی با تجربه به عنوان یگان‌های آزاد در میدان نبرد حضور داشتند. ما در میدان جنگ روزبه‌روز قوی‌تر می‌شدیم، کارآزموده‌تر، باتجربه‌تر، امیدوارتر و... امیدوار بودیم که یگان‌های نیروی زمینی ارتش و دیگر یگان‌های کمکی به منطقه وارد خواهند شد. لشکر ۷۷ پیاده خراسان نیز وارد منطقه شده بود، ولی لشکر ۱۶ زرهی قزوین در اندیمشک کاملاً استقرار نیافته بود. تحولات صورت گرفته بیانگر روزهای بسیار خوبی برای ارتش و نیروهای حاضر در منطقه و مردم منطقه و کشور بود.

قرارگاه مقدم نزاجا پیش‌بینی کرده بود که، اگر نیروهای موجود پدافندکننده، نتوانند تجاوز دشمن را دفع نمایند، یگان احتیاط لشکر ۹۲ زرهی مرکب از تیپ ۲ زرهی و گردان ۱۴۸ پیاده و گروه رزمی ۳۷ زرهی جهت انهدام دشمن وارد عمل شوند، در صورتی که این نیروی قدرتمند هم در برابر تقویت‌های احتمالی دشمن کارساز نباشد، لشکر قوی و قدرتمند ۱۶ زرهی فرصت پاتک را به‌دست خواهد آورد.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای ۲۰ و ۲۱/۸/۵۹ می‌گوید:

فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ الماسی ساعت ۰۱۳۰ نیمه‌شب از طریق بی‌سیم اطلاع داد که من خودم را به دیدگاه برسانم. بعد از ۱۵ دقیقه خودم را به محل رساندم، مشاهده کردم منطقه دوردستی که در اختیار دشمن بود در حال سوختن است. احتمالاً درختان و نی‌زارهای

حاشیه رودخانه کرخه بود که در آتش می سوخت، برایم نامشخص بود. محل را حوالی روستای هوفل به طرف جابر همدان در شب تخمین زدم.

به همراه فرمانده تیپ از واحدهای تانک، خمپاره و دیگر واحدها بازدید نمودیم. فرمانده تیپ ۳ با فرد فرد سربازان و درجه داران و افسران هوشیار و بیدار در کنار تجهیزانشان، دیدار و احوالپرسی نمود و روحیه سلحشوری آنان را ستود. فرمانده تیپ از دیدگاه واحدهای پیاده، توپخانه‌های کمک مستقیم، تقویتی و عمل کلی نیز بازدید نمود. واحدهایی از دشمن در حال جابه جایی با چراغ روشن در غرب ارتفاعات الله اکبر در تاریکی شب قابل رویت بود.

در مجموع عملیات تبادل آتش تا ساعت ۰۳۵۰ ادامه داشت و تعداد ۱۸ نفر در اثر اصابت ترکش گلوله توپ و خمپاره مجروح شدند که توسط نفرات بهداری تخلیه شدند. شب پراز حادثه‌ای را سپری کردیم و با مسایل زیادی در خط روبرو بودیم. ساعت ۰۴۳۰ پس از خداحافظی با فرمانده تیپ جناب سرهنگ الماسی به همراه راننده بسیجی آقای سید صالح موسوی اعزامی از اداره گاز تهران به مواضع گردان بازگشتیم.

ساعت ۱۰۰۰ صبح جلسه‌ای با حضور رؤسای ارکان گردان و فرماندهان آتشبار، سروان اشرفی و ستوانیکم صالحی تشکیل گردید. در جلسه کدهای تخصصی نفرات گردان بررسی گردید تا به صورت یکنواخت بین آتشبارها تقسیم شوند تا آتشبار جدیداً تشکیل سروان اشرفی، هم‌پای دیگر آتشبارها رسیده و بتواند به تنهایی مأموریت‌های محوله را انجام دهد.

به همین دلیل یک رسد هدایت آتش با نفرات آموزش دیده در اختیار آتشبار دوم قرار گرفت و مقرر شد زیر نظر رکن ۳ گردان فعالیت نمایند تا کارآزموده تر شوند.

ساعت ۱۷۰۰ در جلسه متشکله قرارگاه تیپ ۳ زرهی شرکت نمودم. برابر اعلام رکن ۲ لشکر یگان‌های دشمن قصد داشتند عنقریب در منطقه سوسنگرد دست به عملیات آفندی بزنند.

در جلسه عنوان شد، تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی و گروه رزمی ۳۷ شیراز و گردان ۱۴۸ پیاده لشکر ۷۷ خراسان احتمالاً در منطقه جنوب رودخانه کرخه وارد عمل و به کار گرفته خواهند شد.

هوشیاری لازم به فرماندهان یگان‌ها داده شد تا یگان‌های خود را جهت مقابله با دشمن آماده نگه دارند. بعد از اتمام جلسه به قرارگاه گردان آمدم و اقدامات لازم را جهت رویارویی و نبرد آتی با دشمن انجام دادم.

سروان مهدی دامغانیان رئیس رکن ۲ گردان را سریعاً به سوسنگرد اعزام نمودم تا ضمن بازدید از دیده بانان گردان در سوسنگرد و روستای گل بهار اطلاعات لازم را کسب نماید. ایشان بعد از بازگشت از مأموریت اظهار داشت:

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۳۵/

دیده بان مستقر در ضلع غرب سوسنگرد از منطقه مرغداری، تغییر مکان داده و به طرف شرق و داخل شهر سوسنگرد مستقر شده‌اند. شهر سوسنگرد کاملاً تخلیه شده است. نفراتی از ژاندارمری، گروه جنگ‌های نامنظم، سپاه پاسداران و نیروهای داوطلب مردمی در شهر سنگر گرفته‌اند. دشمن تا ابوحمیظه پیشروی و مستقر گردیده است و شهر کاملاً از سه طرف و به قوی از چهار طرف در محاصره است.

ساعت ۱۰۰۰ صبح روز ۵۹/۸/۲۱ در جلسه اضطراری متشکله در قرارگاه تیپ ۳ زرهی در شمال روستای سگور شرکت نمودم، کلیه فرماندهان گردان‌های تیپ ۳ زرهی، ارکان تیپ ۳، فرمانده گردان توپخانه کمک مستقیم سرگرد ابراهیمی فرمانده آتشبار ۱۳۰ م ستوان اسدی پور، سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه و نماینده جهاد دامغان و فارس، افسر مهندسی، عقیدتی سیاسی، نماینده گروه جنگ‌های نامنظم سروان ایرج رستمی در جلسه حضور داشتند.

بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم، فرمانده تیپ ۳ زرهی فرمودند:

تجمع در این ساعت مناسب نبود لیکن لازم است هوشیاری و اقدامات لازم را فرماندهان در واحدهای تحت امر و مسئولیت خود اتخاذ نمایند.

برابر گزارش‌های دریافتی، حلقه محاصره سوسنگرد از سه سمت شمال، جنوب و غرب کاملاً مشهود است. واحدهای دشمن با ایجاد خاکریزهای متعدد در چند رده در آمادگی صد درصد هستند. اشغال سوسنگرد می‌تواند تبلیغات زیادی را برای دشمن به همراه داشته باشد و آن را بوق و کرنا نماید. با این انگیزه بروید و پیش‌بینی همه جهات، از جمله مهمات را بنمایید. زیاد وقتتان را نمی‌گیرم و همه شما را به خدا می‌سپارم.

به علت ضیق وقت تمامی مواردی را که افسران ستاد می‌بایست می‌گفتند، فرمانده تیپ ۳ زرهی شخصاً به آن‌ها اشاره نمود و حاضرین در جلسه را کاملاً توجیه نمودند. ایشان تأکید نمودند ارتباط رادیویی و باسیمی با رده‌های بالا و پایین را حفظ نمایید و تأکیدات لازم را به دیده بانان در خط با بازدیدهای مکرر خاطر نشان نمایید. جلسه در ساعت ۱۰۳۰ پایان یافت.

بعد از پایان جلسه به گردان بازگشتم. استوار طالبی تعداد ۴۲ نفر سرباز جدیدالتحويل و دو نفر دانش‌آموز سهمیه گردان را از تهران به منطقه آورده بود که برای آموزش در ۳ کیلومتری عقبه یگان اسکان داده شدند.

ساعت ۱۱۰۰ به ابوجلال شمالی رفتم. قصد انتخاب محلی را داشتیم تا بتوانیم در آن شرایط اضطراری، از این طرف رودخانه روی جاده آسفالته سوسنگرد، حمیدیه و شمال کرخه کور دید لازم را داشته باشیم.

از معتمد روستای گل بهار آقای طالقانی کمک گرفتیم که اظهار می‌داشت:

عناصری نفوذی از دشمن از جنوب رودخانه به شمال، از آب عبور کرده و اطلاعات لازم را کسب و برای دشمن می‌برند. روستا نیز هر از گاهی مورد اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن قرار می‌گیرد و به ما می‌گویند، روستا را تخلیه کنید، که دشمن دارد می‌آید و رعب و وحشت ایجاد کرده‌اند. آن‌هایی که امکانات داشتند روستا را تخلیه نموده‌اند. آقای طالقانی بعد از اطلاعاتی که به ما داد، نهار را با نان دست‌پخت خودشان با ماست و کره و پنیر، از من و ستوان جمال کریم و آقای سید صالح موسوی پذیرایی نمود.

قرار بود ساعت ۱۸۰۰ در محل فرمانداری سوسنگرد باشیم. با استفاده از محور پل فلزی حادثی به روی رودخانه کرخه عبور و از طریق جاده حمیدیه به سوسنگرد، ساعت ۱۷۳۰ به فرمانداری رسیدیم. نمایندگان ارتش، سپاه، جنگ‌های نامنظم، نیروهای مردمی، ژاندارمری و استانداری حضور داشتند که نیروهای آنان به‌عنوان مدافعین محور جنوب کرخه عمل می‌نمودند. وضعیت نیروهای خودی و دشمن تشریح گردید در پایان از تیم دیده‌بانی بازدید به‌عمل آمد و آخرین دستورات و سفارشات لازم به آنان داده شد. ستواندوم وظیفه بزازان و استوار نوروزی متصدی بی‌سیم و مرس با علاقمندی و روحیه‌ای بسیار خوب، وظیفه دیده‌بانی را با مشکلات فراوان به‌نحو مطلوبی پیگیری بودند. وسایل مورد نیاز آنان را که بخش عمده آن از کمک‌های مردمی بود، تحویلشان نمودم و اظهار رضایت داشتند. بعد از خداحافظی با آنان به‌سمت گردان عزیمت نمودم. لازم به یادآوری است، این آخرین دیدار من با آنان بود و دیگر آنان را ندیدم.

در بازگشت با مشاهده صحنه‌هایی از کوچ مردم، دلم کباب می‌شد. مردم منطقه تمام هستی خود را از دست داده و آواره شده بودند. نمی‌دانم به کدامین گناه باید این چنین آواره می‌شدند. زن و بچه پیر و جوان، در طول مسیری که در حرکت بودم، با پای پیاده در حرکت بودند. بدون هیچ‌گونه هدفی فقط جان خود را برداشته و برای نجات خودشان آواره و سرگردان در حرکت بودند. تعجب‌آور این بود که حداقل امکانات برای جابه‌جایی این مردم از طریق سازمان‌ها در اختیارشان قرار گرفته نشده بود. در حاشیه رودخانه در روستای سیدخلف، پیر زنی زندگی می‌کرد که به‌علت نداشتن کسی همان‌جا مانده بود. ما روزانه غذا می‌بردیم و توسط نیروهای نظامی به او کمک می‌شد و حاضر به ترک روستا هم نبود. تعداد زیادی از احشام مردم به‌علت بمباران و گلوله‌باران روستاها، شهرها و جاده‌ها از بین رفته و خسارات بی‌شماری به مردم وارد شده بود که تمام دارایی آن‌ها به‌حساب می‌آمد و دیگر چیزی برایشان باقی نمانده بود. به هر روستایی که می‌رفتیم، تعداد زیادی مرغ و خروس مردم به‌جا مانده و در حال از بین رفتن بودند.

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۳۷/

تاریکی شب و صدای انفجار انواع گلوله مردم را آزار می‌داد و در وحشت به سر می‌بردند. هر صدایی آن‌ها را آزار می‌داد، حتی صدای وزش باد و برخورد آن با درختان، زنان و کودکان بی‌گناه را می‌آزرد. ترس در وجود هر کسی وجود دارد، خصوصاً در شرایط جنگ بیشتر می‌شود. از ساعت ۰۱۳۰ برابر گزارش دیده‌بانان عملیات ایذایی از سه محور آغاز شده و قرار بود به‌طور غافلگیرانه‌ای ضرباتی به دشمن وارد شود و هنگام عقب‌روی نیروهای خودی، با توپخانه روی دشمن آتش گشوده شود. در ساعت ۰۲۵۵ دیده‌بانان گردان درخواست آتش کردند که به روی دشمن آتش گشودیم و به مدت ۲۴ دقیقه ادامه داشت. از ساعت ۰۳۳۰ وضعیت منطقه آرام گردید.

بالاخره با تمهیدات فرماندهان یگان‌های عمده در منطقه، خصوصاً لشکر ۹۲ زرهی اهواز از ساعات اولیه بامداد ۵۹/۸/۲۲ همه چیز جهت رویارویی با دشمن آماده و برای نبردی سنگین مهیا بود. کم‌کم آثار عملیات دشمن در منطقه نمایان گردید. ابتدا مزدوران عراقی شهرهای بستان و سوسنگرد و حمیدیه را با بمب‌های هواپیماها و سپس گلوله‌های توپخانه هدف قرار دادند و به شدت شهرها و مناطق عملیاتی را در هم کوبیدند که بیشترین زمان اجرای آتش تهیه در این مرحله بود.

این گلوله‌باران‌ها و غرش هواپیماها انتقامی سخت و مضاعف را در بر داشت. زیرا توسط آتش سنگین و کوبنده نیروهای خودی، مطمئناً درس سختی به یگان‌های دشمن داده می‌شد که تلفات و ضایعات آن بسیار زیاد خواهد بود، از طرفی نیروهای ما در مواضع پدافندی قرار داشتند و از پوشش و تأمین نسبتاً خوبی در برابر آتش‌های مستقیم و غیرمستقیم و هوایی برخوردار بودند.

اما یگان‌های دشمن در زمین باز استقرار داشتند و به‌شدت از یگان‌های خودی آسیب‌پذیرتر بودند. دیده‌بانان خودی، هر لحظه حرکات دشمن را گزارش می‌کردند. یگان ما در آن زمان آمادگی صددرصد جهت مقابله با دشمن را داشت. ما در آن زمان در غرب حمیدیه و در جنوب‌غربی پادگان دشت آزادگان استقرار داشتیم، تمامی توپ‌ها را آماده به‌کار نگه داشته و با تعمیرات اساسی و رفع اشکالات توپ‌ها توسط اکیپ اعزامی از مسجد سلیمان و تهران به سرپرستی سرگرد کشاورز آمادگی صددرصد را داشتیم تا با هرگونه تجاوز، مقابله و ایستادگی کنیم. اما جنگ سختی در پیش روی داشتیم که نیاز به همت و تلاش تمامی نیروهای حاضر در منطقه داشت.

در جریان عملیات سوسنگرد غرش توپ‌های ما در منطقه به‌صدا درآمد، آتشبار یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه مرتب به‌صورت رگبار شلیک می‌کردند، گلوله‌های مرگبار آتشبارهای ۱۷۵ م م در

منطقه یک‌تازی می‌کردند و هرگونه تحرک را از دشمن سلب می‌نمودند. انفجار گلوله‌های ۱۷۵ م م بر روی مواضع دشمن امان آن‌ها را گرفته بود. دیده‌بانان و فرماندهان یگان‌های موجود در منطقه به واسطه دقیق بودن آتش‌ها و مورد اصابت قرار دادن ادوات دشمن مرتباً مراتب سپاس خود را به فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه اعلام می‌کردند.

در آن روز به یاد دارم بیش از ۱۰۰۰ گلوله روی مواضع و تانک‌های دشمن شلیک کردیم. لحظه‌ای آرام و قرار نداشتیم، همه به وجد آمده بودند، لحظه انتقام و متلاشی نمودن دشمن فرا رسیده بود، انتقامی سنگین از دشمن که هنوز در خاک کشورمان جولان می‌داد، باید سوسنگرد و اطراف آن‌را به گورستان متجاوزین تبدیل می‌کردیم. دشمن لحظه‌ای از بمباران‌ها دست بر نمی‌داشت و مرتب در طول روز بمباران‌های خود را با هواپیماهای بمب‌افکن توپولف ادامه می‌داد.

نحوه بمباران هواپیماهای توپولوف این‌گونه بود که یک فرزند هواپیمای توپولف در مرکز قرار می‌گرفت و از جلو، پهلوها و عقب این هواپیمای بمب‌افکن، تعداد ۸ فروند جنگنده از انواع مختلف که بعضاً میگ ۲۳ بودند آن‌را حمایت می‌کردند. وقتی توپولف بمب‌های خود را رها می‌کرد، حدوداً جاده را به طول ۱۰ کیلومتر بمباران می‌کرد و انواع بمب‌ها را می‌ریخت و بقیه جنگنده‌های حامی او نیز با شیرجه روی یگان‌ها و دیگر اهداف خود، بمب‌های خود را رها می‌کردند، سپس از منطقه متواری می‌شدند. ما هواپیماهای توپولوف دشمن را بدون چشم مسلح می‌دیدیم، نحوه عمل آن‌ها را هم می‌دیدیم، عکس‌العمل پدافند ما بسیار شدید بود، مرتباً با توپ‌های پدافند هوایی ۲۳ م م شلیک می‌شد. موشک‌های سه‌پند ۳ ضد‌هوایی یگان را نیز راه‌اندازی و عملیاتی کرده بودیم و با هواپیماهای مهاجم دشمن مقابله می‌نمودیم، اما با تمامی این اوصاف بمباران‌ها مرتب ادامه داشت. متأسفانه سیستم پدافند هوایی منطقه ناکارآمد بود، حتی در بعضی نقاط اصلاً وجود نداشت، واقعاً اگر در آن روزها ما از یک سیستم پدافند هوایی خوب در آن منطقه بهره‌مند بودیم، قادر بودیم روزانه چندین جنگنده دشمن را ساقط کنیم، این یکی از ضعف‌های آشکار بود که ما را رنج می‌داد.

گلوله‌های توپخانه و بمب‌های رها شده توسط هواپیماهای دشمن به سوسنگرد و اطراف آن رزمنده و غیررزمنده، پیر و جوان، کودک و سالمند، زن و مرد را نمی‌شناخت و برایشان هم فرق نمی‌کرد. همه آنان مظلومانه مورد هجوم قرار گرفته و عراقی‌ها ظلم را به حد اعلای خود رسانده بودند. جان و مال و ناموس مردم مورد تعرض قرار گرفته بود. ما فدای بی‌تدبیری و ندانم‌کاری افرادی شده بودیم که به همدارهای دلسوزانه صاحب‌نظران، کارشناسان و فرماندهان نظامی توجه

نکرده و فکر می‌کردند، با شعار می‌توان جلوی تهاجم و جنگ را گرفت. مطمئناً آنان اگر هوشیاری لازم را داشتند و به اندرزهای فرماندهان ارتش و دیگر مسئولان دلسوز و وطن‌پرست توجه می‌کردند، جنگ در آن سوی مرزهای کشورمان جریان می‌یافت، نه در داخل شهرهایمان و مردم هم این همه خرابی، نابسامانی و رنج‌ها و فجایع و آوارگی را تحمل نمی‌کردند، ولی ما با تمام سختی‌ها در شرایط به‌وجود آمده می‌بایست ایستادگی می‌کردیم. ایستادگی بر اساس درس مکتب امام حسین (ع) سالار شهیدان، پس دادن درس جوانمردی و هیئات منالذلة.

لذا ما به عنوان رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه، با عزمی آهنین، با اراده‌ای پولادین می‌خواستیم لبخندزنان بر مرگ و شهادت با آخرین درس عشق که همان شهادت است به تاریخ، به آیندگان و با عشق به وطن و وفاداری به مردم به‌عنوان حافظان مردم و این مرز و بوم، صفحات تاریخ را مزین کرده و برای انتقام خون عزیزانمان، پاک کردن اشک زنان و فرزندان داغ‌دیده بستان، سوسنگرد، حمیدیه و آرامش مردانی که عزیزان خود را از دست داده و نوامیس خود را در خطر می‌دیدند، مردانه بجنگیم، ما پای به دشت خونین آزادگان گذاشته بودیم تا آزاد مردانی را حمایت کنیم که برای همیشه تاریخ زنده و سرافرازند و برای این کار عزیزترین سرمایه خود را که جانمان بود، در طبق اخلاص قرار داده بودیم.

مردان جوانی را در این یگان توپخانه به‌عنوان سرباز می‌دیدم، که تا آخرین نفس ایستادند و هیچ وقت گله و شکایتی از شرایط نامساعد خود نکردند. سرباز یعقوبی یکی از سربازان آتشبار یکم که خدمه توپ استوار هدایت خزایی بود، در عملیات آزادسازی سوسنگرد بر اثر اصابت ترکش گلوله توپ به پایش هم‌چنان ایستاده بود. وقتی نزدیک او شدم، دستش را روی شانه‌هایم قرار دادم تا به او کمک کنم، وقتی پای او را دیدم، متوجه شدم از زانو قطع شده است، خون از پایش فواره می‌زد، ولی او ایستاده بود. استقامت این سرباز من را متحیر کرد. او به من و دیگران آموخت که بایستند، حتی اگر پا نداشته باشند، او را بوسیدم، چهره‌اش شاد بود، آثار غم در چهره‌اش به هیچ عنوان دیده نمی‌شد. مردانه ایستاده بود با لباس‌های خاکی و خون‌آلود، چهره‌اش پر از گردوغبار، عرق تمامی بدنش را خیس کرده بود، روی یک پا ایستاده بود و اطرافش پر از خون بود ولی خسته و آشفته نبود، روحیه مقاومت و جنگی در وجودش موج می‌زد. سربازانی را همانند او می‌دیدم که چندین شبانه‌روز نخوابیده بودند، گرسنگی، تشنگی، فعالیت شدید بدنی، اراده آن‌ها را سست نمی‌کرد. خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ اعتراضی هم نمی‌کردند. عاشقانه و دوان‌دوان در گرمای شدید خوزستان، وظایف خطیر خود را انجام می‌دادند، سربازانی که تاریکی شب مانع دیدن آن‌ها می‌شد، ولی هم‌چنان وظایف

خود را با جان و دل انجام و هم چون ستارگانی در دشت آزادگان می درخشیدند. این سربازان جوان می دانستند که در نیزارهای اطراف سوسنگرد، هویزه، بستان و حمیدیه و اطراف رودخانه کرخه دوستانشان، هم‌زمانشان و برادران دینی‌شان مشغول رزمی بی‌امان هستند. چشم آنان و مردم منطقه، مرتب به میدان نبرد دوخته شده تا آتش گلوله‌های توپخانه را مشاهده کنند و قوت قلب آنان دوچندان شود. سربازانی که بعضاً در تاریکی‌های شب یکه و تنها در سنگر انتظار حمله دشمن را داشتند، نمی‌دانم چه نیرویی سبب آن همه استقامت و صبر بود؟ البته خداوند ما را یاری می‌کرد و شکی ندارم که در همه حال مراقب و یاور ما بود، زیرا ما هم او را یاری می‌کردیم، برای او می‌جنگیدیم برای مردمی که به غیر از او کسی را نداشتند، خدا هم ما را مأمور کرده بود تا به مظلومانی کمک کنیم که اشک چشم‌هایشان زمین و آسمان را خشمگین کرده بود. این سعادت بود که نصیب ما شده بود زیرا خداوند ما را لایق کرده بود تا انتقام آن مظلومان را از ظالم بگیریم.

پنجشنبه ۲۲ آبان ۵۹: آغاز حملات نیروهای دشمن به شهر سوسنگرد

با توجه به هشدارهایی که به یگان‌های خودی در منطقه سوسنگرد داده شده بود و آمادگی‌های لازم یگان‌های خودی، بالاخره دشمن در ساعت ۲۱:۳۰ روز ۵۹/۸/۲۲ تک خود را آغاز نمود. دشمن پس از اجرای یک آتش تهیه شدید تا ساعت ۰۵:۰۰ صبح روز ۵۹/۸/۲۳ یگان‌های خودی را به شدت زیر آتش گرفت. نیروهای خودی به مدت ۲۴ ساعت بود که زیر انواع آتش‌های مرگبار دشمن قرار گرفته بودند، دشمن پس از اطمینان یافتن از این‌که، این آتش‌های اجرا شده آنان، نیروهای ایرانی را به ستوه آورده و نیروهای ایرانی دیگر خسته و ناتوانند، عملیات واقعی خود را شروع نمودند. نیروهای زرهی عراق از سمت غرب و جنوب شهر سوسنگرد، به سوی آن شهر حرکت نمودند.

دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه در آن ایام در سوسنگرد با جدیت تمام مشغول فعالیت و انجام وظیفه بودند که خاطرات خوبی را از آن روزها بیان می‌کنند.

متأسفانه ستوان مختاری‌نسب و ستوان بزازان و استوار نوروزی شهید شده‌اند، ولی استوار محمد زمانی که در میان آنان بوده، خاطراتی را بیان کرده که در قسمت‌های بعدی عنوان شده است.

زمین منطقه عملیات، خاک رس می‌باشد و حرکت حجم عظیمی از تانک، نفربر، خودرو و انفجار گلوله‌های توپخانه در زمین هر دو طرف متخاصم، انبوهی از گرد و غبار و دود و آتش را به‌وجود آورده بود که دیده‌بانان مستقر در دامنه ارتفاعات الله اکبر قادر به تشخیص منطقه و هدایت

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۴۱/

آتش‌های اجرا شده خودی نبودند و اکثر گلوله‌ها بر اساس جداول از پیش تعیین شده شلیک می‌شدند. یگان‌های خودی در برابر این توده عظیم دود و گرد و خاک قادر به تشخیص هدف‌ها و هرگونه کمکی به نیروهای مستقر در سوسنگرد و اطراف آن نبودند. تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ که اکثر یگان‌هایش در مواضع شرق ارتفاعات الله اکبر مستقر بودند، به علت عدم وجود یک راه ارتباطی نزدیک، قادر به پشتیبانی مؤثر و مناسب اطراف شهر سوسنگرد نبود و لذا از لشکر ۹۲ زرهی مصراً خواستار ایجاد پل در محل قبلی گردیده بود.

تیپ ۳ زرهی به وضوح سمت و تلاش اصلی حرکت دشمن را به سمت سوسنگرد گزارش نموده و اعلام کرده بود، از طریق یگان‌های زرهی دشمن مستقر در الله اکبر، حرکت به سمت شرق متصور نیست. این اشتباه تاکتیکی ارتش عراق بود که به لطف خدا حرکتی از آن سمت انجام نشد، چنانچه دشمن در آن محور هم تک می‌کرد، یگان‌های تیپ ۳ را مشغول و یا به سمت شرق ارتفاعات الله اکبر حرکت می‌نمود، اوضاع بسیار بدتر می‌شد.

تیپ ۳ زرهی خواستار اعزام یگان‌هایش از جبهه الله اکبر به سمت سوسنگرد گردید. تیپ ۳ پس از دریافت پیام دستور، از طریق فرمانده لشکر به سرعت دستور ایجاد پل را به گردان ۴۱۴ مهندسی ابلاغ نمود. سپس به تیپ ۳ زرهی اعلام گردید، سریعاً نسبت به وارد عمل شدن گردان ۲۶۱ تانک از شمال رودخانه کرخه به جنوب سوسنگرد اقدام گردد. فرمانده گردان ۲۶۱ تانک سرگرد منتصر بود، نفرات این گردان در ابتدای جنگ در محور بستان - ارتفاعات الله اکبر زحمات زیادی را متحمل شدند و بسیاری از نیروهای این گردان نیز به شهادت رسیده بودند. مع‌الوصف ظرف مدت کوتاهی مجدداً خود را بازیافته و با تجدیدسازمان سریعاً به گردانی آماده و مهیا و تأثیرگذار در میدان رزم تبدیل گردید. یاد شهدای این گردان نیز گرامی باد.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از وقایع روز ۵۹/۸/۲۳ می‌گوید:

برابر امریه ابلاغی در ساعت ۰۶:۰۰ صبح از قرارگاه گردان به اهواز حرکت کردم و در ساعت ۰۹:۳۰ با هواپیمای سی-۱۳۰ برای یک مأموریت ۴ روزه به طرف تهران پرواز نمودیم. ساعت ۱۰:۳۰ به فرودگاه مهرآباد رسیدیم. سرباز جان‌فدا در فرودگاه منتظرم بود که بلافاصله به گروه ۳۳ در پادگان جی رفتیم. پس از دیدار با همکاران که همه در مورد وقایع جنگ و شرایط منطقه از من سئوالاتی داشتند و من هم فرصت پاسخ دادن به آن‌ها را نداشتم و فقط اشاره

مختصری می‌نمودم، بلافاصله با نماینده گروه ۳۳ توپخانه، ستونبار تقی‌بخش به اداره لجستیک واقع در عباس‌آباد رفتیم. ۷۵ درصد قطعات مورد نیاز توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری که قبلاً صورت آن‌ها را از منطقه ارسال نموده بودم، از کارت کسر نموده بودند تا تحویل یگان ما گردد. پس از تأیید رئیس حسابداری و استوار یوسف‌زاده مسئول قطعات به پادگان دیو واقع در جاده قدیم کرج و اول جاده شهریار رفتیم. به‌خاطر اضطرار همه کارها قبلاً انجام گرفته بود و کارمندان مسئول، قطعات را بسته‌بندی نموده بودند، از جمله ۸ عدد لوله توپ نو و ۶ عدد لوله مستعمل که می‌بایستی با تربیلی‌های واحد ترابری سنگین به منطقه حمل می‌شد.

بقیه قطعات سبک که نزدیک ۱۰۰ قلم بود از جمله کولاس و بالشتک‌ها و قفل‌های آتش و انواع رله‌ها و قطعات یدکی موتور ۵ اسب و افزاینده‌های فشار سیستم هیدرولیکی، استارت و دیگر وسایل توپ ۱۷۵ میلی‌متری توسط نماینده گروه تحویل و بلافاصله در محل تا ساعت ۱۸۰۰ بارگیری و به مقصد واحد هواپیمایی نرجا در فرودگاه مهرآباد تحویل شد تا با اولین پرواز به اهواز ارسال گردد.

لوله توپ‌ها به‌واسطه نیاز شدید سریعاً به منطقه ارسال گردید که پس از وارد شدن به اندیمشک، یک‌سری از لوله‌ها توسط آتشبار سوم در منطقه اندیمشک دریافت و به وسیله گروهان محسن آقاشریفیان به پادگان دشت آزادگان آورده شد.

ساعت ۲۰۰۰ همان روز پس از اتمام کارها به منزل رسیدم. همسر و فرزندانم همه خوشحال شدند و اشک در چشمان همگی مان حلقه زده بود. البته قبلاً گوسفندی را تهیه و به‌محض رسیدن به سرکوجه آن‌را ذبح نمودند و با صلوات من را تا منزل همراهی نمودند.

۵۹ روز بود که خانواده‌ام را ندیده بودم، فرزند کوچکم محسن در مورخه ۵۹/۶/۲۵ درست زمانی که ما، در حال عزیمت به جبهه بودیم متولد شده بود و او آن روز حدوداً دو ماهه شده بود. آن شب همه فامیل و همسایه‌ها به دیدنم آمدند و مرتب در مورد جنگ و وضعیت منطقه، از من سؤال می‌کردند. من در برابر سئوالات بسیاری قرار گرفته بودم که می‌بایست پاسخ می‌دادم. من به آن‌ها گفتم:

مقاومت، ایثار و ازخودگذشتگی سربازان، درجه‌داران، افسران و نیروهای داوطلب مردمی و پشتیبانی بی‌دریغ مردم به‌قدری است که هرچه بگوییم، کم گفته‌ام. ما، در جبهه خود را تنها نمی‌بینیم، همه توجه پدران، مادران و هم‌میهمان خوب‌مان به ما رزمندگان است که نیروی ما را دوچندان می‌نماید. نقش مردم و نیروهای داوطلب بسیار زیاد است و ما به تنهایی قادر نیستیم آن همه فشار را تحمل و جنگ را سروسامان بدهیم و نیاز به حمایت و کمک همه‌جانبه

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۴۳

مسئولان و مردم خوب کشورمان داریم. نفرات داوطلب اعزامی از تمامی نقاط کشور، ما را در جنگ که نمی‌دانستیم چه زمان بخوابیم و کی غذا بخوریم، در آن دشت سوزان و شرایط بسیار دشوار یاری نمودند و به کمکمان شتافتند، هرکس هر کاری که در توانش بود انجام می‌داد. چقدر وحدت وجود دارد که خدا شاهد است هرچه بگوییم کم گفته‌ام، زبان عاجز و قلم قاصر است. اما دشمن واقعاً بی‌رحم است و به هیچ کس و هیچ چیزی رحم نمی‌کند. واحدهای نظامی با توجه به استعداد کم از نظر نفرات و تجهیزات توانسته‌اند تا مرز شهادت از کشورشان دفاع نمایند. اگر ما یک قدم عقب برویم دشمن ده قدم جلو می‌آید. خیلی عطش دارد و می‌خواهد به هر نحوی که شده کشور را تصرف و نظام حاکم را ساقط نماید. تمامی مناطق دشت آزادگان اعم از روستا و شهرهای آن را با خاک یکسان نموده است و هم‌چنان به جنایات خود ادامه می‌دهد. روزانه چندین هزار انواع گلوله تانک و توپخانه و بمب‌های عظیم بر سر مردم بی‌گناه منطقه فرود می‌آید و ما شاهد شیون و زاری زنان و کودکان و مردانی هستیم که به آن‌ها ستم می‌شود و رنج ما را دوچندان و عزم جنگیدن‌مان را افزایش می‌دهد. دشمن بسیار ناجوانمرد است و اصلاً مسلمانی و انسانیت سرش نمی‌شود، فقط نامی از مسلمانی دارند. آن‌ها فرزندان همان‌هایی هستند که با امام حسین (ع) جنگیدند. ما تصمیم گرفته‌ایم منطقه را به گورستان آنان تبدیل کنیم، این صحبت‌هایی بود که با خانواده، فامیل و دیگران نمودم. پاسی از شب، گذشته بود که زنگ درب به صدا درآمد. حدود ساعت ۰۲:۰۰ نیمه‌شب بود. پیک ویژه از گروه ۳۳ آمده بود و نامه‌ای به این مضمون که در ساعت ۰۷:۳۰ در فرودگاه مهرآباد باشم تا به منطقه اهواز عازم شوم، به من ابلاغ گردید.

آخرین تحولات منطقه تا پایان روز جمعه ۲۳ آبان ماه

- دشمن از سمت غرب (محور بستان - سوسنگرد) تا چند کیلومتری شهر پیشروی نمود.
- در جبهه جنوب رودخانه کرخه تیپ ۱۲ زرهی ابن‌ولید و تیپ ۳۵ زرهی پس از درگیری‌های شدید با نیروهای خودی به سمت حمیدیه حرکت و تا آبادی ابوحمیظه واقع در ۱۰ کیلومتری شرق سوسنگرد پیش‌روی نمودند.
- نیروهای پیاده مکانیزه دشمن با قایق از رودخانه کرخه در شمال غربی سوسنگرد گذشته و شهر را از این جناح تهدید به اشغال کردند. با این اقدامات دشمن، سوسنگرد از شرق، جنوب، غرب و شمال غرب در محاصره دشمن قرار گرفت و امکان هرگونه کمک‌رسانی به یگان‌های موجود در شهر و

اطراف آن از دست رفت. دیده بانان گردان در این زمان در غرب سوسنگرد استقرار داشتند، ارتباط گردان در آن روزها مرتب با دیده بانان قطع می شد و پس از مدتی مجدداً دیده بانان ارتباط خود را برقرار می کردند. آنان اوضاع شهر و اطراف آن را بسیار بحرانی گزارش می نمودند. خیلی ها در شهر بر اثر اصابت گلوله های توپخانه دشمن مجروح و یا شهید شده بودند، تلاش برای امدادسانی به آنان در بعضی اوقات بی ثمر بود، بعضاً هیچ گونه کمکی نمی توانستند به رزمندگانی که در شهر مانده بودند برسانند.

در این شرایط نیروهای مکانیزه دشمن نیز از سمت جنوب قصد نزدیک شدن به حمیدیه و قطع راه مواصلاتی حمیدیه - سوسنگرد را داشتند که با عکس العمل سریع و برق آسای یگانی از گروه رزمی ۱۴۸ پیاده عقب رانده شدند. به هر ترتیب شرایط در منطقه سوسنگرد و اطراف آن بحرانی بود.

تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی از محل استقرار خود حرکت و به شرق حمیدیه به منظور اجرای پاتک علیه یگان های متجاوز نزدیک شد و نیروهای سپاه پاسداران حمیدیه و یک گروه از نیروهای نامنظم دکتر چمران در حمیدیه منتظر الحاق با تیپ ۲ زرهی بودند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز ۵۹/۸/۲۳ می گوید:

در این روز فرمانده گردان به تهران رفت و خلاء وی در گردان کاملاً مشهود بود. صبح به قرارگاه تیپ ۳ زرهی جهت کسب خبر از شرایط منطقه و نتیجه تیراندازی های شب گذشته گردان رفتم. بعد از کسب خبر خیلی ناراحت شدم، زیرا هواپیماهای دشمن سوسنگرد را شدیداً بمباران نموده و تلفات عمده ای به شهر وارد نموده بودند. دشمن بی رحمانه مردم شهر و مدافعین را زیر آتش خود قرار داده بود. وقتی به مواضع خودمان رسیدم، متوجه شدم که شهر سوسنگرد محاصره شده و جاده حمیدیه به سوسنگرد کاملاً در خطر است. سوسنگرد تقریباً سقوط کرده بود. نیروهای درون شهر در محاصره بودند و اوضاع منطقه بسیار بحرانی بود. عملیات چریکی گروه های مختلف به بهترین وجهی انجام می گرفت، ولی برتری با دشمن بود. تلاش مداوم نیروها کاملاً مشهود بود و آثار خستگی در چهره نفرات نمایان بود.

دود و گردوغبار ناشی از بمباران ها و انفجار انواع گلوله توپخانه و تانک در شهر و اطراف شهر و آتش سوزی های پی در پی به وضوح مشخص بود، سعی می کردیم ارتباط با دیده بانان، ستوان مختاری نسب، ستوان بزازان و استوار نوروزی را در هر لحظه حفظ نماییم، اما ارتباط آنان

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۴۵/

مرتباً قطع و وصل می‌شد و نگرانی ما را هر لحظه بیشتر می‌کرد. واقعاً نگران بودیم و نمی‌دانستیم عاقبت چه خواهد شد. روحیه نفرات گردان، با توجه به عدم حضور فرمانده گردان در منطقه و علیرغم خستگی آنان که در چهره‌هایشان موج می‌زد، خوب ارزیابی می‌کردم و همه در تلاشی وصف‌ناپذیر وظایف خود را به‌نحو شایسته انجام می‌دادند تا پیروزی را نصیب هم‌زمان‌شان نمایند. احتمال شکست نیروهای خودی هر لحظه متصور بود و نمی‌خواستیم فرمانده گردان را در جریان بگذاریم، ولی بالاخره مجبور شدیم وضعیت را به‌ر نحوی که شده به اطلاع ایشان برسانیم. به اهواز رفتم و موضوع را تلفنی به وی اطلاع دادم، در بین راه بودم که رادیو اعلام کرد درگیری‌های شدیدی در سوسنگرد صورت گرفته و جنگ به‌شدت ادامه دارد و رزمندگان اسلام سرسختانه از شهر سوسنگرد دفاع می‌کنند. وقتی به موضع بازگشتم، وضع منطقه بسیار اسفناک بود و اوضاع کاملاً فرق کرده بود، یک نفر از برادران پاسدار را ملاقات نمودم، ایشان اظهار داشتند: از ۱۸ نفر از نفرات ما، فقط یک نفر زنده مانده است، اوضاع را از ستوان جمال کریم دیده‌بانی که بیرون از سوسنگرد بود جویا شدم او هم شرایط را بحرانی گزارش نمود و اظهار داشت جنگ به‌شدت ادامه دارد و نیروهای دشمن اصلاً ترحم ندارند و تمامی نقاط شهر و اطراف آن‌را زیر آتش دارند. در جاده‌های اطراف عبور و مرور خودروها در تاریکی شب با چراغ خاموش انجام می‌گرفت که بسیار خطرناک بود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۸/۲۴ می‌گوید:

ساعت ۰۶۰۰ صبح از منزل حرکت کردم و ساعت ۰۸۳۰ با اولین پرواز عازم منطقه شدم. ساعت ۱۰۰۰ صبح به اهواز رسیدم، آقای سیدصالح موسوی بسیجی شرکت گازرسانی منتظر بود، به‌سمت دشت آزادگان حرکت کردیم، ایشان اظهار می‌داشت، عبور از مسیر حمیدیه به‌علت زیر آتش قرار داشتن جاده غیرممکن است. از حاشیه جاده آسفالتی و با استفاده از جاده خاکی به حرکت ادامه دادیم. سرتاسر مسیر و طول جاده زیر آتش پر حجم دشمن قرار داشت، در بین راه مطلع شدیم که فشار دشمن از سمت دهلاویه و کرخه‌کور به سوسنگرد زیاد شده است. پرواز هواپیماهای دشمن در آسمان و بمباران جاده‌ها نشانگر وضعیت بحرانی منطقه بود. تردد خودروهای مهمات، تجهیزات و آمبولانس به‌سمت سوسنگرد و دشت آزادگان نسبت به روزهای گذشته از ترافیک بیشتری برخوردار بود. آن‌چه که در جاده و داخل کامیون‌ها مشاهده می‌شد، پیر و جوان شتابان راهی جبهه بودند. به قرارگاه گردان رسیدیم، پس از توجیه به آخرین وضعیت منطقه توسط نفرات رکن ۲ و رئیس رکن ۳ سروان خواجه‌وی و سروان دامغانیان، از این‌که ارتباط

مرکز هدایت آتش گردان با دیده‌بانان مستقر در سوسنگرد، ستوان مختاری‌نسب، ستوان بزازان و استوار نوروزی قطع شده بود، نگران شدم. مسئله را پیگیری نمودیم و تعدادی از نفرات رکن ۲ را جهت کسب خبر به منطقه اعزام نمودم، خودم هم سریعاً عازم تیپ ۳ زرهی شدم و پس از حضور در قرارگاه تیپ ۳ زرهی با آخرین وضعیت توجیه شدم. جناب سرهنگ الماسی اظهار داشتند:

عملیات هماهنگ شده‌ای از محور حمیدیه - سوسنگرد به منظور انهدام و بیرون راندن دشمن از شهر اجرا خواهد شد. در این وضعیت نیاز به آتش پرحجم توپخانه‌های موجود در منطقه می‌باشد که با بهره‌برداری از توان یگان‌های مستقر در منطقه و واحدهای کمکی که در حال رسیدن به محل هستند اجرا خواهد شد.

یگان‌های شرکت کننده در عملیات برابر آخرین هماهنگی عبارت بودند از:

- یگان‌های تیپ ۳ زرهی مستقر در دشت آزادگان

- گروه رزمی ۱۴۸ لشکر ۷۷ خراسان

- نفراتی برگزیده به‌عنوان نیروهای مخصوصی از واحدهای تیپ ۵۵ هوابرد شیراز

- واحدهایی از هنگ ژاندارمری سوسنگرد

- نیروهای داوطلب مردمی

- گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران

یگان‌های توپخانه عبارت بودند از:

- دو آتشبار ۱۷۵ مم از گردان ۳۸۸ توپخانه گروه ۳۳ توپخانه

- یک آتشبار ۱۳۰ مم از گروه ۲۲ توپخانه مأمور به گردان ۳۸۸ توپخانه

- یک آتشبار ۱۰۵ مم از لشکر ۷۷ پیاده

- گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی

- تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ به فرماندهی سرهنگ امرالله شهبازی در حال حرکت به منطقه

حمیدیه و سوسنگرد

- جهاد شهرستان دامغان

- واحدهای پدافند هوایی

شنبه ۲۴ آبان ۵۹: وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه سوسنگرد

- دشمن حلقه محاصره شهر سوسنگرد را تنگ‌تر نموده بود.
- نیروهای دشمن با احتیاط کامل که حاصل تجربه عملیات‌های قبلی آنان بود به نیروهای خودی نزدیک می‌شدند.
- با هر یورش نیروهای خودی، دشمن عقب‌نشینی می‌نمود.
- دشمن خواستار اسیر کردن همه نیروها در سوسنگرد بود، زیرا قصد تبلیغات شدیدی پس از تصرف سوسنگرد را داشت.
- تیپ ۳۵ زرهی دشمن که با کمک تیپ ۱۲ زرهی قصد قطع محور حمیدیه - سوسنگرد را داشت، موفق نشد.
- یگانی از گروه رزمی ۱۴۸ پیاده در ۱۰ کیلومتری شرق سوسنگرد در برابر دشمن مستقر گردید که امید دشمن از قطع محور حمیدیه - سوسنگرد به یأس تبدیل شد.
- بر اساس گزارش تیپ ۳ زرهی در ساعت ۱۰:۰۰ نیروهای دشمن در منطقه آبادی سبجانی مشغول ایجاد پل بر روی کرخه می‌باشند.
- مختصات پل به نماینده نه‌اجا ابلاغ گردید.
- چندین مرتبه متوالی وسایل و تجهیزات پل توسط جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش بمباران شد که سرانجام دشمن از نصب پل منصرف شد و یک تهدید جدی از سمت شمال برطرف گردید.^۱
- یگان‌های مستقر در شهر و مواضع اطراف شهر سوسنگرد ساعت ۱۸:۰۰ اعلام کردند سوسنگرد و هویزه در حال محاصره نیروهای عراقی است.
- گزارش فوق زمانی اعلام شد که تیپ ۳۵ زرهی عراق محور حمیدیه - سوسنگرد را در ۱۰ کیلومتری شرق سوسنگرد قطع نمود.
- خبر قطع جاده ارتباطی لطمه شدید روحی برای رزمندگان شهر به‌همراه داشت، زیرا کمک‌رسانی به سوسنگرد کاملاً از راه زمین قطع گردیده بود و تنها وسیله ارتباطی، رودخانه کرخه در شمال شهر بود که آن‌هم برای همه امکان‌پذیر نبود، فقط برای افراد خاصی در شب امکان‌پذیر بود.

۱. جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در این منطقه عملیات‌های ماندگاری را انجام دادند که در کند کردن پیشروی و انهدام نیروهای دشمن بسیار مؤثر بود.

یکشنبه ۲۵ آبان ۵۹: آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه سوسنگرد

- نیروهای خودی در شهر سوسنگرد از همه طرف محاصره شدند.
- بر اساس گزارش رزمندگان در شهر، دشمن از سمت غرب، به پل مالکیه شهر رسیده و از جنوب، در حال جنگ تن به تن با رزمندگان اسلام می‌باشند.
- از طرف آبادی سبحانی با همه تلاش‌ها، شب هنگام، دشمن موفق به نصب پل و عبور یگان‌هایش از جبهه الله اکبر به سمت سوسنگرد گردید و از طرف شرق در حوالی مدخل ورودی شهر با رزمندگان درگیر شد.
- آذوقه، مهمات، وسایل و سایر اقلام مورد نیاز در شهر وجود نداشت. علیرغم نبودن آذوقه در شهر، رزمندگان مستقر در شهر از برداشتن آذوقه مورد نیاز از مغازه‌های شهر اکراه داشتند.
- به تیپ ۲ زرهی دستور داده شد هرچه سریع‌تر از حمیدیه گذشته و محاصره شهر را از سمت شرق بشکند. تلاش مجددانه نیروهای خودی در برابر سیل هجوم دشمن تا ساعت ۱۰:۰۰ روز ۵۹/۰۸/۲۵ مؤثر واقع نگردید و از چهار طرف دشمن به شهر نزدیک شد.
- توپخانه‌های خودی به علت حضور دشمن در شهر و درگیری تن به تن قادر به اجرای آتش روی شهر نبودند، ضمن این که ایجاد پل توسط دشمن در منطقه سبحانی و هجوم نیروهای پیاده، مکانیزه و زرهی از شمال به سوی شهر موجی از یأس و ناامیدی را در دل رزمندگان داخل شهر به وجود آورد.
- بر اساس گزارش تیپ ۳ زرهی مستقر در شرق ارتفاعات الله اکبر گردان مهندسی ۴۱۴ پل، موفق گردید شمال و جنوب رودخانه کرخه را روبروی جرگه سیدعلی به هم وصل نماید و بدین ترتیب گروه رزمی ۱۴۸ پیاده که در همان نزدیکی مستقر بود با عبور از روی پل پیروزی ندای آزادی سوسنگرد را به جنوب رودخانه رسانید. گروه رزمی ۱۴۸ پیاده با سرعت وارد گل‌بهار شد و با زیر امر گرفتن یک گروهان مکانیزه از گردان ۱۰۰ مکانیزه تیپ ۳ زرهی تقویت گردید و دستور یافت به سرعت آبادی ابوحمیظه را از اشغال دشمن درآورد.
- نیروهای دشمن با زیر آتش قرار دادن یگان‌های تیپ ۳ زرهی، مانع از دسترسی آن‌ها به پل منطقه سبحانی گردیدند و نیروهای دشمن آزادانه وارد شهر سوسنگرد شدند و در سمت شمال شهر نیز جنگ تن‌به‌تن بین مدافعان جان برکف و مزدوران سرسپرده دشمن شروع گردید.

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه / ۳۴۹

- دفاع این قسمت شهر به‌عهده رزمندگان ژاندارمری بود که متعهدانه و مردانه با دشمن جنگیدند و چه حماسه‌ها و رشادت‌ها و ایثارها از خود به‌جای گذاشتند.

- دشمن پس از دادن تلفات و ضایعات فراوان در این قسمت شهر از حرکت بازایستاد تا نیروهای کمکی از راه برسد.

- در شرق سوسنگرد نیز برادران سپاه پاسداران و رزمندگان جنگ‌های نامنظم، از ورود یگان‌های تیپ ۳۵ زرهی دشمن به داخل شهر جلوگیری کردند و از خود رشادت‌ها و جوانمردی به یادگار گذاشتند.

- یک گروه رزمی مرکب از یک گردان تانک از تیپ ۱۲ زرهی و یک گردان مکانیزه از تیپ ۱۴ مکانیزه دشمن از شمال رودخانه کرخه، قصد حمله به نیروهای خودی و تصرف پل نظامی ایجاد شده توسط لشکر ۹۲ زرهی را داشتند که با مقاومت دلیرانه گردان ۲۶۱ تانک از تیپ ۳ زرهی مواجه شدند و از پیشروی باز ایستادند و منطقه مورد بحث هم‌چنان در اختیار نیروهای خودی باقی ماند.

- در ساعت ۱۸:۰۰ روز ۵۹/۸/۲۵ عوامل اطلاعاتی گزارش دادند دشمن در تهاجم روز جاری به شدت آسیب دیده و مشغول تخلیه مجروحین، کشته‌شدگان و وسایل خود می‌باشد و به نظر می‌رسد تا ورود یگان‌های تقویتی اقدام به پیشروی، خاصه در تاریکی شب نخواهند کرد.

- در ساعت ۲۰:۰۰ عوامل اطلاعاتی گزارش دادند تلاش‌های نیروهای دشمن در اشغال و تصرف سوسنگرد موفق نبوده زیرا تیپ ۴۳ زرهی که مأمور اشغال شهر از غرب بود نتوانست به شهر برسد و تیپ ۳۵ زرهی که مأموریت قطع جاده حمیدیه - سوسنگرد و تصرف شهر را از سمت شرق به‌عهده داشت، در بعدازظهر امروز از اجرای مأموریت باز ماند و تیپ ۱۲ زرهی در مأموریت جدید خود مبنی بر اشغال کرانه شمالی رودخانه ناموفق بوده و تنها تیپ ۱۴ مکانیزه و گردان‌های کماندو و نیروهای مخصوص در انجام مأموریت خود در رویارویی با نیروهای ایرانی موفق بودند که تلفات زیادی را متحمل شده و توان ادامه نبرد را ندارند. روحیه نیروهای خودی به دلیل عدم موفقیت قطعی دشمن تقویت گردید، اما روحیه دشمن به دلیل مشاهده ستون‌های زرهی و مکانیزه که از حمیدیه به سمت سوسنگرد در حرکت بودند و به‌عنوان نیروهای کمکی قصد وارد عمل شدن داشتند، وحشت‌زده بود و روحیه متزلزلی داشت.

- نیروهای جلودار تیپ ۲ زرهی ساعت ۲۱:۰۰ گزارش نمودند که در ۱۰ کیلومتری شرق شهر سوسنگرد استقرار یافته‌اند و نیروهای زرهی و مکانیزه در حال حرکت به سمت سوسنگرد می‌باشند. فرمانده لشکر ۹۲ زرهی به یگان‌های احتیاط که در حال پیشروی به سوی سوسنگرد بودند در نزدیکی شهر دستور توقف داد تا از هرگونه نیرنگ، فریب و دام دشمن به دور باشند و با شناسایی دقیق از مواضع دشمن در آغاز روشنایی روز ۵۹/۸/۲۶ اقدام به تک علیه دشمن نمایند.

- سرانجام تا نزدیک روشنایی روز ۹۵/۸/۲۶ شناسایی‌ها به اتمام رسید و یگان‌ها در محل‌های مناسب مستقر گردیدند و توپخانه‌ها با تغییر مواضع، آماده شلیک شدند.

- گزارش‌های رسیده از نیروها حاکی از آن بود که نیروهای دشمن تا صبح مشغول تخلیه و جایگزینی بوده‌اند و تمامی گردان‌های درگیر دشمن با یگان‌های تقویتی موجود در منطقه، تعویض شده‌اند و دشمن با نیروهای تازه‌نفس آماده حمله به سوسنگرد جهت اشغال شهر می‌باشد.^۱

حوادث دوشنبه ۲۶ آبان ۵۹: تهاجم رزمندگان اسلام و شکستن حلقه محاصره سوسنگرد

رأس ساعت ۰۶:۰۰ روز ۵۹/۸/۲۶ آتش تهیه سنگین نیروهای خودی سرتاسر جبهه دشمن به استثنای داخل شهر سوسنگرد و اطراف آن‌را فرا گرفت و مواضع دشمن را تبدیل به جهنمی نمود که لرزه به جان مزدوران عراقی انداخت و آن‌چنان وحشت‌زده بودند که قادر به هیچ‌گونه عکس‌العملی نبودند. ساعت ۰۶:۳۰ حرکت یگان‌های لشکر ۹۲ زرهی شامل:

تیپ ۲ زرهی دزفول و تیپ ۳ زرهی دشت آزادگان و گروه رزمی ۱۴۸ پیاده و نیروهای سپاه پاسداران به منظور بیرون راندن دشمن از سوسنگرد آغاز گردید. تهاجم نیروهای خودی به قدری سریع و کوبنده بود که دشمن قدرت تفکر و تصمیم‌گیری را از دست داده بود نیروهای مدافع شهر که تقریباً ۳ روز متوالی در محاصره بودند و با وحشیانه‌ترین حملات مقابله نموده بودند و از هیچ‌گونه امکاناتی هم بهره‌مند نبودند. با شنیدن صدای غرش توپخانه خودی، تانک‌ها و انواع سلاح‌ها به‌وجود آمده و روحیه تهاجمی به خود گرفته و در داخل شهر، مردانه و شجاعانه با دشمن جنگیدند و اجازه ندادند دشمن به تمامی نقاط شهر مسلط شود. نیروهای دشمن از درون شهر و بیرون شهر مورد هجوم قرار گرفتند شدت جنگ در این روز به قدری بود که توصیف‌ناکردنی است. جنگ به شدت در

۱. سرتیپ ۲ سید تراب ذاکری؛ *اطلاعات در جنگ تحمیلی*، جلد یکم، مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی، سال ۱۳۸۷، ص ۲۷۲ و ۲۷۳

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۵۱/

تمامی منطقه ادامه دشت و بوی دود و باروت ناشی از شلیک‌های پیاپی سلاح‌های سبک و سنگین، همه‌جا را فرا گرفته بود.

جنگنده‌های نیروی هوایی و بالگردهای رزمی هوانیروز مرتباً به مواضع و تانک‌های دشمن حمله می‌کردند و دشمن را به ستوه آورده بودند.

بمباران‌های پیاپی از طرفین درگیر، معرکه‌ای را به وجود آورده بود که فقط مردان بزرگ و تاریخ‌ساز قادر به تحمل آن همه مشکلات بودند و هستند. رویارویی با این صحنه‌ها فقط و فقط مختص بزرگ مردان ارتش اسلام بود که با ایمان و قلبی پاک با شجاعت تمام به دشمن می‌تاختند تا به غارتگران اموال مردم بی‌بضاعت، درسی فراموش نشدنی بدهند و داغ تصرف این شهر را تا ابد به سینه آنان بگذارند. در ساعات اولیه تک هماهنگ شده نیروهای خودی، دلاور مردان تیپ ۳ زرهی با یک حرکت سریع و غافلگیرانه آبادی سبحانی را از دست نیروهای اشغالگر آزاد ساختند.

نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه در تمامی مراحل جنگ در آن زمان حساس با آتش پرحجم و سنگین توپخانه، عملیات تیپ ۳ زرهی و دیگر یگان‌های مانوری را جانانه و مردانه حمایت و تقویت می‌کردند و لحظه‌ای از حمایت نیروهای در خط قصور نمی‌کردند. ضمن این‌که به آتش‌های درخواستی لشکر ۹۲ زرهی جهت مقابله با هر گونه تهدید در دیگر مناطق بنا به درخواست، پاسخ سریع می‌داد. نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه در آن زمان از روحیه خاصی برخوردار بودند و شجاعانه می‌جنگیدند. ما در آن زمان مرتباً مورد هدف و بمباران هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتیم اما حملات هوایی دشمن هیچ‌گونه تأثیری بر زرم ما نداشت و بارش آتش‌های مرگبار توپ‌های ما بر سر دشمن هم‌چنان ادامه داشت.

سربازان آتشبار، این جوانان غیور به قدری با جدیت مشغول تیراندازی بودند که اصلاً توجهی به بمباران‌های هوایی نمی‌کردند، فقط برای آنان حمایت و پشتیبانی آتش توپخانه از نیروهای مانوری در سوسنگرد مهم بود که آن‌را به نحو شایسته انجام می‌دادند.

در اثر تیراندازی‌های پیاپی، لوله توپ‌ها سرخ شده بودند و می‌بایست با آب آن‌ها را سرد می‌کردیم و سپس روغن کاری می‌شدند، این عمل را ما توپ به توپ انجام می‌دادیم تا آتش یگان ما روی نیروهای دشمن قطع نشود. سربازی به نام محمد طاهریان که جزء خدمه توپ استوار فریبرز شیخانی و عقیل قاسمی بود، برای سنبه زدن به توپ و روغن کاری آن با صدای بلند و فریاد زنان به من گفت:

جناب سروان اصلانی، تنظیف، ولی ما در آن لحظه تنظیفی جهت سنبه زدن توپ و نظافت آن نداشتیم به او گفتم تنظیف نداریم، عجله کنید خودتان به نحوی مشکل را حل کنید. او لباس کار خود را پاره کرد و آن را سر سنبه توپ زد و سپس مشغول نظافت توپ شد، با دیدن این صحنه مات و مبهوت ماندم که خدایا، این سرباز با چه عشقی می‌جنگد، لباس خود را سنبه توپ می‌کند تا برادرانش در امان باشند. سریع دستور دادم دو دست لباس کار سربازی به او بدهند و از او تشکر و قدردانی نمودم.

این روحيات بود که دشمن در برآوردهای خود آن‌ها را ندیده و محاسبه نکرده بود و یا روحیه سربازانی که در سوسنگرد ۳ روز در سنگر بدون هیچ‌گونه امکاناتی گرسنه و تشنه مانده بودند و می‌جنگیدند، ولی اسیر نمی‌شدند. حتی از ورود به خانه‌های مردم و مغازه‌ها جهت تهیه خوراکی امتناع می‌کردند.

این‌ها ارزش‌هایی بود که پنهان مانده و بازگو نشده است، از این‌گونه مطالب در زیر پوست زندگی در جنگ و جنگیدن در میدان‌های نبرد بسیار زیاد بود که هنوز پنهان مانده است و در سینه رزمندگان اسلام بسیاری از این حوادث و خاطرات را می‌توان یافت که انسان را متحیر می‌کند.

بعد از تصرف پل سبحانی توسط رزمندگان تیپ ۳ زرهی، ارتباط نیروهای دشمن از سمت شمال قطع شد. این شجاعت دلاور مردان تیپ ۳ زرهی باعث تضعیف روحیه یگان‌های دشمن گردید و نیروهایی که در قسمت شمال شهر سوسنگرد بودند، خود را در محاصره نیروهای ایرانی دیدند. در این زمان دشمن شکست سخت و تلخ‌تری را پیش‌روی خود داشت. با قطع ارتباط این پل، دشمن دیوانه‌وار از همه‌طرف به شهر حمله نمود تا بتواند آن‌را تصرف و یا حلقه محاصره را شکسته و یگان‌هایش را نجات دهد. نیروهای شرکت‌کننده دشمن در این عملیات، نیروهای قبلی دشمن نبودند بلکه نیروهای تازه نفسی بودند که بسیار مضطرب شده بودند، زیرا تهور و شجاعت نیروهای ایرانی را عملاً با چشم مشاهده و حس می‌کردند. از طرفی حرکت نیروهای تقویتی از حمیدیه به سمت سوسنگرد توان پایداری و استقامت نیروهای دشمن را از بین برد. بدین ترتیب یگان‌های عراقی عاقبت بسیار دردناک و شومی را لمس و احساس می‌کردند، لذا یارای استقامت و مقاومت در برابر رزمندگان اسلام را نداشتند.

ستوانیکم جمال کریم (سرهنگ بازنشسته) دیده‌بان گردان ۳۸۸ توپخانه از آن روزها می‌گوید:

نیمه دوم آبان ماه نیروهای عراقی نتوانستند از ابوحمیظه به سوسنگرد حرکت کنند و با مدافعان سرسخت ایرانی برخورد کردند و زمین‌گیر شدند. نیروهای مستقر در اطراف سوسنگرد هم نتوانستند به شهر دست یابند. در یکی از این روزها، به همراه سروان حسین خواجه‌جوی افسر عملیات گردان در حوالی ابوحمیظه مشغول تیراندازی روی یگان‌های عراقی بودیم که قصد پیشروی به سمت جاده سوسنگرد - حمیدیه را داشتند. بالگردهای رزمی عراق که قصد شکستن خطوط دفاعی رزمندگان اسلام را داشتند، مرتب به نیروهای ایرانی یورش می‌آوردند. آتشبار یکم ۱۷۵ مم هم بیابای شلیک می‌کرد و آتش زیادی را روی نیروهای عراقی‌ها می‌ریخت. وقتی بالگردهای عراقی نزدیک خط مقدم شدند، من تقاضای شلیک آتش آتشباری بنا به دستور را نمودم. وقتی بالگردهای عراقی را در محل مناسبی دیدم، دستور شلیک را به آتشبار دادم. با ریختن آتش سنگین و پر حجم یگانم، یکی از بالگردهای دشمن مورد اصابت ترکش گلوله‌های توپ قرار گرفت و سرنگون گردید. آتش و دود ناشی از سقوط آن همه جا را گرفت، همه نیروهای مدافع به وجد آمدند و روحیه جنگی آنان مضاعف گردید. آن روز جنگ سختی را تجربه کردیم. واقعاً استخوان‌های ما در آن ایام زیر آفتاب سوزان رنگ باخته بود. خورشید نیز بی‌رحمانه آتش خود را بر ما می‌باراند، بی حفاظ، بی پناه، در کنار خود روی شن‌های داغ می‌نشستیم و با دراز می‌کشیدیم. خورشید درست بالای سرمان بود. دستم را سایبان چشمم می‌کردم، بعضی اوقات طوفان‌های شدید در می‌گرفت و شن‌های روان به سر و صورت‌مان تازیان می‌زد، در لحظاتی حس می‌کردم مرگ نزدیک می‌شود و به نزدیکم می‌آید، آن موقع احساس می‌کردم بهترین دوستم دارد به سراغم می‌آید.

غذای کم، خواب اندک، کار طولانی و طاقت فرسا، دلهره، ترس و ... همه و همه روح و روان‌مان را آزار می‌داد. گذشته هر کس متعلق به شخص اوست، هر کسی گذشته خاص و متعلق به خود را دارد، همه ما نسبت به گذشته خود بسیار حساس و متعصبیم. ما خیلی چیزها از آن شرایط و دوران جنگ می‌دانیم که آن همه خاطرات و اطلاعات، کم نیست.

سپیده دم ۱۸ یا ۱۹ آبان‌ماه در روستای گل‌بهار بالای تانکر آب هوایی رفتیم. به علت کمبود دید به دلیل کامل نشدن روشنایی چیزی مشاهده نکردم، آن طرف تانکر هم سرباز کمکم مستقر بود. به علت خستگی مفرط خوابم برد، نمی‌دانم چه مدت خوابیده بودم، یکباره صدایی شنیدم، سرباز کمکم فریاد می‌زد: عراقی‌ها، عراقی‌ها. منظورش این بود که من از خواب بیدار شوم، ناگهان من با صدای بلند فریاد زدم: نه، نه، من ایرانی هستم.

در خواب و بیداری بودم، آن سرباز مجدداً فریاد زد بالگرد عراقی داره به تانکر حمله می‌کنه! فرصت نداشتیم از پله‌ها به طرف پایین بروم، به سربازم گفتم، از لوله وسط بگیر و برو پایین. سربازم مات و مبهوت مانده بود که مشاهده نمودم، بالگرد عراقی در حال نزدیک شدن است. با سرعت خودم را به پایین تانکر رساندم و با صدای بلند خطاب به سربازم گفتم: بیا پایین، الآن بالگرد می‌رسد. همین که سربازم به پایین تانکر رسید، بالگرد عراقی تانکر آب را با موشک هدف قرار داد که در یک لحظه تکه‌های تانکر به اطراف پرتاب شد، اما هیچ کدام از ما آسیبی ندیدیم. سپیده دم روز ۵۹/۸/۲۶ در داخل خودرو، پایین تانکر آب در روستای گل‌بهار بودم که صدای حرکت تانک‌های چیفتن را شنیدم، سریع به طرف جاده حمیدیه- سوسنگرد حرکت کردم دیدم یگانی از لشکر ۷۷ پیروز خراسان که گروه رزمی ۱۴۸ پیاده بود در کنار جاده و به موازات آن مستقر شده‌اند. من از استقرار آن‌ها اطلاعی نداشتیم، خودم را به یکی از تانک‌های تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی که در حال حرکت بود رساندم. هوا هنوز به تاریکی می‌گرایید، از خدمه تانک که چیفتن بود پرسیدم کجا می‌روید؟ یکی از آنان به من گفت می‌رویم تا محاصره سوسنگرد را بشکنیم و وارد شهر شویم.

در آن موقع نمی‌دانستم چه کار باید کرد. اما من وظیفه مهم خودم را که دیده‌بانی مؤثر بود می‌دانستم، خیلی سریع با بقیه هم‌زمانم در اکیب دیده‌بانی آماده شدیم و به نفرات تحت امرم تأکید بسیار کردم و وظایف هرکدام را مجدداً گوشزد نموده و به جهت اهمیت موضوع از آنان خواستم که تلاششان را مضاعف و دقت بیشتری در طول عملیات داشته باشند و به آنان گفتم که لحظات سرنوشت‌سازی را پیش‌روی داریم.

با فرمانده یگان تانک تماس گرفته و بعد از معرفی خودم و یگانم و امکانات و مقدرات یگانم، از مأموریت آن یگان مطلع شدم و بعد از هماهنگی‌های لازم، به همراه یگان تانک به طرف شهر سوسنگرد پشت سر تانک‌ها به راه افتادیم. آن روز، همان روزی بود که روزهای گذشته انتظارش را می‌کشیدیم. آن‌ها جنگ علیه مردم این کشور را آغاز کرده بودند که برایشان بسیار شوم بود، آن‌ها خشم‌آلود به سرزمینی دست‌اندازی کردند که مردان آن برای نبرد مهیا شده و غرش‌کنان پوزه آن‌ها را به خاک خواهند سائید که آن روز همان روز موعود بود که همه انتظارش را می‌کشیدند و آرام و قرار نداشتند.

من با شور و هیجان بسیار به مرور خودم را به رودخانه کرخه رساندم، آتش پرچم توپخانه‌های خودی شروع شد، من خودم را به تانک‌هایی که در جلوی منطقه نبرد بودند رسانده و در منطقه مناسبی سنگر گرفتم. علیرغم این که یگان ما مرتب تیراندازی می‌کرد و مواضع

دشمن را در کنار شهر زیر آتش داشت، سعی کردم از گلوله‌های دیده‌بانی شده استفاده نمایم تا با دقت تیر بیشتر بتوانیم عملیات یگان‌های مانوری را تسهیل نمایم. یک تیم دیده‌بانی گردان هم به سرپرستی ستوان عیسی مختاری‌نسب در شهر سوسنگرد مستقر بود، اما من با آنان تماسی نداشتم و از وضعیت آنان بی اطلاع بودم.

با هماهنگی یگان‌های تانک تیپ ۲ زرهی مرتباً از یگانم درخواست تیر می‌کردم و آماج‌ها را یکی بعد از دیگری از پیش‌روی خود بر می‌داشتیم. واقعاً آتش‌های مؤثری را روی دشمن اجرا می‌کردیم و امان عراقی‌ها را بریده بودیم. جلوی یگان‌های خودی و در مسیر پیش‌روی مان هر مانعی را که وجود داشت زیر آتش می‌گرفتیم و از پیش‌روی خود بر می‌داشتیم. با یگان‌های تانک هماهنگی بسیار خوبی داشتیم و خوشحانه عملیات خوبی را اجرا کردیم ولی یاد هم‌زمان آن روز را هم که به شهادت رسیدند، هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد، من می‌دیدم که رزمندگان اسلام با چه شور و شوقی به دشمن می‌تاختند و برای آزادی سوسنگرد همه توانشان را به کار گرفته بودند و لحظه‌ای را برای نابودی دشمن از دست نمی‌دادند. چنان برق‌آسا عمل می‌نمودند که قبل از ساعت ۱۱۰۰ وارد شهر شدند.

وقتی وارد شهر شده و خرابی‌های سوسنگرد و اجساد به جا مانده را را دیدم، گفتم خدایا، این همه خرابی و ویرانی و کشتار حاصل افکار و خودخواهی چه کسانی است که مردم، این همه خرابی‌ها و نابسامانی‌ها و فجایع را باید تحمل کنند؟ همه مردم این شهر مظلومانه مورد هجوم قرار گرفته بودند که من شخصاً شاهد و ناظر آن بوده‌ام و می‌دیدم که عراقی‌ها ظلم را به حد اعلامی خود رسانده بودند و جان و مال و ناموس مردم را مورد تعرض قرار دادند، اما بعد از آن نبرد سنگین توسط رزمندگان غیور کشورمان، کشته‌های عراقی‌ها را در حفره‌های اطراف شهر و داخل شهر دیدم که دراز کشیده و به خوابی فرو رفته‌اند که دیگر بیداری نخواهد بود که یک‌بار دیگر این سرزمین را ببینند.

نفراتی را می‌دیدم که نمی‌توانستند اشک چشمانشان را از شوق پیروزی نگه دارند و مرتباً اشک می‌ریختند. در آن روز، سوسنگرد با رشادت‌های جوانان این مرزوبوم آزاد شد و به مام وطن بازگشت. این‌گونه جنگیدن با خصم فقط از جوانان و رزمندگانی ساخته است که دلبستگی به دنیا ندارند. من رزمندگانی را می‌دیدم که می‌توانند سرمشق آیندگان باشند. آنان خودپسند نبودند و تمامی توجهاتشان خدمت به مردم و کشور بود. اما ما نباید هیچ وقت قهرمانان آن روز را فراموش کنیم، با یاد آنان و بیان رشادت‌ها و مردانگی آنان می‌توانیم دوباره یاد و خاطره‌های آنان را برای نسل‌های آینده زنده گردانیم.

یکشنبه ۲۶ آبان ۵۹: آخرین وضعیت سوسنگرد

- در جبهه غربی، دشمن نتوانست از رودخانه مالکیه بگذرد و وارد شهر شود و عملاً داغ الحاق با دیگر نیروهای عراقی به دل آنان نشست، در این محور یگان‌های سپاه پاسداران و دکتر چمران علیرغم تعویض‌های مکرر یگان‌های دشمن، شجاعانه در برابر آنان ایستادگی کردند. (بدون هیچ‌گونه جایگزینی و تعویض)

- در جبهه شمالی شهر، نیروهای ژاندارمری با عزمی آهنین، درسی از وفاداری و عشق به وطن را برای همیشه از خود به یادگار گذاشتند، آن‌ها با کمترین امکانات و تجهیزات جنگیدند و کمبودها را با بی‌باکی و تجربه سال‌ها زندگی سربازی در گوشه و کنار این مرزوبوم جبران نمودند. در این جبهه، دشمن مغرورانه از پل سبحانی گذشت و با نیروهای تازه‌نفس به شمال شهر حمله برد و با این از خود گذشتگان روبرو شد و پس از ۲۴ ساعت درگیری نابرابر و جنگ تن‌به‌تن هرگز نتوانست کاری از پیش ببرد.

- پل سبحانی توسط دست توانای مردان بزرگ تیپ ۳ زرهی به تصرف درآمد، که همین امر مبنای یورش‌های بی‌امان رزمندگان اسلام شد و دشمن را از فتح سوسنگرد ناامید نمود. مردان با غیرت تیپ ۳ زرهی عاشقانه بیش از ۲ ماه متوالی و شبانه‌روزی با دشمن دست‌وپنجه نرم کرده‌اند، با تصرف پل سبحانی، پشتیبانی دشمن از جبهه شمالی را قطع و تمامی مزدوران عراقی در شمال شهر سوسنگرد، در کنار برادران ژاندارم، عاجزانه زانو زدند و جان خود را در برابر این ابرمردان از دست دادند.

- افتخار گردان ۳۸۸ توپخانه در آن عملیات این است که هم‌پای تیپ ۳ زرهی مدت ۲ ماه بود که با دشمن درگیر و در راستای آرمان‌های این مرزوبوم شجاعانه با مردان عاشق خود دوشادوش یگان‌های تیپ ۳ زرهی امان دشمن را بریده و هم‌چنان به رزم خود در کنار این تیپ مقتدر و با ایمان ادامه می‌داد، هنوز تا پیروزی نهایی فاصله داشتیم. دشت آزادگان را باید به همراه یگان‌های تیپ ۳ زرهی به گورستان متجاوزین بعثی تبدیل می‌کردیم. هنوز انتقام خون شهیدان مان را که مظلومانه به شهادت رسیده بودند، نگرفته بودیم. باید مصمم‌تر می‌شدیم تا قطره‌های اشک یتیمان و زنان داغ‌دیده این منطقه را از چهره‌هایشان پاک کنیم، مسلماً راه دراز و طولانی را پیش روی داشتیم.

- در جبهه شرقی، تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی خیلی برق‌آسا به دشمن تاختند و تلفات سنگینی را به آنان وارد کردند و تا ساعت ۱۰:۰۰ پرونده متجاوزین بعثی را در این منطقه (شرق سوسنگرد) بستند.

- نیروهای تیپ ۳۵ زرهی عراق جهت اشغال سوسنگرد از جنوب و شرق قصد نزدیک شدن به شهر را داشتند که خود را در محاصره ارتش اسلام دیدند و ارتباط آن‌ها در نزدیکی جلالیه از جنوب به شمال، قطع گردید و باقیمانده نیروهایی که قسمت اعظم تیپ ۳۵ زرهی و دو گردان از تیپ ۱۴ مکانیزه و یگانی ناشناس احتمالاً از تیپ زرهی ۱۲ بود در مسیر شرق سوسنگرد به سمت جنوب شهر تغییر مسیر دادند و آن عده از نیروهای دشمن که در شمال جاده و شرق سوسنگرد از یگان خود جدا گردیده بودند، به سرنوشت هم‌زمان یک ماه گذشته خود دچار شدند و کمتر از یک ساعت به وسیله جان برکفان غیور ارتش اسلام، از پای درآمدند.

- یگان‌های زرهی ایران با روحیه قوی‌تر و عزمی جدی‌تر به مصاف نیروهای موجود دشمن شتافتند و پس از درگیری بسیار سخت و جدی که برای هر دو نیرو سرنوشت‌ساز بود، سرانجام، توکل، اراده و اخلاص رزمندگان ارتش اسلام بر نیروهای بی‌شمار دشمن فزونی یافت و نزدیک ساعت ۱۲:۰۰ ظهر به هنگام ندای ملکوتی اذان، ندای الله اکبر، پیروزی اسلام بر کفر در منطقه جنوب و شرق شهر سوسنگرد طنین انداخت و نیروهای عراقی که خود را قادر به مقاومت در برابر ارتش اسلام نمی‌دیدند، به تدریج از جنوب شهر سوسنگرد فاصله گرفته و به سمت هویزه و جنوب غرب کرخه متواری گردیدند. با شکست کم‌نظیر دشمن در این جبهه، نیروهای رزمنده محور غربی نیز بر دشمن تا دندان مسلح تاخته و آن‌ها را تا پل سابله عقب راندند و به هنگام اذان ملکوتی ظهر، منطقه از لوٹ وجود دشمن آزاد گردید.

بعد از ظهر روز ۵۹/۸/۲۶ غیورمردان دلاور تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲، فاتحانه و مغرورانه پای در معابر شهر سوسنگرد گذاردند و به این ترتیب محاصره ۳ روزه شهر مقاوم و شهیدپرور سوسنگرد به وسیله رادمردان ارتش اسلام و لشکر ۹۲ زرهی شکسته و دشمن در کلیه محورها قلع و قمع گردید.

- ساعت ۱۶:۰۰ روز مورخه ۵۹/۸/۲۶ پس از این که سوسنگرد بر اثر فداکاری و تلاش بی‌وقفه رزمندگان آزاد گردید و یگان‌ها وارد شهر شدند، نسبت به جمع‌آوری و تخلیه وسایل از کارافتاده و پاکسازی شهر اقدام شد و از فردای آن‌روز به تدریج، افراد نهادهای، ادارات و سازمان‌ها وارد شهر شدند.

- نیروهای دشمن با همه پیش‌بینی‌ها و آمادگی و آوردن یگان‌های تقویتی، برای سومین بار در این منطقه شکست فاحشی را متحمل شدند و به دنبال آن، نیروهای تیپ ۱۲ زرهی این‌ولید که به قصد تصرف سوسنگرد و حمیدیه به این منطقه اعزام گردیده بودند، با شرمساری و سرافکنندگی تمام، به جنوب هویزه عقب‌نشینی کردند. یگان‌های مستقر در الله اکبر نیز اقدام به تهیه مواضع پدافندی مستحکم در شرق ارتفاعات الله اکبر نمودند. یگان‌های حمله‌کننده دشمن از محورهای بستان -

سوسنگرد از مواضع مالکیه به غرب پل سابله عقب‌نشینی و گردان‌های آسیب‌دیده آن‌ها در شمال بستان، شروع به بازسازی و تجدید سازمان نمودند.

در این عملیات، تلفات و ضایعات بسیاری به نیروهای لشکر ۹ زرهی و تیپ ۱۲ دشمن وارد آمد. تعداد ۷۵۰ نفر کشته و حدود ۴۰ نفر به اسارت درآمدند، هم‌چنین یک فروند جنگنده و یک فروند بالگرد و تعداد ۴۰ دستگاه تانک و نفربر و تعداد بسیاری خودرو منهدم گردید. ضمناً غنایم زیادی از دشمن به دست نیروهای اسلام درآمد.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از عملیات آزادسازی سوسنگرد این‌چنین می‌گوید:

در طول روزهای ۲۵ و ۲۶ آبان‌ماه که با پشتیبانی واحدهایی از هوانیروز و بمب‌افکن‌های نهاجا همراه بود، با فرماندهی دکتر چمران منجر به انهدام نیروهای دشمن گردید و شهر سوسنگرد از لوٲ دشمن که ۴۸ ساعت شهر را در اختیار داشتند، پاک گردید.

دشمن با به‌جا گذاشتن تلفات سنگین و تجهیزات و تعدادی اسیر از مواضع خود به سه کیلومتر خارج از شهر تقریباً حوالی مرغداری عقب‌نشینی نمود. کلیه واحدها از جمله واحدهای توپخانه در طول ۴۸ ساعت لا ینقطع به گلوله‌باران دشمن در اجرای مأموریت محوله موفق بودند. شدت تیراندازی‌ها به‌حدی بود که لوله‌های توپ‌ها در شب از سرخی می‌درخشید. سیل وسایل و تجهیزات از جمله گلوله‌های توپ و انواع مهمات دیگر توسط انواع خودروها آن‌چنان واحدها را در حین عملیات تدارک نمودند که در نوع خود بی‌نظیر بود.

در تاریخ ۵۹/۸/۲۶ ساعت ۰۷۳۰ همراه سروان خواجه‌جوی رئیس رکن سوم و ستوان مختاری‌نسب و سرباز بی‌سیم‌چی کربلایی و راننده بسیجی سیدصالح موسوی به‌سمت سوسنگرد حرکت کردیم. ورود به داخل شهر غیرممکن بود، در ۵ کیلومتری شهر که زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت، خودرو را در کنار جاده گذاشتیم و پیاده با استفاده از حاشیه سمت راست جاده، خود را به درختان موجود در حاشیه و سمت راست ورود به شهر رساندیم. ارتباطمان با دیده‌بانان ستوان بزازان و استوار نوروزی ۴۸ ساعت قطع شده بود و خبری از آنان نداشتیم. از حاشیه سمت راست جاده به طرف رودخانه، از قسمت درخت‌زار و از سمت بیشه‌زارها به حرکت ادامه دادیم. پس از وارد شدن در داخل درختان، با حالت سینه‌خیز خود را به نفراتسی که در داخل بیشه‌زار بودند رساندیم. گلوله‌های توپخانه دشمن، پیاپی روی این منطقه که پایین‌تر از سطح جاده بود اصابت می‌کرد. هر قدر که به جلوتر می‌رفتیم صدای بی‌سیم که به پشت سرباز کربلایی بسته شده بود ضعیف‌تر می‌شد، لذا ارتباط ما با گردان که می‌خواستیم روی دشمن اجرای آتش کنیم

مفهوم نمی‌شد. به سروان خواجوی و ستوان مختاری نسب گفتم بروند ۳ کیلومتری، خود را به خودرو بسیج موسوی برسانند و پیام‌های ما را از طریق بی‌سیم که روی خودرو نصب شده است به طریق رله به گردان بفرستند تا بتوانیم با توپخانه خودمان، روی دشمن آتش بریزیم. پس از ۲۰ دقیقه ارتباط برقرار شد و انبوهی از آتش را به مدت ۲ ساعت روی مواضع توپخانه دشمن که مختصات آن‌ها از طریق توپخانه لشکر در اختیارمان قرار داده شده بود اجرا نمودیم و کم‌کم آتش دشمن شدت خود را روی شهر و مواضع نیروهای خودی از دست داد. در حاشیه بیشه‌زار تعدادی از جوانان که با زبان عربی صحبت می‌کردند و به‌منظور در امان ماندن از ترکش‌ها خود را به زمین چسبانده بودند، برخورد کردم.

ابتدا فکر کردم عراقی هستند، چون دشمن در آن هنگام در داخل شهر و حاشیه آن به‌طور پراکنده حضور داشت، ولی پس از صحبت و عدم عکس‌العمل از آن‌ها، متوجه شدم جزء نیروهای گروه چمران هستند.

ساعت ۱۱۳۰ توانستیم با خودرو وارد شهر سوسنگرد شویم، خودروهای زیادی نیز در روی جاده وارد و از شهر خارج می‌شدند و نشان از پیروزی رزمندگان بود و معلوم بود دشمن در شهر نیست. به محل استراحت دیده‌بانان در شهر رفتیم ولی کسی آن‌جا نبود، کاملاً آشکار بود که شهید یا به اسارت درآمده‌اند. به آن طرف شهر رفتیم، چیزی دستگیرمان نشد، ارتباط خودمان را در طول مسیر با قرارگاه گردان حفظ کرده بودیم. درخواست آتش روی مناطق استقرار دشمن در غرب سوسنگرد به طرف دهلاویه کردیم. خروج از انتهای شهر مستلزم عبور از روی پل بود که امکانات فراهم نبود، فقط به وسیله وسایل محلی و ابتکاری نفراتی مشغول ایجاد پل عبوری برای نفرات بودند، شهر کاملاً تخریب شده بود، گلوله‌باران شهر از طریق زمین و هوا روی شهر ادامه داشت، شهر کلاً از سکنه خالی نشده بود و در طول دو روز محاصره شهر توسط دشمن، آن‌هایی که توانسته بودند از شهر خارج شده و بقیه اعم از زن و مرد و بچه‌ها، هراسان در کوچه و محله باقی مانده بودند. به محل قرارگاه موقت گروه جنگ‌های نامنظم و واحد ژاندارمری که قبلاً در داخل شهر بود، مراجعه کردم، درهم ریخته شده بود و مسئولان مشغول سازماندهی مجدد بودند. تعدادی از نیروها به فیض شهادت نائل شده بودند و تعدادی نیز جزء مفقودالائرها بودند که هنوز از سرنوشت آنان خبری نبود. سعی کردم با ستوان جمال کریم که در شرق سوسنگرد مستقر بود، دیدار کنم که به واسطه شرایط منطقه میسر نشد. اما از طریق مرکز هدایت آتش گردان، مطلع شدم که او و هم‌زمانش سالم و سلامت هستند و به مأموریت خود ادامه می‌دهند که از شنیدن این خبر خوشحال شدم.

خاطرات دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه از نبردهای خونین شهر سوسنگرد

استوار محمد زمانی عضو تیم دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه از آن روزهای سخت و

بحرانی می‌گوید:

نیمه دوم آبان‌ماه سال ۱۳۵۹ را می‌گذرانیدیم و روزبه‌روز نیروهای مردمی بیشتری با شور و اشتیاق وصف‌ناشدنی برای مقابله با دشمن و دفاع از کشور وارد مناطق عملیاتی از جمله سوسنگرد می‌شدند. با بیشتر شدن تعداد نیروهای مردمی و تجمع آنان در شهر، فعالیت و شلیک آتشبارهای دشمن روی مناطق مختلف شهر سوسنگرد بیشتر می‌شد و این موضوع بیانگر این بود که دشمن از اوضاع داخل شهر اطلاعات کافی داشته و بی‌خبر از تحرکات نیروهای ایرانی نیست.

با شدت گرفتن آتش توپخانه دشمن روی شهر سوسنگرد در شب، ما نمی‌توانستیم در محل اصلی خود استقرار داشته باشیم، هر لحظه احتمال فروریختن سقف اتاق‌ها بر سرمان وجود داشت، لذا شب‌ها هنگام گلوله‌باران شهر توسط دشمن، ما در گودال‌هایی که در کنار خیابان‌های اصلی شهر حفر شده بود سنگر می‌گرفتیم و تا صبح تا همان‌جا می‌ماندیم. یک روز صبح از سنگرهای حفر شده کنار خیابان جهت صرف صبحانه و آماده شدن و رفتن به خطوط مقدم و اخذ تماس و درگیری با دشمن به آن خانه رفتیم مشاهده کردیم سقف یکی از اتاق‌های خانه بر اثر اصابت گلوله توپخانه دشمن تخریب شده است. روزهای بسیار سختی را می‌گذرانیدیم، شب‌ها هم اصلاً نمی‌توانستیم استراحت کنیم، شاید نتوان خوابیدن در گودال‌های حفر شده در کنار خیابان‌های شهر را توصیف نمود، اما این واقعیتی بود که برای تمامی رزمندگان در شهر بود و می‌بایست با آن شرایط خود را توجیه می‌نمودند و به هدف والای خود که دفاع از شهر سوسنگرد بود فکر می‌کردند، رزمندگانی که شب را در این گودال‌ها می‌گذرانند لحظه‌ای از یاد پروردگارشان غافل نبودند و دعاگویان به فکر رزمی بودند که هر لحظه احتمال وقوع آن بود.

به نظر می‌رسید دشمن نیروهای خود را در غرب دهلاویه تقویت نموده است، زیرا تحرکات آن‌ها نسبت به روزهای قبل بیشتر شده بود. تیم دیده‌بانی گردان سعی می‌کرد هرچه بیشتر به دشمن نزدیک شود تا از استعداد نیروهای آنان آگاهی یافته و حرکات آنها را زیر نظر داشته باشد. به‌همین منظور یک روز از داخل شیارها و بوته‌زارها به‌طور خزیده تا روستای دهلاویه پیش رفتند و از آن‌جا که با من حدود ۲ کیلومتر فاصله داشتند، به وسیله بی‌سیم تماس گرفتند و اعلام کردند که وارد روستای دهلاویه شده‌اند و اثری از نیروهای دشمن در آن‌جا نیست. ظاهراً دشمن

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۶۱

آنجا را ترک و با ۲ کیلومتر عقب‌نشینی در غرب دهلاویه مستقر گردیده بودند. دیده‌بانان اعلام نمودند محلی که آن‌ها در آنجا مستقر هستند خالی از سکنه است و محل مناسبی برای دیده‌بانی است. من با خودرو جیب نزدیک نیروهای پاسدار و بسیجی استقرار داشتم حدود یک ساعت منتظر ماندم تا هوا تاریک شود. بعد از تاریکی، خودرو جیب را روشن کرده و با احتیاط از داخل شیارها به طرف روستای دهلاویه پیش رفته و به سایر دوستانم ملحق شدم. ساعتی را در آن محل گذرانیدیم، گروه‌بان حسن رضایی به اتفاق سایر دوستان در بالای پشت بام یکی از منازل روستایی درازکش و با دوربین مواضع دشمن را زیر نظر گرفته و مشغول جمع‌آوری اطلاعات لازم از دشمن بود. من نیز در پایین ساختمان با خودرو جیب بی‌سیم به صورت آماده ایستاده و به گوش بودم مرتباً آخرین وضعیت دشمن را به گردان گزارش می‌نمودم. بی‌سیم ۱۰۶ مستقر روی جیب دائماً روشن بود و گردان نیز لحظه‌ای از ما و عملیات ما غافل نبود.

برادر رضا حیدری که اهل مشهد مقدس و بسیجی بود ما را همراهی می‌کرد و جزء اکیب دیده‌بانان گردان بود، ایشان تفنگ کلاشینکف خود را آماده تیراندازی کرد و با کنجکاوای داخل کلبه‌های اطراف که خالی از سکنه بود سرکشی می‌کرد و می‌خواست از امنیت منطقه مورد نظر اطمینان حاصل نماید. او ناگهان به‌طور شتاب‌زده نزد من دوید و با اشاره به کلبه‌ای در فاصله ۵۰ متری، گفت که در آن کلبه صدای شخصی را شنیده است. من نیز با احتمال این‌که کسی در آنجا پنهان گردیده بلافاصله اسلحه خود را از ضامن خارج نموده و به اتفاق او و با احتیاط به طرف آن کلبه به راه افتادیم. هوا کاملاً تاریک بود و به سختی داخل کلبه دیده می‌شد. سگی که به نظر می‌رسید تربیت شده است در مقابل درب کلبه گلی ایستاده بود و با سروصدای زیاد پارس کردن و جست‌وخیز به هر طرف، مانع ورود ما به داخل کلبه می‌گردید. برادر رضا حیدری قصد تیراندازی به سگ را داشت که در این هنگام پیرزنی با قدی خمیده و بسیار فرتوت و ناتوان از کلبه بیرون آمد و با اشاره دست وی، سگ آرام گرفت. پیرزن خود را به پای ما که روی درب کلبه ایستاده بودیم انداخت و قصد بوسیدن کفش‌های ما را داشت که مانع کار وی شده و دست‌های لرزان وی را گرفته از زمین بلند کردیم. او با زبان عربی جملاتی را تکرار می‌کرد و التماس‌کنان اشک می‌ریخت. ما به زبان عربی تسلطی نداشتیم و از کلماتی که به زبان می‌آورد چیزی متوجه نمی‌شدیم، به نظر می‌رسید خیلی ترسیده و فکر کرده بود که قصد کشتن وی را داریم، ما نیز به قصد این‌که ترس او کمتر شده و قدری آرام شود کلماتی مانند (الله، محمد، علی، حسن و حسین) را بر زبان می‌آوردیم و می‌گفتیم ما ایرانی هستیم. بعد از لحظاتی که آرام گرفت، دست بر روی شکم خود گذاشت و چیزی گفت، حدس زدیم که گرسنه است، داخل کلبه

شدیم و با چراغ قوه‌ای که به‌همراه داشتیم همه‌جا را بازدید نمودیم، چیزی که قابل خوردن باشد پیدا نکردیم، مشخص نبود که پیرزن چند روز و از چه زمانی در آن‌جا زیر آتش توپخانه و خمپاره دو طرف تنها و گرسنه مانده بود، من چند قرص نان خشک و چند عدد کنسرو لوبیا را که برای روز مبادا زیر صندلی خودرو جاسازی کرده بودم، درآورده و به وی تحویل دادم، ضمناً دو قطعه اسکناس هزار ریالی که در جیب داشتم را به وی دادم تا شاید بتواند یک روز از آن‌ها استفاده کند.

ضمن دور شدن از کلبه ناگهان دختر بچه‌ای را که هفت یا هشت ساله به نظر می‌رسید، دیدیم که در زیر بوته‌های اطراف کلبه پنهان شده بود و با فاصله گرفتن ما از کلبه، وی از زیر بوته‌ها بیرون آمد و به داخل کلبه نزد آن پیرزن دوید. دیدن این صحنه‌های دردناک واقعاً خاطریم را آزرده می‌کرد. این افراد به کدامین گناه می‌بایست این چنین مورد عذاب واقع شوند؟ واقعاً گناهی نداشتند، ما که حامی آن‌ها بودیم اطمینان داشتیم روزی فرا خواهد رسید که انتقام این مظلومان را خواهیم گرفت و منطقه را به گورستان متجاوزین تبدیل خواهیم کرد، آن‌ها با چه امیدی می‌بایست در آن شرایط سخت زندگی می‌کردند، آن‌ها هیچ گناهی نداشتند ولی تقدیرشان بود که زیر آن همه گلوله توپخانه، تانک، خمپاره و بمباران‌های شدید هوایی فقط به زنده ماندن خود برای لحظاتی فکر کنند! واقعاً نیروهای عراقی چگونه می‌توانند تاوان این جنایات را بدهند؟ یقیناً تاوان سنگینی را خداوند برای آنها رقم خواهد زد. هنگام تجاوز نیروهای عراقی و اشغال آن مناطق، مردم روستاها شتاب‌زده با هر وسیله ممکن محل زندگی خود را ترک کرده و به محل امن‌تری می‌رفتند. علیرغم این‌که روستای دهلاویه خالی از سکنه بود، به نظر می‌رسید آن پیرزن و دختر بچه به دلیل عدم توانایی جسمی و یا نداشتن بستگان نزدیک، موفق به ترک محل نشده بودند و یا این‌که به دلیل متفرق شدن بستگانش، وی در محل باقی مانده بود. بعد از مدتی بر روی مواضع دشمن که نزدیکی ما بود درخواست تیر کردیم، چندین گلوله روی مواضع دشمن اصابت نمود، ولی به دلیل عدم دید کافی و دقت تیر مناسب از درخواست تیر صرف نظر کردیم بعد از مدتی نزد نیروهای پاسدار و بسیجی که در خط مقدم و به فاصله دو کیلومتری دهلاویه مستقر بودند، با توجه به اطلاعاتی که ما در اختیار آنان گذاشته بودیم، همان شب تغییر مکان دادند و روستای دهلاویه را اشغال نمودند به طوری صبح همان روز ما آن‌ها را در محل دیدیم. حضور آن نیروها در دهلاویه، باعث دلگرمی بیشتر ما شد و بدون نگرانی و با امنیت بیشتر، به شکار تانک‌های متجاوزین پرداختیم. با انبوه آتش توپخانه که مرتباً از گردان درخواست می‌کردیم، تلفات قابل توجهی به متجاوزین وارد کردیم. اما افسوس که یک نیروی کلاسیک و آموزش دیده در آن‌جا نبود تا بتوان خیلی مؤثرتر وارد عمل شویم. حیف از نیروهای

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۶۳۱

مخلص و مردمی که جان برکف به آن جا آمده بودند، زیرا آموزش نظامی کافی نداشتند و با بی‌نظمی‌هایی که مرتکب می‌شدند برای خودشان و ما اسباب دردسر می‌شدند، آن‌ها رعایت استتار و اختفا را نمی‌کردند، بالای پشت بام‌های روستای دهلاویه می‌رفتند و در مقابل دید و تیر دشمن قرار می‌گرفتند. در تاریکی شب آتش روشن می‌کردند تا با استفاده از هیزم، چای و غذای خود را آماده کنند. به توصیه‌های ما اصلاً توجهی نمی‌کردند. هنگامی که با اعتراض‌های ما مواجه می‌شدند ما را متهم به ترسو بودن می‌کردند.

توصیه‌های ما ترس نبود، اگر ترس در وجود ما بود، سنگین‌ترین و سخت‌ترین مأموریت را که دیده‌بانی بود عهده‌دار نمی‌شدیم. همه اکیپ دیده‌بانی داوطلب بودند که به خط مقدم بروند، ولی اظهارات آن برادران از روی ناآگاهی و نداشتن ابتدایی‌ترین آموزش‌های نظامی بود که متأسفانه نتایج این بی‌احتیاطی‌ها را خیلی زود مشاهده می‌کردند، ولی اشتباه آنان تبعات سنگینی را به دنبال داشت و آن‌هم تلفات جانی بود که می‌بایست متحمل می‌شدیم.

طولی نکشید که دشمن از حضور ما در روستای دهلاویه مطلع گردید و چنان آتشی را در آن منطقه اجرا کرد که موجب زخمی‌شدن چندین تن از همین برادران گردید. ما تا غروب آفتاب در روستای دهلاویه ماندیم و شلیک خمپاره‌های دشمن به روی آنجا هم چنان ادامه داشت.

البته ما با دلخوری از نحوه عملکرد آنان به سوسنگرد بازگشتیم و شب را در منزلی که در اختیار داشتیم پس از تهیه و صرف شام، استراحتی کردیم. نیمه‌های شب بود که با صدای بلند چند تن از برادران پاسدار که ما را صدا می‌کردند، سراسیمه از خواب بیدار شدیم، از لحن صدای آن‌ها مشخص بود که اتفاقی ناگوار رخ داده است. چگونگی موضوع را از آنان جويا شدیم، آن‌ها می‌گفتند، حدود هفتاد نفر از نیروهای پاسدار و بسیج شب گذشته در اطراف دهلاویه به دشمن شبیخون زده و درگیر شده‌اند و سرانجام به محاصره دشمن درآمده‌اند و در وضعیت خطرناکی قرار گرفته‌اند، آن‌ها از ما درخواست کمک می‌کردند تا نیروهای خود را از محاصره درآورند. گروهبانیکم حسن رضایی از برادران پاسدار محل دقیق درگیری با دشمن را جويا گردید، پس از بررسی روی نقشه تقاضای درخواست تیر نمود، اما به دلیل این که محل درگیری کاملاً مشخص نبود و دیده‌بان هم در یگان‌های مانوری حضور نداشت و احتمال اصابت گلوله‌های توپخانه خودی به نیروهای پاسدار و بسیجی محتمل بود، لذا امکان تیراندازی برای یگان ما میسر نبود. ضمن این که این نیروها بدون هیچ‌گونه برنامه‌ریزی و هماهنگی با رده‌های بالا اقدام به این عملیات خودسرانه کرده بودند که با وضعیت بحرانی مواجه شده بودند. فردای آن شب گفته شد که تمامی کسانی که در محاصره دشمن بودند شهید یا اسیر شده بودند. همگی ما از وضعیتی که

پیش آمده بود ناراحت بودیم، ولی اشتباه اصلی را خود برادران پاسدار مرتکب شده بودند و نایبستی در آن شرایط، بدون بررسی‌های لازم، بدون اطلاع و هماهنگی، خودسرانه اقدام به چنین عملیاتی می‌کردند، از وضع به‌وجود آمده واقعاً ناراحت بودیم و احساس خوبی نداشتیم و اصلاً دوست نداشتیم در شهر سوسنگرد رفت و آمد کنیم و با این برادران روبرو شویم. منتظر بودیم به‌خاطر عملیات خودسرانه، لااقل تذکری به آنان داده شود، لیکن برعکس انتظار، با تبلیغ و هیاهو در بین نیروهایی که در شهر سوسنگرد حضور داشتند، شایع گردید که توپخانه ارتش با نیروهای سپاه و بسیج همکاری نکرده و بر اثر آن تعدادی از رزمندگان به‌دست دشمن شهید و اسیر شده‌اند. این موضوع بازتاب وسیع و بدی را داشت. به‌گونه‌ای که گروهیان حسن رضایی به گردان بازگشت. به‌جای وی ستواندوم عیسی مختاری‌نسب به‌عنوان دیده‌بان گردان تعیین گردید. ساعتی از روز گذشته بود که ستوان مختاری‌نسب به وسیله یک خودروی جیب با همراهی یک سرباز راننده در سوسنگرد نزد ما آمد تا عهده‌دار دیده‌بانی گردد، گروهیان حسن رضایی بعد از خداحافظی با ما به وسیله همان خودرو و راننده به طرف گردان در دامنه ارتفاعات الله اکبر رهسپار گردید و احمد شریفی نیز به همراهش رفت. نهار را به اتفاق ستوان مختاری‌نسب و سایر افراد تیم دیده‌بانی در حالی که دشمن با توپخانه، شهر سوسنگرد را زیر آتش قرار داده بود صرف کردیم سپس به قصد آشنا شدن دیده‌بان جدید به مناطق اطراف هویزه و شناسایی مواضع دشمن به آن منطقه رهسپار و پس از چند ساعتی گشت‌زنی در آن حوالی، هوا در حال تاریک شدن بود که به سوسنگرد بازگشتیم و به محل استراحت خود رفتیم. پاسی از شب گذشته بود که شهر سوسنگرد زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفت و لحظه به لحظه بر شدت گلوله‌باران شهر افزوده می‌شد، به طوری که مجبور شدیم تا صبح در سنگرهایی که در خیابان حفر شده بود باقی بمانیم. یکی از افراد تیم دیده‌بانی با شوخی گفت «این آتش بازی از برکت قدم خیر دیده‌بان جدید است که بعضی‌ها دارند به وی خوش‌آمد می‌گویند» بعد از صرف صبحانه‌ای مختصر و تعجیلی با سرعت جهت رفتن به روستای دهلاویه آماده شده و حرکت کردیم تا هم از شر آتشبارهای دشمن خلاصی پیدا کنیم، هم به دیده‌بانی در آن منطقه بپردازیم. در بین راه هنگام خروج از شهر چند منزل مسکونی را مشاهده کردیم که مورد اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن قرار گرفته بودند و چند تن از ساکنین آن‌ها زخمی شده و نیروهای مردمی در حال بیرون آوردن آنان از زیر آوارها بودند.

در حالی که از سوسنگرد خارج شده و به سمت دهلاویه پیش می‌رفتیم، دشمن جاده را زیر آتش توپخانه و خمپاره قرار داده بود و ما مجبور شدیم چندین بار از جاده خارج و در گودال‌های

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۶۵۱

کنار جاده پناه بگیریم. وقتی به روستای دهلاویه رسیدیم آنجا نیز دست کمی از سوسنگرد نداشت و با خمپاره به طور مداوم مورد هدف قرار می‌گرفت.

ستوان مختاری نسب و سایر اعضای تیم دیده‌بانی، بی‌سیم PRC-۷۷ را با کوله‌پشتی برداشته و پس از روشن کردن و آزمایش، جهت دیده‌بانی و بررسی وضعیت دشمن، از داخل نيزارهای کنار رودخانه کرخه به طرف غرب روستای دهلاویه به راه افتادند و من با خودرو جیب بی‌سیم‌دار در داخل گودالی واقع در پشت یکی از گودال‌های بزرگ حفر شده در بین کلبه‌های داخل روستا، با چند شاخه درخت، خودرو را استتار نموده و همان‌جا باقی ماندم. لحظاتی بعد از رفتن دیده‌بان، با مرکز هدایت آتش گردان تماس برقرار نمودم و ضمن اعلام وضعیت دیده‌بانان، گردان را از وضعیت بد و بحرانی شهر سوسنگرد و دهلاویه آگاه نمودم.

در ادامه مکالمه، همکاران در مرکز گردان اطلاع دادند که استوار حسین نوروزی جهت اعزام به دهلاویه و انجام وظیفه در تیم دیده‌بانی به‌جای من تعیین و قبول مسئولیت نموده و در حال حرکت به سوی دهلاویه جهت پیوستن به ما می‌باشد. (وجود من در گردان جهت تعمیر بی‌سیم‌های ۱۰۶ و برقراری ارتباط مطلوب لازم بود، لذا فرمانده گردان تصمیم گرفته بود که من را به خاطر مصالح خدمتی از دیدگاه تعویض نماید)

بعد از ظهر روز ۵۹/۸/۲۴، در حال ارسال و دریافت پیام‌ها به وسیله بی‌سیم بین دیده‌بان و مرکز هدایت آتش بودم که استوار حسین نوروزی به اتفاق یک مرد بسیجی میان‌سال که رانندگی خودروی جیب را به عهده داشت به محل استقرار من در دهلاویه رسیدند. مرد بسیجی اولین بار بود که انفجار گلوله‌های توپ و خمپاره دشمن را از نزدیک مشاهده می‌نمود، او با انفجار گاه و بی‌گاه گلوله‌های توپ و خمپاره در اطراف ما به هیجان آمده و ترس خود را پنهان نمی‌کرد و سراسیمه به اطراف می‌دوید و به دنبال جان‌پناه مناسبی می‌گشت.

قصدها را به اتفاق استوار نوروزی و مرد بسیجی همان‌جا منتظر بمانیم تا دیده‌بان و همراهان او که جلوتر از ما و نزدیک به نیروهای عراقی بودند بازگردند و پس از خداحافظی با آن‌ها منطقه را ترک و به طرف مرکز گردان بروم، لیکن افسر مخابرات لحظاتی بعد به وسیله بی‌سیم با من تماس گرفت و گفت ۲ دستگاه گیرنده بی‌سیم شبکه اعلام خطر پست فرماندهی، از کار افتاده و هیچ‌یک از کادر مخابراتی نیز در محل حضور ندارند تا عیب آن‌را برطرف نمایند. وی با اشاره به کمبود پرسنل مخابراتی در مرکز هدایت آتش و شرایط بحرانی که وجود داشت تأکید نمود که خودروی جیب بی‌سیم‌دار و وسایل همراه را به استوار نوروزی تحویل داده و سریعاً به طرف گردان حرکت نمایم، لذا از همان لحظه با دیده‌بان ارتباط برقرار کردم و موضوع

را با وی در میان گذاشته و پس از خداحافظی با دیده بان و همراهان وی، با استوار نوروزی در خصوص چگونگی انجام کار با فرکانس‌های اصلی و فرعی بی‌سیم و همچنین کلیدهای رمز مورد استفاده در شبکه، هماهنگی‌های لازم را به عمل آورده و او را کاملاً توجیه نمودم و سپس مرد بسیجی را که در یکی از گودال‌های اطراف پناه گرفته بود، صدا زدم تا خودرو را روشن نموده و به طرف مرکز گردان حرکت نمائیم. مرد بسیجی نزد من آمد و با دست به طرف جاده سوسنگرد اشاره کرد و گفت:

«نگاه کن، عراقی‌ها جاده را هم زیر آتش گرفته‌اند، صبر کنیم تا آتش‌های آن‌ها قطع شود و سپس حرکت کنیم». در جواب وی گفتم:

چاره‌ای نداریم، ما بایستی قبل از این که هوا تاریک شود به مرکز گردان رسیده باشیم.

آن مرد بسیجی با چند دقیقه معطلی و در حالی که هنوز در مورد رفتن یا نرفتن تردید داشت، به راه افتاد تا خودرو را که به فاصله ۵۰ متری ما در پشت دیوار یکی از کلبه‌ها پارک شده بود روشن کند و برای حرکت آماده شود، لیکن با گذشت ۱۰ دقیقه، از او خبری نشد، من نگران شده و به دنبال او رفتم و او را در حالی که پشت فرمان خودرو قرار گرفته بود و هنوز خودرو را روشن نکرده بود دیدم که آهسته در حال خواندن دعا می‌باشد و چیزی را زیر لب زمزمه می‌کند، احساس کردم ایشان هنوز هراسناک و در حال تردید و دودلی است و قدرت تصمیم‌گیری ندارد و شاید هم در حال استخاره کردن باشد، لذا درنگ را جایز ندانسته و کلید خودرو را از وی گرفته و خودرو را روشن کردم و از او خواستم به کناری نشسته و اجازه دهد من رانندگی کنم تا با استفاده از آشنایی که به منطقه داشتیم از مسیری مناسب که خطرات کمتری داشت به طرف مقصد حرکت کنیم. برای رسیدن به مرکز گردان می‌بایست از شهر سوسنگرد عبور می‌کردیم، یک ساعت بعد در حالی که سوسنگرد به شدت با آتش توپخانه دشمن گلوله‌باران می‌شد وارد خیابان اصلی شهر شدیم. قصد داشتیم به منزل محل استراحت شبانه رفته و وسایل شخصی خود را جمع‌آوری نموده و از آن‌جا همراه خود ببریم، لیکن شدت آتش دشمن بر روی شهر به قدری زیاد بود که از رفتن به آن محل منصرف شدم و ماندن در شهر را در آن شرایط بحرانی منطقی ندانستم و با سرعت از خیابان‌های شهر عبور کرده و از شهر خارج شدیم. در حین عبور از خیابان‌های شهر، حتی یک نفر را هم مشاهده نکردیم. خودرویی هم در شهر در حال حرکت نبود. شلیک آتشبارهای دشمن همه نفرات موجود در شهر را به پناهگاه‌ها فرستاده بود. همه در شهر سنگر گرفته بودند و منتظر حوادث آتی بودند.

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۶۷۱

در ادامه مسیر در حالی که چند کیلومتر از سوسنگرد فاصله گرفته بودیم، به روستایی در کناره جاده رسیدیم در حالی که سوار بر خودرو در حال حرکت بودیم، حرکات غیرعادی اهالی روستا را که سراسیمه و وحشتزده به هر طرف می‌دویدند، مشاهده و توجه ما را به خود جلب کرد. ما در ایام گذشته با گروهیان حسن رضایی برای رفتن به هویزه و جبهه کرخه‌کور گاهی از آن‌جا عبور می‌کردیم و به آن منطقه و اطراف آن آشنایی داشتیم و هیچ‌گاه مردم آن‌جا را این‌گونه ناآرام و وحشتزده ندیده بودم.

وحشت روستائیان حکایت از یک پیش‌آمد غیرمنتظره داشت، لذا خودرو را در کناره جاده متوقف نموده و از خودرو پیاده شدم و به وسیله دوربین دو چشمی که همراه داشتم کنجکاوانه محوطه روستا و بیابان‌های پشت روستا را که به سمت جبهه کرخه‌کور منتهی می‌شد نگاه کردم و از آن‌چه دیده بودم حیرت‌زده شده و به‌طور غیرارادی فریاد کشیدم. مرد بسیجی که از لحظه حرکت از دهلاویه تا آن‌جا روی صندلی جلوی خودرو نشسته و کلامی بر زبان نیاورده بود، از داخل خودرو پایین پریده و سؤال کرد چه شده است؟ من آن‌چه را دیده بودم و باور نداشتم به او گفتم. دوربین را به دست او دادم و گفتم: آن دورها را نگاه کن چه می‌بینی؟

آن برادر بسیجی با دوربین نگاهی به همان طرفی که من اشاره کرده بودم انداخت و گفت: این‌ها تانک هستند؟ تانک‌ها در حال حرکت به طرف ما هستند؟ این‌ها خودی هستند یا دشمن؟ در جواب وی گفتم: دشمن هستند! به‌گونه‌ای ناباورانه به من نگاهی کرد و گفت: چرا این‌جا؟ آن‌چه دیده بودم درست بود، دلیل ناآرامی روستائیان اکنون برای من مشخص شده بود. حدود ۷۰ دستگاه تانک دشمن از طرف جبهه کرخه‌کور در روبروی ما به چشم می‌خورد که به طرف جاده سوسنگرد - حمیدیه پیش می‌آمدند و تقریباً ۳ کیلومتری مانده بود که به جاده سوسنگرد - حمیدیه برسند و چنان‌چه جلوی آن‌ها سد نمی‌شد تا ساعاتی دیگر جاده به تصرف آن‌ها در می‌آمد و شهر سوسنگرد در محاصره دشمن قرار می‌گرفت. به نظر می‌رسید گلوله‌باران شهر سوسنگرد و روستای دهلاویه که از شب گذشته شدت گرفته و هم‌چنان ادامه داشت، در حقیقت آتش تهیه قبل از عملیات آن‌ها بوده و با همین هدف صورت گرفته بود. من از این‌که نیروهای خودی و مرکز فرماندهی عملیات از پیش‌روی نیروهای دشمن به طرف سوسنگرد با خبر شده‌اند یا خیر؟ اطلاعی نداشتم، اما از این‌که عکس‌العمل بازدارنده‌ای از نیروهای خودی در طول مسیر مشاهده نکرده بودم و اوضاع شهر سوسنگرد را که حدود ۳ هزار نفر از نیروهای سپاهی، بسیج و ژاندارمری و امدادگر و... در آن‌جا حضور داشتند، مانند روزهای قبل عادی دیده بودم متعجب شدم. حدس زدم نیروهای خودی اطلاعی از حرکت جدید دشمن ندارند. با سرعت

خود را به یکی از واحدهای خمپاره‌انداز که در آن سوی جاده سوسنگرد مستقر بودند رساندم تا با وسایل ارتباطی که در اختیار آن‌ها بود بتوانم سلسله مراتب فرماندهی را از موضوع آگاه نمایم. لیکن متأسفانه تنها وسیله ارتباطی واحد خمپاره‌انداز، یک دستگاه بی‌سیم AN/VRC-46 اف ام نصب بر روی خودرو بود که آن هم خراب و از کار افتاده بود. نبودن یک وسیله ارتباطی بی‌سیم در یک واحد نظامی در خط تماس با دشمن برای من غیرقابل قبول و غیرمنتظره بود. لذا فشار روحی و روانی من را با مشاهده پیشروی سریع دشمن به هم ریخته و چنان عصبی شده بودم که بر سر ستوان وظیفه‌ای که با من صحبت می‌کرد فریاد کشیدم و گفتم: این چه وضعی است که شما دارید؟ خجالت نمی‌کشید!!

با صدای فریاد من چند نفر سرباز و یک درجه‌دار با درجه استوار دومی از سنگر بیرون آمده و دور ما جمع شدند. سپس درجه‌دار مذکور که ظاهراً سرگروهیان آن واحد خمپاره‌انداز بود، وقتی از قضایا و علت ایجاد سروصدای من با اطلاع گردید، دست من را گرفت و به کنار کشید و آهسته گفت: شما از کجا آمده‌اید و چه کاره هستید؟ در جواب گفتم، من یک ایرانی مسلمان، یک نظامی هستم، نمی‌توانم ببینم که سرزمین ما از دست می‌رود و به دست دشمن اشغال می‌شود و شما که یک واحد نظامی در مقابل دشمن هستید حتی یک وسیله ارتباطی ساده برای خود ندارید و این‌گونه بی‌تفاوت و بدون احساس مسئولیت در این‌جا به سر می‌برید! درجه‌دار مذکور پاسخ داد:

شما از وضعیت ما بی‌اطلاع هستید، ما هم مشکلات خاص خودمان را داریم، موضوع خرابی بی‌سیم و نداشتن امکانات ارتباطی را با رده‌های بالاتر در میان گذاشته‌ایم، در جواب به ما گفته‌اند: فعلاً صبر کنید، شما در کنار جاده آسفالت سوسنگرد به حمیدیه مستقر هستید تا هنگامی که بی‌سیم سالم در اختیار شما قرار داده نشده اگر کاری یا مشکلی داشتید با پیک موتوری به مرکز اطلاع دهید، امکانات ندارند که در اختیار ما قرار دهند، کسی ما را تدارک نمی‌کند، سپس اضافه نمود: شما چگونه جرأت می‌کنید بر سر نیروهایی که در طول شبانه‌روز بیشتر از ۲ ساعت وقت استراحت ندارند و حتی یک وعده غذای گرم و مناسب به آن‌ها نمی‌رسد و با این همه مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کنند و از ابتدائی‌ترین امکانات محرومند، فریاد می‌کشید؟ فکر نمی‌کنید سربازی که در آن‌جا پشت تیربار کالیبر ۵۰ نشسته تحریک شده و با فریاد شما با وضعیت روحی که دارد خویشتن‌داری خود را از دست بدهد و شما را به رگبار گلوله ببندد!

چند لحظه‌ای سکوت کرده و سعی کردم آرامش خود را حفظ کنم، من بیش از حد احساساتی شده بودم، سرگروهیان واحد خمپاره‌انداز منطقی می‌گفت، شاید حق با او بود، آن طور

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۶۹۱

که می‌گفت شب گذشته یکی از سربازان آن‌ها بر اثر ناملایمات موجود و نداشتن روحیه اقدام به خودزنی کرده بود. (این‌گونه اتفاقات در یگان‌ها بیانگر سقوط روحی و شکست روانی افراد است که کنترل آن برای فرماندهان واقعاً سخت است. فقط با صحبت کردن یا نزدیک شدن به نفرت و تخلیه این‌گونه افراد به رده عقب از سقوط روحی بقیه می‌توان جلوگیری نمود. ولی واقعاً امکانات ما در آن زمان اجازه هیچ اقدامی را نمی‌داد.)

لحظاتی که ما در آن به سر می‌بردیم زمان مناسبی برای این‌گونه صحبت‌ها و دردودل کردن‌ها نبود و ما در حال از دست دادن فرصت بودیم، لذا از دو نفر افسر و درجه‌داری که در آن‌جا حضور داشتند عذرخواهی کردم به آن‌ها گفتم که نیروهای دشمن از طرف رودخانه کرخه کور در حال پیش‌روی به طرف جاده سوسنگرد هستند و سپس از آن‌ها جدا شده و با عجله به طرف مرکز گردان حرکت نموده و به راه خود ادامه دادیم (شرایط آن‌ها بسیار ناگوار بود من دیگر آن‌ها را ندیدم، اما با شرایطی که بعداً برای سوسنگرد به‌وجود آمد، زنده ماندن آن‌ها بعید به نظر می‌رسید. به هر جهت برای آنها دعا کردم و برای یگانشان آرزوی موفقیت نمودم) سعی و تلاش ما برای یافتن یک وسیله مخابراتی جهت ارتباط با گردان و گزارش وضعیت دشمن به جایی نرسید و سرانجام جهت رسیدن هرچه زودتر به مرکز گردان از جاده آسفالت خارج و مسیر خاکی میان‌بر را که فاصله کمتری با مرکز هدایت آتش داشت انتخاب کردیم و زمانی به آنجا رسیدیم که هوا در حال تاریک شدن بود. وقتی از کنار آتشبار یکم می‌گذشتیم مشاهده نمودیم که توپ‌های ۱۷۵ مم آتشبار به‌شدت و بدون انقطاع در حال شلیک بودند، به‌طوری که بر اثر تیراندازی بیش از حد آن‌ها، لوله توپ‌ها در تاریکی به سرخی گرائیده بود. هنگامی که وارد پست فرماندهی شدم، رئیس رکن سوم گردان سروان حسین خواجوی و سایر همکاران را در آن محل دیدم، آنان طوری درگیر کارهای خود بودند که مجالی برای صحبت کردن و گزارش دادن وضعیت موجود با آن‌ها نبود، لیکن با نگاه به چهره درهم و نگران آنان متوجه شدم که از موضوع حمله دشمن به سوسنگرد و محاصره آن شهر با خبر هستند و هر یک از آنان با مسئولیتی که داشتند، شتابان سرگرم انجام وظایف خود بودند و مرتباً به آتشبار مختصات یگان‌های دشمن را جهت تیراندازی مشخص و ارسال می‌نمودند تا روی آنها اجرای آتش نمایند. بازگشت من از محل مأموریت برای همکاران مخابراتی غیرمنتظره بود و وقتی من را در آنجا دیدند، خوشحال شدند، آن‌ها تصور کرده بودند که من هم در حلقه محاصره دشمن گرفتار شده‌ام. استوار داود محمودزاده که نسبت به سایرین با من بیشتر انس و دوستی داشت، اشک در

چشمانش حلقه زده بود و با خوشحالی من را با گرمی و محبت در آغوش خود گرفت و برای لحظاتی در آغوش خود فشرد.

من سریعاً نزد فرمانده گردان رفتم و گزارش‌های لازم را به ایشان دادم، سپس بلافاصله به وسیله بی‌سیم پست فرماندهی با استوار نوروزی و تیم دیده‌بانی ارتباط برقرار نموده و وضعیت منطقه دهلاویه را از آن‌ها جویا شدم. دیده‌بان اعلام نمود که دشمن دهلاویه را اشغال نموده و از طرف دهلاویه نیز در حال پیش‌روی به سمت سوسنگرد می‌باشد.

تعدادی از نیروهای خودی که در آن منطقه حضور داشتند، هنگام درگیری با دشمن شهید و مابقی نیز به طرف سوسنگرد عقب‌نشینی نموده و در اطراف شهر سنگر بندی کرده بودند. تیم دیده‌بانی نیز همراه با سایر نیروها در نزدیکی سوسنگرد قرار گرفته و با درخواست آتش بر روی نقاطی که محل پیشروی نیروهای دشمن بود، سعی داشتند با ایجاد سد آتش مانع پیشروی نیروهای عراقی شده و تلفاتی به آن‌ها وارد سازند. موضوع حمله غافلگیرانه دشمن به منطقه دهلاویه و سوسنگرد سریعاً همه‌جا منتشر گردید و در برنامه اخبار شبکه سراسری رادیو نیز که رأس ساعت ۲۰۰۰ پخش می‌شد، خبر محاصره شهر سوسنگرد به دست نیروهای دشمن، رسماً اعلام و دنباله خبر با نقل‌وقول از فرماندهان سپاه پاسداران مستقر در شهر سوسنگرد و مسئولان محلی، علت موفقیت اخیر دشمن در پیشروی و محاصره شهر سوسنگرد را همکاری نکردن یگان‌های توپخانه ارتش با سایر نیروها ذکر کردند. معمولاً بیشتر نفرات برای آگاه شدن از اوضاع و احوال سایر جبهه‌های جنگ، رأس ساعتی که اخبار رادیو پخش می‌گردید به وسیله رادیوهای جیبی و کوچکی که همراه داشتند اخبار نظامی پخش شده را که در آن زمان با مارش‌های نظامی و آهنگ‌های مهیج پخش می‌شد می‌شنیدند. هنگامی که این خبر از رادیو پخش گردید، مانند آبی سرد بر روی آتش گرم، برای نفراتی که در آتشبارهای توپخانه با شور و حالی خاص برای دفاع از کشور و میهن اسلامی تلاش می‌کردند دل‌سردکننده بود و اثرات منفی زیادی در روحیات آنان باقی گذاشت. آن‌ها با کمترین امکانات تدارکاتی و لجستیکی، سلحشورانه و با شور و اشتیاق برای سرکوبی دشمن فعالیت می‌کردند و خبر پخش شده از رادیو برای آن‌ها غیرمنتظره و انصافاً غیر واقع‌بینانه بود. شاید هم ظالمانه، این‌گونه اظهارنظرها مربوط به افرادی بود که دانش نظامی کمی داشتند، زیرا علت پیشروی دشمن دلایل بسیاری داشت که فقط کارشناسان زبده به آن‌ها آگاهی دارند. این‌گونه اظهارنظرها مختص به افرادی بود که به مسائل نظامی آگاهی نداشته و احساسی صحبت می‌کردند ولی واقعیت چیز دیگری بود. ما عادت کرده بودیم که نیروهای غیرحرفه‌ای در ناکامی‌ها ابتدا به توپخانه اشاره می‌کردند و می‌گفتند

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۷۱

توپخانه ارتش تیراندازی نکرد و ... این عادت مثل عادت یک بیمار به زخم وحشتناک و چرکی خطرناک بود که درمان نداشت و مرتب ما را عذاب می داد. سربازان ما در آن روز بر اثر قدرت شایعات که معلوم نبود چه کسانی آن‌ها را ساخته و پرداخته بودند، از نظر روحی در شرایط بسیار بدی بودند. اگر آنان وجدان داشته باشند، واقعاً عذاب خواهند کشید، عذاب وجدان در اعماق وجود انسان نفوذ می کند و چنان در گوشت و خون ریشه می دواند که نمی توان از تأثیر آن جلوگیری نمود. کافی است انسان یک لحظه خود را فراموش کند، عذاب وجدان بی درنگ بر وجودش حاکم می شود و آن گاه دیگر خیلی دیر است، آن گاه انسان باید بدی های سنگین این لحظه های بی خبری را بپردازد. آنها با این گونه اظهار نظرها و اتهامات واهی و بی پایه، واقعاً در حق رزمندگان توانمند و مخلص ارتش بی مهری و شاید هم ظلم کردند.

البته از معدود انسان های بدی که در محیط زندگی مان قرار دارند باید همیشه سپاسگزار بود، زیرا آن‌ها دقیقاً به ما نشان می دهند که چه کسی نمی خواهیم باشیم.

به دلیل کمبود نفرات آموزش دیده و متخصص، بیشتر کارکنان پایور به جای دو یا سه نفر کار می کردند، پیاده کردن و تخلیه گلوله های توپ ۶۷ کیلویی و خرج های ۲۸ کیلویی از کامیون ها خسته کننده و وقت گیر بود.

بارها مشاهده کرده بودم که در کوران کار و هنگام تیراندازی به طرف دشمن، سربازانی که وظیفه تخلیه مهمات از کامیون ها و حمل آن‌ها تا پای توپ‌ها را داشتند در حین کار چنان خسته می شدند که توان راه رفتن را نداشتند. ستوان صالحی که فرمانده آتشبار یکم بود به کمک سربازان می رفت و آن‌ها را در امر تخلیه مهمات یاری می نمود. بعضی از اوقات که جیره غذایی نفرات آتشبار به اندازه کافی نبود و سربازان با مقدار غذایی که به آن‌ها داده می شد سیر نمی شدند، جناب سروان صالحی جیره غذایی خود را به سربازان می داد تا آن‌ها استفاده کنند. قبل از شروع جنگ در تهران او را زیاد دیده بودم، افسری برجسته از هر نظر و دارای وضعیت جسمانی مناسب و خوش اندام بود. اما بر اثر شدت سختی ها و مسئولیت سنگین و تحرک بسیار لاغر شده و پوست و استخوانی به نظر می آمد، چشمان گود رفته و بی رمق او حکایت از بی خوابی های مفرط داشت و مانند او در آن برهه از زمان و در شرایطی که وجود داشت، در گردان ۳۸۸ توپخانه زیاد دیده می شد که شخص فرمانده گردان نیز از جمله آنان بود. (البته همه هم‌زمان وضع مشابهی داشتند) در گرمای زیاد منطقه و آفتاب سوزان، فعالیت شدید بدنی، ناراحتی های روحی ناشی از شکست‌ها، ناراحتی های مربوط به از دست دادن دوستان و هم‌زمان و ناراحتی های روحی مربوط به شرایط موجود و دیدن صحنه های تکان دهنده، تمامی نفرات را از

نظر روحی و روانی و جسمی در شرایطی قرار داده بود که توصیف کردنی نیست. اظهارنظر مطالبی در پخش رادیو نیز برای مردم قطعاً روان این رزمندگان را متلاشی می‌نمود، اما نفرت گردان ما و دیگر یگان‌ها، مسئولیت سنگین‌تری داشتند و با بی‌توجهی به شایعات و جنگ‌های روانی به نبرد خود برای ادای تکلیف الهی ادامه می‌دادند. این‌گونه اظهارنظرها در رادیو کار افراد برجسته و والا نبود، طرح این‌گونه مسائل در آن زمان حیاتی، کمک کردن به دشمن بود، زیرا از سقوط روحی رزمندگان فقط دشمن بهره می‌برد. فشار دشمن بر روی نیروهای ما که داخل سوسنگرد و اطراف آن به محاصره در آمده بودند، لحظه به لحظه بیشتر و بیشتر می‌گردید. برابر گزارش‌های دیده‌بان، شهر سوسنگرد بدون وقفه با خمپاره و توپخانه گلوله‌باران می‌شد و میزان تلفات غیرنظامیان و نیروهایی که در داخل شهر بودند بسیار زیاد شده بود. تنها بیمارستان کوچک شهر که انباشته از زخمی‌ها گردیده بود، مورد اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن قرار گرفته و کارکنان بیمارستان و مردم در حال تخلیه زخمی‌ها از بیمارستان و انتقال آنان به وسیله قایق از روی رودخانه کرخه به آن سوی رودخانه بودند. گلوله‌های توپ‌گاهی در داخل آب رودخانه و کنار قایق‌ها فرود می‌آمد و موجب واژگون شدن قایق‌ها در آب و غرق شدن زخمی‌ها و پرستارانی که همراه آنان در داخل قایق بودند می‌گردید.

قرار گرفتن رودخانه کرخه در قسمت شمالی سوسنگرد و عبور آب از کنار شهر موجب گردیده بود که دشمن نتواند به مناطق آن سوی رودخانه دسترسی پیدا کند و تنها راه نجات زخمی‌ها و زنان و کودکانی که در داخل شهر در محاصره نیروهای دشمن قرار گرفته و به شدت گلوله‌باران می‌شدند انتقال آنان با هر وسیله ممکن به آن سوی رودخانه بود که آن هم بسیار مشکل بود و با تلفات زیادی همراه بود. آخرین گزارش‌های دیده‌بان از روز ۲۵ آبان ۵۹ حاکی از این بود که حلقه محاصره بر اثر فشار زیاد دشمن هر لحظه تنگ‌تر می‌شد و نیروهایی که داخل شهر مانده بودند، قدم‌به‌قدم و خانه‌به‌خانه با نیروهای دشمن می‌جنگیدند و از شهر دفاع می‌کردند و درگیر جنگ سختی با متجاوزان شده بودند، لیکن امکانات و نیروهای دشمن بسیار بیشتر از نیروهای ما بود و در این جنگ نابرابر، دشمن تسلط بیشتری بر نیروهای ما پیدا کرده بود، به طوری که بعد از ظهر روز بعد دیده‌بان در گزارش خود اعلام نمود که بیشتر نقاط شهر را دشمن اشغال کرده و فقط پایگاه محل استقرار هنگ ژاندارمری و یکی از میدان‌های شهر در دست نیروهای ما باقی مانده است. باقیمانده نیروها در داخل شهر سوسنگرد با وضعیت بسیار بغرنج و اسفناکی دست به گریبان بودند. دقایقی بعد از گزارش دیده‌بان، استوار نوروزی در حالی که با

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۷۳/

سایر نیروها در میدان شهر ایستاده بود و به وسیله بی‌سیم وضعیت بحرانی خود و سایرین را اعلام می‌کرد:

«اعضای تیم دیده‌بانی در میان دود و آتش و ازدحام نیروها در میدان شهر همدیگر را گم کرده‌اند و تنها ستواندوم بزازان نزد وی باقی مانده است»

استوار نوروزی هنوز پیام و مکالمه خود را به پایان نرسانده و در حال صحبت کردن با من بود که به‌طور ناگهانی صدای وی قطع شد و هرچه او را صدا زدم از او پاسخی نشنیدم. بیشتر از یک ربع ساعت از وقت ما و نفرات هدایت آتش گردان در پست فرماندهی با دلهره و نگرانی و بلا تکلیفی سپری شد. دیده‌بان در آخرین تماس خود، مختصات نقاطی را که بیشتر در مدخل ورودی شهر سوسنگرد واقع بود برای ما ارسال کرده بود و مرتباً درخواست آتش روی آن نقاط را داشت، جنگ سختی در گرفته بود، نیروها زیر ضربات سنگین دشمن مقاومت می‌کردند و با جان‌فشانی مانع ورود دشمن به شهر می‌شدند. نیم‌ساعت از تماس قبلی گذشته بود، نفرات هدایت آتش گردان در آن لحظات مردد بودند که به آتش روی مناطق درخواستی دیده‌بان پاسخ بدهند یا خیر، دچار تردید و دودلی شده بودند، زیرا نیروهای خودی با دشمن چنان نزدیک و درگیرانه می‌جنگیدند که واقعاً اجرای آتش روی آن‌ها با توجه به شعاع ترکش گلوله‌های ۱۷۵ مم مشکل بود و با کوچک‌ترین بی‌دقتی و با اجرای آتش بدون دیده‌بان، احتمال آسیب به نیروهای خودی وجود داشت. ما هم‌چنان منتظر بودیم تا صدای استوار نوروزی یا یکی از افراد تیم دیده‌بانی را از بلندگوی بی‌سیم بشنویم. من هرچند گاه یک‌بار او را با معرفی که داشت صدا می‌زدم، سرانجام استوار نوروزی با صدای بریده بریده که دائماً قطع و وصل می‌گردید و به سختی برای ما مفهوم بود، به ما پاسخ داد و در چند کلمه با بی‌قراری اظهار نمود که مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفته و از ناحیه کتف مجروح گردیده است.

او سپس خبر شهادت ستواندوم بزازان را که همراه او بود، داد و بلافاصله با ما خداحافظی کرد و حالیت طلبید و دیگر مجالی برای صحبت کردن به ما نداد و ارتباط او برای همیشه با ما قطع گردید... او با کتف زخمی زیر سهمگین‌ترین آتش‌ها، بدون سنگر، بدون جان‌پناه در آتشفشانی از دود و آتش و ضربات مرگبار مانده بود و تا آخرین لحظه، مأموریت خود را ادامه داد تا شهادت نصیبش شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

چه معصومانه، و چه مردانه خون پاک خود را در سوسنگرد قهرمان نثار نمودی. خداحافظ ای ابرمرد، خداحافظ ای پرستوی عاشق، خداحافظ ای ستاره درخشان شب‌های تاریک سوسنگرد. نام و یادت در لوح زرین رشادت‌های سوسنگرد جاودانه باقی خواهد ماند.

اینجا ما بر مرگ سرخ هم‌سنگری‌های مان نوحه و مرثیه نمی‌خوانیم، ما برای هم‌رزم به خون غلتیده‌مان اشک نمی‌ریزیم، زیرا در چشمان ما اشک و رطوبتی نمانده است. اینجا همه به نوبت ایستاده‌ایم، تا چه موقع بانگ رحیل برآید. (قسمتی از سخنان شهید مسعود منفرد نیایکی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی)

آخرین صحبت‌های من با شهید نوروزی، زمانی بود که هوا رو به تاریکی می‌رفت و لحظات به‌سختی سپری می‌شد. از دیده‌بان و ۳ نفر بسیجی همراه وی خبری نداشتیم، بعد از خبر استوار نوروزی و قطع ارتباط وی از اوضاع و احوال داخل شهر سوسنگرد و موقعیت نیروهای خودی و دشمن بی‌خبر مانده بودیم و کاری هم نمی‌توانستیم انجام دهیم. نیمه‌های شب بود که ۲ نفر از همکارانی که روز قبل جهت انجام مأموریت به شهر اهواز رفته بودند به نزد ما آمدند و خبرهای نسبتاً امیدوارکننده برای ما آوردند. آن‌ها به نقل از یکی از افسران مسئول در قرارگاه فرماندهی و لشکر ۹۲ زرهی خوزستان می‌گفتند نیروهای کمکی برای نجات سوسنگرد از سایر نقاط به راه افتاده‌اند و تا اوایل صبح فردا به منطقه عملیاتی سوسنگرد خواهند رسید. آن شب را تا صبح به اتفاق همکاران در پست فرماندهی با نگرانی سپری کردیم و در حالی که جهت ادای فریضه نماز صبح آماده می‌شدیم، یکی از همکاران که در بیرون از پست فرماندهی در حال قدم زدن بود، با صدای بلند و هیجان زده فریاد زد: جناب سروان مختاری‌نسب آمد! جناب سروان آمد!

با شنیدن این خبر از پست فرماندهی بیرون پریدیم و دیده‌بان را از دور در حالی که تفنگ بر دوش داشت و تنها و خسته، لنگ‌لنگان در حال نزدیک شدن به ما بود مشاهده نمودیم، او وقتی که به محل پست فرماندهی رسید، همه حاضرین دور او حلقه زده و هرکس از او در مورد وضعیت سوسنگرد و سرنوشت سایر افراد تیم دیده‌بانی سؤال می‌کردند. چهره کسانی که از سوسنگرد نجات پیدا کرده بودند، به گونه‌ای بود که انگار از جهنم گریخته و رهایی یافته بودند.

آن چه را که ستواندوم مختاری‌نسب از وقایع روز گذشته در سوسنگرد می‌گفت، بسیار تکان‌دهنده بود، با حمله دشمن به داخل شهر، بسیاری از غیرنظامیان که بیشتر آن‌ها زنان و کودکان فقیر و بی‌بضاعت بودند، ظرف ۴۸ ساعت گذشته از بین رفته بودند. بیشتر نیروهای نظامی، مردمی و پاسدارانی که در داخل شهر به‌سر می‌بردند به شهادت رسیده و نیروهای باقیمانده در پایگاه محل استقرار ژاندارمری که در مرکز شهر قرار داشت و دشمن دورادور آن‌ها احاطه کرده بود، هنوز مقاومت می‌کردند. ستوان عیسی مختاری‌نسب دیده‌بان سوسنگرد به گردان ملحق شده بود و همه از دیدن وی خوشحال بودند. خیلی آشفته و ناراحت به نظر می‌رسید. با قطرات اشکی که از چشمانش می‌چکید، اطلاعات وسیعی را در خصوص سوسنگرد

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۷۵/

به ما می‌داد و دشمن را خیلی قوی دیده بود و در آن درگیری‌های شدید پس از اشغال شهر توسط دشمن با جنگ و گریز خود را از طریق رودخانه و با پای پیاده به موضع رسانده بود. وی وضع مردم را بسیار اسفناک توصیف نمود و مدافعان شهر را مردانی غیور و از خود گذشته دیده بود که می‌گفت:

چنین جنگجویانی را شاید هرگز در طول زندگی خودم نبینم. او می‌گفت زخمی‌ها در شهر قادر نبودند از شهر خارج شوند و همان‌جا به علت خونریزی و جراحات وارده جان می‌سپردند. نیروهای عراقی مرتب تدارک می‌شدند و لحظه‌ای به ما فرصت نمی‌دادند، من هم در میان دود و آتش و شدت گلوله‌باران دشمن از دیگر نفرات دیده‌بان جدا شدم و از سرنوشت دیگر دیده‌بانان خبری ندارم، ولی بعید می‌دانم زنده مانده باشند.

ایشان در ادامه صحبت‌هایش گفت: آن‌چه را که اخبار رادیو و دیگران می‌گویند، با آن‌چه را که من دیده‌ام کاملاً متفاوت است. آن‌جا تبدیل به جهنمی شده بود که هیچ‌کس نمی‌تواند حتی در تصوراتش هم به آن بیاندیشد. آن‌جا مردانی جان خود را از دست دادند که با صحبت کردن و تعریف نمودن رشادت‌های آنان هرگز نمی‌توان به عمق وجود ملکوتی آن عزیزان پی برد. شوق دیدارشان در دلم موج می‌زند و هنگامی که شجاعت و مقاومت‌های تاریخی آن‌ها را در نظرم تجسم می‌کنم، اشک بر چشمانم جاری می‌شود، رزمندگانی در شهر بودند که در حال گرسنگی و تشنگی می‌جنگیدند ولی حاضر نمی‌شدند در معازه و یا خانه‌ای را باز کنند و چیزی برای خوردن بردارند و یا اموال مردمی را که از شهر گریخته بودند بردارند. رفتار، کردار و تقوای آنان در آن شرایط سخت و دشوار چنان قلبم و وجودم را می‌لرزاند که تا آخر عمرم فراموششان نخواهم کرد.

من که هم‌رزم ستواندوم عیسی مختاری‌نسب در آن زمان بوده‌ام، به اخلاق نیکو و پسندیده آن بزرگوار همیشه غبطه می‌خوردم، زیرا صداقت، درستی و بی‌ریایی را در گفتار و کردارش می‌دیدم. وی در خصوص وضعیت سوسنگرد می‌گفت:

بعد از حمله تانک‌های دشمن به داخل شهر در بعدازظهر روز ۵۹/۸/۲۵ و تنگ‌تر شدن حلقه محاصره، تمرکز و انبوه آتش توپخانه دشمن روی میدان شهر موجب پراکنده شدن نیروها به هرسو گردید. در آن لحظات بحرانی تیم دیده‌بانی نیز از یکدیگر جدا شده و از آن به بعد موفق به پیدا کردن یکدیگر نشده‌اند. وی بعد از تاریک شدن هوا، همراه با تعداد دیگری از نیروها که مهمات آنان به اتمام رسیده بود و قصد نجات جان خود را از آن مهلکه داشتند، به طرف رودخانه کرخه آمده و

شناکنان خود را به آن سوی رودخانه کرخه رسانیده و سپس با پای پیاده در امتداد رودخانه خود را به مناطق امن تری رسانیدند. ستوان مختاری نسب، از سرنوشت سایر افراد تیم خود اطلاعی نداشت و هنگامی که نزد ما آمد، او را از وضعیت استوار نوروزی و شهادت ستوان بزازان باخبر نمودیم. البته بعد از عملیات رمضان ستوان مختاری نسب هم در پاسگاه زید در غرب جاده اهواز - خرمشهر به شهادت رسید، یاد و خاطره این سه شهید بزرگوار گرامی باد.

استوار محمد زمانی در ادامه خاطراتش می گوید:

سرانجام هم‌زمان با روشن شدن هوا، خبر رسیدن نیروهای کمکی برای نجات شهر سوسنگرد از چنگال نیروهای متجاوز به گوش ما رسید.

تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی همراه با واحدهایی که زیر امر آن تیپ قرار گرفته بودند، به منطقه عملیاتی سوسنگرد رسیده و با دشمن شدیداً درگیر شده بودند. در اولین ساعات روز ۵۹/۸/۲۶، طی دستورالعملی که از سوی فرماندهان رده بالای عملیاتی صادر گردیده بود، گردان ۳۸۸ توپخانه نیز مأموریت یافت که تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ زرهی را در مرحله عملیات بازپس‌گیری سوسنگرد با آتش توپخانه پشتیبانی نماید، لذا با سرعت، هماهنگی‌های لازم انجام گرفت. به همین منظور با استفاده از بی‌سیم‌های موجود، یک شبکه ارتباطی مشترک بین گردان ۳۸۸ توپخانه با تیپ ۲ زرهی ایجاد گردید. از آن زمان به کلیه آتش‌های درخواستی تیپ ۲ زرهی پاسخ مثبت داده می‌شد و گردان به‌طور مستمر با آتش سنگین، عملیات تیپ ۲ زرهی را پشتیبانی می‌نمود. صدای غرش توپ‌های گردان ۳۸۸ توپخانه مجدداً در منطقه طنین‌انداز شد. با گذشت چند ساعت از شروع عملیات هماهنگ نیروهای خودی در آن روز، ما با همکاران در پست فرماندهی از طریق شنود مکالمات در شبکه بی‌سیم، نحوه اجرای عملیاتی را دنبال می‌کردیم، تسلط کامل نیروهای ما بر دشمن و داشتن ابتکار عمل و علائم پیروزی از لابه‌لای پیام‌هایی که بین یگان‌های درگیر با دشمن ردوبدل می‌شد خود را نشان می‌داد و کاملاً مشهود بود.

همکاران ما در مرکز هدایت آتش گردان با پاسخ‌های سریع به درخواست‌های آتش تیپ ۲ زرهی و پیگیری جابجایی یگان‌های تیپ ۲ زرهی روی نقشه عملیاتی، نوید پیروزی قطعی تیپ را به ما می‌دادند. آن‌ها با بردن مختصات آماج‌های ارسالی از طریق تیپ ۲ روی نقشه و اجرای آتش روی مواضع نیروهای دشمن متوجه می‌شدند که یگان‌های دشمن در حال عقب‌نشینی و فرار می‌باشند. گزارش دیده‌بانان نیز تأییدی بر عقب‌نشینی یگان‌های زرهی دشمن بود. با فشار و

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۷۷۱

یورش بی‌امان دلاور مردان تیپ ۲ زرهی و دیگر نیروها، یگان‌های عراقی از سوسنگرد فاصله می‌گرفتند و مرتباً مواضع خود را به عقب برده و تاب و تحمل جنگیدن را از دست داده بودند.

در ساعات پایانی روز ۵۹/۸/۲۶، با پیشروی نیروهای ایرانی، عقب‌نشینی دشمن به جایی رسیده بود که از برد آتش توپخانه دور شده بودند، یگان ما با تغییر موضع سریع و انتقال آتشبارها به جلو، این نقص را برطرف و آتش مرگبار توپ‌های خود را روی یگان‌های دشمن ریخته و درس بزرگی به آنان می‌دادند که تا ابد فراموش نکنند. آن زمان، زمان انتقام فرا رسیده بود، تمامی رزمندگان به گونه‌ای دشمن را احاطه کرده بودند که قدرت تفکر، تصمیم و هرگونه حرکات را از آن‌ها سلب نموده بودند، لحظه عذاب آن‌ها فرا رسیده بود، عذابی که خود آن‌ها برای خودشان مهیا کرده بودند، انتقام خون زنان، مردان و کودکان بی‌دفاع در شهر را مردانی غیور و قسم‌خورده هر لحظه از متجاوزین می‌گرفتند و در نبرد بی‌امان خود لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند. سرانجام پس از ۲۴ ساعت نبرد سنگین رزمندگان تیپ ۲ و تیپ ۳ زرهی و سایر یگان‌ها، شهر سوسنگرد آزاد و نیروها وارد شهر سوسنگرد شدند. شهر خون، شهر استقامت، شهر پایداری، شهری که هر وجب از خاک آن با خون ابرمردانی سیراب شده بود تا هم‌چنان استوار و پا برجای بماند. عملیات ظفرمند و پیروزمندانه آزادسازی شهر سوسنگرد و دهلاویه برای لشکر ۹۲ زرهی خوزستان که یگان عمل‌کننده اصلی این نبرد به‌شمار می‌رفت، سرافرازی بزرگی را در تاریخ کشورمان رقم زد. از آن پس لشکر ۹۲ زرهی خوزستان نام نیکویش با فداکاری‌های نفرت‌باایمان و قهرمانش زیانزد مردم آن منطقه و کشور گردید.

صبح روز ۵۹/۸/۲۷، درگیری در داخل شهر سوسنگرد به پایان رسیده بود، نیروهای عراقی بعد از شکست و فرار از سوسنگرد، دهلاویه را نیز تخلیه و نزدیک‌های شهر بستان توقف نموده و در آنجا خطوط دفاعی را تشکیل داده بودند، نیروهای ایرانی در حال تحکیم مواضع در مقابل دشمن و تثبیت موقعیت خود بودند و به‌طور پراکنده با متجاوزان تبادل آتش می‌نمودند.

من برابر دستور فرمانده گردان در تاریخ ۵۹/۸/۲۷ با دو نفر از همکاران مأموریت یافتیم تا به سوسنگرد رفته و از وضعیت افراد دیده‌بان مطلع شویم.

عبور از جاده‌های خاکی اطراف شهر سوسنگرد به دلیل وجود گلوله‌های توپ و خمپاره و نارنجک‌های عمل‌نکرده در سطح زمین، میسر نبود، لذا از طریق جاده آسفالت‌ه‌ حمیدیه به راه خود ادامه داده تا به نزدیکی سوسنگرد رسیدیم. در پنج کیلومتری سوسنگرد، جاده توسط دشمن تخریب شده و قابل عبور نبود و چندین مرتبه مجبور شدیم از جاده خارج و از کنار جاده به راه خود ادامه دهیم تا به داخل شهر رسیدیم.

از شهری که من ۷۲ ساعت قبل در آن رفت و آمد می‌نمودم، چیزی سالم باقی نمانده بود. از دیدن آن همه خرابی و ویرانی و اجسادى که در کوچه و خیابان‌ها پراکنده شده بود شوکه شده بودیم. بیش از ۸۰ درصد منازل مردم و ساختمان‌ها به کلی تخریب شده بود. چند کوچه و خیابانی که در قسمت غربی سوسنگرد قرار داشت و محل سکونت افراد بی‌بضاعت بود، از جنازه‌های آنان انباشته شده بود و بیشتر آنان را زنان و کودکان و سالخوردگان تشکیل می‌دادند، آنان کسانی بودند که جایی برای رفتن نداشتند و حاضر به ترک خانه و کاشانه خود نشده بودند و در سوسنگرد باقی مانده و با وجود شلیک آتشبارهای دشمن در آنجا زندگی می‌کردند. در قسمت مرکزی شهر و اطراف پایگاه، محل استقرار هنگ ژاندامری نیز اجساد زیادی از نیروهای ایرانی و عراقی به چشم دیده می‌شد. نیروهای ایرانی در پایگاه محل استقرار ژاندامری تا لحظات آخر و تا آخرین گلوله در برابر دشمن مقاومت کرده بودند. با توجه به اجسادى که مشاهده کردم، به نظر می‌رسید بعد از اتمام گلوله‌ها و مهمات، آنها با سرنیزه و سلاح سرد از نزدیک با نیروهای پیاده دشمن جنگیده‌اند. در اطراف پایگاه مذکور به هر کجا سر می‌زدیم از روی پشت‌بام منازل مسکونی گرفته تا کوچه‌پس‌کوچه‌ها، جنازه‌های ایرانی و عراقی در کنار هم دیده می‌شد. وجود چند سرنیزه در اطراف آنها و آثار ضرب و جرح با سلاح سرد در بعضی اجساد احتمال یک رزم نزدیک و تن‌به‌تن را در لحظات آخر قوت می‌بخشید.

ما اجسادى را که در کوچه و خیابان و میدان شهر به هر طرف پراکنده بود، با دقت بیشتری نظاره می‌کردیم تا شاید پیکر ستوان بزازان و استوار نوروزی را که در آنجا به شهادت رسیده بودند، پیدا کنیم. لیکن تلاش و جستجوی ما در این خصوص به جایی نرسید و هیچ‌گونه خبر و نشانه‌ای از سایر افراد دیده‌بانی به‌دست نیاوردیم. بعد از دیدن آن‌همه منظره غمناک واقعاً متأثر شده بودم. خانه‌های شهر، موزه‌ای از سرخوردگی‌ها بود، در قاب عکس‌های به‌جا مانده، تکه‌هایی از تصاویر باقیمانده بود و به عهده بیننده بود که پیدا کند اصل تصاویر چگونه و دارای چه خصوصیات و چه ویژگی‌ها و اهمیتی بوده‌اند. ظاهر اشیای خانه‌ها هرگز آن چیزی نبودند که باید باشند! واقعاً در آن‌جا چه گذشته بود؟ درک وقایع برایم سنگین بود. در شهر، درخت‌ها هم لخت و غم‌زده بودند، مرتب به خودم می‌گفتم واقعاً این چنین فجایع مربوط به انسان، همان اشرف مخلوقات است، واقعاً شرم دارم آن‌ها را انسان خطاب کنم، آن‌ها با میلیون‌ها دلار بعضاً اهدایی دوستانشان مشغول کشت‌و‌کشتار بودند. با شلیک انواع گلوله‌های توپخانه، تانک و بمب‌های هواپیماهای جنگی زمین را شخم می‌زدند تا در آن بذر مرگ، آوارگی، بیماری، جنایت و.... بکارند که مطمئناً حاصلی جز نفرت و خشم درو نخواهند کرد. ما با مردم منطقه و تمامی نیروهای رزمنده و درگیر جنگ درد مشترکی داشتیم و مفهوم باهم بودن و قدرت یکی‌شدن را دریافته

بودیم، با این شناخت بود که دوشادوش یکدیگر علیه دشمن می‌جنگیدیم تا صلح را به هم‌وطنان ستم‌دیده کشورمان و آیندگان تقدیم کنیم. لذا باید ایستادگی کرده و مردانه می‌جنگیدیم و بهای آن فدا کردن جانمان بود، ما می‌بایست با شهامت کامل جان خود را فدا می‌کردیم، می‌دانستیم فداکاری ما تا همیشه تاریخ حفظ خواهد شد. به هر جهت با دیدن وقایع دردناک بسیاری و مرگ زودرس هم‌رزمانم و هم‌وطنانم بدون هیچ‌گونه گناهی با بغض درگلو و اشک در چشمانم به امید رهایی از آن معرکه بودم که هوا کم‌کم رو به تاریک شدن می‌رفت. با تاریک شدن هوا و غروب آفتاب با کوله‌باری از غم، از شهر سوسنگرد خارج شده و به مرکز گردان بازگشتیم. اندوه هم مانند هر احساس و هیجان دیگری باید دوره خود را طی کند و باید به تدریج به احساسی معتدل تبدیل شود و سرانجام در تندباد زندگی محو گردد، فقط باید صبور بود.

چند روز پس از جمع‌آوری کلیه اجساد و انتقال پیکر شهیدان به سردخانه‌ای واقع در اهواز، طی اطلاعیه‌ای که از رادیو اهواز پخش گردید، از وجود تعدادی شهید بی‌نام و نشان در سردخانه پزشکی قانونی اهواز مطلع شدیم و برای شناسایی گمشدگان خود به آنجا مراجعه نمودیم و پیکر شهید استواریکم حسین نوروزی را در آنجا یافتیم، اما اثری از پیکر شهید بزازان و سایرین وجود نداشت. روز بعد پس از هماهنگی لازم با پزشکی قانونی و مبادی ذی‌ربط، پیکر پاک شهید استوار دوم حسین نوروزی را جهت خاکسپاری به موطن اصلی‌اش گیلان فرستادیم و تنها یاد و خاطره‌ای از چهره معصومانه وی برای ما باقی ماند.

شهادت استوار نوروزی و ستواندوم بزازان و رفتن آنان از میان ما، برای همکاران و به‌ویژه برای من که مدت‌ها از نزدیک با آنان کار می‌کردم و انس و الفتی بین ما ایجاد شده بود، سخت و ناگوار بود. مدتی بعد از برادران بسیجی و سپاهی در سوسنگرد که با آنان آشنایی داشتم شنیدم که مهندس صفایی هم که از طریق سپاه اهواز به منطقه اعزام شده بود و مدتی را نیز همراه ما به عنوان کمک دیده‌بان انجام وظیفه می‌کرد، در سوسنگرد به شهادت رسیده است. او هم انسانی فوق‌العاده فعال و مؤمن بود و در منطقه سوسنگرد به تمامی نیروها و مدافعین شهر کمک می‌کرد و حتی مدتی را که از ما جدا شده بود در جهاد، در شهر سوسنگرد مشغول فعالیت بود. رفتن به شهر سوسنگرد و مشاهده صحنه‌های وحشتناک و دیدن اجساد قربانیان و پاسدارانی که در طول یک ماه گذشته در حین رفت و آمد به سوسنگرد با آن‌ها آشنایی پیدا کرده بودم، نیز موجب افسردگی روحی من شده بود. آیا جنگ پایانی دارد؟ نمی‌دانم چگونه می‌خواهد تغییر یابد و آیا تفسیری برای آن می‌توان داشت؟ آیا می‌توان این خاطرات ناگوار و تلخ جنگ را فراموش کرد؟

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۸/۲۸ می گوید:

تیم دیده بانی جدید به جای شهید ستوان بزازان و شهید استوار نوروزی تعیین و به سوسنگرد اعزام شدند تا وقفه‌ای در اجرای آتش نداشتند باشیم.

در ساعت ۱۳۳۰ همین روز نمایندگان گردان به سالن سردخانه اهواز مراجعه و در بین اجساد شهید، پیکر شهید ستوان دوم بزازان و شهید استوار نوروزی شناسایی و مقدمات ارسال پیکر شهیدها به موطن اصلی شان انجام گرفت. مراتب به فرمانده گروه ۳۳ توپخانه در تهران نیز اعلام تا اقدامات لازم را انجام دهند.

دشمن کینه توز و وحشی در طول ۴۸ ساعت گذشته، شهر سوسنگرد را تبدیل به ویرانه‌ای نموده بود که در تاریخ، همانند آن را نمی توان یافت. در آن روز سلحشوران و دلاوران نیروهای مسلح و نیروهای مردمی مشغول تحکیم مواضع خود در اطراف شهر و تعدادی از نیروها نیز مشغول پاکسازی شهر از اجساد متجاوزین بودند و همه مردم منطقه و نیروهای مدافع این پیروزی را جشن گرفته و شدیداً مشغول پدافند و محافظت از پیروزی‌های خود بودند.

ای دشت آزادگان گواه باش، که هیچ وقت قصور نداشتیم و نخواهیم داشت. وقتی آن همه بی رحمی و شقاوت و خرابی را در سوسنگرد می دیدم، پیش خود می گفتم، خدایا، عراقی‌ها در پی چه افتخاری هستند؟ چگونه خون انسان‌های بی پناه و بی گناه را فرش زمین می کنند؟ چگونه می توانند پاسخگوی نسل‌های آینده باشند؟ واقعاً هدف آن‌ها از این همه جنایت چیست؟

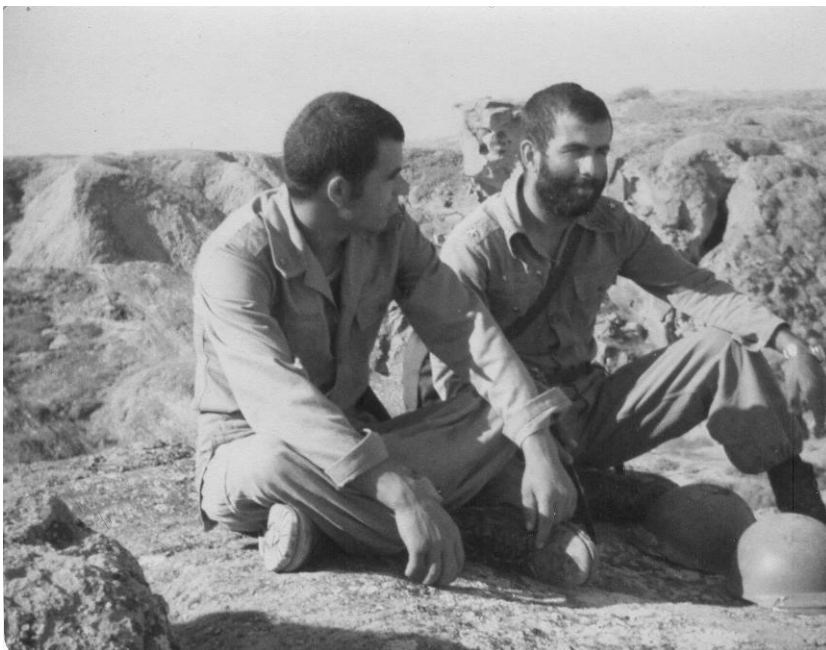
حکایت سوسنگرد به تاریخ سپرده می شود، تاریخ هم آن را به نسل‌های آینده حکایت خواهد کرد، ولی آن‌ها ننگی ابدی برای خود و کشورشان رقم می زنند، اما خوشا به حال مدافعان جسور و شجاع، سرسخت و باایمان که سخت ترین دوران زندگی خود را سپری می کنند و برای همیشه تاریخ، سرافراز خواهند بود.

ما جزء یگان توپخانه‌ای بودیم که از سوسنگرد قهرمان دفاع می کردیم، دفاعی جانانه، مردانه و تا آخرین نفس ایستادگی کردیم. توپخانه‌ای که هرگز آتش آن قطع نشد، مردم منطقه و تمامی نیروهای مدافع در دشت آزادگان، شبانه روز شاهد شلیک توپ‌ها ما بودند، توپخانه‌ای که غرش توپ‌هایش لرزه بر اندام دشمنان تا دندان مسلح انداخت.

محاصره مجدد شهر سوسنگرد توسط دشمن در آبان ماه ۳۸۱/

ای شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه، هویزه، ای دشت آزادگان، چقدر عزیزید؟ که این چنین سربازان آزاده با اراده‌های آهنین، خون خود را نثار می‌کنند و لبخندزنان برای سرنوشتی ابدی از میدان رزم بیرون می‌روند.

ای سوسنگرد، ای مظهر آزادگان، غیرت، شجاعت، تعهد، چالاکی و عشق به جنگیدن، خاطره این مردان خداجوی، این شیران بیشه‌ی حق را، تا ابد در سینه‌ات حفظ بدار، تا در آینده هرکس از کنار رود خروشان و همیشه سرافراز کرخه عبور کرد، به آنان بگو مردانی در این‌جا آرمیده‌اند که تا آخر ایستادند. مردانی که از همه چیز خود گذشتند، به دنیا پشت پا زدند، از تمامی خواسته‌هایشان در عین جوانی گذشتند و با بانگ الله اکبر به ندای ملکوتی لبیک گفتند و با نثار خون خود دشت آزادگان را آزادانه سیراب کردند تا آیندگان در این سرزمین با آرامش، آسایش و... زندگی سعادت‌مندان‌های همراه با امنیت داشته باشند.



ستوان علی اکبر اصلانی، گروهبانیکم مجید غنی پور

دشت آزادگان، آبان ۵۹

فصل سیزدهم

عملیات پدافندی سوسنگرد در آبان و آذرماه

نقش گردان ۳۸۸ توپخانه در آزادسازی و پدافند از شهر سوسنگرد

به دنبال آزادسازی سوسنگرد در مورخه ۵۹/۸/۲۶ توسط لشکر ۹۲ زرهی ارتش جمهوری اسلامی و یگان‌هایی از سپاه و نیروهای گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران، تیپ ۲ زرهی دزفول که قهرمانانه نبردی سنگین را با متجاوزین عراقی انجام داده بود، مواضع مستحکمی را در ۴ کیلومتری جنوب جاده سوسنگرد - حمیدیه به طول ۱۵ کیلومتر احداث و با هوشیاری کامل مشغول پدافند از منطقه شد. نیروهای سپاه پاسداران و شهید دکتر چمران نیز در غرب سوسنگرد مشغول تحکیم مواضع جدید خود بودند.

گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم نیز پس از نبردهای سنگین در دشت آزادگان خصوصاً شهر سوسنگرد، مشغول تحکیم مواضع خود و شناسایی مواضع جدید و اشغال آن‌ها به منظور پشتیبانی هرچه بیشتر آتش یگان‌های مانوری بود، محل جدید دیده‌بانان گردان شناسایی و هماهنگی‌های لازم با یگان‌ها به عمل آمده بود تا گردان به نقش مؤثر خود در منطقه ادامه دهد. پس از نبرد خونین سوسنگرد تبادل آتش توپخانه بین طرفین همچنان ادامه داشت و یگان‌های توپخانه خودی در منطقه کاملاً درگیر بودند. همچنین هر دو طرف مشغول بازسازی و تجدید سازمان یگان‌های مانوری خود بودند.

یگان‌های عراق با توجه به فشارهای سیاسی و تأکید فرماندهان رده بالای خود از تلاش برای دستیابی به سوسنگرد و حمیدیه منصرف نشده بودند. علیرغم این که چندین مرتبه شکست خورده بودند، مع الوصف به تلاش خود جهت اشغال سوسنگرد و حمیدیه ادامه می‌دادند که با پاسخ شدید توپخانه‌های موجود در منطقه یعنی گردان ۳۱۸ توپخانه و آتشبار یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه و آتشبار ۱۳۰ مم تحت کنترل گردان ۳۸۸ توپخانه مواجه و مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند.

سه روز بعد از حمله رزمندگان اسلام به سوسنگرد و آزاد نمودن آن، یگان‌های عراقی موجود در منطقه، یک نیروی گشتی به سمت نیروهای ایرانی گسیل داشتند که با هوشیاری نیروهای خودی و اجرای آتش‌های سنگین توپخانه، نیروهای عراقی با دادن تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شدند.

دیده‌بان گردان ۳۸۸ توپخانه در جنوب رودخانه کرخه در آن زمان ستوانیکم جمال کریم بود که در روستای جلالیه مستقر شده بود، در آن ایام یگان‌های دشمن در شمال رودخانه با نیروهای تیپ ۳ زرهی درگیر و مشغول تقویت یگان‌های خود بودند. نیروهای دشمن با حمایت و پشتیبانی بالگردهای رزمی، مرتباً مشغول درگیری با یگان‌های پیاده مستقر در جنوب رودخانه کرخه بودند.

ستوان جمال کریم در پاسخ به یورش دشمن، درخواست تیر نمود که بعد از شلیک اولین گلوله توسط آتشبار یکم و تنظیم تیر، به مرکز هدایت آتش اعلام کرد، بنا به دستور تیراندازی کنید، سپس لحظاتی بعد درخواست تیر به صورت شلیک آتشباری کرد. بعد از درخواست وی با تمامی توپ‌های آتشبار چندین شلیک آتشباری انجام دادیم که یکی از بالگردهای دشمن مورد اصابت ترکش گلوله‌های آتشبار ما قرار گرفت و سرنگون شد و تمامی سرنشینان آن به هلاکت رسیدند. سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ گردان که در آن محل دیده‌بان را همراهی می‌کرد، شاهد و ناظر این صحنه بود و آن‌را جزء امدادهای غیبی تلقی نمود و اظهار داشت، نیروهای خودی مستقر در آن منطقه با مشاهده انهدام بالگرد دشمن، روحیه تازه‌ای به خود گرفته و بقیه بالگردهای دشمن از منطقه گریختند.

جالب است وقتی ما به مرحله تیر مؤثر رسیدیم و شلیک آتشباری می‌کردیم، براساس گزارش دیده‌بان، گویا نزدیک‌ترین گلوله به بالگرد عراقی توپ چهارم آتشبار و رئیس توپ آن استوار علی اصغر انصاری بود. دیده‌بان دقیقی بعد اعلام نمود ترکش گلوله این توپ باعث انهدام بالگرد شده است.

آقای رضا خواجه که به‌عنوان جهادگر بسیجی و راننده لودر از استان فارس به آتشبار یکم مأمور شده بود و در احداث سنگر به ما کمک بسیاری می‌کرد، در زمان تیراندازی توپ، طناب ترفه‌کش توپ را کشیده بود. بعد از ماجرای انهدام بالگرد، آقای رضا خواجه به نفرات آتشبار می‌گفت بالگرد را من ساقط نمودم و شماها تاکنون چنین مهارتی نداشته‌اید، هیچ‌وقت هم‌چنین مهارتی را نخواهید یافت. ابتدا فکر کردیم شوخی می‌کند، ولی متوجه شدیم، بسیار جدی هم می‌گوید و نفرات خدمه توپ هم نمی‌توانستند به او ثابت کنند که محاسبات دقیق مرکز هدایت آتش و دقت دیده‌بان باعث انهدام شده است، نه کشیدن طناب و شلیک کردن توپ. من به سربازان خدمه توپ گفتم با او بحث نکنید و بگویید، کار تو بوده است تا به وجد آمده و از نظر روحی در شرایط خوبی قرار گیرد. بعد از آن واقعه، لقب ایشان از رضا لودری به رضا هلی‌کوپتر تغییر یافت و این داستان برای سربازان سرگرمی خوبی شده بود.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۸/۲۹ می‌گوید:

بازسازی شهر سوسنگرد و ترمیم آب شهر با کمک فرمانداری و جهاد سمنان آغاز شد. مسئولان جهت بازدید از شهر سوسنگرد وارد منطقه می‌شدند. چهره شهر درهم ریخته شده،

نیروهای داوطلب حراست از شهر را به عهده گرفته بودند. سیل کمک‌های مردمی با وجود گلوله‌باران شهر و جاده‌های منتهی به آن از زمین و هوا، به سوی شهر سرازیر شده بود. سنگرها به منظور دفاع از شهر مجدداً بازسازی و آماده می‌شدند. تعدادی از عکاسان و فیلمبرداران از تابلوهای شهر و ویرانه‌ها، عکس و خبر تهیه می‌کردند و با نظامیان و مردم و دیگر مدافعان در شهر به منظور تکمیل اخبار و رویدادهای چند روز اخیر، مصاحبه می‌کردند. نیروهای آتش‌نشانی در جهت خاموش کردن آتش در شهر، کمک شایانی را نموده و عملیات خود را با دقت تمام انجام می‌دادند. نفرات داوطلب ارتش که برابر برنامه در اختیار واحد ژاندارمری سوسنگرد قرار می‌گرفتند مجدداً فعال گردیدند. تعداد ده الی هجده نفر، به علاوه تیم دیده‌بانی از گردان ۳۸۸ توپخانه در اختیار آنان قرار داده شد تا با هماهنگی یگان ژاندارمری و گروه جنگ‌های نامنظم، عملیات ایذایی را از ساعت ۲۴۰۰ هر شب تا سپیده‌دم به منظور آزار و به‌سوتوه آوردن نیروهای دشمن، آن‌ها را خسته و فرسوده نمایند. این عملیات‌ها در طول جبهه خصوصاً در نقاطی که دشمن ضعف داشت انجام می‌گرفت.

در طول آن روز مواضع طرفین زیر آتش انواع سلاح‌ها قرار داشت، ساختمان‌های شهر که آسیب کمتری دیده بودند، بر اثر گلوله‌باران و بمباران‌ها منهدم می‌گردیدند. آمبولانس‌ها هم آذیرکشان مصدومین و مجروحین را به سمت بیمارستان‌ها جابه‌جا می‌کردند. شدت آتش در دهانه خروجی شهر، به طرف دهلاویه که یگان‌های درخط آنجا سنگر گرفته بودند و عبور و مرور به طور پیاده از روی یک پل چوبی انجام می‌شد، بیشتر از نقاط دیگر بود. تجهیزات مهندسی طرفین هم به طور مستمر مشغول ایجاد خاکریز در خط نیروهای خود بودند. خاکریز دشمن به موازات رودخانه از فاصله دور مشاهده می‌شد و خودروهای دشمن پس از نزدیک شدن به خاکریز احتمالاً داخل کانالی می‌شدند و نیروهای خود را پیاده می‌کردند که حرکتشان مخفی بود. تجهیزات، مهمات و... جهت تدارک رزمندگان به سرعت ادامه داشت و در روی جاده در آن زمان ما ناظران‌ها بودیم. جیب مجهز به بی‌سیم مرس شهید استوار نوروزی تا آن روز پیدا نشده بود. رادیو دشمن طی پیام‌هایی هر نیم‌ساعت اعلام می‌نمود، سوسنگرد در اختیار نیروهای عراقی است و همچنان به اطلاعیه‌های دروغ خود ادامه می‌داد. البته شهر تبدیل به گورستان دشمن شده بود.

حوادث روزهای چهارشنبه و پنجشنبه ۲۹ و ۳۰ آبان ۵۹

روز و شب ۵۹/۸/۲۹، شرایط ناآرامی را گذرانیدیم. در تمامی مناطق، درگیری توپخانه تا سپیده‌دم بین طرفین ادامه داشت و گلوله‌های روشن‌کننده، منطقه را روشن نموده و تا صبح روشنایی پایداری را شاهد و ناظر بودیم. با توجه به تثبیت مواضع نیروها در سوسنگرد و اطراف شهر، ستاد جنگ‌های نامنظم طی اطلاعیه‌ای از رسانه‌های گروهی دعوت به‌عمل آورد ضمن بازدید از شهر سوسنگرد، پیروزی‌های رزمندگان اسلام و خاتمه دادن به ترفندهای دشمن و تبلیغات آنان، عمق فاجعه و ویرانی‌ها و تجاوز و وحشیگری دشمن را که نسبت به مردم بی‌دفاع شهر، شامل زنان و کودکان روا داشته و آنان را از حریم خانه و کاشانه‌شان محروم و مأیوس نموده بود، با تهیه عکس و خبر و ارسال آن به تمام دنیا، چهره خشن آنان را برای همگان آشکار سازند.

در روز ۵۹/۸/۳۰، لوله یکی از توپ‌های آتشبار به‌علت تیراندازی بیش از اندازه در جریان عملیات آزادسازی سوسنگرد و به‌علت اتمام عمر قانونی آن، از رده خارج و در پشت مواضع آتشبار توسط اکیپ تعمیراتی دپو، سروان نوری، کارمند بادپیما و دوراندیش، لوله تعویض و توپ با لوله جدید درخط قرار گرفت. تعویض لوله توپ‌های ۱۷۵ مم که حدود ۱۱ متر طول و ۸ تن وزن دارد در خارج از کارگاه، کار بسیار مشکلی بود که آن عزیزان در شرایط بحرانی و زیرگلوله‌های توپخانه و بمباران‌های هوایی دشمن انجام می‌دادند.

به‌علت تیراندازی‌های بیش از اندازه و نیاز منطقه به آتش‌های پرحجم توپخانه، تعمیرات سیستم هیدرولیکی و برقی خصوصاً اشکال در قفل آتش و کولاس توپ‌ها چشمگیر بود. به‌همین دلیل اکیپ تعمیراتی سیار با تلاش فراوان بین توپ‌های آتشبار در رفت‌وآمد بودند و اشکال به‌وجود آمده را خیلی سریع با تخصصی که داشتند، تشخیص و برطرف می‌نمودند که واقعاً جای تقدیر داشت. نفرات تعمیرکار در شبانه‌روز تلاشی وصف‌ناکردنی داشتند، زیرا آماده به‌کار بودن توپ‌های ۱۷۵ مم که برد زیادی داشتند، در منطقه بسیار مؤثر بودند. قرارگاه‌ها و پاسگاه‌های فرماندهی دشمن، از شلیک توپ‌های ما در امان نبودند و همیشه از یگان ما وحشت داشتند. به‌همین دلیل هم ما از بمباران‌های روزانه جنگنده‌های دشمن هیچ‌گاه بی‌بهره نمی‌ماندیم. در آن روز هواپیماهای دشمن ۱۴ نوبت منطقه را بمباران کردند که بیشترین خسارات به ضلع شمالی شهر سوسنگرد وارد شد. خط کرخه‌کور به علت تظاهر به تک دشمن، از ساعت ۱۶۰۰ شدیداً زیر آتش یگان‌های خودی قرار گرفت

و پاسخ مناسب به تحرکات دشمن با آمادگی یگان‌های درخط و پشتیبانی تانک و توپخانه با اجرای آتش متقابل انجام گرفت.

جمعه یکم الی شنبه ۳۰ آذر ۵۹: تلاش گردان ۳۸۸ توپخانه برای پدافند از منطقه دشت آزادگان
در روز ۵۹/۹/۱ اخبار جبهه سوسنگرد نسبت به دیگر جبهه‌ها داغ‌تر بود. مقامات مسئول کشور در آن روزها از نقاط مختلف دشت آزادگان بازدید می‌کردند. با وجود این‌که نیروهای خودی در سوسنگرد مستقر بودند، ولی رادیوی دشمن همچنان به تبلیغات خود ادامه می‌داد و ادعا می‌کرد سوسنگرد در اختیار آن‌ها است.

در حین عملیات آزادسازی سوسنگرد و در جریان ادامه عملیات جهت پدافند از منطقه، واقعاً روی نفرات آتشبار از نظر جسمی فشار زیادی بود. نفرات آتشبار بی‌وقفه در حال فعالیت و رزم بودند. شب گذشته عملیات ایذایی در سوسنگرد و کرخه‌کور هم‌چون شب‌های گذشته ادامه داشت و آتشبار با تیراندازی‌های خود کاملاً درگیر بود. از طرفی از طریق درخواست‌های توپخانه لشکر ۹۲ زرهی روی هدف‌های اعلام شده بر اساس مختصات نقشه، تعداد ۳۰۰ گلوله روی هدف‌های مختلف تیراندازی نمودیم. برابر درخواست دیده‌بانان درخط سوسنگرد نیز تعداد ۲۰۰ گلوله اجرای تیر شد که نسبت به شب‌های گذشته شدت بیشتری داشت. این فعالیت‌ها توان نفرات آتشبار را تقلیل می‌داد، زیرا نفرات علاوه بر فعالیت در مورد تیراندازی، حدود ۵۰ تن مهمات را نیز جابه‌جا نموده بودند. لذا دستور دادم تا یک سوم سربازان شب‌ها در کنار توپ‌ها و در سنگرهای احداث شده در زمین استراحت کنند تا تداوم عملیات، حفظ شده و سربازان با توان بهتری به رزم خود ادامه دهند. در طول آن روز، تلاش نفرات توپ‌های پدافند هوایی یگان نیز چشمگیر بود که با سرکشی مداوم به آن‌ها سعی در روحیه دادن به آنان بودیم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روز ۵۹/۹/۱ می‌گوید:

خسته بودم و حوصله‌ام خیلی کم شده بود و دیگر نمی‌توانستم قلم به دست بگیرم و وقایع و خاطرات روزانه را بنویسم، زیرا نگران بودم و فکرم آسوده نبود. در مدتی که در جبهه حضور داشتم، به قدری غصه خورده و فکر و خیال نگرانم نموده و در سختی به سر برده بودم که شاید

ده سال پیرتر شده بودم. گلوله‌های دشمن دائم در گوشم طنین‌انداز بود و شب‌ها خواب نداشتم. هر لحظه خبر شهید شدن هم‌زمانم را می‌شنیدم که ناراحت‌کننده بود. دوست داشتم نمی‌رم و وضع کسانی را که زنده مانده‌اند، ببینم. عاقبت کسانی را ببینم که در سخت‌ترین شرایط جنگیده‌اند و تا مرز شهادت پیش رفته‌اند. باید سالیانی را صبر کرد و دید که چه خواهد شد.

دشمن دورادور سوسنگرد را گرفته بود و نیروهای خسته و ناتوان ما در شهر و در اطراف آن موضع گرفته و روزهای سختی را سپری می‌کردند. زندگی کردن در محیط جنگی واقعاً سخت و طاقت‌فرسا بود، ولی به هر نحوی که شده باید تحمل می‌کردیم. خصوصاً سخت‌گیری‌های سلسله مراتب فرماندهی. در آن روز در جمع درجه‌داران و سربازان حاضر شدم، گلوله‌های تیراندازی شده دشمن به سمت مواضع آتشبار را از نزدیک مشاهده می‌کردم. مثل سنگ‌هایی بود که در جلوی ما به زمین می‌ریخت. واقعاً نفرات آتشبار را ترس می‌دیدم. زنده ماندن و زنده نماندن برای آنان بی‌تفاوت شده و برایشان فرقی نداشت.

بنا به وظایف شغلی‌ام که حفظ روحیه نیروها بود، وقتی به آنان نگاه می‌کردم و وضعیت آنان را بررسی می‌نمودم، مشاهده می‌کردم بدون استثنا همه خسته و ناامید از آینده بودند، آینده‌ای مبهم. آنان حتی به اخبار رادیو هم گوش نمی‌دادند، زیرا اعتقاد و اعتمادی به آن نداشتند، زیرا آنچه را که می‌دیدند و آنچه را که می‌شنیدند بسیار متفاوت بود. ولی همه امیدوار بودند در جنگ پیروز شوند.

در آن روز هواپیماهای دشمن چندین بار سوسنگرد را بمباران کردند و تعداد دیگری از رزمندگان به شهادت رسیدند. ۳ قبضه توپ آتشبار ۱۳۰ م‌م به فرماندهی ستوان اسدی‌پور از گروه ۲۲ توپخانه که در نزدیکی ما استقرار داشتند، صدمه دیده و از کار افتادند.

در آن روز هوا بارانی بود و گسترش تیپ‌آزرهی دزفول روی جاده آسفالت‌ه حمیدیه - سوسنگرد در حال تکمیل شدن بود. محل قرارگاه تیپ در پایین جاده آسفالت‌ه و زیر یک پل قرار داشت. اغلب واحدها از پل‌های زیرگذر جاده آسفالت‌ه که برای عبور آب به هنگام بارندگی ساخته شده بود، استفاده می‌نمودند تا از بمباران‌ها و گلوله‌های توپخانه دشمن در امان باشند. فاصله یگان‌های درخط تیپ از جاده آسفالت‌ه بین ۴ الی ۶ کیلومتر بود و خاکریزهای مرتفع دشمن به‌خوبی از جاده آسفالت‌ه دیده می‌شد.

جاده حمیدیه به سوسنگرد در منطقه، جاده منحصر به فردی بود و دائماً زیر آتش توپخانه و بمباران‌های دشمن قرار داشت. تلفات خودرویی روی جاده به‌دلیل بمباران‌ها و گلوله‌های توپخانه

چشمگیر بود. هواپیماهای دشمن روزانه در چند سورتی و توجیه خود، با جاده آسفالتنه حمیدیه - سوسنگرد و رودخانه کرخه به راحتی یگان‌های خودی را زیر بمباران و رگبار مسلسل قرار می‌دادند. البته درخت‌زارهای کنار رودخانه و جاده تا حدودی دید خلبانان دشمن را محدود می‌نمود. از این وضعیت، دشمن به‌خوبی جهت بمباران مناطق بهره می‌جست. واحدهای پدافند هوایی، سهم بزرگی را در دور نگه داشتن هواپیماهای دشمن از مواضع یگان‌ها، به هنگام بمباران‌ها داشتند. زیرا تیراندازی مداوم توپ‌های ضد هوایی به‌سوی هواپیماهای دشمن، باعث می‌شد که خلبانان نتوانند دقیقاً روی هدف‌ها شیرجه و آنها را بمباران کنند. آن روزها بیشترین تیراندازی را یگان‌های پدافند هوایی منطقه داشتند که بی‌نظیر بود. خدمه توپ‌های پدافند هوایی حتی برای یک لحظه کوتاه، توپ‌های خود را ترک نمی‌کردند و هر لحظه آماده درگیر شدن با هواپیماهای دشمن بودند.

شهر حمیدیه در آن روز بمباران و چندین خانه و مغازه و تعدادی از اهالی شهر شهید و مجروح شدند. دشمن سعی در بازپس‌گیری شهر سوسنگرد را داشت و فعالیت خود را در خطوط مقدم افزایش داده بود. متعاقب این درگیری‌ها و تحرکات دشمن، در همین روز حمله هماهنگ شده‌ای از طرف ارتش عراق جهت تصرف مجدد سوسنگرد آغاز گردید. این حمله از سمت هویزه آغاز شد و متکی به محور جفیر - هویزه به سوسنگرد بود. تلاش عراق برای دستیابی به اهدافش با مقاومت شدید نیروهای ایرانی روبرو گشت و با تحمل تلفات و ضایعات فراوان مجبور به عقب‌نشینی شدند. دشمن ضمن این‌که اشغال مجدد سوسنگرد را هدف قرار داده بود، برای کنترل جاده سوسنگرد - حمیدیه نیز طراحی نموده و نهایتاً با تصرف این مناطق قصد داشت عملیات خود را برای تصرف اهواز تسهیل نماید. در آن عملیات نیز، دشمن موفق به تصرف اهداف زمینی نشد و با شکست و تحمل تلفات به مواضع قبلی خود عقب‌نشینی نمود.

در روز ۵۹/۹/۳ تعداد ۲ قبضه از توپ‌های ۱۷۵ مم، در اثر تیراندازی‌های زیاد در روزهای گذشته نقص فنی پیدا کردند که توسط تیم تعمیراتی دپو و کارمند الیاس داودی از پشتیبانی لشکر ۹۲ زرهی تعمیر و حاضر به‌کار شدند.

به‌منظور شناسایی مواضع جدید امن، به‌همراه فرمانده گردان جناب سرگرد آجوری، رئیس رکن ۳ گردان جناب سروان خواجوی و فرمانده آتشبار جناب سروان صالحی، از ساعت ۱۰۰۰ صبح به محور حمیدیه - سوسنگرد و ارتفاعات الله اکبر عازم شدیم.

با توجه به این که ما پس از گذشت ۲ ماه، دیگر به منطقه دشت آزادگان آشنایی پیدا کرده بودیم، می‌دانستیم به هنگام بارندگی، مشکلاتی را در جهت حمل مهمات، سوخت و جابه‌جایی توپ‌ها و دیگر جابه‌جایی‌ها در عملیات خواهیم داشت. اطراف رودخانه کرخه، زمین سست است و در بارندگی، خودروهای سنگین در گل فرو می‌روند و مشکلات را دوچندان می‌نماید. از نظر جاده‌سازی نیز به دلیل محدودیت‌ها مشکل داشتیم و ایجاد راه‌های ورود و خروج که از الزامات یک یگان رزمی خصوصاً توپخانه است، برای یگان مهندسی لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳ زرهی مقدور نبود.

جاده‌سازی، وسایل و تجهیزات خاص خود را لازم دارد که ما از آن‌ها نیز محروم بودیم. هربار که بارندگی می‌شد، اکثر خودروهای آتشبار در گل گیر می‌کردند، و تمام سنگرها را آب می‌گرفت، حرکاتمان کند و در نتیجه در اجرای مأموریت و مقابله با دشمن به مشکل بر می‌خوردیم. اما دشمن وسایل و تجهیزات مهندسی کافی در اختیار داشت و قادر بود در هر شرایطی خود را تطبیق دهد. بنابراین با این پیش‌فرض‌ها می‌بایست موضعی را انتخاب می‌کردیم تا بتوانیم ابتدا مأموریت خود را که پشتیبانی از یگان‌های مانوری است انجام دهیم، در ثانی موجودیت آتشبار را در حملات توپخانه‌ای و بمباران‌های هوایی حفظ نموده و مداومت آتش نیز داشته باشیم. از همه مهم‌تر متکی به جاده‌های اصلی باشیم تا بتوانیم تحرک کافی در جابه‌جایی‌ها و تدارکات آتشبار را به نحو مطلوبی انجام دهیم. لذا بهترین مواضع برای یگان ما، حاشیه ارتفاعات و دامنه‌های رملی و محلی بود که به جاده‌های شنی دشت آزادگان می‌توانستیم دسترسی داشته باشیم. البته نزدیکی زیاد به جاده‌های اصلی نیز مشکل‌آفرین بود زیرا مرتباً مورد هجوم هواپیماهای دشمن قرار می‌گرفتیم. به هر جهت چندین موضع را در شمال رودخانه کرخه و شرق ارتفاعات الله اکبر شناسایی کردیم تا به هنگام نیاز آن‌ها را اشغال نماییم. یکی از مواضعی که در آن شرایط بسیار مناسب بود، محلی بود در شمال روستای جلیزی، که تپه‌های کوتاهی موضع مورد نظرمان را محصور کرده بود و اختفا و پوشش مناسبی هم داشت، ضمن این که برق دهانه توپ‌ها در شب پوشیده می‌ماند، ولی اشکال عمده آن، این بود که فقط یک راه ورود و خروج بیشتر نداشت اما مزیت‌های زیادی داشت. تصمیم‌گیری نهایی جمع ما تقدم دادن به اشغال همان موضع بود.

در حین شناسایی، تیراندازی خمپاره ۶۰ و ۱۲۰ م م نیروهای خودی در خط مقدم در شرق ارتفاعات الله اکبر ادامه داشت. یگان‌های تانک نیز تیراندازی می‌نمودند. در ساعت ۱۳۰۰ زمانی که در حین شناسایی بودیم، یگان‌های در خط تیپ ۳ زرهی توسط هواپیماهای دشمن به شدت بمباران

شدند. ولی عکس‌العمل توپ‌های پدافند هوایی باعث شد، هواپیماهای دشمن از ارتفاع بالا بمب‌های خود را رها نمایند. شناسایی تا ساعت ۱۴۰۰ ادامه داشت، سپس به مواضع خود بازگشتیم. در آن روز تعداد ۴۰ نفر سرباز جدید به گردان واگذار گردید که برابر روش جاری اقدام گردید. امام جمعه کازرون و هشت نفر از همراهان ایشان با کمک‌های مردمی شهر کازرون در ساعت ۱۶۰۰ وارد گردان شدند و در محلی مناسب اسکان داده شدند و قرار بود مدت ۳ روز در مواضع ما حضور داشته و از نزدیک با نفرات گردان دیدار و رزم سربازان را مشاهده و به آنان روحیه دهند. در آن روز امام جمعه کازرون ضمن اعلام پشتیبانی مردم کازرون از رزمندگان اسلام، در ارتباط با جهاد در اسلام و دفاع در مقابل دشمن به مدت یک‌ربع ساعت برای حاضرین سخنرانی نموده و از تلاش تمامی نیروها به‌خاطر ایثار و فداکاری آنان در روزهای اخیر و نبرد سنگین با دشمن کاملاً مسلح، تقدیر و تشکر کردند.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۹/۴ می‌گوید:

در ساعت ۰۸۳۰ استاندار خوزستان آقای مهندس غرضی به‌همراه تیمسار فلاحی، جناب سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، جناب سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی و دکتر چمران به‌همراه سه نفر دیگر از مسئولان از محور الله اکبر و سوسنگرد بازدید نمودند. به‌علت ایجاد گرد و غبار ناشی از حرکت خودروهای بازدیدکنندگان در حوالی قرارگاه تیپ ۳ زرهی در شمال غرب روستای سگور و نزدیکی یگان‌های دشمن و دید داشتن روی مواضع تیپ ۳ زرهی، دشمن اقدام به گلوله‌باران منطقه نمود که توسط توپخانه‌های موجود پاسخ لازم به دشمن داده شد. بازدیدکنندگان مجبور بودند، مرتباً سنگر بگیرند تا مورد اصابت گلوله‌های توپخانه دشمن قرار نگیرند. بازدید یگان‌های در خط به خاطر شرایط نامساعد حدود یک ساعت و نیم به طول انجامید. در هنگام بازدید از گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی توسط بازدیدکنندگان، آن گردان مورد بمباران هواپیماهای دشمن قرار گرفت که فرماندهان و مسئولان شاهد و ناظر اوضاع بد منطقه بودند. بازدید فرماندهان در روحیه نیروها بسیار مؤثر بود.

اسامی افسران و درجه‌داران گردان که در عملیات‌های اخیر خصوصاً آزادسازی سوسنگرد فعالیت چشمگیری داشته و با رشادت در نبرد با دشمن و بیرون راندن آن مؤثر واقع شده بودند، به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی تقدیم گردید تا مورد تشویق قرار گیرند و با تیمسار فلاحی نیز

هماهنگ گردید. در صورت اسامی نفرات، اسامی فرمانده آتشبار، معاون آتشبار، رؤسای رکن گردان، دیده بانان گردان و تعدادی از رؤسای توپ آتشبار دیده می‌شد.

در آن زمان من به علت رشادت در نبردهای بستان، ارتفاعات الله اکبر و سوسنگرد با توجه به تقاضای فرمانده گردان و تصویب ریاست محترم ستاد مشترک ارتش با یک سال ارشدیت، به درجه ستوانیکمی نائل گردیدم که در سوابق خدمتی‌ام درج گردید.

در روز ۵۹/۹/۴ عناصر اطلاعاتی و نفوذی خودی، نتیجه تیراندازی‌های آتشبار را که روی مختصات اجرا شده بود، در مناطق بستان - جابر همدان - سابله - فنیخی - عبید و حمود عاصی ۲۵ درصد اعلام کردند. این اطلاعات از عناصر نفوذی منطقه نقل شده است.

نفرات داوطلب گردان ۳۸۸ توپخانه به منظور عملیات شبانه در جنوب رودخانه کرخه برابر روش جاری به ستاد جنگ‌های نامنظم دکتر چمران در ساعت ۱۸۰۰ اعزام گردیدند. تعداد آنان ۲۴ نفر بود. یک نفر افسر، ۳ نفر درجه‌دار و ۱۶ نفر سرباز و ۴ نفر از افراد داوطلب بسیجی.

در طول آن روز تبادل آتش توپخانه بین طرفین در جریان بود و همچنین چند نوبت بمباران هوایی روی واحدهای خودی در منطقه کوت (جنوب رودخانه کرخه)، شهر سوسنگرد و روستای سگور در شرق ارتفاعات الله اکبر را شاهد بودیم. در آن روز راننده آمبولانس‌ها بسیار فعال بودند و نیروهای امدادی نیز خیلی سریع مجروحین را تخلیه می‌نمودند که چشمگیر بود.

فرمانده گردان سرگرد آجوری از حوادث و اتفاقات روز ۵۹/۹/۵ می‌گوید:

ساعت ۰۸۳۰ مواضع گردان و آتشبارهای گردان مورد بازدید خبرنگاران ایرانی و خارجی با همراهی مسئولان حفاظت و اطلاعات لشکر ۹۲ زرهی قرار گرفت. ضمن مصاحبه‌ای که با افسران، درجه‌داران و سربازان داشتند، مطالب توسط مترجم به زبان ایرانی و انگلیسی و بالعکس ترجمه می‌شد. یکی از خبرنگاران خارجی به هنگام بازدید از یکی از توپ‌های ۱۷۵ مم که توسط نفرات داوطلب بسیجی به ریاست استوار محمد جندقی در آتشبار دوم گردان در ایام جنگ سازماندهی شده بود، پرسید: شما دو ملت مسلمان ایران و عراق که هم‌اکنون در حال جنگ شدید هستید و هر دو کشور مخالف آمریکا و اسرائیل هستید، پس چگونه است که از سلاح

آمریکایی یعنی توپ ۱۷۵م و گلوله‌های اسرائیلی ویژه این توپ‌ها استفاده می‌کنید و آن‌را روی دشمن خود که عراقی و مسلمان هستند، می‌ریزید و دم از مرگ بر آمریکا و اسرائیل می‌زنید؟

به خبرنگار خارجی پاسخ داده شد: رژیم عراق به پشتیبانی آمریکا به کشور ما تجاوز نموده است و ما نیز این سلاح‌ها را قبلاً خریداری کرده‌ایم و عیناً گلوله‌های آن‌را بر سر دشمن و حامانش می‌ریزیم. آنها به خاک کشورمان تجاوز کرده‌اند و تا زمانی که آنها را بیرون نرانیم، می‌جنگیم. بازدید و تهیه فیلم و عکس از مواضع توپ‌ها به مدت ۳۰ دقیقه به طول انجامید. علیرغم تبلیغات پوچ و بی‌اساس دشمن از رادیو که اظهار می‌داشت سوسنگرد در اشغالش می‌باشد، به همین مناسبت و به منظور کذب بودن اعلامیه‌های دروغین دشمن، خبرنگاران که ۲۴ نفر بودند، قصد بازدید از شهر را داشتند.

برابر دستور با توجه به این که به منطقه آشنایی داشتیم، طی بی‌سیم ابلاغی تیمسار فالاحی، به همراه خبرنگاران از دشت آزادگان به سمت سوسنگرد به وسیله یک دستگاه اتوبوس و دو دستگاه جیب در ساعت ۰۹۱۰ عازم شدیم. پس از عبور از شهر حمیدیه، خبرنگاران از مناطق تخریب شده شهر، عکس و خبر تهیه نمودند و در مسیر شهر حمیدیه به سوسنگرد تعدادی از تانک‌های منهدم شده دشمن در دو طرف جاده توسط تانک‌های خودی و موشک انداز آرپی‌جی ۷ به خبرنگاران نشان داده شد، هم چنین نحوه تجاوز دشمن در این محور برای آنان تشریح گردید. به هنگام وارد شدن از ابتدای ورودی شهر سوسنگرد تعدادی از تانک‌های دشمن که در یورش به این شهر در حاشیه رود کرخه از قسمت شرق به غرب منهدم شده و در گل فرورفته بودند برای خبرنگاران، نحوه انهدام آنان تشریح گردید. خبرنگاران با توجه به تبلیغات دشمن، در نابوری در ساعت ۱۱۳۰ وارد شهر سوسنگرد شدند و از کلیه مناطق شهر خصوصاً از تابلوهای شهر، بیمارستان، فرمانداری، ژاندارمری، مدارس و مغازه‌های بمباران شده و جاده خروجی شهر به سمت دهلاویه تا ۲ کیلومتر خارج از شهر تا نزدیکی‌های مرغداری بازدید و از واحدهای مستقر در خط مقدم، عکس و خبر تهیه نمودند. در طول بازدید تبادل آتش سلاح‌های سبک و سنگین ادامه داشت، این بازدید تا ساعت ۱۴۰۰ به طول انجامید. چیزی که برایم در طول بازدید جالب و نظرم را جلب نمود، این بود که، با شنیدن صفر گلوله و یا درحین گلوله‌باران و خطر، آنان خیلی خوب از شیارها برای جان‌پناه استفاده می‌کردند و موارد ایمنی را به نحو احسن رعایت می‌کردند. ضمناً به مسائل نظامی کاملاً آگاه بودند و دقیقاً به انواع سلاح‌های موجود در منطقه آشنایی داشتند که حدس زدم آنان نظامی و یا در رابطه با موارد نظامی و انواع تجهیزات جنگی آموزش دیده بودند.

بارندگی از ساعت ۰۴:۰۰ صبح روز ۵۹/۹/۶ شروع شد که دشمن را هراسان کرده بود. هر زمان بارندگی می‌شد، دشمن با انواع سلاح‌ها شروع به تیراندازی می‌نمود. در نتیجه حرکت نیروهای خودی و خودروها با مشکل مواجه می‌شدند. به جز جاده آسفالته سوسنگرد، که آن‌هم در بعضی قسمت‌ها هنگام بارندگی زیر آب می‌رفت و اطراف جاده به علت سست بودن زمین و گل و لای زیاد، اجازه حرکت به خودروها را نمی‌داد و سنگرهای نفرات و تجهیزات سریعاً دچار آب‌گرفتگی می‌شدند.

در ساعت ۰۹:۰۰ صبح مشغول تیراندازی بودیم. موضع آتشبار را کلاً گل‌ولای پوشانده بود و حرکات به‌کندی انجام می‌گرفت. چکمه‌های اهدایی و نایلون‌ها توسط ستاد کمک‌های مردمی در اهواز زیر نظر حاج آقا حدادپور، کمک بسیاری به ما نموده بود که نشان از همدلی مردم عزیز کشورمان با ما بود که لحظه‌ای از کمک به رزمندگان غافل نبودند.

وسایل جاده‌سازی جهاد دامغان مشغول مرمت جاده‌های منتهی به ارتفاعات الله اکبر بودند. قسمت شمال جاده سوسنگرد - حمیدیه که محل استقرار قرارگاه تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ بود، شدیداً زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت و تردد در جاده کاملاً مختل شده بود که برابر درخواست آتش آنان، خیلی سریع به درخواست آنان پاسخ داده و توپخانه دشمن را زیر آتش گرفتیم تا از حجم آتش روی قرارگاه تیپ ۲ کاسته شود. واحدهای تیپ ۲ زرهی در ۳ الی ۴ کیلومتری جنوب جاده مستقر بودند. دشمن روی آن‌ها دید داشت و همیشه با اجرای آتش روی تیپ، ایجاد مزاحمت می‌نمود.

تا تاریخ ۵۹/۹/۷ در منطقه تیپ ۳ زرهی در شرق ارتفاعات الله اکبر یگان‌های تیپ ۳ به مرور خود را به دشمن نزدیک و خطوط پدافندی خوبی را سروسامان داده بودند و روحیه نفرات خوب بود. آتشبار ما با جلو بردن یک یا دو قبضه توپ ۱۷۵ مم به نزدیکی خط مقدم تیپ ۳ زرهی و اجرای آتش به عمق دشمن و وارد نمودن تلفات به نفرات و تجهیزات دشمن، روحیه سربازان خودی و نیروهای تیپ ۳ زرهی را ارتقاء داده بود.

در آن مأموریت‌ها من به‌همراه نفراتم به جلو می‌رفتم و در تیراندازی‌ها شرکت می‌نمودم. من دوست داشتم تحرک داشته باشیم و لحظه‌ای دشمن را آرام نگذاریم. ولی متأسفانه بعضاً به‌دلیل محدودیت‌های تجهیزاتی، خصوصاً توپ‌های آتشبار مجبور بودیم رعایت خیلی از مسائل را بنماییم.

ما تنها توپخانه دوربرد دشت آزادگان بودیم، یگانمان در منطقه یکه‌تازی می‌کرد و همچون نگینی در منطقه می‌درخشد و امید تمامی یگان‌ها به شلیک توپ‌های ما بود. وقتی غرش توپ‌های

ما در منطقه دشت آزادگان طنین‌انداز می‌شد، توپخانه‌های دشمن خاموش می‌شدند، زیرا واقعاً از برتری یگان ما و از اراده قوی نفرات مان و همچنین از انفجار گلوله‌های ما وحشت داشتند.

در آن روز بر اساس گزارش دیده‌بانان گردان، دشمن در منطقه جنوب رودخانه کرخه در ۲۰ کیلومتری سوسنگرد و بستان مشغول احداث جاده به‌منظور جابه‌جایی سریع یگان‌هایش بود تا در صورت نیاز به کرخه‌کور و هویزه سریع دسترسی داشته باشد. متأسفانه دیده‌بانان نفوذی، فعالیت آن‌چنانی نداشتند، زیرا این‌گونه فعالیت‌ها را می‌بایست خیلی سریع گزارش می‌نمودند که این‌چنین نبود.

سکوت‌های میدان جنگ هم نگران‌کننده بود. سربازان واقعاً خسته شده بودند و می‌بایست از آنان مراقبت بیشتری می‌نمودیم. وضع توپ‌ها روز‌به‌روز از نظر حاضر به‌کار بودن به علت تیراندازی‌های زیاد در شرایط بدی قرار می‌گرفتند و بیشتر تلاش ما در حاضر به‌کاری توپ‌ها صرف می‌شد. از نظر قطعات یدکی در مضیقه بودیم. در همین روزها یکی از علمای شیراز به نام آیت‌ا. ربانی که تعدادی او را همراهی می‌کردند، برای دیدار با رزمندگان به مواضع ما آمدند. به طرف توپ گروهبانیکم به‌روز رستمی که در حال تیراندازی بود، رفتیم. ایشان از من پرسیدند: از نظر قطعات یدکی و تدارکات این توپ‌ها در چه شرایطی هستید؟ به‌محض این‌که می‌خواستم پاسخ ایشان را بدهم، فردی که در نزدیکی ایشان بود و وی را همراهی می‌نمود، سریع پاسخ داد، حاج‌آقا هیچ مشکلی نداریم و بحمدالله تمامی قطعات را خودمان می‌سازیم. سپس از من پرسیدند، ایستادن پشت توپ در حین تیراندازی خطرناک است؟ مجدداً آن فرد که خیلی هم جوان بود، در حالی‌که توپ در حین تیراندازی بود پاسخ داد: بله حاج‌آقا، اگر توپ در حال تیراندازی باشد تا ۵۰ متری پشت توپ ایستادن خطرناک است. در صورتی‌که در همان لحظه تیراندازی می‌کردیم و همه دیدند که اظهارنظر آن آقا تا چه اندازه بی‌ربط و بی‌اساس است و هیچ چیزی در مورد توپ نمی‌داند. ایشان پشت‌سر هم به دیگر سؤالات حاج‌آقا پاسخ می‌دادند و من هم متعجب شده بودم و سکوت کرده و فقط به او نگاه می‌کردم. در همین اثنا جناب سرگرد آجوری فرمانده گردان به جمع ما اضافه شدند و مشاهده کردند که فرد ناشناس که خود را بسیجی می‌دانست، در حال پاسخ دادن به سؤالات هستند. فرمانده گردان خیلی ناراحت شد و از من شدیداً بازخواست نمود و گفت، شماها چه کاره هستید که این فرد دارد این‌چنین پاسخ سؤالات را می‌دهد؟

من به فرمانده گردان گفتم من به احترام این عالم روحانی، به این فرد چیزی نگفتم و خویشتن‌داری کردم تا ببینم او با اظهارنظرهای بی‌پایه و غیر تخصصی‌اش تا کجا پیش می‌رود!

هرچند آیت‌الله ربانی متوجه شدند که آن شخص بدون دانش و تخصص نظامی است. بعد از این‌که آن فرد از آتشبار بیرون رفت به سؤالات ایشان پاسخ کامل دادم. ایشان بعد از دیدار با سربازان و اتمام بازدید، از من به‌خاطر صبوری و خویشتن‌داری تشکر کردند. در خاتمه به حاج‌آقا گفتم، بیشتر اظهارنظرها در مورد جنگ از طرف افراد ناآگاه این‌چنین است که این فرد در حضور شما گفت و ما هم جز صبور بودن و تحمل کردن این‌گونه اظهارنظر کردن‌ها چاره‌ای نداریم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۹/۸ می‌گوید:

در روز ۵۹/۹/۸ به ستاد لشکر در اهواز رفتم، با توجه به این‌که دو ماه و نیم از جنگ می‌گذشت، جو لشکر کاملاً جنگی و شهر اهواز، جنگ‌زده بود، ولی سکوت در شهر حاکم و خانواده‌های مستضعف در شهر مانده بودند.

در ستاد لشکر، دفتر شهدا و مجروحین را مطالعه کردم و بسیار متأثر و ناراحت شدم و پیش خود گفتم، خدایا تا کی این جنگ ادامه خواهد یافت؟ زیرا پرونده شهدا و مجروحین هر روز قشورتر می‌گردید که واقعاً تأسف‌آور بود.

درگیری‌های ما هر روز برای محافظت از شهر سوسنگرد به‌شدت ادامه داشت. رزمندگان شرکت‌کننده در عملیات آزادسازی سوسنگرد به هیچ قیمتی حاضر به یک قدم عقب‌نشینی نبودند و شجاعانه در برابر دشمن کاملاً مسلح می‌جنگیدند. نگرانی من در آتشبار بیشتر در مورد حاضر به‌کار بودن توپ‌ها بود که از نظر قطعات یدکی مشکل داشتیم و از جهتی هم تأمین گلوله‌های برد بلند برای مان مشکل‌آفرین شده بود و خیلی از این بابت نگران بودیم. با آن گلوله‌ها به عمق دشمن دست می‌یافتیم و اهداف مهمی را در عمق دشمن مورد هجوم قرار می‌دادیم. برای رفع این نقیصه، توپ‌ها را در ساعات مختلف شبانه‌روز به خطوط مقدم جبهه می‌بردیم و من شخصاً در تمامی این مأموریت‌ها به‌عنوان افسر تیر حضور می‌یافتم، تا با گلوله‌های معمولی، مأموریت تک به عمق دشمن را انجام دهیم تا ضمن انجام مأموریت اصلی مان صرفه‌جویی در مصرف مهمات را نیز داشته باشیم. نیروهای تیپ ۳ زرهی در خط مقدم شاهد و ناظر بودند که هم‌زمانشان در یگان توپخانه قدرتمند ۱۷۵ مم چگونه با جسارت و شجاعت، توپ‌های ۱۷۵ مم را به خطوط مقدم جبهه آورده و با تیراندازی‌های

پیاپی، عرصه را به دشمن تنگ نموده تا آنان با خیالی آسوده به پدافند خود در منطقه ادامه دهند. وقتی به اخبار دیگر نقاط جبهه از طریق رادیو گوش می‌دادیم، متوجه می‌شدیم که ما، در سخت‌ترین خطوط جنگ قرار گرفته‌ایم و تمامی رزمندگان و مردم کشورمان به عملکرد ما چشم دوخته‌اند و رزمندگان این منطقه چشم و چراغ مردم شده‌اند و همه نگران ما هستند. این شرایط، ما را مصمم‌تر می‌کرد تا روزه‌روز برای مردم عزیز کشورمان افتخار بیشتری کسب نماییم. ارتش عراق در آن روزها مرتباً در تدارک جدیدی بود تا سوسنگرد را پس بگیرد، ولی با پایمردی رزمندگان و آتش پر حجم توپخانه مواجه می‌شد و صحنه را ترک می‌کرد. عراق نکرده باشم، عقب‌نشینی عراقی‌ها ناشی از آماده بودن یگان‌های توپخانه مستقر در منطقه خصوصاً نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه بود، زیرا با کوچکترین حرکت دشمن با عکس‌العمل‌های سریع، روی آنها اجرای آتش کرده و نیت آنان را در نطفه خفه می‌کردند. درجه‌داران و سربازان گردان ۳۸۸ توپخانه به مردانی شجاع تبدیل شده بودند که از هیچ چیزی هراس نداشتند و مردانه می‌جنگیدند و من به وجود نفراتم افتخار می‌کردم و از آنان نیرو می‌گرفتم. برای این‌که بتوانیم در منطقه بهتر مؤثر واقع شویم، موضع آتشبار را چندین کیلومتر به جلوتر انتقال دادیم. همان موضعی که قبلاً با هماهنگی فرمانده گردان و رئیس رکن ۳ گردان و فرمانده آتشبار انتخاب نموده بودیم. صبح روز ۵۹/۹/۱۰ قبل از آغاز روشنایی، مواضع را اشغال کردیم تا از هجوم هواپیماهای دشمن در امان بمانیم. مواضع جدید در شمال روستای جلیزی مابین پادگان دشت آزادگان و رودخانه کرخه بود. ما می‌توانستیم از آن مواضع، منطقه تیپ ۳ زرهی در ارتفاعات الله اکبر و منطقه جنوب رودخانه کرخه از بستان تا حمیدیه و تا آن سوی کرخه کور در جنوب شهر سوسنگرد را پشتیبانی آتش نماییم. موضع جدید توسط تپه ماهورهایی محصور شده بود و در منطقه شرایط خوبی را داشت. شب هنگام، آتشبار دوم به فرماندهی سروان اشرفی نیز در ۵۰۰ متری و در جلوی آتشبار ما موضع گرفتند. به محض ورودمان در مواضع جدید، تیراندازی‌های ما نیز شروع شد. آن روز، روز پرکار و سختی را سپری کردیم.

نیمه‌های شب ۵۹/۹/۱۱ باتوجه به این‌که موضع جدید را یک روز بود که اشغال کرده بودیم، چندین گلوله توپخانه دشمن به مواضع ما اصابت نمود که ناشی از خوش‌آمدگویی دشمن به ما بود. خوشبختانه گلوله‌هایی که در موضع آتشبار اصابت نمود، منفجر نگردیدند، ولی چندین گلوله در نزدیکی‌های آتشبار اصابت و منفجر گردیدند. صبح آن روز، فرمانده گردان به‌همراه ستاد گردان در نزدیکی مواضع ما، پشت آتشبارها مستقر گردیدند تا بهتر بتوانند عملیات آتشبارها را هدایت و کنترل

نمایند. ساعت ۱۰۰۰ الی ۱۱۰۰ صبح، یک گلوله فسفر سفید دشمن در جلو و نزدیک آتشبار اصابت نمود که نشان از این داشت که دشمن مواضع ما را کشف نموده است.

دیدهبان دشمن قصد تنظیم تیر روی ما را داشت، اما ما توپها را در جایی مستقر نموده بودیم که به هیچ عنوان دیدهبان دشمن نمی‌توانست آن‌ها را ببیند و اجرای آتش مؤثر روی ما داشته باشد. ما دیگر بسیار کارکشته شده بودیم و موضعی را انتخاب نموده بودیم که از نظر بمباران‌های هوایی نیز در امان بودیم. نفرات آتشبار از این که فرماندهانی هوشیار و بادقت داشتند، به خود می‌بالیدند و افتخار می‌کردند. بالاخره دیدهبان دشمن بعد از یک ساعت تلاش نتوانست روی آتشبار تنظیم‌تیر نماید و از ادامه تیراندازی منصرف گردید. ما می‌دانستیم که هواپیماهای دشمن حتماً به سراغ ما خواهند آمد تا با گرفتن عکس هوایی مواضع ما را مشخص نمایند. به همین دلیل توپ‌های پدافند هوایی و موشک‌های سه‌پند ۳ ضد‌هوایی را در محل‌های مناسبی مستقر نمودیم تا در برابر حملات هوایی به خوبی مقابله نمایند.

روز ۵۹/۹/۱۲ هوا سرد شده بود و باران‌های زمستانی در منطقه جنوب شروع شده بود، ما هم ضمن انجام عملیات می‌بایست مراقب بارندگی‌ها می‌بودیم تا آسیبی نبینیم. وسایل و تجهیزات کمی در اختیار داشتیم و حجم کار هم بسیار زیاد بود. آقای رضا خواجه راننده بسیجی لودر، با یک‌دستگاه لودری که در اختیار داشت، از صبح تا شب بدون هیچ‌گونه گلایه‌ای کار می‌کرد و رابطه بسیار دوستانه و صمیمی با نفرات گردان داشت، لذا با تمامی توان خود مشغول احداث سنگر برای نفرات و تجهیزات بود. ما سعی کردیم مسیر آتشبار و جاده‌های ورود و خروج را به‌گونه‌ای آرایش دهیم تا بارش باران برای مأموریت‌مان مشکل ایجاد ننماید. در آن روز توسط دیده‌بانان گردان روی هدف‌های درخواستی اجرای آتش داشتیم و در مجموع، روز آرامی را پشت‌سر گذاشتیم.

افسران گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵م گروه ۲۲ توپخانه برای شناسایی منطقه نزد ما آمدند. برابر دستور، قرار بود یک آتشبار از آن گردان وارد منطقه شده تا آتش منطقه به‌واسطه اهمیت منطقه سوسنگرد و الله اکبر، تقویت شده و دشمن نتواند مجدداً به سوسنگرد دست یابد. بعد از بررسی و شناسایی‌های لازم و هماهنگی با فرمانده گردان و رئیس رکن ۳ گردان، تصمیم گرفتند موضعی را در کنار آتشبارهای گردان ما اشغال و یگان‌ها را پشتیبانی نمایند.

یگان‌های توپخانه رسمی دارند که بسیار خوب و پسندیده است و آن، این است که هر یگان توپخانه‌ای سعی می‌نماید به دیگر یگان‌های توپخانه کمک کرده و در عملیات‌ها همدیگر را یاری

نمایند. دوستی افسران، درجه‌داران و سربازان توپخانه به گونه‌ای است که گویی جزء یک خانواده هستند و خیلی سریع با یکدیگر در عملیات‌ها ارتباط برقرار می‌کردند و یار و یاور همدیگر بودند. ما هم در آن شرایط هر آنچه را که در توان داشتیم، برای کمک به آن عزیزان انجام دادیم و قرار شد خیلی سریع مواضع انتخابی را اشغال نمایند.

از نیمه‌های شب ۵۹/۹/۱۳ هوا ابری و بارانی و نم‌نم باران شروع شده بود، من به‌همراه جناب سروان عباس صالحی و ستوان تهرانی و سرگروه‌بان الماس بازیاران داخل نفربر پست فرماندهی می‌خوابیدیم. چون تا آن زمان از امکانات احداث سنگر محروم بودیم، نفرات آتشبار برای خود، سرپناهی را درست کرده بودند و در داخل آن استراحت می‌کردند. به‌دلیل شرایط اضطراری و جابه‌جایی‌های زیادی که داشتیم، فاقد سنگرهای اجتماعی بودیم و فقط به عملیات می‌اندیشیدیم. نزدیک صبح، شدت باران بیشتر شده بود و منطقه هم آرام بود. سعی می‌کردم به نفرات توپ‌ها سرکشی نمایم. در طول شب با واگذاری پانچو^۱ به نگهبانان و بازدید از وضعیت آنان و دستورات مراقبتی در خصوص آب‌گرفتنی، آنان را هوشیار می‌کردم. سروان اشرفی فرمانده آتشبار دوم در حین بازدید از یگان خود که نزدیک آتشبار ما بود، سعی کرد به‌علت شدت باران خود را به نفربر ما برساند که از بالای تپه‌ای که در کنار ما بود سقوط کرد و به شدت آسیب دید. به گونه‌ای که قسمتی از سرش شکسته و خونریزی می‌نمود و از ناحیه دست و پا هم خراش برداشته بود. ما وقتی به او نزدیک شدیم نمی‌دانستیم که باید بخندیم و یا ناراحت بشویم. جناب سروان صالحی و من از شدت خنده اشک در چشمانمان جمع شده بود. سروان اشرفی هم با صدای بلند اعتراض می‌کرد که به‌جای خنده به او رسیدگی نماییم. او را داخل نفربر آوردیم و به او رسیدگی کردیم ولی کلی از ما دلخور شد. ما با دیدن آن صحنه و یاد آن لحظه همچنان می‌خندیدیم. بالاخره بعد از رسیدگی پزشک‌یار آتشبار به او، وی را به سنگرش انتقال دادیم. حدود ساعت ۱۰۰۰ صبح، من در حال بازدید از موضع بودم که رگبار شدیدی از باران شروع شد. هنوز یک‌ربع از ساعت نگذشته بود که مشاهده نمودم، سیل عظیمی به طرف موضع آتشبار و توپ‌ها در جریان است. سریع به طرف توپ گروه‌بان خزایی دویدم و آن‌را از سنگر بیرون کشیدیم. سیل به مواضع آتشبار رسیده بود و آتشبار را به دو قسمت تقسیم و تردد را غیرممکن کرده بود. سریع به طرف توپ استوار جندقی رفتم، توپ را روشن کرده و سپس از سنگر به سختی بیرون آوردم. از اتاق راننده توپ بیرون آمدم تا به کمک دیگر توپ‌ها بروم، ناگهان

۱. نوعی پوشش بارانی است که سربازان در هنگام بارش باران و برف در حین نگهبانی از آن استفاده می‌کنند.

پایم روی توپ به علت گلی بودن پوتین‌هایم لغزید و به سینه‌بند توپ گیرکرد و واژگون شدم، وزن بدنم روی پای چپم قرار گرفت و به شدت مصدوم شدم. همه در تلاش بودند تا تجهیزات آتشبار در آب فرو نرود، ولی شدت سیل به گونه‌ای بود که مقابله با آن سخت بود. بالاخره دو قبضه توپ در درون سنگری که داخل زمین بود گیر کردند و تمامی توپ را آب گرفت. سرباز سعیدی یکی از خدمه‌های توپ استوار جندقی به من کمک کرد و به مرکز آتشبار آمدم. زانوی پای چپم متورم گردید. با کمک پزشک‌یار آتشبار پایم را بستیم، ولی به مرور احساس درد عجیبی می‌کردم. باید با موضوع پیش آمده کنار می‌آمدم و چاره‌ای نبود. توپ‌های گروه‌بان فریبرز شیخانی و گروه‌بان بهروز رستمی در آب رفته و آسیب دیده بودند. شرایط همه به هم خورده بود. اکثر یگان‌ها را آب گرفته بود. با کمک نفرات متخصص گردان و با جرثقیل، توپ‌ها را از سنگر بیرون کشیدیم. فرمانده گردان با دیدن آن منظره، عصبی و ناراحت به نظر می‌رسید ولی وقتی تلاش نفرات را دید چیزی نگفت و سکوت کرد. توپ‌ها را به پادگان دشت آزادگان منتقل نمودیم تا خیلی سریع آماده به کار نماییم. جناب سروان صالحی و من بسیار ناراحت بودیم. زیرا از رده خارج شدن دو قبضه توپ، آن‌هم در آن شرایط برایمان بسیار سخت بود. گروه‌بان رستمی و گروه‌بان شیخانی، رؤسای توپ و گروه‌بان احمد حق‌پناه، تعمیرکار توپ‌های گردان، قول دادند شبانه‌روز کار کنند تا توپ‌ها را آماده نمایند. البته در منطقه خوزستان شرایط همین گونه است، با بارش‌های ناگهانی سیل‌های عظیمی به راه می‌افتد.

حدود ساعت ۰۹:۰۰ صبح روز ۵۹/۹/۱۴ به پادگان دشت آزادگان رفتم تا به علت درد شدید پای چپم به دکتر مراجعه نمایم. بعد از مراجعه به بهداری، دکتر معالج گفت باید از پایت عکس‌برداری شود و فکر می‌کنم آسیب جدی دیده است. به دکتر گفتم؛ شرایط را شما بهتر از من می‌دانید، می‌خواهم سرپایی به گونه‌ای معالجه شوم تا کمک یگانم باشم. ایشان هم پذیرفت و با دادن دارو و پماد و بانداژ پایم و دستورات لازم از بهداری ترخیص شدم. نزد توپ‌های آتشبار رفتم، گروه‌بان شیخانی و گروه‌بان رستمی را دیدم که کلیه قطعات توپ را در محوطه‌ای باز از یکدیگر جدا کرده و شدیداً مشغول تعمیر توپ‌ها بودند. در کنار آنان گروه‌بان حق‌پناه و تعمیرکاران دپوی تهران هم مشغول کار بودند. گروه‌بان رستمی به من گفت: جناب سروان، داخل موتور توپ‌ها را آب گرفته و دیگر قسمت‌های توپ هم از آب بی‌بهره نمانده‌اند، نگران نباش تا فردا توپ‌ها آماده خواهند شد. به موضع بازگشتم، گزارشی از وضعیت توپ‌ها و وضعیت خودم به جناب سروان صالحی دادم و ایشان به من فرمودند، سعی کن استراحت کنی تا بهتر شوی، من خودم کارها را انجام می‌دهم. ساعاتی را

در نرفر استراحت نمودم و سعی کردم برابر دستور پزشک کمتر حرکت نمایم تا شرایطم بهتر شود. در آن روز تمامی نفرات آتشبار مشغول سروسامان دادن به وضعیت موضع و سنگرها و خودشان بودند.

در روز ۵۹/۹/۱۵ توپ‌های آسیب‌دیده با تلاش رؤسای توپ و تعمیرکاران حاضر به کار و در موضع مستقر شدند. هواپیماهای دشمن بعد از بارندگی به شناسایی مواضع و عکسبرداری مشغول بودند. یک آتشبار از گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵ م در حوالی یگان ما موضع گرفته و روی دشمن اجرای آتش می‌کردند. با وارد شدن آن آتشبار به منطقه از تیراندازی‌ها و بار روانی ما نیز کاسته شده بود. بیش از ۲ ماه بود که در منطقه با آن همه سختی حضور و از خانواده‌ام اصلاً خبری نداشتم. مطمئناً آنان هم نگران من بودند، ولی در جنگ باید همه مشکلات را تحمل کنند. ما با دشمن می‌جنگیدیم و خانواده‌ها هم با دل‌های خودشان. در مواضع جدید، ما به کارهای روزمره و عادی خود و پدافند از منطقه ادامه می‌دادیم و تا تاریخ ۵۹/۹/۲۱ روال عادی را داشتیم.

تا تاریخ ۵۹/۹/۲۲ من به دلیل آسیب‌دیدگی پای چپم چند روزی را سعی کردم استراحت نموده و کمتر تحرک داشته باشم، هرچند سخت گذشت اما لنگان‌لنگان به امورات روزانه یگان و خودم می‌رسیدم. روزانه طبق روال گذشته تیراندازی‌هایی را داشتیم. حدود ساعت ۲۴۰۰ توسط آتشبار گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵ م که در نزدیکی ما بودند، تیراندازی‌هایی انجام گرفت. مرتب در حال تیراندازی بودند. ناگهان صدای مهیب و وحشتناکی به‌همراه آتش زیادی را شنیده و مشاهده نمودیم. بعد از دقایقی مطلع شدیم که یکی از توپ‌های آن آتشبار منفجر شده است. سریع به کمک آنان شتافتیم، وقتی وارد موضع آنان شدیم، نفرات یگان را پریشان و مضطرب دیدیم. متأسفانه ۴ نفر از خدمه یکی از توپ‌های آن آتشبار در دم به شهادت رسیده بودند و ۲ نفر هم به‌شدت زخمی شده و حال مساعدی نداشتند. قسمتی از لوله توپ حدود ۵۰ متری پشت توپ پرتاب شده بود و روی پاهای سربازی که در حال استراحت بود افتاده و هر دو پای وی را از زانو قطع نموده بود. صحنه بسیار بدی بود و وضعیت ناگواری داشتند، با کمک و دلجویی از آنان، صحنه را جمع و جور کرده و بعد از مدتی مواضع آنان را ترک کردیم. واقعاً متأثر شده بودیم و کاری هم از دست ما ساخته نبود. فقط آن شب مأموریت‌شان را به‌عهده گرفتیم، ولی نمی‌توانست غم آنان را از بین ببرد. روح آن عزیزان شهید که در راه دفاع از کشور به شهادت رسیدند، شاد باد.

در روز ۵۹/۹/۲۳ تانک‌های گردان ۲۶۱ تانک تیپ ۳ زرهی به فرماندهی سرگرد منتصر به علت عدم موفقیت در پیشروی و حملات بالگردهای دشمن، تعداد ۴ نفر از نفرات آن گردان به شهادت رسیدند. سروان مهدی دامغانیان برابر دستور فرمانده گردان به کمک آنان شتافت و شهدا را به پزشک قانونی اهواز منتقل نمود و کارهای مقدماتی شهدا را انجام داده و به موضع بازگشت. ایشان از حوادث تلخ و نحوه شهید شدن شهدا در مناطق دیگر صحبت‌هایی می‌نمود که واقعاً تأسف آور بود.

شغل وی ایجاب می‌نمود تا مرتب به معراج شهدا برود. ولی همیشه در بازگشت، وی را غمگین می‌دیدم، هرچند افسر شوخ‌طبع و با روحیه‌ای بود، ولی با دیدن پیکر شهدا، غم وجودش را می‌گرفت. در منطقه و مواضع یگان‌های مانوری دائماً درگیری و تیراندازی بود. در جبهه شرق تپه‌های الله اکبر روزی نبود که تعدادی زخمی یا شهید نداشته باشیم. همگی چشم به آینده داشتند تا ببینند چه خواهد شد. در آن روز سرگرد قاسمی از توپخانه لشکر ۹۲ زرهی جهت افسر تطبیق آتش و هماهنگ کننده توپخانه‌های منطقه، به‌عنوان مأمور به گردان ۳۸۸ توپخانه آمدند. ایشان افسری شوخ‌طبع بود و وجودش در هر یگان باعث شادی و نشاط می‌شد.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن یکم گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای ۲۴ الی ۵۹/۹/۲۹ چنین می‌گوید:

اتفاقاتی که در شهرها رخ می‌داد و گاهی از طریق رادیو می‌شنیدیم، روحیه نفرات را کاهش می‌داد، زیرا جوانان کشور با عشق و شور تمام در جبهه‌ها با دشمنی که در خاک کشورمان جولان می‌داد، می‌جنگیدند و عده‌ای هم در شهرها تظاهرات به راه می‌انداختند. سربازان به اخبار رادیوی خودمان بی‌اعتماد شده بودند. ما رزمندگان، زمانی شاد می‌شدیم که دشمن را از خاک کشورمان بیرون می‌رانندیم. دشمن به هیچ وجه به ما رحم نمی‌کرد، پس باید دست‌به‌دست هم داده و دشمن را از کشور بیرون می‌کردیم، نه این‌که در شهرها تظاهرات به راه بیاندازیم تا دشمن بهره‌اش را ببرد و یا خدای ناکرده در روحیه رزمندگان خللی وارد شود.

در تاریخ ۵۹/۹/۲۵ به ستاد لشکر رفتم، جو عمومی شهر اهواز مناسب نبود. به‌خصوص این‌که با اصابت گلوله‌های توپ و خمپاره به شهر، تعدادی از هم‌وطنان شهید شده بودند. تیراندازی‌ها در شهر همچنان ادامه داشت، همان‌طور که مردم ذوق‌نگران بودند، مردم اهواز نیز در نگرانی کامل بودند و وضع معیشتی مردم هم مناسب نبود. من سعی می‌کردم مستمراً در

ستاد لشکر در مورد مرخصی نفرات گردان جانبداری و حمایت نمایم. واقعاً کسی به فکر نبود. نفرات گردان بیش از ۲ ماه بی‌وقفه در نبرد و تلاش بودند و از خانواده‌هایشان هیچ خبری نداشتند. صلاح نبود در آن وضعیت، فرماندهان به فکر این عزیزان نباشند. جنگ هم که با آن روند، پایانی نداشت. بالاخره با اصرار و صحبت‌های من تصمیماتی گرفته شد. بعد از ظهر به اتاق عملیات رفتم و فرمانده گردان را در آنجا ملاقات نمودم. سپس به اتفاق یکدیگر به رکن یکم لشکر ۹۲ زرهی رفتیم و بعد از مذاکراتی که فرمانده گردان در مورد وضعیت نفرات نمود، به طرف زندان لشکر، بنه مهمات، آشیپزخانه رفته و سرکشی کردیم و سپس به موضع بازگشتیم.

شب گذشته بارش باران شدید و سیل‌آسا بود. سنگرها را آب گرفت و کسی تا صبح روز ۵۹/۹/۲۶ استراحت نداشت و همه تا صبح در تلاش بودند تا اتفاق بدی نداشت باشد. باید مراقب بودیم تا در زمان بارندگی از حالت تدافعی خارج نشویم، زیرا به نفع دشمن تمام می‌شد. یکی از مقدمات یگان‌های توپخانه این است که تحت هر شرایط جوی قادر به اجرای مأموریت هستند. لذا ما می‌بایست به این نکته با تلاش خود توجه خاصی می‌نمودیم، زیرا یگان‌های در خط به ما امید داشتند تا برای شان آتش‌های مورد نیاز را اجرا نماییم. خلاصه مسئولیت بسیار سنگینی داشتیم و این احساس مسئولیت نگرانی را در ما بیشتر می‌کرد.

دشمن در هنگام بارش باران مرتب تیراندازی و یگان‌های خودی را زیر آتش می‌گرفت. اولاً می‌ترسید، در ثانی می‌دانست که سنگرها را آب می‌گیرد و نفرات مجبورند از سنگرهای شان بیرون بیایند، بنابراین آسیب‌پذیر می‌شوند و آتش‌های توپخانه می‌تواند باعث تلفات گردد. در آن روز نیز دشمن در خط تیپ ۳ زرهی، آتش زیادی داشت که پاسخ لازم را دریافت می‌کرد.

در روز ۵۹/۹/۲۷ به علت بارش بارندگی تمامی نفرات مشغول بازسازی سنگرها و نظافت سلاح‌ها، مهمات‌ها و دیگر وسایل آتشبار بودند و تیراندازی‌هایی هم به صورت پراکنده صورت می‌گرفت.

عصر روز ۵۹/۹/۲۸ به اتفاق سرگرد قاسمی و ستوان علی نفیسی پور به پادگان دشت آزادگان جهت استحمام رفتیم. منتظر راننده خودرو ماندیم که تا شب نیامد، با یک دستگاه خودروی وانت به طرف موضع حرکت کردیم. راننده خودرو من بودم که در مسیر به علت تاریکی و عدم دید کافی به یک تپه شنی برخورد کردیم و خودرو به طرف بالای تپه منحرف شد و شیشه‌های خودرو شکست. دندان‌های جلوی من نیز شکست و خونریزی عجیبی با سرگیجه پیدا کردم. یک لحظه حس کردم که مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌ایم. بعد از نیم‌ساعت که حالم بهتر شد، مجدداً به راه افتادیم. در بین راه، خودرو در گل‌ولای گیر کرد، اجباراً ایستادیم، کاری از ما ساخته نبود و مجبور شدیم پیاده به راه خود ادامه دهیم. بعد از طی مسافتی حدود ۲ کیلومتر، به علت گل

ولای پشیمان شدیم و به طرف پادگان دشت آزادگان بازگشتیم. زمانی که به پادگان رسیدیم، به یگان اطلاع دادیم و خواستار خودرو شدیم. بعد از مدتی استوار رنجبر با خودروی اورال نزد ما آمد، بلاخره با مشکلات زیاد، گرچه خودروی وانت را بکسل کردیم تا در بین مسیر نماند، خودرو را کنار جاده در محلی امن پارک کردیم و به طرف موضع حرکت نمودیم. لرز و درد عجیبی در دهان و دندان آزارم می‌داد، به نحوی که تا صبح نتوانستم استراحت نمایم و عذاب کشیدم.

البته این شرایط برای همه فراهم نبود تا از حمام پادگان دشت آزادگان استفاده نمایند. فرمانده آتشبار ستوان صالحی و من که معاون او بودم، به همراه درجه‌داران و سربازان آتشبار از ابتدایی‌ترین نیازهایمان محروم بودیم. در آتشبار، همه نفرات حسرت یک دوش آب گرم را داشتند. زیرا بیش از ۲ ماه بود که حمام نرفته بودیم. این وضع ما بود که یگان توپخانه بودیم و از بسیاری جهات نسبت به یگان‌های پیاده و زرهی وضعیت بهتری داشتیم. نیروهای درختا، زرهی و پیاده حتی نمی‌توانستند لحظه‌ای را به نظافت خود برسند. اصلاً امکان نداشت تمیز بمانیم، در گل‌ولای و در سنگرهای انفرادی و در زیر بارش باران و یا بارش گردوغبار به واسطه طوفان‌های شن. مشخص است که یک رزمنده در چه وضعیت و شرایطی قرار می‌گیرد. باید با بوی بد بدن ناشی از فعالیت بدنی و نهایتاً بوی تعفن گرفتن و خارش مستمر بدن، خصوصاً موی سر و از همه مهم‌تر نشستن لباس زیر و لباس رزم سازگار شود. چه کسی می‌تواند در آن شرایط زندگی کند؟ شرایط میدان رزم و جنگیدن با دشمن هم مشکلات را دو چندان می‌کرد. شاید کسانی باشند که اصلاً حرف‌های من را درک نکنند. مطمئن هستم، کسانی هستند که ندانند ۲ یا ۳ ماه حمام نرفتن یعنی چه؟ من و درجه‌داران و سربازان یگانم، در سرما آب را گرم می‌کردیم و خودمان را می‌شستیم.

تأمین آب شرب برای مان مشکل بود، تأمین آب برای حمام کردن نفرات در بیابان‌هایی که تردد خودرو امکان نداشت، مشکل مضاعفی بود که نمی‌توان به تمامی آن مشکلات اشاره نمود. در آن شرایط چه کسی به فکر تلفن، نامه، مرخصی، حمام و دیگر نیازهای ابتدایی نفرات بود؟ فرماندهی کردن در آن شرایط که جان سربازان و درجه‌داران را نیاز داشتیم بسیار مشکل بود. ولی آنان جان‌شان را می‌دادند! زیرا ما به‌عنوان فرمانده در تمامی جهات تلاش می‌کردیم. شبانه‌روز در تلاش بودیم و نفرات یگان شاهد و ناظر بودند. آن‌ها ما را دوست داشتند، ما هم آنان را دوست داشتیم و عاشقانه برای‌شان تلاش می‌کردیم، آن‌هم به اتکای لطف خداوند و همت و تلاش خودمان. فقط خداوند بود

که ما را حمایت و یاری می‌کرد. شخصی به نام آقای محمد ذاکری که بسیجی و اهل قم بود، به وسیله تانکر ۱۰۰۰۰ لیتری که متعلق به خودش بود، برای مان آب می‌آورد. به‌هر نحوی که بود من و دیگر نفرات آتشبار قلب این مرد را با رفاقت و رفتار خوب‌مان تسخیر کردیم. او نیز با دل و جان برایمان آبرسانی می‌کرد. تانکر را در محلی از آتشبار قرار می‌دادیم و سربازان همگی دوش می‌گرفتند و به نظافت خود می‌رسیدند. این نوع حمام کردن اضطراری را برای نفراتم پیش‌بینی کرده بودم که بسیاری از رزمندگان در همان منطقه از این امکانات هم محروم بودند.

در روز ۵۹/۹/۲۹ فرمانده گردان به‌همراه سرگرد کشاورز سرپرست تعمیرکاران توپ‌ها و سروان مهدی دامغانیان از وضعیت کلیه توپ‌ها بازدید نمودند. اشکالات کلی و جزئی بررسی گردید و سرگرد کشاورز دستورات تعمیراتی را در خصوص هر توپ می‌دادند. وقت زیادی صرف گردید تا از توپ‌ها و مهمات‌برها بازدید به‌عمل آید. هوا مه‌آلود و سرد بود، جناب سروان دامغانیان هم از درد دندان کاملاً رنج می‌برد و حال خوشی نداشتند. در آن روز منطقه آرام بود و تمامی تلاش ما، درخصوص نگهداری وسایل و تجهیزات مان بود.

در روز ۵۹/۹/۳۰ باخبر شدیم که لشکر ۱۶ زرهی قزوین کم‌کم وارد منطقه می‌شود که خبر خوشحال‌کننده‌ای برای همه بود. در آن روز نیز منطقه آرام بود

روزهای یکشنبه یکم الی دوشنبه ۹ دی ۵۹: استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه در شرق ارتفاعات الله اکبر

در روز ۵۹/۱۰/۱ منطقه حدوداً آرام بود، ولی مردم در اهواز همچنان شاهد تیراندازی‌های دشمن بودند و بی‌گناه به خاک و خون آغشته می‌شدند. یک حالت بدبینی هم نسبت به نیروهای ارتش به وجود آمده بود و مردم فکر می‌کردند نیروهای ارتش کاری انجام نمی‌دهند. ستون پنجم در شهر هم در این خصوص فعال بود، حتی در نزدیک مواضع اقدام به جمع‌آوری اطلاعات می‌نمودند.

سروان مهدی دامغانیان در روز ۵۹/۱۰/۳ که جهت انجام کارهای اداری به لشکر رفته بود، او می‌گفت: در بین راه مجدداً با حادثه جدیدی مواجه شدم، صحنه خیلی دلخراش بود، زیرا یک دستگاه خودروی پل‌زن به طرف رودخانه واژگون شده بود که از ۶ نفر سرنشین ۴ نفر به شهادت و ۲ نفر دیگر توانسته بودند خود را نجات دهند. گرچه جنگ بود، ولی به‌علت شلوغی و ازدحام جاده، تصادفات و حوادث و سوانح نیز رو به افزایش بود که باید چاره‌ای اندیشیده می‌شد.

در روز ۵۹/۱۰/۴ به‌همراه فرمانده گردان و رئیس رکن ۳ گردان جهت شناسایی مواضع جدید عازم منطقه الله اکبر شدیم. مواضعی را در شمال غرب روستای سگور و پشت قرارگاه تیپ ۳ زرهی انتخاب نمودیم که به نظر مناسب بود. مواضع انتخابی با خط مقدم دشمن فاصله کمی داشت، ولی اهدافی پیش‌روی داشتیم که آن مواضع برای تأمین اهدافمان مناسب بود.

تا تاریخ ۵۹/۱۰/۶ منطقه کمی ناآرام بود و به‌واسطه تحرکات نیروهای خودی توپخانه دشمن فعال بود. مواضع ما با توجه به تیراندازی‌های زیادی که نموده بودیم، برای دشمن مشخص شده بود. هرچند گلوله‌ها با فاصله به ما اصابت می‌نمود، ولی امکان گلوله‌باران توسط دشمن متصور بود که باید چاره‌ای می‌اندیشیدیم.

در تاریخ ۵۹/۱۰/۷ باتوجه به فعالیت دشمن روی مواضع ما بالاخره تصمیم گرفته شد، مواضع جدید را در پشت قرارگاه تیپ ۳ زرهی اشغال نماییم. صبح زود گروه پیشرو آتشبار را به محل بردم و محل توپ‌ها را مشخص و قرار شد قبل از سپیده‌دم روز بعد، موضع را اشغال نماییم. وسایل مهندسی را سریع به محل برده و مشغول کندن سنگرها شدیم. خیلی سریع موضع را آرایش داده و تعدادی از نفرات آتشبار را در آنجا مستقر نمودم.

صبح روز ۵۹/۱۰/۸ در تاریکی شب موضع را اشغال نمودیم. من به‌همراه ستوان تهرانی در موضع جدید مشغول کار بودیم و جناب سروان صالحی و سرگروه‌بان بازیاران در مواضع قدیم ضد استقرار را انجام می‌دادند و نفرات را به‌سرعت به جلو می‌فرستادند و من هم آنان را سازماندهی می‌نمودم. تا قبل از ظهر موضع جدید را اشغال و عملیاتی شدیم.

آتشبار دوم نیز به‌همراه ما تغییر موضع می‌داد و در سمت راست مواضع ما مستقر شدند. شب گذشته تیپ ۲ زرهی دزفول به دشمن حمله کرده بود و تلفات قابل ملاحظه‌ای به دشمن وارد نموده و اهدافی را نیز تصرف نموده بود. به‌همین دلیل دشمن مواضع تیپ ۲ و ۳ زرهی را به‌شدت زیر آتش گرفته بود که هیچ کس نتوانست تا ساعت‌ها از سنگرها بیرون بیاید. گلوله‌باران در ارتفاعات الله اکبر - سوسنگرد - دهلاویه و جاده‌های منتهی به آن‌ها نیز ادامه داشت. بعد از استقرار در مواضع جدید، دشمن با ۶ قبضه توپ سمت چپ آتشبار یکم را هدف قرار داده بود. من روی ارتفاع رفتیم و منطقه دشمن را با دقت نگاهی انداختیم، دود ناشی از شلیک توپ‌های دشمن را به واسطه مسطح بودن زمین در جنوب غرب ارتفاعات الله اکبر، کاملاً می‌دیدم که با هماهنگی دیده‌بانان در روستای سیدخلف روی آن‌ها آتش گشودیم که بعد از دقایقی توپخانه دشمن خاموش شد.

بر اساس گزارش‌های رسیده از دیده‌بانان نفوذی خودی در منطقه بستان، گلوله‌های شلیک شده ما در روزهای قبل به پاسگاه فرماندهی دشمن در بستان اصابت که تلفات خوبی را به دشمن وارد نموده بود. یک گلوله هم در محل بیمارستان صحرایی دشمن اصابت نموده بود که مجروحین در حال فرار مشاهده شده بودند. ما اگر روی ارتفاعات الله اکبر مستقر می‌شدیم، مشکلات بسیاری را حل و یقیناً دید و تیر نیروهای ما روی دشمن بهتر می‌شد، ضمن این که تسلط بهتری به دشمن پیدا می‌کردیم. تمامی تلاش‌های نیروهای مستقر در شمال رودخانه کرخه این بود که به ارتفاعات الله اکبر دست یابند و فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ الماسی برای آن تلاش بسیاری می‌نمود.

در روز ۵۹/۱۰/۹ کلیه نفرات در مواضع جدید مشغول احداث سنگرهای جدید و آرایش مواضع بودند. همه نفرات تلاش می‌کردند.

فرمانده گردان نامه‌ای مفصل از وضع تجهیزات و نواقص و نارسایی‌های آتشبارهای گردان و همچنین وضعیت نفرات و مشکلات خانوادگی و روحی و روانی آنان به فرمانده گروه ۳۳ توپخانه و لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳ زرهی ارسال و فرماندهان را در جریان کامل وضعیت گردان قرار دادند تا اقدامات لازم را در خصوص رفع نیازهای لجستیکی و نفرات گردان انجام دهند.

سروان حسین خواجهی (سر تیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۳ گردان ۳۸۸ توپخانه از نحوه به کارگیری یگان‌های توپخانه در اوایل جنگ می‌گوید:

در شروع تهاجم همه جانبه ارتش عراق به مرزهای کشورمان، یگان‌های توپخانه با کمبود شدید پرسنل و تجهیزات مواجه بودند و آمادگی رزمی آنان در سطح بسیار پایینی بود و هیچ گردانی در مرحله نخست قادر به تکمیل سازمان و تدارک بیش از یک آتشبار نبود و مأموریت‌های واگذاری نیز به همین آتشبار ابلاغ می‌شد و اعزام یگان‌ها، پیاپی انجام می‌گرفت و گستردگی منطقه عملیات و نیاز به آتش توپخانه و همچنین کمبود یگان‌های توپخانه، باعث می‌گردید که آتشبارها در محورهای مختلف عملیاتی به کار گرفته شوند. آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه که در تاریخ ۵۹/۶/۲۷ از تهران به استان خوزستان اعزام و در تاریخ ۵۹/۶/۳۰ وارد دشت آزادگان شده بود، به علت نیاز به حجم آتش بیشتر در منطقه، بنا به درخواست فرمانده گردان، ستون گردان به سرپرستی معاون فرمانده گردان در مورخه ۵۹/۷/۴ با شش قبضه توپ از تهران حرکت و نیمه شب روز بعد به ایستگاه اندیمشک وارد می‌شود. وخامت اوضاع و خطر سقوط شهرهای دزفول و اندیمشک باعث شد که فرمانده وقت لشکر ۹۲ زرهی از حرکت ستون به اهواز مانعت به عمل آورد و یگان را در اندیمشک از قطار پیاده نماید. این یگان با تمامی کمبودهای موجود، بلافاصله در منطقه‌ای به نام سبزآب اشغال مواضع نموده و

آماده اجرای مأموریت می‌گردد. عملیاتی شدن یگانگی که فقط شش عراده توپ به همراه داشت و دارای نارسایی‌های بسیار زیادی بود، مشکل بود که با عنایت خدا و همکاری مردم کمبودها جبران و این آتشبار سهم به سزایی از سقوط پل نادری ایفا نمود. سپس در عملیات گرفتن سرپل توسط تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ در غرب پل نادری، تک مورخه ۵۹/۷/۲۳ لشکر ۲۱ و دفع تک دشمن در ۵۹/۸/۸ شرکت نمود و بالاخره با پیگیری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه در مورخه ۵۹/۱۰/۱۰ با یگانگی از گروه ۲۲ توپخانه تعویض و به گردان ۳۸۸ توپخانه در شرق ارتفاعات الله اکبر ملحق گردید و از این تاریخ گردان ۳۸۸ توپخانه با ۱۶ عراده توپ ۱۷۵ م، تیپ ۳ زرهی را در محور الله اکبر و دیگر یگان‌های مانوری در جنوب رودخانه کرخه را پشتیبانی نمود. در ماه‌های اول جنگ تحمیلی، مأموریت‌های تاکتیکی واگذاری به یگان‌های توپخانه برابر خصلت ذاتی توپ‌ها استاندارد نبودند. به علت پراکندگی زیاد، فرماندهان قادر به کنترل، سازماندهی و تدارک و آموزش یگان‌های خود نبودند و هر آتشبار علاوه بر مسئولیت اصلی خود که پشتیبانی عملیات است، کارهای تدارکاتی را انجام می‌داد که در نهایت به کار اصلی خود لطمه می‌زد. تیراندازی‌های بی‌رویه و زیاد از یگان‌ها خواسته می‌شد و هدف‌های واگذاری، اغلب در برد خمپاره‌انداز و حداکثر توپ ۱۰۵ مم قرار داشتند. شدت تیراندازی‌ها باعث فرسودگی بیش از حد توپ‌ها و اتمام عمر قانونی لوله توپ‌ها گردید که خود لطمات جبران ناپذیری را به همراه داشت. گرچه مسئولان از همان ابتدا به فکر استفاده متمرکزی از گردان‌ها بودند تا بتوانند کمیت و کیفیت عملیات را افزایش دهند، اما کمبودها و نیازهای مناطق عملیاتی، این امر را تا اواخر دیماه ۵۹ میسر نداشت. در این زمان بود که گروه ۳۳ توپخانه موفق به استقرار کامل گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰ مم در محور آبادان، گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم در دشت آزادگان، گردان ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰ مم در محور دزفول، گردان ۳۷۲ کاتیوشا در محور دزفول و غرب و دسته‌ای از گروهان پشتیبانی جهت تدارک در اندیمشک مستقر گردید. با انجام نظارت ستادی و اعمال فرماندهی، کسورات تا حدودی تأمین شد و تعمیر و نگهداری و آموزش به طور جدی دنبال گردید و آمادگی رزمی یگان‌ها به سطوح قابل قبولی ارتقاء یافت.



استوار محمد زمانی - دهلاویه، زمستان ۵۹

فصل چهاردهم

اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه

از اندیمشک به دشت آزادگان

چهارشنبه ۱۰ دی ۵۹: ورود آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از اندیمشک به دشت آزادگان

بعد از آزادسازی شهر سوسنگرد، بازسازی، تجدید سازمان و تحکیم مواضع یگان‌های تیپ ۳ زرهی، یگان‌های توپخانه و همچنین اشغال مواضع جدید، در دستور کار یگان‌ها قرار گرفته بود. کمبودها، نارسائی‌ها و مشکلات توسط فرماندهان بررسی و در جهت رفع نواقص و نارسائی‌ها تلاش می‌شد تا یگان‌ها جهت بیرون راندن دشمن از منطقه، آماده نبردی عظیم شوند.

آتشبارهای یکم و دوم گردان ۳۸۸ توپخانه مواضع جدیدی را در شرق ارتفاعات الله اکبر شناسایی و اشغال نمودند، تا بتوانند در سمت غرب ارتفاعات الله اکبر و جنوب سوسنگرد - حمیدیه آتش‌های خود را در زمان مناسب و به موقع انتقال دهند، تا بتوانند پشتیبانی آتش مؤثری از یگان‌های مانوری داشته باشند. همه در تلاش مضاعفی بودند، فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه مصرانه تلاش می‌کرد تا مابقی نفرات گردان که به‌عنوان آتشبار سوم در اندیمشک درگیر بودند به دو آتشبار دیگر مستقر در شرق ارتفاعات الله اکبر ملحق شوند. بالاخره پیگیری‌های فرمانده گردان نتیجه داد و قرارگاه نزاجا تعویض آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه را پس از اجرای آتش‌های مؤثر در سد نمودن پیشروی دشمن در غرب دزفول و عملیات گسترده پل کرخه، با یک آتشبار از گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵ مم گروه ۲۲ توپخانه ابلاغ و آتشبار مذکور به دشت آزادگان عزیزت نمود.

آتشبار سوم گردان به فرماندهی ستوانیکم حسین اعتمادی و معاون آتشبار ستواندوم حسین صبا اداره می‌شد. سرپرست کلیه نفرات آتشبار سوم و مابقی همراهان که نفرات آتشبار ارکان گردان بودند، توسط سروان غلامرضا علمی معاون فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه فرماندهی و کنترل می‌شدند. نحوه حرکت این آتشبار از تهران به اندیمشک و جلوگیری از حرکت آتشبار از اندیمشک به اهواز توسط مردم و مسئولان شهرهای دزفول و اندیمشک و همچنین عملیات‌هایی را که انجام داده‌اند، در خاطرات فرمانده آتشبار ستوانیکم حسین اعتمادی و معاون گردان سروان غلامرضا علمی کاملاً تشریح شده است که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

آتشبار سوم در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۰ وارد دشت آزادگان شد و در شمال روستای سگور (شرق ارتفاعات الله اکبر) فرمانده گردان مواضعی را انتخاب و منطقه عمل این آتشبار، محدوده سوسنگرد - حمیدیه و جنوب این منطقه تا کرخه کور و تقویت آتش توپخانه لشکر ۱۶ زرهی تعیین گردیده بود. همه ما خوشحال بودیم که دوستان مان را بعد از چندین ماه می‌دیدیم. به آنان خوش‌آمد گفتیم، دیگر

اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از ... ۴۱۳/

بیشتر احساس غرور می کردیم زیرا تمامی نفرات گردان در کنار هم بودیم و امکانات مان هم بیشتر شده بود. قطعاً بیشتر از گذشته می توانستیم در منطقه تأثیر گذار باشیم.

ستوانیکم توپخانه حسین اعتمادی (سرهنگ بازنشسته) فرمانده آتشبار سوم گردان ۳۸۸

توپخانه از اتفاقات و حوادث اوایل جنگ تحمیلی می گوید:

در شهریور ماه ۱۳۵۹ به عنوان مأمور به یکی از اردوگاه‌های استان خراسان، در اطراف نیشابور، اعزام شدم تا در امر آموزش نظامی افرادی که بسیجی و نیروهای انقلاب بودند شرکت نمایم، البته افراد دیگری نیز از سایر یگان‌های ارتش به اردوگاه مزبور آمده بودند و خاطر هست که حاج آقا هادی خامنه‌ای (اخوی گرامی مقام معظم رهبری) نیز در اردوگاه حضور داشتند و برای نیروهای حاضر سخنرانی می نمودند که حاکی از اهمیت تشکیل اردوگاه داشت. چند روزی بود که در اردوگاه مشغول آموزش دادن به نیروهای بسیج بودم. اخبار رادیو توسط بلندگوهای اردوگاه در محوطه پخش می شد، خبر از درگیری بین نیروهای مهاجم عراقی و ایرانی در مناطق مرزی می داد و در برخی مناطق هم از نفوذ عراقی‌ها به داخل کشور حکایت داشت. در چنین شرایطی نام من و چند نفر دیگر از همکارانم از بلندگوی اردوگاه اعلام شد که از طرف یگان‌های مربوطه احضار شده بودیم، لذا به سرعت اردوگاه را ترک و به تهران مراجعت نمودیم. من خودم را به یگانم (گردان ۳۸۸ توپخانه گروه ۳۳ توپخانه) در پادگان جی معرفی نمودم. گردانی که خود را برای عزیمت به مناطق عملیاتی آماده می کرد.

شروع ناباورانه جنگ و عزیمت گردان ۳۸۸ توپخانه به جبهه جنگ

هنوز به مسئله جنگ به صورت کاملاً جدی توجه نمی شد و کمتر کسی باور می کرد یک جنگ تمام عیار با همه ابعاد و حواشی به ملت ایران تحمیل شده باشد. عمدتاً تصور بر این بود که جنگ بیش از چند روز یا یک هفته طول نمی کشد و درگیری‌ها پراکنده و مقطعی می باشند که خاتمه می یابد. بر مبنای همین تصورات بود که یگان‌های گروه ۳۳ توپخانه در پادگان جی از جمله گردان ۳۸۸ توپخانه با تمام سازمان خود در تدارک عزیمت به منطقه نبودند، بلکه با عمده امکانات و تجهیزات موجود توانست تقریباً دو آتشبار یعنی آتشبار یکم و دوم را به فرماندهی ستواندوم علی اکبر اصلانی و ستوانیکم عباس صالحی، را ادغام کرده و قسمتی از آتشبار ارکان را نیز تجهیز و به فرماندهی ستوان صالحی به منطقه اعزام نماید. قسمت دیگر گردان، شامل آتشبار سوم و عناصری از آتشبار ارکان و ستاد گردان از بدنه گردان جدا شده و در پادگان ماندند

تا جریانات و اتفاقات بعدی و وضعیت درگیری‌ها در مناطق تکلیف آن‌ها را مشخص نماید. این قسمت از گردان ۳۸۸ را در ذکر این خاطرات آتشبار سوم می‌نامیم.

علیرغم جنگ‌های متعددی که در طول تاریخ و حتی قرون اخیر در دنیا اتفاق افتاده بود، با این حال کلمه جنگ از نظر خیلی‌ها یک کلمه تخیلی و افسانه‌ای به نظر می‌رسید، چرا که قبل از انقلاب آرامش نسبی در منطقه حاکم بود و بهانه‌ای برای یک جنگ تمام‌عیار وجود نداشت و یا این که حکام قبلی مسائل و مشکلات را بیشتر از طریق سیاسی حل و فصل می‌کردند و تن به جنگ نمی‌دادند. لذا احتمال وقوع آن بسیار بعید و دور از ذهن بود، حتی برای مسئولان کشور، غافل از این که جهان آبستن حوادثی است که پیش‌بینی آن از عهده عامه مردم و حتی سیاستمداران خام خارج است. به هر حال با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و اثرات آن در منطقه، خصوصاً کشورهای اسلامی، روابط سیاسی بین کشورهای منطقه نیز دچار چالش شد که از بحث در این خصوص و علل و چگونگی آغاز جنگ خودداری و قلم‌فرسایی در این زمینه را به اهلش واگذار می‌کنم. همین اندازه می‌توانم بگوییم که با تضعیف ارتش و نیروهای دفاعی کشور در اثر وقوع انقلاب، دیوانه جاه‌طلبی به نام صدام، طمع به خاک کشورمان نمود و خواست از موقعیت پیش آمده و آب گل آلود ماهی بگیرد و از طرفی دخالت و تحریک ابرقدرت‌ها، رئیس‌جمهور عراق را در مورد همسایه شرقی خود جری‌تر ساخت و سهل‌انگاری و ناپختگی مسئولان سیاسی کشورمان نیز جنگی را بین دو کشور شعله‌ور ساخت که زبانه‌های سرکش آن هشت سال ادامه یافت و دو ملت را در کام خود فرو برد. به هر صورت شرایطی بود که جبراً پیش آمده و جنگی بود تحمیل شده و چاره‌ای جز مقابله با نیروهای متجاوز وجود نداشت.

قسمتی از گردان ۳۸۸ توپخانه با امکانات همه گردان مجهز و آماده شده و در تاریخ ۵۹/۶/۲۷ به فرماندهی سرگرد آجوری به سوی منطقه جنوب (استان خوزستان) رهسپار گردیده بودند، به امید این که ظرف مدت کوتاهی مناقشه و درگیری‌های مرزی بین طرفین از طریق دیپلماسی پایان پذیرفته و مجدداً نیروها به پادگان مراجعت می‌نمایند. لیکن این چنین نشد و با حمله هوایی گسترده عراق در تاریخ ۵۹/۶/۳۱ فرودگاه‌ها و پایگاه‌های هوایی کشور را بمباران کردند و متعاقب آن حمله هوایی جنگنده‌های نیروی هوایی به عراق وضع جنگ را پیچیده‌تر نمود. پس از استقرار قسمت اول گردان در دشت آزادگان، ستوان حاجعلی بعد از چند روز به علت بیماری و جهت تهیه مایحتاج گردان به پادگان بازگشته بود و صحبت‌هایی که نامبرده از اوضاع و احوال موجود در منطقه می‌کرد، کاملاً یأس‌آور و ناامیدکننده بود. نه تنها شعله‌های جنگ فروکش نکرده بود، بلکه روز به روز بر ابعاد آن افزوده می‌شد. آرام آرام آهنگ اعزام آتشبار سوم (قسمت دوم گردان) به

اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از ... /۴۱۵

منطقه نیز نواخته شد، جای هیچ تأملی نبود، لذا آتشبار سوم نیز به سرعت آماده شد تا به منطقه اعزام و به بقیه گردان در منطقه دشت آزادگان ملحق شود. خیلی مهم نبود که از نظر تجهیزات، کمبود و نواقص عمده‌ای داشته باشد، زیرا زیر چتر گردان قرار می‌گرفت که حدوداً امکانات لازم را در اختیار داشت. سرانجام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه و مابقی گردان به سرپرستی سروان غلامرضا علمی معاون فرمانده گردان در تاریخ ۵۹/۷/۴ با قطار عازم جنوب کشور شد.

نفرات اعزامی آتشبار سوم عبارت بودند از:

سروان غلامرضا علمی	سرپرست و معاون گردان
سروان انوشیروان خدادوست	رئیس رکن ۴ گردان
سروان داود صالح	فرمانده آتشبار ارکان
ستوانیکم حسین اعتمادی	فرمانده آتشبار سوم
ستواندوم حسین صبا	معاون آتشبار و دیده‌بان
ستوان فتح ا... خسروی	دیده‌بان (مأمور به گردان)
ستوانسوم اکبر قیاسی	معاون فرمانده آتشبار ارکان
ستوانسوم رحیم حسین‌نژاد	افسر مخابرات
ستوان بهرام وزیری‌تبار	سرپرست دسته پدافند هوایی

درجه‌داران:

ستوانیار سوم کرمانی	سرگروه‌بان آتشبار
استوار دوم ابوالحسن پژمان‌فر	معاون سرگروه‌بان و رئیس توپ
استوار دوم قاسمعلی زنجانی	رئیس توپ
استوار دوم علی ملاپروانه	رئیس توپ
استوار دوم علی اوتادی	رئیس توپ
استوار دوم ابوالقاسم عظیمی	هدایت آتش
استوار دوم صفر عابدی	هدایت آتش
استوار دوم درویش‌زاده	متصدی تدارکات رکن ۴ گردان
گروه‌بانیکم محسن مسگری‌حق	رئیس توپ

رئیس توپ	گروه‌بانی‌یکم مرادی
رئیس توپ	گروه‌بانی‌یکم محسن آقاشریفیان
انباردار	گروه‌بانی‌یکم علی استرآبادی
راننده مهمات بر	گروه‌بانی‌یکم علی فتوحی
راننده	گروه‌بانی‌یکم رهبر
راننده	گروه‌بانی‌یکم شیخ
مخابرات	گروه‌بانی‌یکم شیخ محمدی

ممانعت از ادامه حرکت آتشبار سوم به اهواز در اندیمشک جنگ با تمام زشتی‌ها و پلیدی‌های خود چهره‌اش را آشکار کرده بود و به‌خاطر تسکین حس خودخواهی و طمع و تأمین منافع برخی انسان‌های جاه‌طلب می‌رفت که ضربات خود را بر پیکر دو کشور همسایه و دو ملت مسلمان وارد سازد.

قطار ایستگاه به ایستگاه توقف و در مسیر خوزستان پیش می‌رفت که در ایستگاه اندیمشک بیش از حد معمول توقف کرد. همه در پی این بودند که علت آن را دریابند، سرانجام مشخص شد، مردم بومی و مقامات و مسئولان منطقه، که در کنار آنان نیز مشاهده می‌شدند، از حرکت قطار جلوگیری کرده بودند. آنها با مشاهده توپ‌های ۱۷۵ مم خودکششی، دوربردترین توپ در ارتش، که معروف به توپ‌های برد بلند بود، از ادامه حرکت قطار به طرف شهر اهواز ممانعت به عمل آورده و مدعی بودند نیروهای عراقی تا پل رودخانه کرخه، نزدیک شهرهای اندیمشک و دزفول، پیش آمده‌اند و هیچ نیرویی در مقابل آنها وجود ندارد و نیروهای دشمن می‌توانند با یک خیز دیگر خود را به جاده اصلی اندیمشک - اهواز برسانند. واقعاً اگر چنین اتفاقی می‌افتاد استان خوزستان از شهرهای اندیمشک و دزفول به طرف جنوب یعنی شهر اهواز از کنترل نیروهای خودی خارج می‌گردید که از جنبه نظامی و سیاسی، فاجعه عظیمی به شمار می‌رفت. به هر حال پس از مذاکرات فراوان و تماس با سلسله مراتب فرماندهی و هماهنگی‌های به‌عمل آمده در نهایت تصمیم گرفته شد، آتشبار سوم اطراف شهر اندیمشک و دزفول مستقر شود. پس از پیاده شدن نفرات و تجهیزات از قطار، اولین محلی که آتشبار سوم در آن موضع گرفت محلی به‌نام سبزآب^۱ بود.

۱. نام رودخانه‌ای فصلی است که در جنوب غربی دزفول قرار دارد.

پس از استقرار در منطقه سبزآب خیلی سریع با هماهنگی یگان‌های مانوری موجود و توپخانه‌های مستقر در آن منطقه نسبت به اعزام دیده‌بانان آتشبار که بسیار آماده و ورزیده بودند، اقدام نمودیم. بعد از مدتی بسیار کوتاه اولین گلوله‌های خود را روی یگان‌های دشمن اجرا نمودیم. حضور یگان ما در منطقه، قوت قلب و روحیه‌ای برای تمامی یگان‌های موجود در منطقه بود که در همان ابتدای حضورمان تأثیرات آن کاملاً مشهود بود. زیرا با آتش‌های دیده‌بانی شده بسیار مؤثر و با تلفاتی که به دشمن وارد می‌کردیم، از توان رزمی دشمن کاسته می‌شد. ضمن این‌که خطوط شکل گرفته در برابر دشمن از استحکام ویژه‌ای برخوردار می‌شد که از آسیب یگان‌های مانوری خودی جلوگیری می‌نمود. قطعاً با حضور توپخانه قدرتمند ما کار نیروهای دشمن در آن منطقه مشکل شده بود. به همین جهت هواپیماهای دشمن سعی در از بین بردن یگان ما را داشتند که این مورد به‌وضوح مشخص بود. برای حفظ آتشبار، ما مرتب تغییر موضع می‌دادیم، اما تلاش ما این بود که به یگان اصلی خودمان ملحق شویم. زیرا جنگ در منطقه دشت آزادگان شدت گرفته بود و فرمانده گردان مرتباً پیگیری می‌نمود تا ما به آن‌ها ملحق شویم. مواضع ابتدایی ما داخل رودخانه‌ای تعیین شده بود که جای مناسبی برای هیچ یگان نظامی نبود، زیرا با انفجار هر بمب یا گلوله توپخانه و خمپاره، قلوه‌سنگ‌های داخل رودخانه، رودخانه خشک و فاقد آب، هر کدام به ترکشی تبدیل می‌شدند و جان نفرات یگان را تهدید می‌نمود. این موضوع را که یک نکته آموزشی بود، فرمانده نیروی زمینی وقت سرتیپ ظهیرنژاد نیز در بازدیدی که از یگان ما داشت، مطرح نمود.

از طریق رادیوهای کوچک که تعدادی از نفرات با خود داشتند، اخبار جنگ در کل جبهه‌ها به‌طور مرتب تعقیب می‌شد. متأسفانه به‌علت آشفته‌گی و عدم انسجام نیروهای خودی، اخبار واصله که عمدتاً از طریق رادیوهای داخلی و بیگانه، بی‌بی‌سی، رادیو بغداد و... دریافت می‌شد، چندان امیدوارکننده نبود. نفرات آتشبار که منتظر پایان درگیری‌ها بودند، می‌دیدند که با آمدن لشکرهای پیاده و زرهی و یگان‌های توپخانه از سایر نقاط کشور به منطقه، هر روز جنگ وسعت بیشتری پیدا می‌کند و اصولاً دورنمای جنگ به‌هیچ وجه قابل پیش‌بینی نبود.

نفرات آتشبار جهت ارتباط تلفنی با خانواده‌های خود معمولاً به شهرهای اندیمشک و دزفول و پایگاه هوایی دزفول و همچنین پادگان دوکوهه در نزدیکی اندیمشک مراجعه و از امکانات آن‌ها استفاده می‌نمودند. هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم، روزی که برای تماس با خانواده‌ام به پادگان دوکوهه رفته بودم، در حین مکالمه تلفنی، ناگهان سلاح‌های ضدهوایی به‌کار افتادند، به طوری که امکان ادامه مکالمه میسر نبود. همان موقع بود که فاجعه بمباران انبار مهمات دوکوهه

اتفاق افتاد. هواپیمائی که محل مذکور را بمباران کرد، با فاصله نزدیکی از بالای سرم عبور کرد و لحظاتی بعد بمب‌های خود را در انبار مهمات رها نمود و از آن لحظه تا چندین ساعت زاغه‌های مهمات، یکی پس از دیگری منفجر و در آتش می‌سوخت و دود غلیظی با وسعت بسیار زیادی منطقه را فرا گرفت، به نحوی که از فاصله ده‌ها کیلومتر قابل رؤیت بود. بعداً مشخص شد، ضمن انهدام انبار مهمات دوکوهه، ایستگاه قطار و واگن‌های قطار و سایر تجهیزات موجود در ایستگاه که در نزدیکی انبار مهمات قرار داشت از بین رفته است.

بعداً گفته شد مردم عراق این مسئله را به‌عنوان یک پیروزی نظامی تلقی و جشن گرفته‌اند. این حادثه که در روزهای آغازین جنگ اتفاق افتاد، تأسفانگیز بود و آثار منفی در روحیه نفرات و مردم منطقه داشت، لیکن باید می‌پذیرفتیم. بمباران دوکوهه تجربه‌ای شد آموزنده در امر نگهداری مهمات که از آن به‌خوبی تا پایان جنگ استفاده شد. در آن زمان یکی از مواردی که برای ما مشکل‌آفرین بود. استفاده ناصحیح از توپ‌های ۱۷۵م بود، که ناشی از بی‌تجربگی و شاید هم به‌دلیل نیاز و شرایط بحرانی بود. توپ‌های ۱۷۵ م با بیش از ۳۳ کیلومتر برد و تحرک خوب، به‌دلیل خودکشی بودن و گلوله‌های سنگین، در آن زمان ارزش نظامی زیادی داشتند. نوع دیگر گلوله‌های این توپ‌ها که سبک‌تر است تا ۴۸ کیلومتر برد دارند که با آن‌ها می‌توان عمق نیروهای دشمن را هدف قرار داد که در آن زمان عمدتاً برای انهدام اهداف دوربرد و با اهمیت بسیار استفاده می‌شد. لیکن در اوایل جنگ، برای هر هدفی با نواخت تیر بالا استفاده می‌شد و از آنجا که کشور سازنده و تأمین‌کننده قطعات سلاح فوق کشور آمریکا بود، تأمین قطعات و مهمات این سلاح با توجه به روابط فی مابین کشورهای ایران و آمریکا، به‌راحتی مقصور نبود و حاضر به‌کاری توپ‌ها و مهمات‌برها که آن‌ها هم ساخت آمریکا بودند، از مشکلاتی بود که ما مرتباً با آن درگیر بودیم. خوشبختانه کارکنان متعهد و متخصصی در گردان در اختیار داشتیم، که مرتب نسبت به حاضر به‌کار بودن توپ‌ها اقدام می‌کردند. ضمن این‌که رؤسای توپ‌ها از درجه‌داران بسیار خوب ارتش بودند. واقعاً تربیت چنین افرادی در حال حاضر شاید کمتر میسر باشد و یا در صورت امکان، بودجه بسیاری را می‌بایست صرف نمود. علیرغم آشنفگی نیروهای خودی به دلایل متعدد در ابتدای جنگ، با ورود یگان‌های جدید ارتش به مناطق عملیاتی و کسب اطلاعات لازم از موقعیت و استعداد نیروهای دشمن و شناخت دقیق‌تر منطقه و صف‌آرایی یگان‌های جدیدالورود در مقابل نیروهای دشمن، شرایط به‌نفع نیروهای خودی تغییر می‌نمود و با آشنایی بیشتر نیروها از موقعیت خود و دشمن تسلط بیشتری پیدا می‌کردند، تا جایی که حملاتی نیز در برخی مناطق علیه دشمن انجام می‌شد که مبنای مناسبی برای عملیات‌های گسترده آتی گردید.

اولین عملیات در منطقه اندیمشک در آن سوی پل کرخه توسط لشکر ۲۱ حمزه انجام شد که متأسفانه ناموفق بود، زیرا نیروهای عراقی با گردان‌های بیشتر به منطقه مسلط بودند و اطلاعات خوبی از وضعیت نیروهای ایرانی داشتند. عراقی‌ها توانسته بودند با عوامل ستون پنجم خود در منطقه قبل از جنگ و اوایل جنگ، اطلاعات کاملی از آرایش و موقعیت نیروهای ایرانی کسب و در طرح‌ریزی‌های آفندی و پدافندی خود به‌کار برند. ضمن این‌که تصمیم‌گیری برای آن عملیات عجولانه و بدون بررسی‌های لازم بود و بیشتر تحت فشار عواملی انجام گرفت که منطقی نبود و آثارش هم مخرب بود. ما با شناسایی‌های صورت گرفته توسط نیروهای خودی سعی می‌کردیم، مناطق حساس دشمن در منطقه را مورد هدف قرار دهیم، به‌همین منظور مأموریت‌های ویژه‌ای را در برنامه‌های خود گنجانده بودیم. بدین ترتیب که در نیمه‌های شب یک عراده توپ را چند کیلومتر در تاریکی شب به جلو می‌بردیم و از آن محل دشمن را گلوله‌باران می‌کردیم. بعد به مواضع اصلی خود بازمی‌گشتیم. این‌گونه تیراندازی‌ها واقعاً دشمن را آزار می‌داد. ما هم مرتب این‌گونه عملیات را در نقاط مختلف روی مناطق حساس دشمن خصوصاً پاسگاه‌های فرماندهی انجام می‌دادیم. خاطریم هست که یکی از این مأموریت‌ها که در نیمه‌های شب بود، می‌خواستیم توپ را روانه کنیم، در آن‌جا به‌قدری پشه بود که حقیقتاً نمی‌توانستیم توپ را روانه کنیم، اطراف زاویه‌یاب فرماندهی توده عظیمی از پشه بود که واقعاً آزاردهنده و توصیف‌ناکردنی است. تعداد آن‌ها به‌قدری بود که افکار ما را مختل می‌نمود، زیرا روانه کردن توپ نیاز به یک‌سری محاسبات دقیق ریاضی دارد و در صورت نداشتن تمرکز، احتمال اشتباه و خطا زیاد است. در آن منطقه یکی از صحنه‌های ناراحت‌کننده‌ای که هنوز در خاطرمان مانده، این است که شاهد سقوط دو فروند جنگنده خودی در یک حمله صبحگاهی بودیم. جنگنده‌های خودی صبح زود به نیروهای عراقی یورش بردند، با توجه به مسطح بودن زمین، آن‌ها از مواضع ما قابل رؤیت بودند، ابتدا تصور شد که هواپیماهای عراقی توسط یگان‌های پدافند خودی سرنگون شده که تکبیر نفرات یگان را به‌دنبال داشت، ولی بر اساس اخبار واصله بعدی خلاف آن ثابت شد.

غرض از ذکر ناکامی‌های نیروهای ایرانی به‌هیچ وجه نگاه منفی و خدای ناکرده ضعیف نشان دادن یگان‌های خودی نیست، چرا که اولاً برای این ناکامی‌های ابتدای جنگ دلایل قابل قبول فراوانی را می‌توان ذکر کرد که از اراده نیروهای نظامی خارج بود. در این مختصر، جای بحث در خصوص آن‌ها نیست و می‌توان تحلیل‌های بسیاری از ناکامی‌ها و دلایل شکست که سرچشمه‌اش در جای دیگری بود، به‌عمل آورد و در آینده از آن‌ها در دانشگاه‌های نظامی،

استفاده کرده و در جنگ‌ها استفاده نمود. ثانیاً قدرتمندی و توانائی‌های تحسین‌برانگیز نیروهای خودی در عملیات‌های بعدی و در طول جنگ، افتخارات مثال‌زدنی را نصیب ایران و ایرانیان و به‌ویژه یگان‌های نظامی کشورمان نمود که در تاریخ ماندگار است. غرض ذکر مشاهدات و خاطراتی است که از آن زمان به یاد مانده است و ناکامی‌های جزئی را می‌توان گفت، مبنای پیروزی‌های غرورآفرین بعدی در عملیات‌های نظامی بود. عملیات‌هایی که سردار قادسیه را به ذلت کشاند، به‌طوری که از هر فرصتی استفاده و درخواست خاتمه جنگ را می‌نمود.

ورود آتشبار سوم از اندیمشک به منطقه دشت آزادگان

سرانجام پس از چند ماه مأموریت در منطقه اندیمشک که اوضاع جنگ در جبهه‌ها حدوداً تثبیت شده و پیشروی دشمن سد و زمین‌گیر شده بود، سلسله مراتب فرماندهی تصمیم گرفتند که آتشبار سوم به منطقه اهواز در دشت آزادگان اعزام و به گردان خود ملحق شود. در تاریخ ۱۰/۱۰/۵۹ بود که آتشبار سوم و نفراتش با کوله‌باری از تجربه، منطقه اندیمشک را با همه خاطرات تلخ‌وشیرین چندماهه ترک و به سمت اهواز حرکت نمود.

یکی از مشکل‌ترین کارها در مناطق عملیاتی جابجائی‌ها و تغییر مواضع در یگان‌ها بود که حقیقتاً برای نفرات به‌ویژه فرماندهان بسیار پرمسئولیت و خسته‌کننده بود. نفرات یگان با استقرار در یک موضع ضمن انجام وظایف خود، اقدام به ساخت سنگر و تأمین نیازمندی‌های خود می‌نمودند و جهت ساخت سنگر، می‌بایست با لودر و بلدوزر برای توپ‌ها و دیگر تجهیزات سنگر تهیه می‌نمودند، تا از انهدام آن‌ها جلوگیری می‌کردند. در واقع یک زندگی در محیط شبانه‌روزی بسیار سخت و طاقت‌فرسا. در کنار جنگ که تعریفی مخصوص به خود را داشت، لازمه جابجایی، انتقال تمامی وسایلی بود که در مدت زمان نسبتاً طولانی جمع‌آوری و مورد استفاده قرار گرفته بود. به‌علاوه جابه‌جایی تجهیزات یگانی و انفرادی آن‌هم با خودروهایی نه‌چندان سالم و آماده به‌کار، به‌دلیل شرایط دوران انقلاب و بعد از آن و عدم تعمیر و نگهداری آن‌ها خود معضلی بود، علی‌الخصوص در تغییر مواضع با مسافت‌های طولانی مثل اندیمشک تا اهواز و سپس دشت آزادگان که کنترل یگان را برای فرماندهان سخت‌تر می‌کرد. به‌هر حال جابجایی به یاری خداوند بدون هیچ‌گونه مشکلی انجام و سرانجام الحاق به گردان صورت پذیرفت. ما با فاصله نسبتاً اندکی از آتشبارهای ارکان، یکم و دوم در شرق ارتفاعات الله اکبر در شمال روستایی به‌نام سگور مستقر شدیم.

اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از ... ۴۲۱/

کارکنان پایور و وظیفه گردان، از حضور ما خیلی خوشحال بودند، چندین ماه بود که همدیگر را ندیده بودیم. آن‌ها ما را در استقرارمان یاری نمودند و هر آن‌چه را که توانستند انجام دادند.

بعد از استقرار کامل و عملیاتی شدن آتشبار، به دستور فرمانده گردان بعضی از نفرات سازمانی آتشبار سوم که با سری اول گردان به منطقه آمده بودند، به آتشبار مراجعت و متقابلاً نفرات سایر آتشبارها که با آتشبار سوم همراه بودند، به یگان‌های اصلی و مربوطه خود اعزام شدند و گردان ۳۸۸ توپخانه با یک آتشبار ارکان و سه آتشبار تیر به فرماندهی سرگرد آجوری و معاونت سروان غلامرضا علمی به صورت منسجم به مأموریت خود در جنگ ادامه داد و هر کدام از آتشبارهای گردان، با یک یا دو توپ بیشتر از تعداد توپ‌های سازمانی در منطقه به کار گرفته شدند.

از تاریخ ۵۹/۱۰/۱۰ گردان ۳۸۸ توپخانه با در اختیار داشتن تمامی آتشبارهای خود و نفرات ورزیده‌ای که در اختیار داشت، با توان رزمی بالایی خود آماده‌تر از قبل، مصمم و با عشق تمام، مہیای دفاع از مرزهای میهن اسلامی با پشتیبانی آتش مؤثر از یگان‌های مانوری و انهدام اهداف دوردست دشمن گردید. گردان ۳۸۸ توپخانه به لحاظ رشادتها و ایثار و از خودگذشتگی‌های رزمندگان خود که توانسته بود در شرایط بسیار سخت عملیات و حملات زمینی و هوایی دشمن انسجام خود را حفظ و سرافراز بیرون آید و در منطقه شهرتی را کسب کرده بود، به طوری که شنیده بودم ذکر خیری از گردان ۳۸۸ و فرماندهی آن در نماز جمعه تهران توسط حجت‌الاسلام خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع، که از رزمندگان گردان ۳۸۸ توپخانه در دشت آزادگان دیدار کرده بودند، به عمل آمده بود که نشان از تلاش شبانه‌روزی، استقامت، صبر، فداکاری و از خودگذشتگی نفرات گردان ۳۸۸ توپخانه در آن شرایط بحرانی بود که باعث عزت و سربلندی ارتش و مردم کشورمان در تاریخ گردید.

سروان غلامرضا علمی (سرتیپ ۲ بازنشسته) معاون فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از اعزام

باقیمانده گردان به منطقه عملیاتی خوزستان می‌گوید:

یک آتشبار ۶ تویه به فرماندهی ستوانیکم عباس صالحی و معاونت ستوان علی‌اکبر اصلانی در تاریخ ۵۹/۶/۲۷ به منطقه جنوب اعزام شده بود و فرمانده گردان هم با تعدادی از افسران ستاد گردان، آن‌ها را همراهی می‌کردند. جنگ دیگر شدت گرفته بود و کشور از زمین و هوا مورد تهاجم قرار گرفته بود. نامه‌ای را ستوان حاجعلی افسر مخابرات گردان از منطقه به تهران آورد که فرمانده گردان در آن نامه از فرمانده گروه ۳۳ توپخانه درخواست کرده بود که مابقی

گردان ۳۸۸ توپخانه را با تجهیزات و نفرات به منطقه اعزام نمایند. روزهای اول مهرماه، تهران و شهرهای دیگر کشورمان مورد هجوم و بمباران جنگنده‌های دشمن قرار گرفته بود. انرژی ما برای رفتن به منطقه و قرار گرفتن در کنار دیگر همکاران مان و مردم کشورمان چندین برابر شده بود و بی‌تابی می‌کردیم. تجهیزات ما در پادگان واقعاً ناقص بود، زیرا گروه ۳۳ توپخانه در زمان انقلاب آسیب جدی دیده بود و آنچه که در انبارها و اسلحه‌خانه‌های یگان‌ها بود، توسط مردم و گروهک‌ها به آتش کشیده شده بود و وسایل گردان‌ها هم توسط افرادی سودجو غارت شده بود. ما در آن زمان آن‌چه را که داشتیم و برای مان مقدور بود، جمع‌آوری و در تاریخ ۵۹/۷/۵ از تهران حرکت و در ساعت ۰۳:۳۰ روز ۵۹/۷/۶ به ایستگاه راه‌آهن اندیمشک رسیدیم. در ایستگاه راه‌آهن اندیمشک توقف مان زیاد شد که متوجه شدم گویا راننده قطار نمی‌خواهد به حرکت خود ادامه دهد. از طریق بلندگوی ایستگاه راه‌آهن اندیمشک نام من را صدا می‌زدند، چندین مرتبه صدا زدن اسم من از طریق بلندگوی ایستگاه راه‌آهن تکرار شد. نزد رئیس ایستگاه راه‌آهن آقای یوسفی رفتم، موضوع را جویا شدم، ایشان گفت: با فرمانده لشکر ۹۲ زرهی جناب سرهنگ قاسمی نو صحبت کنید. من با فرمانده لشکر صحبت کردم، ایشان فرمودند: فوراً از قطار پیاده شوید! من به ایشان گفتم جناب سرهنگ من باید به یگان اصلی خودم ملحق شوم، من نمی‌توانم یگانم را این‌جا پیاده کنم. یگان من ناقص است، به‌تنهایی کارایی ندارد. یک‌ساعت بعد، مجدداً من را صدا زدند، رفتم دفتر ایستگاه نزد آقای یوسفی. جناب سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر پشت خط تلفن بود، برای بار دوم با ایشان صحبت کردم، با لحنی خیلی تند به من فرمودند: یگانت را از قطار پیاده کن و منتظر دستور باش!!

به او گفتم، ما تجهیزات کافی نداریم، پزشکیار نداریم، وسایل هدایت آتش نداریم، تانکر سوخت نداریم و... ما با گردان اصلی خودمان کامل می‌شویم و می‌توانیم مأموریت انجام دهیم، یگانم آمادگی رزمی ندارد و از پیاده کردن یگان خودداری کردم. بالاخره بعد از چندین مرتبه تلفن کارمان به بحث و جدل رسید. جناب سرهنگ قاسمی فرمانده لشکر به من گفت: تو ترسو هستی و می‌ترسی!! به او گفتم، جناب سرهنگ من ترسو نیستم، شما در شرایطی هستید که من را درک نمی‌کنید. یگان من ناقص است و به‌تنهایی نمی‌تواند عملیات انجام دهد. بالاخره ساعت ۰۴:۳۰ دقیقه صبح طی تلگرافی از ستاد لشکر ۹۲ زرهی به رئیس ایستگاه راه‌آهن اندیمشک ابلاغ کردند که قطار ما حق حرکت به سمت اهواز را ندارد!!

البته فرمانده لشکر ۹۲ زرهی در آن زمان حق داشت، من اطلاعاتی از اوضاع منطقه نداشتم، زیرا وجود یگان ما در منطقه دزفول و اندیمشک حیاتی بود و می‌توانست آن‌جا را نجات دهد.

اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از ... ۴۲۳/

در همان ساعت یعنی بعد از دریافت تلگراف ساعت ۰۴۳۰ سروان مهدی دامغانیان را دیدم که از دشت آزادگان برابر دستور فرمانده گردان نزد ما آمده بود، من سریع ایشان را به همراه سروان انوشیروان خدادوست جهت کسب تکلیف نزد فرمانده گردان به دشت آزادگان فرستادم. آن‌ها ساعت ۱۴۰۰ همان روز از دشت آزادگان بازگشتند و اظهار نمودند، فرمانده گردان و یگان را پیدا نکرده‌اند. من به همراه نفرات آتشبار واقعاً یک جنگ روانی شدیدی در اندیمشک داشتیم، زیرا مردم، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی و دیگر مسئولان منطقه و افراد سپاه پاسداران، بسیج دزفول و اندیمشک، همه و همه ما را تحت فشار قرار داده بودند و فقط می‌خواستند ما را از قطار پیاده کرده و در منطقه وارد عمل نمایند. در صورتی که اطلاعاتی از اوضاع نابسامان یگان ما و نواقص و محدودیت‌های ما نداشتند. هرچند شرایط موجود منطقه به گونه‌ای بود که همه آن‌ها حق داشتند و نگران منطقه بودند، ولی ما هم مشکلات خاص خود را داشتیم. بالاخره فردی به نام آقای خاکسار که فرماندار دزفول بود نزد من آمد و گفت:

جناب سروان شما هیچ راهی جز پیاده شدن از قطار و درگیر شدن با دشمن را ندارید، اما هرچه نیاز دارید من در اختیاران می‌گذارم و کمبدهای شما را جبران می‌نمایم. من او را فردی مؤمن و متعهد دیدم و به گفته‌هایش اعتماد کردم. صداقت از ظاهرش موج می‌زد و نگرانی را در وجودش حس می‌کردم و در چشمانش، گفتارش، صداقت و ... را می‌دیدم. من هم بر اساس قول و گفته‌های ایشان و اعتمادی که به او کردم، توپ‌ها، تجهیزات و نفرات را از قطار پیاده کردم. با سروان داود صالح فرمانده آتشبار ارکان گردان سریع به شناسایی رفتیم و محلی را در حوالی رودخانه سبزآب که رودخانه خشکی بود شناسایی کردیم و سپس آتشبار را به‌طور کامل به آن محل برده و استقرار یافتیم.

در همان حوالی جناب سرگرد علی احمدیان فرمانده گردان ۳۷۲ کاتیوشا از گروه ۳۳ توپخانه را ملاقات نمودم. موضوع را برایش توضیح داده و مشکلاتمان را با ایشان در میان گذاشتم.

او به من گفت: من در آن لحظه نزد سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی بودم، اگر فرمانده لشکر در آن زمان که با تو مشاجره می‌کرد، فقط دو دقیقه به من زمان می‌داد تا با تو صحبت می‌کردم دیگر این قدر به زحمت نمی‌افتادی و این همه هم جنگ روانی نداشتی و همان شب توپ‌ها را پیاده می‌کردی. سرگرد احمدیان به من گفت اوضاع خوزستان بسیار بحرانی است، گردان ما (گردان توپخانه ۳۷۲ کاتیوشا) از شلمچه تا طلائیه و از طلائیه تا جفیر و غرب اهواز زیر مرگبارترین حملات و گلوله‌های دشمن مقاومت کرد، در بعضی مناطق جنگ تن‌به‌تن را هم شاهد بودیم، دشمن قسمت زیادی از خاک خوزستان را تصرف کرده است. فرمانده لشکر

به خاطر اوضاع بحرانی منطقه اندیمشک و دزفول، گردان ۳۷۲ کاتیوشا را به این منطقه فرستاده تا با آتش این گردان پیشروی دشمن را در این منطقه سد نماییم. فرمانده لشکر سرهنگ قاسمی نو به من دستور داده به تو بگویم، شهرهای دزفول و اندیمشک و مردم آن شهرها به آتش توپخانه شما نیاز دارند و ما می‌خواهیم با آتش یگان شما آنجا را حفظ نماییم، انتظار من این است که تمامی توان خود را جهت نجات آن منطقه به کارگیرید.

با این پیغامی که فرمانده لشکر برایم فرستاده بود و با اطلاع یافتن از اوضاع بد منطقه اهواز، مصمم شدم هرآنچه را که در توان دارم انجام دهم. هرچند من از تهران که به راه افتاده بودم قصد و نیتم خدمت به مردم کشورم و دفاع در برابر هجوم دشمن بود و جانم را در این راه برای جنگیدن می‌بایست فدا می‌کردم. ولی شنیدن این‌گونه اخبار و اطلاعات و صحبت‌ها، انگیزه‌ام را دو چندان می‌کرد. جناب سرگرد احمدیان فرمانده گردان ۳۷۲ توپخانه کاتیوشا به من گفت: جناب سروان علمی نفرات گردان من چندین شبانه‌روز است که نخوابیده‌اند، آن‌ها مرده‌ای متحرک هستند، ما اصلاً مهمات نداریم، نفرات کافی هم نداریم، اگر خواستید از زاغه مهمات دوکوهه مهمات دریافت کنید، با توجه به اینکه سربازانت تازه نفس هستند، برای گردان من هم مهمات بگیر، گفتم چقدر مهمات می‌خواهی؟ گفت هرچه بیشتر بهتر. هر چقدر برای یگان خودت گرفتی برای گردان من هم بگیر! من پشت یک کاغذ کوچک برای فرمانده آمادگاه دوکوهه وضعیت را تشریح و درخواست تعداد زیادی گلوله ۱۷۵م با خرج کامل و موشک کاتیوشا را نمودم و تقاضا کردم به علت بحرانی بودن منطقه، مهمات‌ها را در اسرع وقت در اختیارمان بگذارند. تعداد مهمات درخواستی بیش از ۵۰۰۰ گلوله بود. من به فرماندار دزفول نیز پیغام دادم که تعداد ۴۰ دستگاه کامیون جهت حمل مهمات نیاز دارم، نیم‌ساعت بعد از درخواستم که واقعاً برایم تعجب‌آور بود، فرماندار دزفول آقای خاکسار تعداد ۴۰ دستگاه کمپرسی و در هر کمپرسی تعدادی نفر برای بار زدن مهمات برایم آماده کرده بود که به یگان ما اعزام نمود (نفرات اعزامی بیش از ۵۰ نفر بودند). من سریعاً درخواست مهمات را به استوار درویش‌زاده دادم و ۴۰ دستگاه کمپرسی را با نفرات اعزامی به همراه تعدادی از خودروهای مهمات گردان ۲۸۸ توپخانه و گردان ۳۷۲ کاتیوشا و تعدادی سرباز در اختیار او قرار دادم و به او گفتم: درویش‌زاده تا صبح خواب بر تو حرام باشد، به هر نحوی که شده مهمات‌ها را به موضع بیاور، اگر موفق به آوردن مهمات نشوی در پیشگاه خداوند و مردم این کشور خصوصاً مردم این منطقه مسئول هستی و باید پاسخ بدهی!!

استوار درویش‌زاده گفت: جناب سروان، حتماً تا صبح مهمات‌ها را خواهیم آورد. با تلاش بسیار آن عزیزان که درود به همگی آن‌ها باد، مهمات درخواستی تا صبح به موضع رسید. من

اعزام آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه از ... ۴۲۵/

خیلی سریع مهمات‌های گردان کاتیوشا را به جناب سرگرد احمدیان رساندم تا خللی در تیراندازی آنها به وجود نیاید. نکته حائز اهمیت این بود که بعد از دریافت مهمات، همان روز زاغه مهمات دوکوهه توسط جنگنده‌های عراق بمباران شد که تا چند روز در آتش می‌سوخت ولی ما خوشبختانه مهمات به اندازه کافی دریافت کرده بودیم که ناشی از لطف پروردگار بود. البته هیچ‌گاه زحمات فرماندار دزفول آقای خاکسار را فراموش نخواهم کرد. زیرا اگر کمک‌های ایشان نبود، نمی‌توانستیم آن همه مهمات را دریافت کنیم. هرچند این کار را معجزه الهی می‌دانم زیرا در آن شرایط توانسته بودیم با یک یادداشت عادی و ساده و بدون امضای مسئولان ذیربط، آن همه مهمات دریافت نمائیم که برای چندین روز عملیات ما کافی بود.

ما در حوالی اندیمشک آتشبار را روانه کرده بودیم و آقای خاکسار فرماندار دزفول واقعاً برابر قولی که به ما داده بود، بیش از انتظارمان به ما رسیدگی می‌کرد. سوخت، غذا و... توسط مردم برایمان تهیه و ارسال می‌نمود و نیازمندی‌های ما را برآورده می‌کرد که برای همیشه سپاسگزار ایشان هستیم. مطمئناً زحمات و فداکاری او در جهت حفظ میهن در پیشگاه خداوند متعال محفوظ خواهد ماند. واقعاً ما در آن شرایط بدون کمک مردم، نمی‌توانستیم مؤثر واقع شویم. یگان‌های مانوری آن‌چنانی در منطقه وجود نداشتند، گردان ۳۷۲ کاتیوشای گروه ۳۳ توپخانه به فرماندهی سرگرد احمدیان که در منطقه جنوب اهواز آسیب دیده بود، خیلی سریع خود را بازسازی و آماده هر نوع عملیاتی گردید. من با هماهنگی ایشان و فرماندهان یگان‌های مانوری چند دیدگاه برای دیده‌بانان آتشبار در حاشیه رودخانه کرخه در حوالی شوش در نظر گرفتم. واقعاً نگران بودیم و همه تلاش ما این بود تا یگان‌های عراقی از رودخانه کرخه عبور نکنند. شب‌ها دو توپ به جلو می‌بردیم و روی یگان‌های دشمن تیراندازی می‌کردیم، در این جلو رفتن‌ها، توپ‌های کاتیوشا را نیز می‌بردیم تا دشمن فکر کند یگان‌های عمده ما در این سوی کرخه مستقر و منتظر هستند تا آن‌ها را منهدم نمایند. هر شب مأموریت‌های ایندایی را با شناسایی‌هایی که انجام می‌دادیم، اجرا می‌کردیم. رفته‌رفته با گردان ۳۲۰ توپخانه ۱۵۵ مم کمک مستقیم تیپ ۲ زرهی لشکر ۹۲ به فرماندهی سرهنگ حجت دهقان که آسیب زیادی دیده بود و تعدادی از نفرات گردان در غرب عین خوش و در منطقه دشت عباس شهید، مجروح و به اسارت درآمده بودند، هماهنگی نمودیم.

منطقه اندیمشک با حضور یگان‌های توپخانه و کمک مردم و مسئولان منطقه که واقعاً بی‌نظیر بود، شکل خاصی به خود گرفت و یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و لشکر ۲۱ پیاده در منطقه حضور یافتند و هماهنگی‌ها در سطح قابل قبولی قرار گرفت و شدت آتش نیروهای خودی روی

یگان‌های دشمن روزبه‌روز افزایش می‌یافت، به‌نحوی که برتری آتش در آن منطقه از آن نیروهای خودی گردید و ما هم سروسامانی گرفتیم. بعد از چندین عملیات که در منطقه انجام گرفت و ما هم حضور داشتیم بالاخره با پی‌گیری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه و تشییت شدن اوضاع منطقه اندیمشک، دستور جابه‌جایی آتشبار، با یک آتشبار ۱۷۵ مم از گردان ۳۸۷ توپخانه گروه ۲۲ توپخانه به فرماندهی سروان هوشنگ استکی صادر گردید که سریعاً تعویض شدیم و در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۰ به منطقه دشت آزادگان اعزام و به یگان اصلی خود ملحق شدیم.

در روز ۵۹/۱۰/۱۰، فرمانده گردان در تلاش بود تا استقرار آتشبار سوم را به اتمام رسانده و هرچه زودتر عملیاتی شود. قبل از ورود آتشبار سوم گردان ۳۸۸ توپخانه به دشت آزادگان، آتشبار یکم گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵ مم گروه ۲۲ منطقه دشت آزادگان را ترک نمود. ما برای آنان آرزوی سلامت و پیروزی نمودیم. برایشان نگران بودیم زیرا دشت آزادگان برای آنان با حادثه ناگواری که در انفجار یکی از توپ‌هایشان رخ داد و تعدادی از سربازان آن آتشبار شهید و یا مجروح شدند، صحنه‌های بدی را ترسیم نموده بود و با غمی که داشتند منطقه را ترک نمودند.



ردیف جلو سمت راست: استوار داود محمودزاده، سمت چپ: ستوانیکم اصلانی

ردیف پشت: استوار حسن حاجوی (نفر وسط) و سربازان آتشبار

دشت آزادگان، سال ۵۹

فصل پانز دهم

عملیات نصر

چگونگی طرح‌ریزی عملیات نصر

بعد از پیروزی رزمندگان اسلام بر دشمن در جبهه سوسنگرد، آرامش نسبی بر جبهه‌ها حاکم شد و میدان‌های نبرد از تب و تاب دو ماهه اول جنگ باز ایستاده بود. خواست مردم هم این بود که در جبهه‌ها تحرک بیشتری به وجود آید و دشمن هرچه سریع‌تر از خاک کشورمان بیرون رانده شود. این خواست مردم در سخنرانی‌ها و خطبه‌های نماز جمعه از طریق ائمه جمعه و جماعت بیان می‌شد، که به مراکز تصمیم‌گیری از جمله شورای عالی دفاع منعکس گردید.

رئیس جمهور وقت، خواست مردم و مقامات و رهبران مذهبی را برای ایجاد تحرک در جنگ، در جلسه‌ای در تاریخ ۲۶ آذر سال ۵۹ در قرارگاه عملیاتی جنوب مطرح و وی بر طرح‌ریزی و اجرای یک عملیات آفندی گسترده تأکید نمود و از فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران خواست به هر ترتیبی که امکان داشته باشد، بایستی چنین طرحی تهیه و اجرا گردد و تأکید کرد که: "یا باید طرحی را تهیه و اجرا کنید، و یا اینکه بروید و در رسانه‌های گروهی صریحاً علت عدم امکان اجرای عملیات آفندی را برای مردم توضیح دهید"

فرمانده وقت نیروی زمینی سرتیپ قاسمعلی ظهیرنژاد در پاسخ گفت:

"من یک فرد نظامی و تابع دستور فرماندهانم هستم، شما به عنوان قائم مقام رهبری در نیروهای مسلح، دستور بدهید، من بدون چون و چرا اجرا می‌کنم"

در ادامه جلسه بر اساس دستور رئیس جمهور، متن زیر تهیه و توسط سرتیپ ولی‌الله فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش مأموریت به فرمانده نیروی زمینی کتباً ابلاغ می‌گردد:

از: فرماندهی نیروهای مسلح

به: فرماندهی نزاچا

به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران مأموریت داده می‌شود طبق طرح مصوبه شورای عالی دفاع، بالادرنگ در منطقه عمومی اهواز عملیات تعرضی را هدایت و دشمن را در منطقه عمومی کرخه کور - دب بردان منهدم و آماده گردد برای طرح‌های تنظیمی آن نیرو، خط مرز را ترمیم و بنا به دستور عملیات تعرضی را به خاک دشمن برای تصرف هدف‌های موصوف بکشاند.

چون برابر نظر کارشناسان نظامی حاضر در جلسه، اجرای عملیات نظامی بلادرنگ امکان‌پذیر نبود، رئیس جمهور وقت در زیر همان دستور، این جمله را اضافه نمود:

"یعنی ظرف یک هفته باید حمله صورت بگیرد"

به همین منظور به لشکر ۱۶ زرهی قزوین ابلاغ گردید تا از منطقه دزفول به منطقه اهواز تغییر مکان دهد.^۱

در سال ۱۳۵۹ سرتیپ قاسمعلی ظهیرنژاد به سمت فرماندهی نزاجا انتصاب یافته بود که به نظر می‌رسید در آن شرایط بحرانی و با توجه به کاستی‌های موجود، نتوانسته بود تغییرات بنیادی و اساسی را به منظور ارتقاء توان رزمی یگان‌ها تا آغاز جنگ تحمیلی در نزاجا در آن زمان کوتاه با توجه به شرایط موجود، ایجاد نماید. اما آنچه که مهم است و لازم می‌دانم به آن اشاره نمایم، این است که در آن شرایط بحرانی در جبهه‌ها، خصوصاً استان خوزستان و خواسته‌های مکرر سیاسیون و مردم برای اجرای هرچه سریع‌تر عملیات آفندی توسط نزاجا و ضعف توان رزمی ارتش در آن زمان، یکی از وظایف مهم فرماندهان رده‌های بالای ارتش این بود که مسئولان سیاسی کشور را نسبت به توان و آمادگی رزمی ارتش، شرایط جبهه‌ها و وضعیت دشمن، با دلایل آشکاری که وجود داشت، توجیه نمایند و در اجرای عملیات آفندی با دقت بیشتری وارد صحنه‌های نبرد می‌شدند نه اینکه در کوتاه‌ترین زمان ممکن یعنی یک هفته. نکته بسیار مهم دیگر این است که برای دستیابی به پیروزی در میدان‌ها نبرد، رهبران سیاسی شایسته نیست فرماندهان ارتش را تحت فشار قرار دهند. زیرا طرح‌ریزی‌ها عجولانه صورت گرفته و پیروی از اصول جنگ در حاشیه قرار می‌گیرد و عملیات یگان‌ها نتیجه خوبی را همراه نخواهد داشت. ما که در آن منطقه حضور داشتیم، شاهد بودیم که فقط جابه‌جایی یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی از منطقه دزفول به منطقه سوسنگرد، با توجه به محدودیت‌های وسایل ترابری جهت جابه‌جایی تانک‌ها، نفربرها و توپ‌های خودکشی وجود داشت، بیش از دو هفته زمان نیاز داشت تا یگان‌های آن لشکر جابه‌جا شوند. از طرفی شناسایی فرماندهان یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی از منطقه عملیات و استقرار آنها در جنوب سوسنگرد نیز نیاز به دقت و رعایت بسیاری از اصول را داشت که متأسفانه با توجه به دستور صادره این امکان برای یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی وجود نداشت و تمامی کارها به صورت تعجیلی انجام می‌گرفت. من قبل از اجرای عملیات در

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس، نبردهای غرب اهواز و سوسنگرد، جلد دوم، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، سال ۱۳۷۳، صفحه ۱۱۱ و ۱۱۲.

آن منطقه، نگرانی افسران قدیمی و فرماندهان زبده در منطقه را می‌دیدم و در صحبت‌هایشان اشاره به ضعف‌هایی می‌کردند که بسیار منطقی هم به نظر می‌رسید، اما اظهار نظر آنان و نگرانی‌شان فقط در سطح خودشان بود و وظیفه آنان اجرای دستورات رده‌های بالای فرماندهی بود و می‌بایست سکوت می‌کردند. آنان نمی‌بایست کلامی جاری و آنچه را که در قلب‌شان می‌گذشت بازگو نمایند، زیرا ممکن بود مورد اتهام قرار بگیرند. البته اظهار نظر کردن در آن شرایط هم به صلاح نبود و نمی‌بایست با طرح موضوعاتی هرچند درست، باعث تخریب روحیه نفرات می‌گردیدند.

بالاخره در آن شرایط که شاید هم چاره‌ای نبود، طرح‌ریزی عملیات انجام گرفت و در ۲۷ آذرماه به تصویب فرماندهی وقت نزاجا رسید و منتشر شد. در طرح‌ریزی به لشکر ۱۶ زرهی مأموریت داده شد که تا کرانه کرخه‌کور را تصرف و تأمین نماید. لشکر ۹۲ زرهی نیز مأموریت داشت تا ضمن پدافند از منطقه مربوطه، یک تک فریبنده را به جناح شرق لشکر ۵ مکانیزه دشمن که در امتداد جاده اهواز - خرمشهر، حوالی پادگان حمید در مواضعی مستحکم استقرار داشت، اجرا و او را درگیر نماید تا نتواند احتیاط خود را در پشتیبانی از لشکر ۹ زرهی به کار ببرد.

در مرحله دوم عملیات برابر طرح، تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی ضمن پدافند در منطقه حمیدیه - سوسنگرد، زیر امر لشکر ۱۶ زرهی قرار می‌گرفت تا جناح غربی این لشکر در محور هویزه - جفیر را تأمین نماید. بدین‌وسیله امکان خطر تهدید منطقه عقب لشکر ۱۶ زرهی توسط دشمن تا حدودی برطرف می‌شد. فرمانده نزاجا دستور داد طرح تکمیلی دیگری نیز تهیه و ابلاغ شود تا بر اساس آن نیروهای تک‌ور پس از تصرف پادگان حمید، تک را به سمت مرز ادامه دهند و نبرد را به داخل خاک دشمن بکشاند. بر اساس تدبیر ایشان، یک طرح تکمیلی نیز به نام طرح عملیاتی نصر یک تهیه و در اول دی‌ماه به واحدها ابلاغ گردید که بر اساس آن، نیروهای خودی در ادامه عملیات نصر، تک را تا خط مرز بنا به دستور تا کرانه شرقی رودخانه دجله در خاک عراق ادامه می‌دادند.

بدین ترتیب در پایان آذر سال ۵۹ تصمیمات نهایی برای اجرای عملیاتی در منطقه کرخه‌کور و جنوب غربی اهواز اتخاذ گردید و دستورات اجرایی به لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی که دو یگان عمده عمل‌کننده در طرح بودند، ابلاغ شد و این لشکرها اقدامات لازم برای آماده شدن جهت اجرای عملیات را آغاز نمودند.

حدود منطقه عملیاتی نصر

منطقه عملیات نصر از غرب به جاده سوسنگرد - هویزه، از شرق به رودخانه کارون، از شمال به جاده حمیدیه - سوسنگرد و از جنوب به جاده حمید در ۴۰ کیلومتری جنوب اهواز محدود بود و رودخانه کرخه کور در مرکز این منطقه قرار داشت.

وضعیت نیروهای دشمن در منطقه عملیاتی نصر

نیروهای دشمن قسمتی از کرانه رودخانه کرخه کور را در اشغال داشتند و پادگان حمید که هدف اصلی محسوب می‌شد، در جنوب شرقی این منطقه قرار داشت. برای رسیدن به این هدف و تأمین آن، عملیات در امتداد محور اهواز - خرمشهر به دلیل وجود مواضع مستحکم دشمن، امکان‌پذیر نبود. لشکر ۵ عراق در این مواضع مستقر بود و منطقه غرب جاده اهواز - خرمشهر تا نزدیکی کرخه کور را آب‌فرا گرفته بود. نیروهای دشمن علاوه بر لشکر ۹ زرهی و ۵ مکانیزه، لشکر ۳ زرهی عراق که در منطقه خرمشهر بود نیز می‌توانست وارد عمل شود. همچنین سپاه ۳ عراق، تیپ ۱۰ مستقل زرهی را به عنوان احتیاط در اختیار قرار داشت. در حالی که نیروهای ایرانی مستقر در منطقه اهواز - سوسنگرد، فاقد احتیاط بودند.

وضعیت نیروهای خودی و نحوه عمل آنان در مراحل مختلف عملیات

نیروهای خودی در منطقه عملیات نصر شامل یگان‌هایی از لشکر ۹۲ و ۱۶ زرهی (منه‌های یک تیپ) بودند که در مجموع توان رزمی آنها به اضافه دو گردان از عناصر لشکر ۷۷ پیاده بیش از ۲ تیپ زرهی نبود.

با توجه به وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه درمی‌یابیم که طرح تکمیلی جهت ادامه تک نیروهای خودی که در حدود ۲ تیپ بودند به سمت مرز و کشاندن جنگ به داخل خاک عراق بر مبنای واقعیات منطقه نبرد نبوده و فرمانده وقت نزاجا در آن زمان بسیار خوش‌بین بوده و توان رزمی دشمن را که عمدتاً زرهی بودند را در نظر نگرفته بود و خواسته ایشان از نیروهای خودی، بیش از توان آنان بوده است. به منظور فراهم کردن نیروی کافی جهت اجرای عملیات در منطقه عملیاتی اهواز - سوسنگرد، به دستور نیروی زمینی، لشکر ۱۶ زرهی تیپ ۲ خود را به عنوان احتیاط نیروی زمینی در منطقه دزفول باقی گذاشت و با بقیه یگان‌های خود از غرب دزفول به غرب اهواز تغییر مکان داد. گردان ۲۹۱ تانک لشکر ۷۷ پیاده نیز از دزفول به اهواز تغییر مکان داد و زیر امر لشکر ۹۲

زرهی قرار گرفت. قبل از عملیات نصر، تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی در جنوب غربی اهواز و تیپ ۲ در جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد و تیپ ۳ در شمال رودخانه کرخه در شرق ارتفاعات الله اکبر مستقر بودند. لشکر ۹۲ زرهی فاقد یگان احتیاط بود. به همین علت تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی به عنوان احتیاط نیروی زمینی در منطقه اهواز تعیین گردید تا در صورت لزوم و بروز هرگونه تهدیدی، بنا به دستور وارد عمل شود. به منظور تصرف پادگان حمید، لشکر ۹۲ زرهی مأموریت داشت با تیپ یکم خود در منطقه دب بردان تک محدودی را اجرا نماید و عناصری از آن لشکر که در شرق کارون حوالی کوت عبدالله (جاده اهواز - آبادان) بودند، پس از رسیدن یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی به کرانه شمالی رودخانه کرخه کور با عبور از کارون تک کرده و پادگان حمید را تصرف نماید. لشکر ۱۶ زرهی نیز مأموریت داشت کرانه شمالی رودخانه کرخه کور تا حمید را تصرف و تأمین کند. برای اجرای این عملیات ۳ مرحله پیش‌بینی شده بود. در مرحله یکم، کرانه شمالی نهر کرخه کور تصرف و تأمین می‌شد. در مرحله دوم، پادگان حمید تصرف می‌شد. در مرحله سوم، تک به سمت غرب ادامه می‌یافت.^۱

برابر آخرین هماهنگی‌ها، توافق گردید که تأمین جناحین منطقه عملیات که محدود به محور سوسنگرد - هویزه - طلائییه در غرب و رودخانه کارون در شرق بود، به وسیله رزمندگان سپاه پاسداران و با همکاری ژاندارمری برقرار شود. یک واحد سپاه پاسداران که تعدادی مسلح به سلاح سبک و تعدادی نیز مسلح به سلاح ضد تانک که در حدود ۳۰۰ نفر بودند، در اختیار لشکر ۱۶ زرهی قرار گرفته و این عده با نظر فرمانده لشکر ۱۶ زرهی در عملیات آفندی شرکت نمایند. پس از هماهنگی‌های لازم و نحوه شرکت نیروهای مردمی در قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب در عملیات نصر و ابلاغ آن در تاریخ ۱۱ دیماه به یگان‌های ذریبط، مرحله طرح‌ریزی قرارگاه نیروی زمینی خاتمه یافت. کمبود وسایل ترابری سنگین برای جابه‌جایی ادوات زرهی و کمبود وسایل سنگین مهندسی شامل بلدوزر و لودر برای ایجاد سنگر و خاکریز از جمله مواردی بود که کاملاً چشمگیر و حساس بود که بخشی از کمبودها توسط کمک‌های مردمی و سازمان‌ها دولتی تأمین گردید.

در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۱ سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه در گردان ۳۸۸ توپخانه، جلسه‌ای را تشکیل و در آن جلسه در جمع فرماندهان آتشبار، گردان و افسران ستاد یگان‌های توپخانه مستقر در شمال رودخانه کرخه در مورد عملیات لشکر ۱۶ زرهی مسائلی را مطرح

نمود که می‌بایست ما، در جریان قرار می‌گرفتیم. تحرکات لشکر ۱۶ زرهی کاملاً در منطقه مشهود بود و از دید هواپیماهای دشمن و همچنین ستون پنجم دشمن پوشیده نبود. هر روز تانک‌های چیفتن لشکر ۱۶ زرهی روی تریلی‌ها به منطقه وارد و اطراف شهر حمیدیه تخلیه، سپس در مواضع خود استقرار می‌یافتند. موارد ایمنی اصلاً رعایت نمی‌شد و همه می‌دانستند که قرار است عملیات بزرگی در منطقه انجام شود، حتی غیر نظامیان. شاید بتوان گفت که آنان از ما بیشتر آگاهی داشتند. ارتش عراق نیز از انجام عملیات آگاهی داشت و یگان‌هایش در آماده‌باش کامل به سر می‌بردند. یکی از مسائلی که در آن زمان ضعف یگان‌های خودی بود و ما را نگران می‌کرد، پوشیده و مخفی نبودن حرکات و جابه‌جایی‌های نیروهای خودی در منطقه بود که به دور از مسائل ایمنی و حفاظتی انجام می‌گرفت. دشمن در تاریخ ۵۹/۱۰/۷ از جابه‌جایی‌های لشکر ۱۶ زرهی و تحرکات موجود در منطقه آگاهی یافته و از خود عکس‌العمل نشان داد و عناصری را از دهلاویه به کرانه رودخانه نیشان اعزام کرد. ظاهراً نیروهای دشمن قصد داشتند از نهر نیشان به سمت هویزه پیشروی و جاده هویزه - سوسنگرد را قطع نمایند. این اقدام تهدیدی جدی برای عملیات نصر محسوب می‌شد. به همین دلیل لشکر ۱۶ زرهی درخواست نمود تا گردان ۲۵۲ سوارزرهی از منطقه دزفول به منطقه سوسنگرد تغییر مکان دهد تا تأمین کرانه شرقی نهر نیشان را در غرب جاده سوسنگرد - هویزه برقرار سازد. به علاوه لشکر ۱۶ زرهی یک گروه رزمی گردانی از تیپ ۳ آن لشکر را در منطقه جلالیه در ۱۵ کیلومتری شرق سوسنگرد و در منطقه گسترش تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی مستقر کرد تا چنانچه نیروهای دشمن پیش از حمله نیروهای ایرانی اقدام به تک‌مختل‌کننده نمودند، یگانی برای عکس‌العمل در منطقه نبرد موجود باشد. به تیپ ۵۵ هوابرد که در منطقه دزفول - شوش مستقر بود نیز دستور داده شد تا با هماهنگی لشکر ۱۶ زرهی از منطقه سوسنگرد شناسایی به عمل آورد و برای وارد عمل شدن احتمالی در آن منطقه آمادگی داشته باشد. کلیه این اقدامات و جابه‌جایی‌ها ظرف مدت کوتاهی انجام و یگان‌ها به صورت تعجیلی کارهای خود را انجام می‌دادند.

در روز ۵۹/۱۰/۱۲ با دستور آگهی که فرمانده گردان به فرماندهان آتشبار صادر نمود، همه در تلاش برای پشتیبانی از عملیات لشکر ۱۶ زرهی بودیم. مهمات لازم را دریافت کردیم و نقشه‌های جدیدی به آتشبارها تحویل گردید تا در طول عملیات مشکلی نداشته باشیم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روزهای ۱۲ و ۵۹/۱۰/۱۳ می گوید:

برای انجام مأموریت و بازدید از دیده بانان به سوسنگرد رفتم. مشاهده نمودم تانک‌های لشکر ۱۶ زرهی در مسیر در حال جابه‌جایی هستند. در بازگشت به گردان، مشاهده نمودم ۹ دستگاه خودروی آمبولانس آذربایجان و به سرعت در حال حرکت به طرف اهواز هستند. برای بررسی موضوع به طرف قرارگاه تیپ ۳ زرهی رفتم. یکی از دوستان قدیمی‌ام را ملاقات نمودم که می‌گفت در واحد سرگرد منتصر، یعنی گردان ۲۶۱ تانک، ستوان موسوی و سرگروه‌بان وی شهید و تعداد ۱۲ نفر نیز مجروح شده‌اند. گروه‌بان حسن رضایی دیده بان گردان هم می‌گفت، تعداد ۱۲ نفر پاسدار نیز شهید و مجروح شده‌اند. در آن لحظه واقعاً وضع روحی بدی داشتم، به طرف موضع خودمان حرکت کردم که مشاهده نمودم فرمانده گروه ۳۳ جناب سرهنگ مهدی صدری، فرمانده گردان ۳۲۵ پادفند هوایی گروه سرگرد آزادمهر، سروان داود صالح، فرمانده آتشبار ارکان گردان و ستوان حسین صبا که در اندیمشک بودند، در آتشبار ارکان حضور دارند که از دیدن آن‌ها خوشحال شدم و تا پاسی از شب در خصوص عملیات آتی و هماهنگی‌های لازم صحبت کردیم. روز شنبه مورخه ۵۹/۱۰/۱۳ قرار بود من به‌عنوان افسر رابط گردان به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی جهت هماهنگی‌های لازم اعزام شوم و وضعیت پشتیبانی آتش گردان از لشکر ۱۶ زرهی را مشخص نمایم. لشکر ۱۶ زرهی به‌عنوان برگ برنده‌ای بود که می‌خواست عملیات خود را شروع نماید، اما عملیات، تحت فشار مسئولان انجام می‌گرفت. متأسفانه هنوز نیروهای لشکر ۱۶ زرهی به منطقه آشنایی نداشتند و تعدادی از نیروها تازه به منطقه وارد می‌شدند. ما خیلی نگران عملیات بودیم و مرتب در تشویش به‌سر می‌بردیم، زیرا شاهد و ناظر بودیم که نیروهای لشکر ۱۶ زرهی به‌صورت تعجیلی و بدون رعایت اصول حفاظتی و آشکارا وارد منطقه می‌شدند که نگران‌کننده بود. ما بیش از ۳ ماه بود که در این منطقه با دشمن در نبرد بودیم و دشمن را خوب می‌شناختیم، ولی برای تازه واردها مسئله کاملاً متفاوت بود. ما می‌دانستیم لشکر ۱۶ زرهی قابلیت‌هایی را دارد، اما این لشکر به‌تنهایی نمی‌تواند سرنوشت جنگ را تعیین دهد. بدون تمرین، بدون ارزیابی‌های کامل و شاید آموزش‌های کافی، خصوصاً در سطح نیروهای وظیفه و در مجموع، سطح آمادگی رزمی لشکر که در حاله‌ای از ابهام قرار داشت، آیا واقعاً قادر بود چنین عملیاتی را انجام دهد؟ این نظر من و امثال من بود که حدوداً تجربیاتی را در ماه‌های گذشته کسب کرده بودیم ولی جو سیاسی و افکار عمومی مردم به‌گونه دیگری بود و فرماندهان نظامی

را وادار می‌کردند که بدون بررسی‌های کافی اقدام به عملیاتی نمایند که خودشان هم به آن خوش‌بین نبودند.

عصر آن روز چندین گلوله به مواضع آتشبار دوم که سمت راست آتشبار یکم موضع گرفته بودند اصابت نمود که خوشبختانه تلفاتی نداشت، گلوله‌ها نزدیک سنگر فرمانده آتشبار، جناب سروان اشرفی اصابت نمودند. در ساعت ۱۷۰۰ سروان یونس امیریان فرمانده گردان ۳۳۵ پدافند هوایی و سروان داریوش کاوه‌ئی فرمانده آتشبار پدافند هوایی گروه ۳۳ توپخانه و سروان مکبری از توپخانه لشکر ۱۶ زرهی، به قرارگاه گردان ۳۸۸ توپخانه آمدند که از هم‌دوره‌ای‌های من بودند. سروان مکبری می‌گفت، از اول جنگ تاکنون ۱۰ نفر از هم‌دوره‌ای‌های من به شهادت رسیده‌اند که برای آنان و دیگران ناراحت‌کننده بود. بعد از گفتگوهای متفرقه سروان مکبری به عنوان نماینده توپخانه لشکر ۱۶ زرهی به همراه سرگرد آجوری به شناسایی مواضع جدیدی در منطقه رفتند تا برای عملیات آتی، مواضع آتشبارهای گردان را تعیین نمایند.

روز ۵۹/۱۰/۱۴ نیز یگان‌ها در آماده‌باش به‌سر می‌بردند. همه‌چیز برای یک عملیات بزرگ آماده شده بود. به امید پیروزی در جبهه جنوب رودخانه کرخه تا کرخه‌کور، برای بیرون راندن دشمن از این منطقه حیاتی و با اهمیت بسیار زیاد از نظر نظامی. فرمانده گردان تمامی افسران گردان را احضار نمود و در مورد عملیات، دستوراتی را به آنان صادر نمودند. ستوان غفور عظیم‌زاده افسر مهمات گردان و استوار اشرفی درجه‌دار مهمات گردان، بیش از ۵۰۰۰ گلوله با خرج و ماسوره تا برد ۳۲ کیلومتر و ۲۰۰۰ گلوله ساب (برد بلند) تا برد ۴۸ کیلومتر از نقاط آمادی دریافت و بین آتشبارهای گردان تقسیم نمودند. هر آتشبار ۶۰۰ گلوله برد بلند دریافت نموده بود تا عمق منطقه نبرد را هدف قرار دهند. توپ‌های گردان از شرق ارتفاعات الله اکبر به سمت جنوب رودخانه کرخه روانه شده بود. آمادگی ۱۰۰ درصد برای عملیات را از هر جهت داشتیم. دیده‌بانان به خطوط مقدم و در کنار نیروهای لشکر ۱۶ زرهی مستقر شده بودند. دیده‌بانان گردان در آن منطقه ستوانیکم جمال کریم و گروه‌بان حسن رضایی به‌علت آشنایی به منطقه تعیین شده بودند. سرگرد آجوری فرمانده گردان اطلاع داد که ساعت شروع عملیات متعاقباً اعلام خواهد شد و لیست آماج را به فرماندهان آتشبار تحویل داد تا اقدام بایسته انجام گیرد. تمامی عناصر تیر را در هدایت آتش محاسبه و استخراج نموده بودیم و به رؤسای توپ تحویل دادیم تا در زمان شروع تک، شلیک‌های خود را پیاپی انجام دهند. روحیه تمامی نفرات عالی بود و هرکس نسبت به وظایف خود تلاش می‌نمود. آن روز نیز به اتمام رسید و شب تا

صبح خوابیده و منتظر بودیم تا ساعت تک اعلام شود، ولی دستوری دریافت نکردیم. در آن زمان فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه تعداد ۴ قبضه توپ نو دریافت و بین آتشبارهای گردان تقسیم نموده بود. آتشبار یکم دارای ۶ قبضه توپ بود. البته بعد از عملیات نصر، توپ‌ها، مهمات‌برها و دیگر تجهیزات نفرات به دستور فرمانده گردان، در سطح آتشبارها تعدیل و گردان مجدداً سازماندهی جدیدی گردید. گردان ۳۸۸ توپخانه با آتشبارهای خود در محور سوسنگرد، مسئولیت پشتیبانی آتش یگان‌ها در آن محور را بر عهده داشت. ضمناً یک آتشبار ۱۳۰ م م به فرماندهی ستوان اسدی‌پور از گروه ۲۲ توپخانه نیز تحت کنترل عملیاتی گردان ۳۸۸ توپخانه بود. از گردان‌های گروه ۳۳ توپخانه نیز گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰ م م در منطقه فارسیات اهواز و یک آتشبار کاتیوشا از گردان ۳۷۲ توپخانه در این عملیات شرکت داشتند و عملیات یگان‌های مانوری را در آن قسمت پشتیبانی می‌نمودند.

حوادث دوشنبه ۱۵ دی ماه ۵۹: آغاز عملیات نصر

نیروهای دشمن هر روز با تاریک شدن هوا و در طول شب تا ساعت ۰۸:۰۰ صبح، انتظار تک نیروهای ایرانی را داشتند و پس از آن با اطمینان کامل از اینکه حمله‌ای صورت نخواهد گرفت، به استراحت می‌پراختند، از سوی دیگر چون روز ۱۵ دیماه مصادف با ۲۸ صفر و روز رحلت حضرت رسول اکرم (ص) بود، احتمال داده می‌شد که در این روز نیروهای دشمن انتظار حمله نیروهای ایران را نخواهند داشت. با توجه به این ملاحظات، ساعت ۱۰:۰۰ صبح همان روز، به عنوان زمان تک تعیین گردیده بود تا نیروهای عراقی غافلگیر شوند.

با ابلاغ ساعت (س) یعنی زمان شروع حمله، ساعت ۱۰:۰۰ صبح روز ۱۵/۱۰/۵۹، آتش تهیه سنگینی از طرف توپخانه‌های موجود در منطقه، بر روی دشمن اجرا شد. نیم‌ساعت مرتب تمامی سلاح‌ها روی دشمن آتش گشودند. شدت آتش‌ها به قدری بود که دشمن هیچ‌گونه عکس‌العملی نتوانست انجام دهد. به‌گونه‌ای که در همان ابتدای عملیات بیشتر یگان‌های دشمن متلاشی و یگان‌های خودی به راحتی اهداف از پیش تعیین شده خود رسیدند. دود و گرد و غبار ناشی از انفجار انواع گلوله توپخانه، خمپاره، تانک و ... منطقه را فرا گرفته بود. من در حین اجرای آتش تهیه مرتب به توپ‌های آتشبار سرکشی و بازدید کرده و به نفرات آتشبار روحیه می‌دادم. بعد از اتمام آتش تهیه از مهمات مصرفی آتشبار آمار گرفتیم، متوجه شدم در آن مدت کم توپ استوار به‌روز رستمی تعداد ۶۵ گلوله، توپ گروه‌بان کلانتری ۵۶ گلوله و ۴ توپ دیگر هم شرایط مشابهی داشتند. رؤسای توپ و

خدمه آنان به قدری شوق و هیجان داشتند که با نواخت تیر فوق‌العاده‌ای تیراندازی و زمان عکس‌العمل را به دشمن نمی‌دادند. آن روز آتشبار یکم در اجرای آتش تهیه حدود ۳۰۰ گلوله به سمت نیروهای دشمن شلیک کرد که واقعاً شرایط مرگباری را بری دشمن ایجاد کرده بود. قطعاً شلیک توپ‌های دیگر نیز منطقه را برای دشمن به جهنم تبدیل کرده بودند. ایجاد این شرایط توسط توپخانه‌ها بود که در همان لحظات اولیه عملیات، با توجه به آگاهی دشمن از عملیات و آغاز آن در ساعت ۱۰۰۰ صبح دشمن را کاملاً زمین‌گیر و سازمان رزمی دشمن کاملاً از هم گسیخته شد.

ستوان جمال کریم و گروه‌بان حسن رضایی که در آن محور همراه یگان‌های تک‌کننده دیده‌بان گردان بودند، مرتباً از طریق بی‌سیم خبر موفقیت‌ها را اعلام می‌کردند، آن‌ها در پیامی به گردان اعلام نمودند:

« به قدری غنائم و تعداد اسرا زیاد است، که تخلیه آن‌ها مشکل است، لذا درخواست کمک

کردند تا اسراء و غنائم بجا مانده را تخلیه نمایند.»

رزمندگان لشکر ۱۶ زرهی با روحیه فوق‌العاده بالا در منطقه مربوطه عملیات را آغاز و با سرعت به سمت مواضع دشمن در کرانه کرخه کور پیشروی کردند. تیپ ۳ این لشکر با عبور از خط تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی در جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد، در ساعت ۱۰۲۵ صبح با دشمن متجاوز درگیر شد. افراد دشمن که انتظار حمله در ساعت ۱۰۰۰ صبح را نداشتند، به محض این که از حمله نیروهای ایرانی آگاه شدند، آثار شکست در آنها آشکار و سراسیمه شروع به فرار نمودند و تعدادی از آنها در حالی که لباس کامل نظامی بر تن نداشتند، به اسارت درآمدند. سرعت پیشروی لشکر ۱۶ زرهی غیر قابل تصور بود. به نحوی که در ساعت اول تک، نیروهای دشمن در شمال کرخه کور منهدم، عقب‌نشینی و یا به اسارت درآمدند. عدم عکس‌العمل نیروهای دشمن به قدری غیر منتظره بود که قرارگاه مقدم نیروی زمینی احتمال داد دشمن دامی گسترده و می‌خواهد نیروهای ایرانی را به قتلگاه بکشاند. لذا در ساعت ۱۱۰۰ به لشکر ۱۶ زرهی دستور داد مراقب باشد که تانک‌ها و نفربرها به دام موشک‌های ضد تانک دشمن نیفتند و تأکید کرد تک تا خاتمه مرحله یکم، با هماهنگی و با رعایت تأمین ادامه یابد. اما در منطقه لشکر ۹۲ زرهی در شرق منطقه عملیات، یک گروه رزمی از آن لشکر با استفاده از پل نصب شده بر روی رودخانه کارون در منطقه فارسیات، از این رودخانه عبور کرد و گروه رزمی دیگری از این لشکر از کرانه غربی کارون در محور ملیحان - عبادیه به سمت غرب پیشروی خود را آغاز نمود. زمانی که تانک‌های واحد جلودار به تیررس موشک‌های ضد تانک

رسیدند، دشمن به روی آنها آتش گشودند و تعدادی از تانک‌های لشکر ۹۲ زرهی مورد اصابت قرار گرفتند و گردان سوارزرهی این لشکر که از کارون عبور کرده بود، در غرب این رودخانه متوقف شد. لشکر ۹۲ زرهی با عبور از کارون و استقرار در غرب آن، جناح شرقی لشکر ۵ مکانیزه دشمن را مورد تهدید قرار داد. بدین وسیله از به کارگیری نیروهای این لشکر در منطقه کرخه کور ممانعت به عمل آورد، در نتیجه یکی از اهداف عملیات تأمین شد.

دشمن در ساعت ۱۱۰۰ با اجرای آتش سنگین توپخانه در منطقه عقب تیپ ۱ زرهی در شرق هویزه، از خود عکس‌العمل نشان داد، ولی تیپ ۱ بدون توجه به آتش‌های توپخانه دشمن، در جنوب کرخه کور به سمت شرق به پیشروی خود ادامه داد و در ساعت ۱۱۲۷ به آبادی ابوسعید در جنوب کرخه کور رسید و در کمتر از ۲۰ دقیقه بعد عناصر آن تیپ به حوالی آبادی قیصریه رسیدند و در خط تیپ ۳ زرهی قرار گرفتند. اما یگان‌های تیپ ۱ زرهی از پشت، یعنی از غرب، از شرق و از جنوب تهدید می‌شدند. چنانچه نیرویی به صورت همزمان به سمت غرب تک می‌نمود و نیروهای دشمن در آن جناح را تحت فشار قرار می‌داد، مطمئناً فشار از روی تیپ ۱ زرهی از منطقه غرب برداشته می‌شد. در ساعت ۱۱۵۰ نیروهای دشمن که از خود مقاومت نشان می‌دادند، توانستند از سرعت پیشروی تیپ ۳ زرهی در شمال کرخه کور بکاهند، ولی مقاومت دشمن خیلی زود در هم شکسته شد و تیپ ۳ زرهی به پیشروی خود ادامه داد و نیروهای دشمن در شمال کرخه کور را منهدم و یا آنها را به جنوب رودخانه کرخه کور عقب راند.

در ساعت ۱۲۲۷ عناصر این تیپ با رسیدن به کرانه شمالی کرخه کور با استفاده از پل‌های احداثی دشمن از آن عبور کردند. لشکر ۱۶ زرهی به تیپ ۱ زرهی دستور داد به پیشروی ادامه دهد و تلاش کند همچنان در خط تیپ ۳ زرهی قرار داشته باشد. در ساعت ۱۲۵۰ دشمن مجدداً در مقابل تیپ ۳ زرهی از خود مقاومت نشان داد و لشکر ۱۶ زرهی برای در هم شکستن مقاومت دشمن از قرارگاه جنوب درخواست کرد بالگردهای رزمی و هواپیماهای نیروی هوایی به منطقه نبرد اعزام گردند. ضمناً آتش توپخانه روی منطقه مقاومت دشمن متمرکز شود. لشکر ۱۶ زرهی همچنین به تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی دستور داد یک گروه رزمی به منطقه تیپ ۳ زرهی اعزام کند و زیر امر آن تیپ قرار دهد. با پشتیبانی که از تیپ ۳ زرهی به عمل آمد، مقاومت دشمن در هم شکسته شد و تیپ ۳ زرهی در ساعت ۱۳۱۰ با منهدم نمودن تعداد زیادی از تجهیزات دشمن به پیشروی خود ادامه داد. تیپ ۱ نیز با نیروهای دشمن که در حال عقب‌نشینی بودند، اخذ تماس نمود، ولی با مقاومت آنها

مواجه شد و در نزدیکی روستای خویش متوقف گردید و برای در هم شکستن مقاومت دشمن درخواست پشتیبانی هوایی کرد. تا ساعت ۱۴۰۰ عناصر خط مقدم دشمن که شامل یگان‌های تیپ ۴۳ لشکر ۹ زرهی عراق بودند، به وسیله تیپ ۳ زرهی تار و مار شده و حدود ۷۰۰ نفر از نیروهای دشمن به اسارت درآمدند و مقدار زیادی تجهیزات دشمن شامل تانک و نفربر و خودروی چرخدار و تعدادی توپ به دست نیروهای ایرانی افتاد، اما تخلیه اسرا و وسایل اغتنامی به علت کمبود وسایل و امکانات با مشکلاتی مواجه شد که این نیز از ضعف پیش‌بینی‌ها در عملیات بود.

شادمانی دیده‌بانان گردان به‌قدری بود که آن‌چه را مشاهده می‌کردند به گردان منتقل و گزارش می‌نمودند، همین امر باعث ارتقاء روحیه نفرات شده بود. دشمن با عقب‌نشینی خود به آن‌سوی کرخه‌کور، از برد توپخانه ما دور شد. لذا به‌منظور زیرآتش داشتن دشمن و جلوگیری از تحرکاتش، فرمانده گردان دستور جابه‌جایی آتشبار یکم را به فرمانده آتشبار، ستوانیکم عباس صالحی صادر نمود.

جابه‌جایی آتشبار یکم از شرق ارتفاعات الله اکبر به جنوب روستای جلیزی

بعدازظهر روز ۵۹/۱۰/۱۵ یک جابجایی تعجیلی انجام دادیم. جابجایی آتشبار در جنوب روستای جلیزی بین جاده حمیدیه - سوسنگرد و در قسمت شمال و کنار رودخانه کرخه انجام و در آن موضع مستقر شدیم. پس از اشغال موضع و روانه کردن توپ‌ها، مواضع دشمن را در آن‌سوی کرخه‌کور تا نزدیکی‌های جفیر زیر آتش گرفتیم. در ساعت ۱۴۰۰، تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی مورد حمله یک واحد زرهی دشمن قرار گرفت و در خطر محاصره افتاد. در ساعت ۱۵۰۰ تعداد ۵ فروند بالگرد دشمن در منطقه تیپ ۱ زرهی مشاهده شدند. این عکس‌العمل دشمن باعث نگرانی قرارگاه هدایت‌کننده عملیات از جناح غربی و جنوبی لشکر ۱۶ زرهی شد. لذا به لشکر دستور داد نسبت به تأمین جناح غربی و جنوبی خود اقدامات جدی به عمل آورد و یگان‌های تک‌کننده در محل فعلی خود متوقف شوند و پدافند دورادور اتخاذ نمایند و به لشکر تأکید شد برای جناح جنوبی خود یک گروه رزمی از عناصر تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی را به جنوب شرقی هویزه اعزام نماید. در اجرای این دستور لشکر ۱۶ زرهی یک گروه رزمی از تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی را به هویزه اعزام کرد و زیر امر تیپ ۱ قرار داد. رزمندگان اسلام تا مواضع توپخانه دشمن پیشروی کرده و تعدادی از توپ‌های سنگین دشمن را به غنیمت گرفتند. موفقیت‌ها بسیار چشمگیر بود. در ساعت ۱۷۰۰، عوامل تأمینی که در جناح غربی منطقه و در کرانه شرقی رودخانه مالکیه و نیسان مستقر بودند، گزارش دادند، عناصری از دشمن از

سمت غرب و در محور بستان - سوسنگرد به طرف شرق در حال حرکت هستند و به کرانه غربی نهر نیسان نزدیک می‌شوند. به نظر می‌رسید که نیروهای دشمن قصد داشتند با عبور از نهر نیسان، هویزه را از سمت غرب مورد تهدید قرار دهند و لشکر ۱۶ زرهی را دور بزنند. بالگردهای هوانیروز برای بررسی و شناسایی فعالیت دشمن در غرب سوسنگرد، وارد عمل شدند و منطقه را مورد شناسایی قرار دادند. خلبانان هوانیروز گزارش نمودند که یک واحد زرهی دشمن در غرب نیسان مستقر است، ولی فعالیتی برای عبور از رودخانه انجام نمی‌دهد. با توجه به خطر احتمالی که عقبه لشکر ۱۶ زرهی را تهدید می‌نمود، به لشکر دستور داده شد با همکاری سپاه پاسداران و با استفاده از گردان سوار زرهی سازمانی لشکر و همچنین تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی نسبت به تأمین جناح غربی و منطقه عقب لشکر اقدام نماید. سرانجام نیروهای دشمن در غرب رودخانه مالکیه و نیسان زمین گیر شدند و جناح غربی به وسیله نیروهای خودی تأمین گردید و به منظور فراهم شدن آتش کافی در پشتیبانی از تک، گردان‌های توپخانه به سمت جنوب تغییر موضع دادند. گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران که در مرکز منطقه عملیات و در جنوب حمیدیه و رودخانه کرخه کور عمل می‌کرد، پس از عبور از کرخه کور، در حوالی آبادی فرسیه، به سمت کوهه و دب سعید پیشروی نمود، ولی در هنگام تلاش برای تصرف کناره شمال غربی خاکریز اصلی دشمن که بسیار مستحکم بود، زیر آتش توپخانه و تیر مستقیم دشمن قرار گرفت و تعدادی از رزمندگان این گروه شهید و مجروح شدند و افراد باقی‌مانده به شمال کرخه کور عقب‌نشینی کردند. برای جلوگیری از تعقیب احتمالی آنان به وسیله دشمن، به لشکر ۹۲ زرهی ابلاغ شد تا گروهان مکانیزه مستقر در جاده حمیدیه - طراح را تقویت نماید، زیرا اگر یک گردان از نیروهای دشمن موفق می‌شد از این محور وارد منطقه شمالی کرخه کور شود و به سمت حمیدیه پیشروی کند، می‌توانست کلاً عملیات نصر را مختل نماید. اما وجود عناصری از یک لشکر زرهی دشمن در پشت لشکر ۱۶ زرهی تهدید خطرناکی محسوب می‌شد. هرچند نیروهای خودی از نظر روحی و میل به جنگجویی بر دشمن برتری داشتند، ولی واقعیت این بود که برتری کمی با نیروهای دشمن بود. به هر حال موضوع تهدید منطقه عقب نیروهای تک‌ور در جنوب کرخه کور، مهمترین عامل نگران‌کننده‌ای بود که احتمال وقوع این خطر در شرف تحقق بود. در یک عملیات آفندی، شناخت دشمن اولین شرط ضروری برای پیروز شدن در میدان رزم می‌باشد. برای طرح‌ریزی تک، هر فرمانده باید تا آنجا که امکان دارد از تعداد، نوع، محل و استعداد یگان‌های دشمن و مقدرات و محدودیت‌های جنگ‌افزارهای دشمن و چگونگی کاربرد آنها آگاه باشد تا بتواند

نیروی مناسب و کافی برای رزم اختصاص داده و مناطقی را که دشمن در آنجا ضعیف است و یا می‌توان دشمن را ضعیف نمود، تشخیص دهد و تمرکز نیروهای خود را در زمان و مکان مناسب اعمال نماید. در صورتی که در محور کرخه کور توان رزمی دشمن بیش از ۲ برابر محور شرقی (محور رودخانه کارون، جنوب غربی اهواز) بود و توان رزمی دشمن نسبت به توان رزمی لشکر ۱۶ زرهی برتر بود. از طرفی چون تمرکز نیروها در آفند موجب افزایش آسیب‌پذیری آنها در مقابل آتش‌های دشمن می‌گردد، بنابراین ضروری است که همواره مانور این نیروها با ضربات آتش‌های خاموش‌کننده که علیه جنگ‌افزارهای دشمن پیش‌بینی می‌شوند، باید هماهنگی و تطبیق داشته باشد و به محض آغاز تک، فرمانده می‌بایست در پی آن باشد که عملیات او همواره از حداکثر سرعت، غافلگیری و شدت عمل برخوردار باشد. برای این منظور بایستی پیشروی عناصر مانوری، آتش‌های خاموش‌کننده شدید، تک‌های پشتیبانی، پشتیبانی نزدیک هوایی، جنگ الکترونیکی، پشتیبانی پدافند هوایی، هماهنگ و همپا باشند. نیروی تک‌کننده به محض اینکه در عناصر جلو دشمن رخنه ایجاد نمود، می‌بایست تک را به منطقه عقب دشمن هدایت نموده تا به وسیله آن سیستم فرماندهی و کنترل، سیستم پشتیبانی آتش و سیستم لجستیکی دشمن مختل گردیده و در نتیجه سازمان رزمی پدافندی دشمن با قدرت رزمی کمتری در هم شکسته شود. اجرای یک تک پیروزمندانه مستلزم این است که برای پشتیبانی رزمی و خدمات پشتیبانی رزمی، پیش‌بینی‌های لازم به گونه‌ای به عمل آمده باشد که یگان تک‌ور در طول عملیات آفندی بدون وقفه تدارک شده و بدین ترتیب دور تک حفظ گردد. در صورتی که در طرح‌ریزی عملیات نصر و در حین اجرای تک، یگان‌ها به مشکلاتی برخورد کردند که دلیل آن عدم پیش‌بینی‌های لازم به دلایل زیاد خصوصاً کمبود فرصت و زمان کافی برای تکمیل الزامات و رعایت اصول جنگ در میدان نبرد بود. از جمله عدم حفاظت کامل جناح غربی و جنوبی تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی و عقبه آن لشکر، همچنین نداشتن یک سیستم پدافند هوایی مناسب بود. زیرا جنگنده‌های دشمن به راحتی یگان‌های لشکر خصوصاً یگان‌های توپخانه را بمباران می‌کردند. استعداد یگان‌های پهلو دار و عقب‌دار هم در میدان نبرد به گونه‌ای باید باشد تا قادر باشند در مقابل تک‌های ناگهانی و شدید دشمن ایستادگی نمایند که در عملیات نصر این چنین نبود. یک فرمانده با دانش از پیش باید از وضعیت دشمن آگاهی کامل داشته باشد. جنگ در ذهن می‌باشد، در میدان‌های نبرد، جنگ اندیشه‌ها است که تعیین‌کننده می‌باشد. اندیشه برتر پیروز جنگ خواهد شد و این زمانی است که فرماندهان ذهن دشمن خود را بخوانند و آزادانه عمل کنند و از طریق رهبران

تحت فشار نباشند و تمامی اصول را در کنار هم و با هم مورد استفاده قرار دهند تا پیروزی نصیبشان شود. در غیر این صورت نرخ مرگ در میدان نبرد افزایش می‌یابد.

همان‌طور که اشاره شد در همان ابتدای عملیات، دشمن در نگهداری مواضع خود به طور آشکار دچار اشکال شده بود و مقاومت‌های او به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود و آمار اسرا و تعداد وسایل به جا مانده دشمن بسیار زیاد بود، حتی نیروهای خودی به مواضع توپخانه دشمن رسیده بودند. اگر در آن وضعیت یک یگان احتیاط قوی زرهی و یا مکانیزه در نظر گرفته می‌شد، قطعاً شرایط رزم به گونه دیگری رقم می‌خورد. در صورتی که رده احتیاط یکی از وسایل نفوذ فرماندهی در عملیات بوده و به منظور تأمین قابلیت انعطاف، مقابله با حوادث پیش‌بینی نشده و شرکت در رزم در زمان و مکان قطعی نگهداری می‌شود. با ادامه عملیات و شرایطی که پیش آمد، کاملاً آشکار گردید که عدم وجود یگان احتیاط تا چه اندازه به تیپ‌های ۱ و ۳ لشکر ۱۶ زرهی آسیب وارد نمود. بدین صورت مرحله یکم عملیات در پایان روز ۱۵ دیماه با پیروزی‌هایی که لشکر ۱۶ زرهی کسب نمود، به اتمام رسید و حدود ۸۰۰ نفر از نیروهای دشمن به اسارت درآمدند و کرانه شمالی رودخانه کرخه کور از وجود دشمن پاکسازی شد و قسمتی از وسایل زرهی دشمن منهدم و یا به دست نیروهای خودی افتاد و جنگ به روز شانزدهم دیماه کشانده شد. با آغاز تاریکی در پایان روز پانزدهم، جنگ توپخانه‌ها همچنان ادامه داشت. ما در آن زمان در طول عملیات اهدافی را که تا ۴۸ کیلومتر با ما فاصله داشتند، مورد تک قرار می‌دادیم و همه نفرات آتشبار از روحیه بسیار خوبی برخوردار بودند.

سربازان آتشبار با جدیت و شوق بسیار و تلاشی وصف ناپذیر، مشغول جابه‌جایی مهمات و حفر سنگرهای انفرادی بودند. سربازانم را می‌دیدم که نفس‌زنان سنگرهای انفرادی خود را تکمیل می‌کردند تا از بمباران‌های هوایی در امان باشند. فقط سربازان آموزش دیده و زبده می‌توانند هم‌زمان و با سرعت زیاد چنین اعمالی را انجام دهند. حنجره سربازانم به واسطه فریادهایی که برای انجام مأموریت و تیراندازی‌های پیاپی در آن همه سر و صدا، سر می‌دادند، گرفته و پخته شده بود. با این وجود صدای خود را به گوش هم‌زمانشان می‌رساندند. آن صداها و فریادها که نخست فرمان آتشبار خبردار، سپس سمت و زاویه توپ را اعلام، بعد با همان صدای غرأ و بلند فرمان آتش را به خدمه توپ می‌دادند، کاملاً در آتشبار عادی به نظر می‌رسید و شور و شغفی در همه ایجاد می‌کرد، خصوصاً صدای شلیک توپ‌ها. این قانون و نوع عملکرد آتشبار در شبانه‌روز بود و خطر هم همیشه با ما بود. زیرا ممکن بود بعد از اولین شلیک آتشبار، موضع‌مان توسط توپخانه دشمن گلوله‌باران و یا توسط

جنگنده‌های دشمن بمباران شود. به هر جهت هر کس زنده‌تر و متخصص‌تر بود، برنده میدان نبرد بود، زیرا گلوله‌هایش با دقت دشمن خود را هدف قرار می‌داد. آن شب، استوار رفیع صلاحی باتوجه به تلاش مستمر در پشتیبانی آتش از یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و درگیری‌هایی که داشتیم، یک غاز وحشی را که در منطقه عملیات آسیب دیده بود شکار کرد و شام بسیار مفصلی با آن تهیه کرده بود که بعد از مدت‌ها یک شام خوب و لذیذ صرف کردیم. آن شب تا صبح درگیر بودیم، نیروی هوایی ارتش عراق نیز مرتب مناطق عملیات اطراف سوسنگرد، هویزه و حمیدیه را با بمب‌های منور روشن می‌کرد، ما تا صبح روی دشمن بلا انقطاع آتش اجرا می‌کردیم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز

۵۹/۱۰/۱۵ می‌گوید:

دوشنبه ۵۹/۱۰/۱۵ تیراندازی شدیدی در آتشبار دوم شروع شد. البته این تیراندازی در اثر اشتباه سروان اشرفی فرمانده آتشبار بود که فکر می‌کرد شروع عملیات ساعت ۰۵:۰۰ صبح است. این اشتباه اعصاب همه را خرد کرد. فرمانده گردان فریاد زنان به طرف توپ‌های آتشبار دوم می‌دوید تا تیراندازی را قطع کنند. در این زمان، ستوان اصلانی و ستوان صالحی از آتشبار یکم، به طرف فرمانده آتشبار دوم که در ۱۰۰ متری آنان بود با عجله دویدند و مانع تیراندازی آتشبار شدند. این نحوه عملکرد، ما را وادار کرد تا در برنامه‌های بعدی دقت بیشتری نموده و نفرات را توجیه کامل نماییم. در این روز برای انجام کارهای اداری به ستاد لشکر در اهواز رفتیم که متأسفانه روند انجام کارهای پیش‌بینی شده به بن‌بست برخورد کرد و ناچاراً به موضع بازگشتیم.

وقتی به مواضع گردان رسیدیم، عملیات به شدت ادامه داشت. عملیات نیروهای خودی یک لشکر عراق را که در شمال و جنوب کرخه کور مستقر بود، گیج کرده بود. حدود یک تیپ عراق کشته و یا اسیر شده بودند و وسایل و تجهیزات بسیاری از دشمن بجا مانده بود. عملیات تا ساعت ۱۶:۰۰ به شدت ادامه داشت و لذت بخش بود. بعد از مدت‌ها جنگ اعصاب، همگی روز خوبی را به خاطر پیروزی‌ها داشتیم و یکی از بهترین روزهای ما بود. با تمام امکانات و توان از زمین و آسمان با دشمن جنگیدیم و امید به روزهای بهتر را داشتیم.

سه‌شنبه و چهارشنبه ۱۶ و ۱۷ دی ۵۹: شدت گرفتن درگیری‌ها در منطقه عملیات نصر

از ابتدای روشنایی، درگیری‌های شدیدی در منطقه صورت گرفت و جنگ به‌شدت ادامه داشت. هواپیماهای دشمن به‌طرز وحشتناکی یگان‌ها را بمباران می‌کردند. پرواز هواپیماهای عراق به‌گونه‌ای بود که وقتی از جلوی آتشبار ما و در سطح پائین پرواز می‌کردند، من به توپ‌ها فرمان آتش می‌دادم تا شاید بتوانیم هواپیماهای دشمن را با توپخانه صحرائی مورد اصابت قرار دهیم. شاید عجیب باشد ولی یکی از جنگنده‌های عراق در منطقه بستان در اوایل جنگ به‌همین صورت سقوط کرد. روز بسیار سختی را می‌گذرانیم، لحظه‌ای آتش ما قطع نمی‌شد. نیروهای دشمن شدیداً با یگان‌های خودی درگیر بودند. از آسمان و زمین مرگ می‌بارید. سربازان و درجه‌داران آتشبار را می‌دیدم که با چه تحرکی و چه عشق و علاقه‌ای مشغول تیراندازی بودند. صبح آن روز هواپیماهای دشمن در چندین نوبت موضع ما را به‌شدت بمباران کردند. در روز ۱۶ دی ماه لشکر ۱۶ زرهی پیشروی خود را به سمت شرق منطقه آغاز نمود. بر اساس گزارش‌های خلبانان خودی که بر فراز منطقه نبرد پرواز می‌کردند، نیروهایی از دشمن در حوالی ام‌الغفار و ام‌الفصیح و در جناح جنوبی لشکر ۱۶ زرهی متمرکز شده بودند که تهدید بسیار خطرناکی برای عقبه لشکر محسوب می‌شد. تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی که از مواضع خود در جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد به منطقه هویزه تغییر موضع داده بود تا جناح جنوب غربی لشکر ۱۶ زرهی را تأمین نماید، هنوز گسترش خود را کامل نکرده بود و به این علت هیچ عنصر تأمینی در عقب و جنوب لشکر ۱۶ زرهی در جنوب کرخه کور وجود نداشت، لذا هر گونه تک دشمن از این دو سمت به ویژه از سمت جنوب، مستقیماً پهلوی جنوبی عناصر اصلی تک‌ور لشکر ۱۶ زرهی را مورد تهدید قرار می‌داد. این ضعف در جناح جنوبی لشکر که به واسطه نداشتن نیروی کافی و مناسب در احتیاط بود، می‌رفت تا عملیات لشکر را با شکست مواجه سازد. سرانجام در ساعت ۰۹۵۰ تک چند جانبه دشمن، از جنوب و شرق به یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی آغاز شد. در این زمان به علت کمبود وسایل مهندسی سنگین، که آن هم از ضعف‌های فاحش بود، یگان‌های لشکر در زمین باز قرار گرفتند که به شدت آسیب‌پذیر شدند. تیپ ۱ زرهی لشکر ۱۶ که در جناح جنوبی به عملیات خود ادامه می‌داد، پاتک نیروهای دشمن که از جنوب به شمال اجرا می‌شد، پهلوی راست این تیپ را مورد تهدید قرار داد. تیپ ۱ ابتدا توانست پاتک دشمن را دفع کند. اما در ساعت ۱۰۲۵، پهلوی جنوبی تیپ ۱ زیر فشار دشمن قرار گرفت و به علت فشار نیروهای دشمن، پیشروی تیپ ۱ کند، سپس متوقف و لشکر مجبور شد تا در مقابل پاتک نیروهای دشمن مقاومت نماید. در ساعت ۱۱۰۰

روز ۱۶ دی ماه، دشمن با آتش‌های سنگین توپخانه و تانک و پشتیبانی هوایی، تمام یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی را زیر آتش گرفت و در منطقه غرب سوسنگرد نیز عده‌های دشمن به حرکت درآمدند. به این ترتیب یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی از دو سمت مورد تهدید قرار گرفتند و همان چیزی اتفاق افتاد که از قبل پیش‌بینی می‌شد. زیرا وارد شدن به میدان نبرد بدون اطلاع و زمینی که در آن زمین نباید جنگید، شانس پیروزی را خیلی کم می‌کند. از طرفی اتخاذ تصمیمات و طرح‌ریزی‌های منطقی و به دور از احساسات، نیاز به زمان دارد. برای پیروز شدن در میدان جنگ، باید شناخت عمیقی از دشمن داشت که آن هم در زمان کوتاه میسر نمی‌شود. در آن روز هواپیماهای دشمن نیز حضور فعالی در آسمان منطقه داشتند و در ساعت ۱۱۴۰، یگان‌های تیپ ۱ زرهی را به شدت بمباران کردند. این بمباران‌ها به علت ضعف سیستم پدافند هوایی بارها انجام گرفت و یگان‌های توپخانه مستقر در منطقه نیز به شدت بمباران می‌شدند. دشمن قصد نابودی سیستم پشتیبانی آتش یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی را داشت تا لشکر را فلج نماید. قرارگاه مقدم نیروی زمینی با استفاده از بالگردهای هوانیروز و رزمندگان پاسدار و ژاندارمری، هدایت عملیات مقابله با تهدید از غرب را به عهده گرفت. رزمندگان سپاه پاسداران و یگان‌هایی از گردان ۱۴۸ پیاده، توانستند کرانه شرقی رودخانه نیسان، به ویژه پل‌هایی را که در حوالی آبادی الوان و مشرفه بودند، تأمین نمایند. در نتیجه تهدید دشمن موقتاً خنثی گردید. از ساعت ۱۳۰۰، تک دشمن به تیپ ۱ زرهی در سه محور شرقی، جنوبی و غربی آغاز شد. تمام توان لشکر و نیروی هوایی و هوانیروز و توپخانه‌های مستقر در منطقه به منظور خنثی کردن تک دشمن به کار گرفته شد. حدود ساعت ۱۴۰۰، نیروهای دشمن به ۱۰۰۰ متری محل استقرار تیپ و به تیررس سلاح‌های ضد تانک رسیدند. شدیدترین جنگ تانک‌ها که در طول جنگ نظیر آن تکرار نشد، بین لشکر ۱۶ زرهی و لشکر ۹ زرهی دشمن درگرفت. در این نبرد دشمن از امتیاز داشتن موشک‌اندازهای ضد تانک مالیوتکا^۱ با پایه زمینی و سوار بر نفربر زرهی برخوردار بود. با گذشت زمان فشار دشمن به تیپ ۱ لشکر ۱۶ زرهی شدیدتر می‌شد. اشتباه فاحشی که صورت گرفته بود، این بود که به جای اینکه ما از دشمن جناح قابل دسترسی بگیریم و عملیات خود را تسهیل نماییم، خودمان با نحوه حرکت یگان‌های مان به دشمن از ۳ جناح اجازه داده بودیم تک کنند. فرماندهانی که مهارت دارند، دشمن را به میدان نبردی می‌کشاند که نابودش کنند. در غیر اینصورت دشمن آنها را به

۱. موشک‌های ضد تانک مالیوتکا، دارای ۳ کیلومتر برد است و آنها را می‌توان از روی نفربرهای زرهی بی‌ام‌پی ۱ و همچنین از روی پایه زمینی پرتاب کرد.

میدانی می‌کشاند که آنجا را تبدیل به قتلگاه نماید. با وجود اینکه توپخانه‌های لشکر ۱۶ زرهی و دیگر یگان‌های توپخانه در منطقه با تمام توان خود، نیروهای دشمن را زیر آتش گرفته بودند، ولی به علت وسعت منطقه، این آتش‌ها تأثیر چندانی روی یگان‌های زرهی دشمن نداشت. دو آتشبار گردان ۳۸۸ توپخانه از شرق ارتفاعات الله اکبر و یک آتشبار هم از شمال جاده سوسنگرد - حمیدیه به شدت روی یگان‌های دشمن اجرای آتش می‌کردند و لحظه‌ای آتش آنها قطع نمی‌شد. اما شدت هجوم نیروهای دشمن نیز بسیار زیاد بود و رفته رفته یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی با تلفات وارده، توان رزمی خود را از دست می‌دادند. در ساعت ۱۵۰۰ روز ۱۶ دی‌ماه، فشار دشمن به تیپ ۱ به اوج خود رسید و با این وجود، هنوز تیپ با تحمل تلفات سنگین در مقابل نیروهای دشمن مقاومت می‌کرد. در این هنگام یک واحد دشمن از سمت عقب به تیپ ۱ تک کرد. برای خنثی کردن این تک، ۹ فروند بالگرد هوانیروز به منطقه اعزام شدند و به این وسیله از فشار نیروهای دشمن کاسته شد. بالگردها از بالای آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه عبور می‌کردند، هواپیماهای دشمن هم سعی می‌کردند آنها را هدف قرار دهند که چندین نوبت ما در آتشبار با توپ‌های ۲۳ مم پدافند هوایی و دیگر تیربارها، به هواپیماهای دشمن تیراندازی نمودیم تا از منطقه متواری شده و بالگردها بتوانند مأموریت خود را انجام دهند.

بعد از ظهر بود که دو فروند هواپیمای میگ ۲۳ عراق از پشت موضع آتشبار روی توپ‌ها شیرجه زدند تا موضع ما را بمباران کنند. ابتدا با رگبار به شدت موضع ما را زیر آتش گرفتند. جناب سروان صالحی وقتی دید پدافند یگان به طرف هواپیماها شلیک می‌کند، با صدای بلند فریاد می‌زد، هواپیما خودی است، پدافند تیراندازی نکن! لحظاتی بعد که هواپیماها موضع ما را بمباران کردند جناب سروان صالحی تازه متوجه شد، هواپیماها خودی نیستند و متعلق به دشمن است.

بعداً از او سؤال کردم، جناب سروان چرا فکر کردی هواپیما خودی است؟ و مرتب فریاد می‌زدی پدافند تیراندازی نکن؟ ایشان در پاسخ به من گفتند: وقتی جلوی جنگنده‌ها را دیدم که روشن است، فکر کردم آن چراغ‌های پرنور متعلق به جنگنده‌های خودی است و بدین وسیله علامت می‌دهند تا به آن‌ها شلیک نکنیم. به او گفتم آن‌ها چراغ نبودند برق دهانه تیربار جنگنده‌ها بود که ما می‌دیدیم. به قدری شدت رگبار هواپیماها زیاد بود که سرتاسر موضع ما را فرا گرفت و سپس بمباران کردند. خوشبختانه کسی از رگبار تیربار هواپیماها و بمباران آسیب ندید. موضع ما در محلی قرار گرفته بود که هم جنگنده‌های خودی و هم جنگنده‌های عراقی از آن مسیر عبور می‌کردند. مسیر

شمال به جنوب، از جاده سوسنگرد - حمیدیه به طرف هویزه و کرخه کور و ضمناً مسیر بالگردهای هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز از این جناح بود که مرتب در رفت و برگشت بودند و تانک‌های ارتش عراق را در حاشیه کرخه کور و هویزه شکار می‌کردند. زیرا هواپیماها و بالگردها با توجه به نقطه نشانی جاده حمیدیه، سوسنگرد و رودخانه کرخه به خوبی می‌توانستند خود را توجیه نموده و عملیاتشان را انجام دهند. اصولاً موضع گرفتن در یک چنین محلی که نقطه نشانی بسیار خوبی برای دشمن است صحیح نمی‌باشد ولی ما چاره‌ای نداشتیم و منطقه محدود بود. اما موضع ما در شمال رودخانه کرخه، در آن شرایط و ازدحام نیروها در جنوب رودخانه کرخه بسیار مناسب بود.

در یکی از هجوم‌های بالگردهای کبری خودی به طرف مواضع دشمن، جنگنده‌های عراقی سعی کردند بالگردها را پشت موضع آتشبار ما هدف قرار دهند، که با آتش به موقع پدافند آتشبار ما، جنگنده‌های دشمن متواری شدند، بالگردها سریعاً پشت موضع ما به زمین نشستند تا هواپیماهای عراقی نتوانند آن‌ها را مورد اصابت قرار دهند. ما به شدت مراقب بالگردهای خودی بودیم. پدافند آتشبار و تیربارهای کالیبر ۵۰ را که در موضع مستقر نموده بودیم، به شدت تیراندازی می‌کردند تا از بالگردهای خودی حمایت کنند. این عکس‌العمل پدافند یگان، بالگردها را که شش فروند بودند، نجات داد. من لحظه‌ای را که میگ‌های جنگنده عراقی قصد حمله به بالگردها را داشتند، می‌دیدم و شاهد بودم، خیلی نگران و نفس در سینه‌ام حبس شده بود. هر لحظه در انتظار صحنه‌ای دلخراش از سقوط بالگردهای کبری بودم. ولی با هوشیاری پدافند آتشبار و شلیک مداوم کلیه تیربارهای آتشبار، هواپیماهای جنگنده دشمن از صحنه گریختند و خوشبختانه بالگردهای هوانیروز به سلامت از زمین برخاستند و به پرواز خود ادامه دادند که بسیار خوشحال شدیم. تمامی نفرات آتشبار با صدای بلند و تکبیر گویان خوشحالی خود را بروز می‌دادند. در آن زمان دود و گرد و غبار ناشی از انفجار مهمات، سوختن تانک‌ها، نفربرها و خودروهای طرفین و همچنین محل اصابت گلوله‌های توپخانه و بمباران‌های هوایی جنگنده‌های عراق و فانتوم‌های خودی و همچنین حرکت تانک‌ها، آسمان منطقه عملیات را کاملاً سیاه کرده بود. دید کافی روی یگان‌ها نبود و فقط آتش و دود مشخص بود. مرتب برای پیروزی تمامی رزمندگان لشکر ۹۲ زرهی و لشکر ۱۶ زرهی و دیگر رزمندگان دعا می‌کردیم. در این اثنا به علت شدت تیراندازی، توپ‌های آتشبار هم مرتب آسیب می‌دیدند، برای بازدید به کنار توپ‌ها رفتیم و مشاهده کردم لوله توپ‌ها واقعاً از شدت تیراندازی سرخ شده است. اصلاً نمی‌توانستیم به لوله توپ‌ها دست بزنیم، دست را می‌سوزاند. سعی کردم برای این که توپ‌ها آسیب نبینند و آتش

مداوم روی دشمن قطع نشود به توپ‌ها کمی استراحت دهیم، لذا از توپ یکم آتشبار شروع و آن‌را از تیراندازی معاف کردم تا سربازان لوله توپ را با ریختن آب در آن سرد کنند. آب زیادی در دسترس داشتیم زیرا در حاشیه رودخانه کرخه موضع گرفته بودیم. ضمن این که یک جوی باریک آب هم در پشت موضع آتشبار جریان داشت، اما آب آشامیدنی نداشتیم.

به خدمه هر توپ، یک‌ربع ساعت استراحت دادم تا لوله توپ‌ها را سرد و روغن کاری‌های لازم را انجام دهند، این عمل را تا آخرین توپ آتشبار انجام دادیم و به عملیات خود سرعت بخشیدیم. با درخواست تیر دیده‌بانان و توپخانه لشکر ۱۶ زرهی، ما مواضع دشمن را در عمق مورد هجوم قرار می‌دادیم، آتش‌های ما به عمق دشمن انتقال یافته بود. آماج‌های بسیاری را در برد بالای ۴۰ کیلومتر زیر آتش می‌گرفتیم و این آتشباری شلیک کردن ما مرتب ادامه داشت و لحظه‌ای قطع نمی‌شد. مهمات بسیاری را مصرف کرده بودیم، سربازان دیگر خسته شده بودند و توان خود را کم‌کم از دست می‌دادند، رؤسای توپ‌ها هم همین‌طور. استوار بهروز رستمی نزد من آمد و گفت: جناب سروان آب خوردن نداریم، کانال آبی را که از کنار ما می‌گذشت، به او نشان دادم و گفتم: این آب!! او با عصبانیت به من گفت جناب سروان شما به ما زور می‌گوئید، مگر از این آب می‌توان استفاده کرد؟ او اطلاع نداشت که تانکر آب ۲۰۰۰ لیتری چرخدار آتشبار در حین آب‌رسانی، در حوالی روستای جلیزی از جاده خارج و واژگون شده و علت آن هم بمباران هوایی دشمن در آن منطقه بود. علاوه بر آن، یک دستگاه خودروی جیب گاز ۶۹ به رانندگی استوار اشرفی درجه‌دار مهمات‌گردان به علت گرد و غبار و عدم دید کافی، به داخل یک کانال آب واژگون شده بود. یک دستگاه خودروی اورال به رانندگی گروه‌بان مجید غنی‌پور نیز در همان حوالی در اثر بمباران هوایی و اصابت ترکش به خودرو منهدم و مهمات‌ها در داخل خودرو به آتش کشیده شده بودند. خوشبختانه به نفرات داخل خودرو آسیبی وارد نشده بود. جنگنده‌های دشمن کاملاً آتشبار یکم را شناسایی و موضع آن و جاده‌های منتهی به آن را مرتب بمباران می‌کردند. به‌هر ترتیب رفتاری با ایشان که بهترین رئیس توپ آتشبار بود، کردم که عصبانیتش فروکش کند. می‌دانستم خستگی فشارهای ناشی از جنگ و... باعث شده بود که حتی بهترین نفرات آتشبار پرخاشگر شوند، حتی باتجربه‌ها، من به‌عنوان فرمانده آن‌ها می‌بایست از آن‌ها دلجویی می‌کردم و به آن‌ها روحیه می‌دادم. ضمن این که من خودم جهت آب خوردن از آب آن کانال استفاده کرده بودم، زیرا در آن زمان چاره‌ای نداشتیم و وقتی تحت تأثیر تشنگی زیاد قرار گرفته بودیم، چاره‌ای جز آشامیدن از آن آب را نداشتیم. خوشبختانه به لطف خداوند

در آن زمان، بدن‌های قوی داشتیم، اما به مرور رعایت نکردن اصول بهداشتی که به دلیل اجبار در شرایط بد بود، اثرات منفی آن را روی نفرات مشاهده می‌کردیم. بهتر است از تلاش استوار رفیع صلاحی که انباردار آتشبار بود، در آن عملیات یاد می‌کنم. ایشان با عشق و علاقه‌ی خاصی به‌همراه سرگروه‌بان آتشبار ستونباز الماس بازیاران به نفرات آتشبار سرکشی می‌کردند و نیازمندی‌های آن‌ها را با چند نفر سرباز که همراهشان بود برطرف می‌نمودند. به همه نفرات آتشبار آب، غذا، نان و دیگر خوراکی‌هایی که در دسترس داشتند می‌رساندند. همچنین هدایت مهمات‌برها به پای توپ‌ها جهت تخلیه مهمات و جلوگیری از تردهای بی‌مورد و ازدحام آنان به‌گونه‌ای بود که توصیف ناکردنی است که به عملیات آتشبار کمک فراوانی نمود. ستوانسوم غلامرضا مجیری تهرانی، کمک معاون آتشبار نیز آرام و قرار نداشت و مرتب به سربازان و درجه‌داران با صدایی بلند وظایف‌شان را متذکر می‌شد، دیگر به‌سختی صدا از حنجره‌اش بیرون می‌آمد و به علت فریادهای بلند آتش، صدایش گرفته بود و گاهی اوقات اشک می‌ریخت.

لشکر ۱۶ زرهی به تدریج عناصر تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳ سازمانی را نیز به منطقه تیپ ۱ تغییر مکان داد تا آن تیپ را از انهدام کامل برهاند. ولی وضع تیپ ۱ لحظه به لحظه بحرانی‌تر می‌شد و به علت مصرف زیاد مهمات، مهمات نیز در شرف تمام شدن بود. در ساعت ۱۵۴۰، فرمانده تیپ ۱ گزارش داد که یگان‌های تیپ در حال نابودی هستند و پیشنهاد کرد خیز به خیز به سمت شمال عقب‌نشینی نماید. فرمانده لشکر ۱۶ زرهی با عقب‌نشینی یک خیز موافقت کرد، اما در عمل فرمانده تیپ متوجه شد که هر گونه جابه‌جایی از مواضع فعلی، سبب انهدام کامل تیپ خواهد شد. لذا به فرمانده لشکر اطلاع داد، عقب‌نشینی مقدور نیست و تقاضا نمود یک واحد تقویتی اعزام شود تا تیپ بتواند مقاومت نماید. سرانجام در مقابل فشار شدید دشمن، مقاومت رزمندگان تیپ ۱ در هم شکسته شد و تیپ شروع به عقب‌نشینی به مواضع عقب کرد. فرمانده لشکر ۱۶ زرهی با به کارگیری تیپ ۲ و ۳ زرهی توانست به طور موقت از ادامه پیشروی دشمن جلوگیری کند و به تیپ ۱ نیز دستور داد عناصر باقی‌مانده را جمع‌آوری نماید. با آغاز تاریکی شب، از فشار دشمن کاسته شد و تک از دور افتاد. فرمانده تیپ ۱ با کمک فرماندهان گردان، عناصر پراکنده را جمع‌آوری نمود و در حوالی کرخه کور مستقر کرد. در همان شب جبهه نسبتاً آرام شد و تیپ ۱ توانست شهدا و مجروحان خود را که نسبتاً زیاد بودند، به منطقه عقب تخلیه نماید. در پایان روز شانزدهم، تدارک مهمات یگان‌ها با مشکل روبه‌رو شد، ولی با تلاش زیاد مسئولان، مهمات مورد نیاز تأمین گردید.

ابتدا طرح بر این مبنا بود که نیروها تا خط شمال کرخه کور پیش بروند، ولی به علت اشتباهات و غرور بی جا، یگان‌ها پیشروی را به آن سوی کرخه کور تا کیلومتریها به سمت جنوب ادامه دادند. با توجه به گسترش بیش از اندازه و باز شدن نیروهای خودی و فاصله زیاد خطوط مواصلاتی و عدم ارتباط، خستگی و نرسیدن مهمات، دشمن خود را برای یک پاتک وسیع آماده نموده بود که به علت عدم هماهنگی در نیروهای خودی پاتک دشمن موفقیت‌آمیز شد.

نداشتن سنگر برای یگان‌های پیاده و تانک‌های خودی، باعث شد که دشمن، تک تک تانک‌های لشکر ۱۶ زرهی را شکار کرده و نیروهای ما را به محاصره درآورده و خود را به هویزه برساند و تمامی نیروهای موجود در شمال هویزه را محاصره نماید، اما نیروهای خودی در خط تا آخرین نفر جنگیدند و به شهادت رسیدند. آن روز صحنه‌های بسیار دردناکی رقم خورد، تانک‌های لشکر ۱۶ زرهی یکی بعد از دیگری منهدم و در آتش سوختند، آتش و دود ناشی از انفجار تانک‌ها همه‌جا را فرا گرفته بود. لشکر ۱۶ زرهی شکست سنگینی را متحمل شد، ولی این شکست درس‌های زیادی را به فرماندهان و نیروهای لشکر ۱۶ زرهی و دیگر رزمندگان آموخت. چرا که جنگ، بازی خطرناکی است، لذا دقت در طرح‌ریزی و انجام هماهنگی‌های لازم و ... از الزامات یک جنگ تمام عیار است. در این عملیات ۱۴۱ نفر از یگان‌های ارتش شهید و حدود ۷۰ نفر که تعدادی از آنان از دانشجویان پیرو خط امام بودند و در گردان سپاه پاسداران سازمان یافته بودند نیز به محاصره عراقی‌ها درآمدند و به شهادت رسیدند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

من از آن عملیات آموختم که هنگام به دست آوردن پیروزی نباید شادمان و با دیدن اجساد به جا مانده دشمن در منطقه، مسرور باشیم، زیرا در میدان جنگ، نتیجه هر لحظه امکان دارد تغییر یابد و شادمانی‌ها تبدیل به غم و غصه گردد. در میدان‌های جنگ، سربازان هستند که کشته می‌شوند، چه خودی و چه دشمن، لذا هر لحظه ممکن بود اجساد ما نیز در میدان رزم باقی بماند. رزمندگانی که از جنگ‌های تن به تن جان سالم به در برده بودند، دارای ناراحتی روحی فزاینده‌ای بودند. ما هم در درونمان دنیایی از غم انباشته شده بود و هر لحظه انتظار مرگ خودمان را داشتیم.

لازم به یادآوری است که در عملیات لشکر ۱۶ زرهی قزوین اشتباهات بسیاری رخ داد که منجر به عدم موفقیت آنان گردید. البته ارتش هم برای انجام این عملیات از طرق مختلف تحت فشار بود که به نظر می‌رسید تدبیر کافی جهت شکست دشمن و پیشروی منطقی نیروهای خودی صورت نگرفته بود. ما در آن زمان از بدو ورود لشکر ۱۶ زرهی به منطقه، شاهد و ناظر نارسایی‌ها بودیم.

اصول حفاظتی رعایت نمی شد و ارتش عراق نیز اطلاع کافی از عملیات آن لشکر را داشت. یگان های لشکر ۱۶ زرهی به منطقه آشنا نبودند و هنوز استقرار آن لشکر در منطقه کامل و به اتمام نرسیده بود و شناسایی های لازم را انجام نداده بودند، که عملیات نصر آغاز گردید. واقعاً در آن دوران، زمانی به نفرت سخت می گذشت که تصمیمات و دستوراتی را می بایست اجرا نمایند که می دانستند و آگاه بودند، نتیجه خوبی را به همراه ندارد. در آن صورت فشارهای روحی آنان فزاینده تر می شد.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۱۰/۱۶ می گوید:

با شروع روز سه شنبه ۵۹/۱۰/۱۶ همگی در فعالیت بودیم و کسی هم خواب نبود و همه در حال آماده باش بودند. درگیری های شدیدی آغاز شده بود و هواپیماهای دشمن با شروع روشنایی به شدت مواضع نیروهای خودی را بمباران می کردند. هواپیماهای دشمن به صورت جمعی به مواضع ما یورش می آوردند. به صورت ۵ یا ۶ فروندی و با حمایت یکدیگر ظاهر می شدند، که بیش از ۲۰ بار این حملات را انجام دادند. هواپیماهای خودی نیز در تعقیب آنان فعالیت می کردند. درگیری ها و جنگ به اوج خود رسیده بود و همه در تلاش بودند.

فرمانده گردان به مواضع آتشبار یکم در کنار کرخه و منطقه عملیات رفته بود و بدون استثناء تمامی نیروها را در حال فعالیت می دیدم و همه برای سرافرازی کشورشان می جنگیدند. دائماً صدای انواع انفجارات به گوش می رسید و لحظه ای هم قطع نمی شد. خبر رسید ۴ فروند از هواپیماهای دشمن سرنگون شده است که باعث خوشحالی همگان گردید. البته هواپیماهای دشمن یک فروند موشک ضدهوایی سهند ما را مورد اصابت قرار داده و منهدم نمودند که خوشبختانه به کسی آسیب جدی نرسید. من خودم شاهد و ناظر بودم که جنگنده های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی چقدر شجاعانه دشمن را بمباران و با جنگنده های عراقی درگیر می شدند.

عصر روز شانزدهم دی ماه حدود ساعت ۱۷۰۰ وقتی شدیداً با دشمن در منطقه لشکر ۱۶ زرهی درگیر بودیم، مشاهده کردم یک فروند جنگنده خودی در سوسنگرد هنگام بازگشت از منطقه درگیری، مورد اصابت موشک زمین به هوا قرار گرفت و در آسمان منفجر و به آتش کشیده شد. خلبان جنگنده دیگر که در کنار این جنگنده در حال پرواز بود، دور زد و وقتی اطمینان حاصل نمود

که هم‌زمنش مورد اصابت قرار گرفته، به مسیر خود ادامه داد. مشاهده این صحنه ما را بسیار ناراحت کرد، زیرا خلبانان جنگنده خودی در همان لحظه به شهادت رسیدند، روحشان شاد. آن روز دشمن تمامی توان خود را برای انهدام لشکر ۱۶ زرهی به کار برد و تلاش نمود تا نیروهای ایرانی را از جنوب کرخه کور به شمال آن عقب براند و یا در همان محل منهدم نماید.

سرگرد آجوری فرمانده گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۹/۱۶ می‌گوید:

یادم هست که به‌علت پیشروی بیش از حد و عبور از خط عقب دشمن، آتشبار یکم توپخانه ۱۷۵ مم و آتشبار ۱۳۰ مم را به جلو کشانیدیم که لاقلاً برد ما به خطوط عقب‌تر دشمن برسد ولی بعد از ۲۴ ساعت کم‌کم مشاهده شد که برتری دشمن احساس می‌شود. به طوری که با برد ۴۵ کیلومتر تیراندازی می‌کردیم و این برد کم‌کم به ۸ کیلومتر رسید، به طوری که مجبور شدیم آتشبار یکم را به مواضع قبلی خود در شمال روستای سگور بازگردانیم. هواپیماهای دشمن، توپخانه و تانک‌های دشمن که استعداد ۲ لشکر را داشتند، پیروزی لشکر ۱۶ زرهی را در پانزدهم دی‌ماه تبدیل به شکست در شانزدهم دی‌ماه نمودند. تعداد زیادی از نظامیان شهید شده بودند. حلقه محاصره به تنگ‌ترین وضعیت خود رسیده بود.

ساعت ۱۴۰۰ شانزدهم دی‌ماه سال ۱۳۵۹ با سرگرد کشاورز و بسیجی موسوی به خط واحدهای لشکر ۱۶ زرهی رفتیم که وضعیت را از نزدیک ببینیم. هواپیماهای دشمن جاده اصلی حمیدیه - سوسنگرد را مرتب بمباران می‌کردند، و وقتی که به آنجا رسیدیم همه چیز به‌هم ریخته شده بود.

در امتداد جنوب که روز پیش در حدود ۴۰ کیلومتر پیشروی داشتیم، مجدداً یگان‌ها پس از دادن تلفات به‌سرعت خود را از محاصره دشمن در می‌آوردند و برای گرفتن یک موضع پدافندی جدید روی جاده آسفالته حمیدیه - سوسنگرد تلاش می‌کردند. صحنه وحشتناکی بود، همه چیز جلوی چشمانمان تیره شده بود. با اجرای آتش مداوم توپخانه‌های منطقه بالاخره پس از ۴۸ ساعت یگان‌های باقیمانده لشکر ۱۶ زرهی را از محاصره بیرون آوردند و یک خط پدافندی جدید در امتداد حمیدیه - سوسنگرد را اشغال نمودند. مدت شش ماه طول کشید تا دوباره این لشکر تجدید سازمان نماید و مجدداً در منطقه وارد عمل شود.

در ابتدای آغاز ۱۷/۱۰/۵۹، دشمن واحدهای جدیدی را وارد منطقه نبرد کرد. بر اساس گزارش‌های یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی و دیده‌بانان گردان ۳۸۸ توپخانه، دشمن واحدهایی را از سمت جنوب شرقی و جنوب کرخه کور به سمت شمال حرکت داد. در آغاز روز ۱۷ دی‌ماه، لشکر ۱۶ زرهی به قرارگاه مقدم نیروی زمینی اطلاع داد، واحد احتیاط خود را وارد عمل کرده است و درخواست کرد تا یک واحد تقویتی به منطقه نبرد اعزام شود. ولی در منطقه عملیاتی اهواز - سوسنگرد، یگان احتیاطی وجود نداشت که اعزام شود. با توجه به اینکه تک لشکر ۹۲ زرهی در غرب رودخانه کارون نیز متوقف شده بود، تصمیم گرفته شد گردان ۲۹۱ تانک لشکر ۷۷ پیاده که زیر امر لشکر ۹۲ زرهی بود، از زیر امر آن لشکر رها و به هویزه اعزام و زیر امر لشکر ۱۶ زرهی قرار گیرد.

تا ساعت ۰۹۰۰ روز ۱۷ دی‌ماه، منطقه نسبتاً آرام بود. در این ساعت نیروهای دشمن با پشتیبانی آتش توپخانه به سمت مواضع لشکر ۱۶ زرهی به حرکت درآمدند. فشار دشمن از منطقه تیپ ۳ زرهی و از جنوب شرقی آغاز شد و این تیپ تحت فشار شدید قرار گرفت. به همین علت سریعاً تقدم پشتیبانی توپخانه و هوایی به منطقه تیپ ۳ داده شد. بالگردهای هوانیروز به پرواز درآمدند و یگان‌های دشمن را زیر آتش گرفتند. آتش مؤثر بالگردهای هوانیروز، نیروهای دشمن را متوقف و مجبور به عقب‌نشینی به مواضع قبلی خود نمود. توپخانه‌های مستقر در منطقه نیز بر روی نیروهای دشمن آتش مؤثر و پرحجمی را اجرا نمودند و به علت نزدیکی خطوط تماس نیروهای خودی و دشمن، این آتش‌ها دیده‌بانی شده و دقیق بودند. در این روز، تیپ ۲ لشکر ۹۲ که در جنوب شرقی هویزه با دشمن درگیر بود، توانسته بود عکس‌العمل مؤثری در غرب جبهه نشان دهد. دشمن بار دیگر فعالیت خود را در منطقه غرب سوسنگرد و رودخانه نیسان آغاز کرد. در ساعت ۱۰۰۰، یک واحد زرهی دشمن که حدود ۲ گردان برآورد می‌شد، از غرب نیسان به سمت آبادی مشرفه به حرکت درآمد. حرکت این یگان دشمن، عقبه لشکر ۱۶ زرهی را مورد تهدید قرار می‌داد. لذا برای مقابله با این تهدید، گردان ۱۴۸ پیاده، یک دسته تانک از گروهان تانک زیر امر خود را به آبادی مشرفه اعزام کرد و با همکاری رزمندگان سپاه پاسداران مستقر در کرانه شرقی رودخانه نیسان، مانع عبور نیروهای دشمن از این رودخانه شدند. عکس‌العمل به موقع در کرانه رودخانه نیسان، دشمن را زمین‌گیر و تهدید از بین رفت. در این روز نیز فعالیت هواپیماهای دشمن در منطقه ادامه داشت. بعد از ساعت ۱۳۰۰، بار دیگر در غرب رودخانه نیسان، نیروهای زرهی و مکانیزه دشمن برای نزدیک شدن به کرانه غربی و عبور از آن به حرکت درآمدند. به منظور مقابله با اقدامات واحدهای عراقی، بالگردهای

هوانیروز در غرب سوسنگرد وارد عمل شدند. فشار دشمن از ساعت ۱۴۰۰ بار دیگر تشدید شد و دشمن تلاش می‌کرد مواضع از دست داده قبلی خود را بازپس گیرد. ستونی از دشمن که در غرب نیشان بود، تلاش کرد تا از رودخانه عبور نماید و تعدادی از آنان موفق شدند از رودخانه عبور کنند. همزمان با ایجاد تهدید از سمت غرب، فشار دشمن از جنوب نیز به تیپ ۳ زرهی تشدید شد و توپخانه دشمن مواضع تیپ ۳ زرهی را به شدت زیر آتش گرفت. به منظور کاهش فشار نیروهای دشمن بر تیپ ۳ زرهی، ۶ فروند بالگرد و ۴ فرند هواپیمای خودی به یاری لشکر ۱۶ زرهی شتافتند. بالگردهای هوانیروز حدود ساعت ۱۶۰۰ به منطقه نبرد رسیدند و در میان آتش سنگین خودی و دشمن، به نیروهای دشمن یورش بردند. تلاش زمینی و هوایی به اوج خود رسید و هواپیماهای دشمن، سوسنگرد و منطقه استقرار قرارگاه اصلی لشکر را در شرق پادگان دشت آزادگان بمباران کردند. در این بمباران یک فروند هواپیمای دشمن با آتش پدافند هوایی سرنگون شد. در ساعت ۱۶۳۵، یک واحد زرهی دشمن از سمت جنوب به آبادی داغره واقع در ۹ کیلومتری جنوب هویزه رسید. با آغاز تاریکی شب، آرامش نسبی میان نیروهای درگیر برقرار شد.

پنجشنبه ۱۸ دی ۵۹: عقب‌نشینی یگان‌های لشکر ۱۶ زرهی به مواضع اولیه خود

با آغاز روشنایی روز هجدهم دیماه، نیروهای دشمن مجدداً تک خود را آغاز کردند. در ساعت ۰۷۳۰، عناصری از دشمن به کرانه جنوبی کرخه کور نزدیک شدند و دقایقی بعد تانک‌های دشمن به فاصله ۱۵۰ متری به مواضع تیپ ۳ زرهی رسیدند. در این شرایط بحرانی، نیروی هوایی می‌توانست تأثیر زیادی بر جریان نبرد داشته باشد. لذا درخواست شد تا نیروی هوایی، نیروهای دشمن را بمباران نماید. نیروهای دشمن به قدری به مواضع پدافندی نیروهای خودی نزدیک شده بودند که فرمانده لشکر، اجباراً به توپخانه‌های خودی دستور داد با برد کوتاه‌تر تیراندازی کنند. هر چند این امر برای نیروهای خودی نیز خطراتی در بر داشت، اما در آن شرایط چاره‌ای نبود، زیرا سلاح‌های سنگین گردان‌ها، مانند خمپاره‌اندازها و تفنگ ۱۰۶ م م و موشک‌اندازها، خسارات زیادی دیده و قادر به پوشاندن آتش در تمام منطقه نبرد نبودند. با همه تلاشی که تیپ ۳ زرهی به کار برد، نتوانست مانع اشغال آبادی قیصریه توسط دشمن شود و در ساعت ۰۸۰۰ صبح این آبادی به اشغال دشمن درآمد. زیر فشار دشمن، از ساعت ۰۸۳۰ روز هجدهم دیماه، عقب‌نشینی تیپ‌های لشکر ۱۶ زرهی به شمال کرخه کور آغاز شد. یگان‌ها پس از عقب‌نشینی و عبور از رودخانه کرخه کور، پل‌ها را نیز تخریب

کردند. فرمانده لشکر در ساعت ۰۸۴۵ به قرارگاه مقدم نیروی زمینی در جنوب اطلاع داد که در شمال کرخه کور، مستقر شده است. با عقب‌نشینی لشکر ۱۶ زرهی به شمال کرخه کور، تلاش دشمن برای رسیدن به کرانه جنوبی تشدید شد. در ساعت ۰۹۴۵، نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران وارد عمل شد و یگان‌های دشمن را در آن منطقه بمباران نمود. به منظور جلوگیری از اصابت گلوله‌های توپخانه به هواپیماها، توپخانه‌های خودی، آتش‌های مربوطه را قطع کردند. بعد از بمباران هوایی، توپخانه‌های خودی مجدداً فعال شدند. نظر به اینکه منطقه کاملاً هموار بود، اجرای آتش‌های دیده‌بانی شده ضمن وارد نمودن خسارات و تلفات بسیار، پیشروی نیروهای دشمن را کند می‌کرد. در ساعت ۱۰۰۰ صبح، تعداد ۶ فروند هواپیمای دشمن، مواضع نیروهای خودی را بمباران کردند. ساعت ۱۲۰۰، یگان‌های لشکر که اغلب وسایل و تجهیزات زرهی خود را از دست داده بودند، به صورت پیاده نظام در مقابل دشمن دفاع می‌کردند. با توجه به شرایط بحرانی تیپ ۳ زرهی، توپخانه‌ها با تمرکز آتش در جلوی این تیپ، از فشار دشمن کاستند. عناصر لشکر در حدود ساعت ۱۵۳۰ عقب‌نشینی به مواضع جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد را آغاز کردند. ابتدا تیپ ۳ زرهی و بعد تیپ ۱ عقب‌نشینی کرد. عقب‌نشینی عناصر لشکر به مواضع پدافندی جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد تا ساعت ۱۸۰۰ به طول انجامید. با شروع تاریکی، نیروهای دشمن نیز عملیات خود را متوقف کردند و در کرانه شمالی کرخه کور و در همان مواضعی که قبل از عملیات نصر در اطراف آبادی سعدون حمودی اشغال کرده بودند، مستقر شدند. در ساعت ۲۰۳۰ به لشکر ۹۲ زرهی ابلاغ شد تا شبانه کلیه عناصر گردان ۲۹۱ تانک را از شرق کارون به حمیدیه تغییر مکان و زیر امر لشکر ۱۶ زرهی قرار دهد. به لشکر ۱۶ زرهی نیز توصیه شد، این گردان را در غرب حمیدیه به عنوان احتیاط نگه دارد. به این ترتیب در پایان روز هجدهم دیماه بعد از چهار روز نبرد بسیار سخت و توان‌فرسا و نامتعادل، وضعیت منطقه نبرد حمیدیه - سوسنگرد به شرایط قبل از آغاز این نبرد برگشت و تلاش رزمندگان لشکر ۱۶ زرهی که روز اول نبرد با موفقیت بسیار درخشانی توأم بود، به نتیجه مطلوب نرسید و این لشکر با تحمل تلفاتی سنگین، مجبور به عقب‌نشینی به مواضع پدافندی قبل از آغاز نبرد گردید. در این عملیات، لشکر ۹ زرهی دشمن نیز به شدت آسیب دید. تعداد ۴۵ دستگاه تانک، ۵۰ دستگاه خودرو، ۱۵ قبضه موشک‌انداز و ۱۰ دستگاه نفربر به همراه ۳ فروند بالگرد دشمن منهدم و تعدادی تانک و نفربر به غنیمت درآمد. بیش از ۱۰۰۰ نفر از نفرات دشمن کشته و مجروح و بیش از ۸۰۰ نفر نیز به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند. آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه که از ابتدای

عملیات نصر، عملیات تیپ‌های ۱ و ۳ لشکر ۱۶ زرهی و تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی را با آتش خود پشتیبانی می‌نمود و در شمال جاده سوسنگرد - حمیدیه و در قسمت شمال رودخانه کرخه مستقر شده بود، با توجه به شرایط به وجود آمده، بعد از تاریکی در شب هجدهم دیماه، به جهت مخفی ماندن حرکات خود، در تاریکی شب به مواضع اولیه خود واقع در شرق ارتفاعات الله اکبر بازگشت و در مواضع پدافندی مستقر گردید.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۱۰/۱۸ می‌گوید:

روز ۵۹/۱۰/۱۸ جناب سرهنگ افرایی افسر ارشد توپخانه قرارگاه مقدم نراجا به همراه سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش توپخانه‌های منطقه به مواضع ما در شرق ارتفاعات الله اکبر آمدند. حدود ساعت ۱۰۰۰ صبح بود که حس کردم اتفاق ناگواری رخ داده است. مواضع ما خیلی خطرناک شده بود، اطراف مواضع ما مرتب با گلوله‌های توپخانه مورد اصابت قرار می‌گرفت. اصابت گلوله‌ها هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد و با مرگ و زندگی فاصله چندانی نداشتیم. از خدا خواستیم که هرچه زودتر جنگ به اتمام برسد و این خونریزی پایان پذیرد. در همان زمان سرگرد قاسمی شروع به تعریف وقایع نمود، تعاریف وی من را به یاد روزهای ابتدای جنگ در ارتفاعات الله اکبر انداخت و خیلی متأثر شدم. مزه تلخ شکست را چشیده بودم، ولی آن روزها با وضعیت فعلی کاملاً فرق می‌کرد. در این مدت چندین بار گریه کرده بودم، گریه شوق به‌خاطر پیروزی و گریه به‌خاطر شکست‌هایمان. هواپیماهای دشمن نیز فعالیت شدیدی در منطقه داشتند و مرتب منطقه را بمباران می‌کردند. همان‌طور که حدس زده بودم، درست از آب درآمد و اتفاقی که از آن نگران بودم به وقوع پیوسته بود. هواپیماهای دشمن با هواپیماهای اول جنگ کاملاً فرق می‌کرد، زیرا اولاً جنگنده‌های دشمن مدرن‌تر شده بودند، در ثانی سرعت عمل آنان نیز تغییر عمده‌ای کرده بود و گویا خلبانان آنان ورزیده‌تر شده بودند. (احتمالاً خلبانان از کشورهای دیگر بودند)

عمده قوای ورزیده دشمن در جنوب کرخه‌کور مستقر بودند که بعد از عملیات لشکر ۱۶ زرهی حرکت کرده و نیروها و تجهیزات لشکر را یکی پس از دیگری منهدم نموده بودند که بسیار تأسف‌آور بود. سرگرد قاسمی بسیار مأیوسانه تعاریف خود را ادامه داد و غمگین بود. او می‌گفت تلفات زیادی را متحمل شده‌ایم و خیلی از نیروها نیز به اسارت درآمده‌اند که حاصل بی‌تدبیری و بی‌تجربگی بوده است. ارتشی که فقط لشکر ۱۶ زرهی را در احتیاط خود داشت، این-

چنین به کام مرگ کشیده شده بود. لشکر آماده ۱۶ زرهی دیگر چیزی برایش باقی نمانده بود تا از خود دفاع نماید. خلاصه این که قلبم داشت از جایش کنده می‌شد. طبق معمول، مسئولان عجله کردند و این اتفاق ناگوار رخ داد. اطلاعات ما از دشمن به قدری ضعیف بود که نمی‌دانستیم استعداد دشمن چقدر است. در صورتی که در آن سوی کرخه کور دشمن ۲ تیپ زرهی قوی را مستقر نموده بود و در غرب سوسنگرد و ارتفاعات الله اکبر نیز از برتری‌های قابل توجهی برخوردار بود.

فرمانده لشکر ۱۶ زرهی گفته بود، اگر به ما مهمات برسانند، ما به حمله خود ادامه می‌دهیم که به وی گفته شده بود، نگران نباش، مهمات خواهد رسید. حرکت کنید و همه دشمن را در منطقه نابود کنید! وقتی به آن طرف کرخه کور پیشروی می‌کنند، متوجه می‌شوند چه خبر است. نیروهای تازه‌نفس دشمن به نیروهای خسته لشکر ۱۶ زرهی یورش می‌آورند. نیروهایی که در جوفیر و جاده اهواز به خرمنشهر مستقر و در کمین بودند، از چند جناح به لشکر ۱۶ یورش می‌آورند و اوضاع کاملاً دگرگون می‌شود و وضعیت لشکر کاملاً به هم می‌ریزد. بسیاری از تانک‌های لشکر ۱۶ منهدم و شماری از نفرات کشته و یا اسیر می‌شوند. به نحوی که در منطقه دست و پا و اجساد سوخته نیروهای طرفین در منطقه به صورت پراکنده به جای می‌ماند. یگان‌های دشمن کاملاً طرح و برنامه داشتند، ولی متأسفانه طرح‌ریزی‌های یگان‌های ما عجولانه و از روی احساسات صورت گرفته بود که با فشار عده‌ای غیرکارشناس و نا آشنا به امور و اصول جنگ انجام گرفته بود. از سرهنگ افرایی پرسیدم وضعیت نیروهای ما اکنون چگونه است؟ ایشان پاسخ دادند: اصلاً مناسب نیست. در آن زمان پیش خود گفتیم، خدایا چه کسی باید به مردم و آیندگان و تاریخ کشورمان پاسخ بدهد. واقعاً نباید فکر کرد و بعد تصمیم گرفت. بالاخره باقیمانده لشکر شکست‌خورده را در اطراف جاده حمیدیه به سوسنگرد رساندند و مواضعی را اشغال نمودند تا بازسازی کامل شوند.

قبل از عملیات، سرگرد قاسمی مسائل عملیاتی را به طور سری برای فرمانده گردان مطرح می‌نمود تا ما افسران گردان متوجه نشویم، ولی جای تأسف بود که یکی از مهندسی‌ن جاهد سازندگی که قبل از عملیات در اهواز با تهران تلفنی صحبت می‌کرد و من می‌شنیدم، حدود ۱۵ دقیقه صحبت از عملیات می‌کرد و می‌گفت ما می‌خواهیم حمله کنیم و مطمئناً پیروز می‌شویم. او اطلاعات کاملی از منطقه عملیات داشت که برایم تعجب‌آور بود و آن را نیز تلفنی مطرح می‌نمود. هر چند بعد از تلفن به او معترض شدم، اما تأثیری نداشت. چطور امکان دارد غیرنظامیان حتی روز حمله را بدانند، اما ما نظامیان در خطوط جبهه ندانیم. هرچند دلایل را ما

می‌دانستیم، زیرا اصول حفاظت اطلاعات اصلاً رعایت نمی‌شد و هرکسی به اتاق‌های عملیات و یگان‌ها دسترسی داشت و ما هم کسی را نمی‌شناختیم، فقط عنوان می‌شد این نیروها کمکی هستند. این بی‌توجهی‌ها باعث شده بود اطلاعات دشمن از ما بیشتر باشد و محل عملیات ما را شناسایی و اقدامات لازم را انجام و عملیات ما را منجر به شکست نمایند. ما باید از این بی‌دقتی‌ها درس می‌گرفتیم ولی خیلی وقت‌ها اراده با ما نبود و دیگران تصمیم‌گیرنده بودند که قطعاً نتایج این چنینی را به دنبال داشت.

اجرای عملیات نصر شد تا تلاش دشمن برای تصرف سوسنگرد و الحاق نیروهای واقع در شمال و جنوب رودخانه کرخه با شکست مواجه شود. گرچه نیروهای لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی موفق نشدند تا لشکرهای ۹ زرهی و ۵ مکانیزه عراق را به سمت جنوب غربی عقب برانند، ولی به علت تلفات وارده بر نیروهای دشمن و مقاومت سرسختانه رزمندگان اسلام که در ۴ روز نبرد بسیار سخت از خود نشان دادند، دشمن فکر اشغال شهر سوسنگرد را از سر به در کرد و تاکتیک خود را از آفند به پدافند در مناطق اشغالی تغییر داد. لازم به یادآوری است که با تمام تلاشی که سپاه پاسداران اهواز به کار برد، موفق شد تنها حدود ۳۰۰ نفر که مجهز به سلاح سبک و تعدادی خودرو و جنگ افزار سنگین بودند، گرد آورد و به دلایل متعدد، هماهنگی همین تعداد نیز با نیروهای ارتش در این عملیات با دشواری مواجه شد. در واقع آنچه در آن عملیات حائز اهمیت بود این است که عملیات دشمن بیشتر متکی به یگان‌های زرهی و مکانیزه بود و یگان‌های خودی یعنی لشکر ۱۶ و ۹۲ زرهی نیز شرایط مشابهی را با دشمن داشتند. لذا در چنین عملیات‌هایی نیروی پیاده به تنهایی قادر به مقابله با تانک‌ها و نفربرهای بی‌شمار دشمن نمی‌باشد. زیرا با یگان‌های دشمن همگونی ندارند، مگر اینکه یگان‌ها به صورت گروه رزمی تانک و پیاده درآمده تا بتوانند در کنار یکدیگر و با همکاری بسیار نزدیک، عملیات خود را اجرا نمایند. این گونه عملکرد هم نیاز به تمرین و مانورهای مشترک دارد تا در میدان نبرد آنچه را که در میادین آموزش آموخته‌اند را به اجرا درآوردند. متأسفانه در آن زمان ارتش و سپاه دارای چنین شرایط و خصوصیتی نبودند. لذا نمی‌توانستند در کنار یکدیگر عملیات هماهنگی را انجام دهند.

فصل شانزدهم

**استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه
در مواضع پدافندی شرق ارتفاعات الله اکبر**

استقرار کامل گردان ۳۸۸ توپخانه در شرق ارتفاعات الله اکبر (منطقه پدافندی تیپ ۳ زرهی)
در تاریخ ۱۸/۱۰/۵۹ بعد از عملیات نصر، نفرات آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه خسته و ناتوان و با روحیه بدی تجهیزات را جمع‌آوری نموده و برابر دستور به مواضع قبلی خود و در شرق ارتفاعات الله اکبر، شمال روستای سگور بازگشتند.

چندروزی را با ناراحتی و خستگی شدید گذراندیم. سعی کردیم به تجهیزات و وسایل و توپ‌های آتشبار سروسامان دهیم. هنوز ما، در این منطقه کارهای مهمی داشتیم و نباید ناامید می‌شدیم، شکست مقدمه پیروزی‌های آتی است. دشمن ضعف ما را به ما نشان داده بود و می‌باید بیشتر بررسی و دقت می‌نمودیم تا عملیاتی موفقیت‌آمیز داشته باشیم. ما توانسته بودیم ظرف چند ماه گذشته دشمن را در خاک خوزستان زمین‌گیر کنیم و تلفات سنگینی را به آن‌ها وارد کنیم. هرچند نیروهای خودی نیز تلفات زیادی متحمل شده بودند، فرماندهان رده بالای ارتش تلاش می‌کردند تا با تک‌های محدود مواضعی را اشغال نمایند تا عملیات بعدی رزمندگان را تسهیل کند. هرچند این مواضع به ظاهر ناچیز باشد، مثلاً تصرف یک ارتفاع، یا تصرف تپه‌ای که بتواند در آینده تأثیرگذار در عملیات ما باشد، بسیار مهم بود. تک‌های محدود در منطقه به نیروها روحیه می‌داد و روحیه آفندی در آن‌ها را ایجاد و ارتقا می‌داد، عملیات‌های محدود نفرات را برای نبردهای مهم‌تر مهیا می‌کرد، هم از نظر روحی و روانی، هم از نظر آموزشی خیلی تأثیرگذار بود. زیرا نفرات در این میادین رزم روزه‌روز پخته‌تر، آماده‌تر و باتجربه‌تر می‌شدند. مطمئناً این تجربیات و آموزش‌ها برای نبردهای سنگین‌تر آینده مؤثر واقع می‌شد.

گردان ۳۸۸ توپخانه بعد از عملیات نصر در شرق ارتفاعات الله اکبر به مرور مواضع خود را تکمیل نمود و با توجه به ورود آتشبار سوم از اندیمشک مجموعاً آتشبارهای گردان ۳۸۸ توپخانه حدوداً به فاصله یک کیلومتر با هم فاصله داشتند.

آتشبار یکم و دوم در کنار هم و آتشبار سوم و ارکان کمی عقب‌تر و پشت این دو آتشبار مواضع خود را اشغال نموده بودند. فصل زمستان بود، کم‌کم بارش‌های باران در منطقه شروع شده بود، ما که تا آن زمان اصلاً سنگری نداشتیم مشغول کندن و احداث سنگرهای اجتماعی و انفرادی شدیم. خدمه هر توپ برای خود دو سنگر احداث کرده بود، یکی برای سربازان و دیگری برای درجه‌داران. برای اولین بار بود که سنگر احداث می‌کردیم، از جعبه‌های مهمات توپخانه و تانک و

تراورس‌هایی که از اهواز فرمانده گردان با مدیر راه‌آهن اهواز هماهنگی نموده بود، استفاده می‌کردیم. ضمناً نیازمندی‌های سنگر واگذار گردیده بود مثلاً گونی، پلیت، نایلون و... کم‌کم کم‌کم‌های مردمی هم به جبهه‌ها می‌رسید، وضع ما روزه‌روز بهتر می‌شد، رفته رفته سروسامان می‌گرفتیم. بالاخره توانستیم سنگرها را احداث کنیم، ضمن تحکیم مواضع خود، تبادل آتش در منطقه هم مرتباً صورت می‌گرفت و جنگ به صورت تبادل آتش توپخانه درآمده بود، تمامی مواضع خودی و دشمن را در آن ایام شناسایی کردیم، آموزش‌های روزانه را به نفرات می‌دادیم تا آماده‌ی عملیات‌های بعدی گردند.

سرهنگ زرهی الماسی از بدو انتصاب به عنوان فرمانده تیپ ۳ زرهی، سعی کرد تماس یگان‌های تیپ ۳ زرهی را با یگان‌های دشمن برقرار و مواضعی را در شرق ارتفاعات الله اکبر اشغال و به مرور یک خط پدافندی مناسبی را جهت جلوگیری از نفوذ دشمن ایجاد نماید که در این کار نیز بسیار موفق بود و پدافند از آن منطقه، به منظور جلوگیری از پیشروی دشمن به داخل منطقه، خصوصاً پادگان دشت آزادگان بسیار حیاتی بود. در صورتی که دشمن از غرب به سمت شرق ارتفاعات الله اکبر حمله می‌کرد، می‌توانست در شمال رودخانه کرخه، تپه ۷۰ را در شرق ارتفاعات الله اکبر تصرف کند و با در دست گرفتن خط‌الرأس آن شمال رودخانه کرخه و تمام منطقه را کنترل نماید و خود را به پادگان دشت آزادگان برساند. در آن زمان دشمن آخرین ارتفاعات غربی - شرقی در شمال شهر بستان را در دست داشت و با از دست دادن این ارتفاعات مجبور می‌شد به تنگ چزابه عقب‌نشینی کند و با احداث خاکریز در زمین باز دفاع نماید. دامنه جنوب شرقی ارتفاعات میشداغ که تپه‌های شحیطیه بود، برای کنترل معبر وصولی شمال غربی بسیار مناسب بود که با از دست دادن آن، دشمن مجبور می‌شد به کلی ارتفاعات میشداغ را از دست بدهد. در صورتی که دشمن مواضع خود را در تپه‌های الله اکبر از دست می‌داد، مجبور بود در شمال رودخانه کرخه، ۱۰ کیلومتر عقب‌نشینی کند، زیرا مواضع پیوسته در عمق وجود نداشت و در صورت عقب‌نشینی، دشمن با خطر انهدام مواجه می‌شد. تپه ۷۰ در شرق و مقابل ارتفاعات الله اکبر که تیپ ۳ زرهی خطوط پدافندی خود را در آنجا استحکام بخشیده بود، بهترین مواضع دفاعی در آن شرایط بود، زیرا چنانچه نیروهای خودی از این تپه عقب‌نشینی می‌کردند، با وجود اینکه سلسله تپه تا حمیدیه وجود نداشت، ولی به علت کم بودن استعداد نیروهای خودی نسبت به دشمن (از نظر نیروی انسانی و تجهیزاتی) ادامه پدافند و اجرای عملیات تأخیری مشکل می‌شد. لذا مسئولیت گردان ۳۸۸ توپخانه با یک آتشبار ۱۳۰ مم

از گروه ۲۲ توپخانه و گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ م م کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی که در منطقه عمل تیپ ۳ زرهی مستقر بودند، بسیار مهم بود.

حوادث روزهای ۱۹ الی ۲۱ دیماه و آخرین وضعیت نیروهای خودی و دشمن در منطقه

در روز ۱۹ دیماه، دشمن از هرگونه عملیات آفندی خودداری کرد و لشکر ۱۶ زرهی فرصتی به دست آورد تا مواضع پدافندی خود را تحکیم نماید. لشکر ۱۶ زرهی از قرارگاه مقدم نیروی زمینی درخواست نمود تا تیپ ۲ لشکر که در منطقه دزفول بود، به منطقه سوسنگرد تغییر مکان نماید، اما قرارگاه مقدم نذاجا تنها با انتقال یک گروهان تانک موافقت نمود. همچنین گردان ۲۹۱ تانک که در شرق کارون و زیر امر لشکر ۹۲ زرهی بود به حمیدیه تغییر مکان یافت و زیر امر لشکر ۱۶ زرهی قرار گرفت. کمبود وسایل ترابری سنگین، سبب می‌شد تا نتوان به سرعت واحدهای زرهی را جابه‌جا نمود. بدین علت تا ساعت ۱۰۰۰ روز ۱۹ دیماه، فقط ۱۵ دستگاه تانک به منطقه نبرد سوسنگرد رسید و این وضع سبب نگرانی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی بود. فرمانده لشکر ۱۶ زرهی در پیامی اعلام نمود: اگر نیروی کمکی مؤثری به لشکر نرسد، منطقه پدافندی موجود نیز به خطر خواهد افتاد. زیرا عناصر رزمنده کافی باقی نمانده است که بتوان مأموریت پدافندی مورد نظر را اجرا نمود. در اواسط روز ۱۹ دیماه، بالگردهای رزمی هوانیروز در فضای منطقه نبرد کرخه کور به پرواز درآمدند و وضعیت دشمن را شناسایی و بررسی کردند. پس از شناسایی معلوم شد که نیروهای دشمن، همان مواضعی را که قبل از عملیات نصر در حوالی کرخه کور داشتند، اشغال کرده‌اند. البته دشمن نیز به واسطه تلفات وارده به یگان‌هایش، توان پیشروی بیشتر را نداشت و مشغول سازماندهی و جابه‌جایی یگان‌های خود و جمع‌آوری مجروحین و کشته شدگان خود در منطقه بود.

بعد از عملیات نصر، طرح کلی دشمن در منطقه سوسنگرد - هویزه تغییر کرد و نیروهای دشمن تلاش کردند منطقه عملیاتی سپاه ۲ و سپاه ۳ را از طریق غرب سوسنگرد به یکدیگر متصل کنند که سرانجام موفق شدند و این وضعیت را تا عملیات طریق‌القدس (آذرماه ۱۳۶۰) حفظ نمودند.

در ساعت ۱۵۰۰ روز ۱۹ دیماه، فرمانده لشکر ۱۶ زرهی وضعیت تانک‌های باقیمانده را چنین

گزارش داد:

" از تیپ ۱، هفت دستگاه و از تیپ ۳، دو دستگاه تانک باقی مانده است. از منطقه دزفول، ۵ دستگاه تانک رسیده است که فاقد خدمه هستند. از گروهان تانک اعزامی از گردان ۲۹۱ تانک،

۶ دستگاه تانک در اختیار تیپ ۳ زرهی قرار داده شد. لذا جمع تانک‌های موجود با احتساب تانک‌های تازه رسیده، ۲۰ دستگاه می‌باشد که تعدادی نیز خدمه ندارند.^۱

لازم به یادآوری است، هر تیپ زرهی در سازمان خود دارای ۱۰۶ دستگاه تانک می‌باشد. دو تیپ سازمانی لشکر در آن زمان می‌بایست ۲۱۲ دستگاه تانک داشته باشند. با توجه به موجودی آن زمان، یعنی ۲۰ دستگاه تانک، مشخص می‌شود وضعیت لشکر ۱۶ زرهی تا چه اندازه اسفناک بوده است. طبیعتاً چنین نارسایی‌هایی در خطوط مقدم جبهه‌ها، شرایط پدافند از منطقه را بسیار دشوار می‌نمود. لذا بیشترین فشار جنگ را یگان‌های توپخانه با اجرای آتش‌های مداوم شبانه‌روزی، می‌بایست تحمل می‌کردند و مسئولیت آن یگان‌ها در نگهداری و پدافند از منطقه بیشتر و بیشتر می‌شد. قرار گرفتن در خطوط پدافندی در زمانی که یگان‌های در خط دارای ضعف‌ها و نارسایی‌های بسیاری هستند، واقعاً مشکل و طاقت‌فرسا است و جنگیدن در چنین شرایطی، روحیه بسیار بالایی می‌خواهد که با شرایط عملیات آفندی کاملاً متفاوت می‌باشد.

در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۹ همه نفرات با اعصابی بد و روحیه شکسته شده و جسمی خسته در مواضع شرق ارتفاعات الله اکبر مشغول نگهداری و بازسازی وسایل و تجهیزات بوده و همچنین تیراندازی‌هایی را بنا به درخواست دیده‌بان انجام می‌دادیم. جناب سروان صالحی فرمانده آتشبار من را احضار کرد و فرمود: جناب سروان اصلانی، با نفرات آتشبار با مهربانی تمام، نسبت به حاضر به کاری توپ‌ها و بقیه مسائل آتشبار اقدام کن. سعی کن با نفرات، رفتار برادرانه‌ای داشته باشی و کج خلقی‌های آنان را تحمل کن، زیرا عملیات چندروز گذشته تأثیر بدی روی آنان گذاشته است. فراموش نکن آنان به غیر از من و تو کسی را ندارند و باید به آنان محبت کنیم. به جای پدر، مادر و تمامی کسانی که به آنان محبت می‌کنند، تا غم‌هایشان را برطرف و برای عملیات‌های آینده مهیا باشند.

روز ۲۰ دیماه، منطقه نبرد آرام بود که نشان از عدم توانایی نیروهای دشمن از عملیات آفندی بوده و دشمن تلفات سنگینی را متحمل شده بود. دشمن علاوه بر لشکر ۹ زرهی که در منطقه کرخه کور مستقر نموده بود، حداقل یک تیپ مکانیزه و یک تیپ زرهی به منطقه عملیاتی نصر آورده بود. توان رزمی دشمن بیش از توان رزمی لشکر ۱۶ زرهی بود، اما نیروهای لشکر ۱۶ در مقابل نیروهای دشمن تا آخرین نفس بسیار خوب جنگیدند و توانستند تلفات سنگینی را به دشمن وارد نمایند.

۱. سرهنگ سید یعقوب حسینی؛ ارتش ج.ا. در هشت سال دفاع مقدس، جلد دوم (نبردهای غرب اهواز و سوسنگرد)، ص ۱۳۴ و ۱۳۵، انتشارات عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۷۳

ساعت ۲۲۰۰ شب ۵۹/۱۰/۱۹، از طریق دیده‌بانان اطلاع یافتیم که دشمن از طرف بستان به حالت ستون به سمت سوسنگرد در حرکت است. روی آن‌ها آتش گشودیم ولی می‌بایست تأمل می‌کردیم تا ببینیم هدفشان چیست. سوسنگرد حدوداً در محاصره بود و نیروهای دشمن از چند جناح در چند کیلومتری آن مستقر شده بودند. به محض شلیک توپ‌های ما دشمن شهر را گلوله‌باران می‌کرد. در طول شب گلوله‌باران دشمن تا صبح روز بیستم دیماه ادامه داشت. اخبار جنگ را هر لحظه دریافت می‌کردیم، تلفات زیادی به تیپ‌های لشکر ۱۶ زرهی وارد شده بود. از طرفی ما محدودیت مهمات داشتیم که برایمان رنج‌آور بود، زیرا نمی‌توانستیم پاسخ تمامی گلوله‌باران دشمن را بدهیم. ما از نزدیک شاهد تمامی وقایع جنگ بودیم و با آن‌چه که رادیو و مردم می‌گفتند کاملاً متفاوت بود. ما در لشکر ۱۶ زرهی، دوستان و هم‌دوره‌ای‌هایی داشتیم که سراغشان را می‌گرفتیم و با خبر شهادت آنان متأثر و غمگین می‌شدیم. موضوع برای همه نفرات یکسان بود، زیرا آنان نیز بستگانی در لشکر داشتند که با خبر شهادت آنان غمگین می‌شدند. هر لحظه خبر تازه‌ای از شهادت دوستان دریافت می‌کردیم که در روحیه ما تأثیرگذار بود. در چند ماهی که از جنگ گذشته بود، نفرات، ۱۰ سال پیرتر شده بودند، زیرا از صبح تا شب در استرس و نگرانی و جنگیدن و محرومیت‌ها به سر می‌بردند که با ادامه آن روند در عین جوانی پیرتر هم می‌شدند. از ما نگران‌تر خانواده‌هایمان بودند که شبانه روز در نگرانی و تشویش بودند و انتظار ما را می‌کشیدند.

شب تا صبح روز ۵۹/۱۰/۲۰ تبادل آتش توپخانه بین طرفین در جریان بود و وضعیت خسته-کننده‌ای حاکم شده بود. اخبار متفاوتی نیز دریافت می‌شد که خستگی ما را بیشتر می‌کرد. نگرانی خانواده‌ها هم در شهرها ما را رنج می‌داد، زیرا کم‌کم خبر شهادت فرزندان و یا شوهران به خانواده‌ها داده می‌شد و بچه‌ها هم خبر شهید شدن پدرانشان را می‌شنیدند که واقعاً تأسف‌آور است.

ما با دنیا می‌جنگیدیم، یکی از فرماندهان می‌گفت: ما از کره‌شمالی مهمات دریافت می‌کردیم که گویا به آن کشور هم گفته شده مهمات ما را تأمین نکند. از نظر تدارکات سخت در مضیقه بودیم که بسیار تأثیرگذار بود. وقتی به هدایت آتش می‌رفتم و فاصله دشمن را با نیروهای خودی در منطقه می‌دیدم نگران می‌شدم، زیرا بعد از آن همه تلاش هنوز پیشرفت چشمگیری نداشتیم. افسران و فرماندهان در خصوص پایان جنگ نقطه نظراتی داشتند، عده‌ای می‌گفتند جنگ طولانی خواهد شد، عده‌ای هم نظرشان این بود که تا پایان سال تکلیف جنگ مشخص می‌شود ولی خیلی‌ها به آینده امیدوار نبودند. من فقط دعا می‌کردم که به مردم کشورم بتوانم پاسخگو باشم. آن‌هم درحیطه وظایف

خودم، اما توانسته بودم تا آن زمان وظایفم را انجام دهم. در طول شب گلوله‌های منور در منطقه مشاهده می‌شد و به صورت پراکنده توپخانه‌ها فعال بودند.

حوادث روزهای یکشنبه ۵۹/۱۰/۲۱ الی سه‌شنبه ۵۹/۱۰/۳۰ در شمال و جنوب رودخانه کرخه

در روز ۲۱ دیماه، بار دیگر منطقه ناآرام شد و دشمن تلاش خود را در محور عمومی هویزه - سوسنگرد متمرکز کرد. در ساعت ۱۱۴۰ روز ۲۱ دیماه، جاده هویزه - سوسنگرد به دست دشمن افتاد و تا ساعت ۱۸۵۰ همان روز نیروهای دشمن تا روستای ساریه واقع در ۵ کیلومتری جنوب سوسنگرد پیشروی کردند. این تلاش دشمن در تمامی رده‌ها، ایجاد نگرانی کرد و تصور می‌شد که در مقابل فشار شدید دشمن، رزمندگان خودی که طی ۶ روز نبرد سنگین، تلفات زیادی را متحمل شده بودند، نتوانند مقاومت کنند و بار دیگر دشمن سوسنگرد را به اشغال خود درآورد. در این روز عناصری از تیپ ۱۲ ابن‌الولید از لشکر ۳ زرهی عراق با استفاده از کمبود نیروهای تأمینی با عبور از رودخانه نیشان، خود را به جاده هویزه - سوسنگرد رساندند. با تسلط دشمن بر محور هویزه - سوسنگرد، تمام منطقه جنوب و جنوب غربی شهر هویزه که تا آن زمان در کنترل رزمندگان ژاندارمری و سپاه پاسداران قرار داشت، به کنترل نیروهای دشمن درآمد و عملیات الحاق عناصر سپاه ۲ و ۳ عراق در جنوب شرقی بستان تسهیل گردید. نیروهای دشمن به این موفقیت اکتفا کردند و از ادامه فشار بر نیروهای خودی در منطقه سوسنگرد خودداری نمودند.

در این روز تعدادی از درجه‌داران و افسران متأهل چند روزی به مرخصی عملیاتی اعزام شدند. به‌علت اصابت گلوله‌های توپخانه به مواضع گردان، سرگرد قاسمی افسر تطبیق آتش منطقه اعتقاد داشت گردان تغییر موضع دهد تا آسیب نبیند. فاصله یگان ما با خطوط مقدم تیپ ۳ زرهی خیلی کم بود. اگر فاصله یگان توپخانه با خط مقدم کم باشد، آن خط را ضعیف ارزیابی می‌کنند، خصوصاً در مواضع پدافندی که ما در آن زمان چاره‌ای نداشتیم و می‌بایست تحمل می‌کردیم. در این مدت دشمن شهر هویزه را کاملاً به تصرف خود درآورده و مواضع خود را در آن منطقه تحکیم نموده بود. تانک‌های تیپ ۳ زرهی مواضع جدیدی را اشغال و خود را به دشمن نزدیک‌تر کرده بودند. لشکر ۱۶ زرهی در تلاش برای تجدید سازمان بود تا با دریافت تانک‌های جدید و نفرات تازه وارد سازماندهی جدیدی برای عملیات‌های بعدی بنماید.

در آن ایام شهر اهواز نیز متناوباً مورد تیراندازی‌های توپخانه دشمن قرار گرفته بود که تأثیر زیادی در تخریب روحیه مردم داشت. در جبهه دشت آزادگان هم برتری دشمن احساس می‌شد، اما رزمندگان در خطوط مختلف به پدافند از حوزه مسئولیت خود با تمامی توان مشغول بودند.

در روز ۲۲ دیماه، نیروهای دشمن در ۱۵ کیلومتری جنوب حمیدیه دست به تحرکات و اقدامات ایذایی زدند که با عکس‌العمل به موقع نیروهای خودی خنثی شد. نیروهای دشمن که جاده هویزه - سوسنگرد را در کنترل داشتند، با آتش توپخانه مواضع یگان‌های خودی را به شدت زیر آتش می‌گرفتند که توسط بالگردهای هوانیروز و آتش پر حجم توپخانه‌های مستقر در منطقه، مواضع دشمن در ساریه را زیر آتش گرفتند و فعالیت دشمن را خنثی نمودند. استعداد نیروهای ایرانی به قدری ضعیف بود که امکان اجرای عملیات آفندی وجود نداشت و برای پدافند از منطقه نیز با کمبود نیرو مواجه بودند. در نتیجه نیروهای خودی موفق نشدند تا هویزه پیشروی و آن را آزاد نمایند. اما سربازان عراقی از جنوب آبادی ساریه، به عقب رانده شدند. در نتیجه نیروهای دشمن خط پدافندی خود را در امتداد کرخه کور، شاخه شرقی غربی نهر نیرسان و غرب سوسنگرد انتخاب و اشغال و تحکیم کردند. نیروهای خودی نیز در مواضع پدافندی جنوب محور حمیدیه - سوسنگرد که از سمت غرب به کرانه شرقی رودخانه مالکیه در حوالی حاجیه متصل می‌شد، استقرار یافتند. با توجه به اینکه کلیه نیروها در خطوط پدافندی درگیر بودند، لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی، فاقد نیروی احتیاط بودند و آسیب زیادی نیز در طول عملیات‌های گذشته دیده و ضایعات آن لشکرها به قدری بود که در پدافند از جبهه‌ای به طول ۱۰۰ کیلومتر با مشکل مواجه بودند و عدم وجود یگان احتیاط نیز این نگرانی را به وجود آورده بود که در صورت تک و رخنه دشمن در خطوط پدافندی، این لشکرها نتوانند رخنه دشمن را سد نمایند. لذا تصمیم گرفته شد با استفاده از آب رودخانه‌های کرخه و کارون، قسمتی از منطقه تبدیل به باتلاق و غیر قابل عبور شود تا لشکرهای ۱۶ و ۹۲ زرهی بتوانند یگان‌هایی را از خط پدافندی رها و یگان احتیاط خود را تشکیل دهند. بدین ترتیب، عملیات نصر که یکی از بزرگ‌ترین نبرد تانک‌ها بین واحدهای زرهی ارتش ایران و عراق در طول جنگ تحمیلی بود، به پایان رسید. با توجه به اقداماتی که برای جاری کردن آب در منطقه عملیاتی اهواز - سوسنگرد به عمل آمد، زمین منطقه عملیات برای اجرای عملیات آفندی هر دو طرف درگیر جنگ، نامناسب گردید و نیروها به حالت پدافندی درآمدند. با این آب گرفتگی، تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی از منطقه پدافندی جنوب جاده حمیدیه - سوسنگرد از زیر امر لشکر ۱۶ زرهی خارج و به تپه‌های فولی‌آباد در

شمال غربی اهواز تغییر مکان داد و در اختیار لشکر ۹۲ زرهی قرار گرفت و مسئولیت کلی منطقه عملیاتی سوسنگرد در جنوب رودخانه کرخه به لشکر ۱۶ زرهی واگذار گردید. در این زمان، لشکر ۹۲ زرهی با تیپ ۱ در جنوب غربی اهواز و تیپ ۳ زرهی در شمال کرخه در مقابل تپه الله اکبر به پدافند ادامه می‌داد. در منطقه عملیاتی سوسنگرد، عملاً فقط تیپ ۱ و گردان سوار زرهی لشکر ۱۶ زرهی گسترش داشت، زیرا تیپ ۲ آن لشکر در منطقه دزفول باقی مانده بود و تیپ ۳ نیز به علت ضایعات و تلفاتی که در عملیات نصر متحمل شده بود، به منظور تجدید سازمان در منطقه تجمع عقب واقع در تپه‌های شرق سد کرخه مستقر شد.

روز ۲۳ دیماه، از خدمه توپ‌های آتشبار بازدید می‌کردم، همه مشغول تعمیر و نگهداری و دیگر امورات بودند. درجه‌داران و سربازان آتشبار را می‌دیدم که آرام آرام، چلانده شده و می‌شکستند و قدم به قدم در عین جوانی پیر می‌شدند، پیری زودرس. وقتی چهره عرق کرده و آغشته به خاک آنان را تا بناگوش همراه با لباس‌های خیس سفیدک زده و لب‌های خشکیده مشاهده می‌کردم، دلم می‌گرفت، اما آنان با آن شرایط سخت، لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند و به تلاش خود ادامه می‌دادند. به همین دلیل همه روزه محتاط تر با آنان رفتار می‌کردم. آنها نیاز به محبت داشتند، زیرا عملیات‌های پیاپی و کارهای سخت روزمره، آنان را از پای می‌انداخت، اما چیزی که توجه من را جلب کرده بود، این بود که سربازان آتشبار نسبت به سن‌شان پخته‌تر شده بودند و همانند مردان بالغ رفتار می‌کردند که از این بابت احساس غرور و افتخار می‌کردم. در آن روز با درجه‌داران و سربازان آتشبار در حین بازدید صحبت کردم، تعدادی از آنان نگران و ناراحت بودند، نگران بستگان و دوستان خود در لشکر ۱۶ زرهی که نمی‌توانستند خبری از وضعیت آنان کسب نمایند. درجه‌داران بیشتر صحبت‌های تاکتیکی عملیات را می‌کردند و گلایه داشتند از نحوه عملیات و کنترل صحنه نبرد. من با توجه به اطلاعاتی که داشتم و آنچه را که می‌دانستم با آنان در میان گذاشتم و سعی کردم به آنان روحیه بدهم، اما آنها گویی از نظر روحی سقوط کرده بودند، و شکست لشکر ۱۶ زرهی برای‌شان بسیار سنگین تمام شده بود. البته اکثر افسران و درجه‌داران، چنین شرایطی را داشتند، شاید هم منطقی به نظر می‌رسید، زیرا برای هم‌زمان شهید و مجروح‌شان بسیار ناراحت بودند، اما ما می‌بایست آن شرایط را می‌پذیرفتیم.

صبح روز ۲۴ دیماه، فرمانده گردان، جناب سرگرد آجوری از موضع آتشبار و آخرین وضعیت نفرات و تجهیزات بازدید کردند. چشم‌های تیزبین او همه چیز را در هر سو می‌دید و می‌کاوید. بعد از بازدید و دستورات لازم، موضع آتشبار را ترک کرد. در آن زمان، وقتی به چهره فرمانده آتشبار، جناب

سروان عباس صالحی نگاه می‌کردم، از فعالیت زیاد و مسئولیت سنگین، بسیار ضعیف شده بود. پوست صورتش چین و چروک برداشته و چشم‌هایش در تک گودی حدقه چشم افتاده بودند. بینی‌اش کشیده و از شان‌هایش دو تکه استخوان باقی مانده و لب‌هایش ترک برداشته و در میان موهای سرش، تارهای سفید پیدا شده بود. ما کم‌کم مانند شمع می‌سوختیم و آب می‌شدیم و عزیزترین زمان عمرمان را در آن دشت سوزان می‌گذارندیم. هر شب در انتظار فردایی بودیم که آن دشت را در انبوهی از دود و آتش ببینیم که همانند پرتگاهی بود، زیرا غفلت کردن در آن شرایط، ما و هم‌زمانمان را در خطوط مقدم به کام مرگ می‌کشاند. هیچ شبی نمی‌توانستیم همانند دیگر مردم بخوابیم، ما از خواب و خواب از ما گریزان و دور بود.

در روز ۲۵ دیماه، نفرات، وسایل خواب خود را که در ماه‌های گذشته پر از خاک شده و خاک کاملاً در وجودشان رخنه کرده و کثیف شده بودند، در کنار کانال آبی در روستای سگور شستشو نمودند. من هم موضوع ناراحتی روحی نفرات آتشبار را با فرمانده آتشبار در میان گذاشتم. ایشان دستور دادند نفرات آتشبار را در محلی جمع کنم تا با آنان صحبت کنند. عصر آن روز در مرکز آتشبار، در یک محل امنی، نفرات آتشبار را جمع کردم تا فرمانده آتشبار برایشان صحبت کند. بعد از جمع شدن نفرات آتشبار، من به آنان گفتم، از اینکه می‌بینم ناراحت هستید، به شما حق می‌دهم. اما مردم کشور برای ما حرمت زیادی قائل هستند. این حرمت مربوط به مردم جامعه است که از دیرباز به نظامیان و در کل به سرباز قائل هستند. ما زمانی بی حرمت می‌شویم که از اصولی که سالیان دراز با آنها ساخته و پرداخته شده و آموزش‌های لازم را دیده‌ایم، جدا شده و دست بکشیم. منظورم اصول شرافت سربازی بود، من به آنان گفتم ما باید به عنوان یک سرباز باقی می‌ماندیم که ماندیم و هیچ‌گاه از اصول سربازی و جانبازی در راه میهن عدول نکرده‌ایم. سرباز نباید از خود تهی شود و از سیمای خود بیمناک و شرمند شود. سربازی که خود را می‌شناسد، از خودش دوری نمی‌کند، بیزار هم نیست، بلکه افتخار می‌کند، زیرا وجدانی آسوده دارد. به آنان گفتم چه کاری می‌توانستید انجام دهید که نداده‌اید؟ شما در زیر مرگبارترین بمب‌ها و گلوله‌های توپخانه دشمن، وظایف دینی و ملی خود را انجام داده‌اید، بسیاری از نیروهای دشمن را به هلاکت رسانده، عده بسیاری را نیز به اسارت درآورده، ادوات زرهی بسیاری از دشمن را منهدم نموده و غنایم زیادی نیز به دست آورده‌اید. ما شکست نخورده‌ایم، بلکه پیروزی خوبی نصیب‌مان شده است. خصلت جنگ همین است، هم‌زمانی را که از دست داده‌ایم، در گور نخفته‌اند، بلکه در روح ما خفته‌اند. لذا ما باید تلاش کنیم تا انتقام خون

آنان را از خصم بگیریم. من به آنان گفتم شما در قلعه دلاوری و شجاعت در نبردها قرار داشته و دارید، شما از ابتدای جنگ تحمیلی در دشت آزادگان آن را به اثبات رسانده‌اید، همه به شجاعت شما اذعان دارند و آن را ستایش می‌کنند، حتی دشمن. شماها نور چشم مردم و رهبر هستید، زیرا شما شمشیر و سپر این سرزمین هستید. بعد از اینکه صحبت‌های من تمام شد، فرمانده آتشبار به جمع ما پیوست. او با چهره‌ای کاملاً خسته اما با قلبی سرشار از محبت، ابتدا از درجه‌داران و سربازان آتشبار به خاطر زحماتشان تشکر کرد و چنان صمیمانه با نفرات صحبت می‌کرد که مرحمی برای دل‌های زخمی نفرات آتشبار بود. او به نفرات آتشبار گفت: شماها افتخار ملت‌اید، از ابتدای ورودتان به دشت آزادگان همچون نگینی درخشیدید. در ادامه صحبت‌هایش من متوجه بغض او که در گلویش بود، شدم. اشک در چشمانش در آن روز آفتابی برق می‌زد و با آن حالت گفت: در این دشت بعد از پایان غروب، چیزی جز تیرگی نیست، اما با سیاه‌تر شدن سیاهی شب در این تپه ماهورها شماها هوشیار بودید و لحظه‌ای آرام نداشتید تا با دشمن مقابله کنید و هیچ‌گاه غفلت نکردید. با توجه به اینکه جوان هستید و منتظران زیادی دارید، اما مردانه جنگیده‌اید که من شاهد و ناظر آن همه فداکاری شماها بوده‌ام. در این دشت ستاره‌ها در شب‌ها کاملاً نمایان هستند و منظره بسیار زیبایی را ترسیم می‌کنند. اما من به ستاره‌هایی که در سنگرها هستند و می‌درخشند و نور آنان تأمین‌کننده امنیت کشور و مردم است، می‌اندیشم و آن هم شما سربازان با غیرت و شجاع هستید. قدر خودتان را بدانید و مراقب خودتان باشید، زیرا مردم، ارتش و خانواده‌تان به شماها نیاز دارند. بعد از اتمام سخنان فرمانده آتشبار، همه نفرات تکبیرگویان با روحیه‌ای تازه برای ادامه کارهایشان به طرف سنگرهای خود رفتند.

ما در شرق ارتفاعات الله اکبر در خطوط پدافندی تا پایان دیمه قرار گرفته بودیم و جنگ بیشتر به صورت تبادل آتش توپخانه بین طرفین در جریان بود و سعی می‌کردیم یگان خود را جهت عملیات‌های بعدی از هر جهت آماده نماییم.

حوادث و اتفاقات بهمن و اسفندماه ۵۹ در شرق ارتفاعات الله اکبر

خط پدافندی تیپ ۳ زرهی در شرق ارتفاعات الله اکبر روز به روز تکمیل‌تر می‌شد و یگان‌های تیپ ۳ زرهی و توپخانه‌های موجود در شمال رودخانه کرخه با تمامی وجود از مواضع پدافندی خود دفاع می‌کردند و جنگ بیشتر روزها و شب‌ها با اجرای آتش توپخانه‌ها شروع و خاتمه می‌یافت و یگان‌ها مشغول بازسازی و سازماندهی خود بودند تا در عملیات‌های بعدی مؤثرتر باشند. در آن زمان،

تیپ‌های ۳۵ و ۴۳ زرهی و ۱۴ مکانیزه و سایر یگان‌های مستقل از لشکر ۹ زرهی ارتش عراق به اضافه تیپ ۱۲ زرهی ابن‌الولید در منطقه عملیاتی حمیدیه - سوسنگرد و تپه‌های الله اکبر گسترش داشت و از آبادی کوهه در شرق کرخه کور تا هویزه جهت نگهداری مواضع پدافندی و جلوگیری از نفوذ نیروهای ایرانی تلاش می‌نمودند. ضمناً تیپ ۱۲ زرهی در تپه‌های الله اکبر پدافند می‌نمود.

در تاریخ ۵۹/۱۱/۶، تعدادی خبرنگار داخلی به مواضع ما آمدند و با نفرات، مصاحبه و عکس تهیه نمودند. به خبرنگاران گفتیم با توجه به تمامی نارسایی‌ها باید در برابر دشمن ایستادگی نماییم و آن‌ها را از خاک کشورمان بیرون کنیم. به آن‌ها گفتیم به یگان‌های پیاده و زرهی بروید و اوضاع آنان را که از ما بسیار بدتر است از نزدیک ببینید، شاید نتوانید درک کنید زندگی کردن در شرایط سخت یعنی چه، بروید و ببینید و مشاهدات خود را به دیگران انتقال دهید، زیرا برای ادامه دادن جنگ فقط باید خدا به داد آنان برسد. یکی از خبرنگاران گفت: واقعاً نمی‌توانیم تمام واقعیت‌ها را منتقل کنیم. به آنها گفتیم، انتقال رشادت‌ها، فداکاری‌ها و از خودگذشتگی رزمندگان اسلام به مردم کشور و دنیا، آیا مانعی دارد؟ بروید به یگان‌های پیاده و زرهی در خطوط مقدم تا سرباز و رزمنده اسلام را از نزدیک مشاهده و عمق اعتقاد و اعتماد آنان به رهبر انقلاب، دین و میهن اسلامی را که در وجودشان موج می‌زند، ببینید و درک کنید و متحیر شوید.

در آن روز فرمانده گردان سرگرد آجوری به درجه سرهنگ‌دومی ارتقاء یافتند که همه به ایشان که فرمانده‌ای لایق بود، تبریک گفتیم.

ستوان جمال کریم که دیده‌بان گردان بود، به سمت فرمانده آتشبار دوم به جای سروان اشرفی منصوب شدند. ایشان هم افسری لایق بودند و به عنوان دیده‌بان گردان، وظایف خود را به نحو شایسته‌ای انجام داده بود که به تشخیص فرمانده گردان و بهبود وضعیت آتشبار دوم به این سمت منصوب گردیدند. هرچند سروان اشرفی هم زحمات زیادی را متحمل شده بود، ولی ایشان بنا به مصالح خدمتی به گردان ۳۳۵ پدافند هوایی گروه ۳۳ توپخانه منتقل شده بودند. کمک‌های مردمی خوبی را در آن ایام دریافت می‌کردیم که تأثیرگذار در رزم ما بود. مثلاً آتشبارهای گردان آمبولانس نداشتند که از طریق حاج آقا اسحاقیان که کمک‌های اهدایی مردم تهران را به منطقه می‌آوردند، دریافت نمودیم که در آن شرایط واقعاً به دادمان رسید. ایشان در غرب تهران در سه راهی سلسبیل در مسجد باب‌الحوایج و افراد خیر در بازار تهران کمک‌های اهدایی مردم را جمع‌آوری و به منطقه ارسال می‌نمود. در خیلی اوقات شخصاً به همراه تعدادی از افراد خیر به منطقه می‌آمد و وسایل

استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه در مواضع پدافندی ... ۴۷۱/

اهدایی را با نظر فرمانده گردان بین آتشبارها تقسیم می‌کرد. از طرفی سربازان احضار شده دوره احتیاط نیز به ما واگذار گردید و از نظر نیروی انسانی در وضعیت خوبی قرار گرفتیم.

سربازان بسیار خوبی در بین آنان دیده می‌شد که در حد و اندازه‌های کارکنان پایور بودند. سرباز تفرشی و حمید فروتن خدمه توپ استوار محمد تقی‌نژاد واقعاً سربازان خوبی بودند. سربازی داشتیم به نام تقوی‌زاده که اظهار می‌داشت از بستگان رئیس هلال‌احمر کشور است و در یاری رساندن به نیازهای گردان تلاش بسیاری را نمود و بسیاری از کسورات سربازان و گردان را تأمین نمود. این امر وضعیت ما را بهتر کرد تا بتوانیم در منطقه و در شرایط رزم برای نیروهای در خط مؤثرتر باشیم.

در روز ۵۹/۱۱/۷، با توجه به شروع بارندگی‌ها مشغول تهیه سنگر شدیم. کمک‌های دریافتی و تهیه تراورس و پلیت و دیگر وسایل که به‌مرور دریافت می‌کردیم، باعث شد تا برای خود و نفرات آتشبار، سرپناهی به‌عنوان سنگر احداث نموده تا نفرات آسایش بهتری داشته باشند. این اولین باری بود که بعد از ماه‌ها حضور در جبهه، سنگر تهیه می‌کردیم. آب رودخانه کرخه که به سمت دشمن انداخته شده بود، برای دشمن مزاحمت‌های بسیاری را ایجاد کرده بود و عملیات آنان را کند نموده بود. براساس گزارش‌های دریافتی از دیده‌بانان، دشمن قصد حمله را داشته که به‌دلیل نفوذ بیش از حد آب، منصرف گردیده بودند. افسری به نام سروان شریعت از نیروی هوایی ارتش داوطلبانه جهت دیده‌بانی به گردان ما آمده بود که با او آشنا شدیم.

گرچه در آن ایام، منطقه حدوداً آرام بود، ولی روزی نبود که ما تلفاتی را نداشته باشیم. در چند روز اخیر تبادل آتش توپخانه در منطقه در جریان بود. در آتشبار ما یعنی آتشبار یکم گلوله‌های بیشتری نسبت به دیگر آتشبارهای گردان اصابت می‌نمود که از شانس خوب ما بود.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز

۵۹/۱۱/۱۲ می‌گوید:

من به‌عنوان افسر رابط گردان با سرگرد قاسمی جهت هماهنگی توپخانه‌های موجود در منطقه به مناطق الله اکبر، حمیدیه و فولی‌آباد عازم شدیم. فرمانده گروه ۳۳ توپخانه به من گفته بود که شغل من رئیس رکن ۱ گردان است، ولی من به‌خاطر همکاری و نشان ندادن ضعف به فرماندهان، مسئولیت افسر رابطی را نیز به‌عهده گرفتم. روزها به‌عنوان افسر رابط به یگان‌ها می‌رفتم و شب‌ها هم مسئولیت رکن ۱ گردان را انجام می‌دادم.

ابتدا به گردان ۳۱۸ توپخانه کمک مستقیم تیپ ۳ زرهی رفتیم. نزد فرمانده گردان جناب سرگرد ابراهیمی رفتیم، ایشان از وضعیتی که داشت دلش خون بود و می‌گفت عین خانه به دوش‌ها زندگی می‌کنیم، امکانات هم نداریم و به‌عنوان فرمانده گردان نمی‌توانم از نفرت یگانم که همانند فرزندانم هستند مراقبت نمایم و قادر نیستم ابتدایی‌ترین نیازهایشان را برآورده نمایم. این نوع فرماندهی من را رنج می‌دهد. من به ایشان عرض کردم، ما هم دست‌کمی از شما نداریم و چه باید کرد؟ ایشان فرمودند: ادامه جنگ مشکلاتی را به‌همراه دارد که مسئولان باید بیشتر به فکر باشند نه این‌که با این همه محدودیت انتظارات، ارتشی منظم و تمام‌عیار را از ما داشته باشند. خلاصه، کلی دردودل کردیم و بعد از انجام هماهنگی کارها، مواضع آن گردان را ترک کردیم. به آتشبار ۱۳۰ م ستوانیکم اسدی‌پور از گردان ۳۳۳ گروه ۲۲ توپخانه واقع در تپه ۱۰۱ رفتیم. گویا این همان تپه‌ای بود که در مانور لشکر ۹۲ زرهی در حضور شاه به‌عنوان جایگاه مورد استفاده قرار می‌گرفته است. بعد از هماهنگی با ایشان، به توپخانه لشکر ۱۶ زرهی رفتیم. یک نفر درجه‌دار احتیاط عراقی که خود را اسیر کرده بود، دیدیم. سرگرد قاسمی که به زبان عربی تسلط داشت، با وی مصاحبه نمود، در همین موقع خبرنگاران خارجی به ما ملحق شدند. خبرنگاران که اسیر عراقی را دیدند، با وی مصاحبه کردند، او به خبرنگاران گفت:

این جنگی است که امپریالیسم به‌وجود آورده و صدام‌حسین را انگلیسی‌ها به‌کار برده‌اند و ما دو کشور مسلمان را به جان هم انداخته‌اند و گفت چقدر خوب بود به‌جای پرتاب گلوله به یکدیگر، دست در دست همدیگر با شادی زندگی می‌کردیم، چرا و با چه هدفی نیروهای دوطرف باید کشته شوند. این مسئله به‌خاطر چیزی نیست و پوچ است و عبرتی برای دو کشور در تاریخ می‌باشد. ناهار را در واحد ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵ م در فولی‌آباد بودیم. بعد از صرف ناهار خبر ناگواری را دریافت کردیم، گویا یک قبضه توپ ۱۷۵ م دیگر از گردان ۳۸۷ توپخانه در اندیمشک منفجر شده و رئیس توپ آن به شهادت رسیده بود که آن هم به واسطه تیراندازی‌های بیش از حد و اتمام عمر قانونی لوله آن بوده است. سرگرد احمدیان با شنیدن خبر بسیار متأثر شد. ما هم ناراحت شدیم ولی کاری از دست ما ساخته نبود. از آنان دلجویی کردیم و با ناراحتی گردان را به سمت آب‌گرفتگی ترک کردیم. براساس اطلاعات دریافتی، آب‌گرفتگی بین نیروهای طرفین قرار گرفته و در حقیقت یک مرز آبی به‌وجود آورده بود، گفته می‌شد نیروهای دشمن در حال عقب‌نشینی به طرف ایستگاه حمید هستند. واقعاً ناراحت بودم که باید جلوی نیروهای عراقی‌ها را با آب‌گرفتگی سد کرد. زیرا قبل از جنگ می‌بایست مسئولان سیاسی کشور، به فکر بودند و به توصیه‌ها و تذکرات مسئولان اطلاعاتی ارتش توجه کرده و اقداماتی را

انجام می‌دادند تا به این وضع گرفتار نمی‌شدیم. کسانی که می‌گفتند، عراق جرئت حمله به ایران را ندارد، حالا می‌آیند و با چشمان خود می‌بینند و به‌روی مبارکشان هم نمی‌آورند، ولی توقع دارند که ارتش هرچه سریع‌تر جنگ را در کنار اهواز به اتمام برساند. در تمامی یگان‌هایی که رفتم حالت خستگی و ناراحتی را در چشمان نفرات می‌دیدم و آرزو کردم هرچه زودتر این جنگ با پیروزی نیروهای خودی که این همه زحمات را متحمل شده‌اند، به اتمام برسد.

حوادث روزهای دوشنبه ۱۳ الی دوشنبه ۲۰ بهمن ۵۹ در شرق ارتفاعات الله اکبر

به‌علت سرد شدن هوا و خوابیدن در روی زمین باز در ماه‌های گذشته و آشامیدن آب‌های آلوده منطقه کلیه‌هایم آسیب دیده و درد شدیدی می‌کرد. هم سرما خورده بودند و هم آلودگی آب آشامیدنی باعث شده بود در وضعیت بدی قرار بگیرم. به‌قدری درد داشتم که تحمل درد برایم بعضی اوقات غیرممکن بود. جناب سروان صالحی و ستوان تهرانی و سرگروه‌بان بازیاران که هم‌زمان نزدیکم بودند به من رسیدگی می‌کردند، ولی درد، رهایم نمی‌کرد. از دست پزشک‌یار آتشبار هم کاری برنمی‌آمد. گاهی به‌علت درد زیاد اشک از چشمانم جاری می‌شد. چند روزی بود که گرفتار کلیه‌درد شده بودم، ولی توجهی نمی‌کردم و می‌گفتم خوب می‌شود. مسئولیت سنگینی داشتم و حاضر نبودم به‌هیچ عنوان از مسئولیت خود شانه خالی کنم. از طرفی جناب سروان صالحی را که همانند برادر بزرگم به او علاقه داشتم، نمی‌خواستم تنها بگذارم، زیرا در آن شرایط سخت به من نیاز داشت.

خبر بیماری من به افسران گردان رسید و آن‌ها احوال من را می‌پرسیدند، ولی کاری از آن‌ها نیز ساخته نبود. بیمارستان اهواز هم در شرایطی نبود که به آنجا اعزام شوم و خودم هم راضی نبودم.

روز ۵۹/۱۱/۱۴ جناب سروان مهدی دامغانیان و جناب سروان جمال کریم به ملاقات من آمدند. با دیدن اوضاع من که دیگر از شدت درد، خم شده بودم بسیار ناراحت شدند. جناب سروان دامغانیان را دیدم که با نگرانی و ترحم خاصی به من نگاه می‌کند. به من گفت هر طوری که شده، باید از منطقه جهت مداوا به تهران بروی. من تا آن‌زمان از مرخصی استفاده نکرده بودم و دوست داشتم هم‌زمان متألمم از مرخصی استفاده نمایند.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از حوادث روز ۵۹/۱۱/۱۴ می گوید:

غروب روز ۱۴ بهمن ۵۹، به همراه ستوانیکم جمال کریم جهت بازدید و دیدار از وضعیت ستوان اصلانی به آتشبار یکم رفتیم. با ستوان تهرانی و ستوان جمال کریم نزد او نشستیم، دیگر هم‌زمان نیز آنجا بودند. ستوان اصلانی کلیه‌هایش درد داشت و ناراحت بود و در وضع خوبی به سر نمی‌برد و نمی‌توانست درست صحبت کند. بعد از مدتی که با او بودیم با ناراحتی به طرف آتشبار دوم رفتیم و شام را با ستوان کریم صرف کردیم. شب در گردان که افسران جمع بودند، با سروان خدادوست و دیگران تا پاسی از شب بیدار بودیم، در مورد کارها و جنگ و اوضاع ستوان اصلانی صحبت کردیم و ناراحت بودم. او که یک افسر جوان بود، شدیداً به کلیه درد عجیبی مبتلا شده بود، او را دوست داشتیم، برای این که افسر فعال، فداکار و از خود گذشته‌ای بود. به همین خاطر نگران بودم، در اثر سروصدای تیراندازی دشمن از چادر بیرون آمدم، دیدم انگار جشن شده است. گلوله‌های روشن‌کننده، تمامی منطقه را نورانی کرده بودند و از فاصله بسیار دور صدای رگبار تیربارها به گوش می‌رسید. تیراندازی توپ‌های کاتوشا و پدافند هوایی به خوبی مشهود بود. درگیری شدید بود و آن شب تا صبح برایم با نگرانی سپری شد. آن شب در مورد ستوان اصلانی با فرمانده گردان صحبت کردم و قرار شد فردای آن روز به مرخصی رفته و در ایام مرخصی با مراجعه به پزشک حادثی به کلیه‌های خود نیز رسیدگی نماید.

من که معاون فرمانده آتشبار بودم تا آن زمان به دلیل شرایط خاصی که داشتیم از مرخصی عملیاتی استفاده نکرده بودم. آن زمان هم به دلیل بیماری کلیه و درد شدیدی که داشتم و با لطفی که فرمانده آتشبار و رئیس رکن ۱ گردان به من داشتند و نگران سلامتی‌ام بودند، بعد از ۴ ماه اقامت در منطقه، چهار روز به مرخصی اعزام شدم. بعد از ماه‌ها دوری از خانواده، فرصتی یافتیم به کرج نزد خانواده‌ام بروم و سپس به بیمارستان خانواده ارتش مراجعه و پس از گرفتن عکس از کلیه‌هایم و دریافت دارو، به منطقه عازم شدم.

زمانی که درب خانه را زدم، مرحوم پدرم درب خانه را باز کرد. وقتی من را دید نمی‌دانست چه کار کند، زبانش بند آمده بود، هیچ خبری از من در این مدت نداشت، ما تلفن نداشتیم، درگیری‌های جنگ هم اجازه نمی‌داد تا بتوانیم از تلفن استفاده کنیم، اصلاً چنین امکاناتی نداشتیم. در آغوش پدر و مادرم آرام گرفتیم، آنان از دیدن فرزندی که ماه‌ها از دست داده بودند، در خود نمی‌گنجیدند، مادرم

دور من می‌گردید و من را در آغوش خود گرفته بود و مرتب می‌بوسید. انگار طواف می‌کرد، مرتباً اشک می‌ریخت و دست در گردن من انداخته بود و می‌گریست، تمامی کلمات محبت‌آمیزی که می‌توان تصور کرد بر زبان جاری ساخت، سرپای من را با دقت نگاه می‌کرد، با اشتیاقی توصیف‌ناپذیر، با همان حال و هوای پرشوری که هیچ‌کس جز مادر نمی‌تواند نشان دهد، به من محبت می‌کرد، پدرم با لب‌های سفید شده و رنگ پریده‌اش فقط به من خیره شده بود و نگاه می‌کرد، نتوانست حرفی به زبان بیاورد، آب دهانش خشک شده بود، بغض راه گلویش را بسته بود، مجدداً من را در آغوش خود گرفت و اشک ریخت. این پدر و مادر به نوبت من را در آغوش می‌گرفتند و نمی‌دانستند چه کار می‌کنند.

الآن که این مطالب را می‌نوسیم اشک در چشمان خودم نیز جاری است. زیرا ناراحت آن پدر و مادر شهیدی هستم که هیچ‌وقت نتوانستند فرزندشان را ببینند، وقتی هم که موفق به دیدار فرزندشان شدند، فرزند غرق به خون آنان با بدن تکه و پاره شده وارد خانه شده بود. اجر این پدران و مادران قطعاً با خداوند است و هیچ‌وقت من و قلم من نمی‌تواند اوضاع روحی آن‌ها را در آن زمان توصیف کند. قلب پیر پدران بزرگ بود، اما غم آنان خرد نبود. آنان به فکر کم‌عمرترین جوان خود بودند، هرچه قدر هم که بزرگ شده باشند، باز نزد پدر و مادر بچه هستند. سپس برادران و خواهرم را که دست کمی از پدر و مادرم نداشتند، دیدم. دیگر بستگان را که با شنیدن خبر آمدن من به دیدارم آمده بودند، ملاقات نمودم. همه در مورد وضعیت جنگ و شرایط مردم و مدافعان، مرتب از من سؤال می‌کردند. با پاسخ به سؤالات و وضعیت مردم که آواره شده و به شهادت رسیده بودند، اشک در چشمان اطرافیانم حلقه می‌زد و همه برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا می‌کردند. در آن لحظات به فکر بازگشت به جبهه بودم، که پروردگارا، چطور ممکن است بتوانم به منطقه بازگردم و انجام وظیفه نمایم، پدر و مادرم، به‌اندازه کافی در فراق من اشک ریخته‌اند و دیگر اشکی برایشان باقی نمانده است و چگونه می‌توانند با قلبشان و اعماق وجودشان که سرشار از عشق به فرزندشان است، بجنگند. اما هنگام رفتن به جبهه مجدداً از همه چیز دل‌کندم و با قاطعیت تمام و ایمانی خاص به‌سوی جبهه حرکت کردم. هرچند عزیزترین کسان من در زندگی، پدر و مادر و برادران و خواهرم بودند، اما در آن زمان جنگیدن در راه خدا و وطن و مردم ستم‌دیده از اولویت‌های من و امثال من بود. هرچند در جنگ‌ها، پدران و مادران، پسران خود را به خاک می‌سپارند که این جنبه جنگ‌ها واقعاً دردناک است و هرکسی تحمل آن‌را ندارد، فقط افراد قوی و با ایمان می‌توانند از ناراحتی‌های این‌گونه مصائب گذر

کنند. فقط این را می توانم بگویم وقتی دوستانم، سربازانم و دیگر هم‌زمانم را در جبهه می دیدم که به درجه شهادت نائل گردیده‌اند، بسیار متأثر می شدم، ولی خیلی سریع به خودم دلداری می دادم و انگیزه من بیشتر می شد تا بهتر بجنگم و بتوانم انتقام خون شهدای عزیز را از دشمن بگیرم. روحیه مضاعفی پیدا می کردم تا در نبردهای آتی برای یگانم فرد مفیدی باشم. همین انگیزه بود که خواب را در چشمانم حرام می کرد و روز به روز پرتوان تر، با انگیزه تر و با شور و اشتیاق روزافزون، مصمم تر و با تنفر و انزجار از جنایات دشمن، سعی می کردم مسئولیت های خودم را به نحو احسن انجام دهم.

سروان مهدی دامغانیان (سرتیپ ۲ بازنشسته) رئیس رکن ۱ گردان ۳۸۸ توپخانه از اتفاقات روزهای ۱۶ الی ۲۲ بهمن ۵۹ می گوید:

در روز ۱۶/۱۲/۵۹ تا ظهر مشغول کارهای اداری بودم، در آتشبار سوم گردان، سربازی بود به نام تیمور حسینی که قبل از جنگ در پادگان در رکن ۱ گردان خدمت می کرد و از من تقاضا نمود مجدداً به رکن ۱ گردان جهت ادامه خدمت انتقال یابد. با خواسته وی به دلیل این که قبلاً در رکن ۱ کار کرده و به انجام امور آشنایی داشت موافقت نمودم و به رکن ۱ گردان منتقل گردید. بعد از ظهر با سرباز حسینی مشغول انجام کارهای اداری بودیم که فرمانده گردان، ایشان را به اتفاق نفراتی از رکن ۳ و رکن ۲ گردان به دیدگاه برد. ساعت حدود ۱۹۰۰ از دیدگاه بازگشتند و متوجه شدم سرباز تیمور حسینی در اثر ترکش گلوله زخمی شده است. خیلی ناراحت شدم، چون او از آتشبار سوم تازه به آتشبار ارکان آمده بود، ولی قسمت این بود که زخمی شود. به علت ناراحتی و عصبانیت سردرد عجیبی گرفتم، زیرا با ستوان حسین صبا معاون آتشبار سوم در مورد انتقال وی چقدر چانه زده و بحث کردیم. خلاصه همه ناراحت شدیم.

پزشکیار گردان به مناطق جنگ زده جهت یاری رساندن به مردم منطقه رفته بود و مشاهده نموده بود کسانی که مهاجر هستند همگی دچار یک نوع بیماری شده‌اند که نگران کننده بود.

ساعت ۲۲۰۰ فرمانده گردان من را احضار نمودند و تا ساعت ۲۳۳۰ راجع به سازماندهی جدید گردان با سروان حسین خواجوی رئیس رکن ۳ و سروان داود صالح فرمانده آتشبار ارکان و ستواندوم حسین صبا معاون آتشبار سوم صحبت کردیم.

آخر شب بود که سرگرد قاسمی از لشکر ۹۲ زرهی پس از انجام کارها، مراجعت نمود و گفت: روز گذشته در منطقه فارسیات ستواندوم علی اصغری که قبلاً در مراغه و در گروه ۱۱

استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه در مواضع پدافندی ... ۴۷۷/

توپخانه با هم خدمت می‌کردیم به اتفاق دو نفر درجه‌دار به اسارت عراقی‌ها درآمده‌اند که به ناراحتی من اضافه گردید.

روز ۵۹/۱۱/۱۷، جمعه بود، خیلی خسته و عصبی بودم و تا صبح نخوابیده بودم، نگران ستوان اصلانی بودم، جوانی که حدود چهار ماه و نیم پیش به مأموریت آمده بود، واقعاً در این مدت وکوله به راه انداخته بود، ولی اکنون با درد دو کلیه از یگان منفک شده و به تهران رفته، فقدان وی برای آتشبار یکم ضایعه بود. خلاصه خیلی پریشان بودم، سرگرد قاسمی را دیدم که مشغول نوشتن خاطرات خود بود، رفتم داخل چادر ستاد گردان تا کارهای اداری را انجام دهم، فرمانده گردان آمد و بغل دست من نشست و دردودل کرد، حس کردم او هم تقصیری ندارد و با توجه به مسئولیتی که دارد از جو روزگار خیلی در رنج‌وغم است.

می‌بایست با تمامی مشکلات، گردانی را در جنگ اداره و هدایت نماید که همه از آن انتظار دارند و هرروز هم مسائل جدیدی به وجود می‌آید که حل آن‌ها با اراده فرمانده گردان نمی‌باشد.

روز ۵۹/۱۱/۱۸ برای ملاقات سرباز تیمور حسینی به همراه ستوان کریم به اهواز رفته بودیم. یک افسر که هم‌دوره ستوان جمال کریم و معاون سرگرد صفوی فرمانده گردان ۳۹۳ تانک تیپ ۳ زرهی بود، در بیمارستان بستری و در حال جراحی بود و معلوم نبود که زنده می‌ماند، البته همه چیز به دست خداست ولی برای او متأثر بودیم. جنگ نفرت انسان‌ها را زیاد و محبت را کم می‌کند. از نیمه‌های شب ۵۹/۱۱/۱۹ تا صبح، دشمن مواضع یگان‌ها را با توپخانه زیر آتش خود قرار داد. به فکر بودم که بالاخره در این بیابان‌ها کشته خواهیم شد که فرمانده گردان نزد من آمد و کمی دردودل کردیم. در این روز تیراندازی‌های شدیدی در منطقه اجرا می‌شد. دشمن در منطقه هویزه فعالیت زیادی داشت.

روز ۵۹/۱۱/۲۰ سروان اشرفی بعد از تسویه حساب با آتشبار دوم به تهران عازم شد. صبح نزد فرمانده گردان رفتم و دیدم کمردرد شدیدی به خاطر تلاش‌های بی‌وقفه آزارش می‌دهد و به ناچار در نفریر پست فرماندهی بستری شده بود. خیلی ناراحت شدم زیرا افسران به دلیل تلاش بسیار و عدم استراحت کافی یکی بعد از دیگری بیمار می‌شدند، اول ستوان حاجلی، بعد ستوان اصلانی سپس سروان اشرفی و اینک فرمانده گردان، که نبود هر کدام قطعاً به ضرر یگان بود. بعد از ظهر، جناب سرهنگ آخوندزاده فرمانده توپخانه لشکر ۹۲ زرهی به قرارگاه گردان آمدند. من به اتفاق ایشان و سرگرد قاسمی به طرف ارتفاعات الله اکبر رفتم و در بین راه دردودل کردیم و راجع به گذشته و آینده صحبت‌های زیادی کردیم. بعد از بازدید از منطقه از یکدیگر جدا شدیم.

در روز ۵۹/۱۱/۲۱ متأسفانه یکی از سربازان احتیاط سال ۵۶ به نام علی بهشتی که بی‌سیم‌چی دیده‌بان بود، در دیدگاه روستای هوقل در جنوب ارتفاعات الله اکبر به علت اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. گلوله باران دشمن در این روز که بارانی هم بود بی‌وقفه ادامه داشت که یک نفر هم شهید دادیم. به خاطر شغلم خیلی ناراحت بودم، زیرا تمامی شهدا را با آن وضعیت می‌دیدم و در روحیه‌ام تأثیر بدی می‌گذاشت.

در روز ۵۹/۱۱/۲۲، در مواضع پدافندی مشغول پدافند و تحکیم مواضع خود بودیم. مسئله مهمی که به وجود آمد اعتراض سربازان احضار شده احتیاط منقضی خدمت سال ۵۶ بود که به دلیل متأهل بودن و مشکلاتی که داشتند و خبری هم از خانه و خانواده خود نداشتند، می‌بایست در سخت‌ترین شرایط خدمت نمایند. آنان افرادی میهن‌پرست و با ایمان بودند که خود را معرفی نموده و به جبهه‌های جنگ آمده بودند و از کشور خود دفاع می‌کردند و در شرایط سخت جبهه و انضباط شدید حاکم بر یگان‌ها خدمت می‌کردند. به علت لغو مرخصی و یا عدم امکان برای اعزام آنان به مرخصی در شرایط روحی خوبی نبودند و مرتب اعتراض داشتند که مشکلاتی را برای فرماندهان که خود آنان نیز کمتر از آنان مشکل نداشتند، فراهم می‌آوردند. این سربازان که خود را معرفی نموده بودند و در بحرانی‌ترین وضع کشور به کمک نیروهای در حال جنگ شتافتند، با کسانی که غیبت کردند و حاضر به حضور در جبهه نشدند هیچ فرقی نداشتند و از هیچ امتیازی هم بهره‌مند نبودند و کسی هم به افرادی که خود را معرفی نکردند، چیزی نگفت و معترض آنان نشدند و برخورد قانونی با آنان به عمل نیامد. این بی‌عدالتی را سربازان می‌دیدند و روح و روان‌شان را آزرده می‌کرد لذا معترض می‌شدند و در مقابل سنگر فرماندهان تجمع می‌کردند و فکر می‌کردند باعث تمامی گرفتاری‌هایشان، فرماندهانی هستند که آنان را اداره می‌نمایند. اما برخوردهای دوگانه و ضعف قانون و بی‌عدالتی، باعث بروز چنین صحنه‌هایی می‌شد که تأسف‌بار بود.

فرماندهان آتشبار با فرمانده گردان در جلسات مختلف جهت رفع مشکل این عزیزان، ساعت‌ها صحبت می‌کردند که متأسفانه از دست فرمانده گردان هم کاری ساخته نبود و فقط می‌توانست موضوع را به فرماندهان رده بالا گزارش نماید. گزارش‌ها هم بعضاً بی‌نتیجه می‌ماند. (لازم به یادآوری است بعد از جنگ، سربازانی که خود را معرفی نمودند و یا نفراتی که به عنوان احتیاط احضار شدند و خود را معرفی نمودند و یا سربازان فراری از جنگ شدند، برخورد قانونی با آنان نشد و از هیچ‌گونه محرومیتی هم در اجتماع برخوردار نشدند تا درس عبرتی شود و بعضاً با جرمه‌های نقدی و یا خرید خدمت سربازی موضوع منتفی گردید.)

استقرار گردان ۳۸۸ توپخانه در مواضع پدافندی ... ۴۷۹/

از تاریخ ۵۹/۱۲/۵ الی ۵۹/۱۲/۱۰ درگیری‌های شدیدی در ارتفاعات الله اکبر رخ می‌داد که انگار جنگ در آن منطقه، تازه شروع شده است.

با فرمانده گردان صبح روز ۵۹/۱۲/۹ به محل استقرار تانک‌های گردان ۲۶۱ تانک به فرماندهی سرگرد منتصر رفتیم تا ضمن بازدید از خطوط مقدم، دیده‌بانان را نیز تعویض نماییم. وقتی به محل موردنظر رسیدیم، تانک‌های دوطرف شدیداً درگیر بودند. گویا فقط آن‌ها می‌جنگند و بقیه بی‌خبر بودند. درگیری خیلی سخت و وحشتناکی بود. در منطقه‌ای امن در پشت دیدگاه، دستورات به دیده‌بانان داده شد و دیده‌بانان جدید در خط مستقر شدند. بعد از انجام کارها به مواضع خود بازگشتیم. در دهه دوم اسفندماه سال ۵۹ همچنان در حالت پدافندی در کلیه مناطق دشت آزادگان بودیم و گاهی درگیری‌ها شدید می‌شد، ولی تأثیری در روند جنگ نداشت.

روز ۵۹/۱۲/۱۸ برای اولین بار، شهر اهواز توسط دشمن، ناجوانمردانه هدف موشک قرار گرفت و عده‌ای از هموطنان به شهادت رسیدند. فرماندهان رده بالا به‌طور مستمر از یگان‌ها و نحوه آمادگی آنان بازدید می‌کردند، خطوط پدافندی رزمندگان، مستحکم و تثبیت شده بود، کلیه یگان‌ها در حال تجدید سازمان و بازسازی تجهیزات خود بودند و لحظه‌ای از حرکات دشمن غافل نبودند و این روند تا پایان سال ۵۹ ادامه داشت.

حوادث روزهای ۲۶ و ۵۹/۱۲/۲۷ در شرق ارتفاعات الله اکبر

در این روز در جبهه سوسنگرد برادران سپاه پاسداران با همکاری یگان‌های توپخانه ارتش توانستند پیروزی‌های چشمگیری داشته باشند و تعداد زیادی از تانک‌های دشمن را در غرب سوسنگرد منهدم، ۱۰ دستگاه نفربر و یک دستگاه آمبولانس را به غنیمت گرفته و تعداد ۴۸ نفر از آنان را به اسارت درآورند. اما به علت پاتک شدید دشمن، رزمندگان سپاه پاسداران به مواضع اولیه خود عقب‌نشینی کردند. روحیه نفرت در این روز خیلی خوب بود، گلوله‌باران شدید توسط طرفین ادامه داشت، دیده‌بان ما در روستای حمود عاصی بود و درخواست‌های آتش خوبی را می‌نمود که بسیار مؤثر بودند. با توجه به نزدیک شدن به سال جدید، این عملیات باعث ارتقای روحیه نیروهای مستقر در منطقه شده بود.

روز ۵۹/۱۲/۲۷ منطقه آرام بود. حدود دو کیلومتر جلوتر از موضع آتشبار، قرارگاه فرمانده تیپ ۳ زرهی جناب سرهنگ الماسی قرار داشت، در آن روز به ما اطلاع دادند فرمانده نیروی زمینی ارتش،

سرتیپ ظهیرنژاد، از یگان‌ها بازدید خواهد نمود. با اعلان این خبر، همه آماده بودیم تا فرمانده نیرو را ملاقات کنیم. بالاخره بعد از ساعت‌ها انتظار، ایشان ساعت ۱۴:۰۰ وارد موضع آتشبار ما شدند. به همراه ایشان جناب سرهنگ شهنام، سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳، فرمانده گردان سرگرد آجوری و تعدادی از افسران ستاد لشکر ۹۲ زرهی و تیپ ۳ زرهی، حضور داشتند. پس از ادای احترامات نظامی، ایشان ابتدا با فرمانده آتشبار ستوان صالحی احوالپرسی کردند و از وضعیت آتشبار جويا شدند. سپس با من شروع به احوالپرسی کرد و به فرمانده آتشبار گفت عجب معاونی داری! با من روبروسی و دستم را گرفت و شروع به حرکت نمود. به واسطه درگیری‌های شب‌های قبل، ما نخوابیده بودیم، ایشان به ما فرمودند، سعی کنید به نوبت استراحت کنید تا آسیبی نبینید. به او عرض کردیم، تیمسار شش‌ماه است که استراحت نداریم، مرتباً درگیر هستیم و لحظه‌ای آرامش نداریم، باید جنگید. ما، در شش‌ماه گذشته واقعاً زمان فکر کردن نداشتیم، استراحتی نداشتیم، سنگرهایی را که مشاهده می‌کنید، چند روزی است احداث کرده‌ایم، ما حتی سرپناهی هم نداشتیم، چگونه می‌توانستیم استراحت کنیم، خواب ما همراه با دلهره، نگرانی و ... زیر گلوله‌های آتشین و انواع بمب‌هایی که بر سرمان می‌ریخته، بوده که ایشان فرمودند: باغیرت زندگی کردن یعنی همین! در بین راه با همراهان شروع به صحبت نمود که من از فرصت استفاده کرده و سریعاً به طرف رئیس توپ یکم آتشبار استوار محمد تقی نژاد رفتم.

وقتی آنان به نزدیک توپ یکم رسیدند، من خبردار دادم. ایشان به طرف من آمدند دست دادند و روبروسی کردند و فرمودند: خسته نباشید. سپس سربازان خدمه توپ را مورد لطف قرار داد و با آنها صحبت کرد. از وضعیت آنها سؤالاتی کرد، هیچ‌کس اعتراضی نداشت، من به طرف توپ دوم رفتم، استوار هدایت خزائی رئیس آن توپ بود. وقتی فرمانده نیرو نزدیک توپ شدند، طبق روال توپ یکم من، ایست و سپس خبردار دادم. ایشان باز به طرف من آمدند، دست دادند و روبروسی کردند و با بقیه هم، همچنین، این عمل را من تا توپ ششم انجام دادم. ولی او هر موقع من را می‌دید، دست داد و روبروسی کرد و چهره من در خاطرش نبود. پای توپ ششم بودم که گفتم تیمسار چقدر با من احوال-پرسی می‌کنید، بادقت به من نگاهی کرد و گفت تو همان معاون آتشباری؟ گفتم بله، اطرافیان همه خندیدند. مجدداً دستم را گرفت و به فرمانده آتشبار گفت معاون خوبی داری! افسر خوبی است، زرنگ است و حمیت قسمتی خوبی دارد، مراقبش باش.

سپس ایشان در مورد مرخصی نفرات از فرمانده گردان سؤال کردند، پرسیدند، هرچند وقت، نفرات به مرخصی می‌روند؟ فرمانده گردان در پاسخ به ایشان گفتند: جدیداً در ازای هر ۳۵ الی ۴۰

روز اقامت در منطقه، ۷ روز به مرخصی می‌روند. ناگهان ایشان چهره‌اش برافروخته و دگرگون شد و با حالت عصبانی فرمودند: چه کسی به شما گفته این قدر به مرخصی بروید؟ فرمانده گردان با تعجب گفت، مگر این مقدار مرخصی زیاد است تیمسار؟

ایشان فرمودند، بله. فرمانده گردان و دیگر افسران تیپ ۳ زرهی خصوصاً فرمانده تیپ ۳ زرهی سرهنگ الماسی که حضور داشتند همگی گفتند:

تیمسار این مدت، مدت زیادی نیست، نفرت نیاز دارند از نظر روحی و روانی بازسازی و آمادگی پیدا کنند تا بتوانند بهتر بجنگند. در ادامه صحبت‌ها موضوع مرخصی سربازان منقضی سال ۵۶ مطرح گردید که عمدتاً متأهل بودند. بعد از کلی بحث، ایشان قبول نکرد، هرچند فرمانده گردان بخشنامه نزاجا را به ایشان ارائه کرد و گفت: من بر اساس همین بخشنامه که به تازگی ابلاغ گردیده است، نفرت را به مرخصی اعزام می‌کنم. حتی ایشان بعد از رویت بخشنامه نزاجا، به آن هم معترض شدند و با توجه به دلایلی که فرماندهان ارائه نمودند باز هم قانع نشدند.

سرگرد آجوری فرمانده گردان و سرهنگ الماسی فرمانده تیپ ۳ زرهی و دیگر افسران ارشدی که در آنجا حضور داشتند، به ایشان گفتند، نفرتی هستند که بیش از ۴ ماه در منطقه اقامت داشته‌اند و به مرخصی نرفته‌اند، نفرت متأهل را نمی‌توان بیش از ۳ ماه در منطقه نگه داشت، زیرا دارای مشکلات زیادی هستند، ضمناً شرعاً هم اشکال دارد. ولی با تمامی دلایل ذکر شده باز هم نپذیرفت. من و هم‌رزمانم در آن دوران هیچ‌گاه نتوانستیم نقش پدر بودن، همسر بودن، پسر و یا برادر بودن را در خانواده‌هایمان ایفا نماییم، آنان در حسرت دیدن ما و همیشه چشم به راه‌مان بودند و ما هم کاملاً آفتاب‌نشین بودیم و در خطوط درگیری فقط به دشمن می‌اندیشیدیم و کاری از ما برای خانواده‌هایمان ساخته نبود و آنان را رها کرده و به خدا سپرده بودیم. روزگار آنان بسیار سخت‌تر از ما می‌گذشت، فرماندهان و مسئولان اداره‌کننده جنگ، در این مورد کمکی به ما نمی‌کردند و سعی داشتند مدت توقف نفرت را در منطقه افزایش دهند و در این راه خیلی خوب تلاش می‌کردند. زیرا تمامی توجهات به جنگ معطوف بود. سپس فرمانده نیرو از زحمات همه نفرت تشکر کردند، با سربازان خدمت منقضی سال ۵۶ صحبت نمودند و آرزوی پیروزی برای ارتش و مردم کردند و ساعت ۱۹:۰۰ مواضع ما را ترک کردند. دیدگاه فرماندهان در آن زمان این بود که اولویت را به جنگ می‌دادند و همه توجهات آنان جنگ بود و خواسته‌های ابتدایی نفرت در تقدم‌های بعدی قرار داشت و انضباط بسیار شدیدی حاکم بود که شاید از نظر خیلی‌ها پوشیده مانده بود.

سربازان آتشبار، خصوصاً سربازان منقضی خدمت سال ۵۶، با حضور فرمانده نیرو در آتشبار صحبت‌های خود را کردند و نقطه نظرات فرمانده نیرو را از نزدیک شنیدند و دریافتند که فرماندهان مستقیم یگان‌های خودشان اصلاً تقصیری ندارند و نقش آن‌چنانی هم در اعطای بسیاری از مزایا را ندارند، لذا کمی آرام شدند. فرماندهان رده‌های پایین یگان‌های ارتش در آن زمان قادر نبودند به واسطه شرایط جنگ، پلی برای نیازهای نفرات خود بسازند، هرچند آنان رکن اساسی جنگ بودند و با ارضای نیازهای آنان، می‌توانستند روحیه آنان را ارتقاء داده و آسفتگی دل‌هایشان را التیام بخشند. فرمانده نیروی زمینی تیمسار ظهیرنژاد در آخرین صحبت‌هایشان خطاب به سربازان فرمودند: من به مردانی باغیرت نیاز دارم و جای افراد بی‌غیرت در میدان‌های جنگ نیست. شما که غیرت داشته و در چنین جایی حضور یافته‌اید، باید تحمل تمامی سختی‌ها را داشته باشید. تحمل سختی‌ها، رنج‌ها و زندگی کردن در چنین شرایطی یعنی غیرت داشتن.

ما به‌عنوان فرماندهان مجری در سطوح پایین یگان‌های ارتش، می‌بایست سخت‌گیری‌های فرماندهان سطوح بالا را برای نفرات مان توجیه کرده و آنان را از نظر روحی تقویت و به آنان آرامش می‌دادیم. فرماندهان رده بالا دستوری صادر می‌کردند و می‌رفتند. اما ما بودیم که با هزار و یک دلیل باید به زیردستان خود پاسخ می‌دادیم و نفراتمان را آماده نگه می‌داشتیم. به نفراتی که ماه‌ها از دیدن خانواده خود محروم بودند. ما نسبت به انجام وظایف خود و تعهدی که به ارتش و مردم و کشورمان داشتیم، کاملاً متعهد و وفادار بودیم و با عملکرد خودمان، تا پای از دست دادن جان خودمان آن را به اثبات رسانده بودیم و هیچ‌گاه سستی نکردیم و به نحو شایسته‌ای در بدترین شرایط انجام وظیفه کردیم. متأسفانه این تعهد از طریق فرماندهان رده‌های بالا نسبت به زیردستان با توجه به شرایط بحرانی جبهه‌ها، کم‌رنگ و نوعی بی‌وفایی و بی‌مهری در رفتار و دستوراتشان مشاهده می‌شد که انگیزه نفرات را خدشه‌دار می‌کرد. آنها در بازدید از نفرات، در خصوص مشکلات خانوادگی‌شان کمتر سؤال می‌کردند. فقط در خصوص عملیات و کارهای جاری عملیاتی و آمادگی رزمی یگان‌ها بازدید و نفرات را در صورت قصور و کوتاهی مؤاخذه می‌کردند. در صورتی که روحیه نفرات یکی از اساسی‌ترین مسائلی بود که می‌بایست به آن توجه خاصی می‌شد، زیرا سربازی که در میدان رزم روحیه نداشته باشد و دریابد که کسی به مشکلات او توجهی ندارد، طبیعتاً آن سرباز نمی‌تواند نیروی دفاعی خوبی محسوب شود.

ما با مسائل حادثری در خصوص آمادگی رزمی نیز در منطقه مواجه بودیم که برطرف نمودن آن‌ها از توان ما خارج بود و می‌بایست فرماندهان سطوح بالاتر به آن‌ها رسیدگی می‌کردند. مسائلی مربوط به نواقص و مشکلات لجستیکی و... اما هنگام مطرح نمودن آن‌ها و دریافت پاسخ، مایوس می‌شدیم و مرتباً می‌شنیدیم که با وضع موجود و ابتکار خودتان مشکلات را مرتفع کنید. واقعاً فرماندهی کردن در آن شرایط برای افسرانی که مستقیماً با نفرات خود درگیر جنگ بودند و می‌جنگیدند، بسیار مشکل بود.

فرماندهان و مسئولان سطوح بالا وقتی جهت بازدید به دیدار ما می‌آمدند، فقط ظاهر نفرات را می‌دیدند و بعد از مدتی کوتاه یگان را ترک می‌کردند. اما ما در حین جنگ و شرایط سخت آن زمان، باید به باطن نفرات توجه داشته باشیم، به احساسات درونی، روحیه، نگرش‌ها و طرز تلقی آنان و ... که توجه به این مسائل اساسی جهت حفظ روحیه جنگی نفرات، جنگی درون جنگ بود که شرایط سخت‌تری داشت. افکار و احساسات متفاوت بین سربازان، درجه‌داران و افسران جوان مسائلی را به وجود می‌آورد که فرماندهان یگان‌های مجری را درگیر می‌نمود. ما می‌بایست همانند پزشکی حادثی نبض سربازان و درجه‌داران خود را کنترل می‌کردیم و با کوچک‌ترین تغییر متوجه شده آنان را درمان می‌نمودیم تا آمادگی رزمی یگانمان را برای نبردهای بعدی حفظ نماییم. رسیدگی به امور جنگی که شبانه‌روز درگیر آن بودیم و خواسته‌های نفرات و حفظ روحیه آنان در سخت‌ترین شرایط فقط و فقط هنر مردانی است که استثنایی هستند. در سینه آن مردان و فرماندهان بزرگ هزاران هنر مربوط به اداره، هدایت و کنترل نفرات در سخت‌ترین شرایط و در زیر پوست زندگی در شرایط جنگ، می‌توان یافت که متأسفانه فراموش شده‌اند. همان فرماندهان با فدا نمودن خود و خانواده خود جنگ را به پیش بردند و امنیت را برای مردم به ارمغان آوردند. آن فرماندهان با افسران و فرماندهانی که به واسطه شغل‌شان وارد جنگ نشدند و فقط در پادگان‌ها تا پایان ساعت اداری خدمت می‌نمودند، بسیار فرق داشتند، زیرا به واسطه خدمت شبانه‌روزی در سخت‌ترین شرایط تجربیات بسیاری را کسب می‌کردند. به همین جهت است که آنان از پختگی خاصی نسبت به دیگران برخوردار بودند.

من به همراه درجه‌داران و سربازانم در یک آتشبار در کنار یکدیگر با دشمن در حال جنگ بودیم و در شرایط سختی زندگی می‌کردیم و کاملاً به هم خو گرفته بودیم و روابط عاطفی بسیار صمیمی داشتیم. در هنگام رزم می‌دیدم که پیراهن‌شان آغشته به عرق، چنان خیس شده که به

تخت شانه‌هایشان چسبیده بود. دست‌هایشان را تکان می‌دادند تا نسیمی پوستشان را بنوازد، انگار از چشم‌هایشان خون داغی می‌چکد و لای انگشتان و کف دست‌هایشان عرق سوز شده و پینه بسته بودند. بعضی از نقاط دست‌شان ترک خورده، زخمی و خون‌آلود بودند. آنان همانند گلی سوخته، به غم آغشته، پریشان و آشفته بودند. هر کدام از آنان دنیایی جداگانه در خاطر خود داشتند که با دیگری متفاوت بود. شب‌های تاریک در آن دشت هر سرباز مسئولیت نگهبانی قسمتی از آتشبار را برعهده داشت، در آن ظلمات و تاریکی جرقه‌ای از درونش او را به خروش و خشمی بیشتر وامی‌داشت. به وابستگی‌هایش می‌اندیشید و در خود از دشمن نفرت و کینه و بیزاری می‌جست. باید به آنچه که می‌اندیشید تازیان می‌زد تا آرامش بگیرد، زیرا خیالات او را در تنهایی محاصره و گیر انداخته بودند و گاهی اوقات هم هراس وجودش را فرا می‌گرفت و پریشان می‌شد. من شب‌ها در حین بازدید از نگهبانان در موضع آتشبار با سربازانی مواجه می‌شدم که در چنین شرایطی در صحرایی از تیرگی درون گیر کرده بودند. آنها از من می‌پرسیدند، جناب سروان، جنگ کی تمام می‌شود؟ من سعی می‌کردم به گونه‌ای پاسخ آنان را بدهم که به غیر از جنگ، به چیز دیگری نیاندیشند. به آنان می‌گفتم حداقل تا زمانی که دشمن را از خاک کشورمان بیرون نرانده‌ایم، جنگ ادامه دارد. به آنها توصیه می‌کردم، افکار بیهوده را از سرشان بیرون برانند، گاهی اوقات تا صبح به سربازان نگهبان سرکشی می‌کردم. در موضع آتشبار در حال صحبت کردن و دلداری دادن به آنان بودم. هرچند خودم هم جوان بودم، اما این ارتباط، ما را از نظر روحی به هم نزدیک‌تر می‌کرد و از اعماق روحی سربازانم آگاهی می‌یافتم و همانند پزشکی روانشناس، مشکلات آنها را شناسایی و سعی می‌کردم با رفع مشکلاتشان، آنان را یاری و درمان کنم. رفتار من با سربازان، صمیمیت عجیبی را بین ما به وجود می‌آورد که در آمادگی رزمی آتشبار، تأثیر بسیاری داشت. من و فرمانده آتشبار در هر زمانی مراقب سربازانمان، خصوصاً تازه‌واردها بودیم تا در آن شرایط سخت تبدیل به انسان‌های سربسته نشوند، همانند انسان‌هایی گرفتار در خود که کمتر با دیگران همدم و هم‌صحبت می‌شدند. لذا مرتب به وضع روحی آنان توجه می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم تبدیل به آدم‌های کم‌سخن و بی‌روح شوند. در بین افراد وظیفه‌کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی بودند و به عنوان افسر وظیفه خدمت می‌کردند، با دیگر نفرات وظیفه از نظر خدمتی و نگرش آنان به مسائل مختلف تفاوت‌های اساسی وجود داشت. آنها با درجات ستواندومی با مدرک تحصیلی لیسانس و ستوانیکمی با مدرک فوق لیسانس به عنوان دیده‌بان آتشبار در

خطوط مقدم و در یگان‌های پیاده یا زرهی انجام وظیفه می‌کردند و عمدتاً از نظر روحی در شرایط خوبی قرار نداشتند، زیرا سخت‌ترین مأموریت یگان را عهده‌دار بودند و صحنه‌های بد و دلخراشی را در خطوط مقدم، هر لحظه از تلفات نیروهای خودی و اجساد تکه و پاره شده می‌دیدند که در روحیه آنان تأثیرگذار بود. لذا در برخورد با این قشر، عاطفی رفتار و سعی می‌کردیم به آنان بیشتر توجه داشته باشیم. بیشترین تلفات یگان‌های توپخانه هم مربوط به این قشر بود، زیرا عمر یک دیده‌بان در شرایط رزم، کم است و احتمال شهادت آن زیاد می‌باشد. متأسفانه در سال ۵۹، تعداد ۴ نفر از دیده‌بانان آتشبار در منطقه سوسنگرد به شهادت رسیدند. لذا رابطه ما با آنها بسیار عمیق و دوستانه بود و همیشه نگران آنان بودیم. هر لحظه با آنان در خطوط مقدم تماس داشتیم، اما اگر تماس ما با آنان قطع می‌شد، نگرانی‌مان بیشتر و بیشتر می‌شد. هر چند سعی می‌کردیم آنها را تعویض کنیم تا با استراحت نسبت به بازسازی روحی آنان اقدام نموده تا بتوانند به نحو مطلوبی در خطوط مقدم جبهه انجام وظیفه نمایند، اما به واسطه کمبود نیرو و دیده‌بان متخصص و ورزیده، بعضاً نمی‌توانستیم نسبت به تعویض آنها اقدام کنیم. اما مرتباً به آنها سرکشی و با حضور در دیدگاه سعی می‌کردیم روحیه آنان را ارتقاء دهیم. اما نحوه برخورد با درجه‌داران، به گونه‌ای دیگر بود. درجه‌داران آتشبار در سنین مختلفی قرار داشتند و از نظر سنوات خدمتی هم متفاوت بودند که هر کدام خواسته‌ها و مشکلات خاص خود را داشتند و طرز تلقی آنان نیز به واسطه سن خدمتی‌شان متفاوت بود. زیرا درجه‌داران از درجه گروه‌بان‌سومی تا درجه ستوانیاری در مشاغل مختلف و مهم آتشبار انجام وظیفه می‌کردند. لذا در برخورد با آنان با توجه به روحیه، خلق و خوی و شرایط سنی‌شان و مشکلات متفاوتی که داشتند، ملاحظاتی را می‌بایست در نظر می‌گرفتیم که هدایت، کنترل و فرماندهی آنان در آن شرایط از عهده افسران و فرماندهان با تدبیر و با تجربه بر می‌آمد. درجه‌داران آتشبار نقاط قوت یگان محسوب می‌شدند که می‌بایست اهمیت خاصی به آنان قائل می‌شدیم و سعی می‌کردیم با رفتاری مبتنی بر کرامت انسانی، روحیه آنان را در شرایط رزم ارتقاء دهیم تا نهایتاً آمادگی رزمی یگان در هر شرایطی در حد قابل قبولی باشد، در غیر این صورت آنان تبدیل به نقاط ضعف یگان می‌شدند که اثرات منفی و سوء آن مستقیماً در آمادگی رزمی آتشبار تأثیر گذار بود، زیرا آنان افرادی متخصص و توانمند بودند که ماشین جنگی آتشبار را با زحمات شبانه‌روزی خود به حرکت در می‌آوردند. همچنین هدایت، اداره و کنترل تعدادی زیادی از سربازان و درجه‌داران وظیفه در رزم به عهده آنان بود. من در منطقه عملیات در صحنه‌های

مختلف نبردها شاهد و ناظر ایثارگری‌های این طیف فداکار، زحمتکش و متخصص که از هم‌زمانم بودند، در طول شب و روز بوده‌ام. شاهد بوده‌ام که چگونه در سخت‌ترین شرایط با شجاعت و تلاشی وصف‌ناپذیر در اجرای آتش روی دشمن در زیر بمباران‌های هوایی و گلوله‌های توپخانه دشمن، آن‌چنان نفرات خود را راهنمایی، هدایت، کنترل و در نهایت به وجد می‌آوردند که به وجودشان افتخار می‌کردم. لذا با حضور در کنار آنان و ارتقاء روحیه جنگی‌شان، به گونه‌ای روی نیروهای دشمن اجرای آتش می‌کردیم که دشمن فرصت عکس‌العمل را پیدا نمی‌کرد. دست‌یافتن به چنین مرحله‌ای در میدان رزم، ناشی از رفتار عملکرد خوب و منطقی فرماندهان است. این‌گونه برخوردهای عاطفی، منطقی و رفتارهای مبتنی بر کرامت انسانی و هدایت و کنترل افراد تحت امر در هر شرایطی جو یگان را که نفرات در آن محیط مشغول به رزم بودند، بهبود می‌بخشید. جو یگان رابطه مستقیم با توانایی فرمانده در برانگیختن نفرات یگان دارد. فرمانده با برآورده ساختن نیازهای روانی نفرات، تأثیر به‌سزایی بر رفتار آنان و نهایتاً آمادگی رزمی یگان دارد. در این صورت حس اعتماد نفرات به فرمانده و سازمان بیشتر می‌شود. در واقع وقتی زیردستان مشاهده می‌کردند از جانب فرماندهان‌شان حمایت می‌شوند، میزان تحمل فشارهای دائمی ناشی از جنگ در آنان افزایش می‌یافت و رفتار و عملکرد خوبی از خود نشان می‌دادند. منصفانه رفتار کردن با زیر دستان، کیفیت کار و میزان کوشش به کارهای سخت را افزایش و گرایش نفرات به پذیرش مسئولیت بیشتر را ارتقاء می‌داد. فرمانده آشبار و من سعی می‌کردیم آنچه را که در توان داشتیم، جهت ارتقاء محیطی خوب برای نفرات در آن شرایط سخت انجام دهیم تا نفرات به ما اعتماد و به کاری که می‌کردند افتخار و از رابطه با یکدیگر در سطح یگان خشنود باشند. واقعاً سربازان، زمانی خوب می‌جنگند که احساس کنند فرماندهان خوبی دارند و خود را جزء یگان خوبی محسوب کنند. در آن شرایط واقعاً معلوم نبود یک دقیقه بعد چه کسانی زنده خواهند ماند. ارتباطات دوجانبه ما با نفرات آشبار، روابط عاطفی را تقویت و عمیق‌تر می‌کرد و تلاش می‌کردیم با صداقت و عدالت، با رفتاری مناسب و پایبندی به اصول اخلاقی نظر زیردستان را جلب کنیم. ما برای حفظ آمادگی رزمی یگان و حفظ کرامت زیردستان، همیشه به نیازهای روحی و شخصی آنان توجه می‌کردیم و به آنها احترام می‌گذاشتیم و قدردان زحمات آنان بودیم. آنها نیز افتخار می‌کردند که در یگانی خوب انجام وظیفه می‌کنند. لذا در هنگام بازدید فرماندهان رده بالا، آنان سعی می‌کردند مسائلی را مطرح نکنند تا جو یگان خدشه‌دار شود. بنابراین سکوت اختیار می‌کردند، زیرا صمیمیت، رفاقت و حس

حمایت از دیگران و در مجموع احساس تعلق و وابستگی آنان به یگان به قدری زیاد بود که همیشه با غرور و مباهات از دستاوردهای آتشبار و گردان دفاع می‌کردند. این مسائل از الزامات ما در میدان رزم بود که خوشبختانه در محیطی بسیار صمیمی آموخته بودیم که شاید بسیاری از دانشگاه‌ها از آموزش دادن آن عاجزند. این چنین است که باید فرماندهان یگان‌های مجری و درگیر در منطقه عملیات را که شبانه‌روز به فکر مسائل جاری عملیات، یگان و نفرات خود در شرایط رزم بوده‌اند را نسبت به دیگران تفاوت قائل شد، زیرا آنها در بزرگ‌ترین دانشگاه یعنی با حضور در جبهه‌های جنگ، مسائلی را مشاهده و آموختند و به نسل‌های بعد از خود منتقل نمودند که نیروهای ارتش برای همیشه می‌توانند آن آموخته‌ها و تجربیات را مورد استفاده قرار دهند.

حوادث روزهای پنجشنبه ۲۸ و جمعه ۲۹/۱۲/۵۹ در مواضع پدافندی شرق ارتفاعات الله اکبر
در روز ۲۸/۱۲/۵۹ تیراندازی‌های پراکنده توپخانه بین نیروهای دشمن و ما همراه بود. بعدازظهر به‌همراه فرمانده گردان جهت بازدید از دیده‌بانان به دیدگاه شرق ارتفاعات الله اکبر رفتیم، در دیدگاه، سرگرد صفوی فرمانده گردان ۲۹۳ تانک و درجه‌داران زبده‌اش را در خط مقدم ملاقات کردیم، همه نفرات از روحیه خوبی برخوردار بودند. به یکی از گروهان‌های تانک مستقر در خط رفتیم که با دشمن بسیار نزدیک بودند و من بدون چشم مسلح، تانک‌های دشمن با نفراتشان را در سنگرها و خاکریزها به‌وضوح می‌دیدم. یکی از درجه‌داران گروهان تانک، به فرماندهی ستوانیکم بهرامی (ایشان در همان منطقه به شهادت رسید) وقتی ما را نسبت به منطقه و تعداد تانک‌های دشمن و وضعیت آنان توجیه می‌کرد، متعجب شدم، زیرا به‌قدری آن درجه‌دار به منطقه مسلط و آشنا بود که حتی اطلاع کافی از تعداد نفرات تانک‌های دشمن در سنگرها را داشت و ما را خیلی خوب توجیه نمود. دشمن مواضع خود را قدری از مواضع اولیه به‌سمت شمال کشیده بود، نیروهای دشمن از ساعت ۱۷:۰۰ به وسیله یگان‌های توپخانه، سوسنگرد و مواضع یگان‌های مستقر در قسمت شمالی سوسنگرد و یک کیلومتری مواضع گردان ۲۹۳ تانک را با شلیک‌های توپخانه مورد حمله قرار دادند. ساعاتی را در خطوط مقدم و در کنار دیده‌بانان گردان بعد از دستورات فرمانده گردان به دیده‌بانان و راهنمایی‌های لازم به آنان قبل از تاریکی به مواضع خودمان بازگشتیم

روز جمعه ۲۹/۱۲/۵۹ منطقه آرام و تحویل سال جدید ساعت ۲۰:۳۰ بود. دشمن تهدید کرده بود، حمله گسترده‌ای را بر مواضع ما انجام خواهد داد، ولی خوشبختانه این جرأت را پیدا نکرد.

شش ماه از زمان حضور ما در جبهه دشت آزادگان گذشته بود، ما با دشمنی درگیر بودیم که خلق و خوی وحشیانه آن‌ها، هر احساس لطیفی را در ما نابود کرده بود. در اوقات فراغت دچار تصورات هولناکی از شرایطی بودیم که در آن زندگی می‌کردیم و ما بر دلایل آن آگاهی داشتیم، اما با آن وضعیت روحی و روانی به پیشواز عید نوروز می‌رفتیم. باید شاد می‌بودم، ولی قلبم هر از گاهی به گونه‌ای می‌تپید که انگار عید برایم معنی و مفهومی نداشت، به یاد هم‌زمان شهیدم بودم و پیش خود می‌گفتم، به زودی آن‌ها را ملاقات خواهیم کرد. ما در وضع نامطلوبی بودیم، بین بیم و امید، در انتظار بودیم تا فرمانی جهت عملیات جدیدی آغاز شود. انتظاری که در پی آن ممکن بود مرگ در کمین مان باشد. یاد روزهای سخت گذشته و رنج‌هایی را که کشیده بودم، واقعاً دردناک بودند که در هر ساعت و هر وقت ذهنم را درگیر می‌کرد و اصلاً نمی‌توانستم شاد باشم، اما می‌بایست به افرادم روحیه می‌دادم، اگر هم شاد نبودم به گونه‌ای باید تظاهر به شاد بودن می‌کردم.

در حالی که غم، وجودمان را فراگرفته بود، به دور از خانواده و در تپه‌های شرق ارتفاعات الله اکبر، من به همراه تعدادی از درجه‌داران و سربازان آتشبار در سنگر در انتظار تحویل سال جدید بودیم. ساعت ۲۰:۳۰، سال جدید تحویل شد. گلوله‌های روشن‌کننده خودی منطقه را مثل روز روشن کرده بودند، خدمه توپ‌های پدافند هوایی و تیربارها به مناسبت حلول سال نو در تمامی مناطق جبهه با شلیک‌های متوالی سال نو را جشن گرفته بودند. من با حلول سال جدید به تمامی نفراتی که در سنگر بودند، تبریک گفتم و حلول سال نو را جشن گرفتیم. استوار رفیع صلاحی به همین منظور روز قبل به اهواز رفته و مقداری خوراکی جهت تحویل سال نو تهیه کرده بود. از قبیل آجیل، تخمه، پسته، گوشت، مرغ و... خلاصه آن شب را به دور از خانواده در کنار خانواده نظامی خودمان جشن گرفتیم و برای اتمام جنگ و پیروزی رزمندگان اسلام همگی دعا کردیم. سپس به دیدار سربازان مان رفتیم و سال جدید را به برادران سربازمان که مردانه در کنارمان می‌جنگیدند و زحمت می‌کشیدند تبریک گفتیم. به تمامی قسمت‌های آتشبار رفتیم و با همه سربازان آتشبار ملاقات و سال جدید را به آنان تبریک گفتیم، آنها هم همگی شاد بودند و سال نو را در سنگرها کنار هم‌زمان‌شان جشن گرفته بودند، آن شب ما یاد و خاطره شهدای گردان ۳۸۸ توپخانه، لشکر ۱۶ زرهی، لشکر ۹۲ زرهی خصوصاً تیپ ۳ زرهی و تمامی شهدای دشت آزادگان را گرامی داشتیم و با قرائت فاتحه به ارواح مطهرشان، آنها را در جمع خود حاضر و یک‌بار دیگر به آنان و تمامی شهدا قول دادیم و پیمان بستیم که انتقام خون پاکشان را از دشمن خواهیم گرفت.

به یاد ماندنی‌ترین خاطره من در آن زمان اندوه و غم، نامه‌هایی بود که از مدارس ابتدایی شهرستان‌های مختلف سراسر کشور برایمان ارسال شده بود. من تمامی نامه‌های دریافتی را مطالعه کردم. سخنان بچه‌های مدارس که تعدادی از آنان فرزندان شهدای عزیز بودند نیروی خارق‌العاده‌ای در من به وجود آورد و اشک چشمانم را جاری می‌ساخت. آن ارادت‌های خالصانه و لطف‌های بی‌کران که خارج از چاپلوسی‌ها و قلب‌های آکنده از یک‌رنگی و محبت بود، من را وادار کرد، تا پاسخ یک‌یک آنان را بدهم. دست‌نوشته‌های آنان باعث می‌شد قدم‌هایم را در جبهه با قدرت و صلابت بیشتر برداشته و با آتشی که در وجودم شعله‌ور کرده بودند، مصمم‌تر از همیشه به وظایف خطیر خود عمل نمایم، که آن‌هم بیرون راندن دشمن از خاک کشورم بود تا برای آن عزیزانی که ما را با نوشتن نامه با آن قلب‌های بزرگ و مهربان و دستان کوچکشان حمایت نموده بودند، امنیت را به ارمغان آورده و تقدیمشان کنیم.

من در پاسخ به نامه یک‌یک آنان نوشته بودم:

"من و تمامی هم‌زمانم از شمال رودخانه کرخه و سوسنگرد، از منطقه داغ و سوزان دشت خونین آزادگان، در ارتفاعات الله اکبر، دست‌های کوچکتان را می‌بوسیم و قول می‌دهیم باعث سرافرازی و عزت شما و کشورمان باشیم. فرزندان عزیز شهداء مطمئن باشید انتقام خون تمامی شهدا را از دشمن خواهیم گرفت و در این راه هیچ‌گاه قصور نخواهیم کرد."

ستوانیکم توپخانه علی اکبر اصلانی

سال ۱۳۵۹ با تمامی سختی‌ها و مصائبی که بر مردم منطقه و رزمندگان اسلام در دشت آزادگان گذشته بود، به اتمام رسید. ما در آن دوران آموختیم که باید قلب مهربان‌مان را برای خصم دفن کرده و مواضع‌شان را در خاک کشورمان نابود و اجساد آنان را در خاک خوزستان دفن کنیم. ما در بیابان‌های خشک آمیخته به نفرت و جنگ، غم و اندوه در دشت آزادگان، چهره‌های‌مان به گونه‌ای شده بود که هرروز چین و چروک کنار چشم‌ها و پیشانی، بیشتر و عمیق‌تر می‌شدند. چنین چهره‌هایی در بین نظامیان که به طور مستمر در منطقه عملیات حضور داشتند، کاملاً مشهود بود. در آن دشت، شعله‌های آتش پایانی نداشت و هر لحظه زبانه می‌کشیدند و جان‌مان را می‌سوزاندند. وقتی شب‌ها باد وزیدن می‌گرفت، گاه تا صبح، گاهی هم تا چند روز ادامه داشت. خاک با باد در می‌آمیخت و طوفان خاک، دشت را فرا می‌گرفت و بعضاً به گونه‌ای بود که ابری از خاک، منطقه را می‌پوشاند

که بسیار دلگیر بود. باد و خاک، گرمای سوزان، لبها را می‌خشکاند و لبها ترک می‌خورند و رنگ چهره‌ها را دگرگون می‌کند. تمامی نقاط صورت، داخل گوش‌ها، چشم‌ها، رنگ خاک به خود می‌گرفتند، انگار نقابی از خاک به صورت همه رزمندگان کشیده شده بود در آن شرایط جایی برای استراحت نداشتیم و در گرمای سوزان، در آن شرایط طوفانی، روی زمین دراز می‌کشیدیم تا استراحت کنیم. طوفان، شن‌های داغ دشت را به سر و صورت‌مان می‌پاشید که همانند تازیانه بودند. صورت‌های‌مان به واسطه برخورد شن‌های روان که گویی از تنور برخواسته بودند، سرخ و چشم‌های‌مان خون‌آلود می‌شدند. واقعاً زندگی کردن در چنین شرایطی به صورت مداوم به شدت رنج‌آور است که تحمل آن شرایط نیاز به ایمانی قوی و قلبی سرشار از عشق به میهن و مردم رنج‌دیده آن منطقه را داشت. ما بدون هیچ گلایه‌ای، آن همه سختی را برای عزت و سربلندی کشور و مردم کشورمان تحمل می‌کردیم تا در امنیت باشند. قرار گرفتن در آن شرایط و تحمل آن وضعیت، بخشی از زندگی ما در شرایط طبیعی بود، اما بخش دیگر آن این بود که شبانه‌روز می‌بایست از حریم کشورمان دفاع می‌کردیم و یا به دشمن می‌تاختیم. خستگی روز ناشی از رویارویی با دشمن کاملاً مسلح از پاهایمان بیرون نیامده بود که گلوله‌باران شب، شروع می‌شد. شب‌های شومی که آشوب در دل مردم رنج‌دیده و مصیبت‌زده منطقه می‌انداخت. ما می‌بایست هر شب تا صبح به نبرد با دشمن ادامه می‌دادیم و شب‌ها را نیز خسته و کوفته و دردمند به پایان می‌بردیم. ما نعره آسمان، غرش انفجارات ناشی از بمباران‌های شدید هوایی و انواع توپخانه‌ها، ادوات زرهی و ... و تابش آفتاب سوزان و سرمای شب‌ها را در سخت‌ترین شرایط در سال ۵۹ برای امنیت مردم و عزت کشورمان تحمل کرده بودیم. دشت آزادگان، دشت دلاوران به خاک افتاده است. دشت دروازه‌های هجوم، مزارع آن به آتش کشیده شد و رزمندگان و مردم بی‌گناه که عمدتاً زنان و کودکان و سالخورده‌گان بودند، در آنجا به خون خود غلطیدند. خانه‌ها ویران و به تن دشت آزادگان آتش و بلای خانمان‌سوزی در افتاده بود. ما در آن دشت، شیون مردان و زنان و کودکان را می‌شنیدیم که ناراحتی روحی ما را مضاعف می‌کرد. وقتی که وطن در آتش می‌سوزد، حاصل آن خاکستری است که آن خاکستر نصیب مردم می‌شود، اما ما در آن شرایط سخت به کمک مردم کشورمان امید داشتیم. زیرا ما بدون کمک آنها، نمی‌توانستیم به تنهایی جنگ را پیش ببریم و ادامه دهیم. این امید به ما قدرت می‌داد تا در برابر دشمن ایستادگی کنیم. با این امید مطمئن بودیم پیروز خواهیم شد. با چنین احساسی به تلاش خود ادامه می‌دادیم و چنان با آن دشت آمیخته شده بودیم که آن دشت نیز ما را احساس و به آن همه تحمل، صبر، استقامت و شجاعت، افتخار می‌کرد. ما در آن زمان، دست‌هایمان خالی بود، اما

مغزهایمان خالی نبود، خوب را از بد تشخیص می‌دادیم و روزهای مان یکی پس از دیگری سپری می‌شد. اما می‌بایست کار مثبتی انجام می‌دادیم تا عمرمان تباہ و به یغما برده نشود. قسمتی از اداره جنگ بر عهده ما بود و قسمت بیشتر کارها مربوط به رده‌های بالا و مسئولان کشور بود که هیچ‌کدام نمی‌بایست قصور می‌کردیم و با تدابیر صحیح و درست، جنگ را برای پیروزی به پیش می‌بردیم تا امنیت دشت آزادگان و مردم آن منطقه را برقرار می‌کردیم. آنچه را که مربوط به ما و آن هم جنگیدن با دشمن بود، به نحو شایسته‌ای انجام دادیم و تا پای از دست دادن جان خود در برابر دشمن، ایستادگی کردیم و با انجام عملیات‌های مختلف و اجرای انواع آتش‌های دقیق و به موقع پدافندی و آفندی در شمال و جنوب رودخانه کرخه، با دیده‌بانان بسیار ورزیده که از افسران کادر گردان با درجات ستواندومی و ستوانیکی بودند، شبانه‌روز خواب را بر دشمن در منطقه حرام کرده و تلفات قابل توجهی را به دشمن وارد ساختیم. هر چند به ما هم تلفات و خسارات زیادی وارد شد، اما ما باید به تکلیف‌مان عمل می‌کردیم که کردیم. تمامی نیروهای رزمنده در دشت آزادگان در کنار یکدیگر و با اتحاد کامل و با کمک و یاری مردم کشور، خصوصاً مردم منطقه، مردانه جنگیدند و در یاری رساندن به یکدیگر در میدان رزم، هیچ‌گاه قصور نکردند. اهل یک خانواده، یکدیگر را دوست دارند و می‌توان آن را پذیرفت و قابل پیش‌بینی نیز می‌باشد، اما برای دوست داشتن هم‌زمان تا مرز شیفستگی و از جان‌گذشتگی، چه معیارهایی را می‌توان برشمرد؟ شاید شناختن این چگونگی و این پیوند، مشکل باشد. عشقی مجهول و نیرومند. در آن دوران، تمامی هم‌زمان در دشت آزادگان از هر لباسی و هر زبانی در شمال و جنوب رودخانه کرخه و در شهرها و روستاهای منطقه، چنان دوستی عمیقی داشتند که تا پای جان برای یکدیگر می‌جنگیدند و نوعی شیفستگی مهار نشدنی داشتند. در آن معرکه هول و هراس، بیم از دست دادن هم‌زمان در وجود همه جریان داشت. نگرانی و آشفتگی برای زندگی هم‌زمان در میدان نبرد، نگران لحظه‌هایی که در اراده آنها نبود، لحظه‌هایی که درونشان را تسخیر کرده بود و عمر آنان در چگونگی گذشتن آن لحظات سپری می‌شد. تمامی نیروهای مدافع در دشت آزادگان در سال ۵۹ با کمک و یاری یکدیگر موفق شدند دشمن را در آن منطقه به ستوه آورده و پیشروی آن را سد و تلفات بسیاری را به دشمن وارد نماید. شرایط جنگ در دشت آزادگان به گونه‌ای بود که تمامی توجهات و اخبار مربوط به جنگ و نگرانی مردم کشور در آن زمان به آن منطقه معطوف شده بود که خوشبختانه تمامی رزمندگان با عملکرد درخشان خود برای همیشه تاریخ این کشور سربلند باقی خواهند ماند.

افتخار ما در گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم این است که در آن لحظات سرنوشت‌ساز با عملکرد بی‌نظیر خود، پیشروی دشمن را سد و نهایتاً آنان را از شهرهای مهم، بیرون راندیم. گردان ۳۸۸ توپخانه در سال ۵۹، نقش بسیار مهمی را در کلیه عملیات‌های آن منطقه ایفا نمود که برگ زرینی در صفحات تاریخ، محسوب و افتخاری برای ارتش و مردم کشورمان می‌باشد. در پایان سال ۵۹، جنگ همچنان ادامه داشت و گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ مم با یگان‌های تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی در شرق ارتفاعات الله اکبر در انتظار پیروزی‌های درخشان رزمندگان اسلام و کشور بودند. بدین ترتیب ادامه جنگ به سال ۱۳۶۰ کشیده شد و گردان ۳۸۸ توپخانه تا پایان سال ۱۳۶۰ نیز در دشت آزادگان مستقر و با رشادت‌های نفرات گردان، نقش مؤثری را در پیروزی‌های آن سال داشت.



سرهنگ آجوری، سروان علمی،
ستوان حسین نژاد، سروان داود صالح، سرباز بیلکار (دیدهبان)

منابع

- ۱- اعلمی فر، محمود، سرتیپ ۲؛ *دانستنی‌های توپخانه صحرائی*، چاپ دوم، انتشارات معاونت آموزشی نذا، تهران، آبان، ۱۳۸۳
- ۲- بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲؛ *عملیات طریق‌القدس*، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۸۷
- ۳- جعفری، مجتبی، سرهنگ؛ *اطلس نبردهای ماندگار*، چاپ سی و پنجم، انتشارات سوره سبز، تهران، ۱۳۹۳
- ۴- حسینی، سید یعقوب، سرهنگ؛ *تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی*، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۹۲.
- ۵- حسینی، سید یعقوب، سرهنگ؛ بختیاری، مسعود، سرتیپ ۲؛ لطفی، محمدحسن، سرتیپ ۲؛ *ارتش جمهور اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس (نبردهای غرب اهواز و سوسنگرد)*، جلد دوم، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، تهران، ۱۳۷۳.
- ۶- ذاکری، سید تراب، سرتیپ ۲؛ *اطلاعات در جنگ تحمیلی*، جلد یکم، مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، تهران، ۱۳۸۷
- ۷- رستمی، محمود، سرتیپ؛ *فرهنگ واژه‌های نظامی*، انتشارات ایران سبز، تهران، ۱۳۸۶
- ۸- طُرفی، حمید؛ *دشت آزادگان در هشت سال دفاع مقدس*، انتشارات نسیم حیات، قم، ۱۳۸۴.

نمایه

اشرفی، علیرضا؛ استوار ۲۹، ۷۵، ۱۸۸،
 ۴۴۸، ۴۳۵، ۳۳۲
 اصلی شریف، محمد؛ سرباز ۶۰
 اعتمادی، حسین؛ ستوانیکم ۲۷، ۴۱۲، ۴۱۳،
 ۴۱۵
 افشار، سروان ۵۴، ۵۵، ۵۹
 اکبری، سرهنگ شهربانی ۲۲۸
 اکبری فعال، اصغر؛ گروهبانیکم ۲۸، ۶۰
 الماسی، سرهنگ زرهی ۱۱، ۳۰۲، ۳۰۹،
 ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۹۲، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۱۹،
 ۴۸۱
 امیری، کارمند ۲۹
 امیریان، یونس؛ سروان ۴۳۵
 اندیمشک ۷، ۱۳، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۸۹،
 ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۹۵، ۳۳۲، ۳۳۳،
 ۳۴۲، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹،
 ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۶۰،
 ۴۷۲
 انصاری، علی اصغر؛ استوار ۲۸، ۳۰، ۲۵۲،
 ۲۷۵، ۳۸۵
 اوتادی، علی؛ استوار دوم ۴۱۵
 اهواز: اکثر صفحات
ب
 بازیران، الماس؛ ستوانیار ۲۸، ۲۹، ۱۰۷،
 ۱۰۸، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۰۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۰۰،
 ۴۰۷، ۴۴۹، ۴۷۳
 بختیاری، مسعود؛ سرتیب ۲ ۳۹، ۴۹۳
 بدرخواهان، سرهنگ زرهی ۱۹۳

ت

آجوری، زین العابدین؛ سرگرد، سرتیب ۲:
 اکثر صفحات
 آخوندزاده، سرهنگ توپخانه ۳۳، ۳۵، ۴۳،
 ۵۲، ۷۴، ۱۸۹، ۱۹۸، ۴۷۷
 آراسته، ناصر؛ سرتیب ۶
 آقاشریفیان، محسن؛ گروهبانیکم ۳۴۲،
 ۴۱۶

ث

ابراهیمی، غیب‌الله؛ ستوان دوم، سرتیب ۲
 ۱۴۱
 ابراهیمی، سرگرد ۶۱، ۷۴، ۱۰۷، ۱۱۴،
 ۱۷۸، ۳۱۹، ۳۳۵، ۴۷۲
 ابوجلال، آبادی ۳۲۷، ۳۳۵
 ابوحمیظه، آبادی ۲۱۵، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۳۵،
 ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۳
 ابوطالب پور، فیروز؛ استوار ۲۹
 احمدی، گروهبانیکم ۲۹
 احمدیان، سرگرد ۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
 ارتفاعات الله اکبر: اکثر صفحات
 استرآبادی، علی؛ گروهبانیکم ۴۱۶
 اسداللهی، سرباز ۳۲۳، ۳۲۴
 اسدی پور، ستوانیکم ۲۵۱، ۲۹۶، ۳۱۹،
 ۳۳۵، ۳۸۹، ۴۳۶، ۴۷۲
 اسلامی، موسی؛ استوار ۲۹
 اشرفی، سروان ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۶۶، ۲۹۶، ۳۰۱،
 ۳۳۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۳۵، ۴۴۳، ۴۷۰، ۴۷۷

ت

تاج مهرابی، ستوان ۲۳۱، ۲۳۲
 تپه‌های فولی آباد ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۹،
 ۱۹۱، ۲۰۸، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۲
 ترابی، گروهبانیکم ۲۹
 تفرشی، سرباز ۴۷۱
 تقی نژاد، محمد؛ استوار ۲۸، ۹۸، ۳۲۳، ۴۷۱،
 ۴۸۰

تهران ۲، ۷، ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹،
 ۴۷، ۴۸، ۷۵، ۸۸، ۸۹، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۴،
 ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۳۹،
 ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۶،
 ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷،
 ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۷۱، ۳۸۰، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۲،
 ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۵۷، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۷
 توکلی، گروهبانیکم ۲۹
 تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی: اکثر صفحات
 تیپ ۸۴ پیاده ۲۶

ج

جابر همدان، روستا ۵۹، ۱۳۵، ۳۳۴، ۳۹۳
 جفیر ۶۲، ۱۵۶، ۲۱۳، ۲۵۶، ۳۹۰، ۴۲۳،
 ۴۳۰، ۴۳۰
 جلالی، سرهنگ ۲۸۹
 جلالیه، آبادی ۲۱۶، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۷۹، ۳۰۰،
 ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۵۷، ۳۸۴،
 ۴۳۳
 جلیزی، آبادی ۱۳، ۵۳، ۱۰۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷،
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۸،

بدرقه، سعید؛ گروهبانیکم ۲۹

برمر، اسدالله؛ گروهبانیکم ۲۹، ۱۱۰، ۱۱۲،
 ۱۳۹
 بزازان، ستواندوم وظیفه ۲۸، ۲۳۵، ۲۷۵،
 ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶،
 ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
 بزرگی، اسماعیل؛ گروهبانیکم ۲۸
 بهشتی، علی؛ سرباز، شهید ۴۷۸
 بوستان سرا، سرباز پیمانی ۲۹
 بیات احمدی، اسدالله؛ استوار ۲۹، ۷۸، ۱۶۰

پ

پادگان حمید ۱۳۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲
 پادگان سردشت ۲۶، ۳۱
 پاسگاه رشیدیه ۴۳
 پاسگاه سوبله ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
 ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۷۰،
 ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۹۵،
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۶،

۲۹۱

پاسگاه صفریه ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۴،
 ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۶، ۸۷، ۱۲۴، ۱۵۰،
 ۲۵۶، ۲۹۱
 پاسگاه طاوسیه ۴۳، ۴۶
 پاسگاه یزد نو ۲۷۲، ۳۳۰
 پژمان‌فر، ابوالحسن؛ استوار دوم ۴۱۵
 پل سابله ۱۸، ۸۶، ۱۳۰، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۶۵،
 ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۵۷،
 ۳۵۸
 پل سبحانی ۳۵۲، ۳۵۶
 پورمهران، سرهنگ توپخانه ۳۳، ۵۲، ۱۸۹

حصاری، استوار ۲۹
 حق پناه، احمد؛ گروهبانیکم، ۲۹، ۴۰۱
 حقیقی، تقی؛ استوار، ۲۹
 حمیدیه: اکثر صفحات
 حیدری، فریدون؛ گروهبان، ۲۹، ۵۳

خ

خاکسار، فرماندار دزفول ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
 خدادوست، انوشیروان؛ سروان، سرهنگ
 ۳، ۱۹۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۷۴
 خرمشهر ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۶۸،
 ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۶۷، ۳۳۱، ۳۷۶،
 ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۷
 خزایی، هدایت؛ استوار ۲۸، ۹۵، ۱۰۹، ۲۰۶،
 ۲۸۱، ۳۲۵، ۳۳۹، ۴۰۰
 خسروی، فتح‌الله؛ ستوان ۴۱۵
 خواجه، رضا؛ بسیجی ۲۸۱، ۳۸۵، ۳۹۹
 خواجهی، حسین؛ سروان ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۵۵،
 ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۵، ۲۶۸،
 ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹،
 ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۰۸، ۴۷۶
 خوزستان ۴، ۷، ۸، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷،
 ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۷،
 ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۲،
 ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۵،
 ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۷،
 ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۷۹،
 ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۳۹، ۳۷۴، ۳۷۷،
 ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۳،
 ۴۲۹، ۴۶۰، ۴۸۹
 خیاطی، استوار ۳۰

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۹۱، ۳۹۸،
 ۴۳۹، ۴۴۸
 جندقی، استوار ۲۸، ۹۳، ۱۸۷، ۳۰۱، ۳۲۵،
 ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱

چ

چزابه ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۴،
 ۵۸، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۹۳، ۲۳۸،
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۵، ۲۹۱، ۴۶۱
 چلیچ، ابراهیم؛ پزشکیار ۳۱۸، ۳۲۴
 چمران، مصطفی؛ دکتر، شهید ۴، ۴۲، ۷۱،
 ۹۰، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۰،
 ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲،
 ۲۶۰، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۴۶،
 ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۴۰
 چهره‌نما، علی؛ گروهبانیکم ۲۹

ح

حاجعلی، ستوان ۲۸، ۶۳، ۸۵، ۲۱۷، ۴۱۴،
 ۴۷۷، ۴۲۱
 حاجعلی‌پور، جلال؛ سرباز، شهید ۳۲۴،
 ۳۲۷
 حاجوی، حسن؛ گروهبانیکم ۲۹، ۱۸۲
 حسیبی، سرگرد ۱۰۷، ۱۷۸
 حسین‌نژاد، رحیم؛ ستوانسوم ۴۱۵
 حسینی، استوار ۳۰
 حسینی، تیمور ۴۷۶، ۴۷۷
 حسینی، سید یعقوب؛ سرهنگ زرهی ۴۲،
 ۴۸، ۶۷، ۷۳، ۸۸، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۹۴،
 ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۷۶،
 ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۶، ۳۲۹، ۴۶۳، ۴۹۳

د

دماغان ۳۹۵، ۳۴۶، ۳۳۵، ۲۸۱
 راعی، مختار؛ سروان ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۹۰،
 ۳۱۹، ۲۰۲

رحمان زاده، اصغر؛ گروهبانیکم ۲۹
 رحمانی جو، اصغر؛ گروهبانیکم ۲۸
 رستمی، ایرج؛ سروان ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۴۶،
 ۳۳۵، ۳۱۸، ۲۹۵، ۲۵۱
 رستمی، بهروز؛ گروهبانیکم ۲۸، ۶۰، ۹۸،
 ۱۰۹، ۳۱۲، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۳۶، ۴۴۸
 رضایی، حسن؛ گروهبانیکم ۲۹، ۶۰، ۹۸،
 ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۳،
 ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳،
 ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۲۶،
 ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۴۴، ۴۳۵، ۴۳۷
 رضوی، سرهنگ ستاد ۴۵، ۲۰۹، ۲۳۷
 رنجبر، ابوالفضل؛ استوار ۲۹، ۸۷، ۴۰۵
 رهبر، گروهبانیکم ۴۱۶
 رودخانه کارون ۱۶۴، ۱۸۱، ۴۳۱، ۴۳۲،
 ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۶
 روئین فر، ستواندوم وظیفه ۲۸

ز

زمانی، محمد؛ استوار ۲۹، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۹۹،
 ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۳۱،
 ۳۴۰، ۳۶۰، ۳۷۶
 زنجانی، قاسمعلی؛ استواردوم ۴۱۵
 زودخیزی، رضا؛ گروهبانیکم ۲۹

ژ

ژاندارمری ۴، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵،
 ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۶۹، ۷۱، ۸۶، ۸۷، ۹۰

ذ

دماغان ۳۹۵، ۳۴۶، ۳۳۵، ۲۸۱
 دامغانیان، مهدی؛ سروان، سرتیپ ۲ ۱۵،
 ۳۳، ۳۳، ۵۸، ۶۲، ۷۹، ۸۵، ۱۱۹، ۱۵۴،
 ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷،
 ۲۱۶، ۲۴۳، ۳۰۵، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۸۸،
 ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۵۱،
 ۴۵۶، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶
 درویش زاده، استواردوم ۴۲۴، ۴۱۵
 دزفول ۳۲، ۷۰، ۸۹، ۱۲۹، ۱۹۸، ۲۴۸،
 ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۸۴، ۳۸۹، ۴۰۳، ۴۰۷،
 ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴،
 ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۶۲، ۴۶۷
 دشت آزادگان: اکثر صفحات
 دغاغله اهواز ۱۸۸
 دلفانی، سرباز ۶۰
 دنکوب، علی؛ سرباز، شهید ۱۵۲، ۱۵۹،
 ۱۹۰
 ده حقی، محمد؛ استوار ۲۹
 دهلاویه ۱۸، ۸۶، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۰۶،
 ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،
 ۲۵۰، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۰۳،
 ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲،
 ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۸۶،
 ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۳۳
 دولت‌مندان، علی؛ سرباز ۶۰

ذوقی، محمد حسین؛ گروهبانیکم ۳۰، ۱۴۱
 ذیل، خودرو ۹۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۸۹

سگور، روستا ۵۳، ۵۴، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۸،
 ۲۷۵، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۵، ۳۹۲،
 ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۰، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۶۸
 سلامی، گروهبانیکم ۲۹
 سلطانی، فرماندار سوسنگرد ۴۴، ۷۱، ۸۵
 ۲۴۶، ۲۵۱، ۳۱۸
 سلیمانی، استوار ۲۳۵، ۲۷۱
 سمنان ۲۰۸، ۳۸۵
 سوسنگرد: اکثر صفحات
 سید خلف، روستا ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۸۰، ۲۹۶

ش

شکورزاده، محمد؛ استوار ۲۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۷۲
 شکیما، حمید؛ سرتیپ ۲، ۶، ۱۵
 شلمچه ۴۲۳
 شهبازی، امرالله؛ سرهنگ زرهی ۳۴۶
 شهبازی، محمد؛ گروهبانیکم ۲۹، ۱۵۷
 شهبازی، گروهبان ۲۹
 شهنام، سرهنگ ۴۸۰
 شورای عالی دفاع ۲۶۶، ۲۶۸، ۴۲۱، ۴۲۸
 شیبانی، اکبر؛ گروهبانیکم ۲۹
 شیخ، گروهبانیکم ۴۱۶
 شیخانی، فریبرز؛ گروهبانیکم ۲۸، ۱۰۹،
 ۲۵۲، ۳۱۶، ۳۵۱، ۴۰۱
 شیخ محمدی، گروهبانیکم ۴۱۶

ص

صادقی، داود؛ ستوان ۲۹، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۹۳،
 ۳۲۰، ۳۲۷
 صادقی، سرباز ۶۰
 صادقی گویا، نجاتعلی؛ سرتیپ ۲، ۶، ۱۵

۱۰۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶،
 ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۵،
 ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶،
 ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۶،
 ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۴،
 ۴۳۲، ۴۴۵، ۴۶۵

س

سابله ۸۶، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۶۳،
 ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳،
 ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۹۳
 ساعدی، سالم، از اهالی سوسنگرد ۱۱۷
 ساعدی، منصور، از اهالی دفار سابله ۲۶۶
 سبحانیه، آبادی ۱۶۳
 سبز علی گل، امین؛ گروهبانیکم ۲۹
 سبزآب، منطقه ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۳
 سبزه‌لو، سرگرد ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۸، ۳۱۹
 سپاه پاسداران ۴، ۱۸، ۴۲، ۶۱، ۷۱، ۷۷،
 ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷،
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲،
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،
 ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۹،
 ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۸۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۰،

۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۵، ۴۷۹
 سعیدی، سرباز ۴۰۱
 سعیدی، گروهبانیکم ۲۹، ۳۲۳

طوسی، محمد؛ استوار ۳۰، ۱۴۲، ۱۴۵

ظ

ظهیرنژاد، قاسمعلی؛ سرتیب ۴۱۷، ۴۲۸،
۴۲۹، ۴۸۰، ۴۸۲

ع

عابدی، صفر؛ استوار دوم ۴۱۵
عظیم‌زاده، غفور؛ ستوان سوم ۲۸، ۷۵، ۱۸۸،
۲۱۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۳۲، ۴۳۵
عظیمی، ابوالقاسم؛ استوار دوم ۴۱۵
علمی، غلامرضا؛ سروان، سرتیب ۲ ۱۸، ۸۹،
۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۴

علی‌آباد قم ۲۷، ۷۵
عملیات نصر ۱۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱،
۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۵،
۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۶
عمید، سرهنگ زرهی ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۸،
۱۸۹، ۱۹۳، ۲۵۹، ۳۰۲، ۳۱۴

غ

غنی‌پور، مجید؛ گروه‌بانیکم ۲۹، ۶۰، ۴۴۸
غیور اصلی، معاون عملیاتی سپاه پاسداران
۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۸، ۲۴۱

ف

فارسی، مهندس ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۵
فارسیات ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۷۶
فتوحی، علی؛ گروه‌بانیکم ۴۱۶
فرقانی، مسعود، سرباز ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۴۳
فروتن، حمید؛ سرباز ۴۷۱

صالح، داود؛ سروان ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۷۶
صالحی، عباس؛ ستوانیکم ۲۷، ۲۸، ۲۹،
۳۲، ۶۰، ۶۶، ۷۵، ۸۷، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۸،
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
۱۸۸، ۲۰۷، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۹۰، ۲۹۶،
۳۰۷، ۳۳۴، ۳۷۱، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۵،
۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۶۳،
۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۰

صبا، حسین؛ ستوان دوم ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۳۴،
۴۷۶

صحت، محمود؛ ستوان ۳۰، ۱۴۱
صدری، مهدی؛ سرهنگ، سرتیب ۲ ۳۰،
۱۴۴، ۴۳۴

صدیقی، دانش آموز ۲۹
صفوی، سرگرد زرهی ۱۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵،
۶۰، ۶۷، ۷۰، ۸۷، ۹۱، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۷،
۱۱۳، ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۰۸، ۳۱۱، ۳۱۹،
۳۲۳، ۴۷۷، ۴۸۷

صلاحی، رفیع؛ استوار ۳۲۳، ۴۴۳، ۴۴۹،
۴۸۸

صیاد شیرازی، علی؛ سرهنگ، سپهبد شهید
۲، ۵، ۱۵، ۳۱، ۳۵۰

ط

طالبی، حسن، ستوانیکم ۲۸، ۱۸۵، ۱۹۰،
۲۳۵، ۳۱۸، ۳۳۵
طاهری، سید صالح؛ حجت الاسلام ۱۹۴
طاهریان، محمد؛ سرباز ۳۵۱
طرفی، حمید، نویسنده ۴۸، ۷۷، ۲۶۲، ۲۶۶،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴، ۳۰۳
طلایه ۷۰، ۷۸، ۴۲۳، ۴۳۲

۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۴۵،

۳۵۳، ۳۵۹، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۷۰،

۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷

کشاورز، سرگرد ۳۳۷، ۴۰۶، ۴۵۲

کلاتری، محسن؛ گروهبانیکم ۲۹، ۲۶۸، ۴۳۶

گ

گاز ۶۶، خودرو ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶

گاز ۶۹، خودرو ۵۶، ۹۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۱،

۴۴۸

گردان ۱۰۰ مکانیزه ۵۸، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۵،

۱۷۸، ۲۰۹، ۲۳۲، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۳۲، ۳۴۸

گردان ۱۴۵ پیاده ۵۸، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۵،

۱۷۸، ۲۲۹، ۲۹۹

گردان ۲۲۱ سوارزرهی ۵۸، ۱۰۷، ۱۱۴،

۲۰۲

گردان ۲۶۱ تانک ۵۸، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۷۸،

۲۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۴۹، ۴۰۳، ۴۷۹

گردان ۲۹۱ تانک ۴۳۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۲

گردان ۲۹۳ تانک ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۰،

۸۷، ۹۱، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۷۸،

۱۹۰، ۲۰۹، ۳۱۱، ۴۸۷

گردان ۳۱۸ توپخانه ۱۵۵ مم ۴، ۱۵، ۴۲،

۵۸، ۶۱، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۹۰، ۱۰۷،

۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹،

۱۴۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۳،

۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۷،

۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۴،

۳۰۴، ۳۰۵، ۳۴۶، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۶۲، ۴۷۲

گردان ۳۲۵ پدافند هوایی ۲۶، ۷۸، ۴۳۴

گردان ۳۳۳ توپخانه ۱۳۰ مم ۱۵، ۲۵۱، ۴۷۲

فرودگاه مهرآباد ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

فروغی، اصغر؛ سرتیپ ۲ ۳۱۷

فکه، منطقه مرزی ۴۳، ۴۶، ۵۴، ۶۱، ۶۳،

۷۳، ۷۶، ۱۲۴

فلاحی، ولی‌الله؛ سرتیپ ۱۹۸، ۲۶۴، ۲۷۵،

۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۲۸

فهندز، سرهنگ ۲۸۷

ق

قاسمی، سرگرد ۲۵۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۵،

۴۰۳، ۴۰۴، ۴۳۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۷۱،

۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷

عقیل؛ گروهبانیکم ۲۸، ۳۵۱

قاسمی نو، سرهنگ زرهی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۵،

۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۲۹،

۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۶،

۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳،

۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۹۲، ۴۲۲، ۴۲۳

قرارگاه مقدم نزاچا در جنوب ۳۳۳، ۴۳۲،

۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۲

قملاقی، ناصر؛ گروهبانیکم ۲۹

قهرمانلو، گروهبانیکم ۲۹

قوی، نبی‌الله؛ گروهبان دوم ۲۹

قیاسی، اکبر؛ ستوان سوم ۴۱۵

ک

کاوه‌ئی، داریوش؛ سروان ۳۰، ۴۳۵

کرمانی، ستوانیار سوم ۴۱۵

کریم، جمال؛ ستوانیکم، سرهنگ ۲۸، ۶۳،

۷۳، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۸۵،

۲۰۶، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،

ل

لشکر ۱۶ زرهی ۴، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۲۳، ۳۳۳،
 ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵،
 ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴،
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱،
 ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۲،
 ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۱

لشکر ۲۸ پیاده ۲۶

لشکر ۷۷ پیاده ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۴۶، ۲۵۱، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۴، ۴۳۱، ۴۵۳

لشکر ۹۲ زرهی: اکثر صفحات

لطفی، ستوانیار دوم ۵۲، ۵۵

لطفی، حبیب؛ استوار ۲۸، ۹۲، ۹۷، ۱۰۹،

۱۵۲، ۱۵۹، ۱۸۷، ۴۷۴

لطفی، سیروس؛ سرتیپ ۱۷

م

مجیری تهرانی، غلامرضا؛ ستوانسوم ۲۸،

۲۹، ۵۶، ۸۰، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۳۲۳، ۴۴۹

محبی، گروهانیکم ۲۹، ۲۰۶، ۲۶۸، ۲۸۰

محمدی، استوار ۳۰

محمدی، قاسم؛ سرباز ۶۰، ۲۰۶، ۲۸۰

محمودزاده، داود؛ استوار ۲۹، ۸۱، ۱۰۹،

۱۴۹، ۱۶۰، ۳۶۹

مختاری‌نسب، عیسی؛ ستوان ۲۸، ۲۳۵،

۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶،

۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۵،

۳۷۶

مردانی، گروهانیکم ۴۱۶

مردانی، سرباز ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،

۱۵۷، ۱۵۹

گردان ۳۳۵ پدافند هوایی ۲۶، ۴۳۵، ۴۷۰

گردان ۳۴۲ توپخانه ۱۳۰ م ۴۰۹

گردان ۳۴۳ توپخانه ۱۳۰ م ۱۸، ۲۱۶،

۴۰۹، ۴۳۶

گردان ۳۷۲ کاتیوشا ۱۸، ۲۶، ۴۰۹، ۴۲۳،

۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۶

گردان ۳۸۷ توپخانه ۱۷۵ م ۱۵، ۳۹۹،

۴۰۲، ۴۱۲، ۴۲۶، ۴۷۲

گردان ۳۸۸ توپخانه ۱۷۵ م: اکثر صفحات

گروه ۱۱ توپخانه ۲۶، ۴۷۶

گروه ۲۲ توپخانه ۱۵، ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۴۶،

۲۵۱، ۲۶۳، ۳۴۶، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۱۲،

۴۲۶، ۴۳۶، ۴۶۲، ۴۷۲

گروه ۳۳ توپخانه ۱، ۴، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷،

۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۴۸، ۵۰، ۷۸،

۸۸، ۸۹، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۹۰، ۲۵۶،

۳۱۷، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۸۰،

۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۴،

۴۳۵، ۴۳۶، ۴۷۰

گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران ۴۲،

۷۱، ۷۷، ۸۶، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۶،

۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۷،

۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۶،

۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۴،

۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۹،

۳۵۹، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳، ۴۴۰

گروه رزمی ۱۴۸ پیاده ۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،

۲۰۲، ۲۰۳، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷،

۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۴، ۴۴۵، ۴۵۳

گل‌بهار، روستا ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳،

۳۱۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴

۲۸۸، ۳۴۷، ۳۵۱، ۴۱۴، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۵۱،
۴۵۴، ۴۵۵، ۴۷۱

هـ

هاشمی، سید حسام؛ سرتیپ ۱۵، ۱۷
هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ حجت الاسلام
۱۹۸

هفت لنگی، اصغر؛ انباردار ۲۹
هوانیروز ۱۵، ۱۹، ۹۶، ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۷۴،
۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۴۰،
۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۲۳، ۳۵۱،
۳۵۸، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۶۲، ۴۶۶
هورالعظیم ۳۸، ۳۹، ۶۲، ۱۳۰، ۱۶۲
هورالهویزه ۳۳۰، ۳۳۱

هوفل، روستا ۲۰۸، ۲۱۵، ۳۳۴، ۴۷۸
هویزه ۱۲۹، ۱۲۹، ۲۲۲، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۶۲،
۲۶۹، ۲۷۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱،
۳۳۲، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۱،
۳۹۰، ۳۹۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸،
۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۲،
۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۷

و

وزیری تبار، بهرام؛ ستوان ۴۱۵

ی

یحیایی، محسن؛ گروهبانیکم ۲۹
یوسفی، راه آهن اندیمشک ۴۲۲

مرسوقی، ناصر؛ سرباز ۶۰
مسجد سلیمان ۳۳۷

مسگری حق، محسن؛ گروهبانیکم ۴۱۵
مسیحایی، محمود؛ گروهبانیکم ۲۹، ۲۶۸
مصطفوی، سروان ۱۹۰
ملاپروانه، علی؛ استوار دوم ۴۱۵
ملارمضانی، سرباز، شهید ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۹۰
ملک نژاد، سرهنگ ستاد ۳۴، ۴۸، ۸۹
منتصر، سروان ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۷۸، ۲۰۹، ۳۱۹،
۳۴۱، ۴۰۳، ۴۳۴، ۴۷۹
مهندس غرضی، استاندار خوزستان ۱۷۲،
۱۹۴، ۲۰۵، ۲۳۷، ۳۹۲
موسوی، جمشید؛ سرباز ۶۰، ۱۹۴، ۳۳۴،
۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۵۲
موسوی، ستوان، شهید ۴۳۴
میر کبیری، محمود؛ گروهبانیکم ۲۸

ن

نجف نژاد، کامل؛ گروهبان ۲۹، ۳۲۱، ۳۲۲
نفیسی پور، علی؛ ستوان سوم ۲۸، ۹۹، ۱۵۴،
۲۱۷، ۳۲۷، ۳۳۲، ۴۰۴
نوروزی، حسین؛ استوار ۲۹، ۱۴۵، ۱۵۹،
۲۳۵، ۲۶۰، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۸،
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶،
۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶
خداداد؛ گروهبانیکم ۲۹، ۱۵۲
نیروی هوایی ارتش ۱۵، ۴۳، ۸۵، ۱۰۶،
۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۶،
۱۸۷، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۸



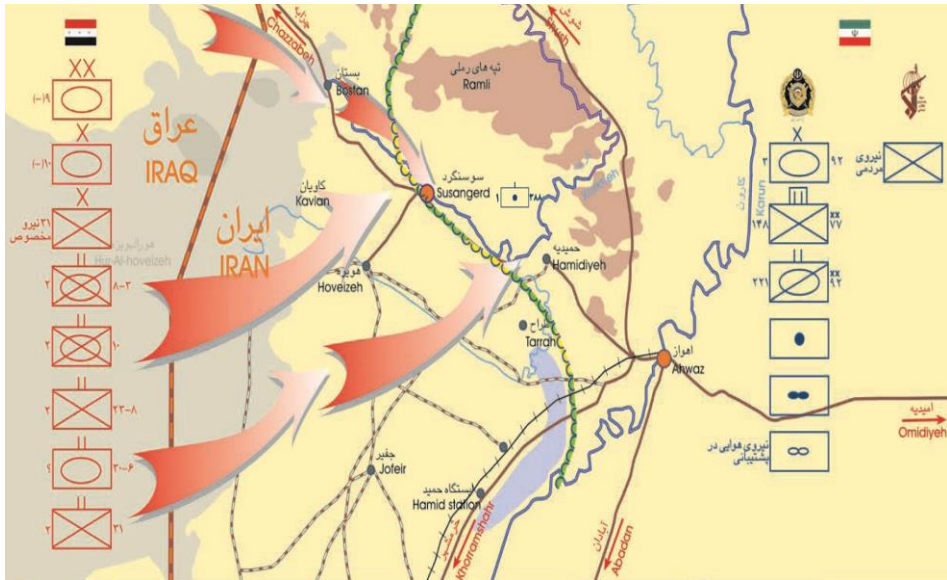
هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

Long range artillery

Col. Ali akbar aslani

War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi

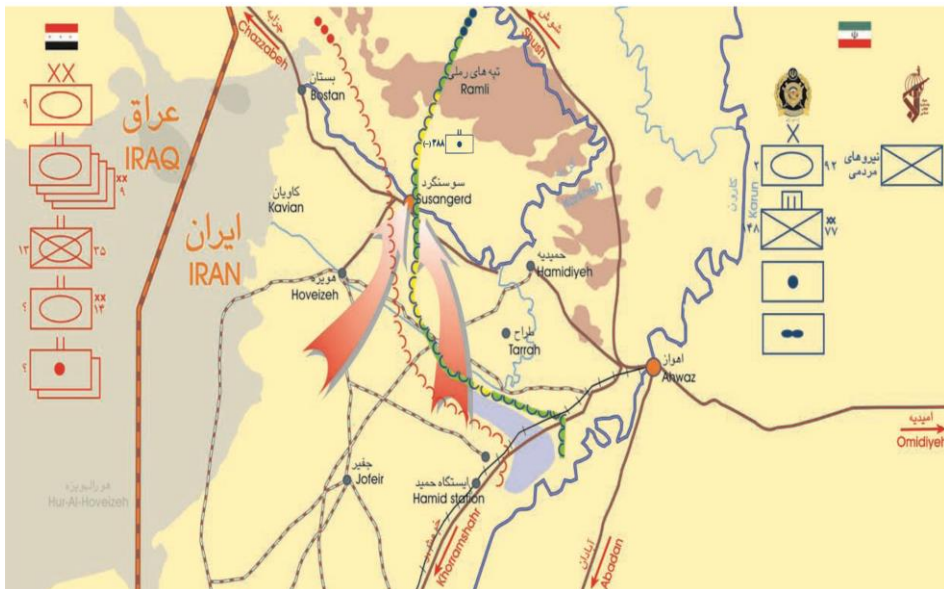
نقشه‌ها و تصاویر



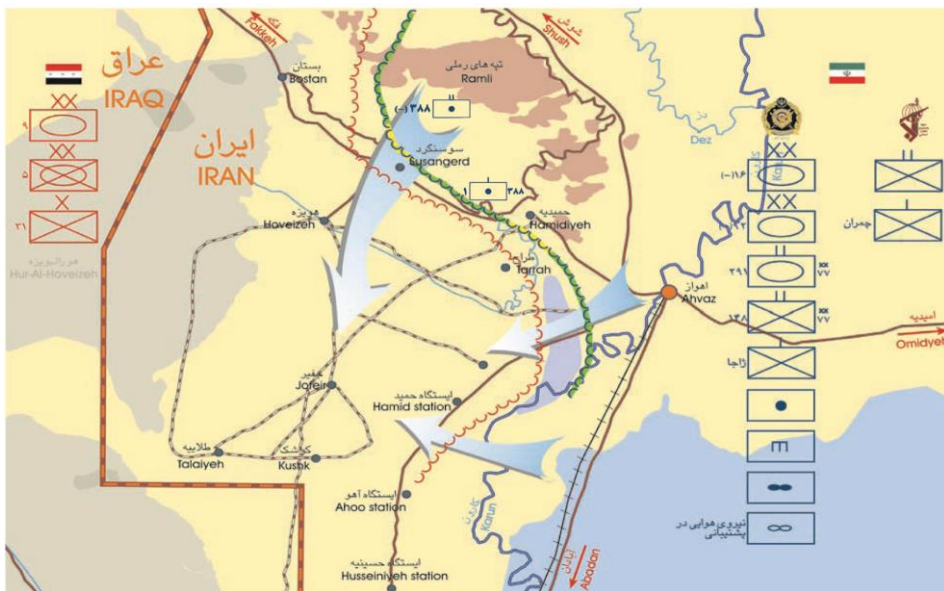
عملیات پدافندی سوسنگرد - ۵۹/۶/۳۱



عملیات آفندی آزادسازی سوسنگرد - ۵۹/۸/۲۶



عملیات پدافندی سوسنگرد - ۵۹/۹/۲



عملیات نصر - ۵۹/۱۰/۱۵



ایستاده از راست به چپ: سرهنگ ۲ آجوری، سروان علمی، سروان خدادوست،
گروه‌باندوم توکلی، سروان داود صالح، ستوانیار شهریاری مهر، سرهنگ مهدی صدری،
استوار زمانی، سرگرد احمدی، ستوانسوم حسین‌نژاد،
نشسته از راست: ستوان صادقی کوشا، استوار حیدری - سال ۱۳۵۹، دشت آزادگان



توپ ۱۷۵ مم خودکششی در حال شلیک به سمت مواضع دشمن



ستوان علی اکبر اصلانی - پل روی رودخانه کرخه، روستای سبجانی، سال ۵۹



دشت آزادگان، سال ۵۹

سمت راست: ستوانیکم جمال کریم، سمت چپ: ستوانیکم عباس صالحی



شرق ارتفاعات الله اکبر، سال ۵۹
سرتیپ ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی در حال بازدید از آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه



دشت آزادگان، سال ۵۹
پرسنل آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه



دشت آزادگان، سال ۵۹
از راست: سروان علمی، ستوانیکم اصلانی، ستواندوم وظیفه جاجرمی،
ستواندوم شهید مختاری نسب



شهر سوسنگرد، سال ۵۹
ستوان علی اکبر اصلانی



سوسنگرد، سال ۵۹

سمت راست: ستوان جمال کریم، سمت چپ: استوار بزرگی



دشت آزادگان، سال ۵۹

از راست: پزشکیار بسیجی، سرهنگ آجوری، سروان مختاری نسب، استوار رفیع صلاحی



شهر سوسنگرد، سال ۵۹
ستوان علی اکبر اصلانی



دشت آزادگان، سال ۵۹
از راست: ستوانیکم اصلانی، سرباز منصور مجد، ستوانیکم عباس صالحی